تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

استاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم السلام

حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری دام ظله

جلد دوم





تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

استاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم السلام

حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری مد ظله العالی

جلد دوم

آیةاللّٰه‌العظمیٰ رستگار جویباری، یعسوب الدین، ۱۳۱۹ هـ ش.
تفسیر سورهٔ مبارکه‌والعصر، یا، منشورجهانی‌دین‌مبین‌اسلام/ از یعسوب‌الدین‌رستگارجویباری.
- قم: دفتر آیةاللّٰه‌العظمیٰ یعسوب الدّین رستگار جویباری، ۱۳۸۲.
۳ ج، ۸۰۰۰۰ ریال ISBN 964 - 5927 - 46 - 3 (3VOL.SET)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (جلد دوم) ISBN 964 - 5927 - 44 - 7
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱. تفاسیر (سورهٔ عصر) ۲. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴.
الف. عنوان.
BP ۱۰۲ / ۹۷۳ / ۷ ت ۵ ر ۲۹۷ / ۱۸.

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب: .... تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین اسلام
مؤلف: .... مفسّر بزرگ حضرت آیةاللّٰه العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری
جلد: .... دوّم
قطع: .... وزیری
تعداد صفحات: .... ۶۰۰ صفحه
نوبت چاپ: .... سوّم
تاریخ چاپ: پانزدهم شعبان المعظّم سال ۱۴۲۴ هـ ق = بیستم مهرماه سال ۱۳۸۲ هـ ش
محل چاپ: .... برهان
تیراژ: .... ۳۰۰۰ دوره
قیمت: .... دورهٔ سه جلدی ۸۰۰۰ تومان
مرکز پخش: .... قم، دفتر مؤلّف، تلفن: ۷۷۴۲۹۷۲

تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

کتابی است علمی، فنّی، اعتقادی، اقتصادی، فقهی، اصولی، استدلالی، ادبی، تاریخی، تحقیقی، انتقادی، کلامی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی وتربیتی ... بر أساس دو منطق عقل و دین.

بسم الله الرحمن الرحيم

قالَ اللّهُ جَلَّ وَ عَلا:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ»

وَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (صلّى الله عليه و آله):

«قُولُوا لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ تُفْلِحُوا»

وَ قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لاَانْفِصامَ لَها»

وَ قالَ سُبْحانَهُ وَ تَعالى:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها»

براستی

اگر انسان، کلام آفریدگار جهان را سرمشق زندگی خود قرار داده
و آنرا بر گفتار علیل مخلوق خاطی مقدم می‌داشت

و

اگر بیان واسطهٔ فیض إلهی: معصوم را فرا راه کمال خود انتخاب کرده
و آنرا بر آراء سقیم گیرندهٔ فیض برتری می‌داد
این... نبود که هست ...
پس آنچه که باید باشد غیر از آن است که هست.
اگر انسان دل به آنچه هست نبندد، و در صدد آنچه که باید باشد برآید،
زبان قلم، و قلم زبان کمتر خود را برای تکرار مکررات
بی‌حاصل آماده می‌کند.
تا انسان همّت خود را متوجّه کیفیّت ننماید، نه کمّیّت
تا تمدّن را در طلب تدیّن نیابد نه تدیّن را از شعب تمدّن
تا دنیا را برای انجام دین نداند، نه دین را دام دنیا
و تا از خودبینی و خودپرستی به حقیقت‌بینی و حق‌پرستی باز نگردد
نمی‌تواند گامی فراتر از هست بگذارد، و خود را از
آنچه هست برهاند و به آنچه که باید باشد برساند.

راه کمال و انحطاط کدام است؟

و

انسان کامل و منحط کیست؟

آفریدگار جهان

دو راه کمال و انحطاط، و دو انسان کامل و منحط را

با دو منطوق و مفهوم در سورهٔ مبارکهٔ

«وَالْعَصْرِ»

بیان و معرفی کرده است.

هرگاه شریعت ومعاد، هدف، وطبیعت ومعاش، وسیله قرارگیرند

کمال آفرین، و به عکس آن، انحطاط آورند.

تا فکر و أندیشهٔ انسان از إسارت بی‌دینی محض،

و دینداری غلط بی‌معیار آزاد نشود، توان درک أسرار

دو نظام طبیعت و شریعت را نخواهد یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر إن الإنسان لفي

خسر إلا الذين آمنوا وعملوا

الصالحات وتواصوا

بالحق وتواصوا بالصبر

دومین بخش تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر»
در پیرامون «الانسان» است

پنجاه درس نیز در بخش دوم:

هر درسی از دروس پنجاهگانه، تحت یک عنوان اصلی است
که بطور متوسط دارای چهار تیتر فرعی می‌باشد
و مجموع آن به دویست و شصت عنوان رسیده است

- **انسان کیست؟ چه بود؟ از کجا آمد؟ بکجا آمد؟**
- **برای چه آمد؟ چگونه باید باشد؟ چه بکند؟**
- **انسانیت چیست؟ راه کمال کدام است؟**
- **عقل و نفس و روح ... چیست؟ انسان چگونه می‌میرد؟**
- **بکجا می‌رود؟ چگونه زنده می‌گردد؟**
- **کی و در کجا محاسبه می‌شود؟**
- **چرا مجازات می‌گردد؟ چگونه و در کجا می‌ماند؟**
- **در کجا و تا کی مؤاخذه می‌شود؟؟؟**

درس پنجاه و یکم:

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْاِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا ...»

۲۶۱- معنی لغوی انسان، و انسان در قرآن کریم:

چون سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» عصاره و مجموعه‌ای است ازکل نظام تدوین و شریعت، موضوعش انسانی است که عصاره و مجموعه‌ای است ازکل نظام تکوین و طبیعت، باضافهٔ روح خاص إلهی که او را ممتاز و برتری بر تمام ماسوی اللّه تعالی، و مختار بر سر دو راه و حدّفاصل بین دو خط متعاکس قرار داده است که با انتخاب یکی، برترین، و با دیگری، پست‌ترین موجود در نظام آفرینش خواهد بود:

دو خط متعاکس: توحید و شرک، ایمان وکفر، حق و باطل، اخلاص و نفاق، عقل و شهوت، علم و جهل، انسانیت و حیوانیت، صلاح و فساد، سود و زیان، سعادت و شقاوت، خودآشنائی و از خودبیگانگی، چگونه بودن و چگونه زیستن، چگونه ماندن و چگونه مردن، و بایدها و نبایدها و ...

دو خط متعاکس: تقوی و فجور، طاعت و طغیان، محبت و عداوت، عدل و ظلم، صبر و بی‌تابی، امانت و خیانت، صداقت و دوروئی، صدق و کذب، خیر و شر، شرافت و دنائت، و فضیلت و رذالت و ...

به همین مناسبت ما بخش دوم تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» راکه انسان در دومین آیهٔ آن قرارگرفته، به انسان اختصاص می‌دهیم، و در پیرامون آن پنجاه درس تحت پنجاه عنوان اصلی که هر یک بطور متوسط دارای پنج عنوان فرعی می‌باشد إجمالاً بحث می‌کنیم: لفظ «انسان» در قرآن کریم (۶۵) بار در (۴۳) سوره آمده است، وکلمهٔ «انسان» اسم جنس است که بر مرد و زن، و بر فرد و جمع از فرزندان حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ اطلاق می‌گردد.

۲۶۲- اشتقاق و وجه تسمیهٔ انسانِ چیست؟

ادباء و لغویون در اشتقاق لفظ «انسان» چهار نظر مختلف دارند:

الف: اصلِ «انسان» انسیان بود که از نسیان بمعنی فراموشی می‌باشد، و انسان از آن رو انسان نامیده شد که بسیاری از امور بایدها و نبایدها را فراموش می‌کند:

باید إحسان و خوبیهای خود به دیگران، وبسیاری از مصائب و حوادث و وقایع و نعمتهای از دست رفته، و بدیهای دیگران بخود را فراموش کند، و نباید آفریدگار جهان و أنبیاء و رسولان و معصومان و مؤمنان و دوستان و أقوام و نعمتهای الهی، و احسان و خوبیهای دیگران به خود، و بسیاری از مصائب و وقایع و حوادث و ... را فراموش نماید، گرچه اکثر قریب به اتفاق افراد انسان در هر مکان و زمان، این معنی را خود رعایت نمی‌کنند، چه اینکه نبایدها را بایدها، و بایدها را نبایدها عمل می‌کنند، که در واقع اسم بی مسمّی در این معنی می‌باشد.

ب: انسان مشتق از ایناس است که به معنی رؤیت و نظر و دیدن با چشم سر است که باعث بصیرت، و کانالی برای رؤیت دل، و بینش و علم و احساس می‌گردد، از این رو مردمک (تخم) چشم را انسان می‌گویند که می‌بیند، و روزنه‌ایست برای دیدن دل و درک آن که شاعر می‌گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد

ج: انسان مشتق از نوس به معنی تحرّک و فعالیت و سعی و کوشش در ابعاد گوناگون: اعتقاد و اقتصاد، معاش و معاد، روحی و جسمی، دینی و دنیوی، و معنوی و مادی می‌باشد.

د: انسان مشتق از اُنس بمعنی اُلفت افراد با یکدیگر، و همزیستی مسالمت آمیز است، از اینرو انسان را مُدُنی الطبع نامیده‌اند که حیات و قِوامش و ... به اُنس و الفت و اجتماع بستگی دارد.

آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت و حی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین معنی اول را تأیید می‌کند که از آن جمله:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «علل» از حضرت امام صادق«علیه‌السلام» روایت کرده که فرمود: «انسان از آن جهت انسان نامیده شد که فراموش می‌کند، و خداوند عزّوجلّ فرمود: «وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا اِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ» طه: ۱۱۵).

یعنی: «و هر آینه ما از پیش با آدم عهد بستیم که فریب شیطان را نخورد، پس آن عهد را فراموش کرد».

و فرمود: «اَوَ لاٰ یَذْکُرُ الْاِنْسٰانُ اَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَكُ شَیْئاً» مریم: ۶۶).

یعنی: آیا بیاد انسان نمی‌آید که ما او را آفریدیم، و حال آنکه او از پیش چیزی نبوده است؟»

۲۶۳- معانی انسان در قرآن کریم:

برای انسان در قرآن کریم (۲۱) معنی آمده که اکثر آنها از قبیل ذکر مصادیق است:

۱- مراد از انسان، جنس است، که شامل آدم و حواء و فرزندان آنها از فرد و جمع می‌شود، چون: «وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ» که شامل مجموع آنان چه فرد و چه جماعت می‌گردد.

۲- انسان تنها بر آدم«علیه‌السلام» اطلاق گردید، مانند: «بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ» السجده: ۷).

یعنی: «خداوند متعال آغاز نمود خلقت آدم«علیه‌السلام» را از گِل».

۳- مراد از انسان تمام بنی آدم، غیر از حوّاء و عیسی بن مریم«علیه‌السلام» می‌باشد، مثل فرمودهٔ آفریدگار جهان:

«اِنّٰا خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشٰاجٍ» الانسان: ۲).

یعنی: «بدرستی که ما آفریدیم فرزندان و نسل آدم«علیه‌السلام» - غیر از حواء و عیسی بن مریم«علیه‌السلام» - را از (آب) نطفهٔ مختلط از زن و مرد از میان صلب پدر و سینهٔ مادر».

که فرمود:

«فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسٰانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مٰاءٍ دٰافِقٍ یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرٰآئِبِ» الطارق ۵-۷).

یعنی: پس هر انسانی باید به آغاز خلقتش خوب بنگرد که از چه چیز آفریده شده است، از آب نطفهٔ جهنده‌ای آفریده شد که از میان صلب پدر و سینهٔ مادر بیرون آمده است.

و هیجده معنی دیگر انسان که از باب ذکر مصادیق بشمار می‌رود، زیرا مراد از آن افراد خاص می‌باشند چون:

ابوطالب﴿علیه السلام﴾ و نضربن حارث، و برصیصاء عابد، و هشام بن المغیرة و امیّة بن خلف، و قرظ بن عبدالله بن عمرو، و عتبة بن أبی لهب، و أبوجهل، و أبیّ بن خلف، و عدی بن ربیعة، و عبد الرحمن بن ابی‌بکر، و سعد بن ابی وقّاص، و بدیل بن ورقاء، و أخنس بن شریف، و اسیر بن خلف، و کلدة بن اسیر، و عقبة بن ابی معیط، و عتبة بن ربیعة.

و در روایات و لغت عرب برای انسان، معانی دیگری آمده است که جای ذکرش در بیان مختصر ما نیست.

پس لفظ «انسان» از یکسو تنها بر آدم﴿علیه السلام﴾ که چون بذری برای نسل خود می‌باشد اطلاق می‌گردد، و از سوی دیگر بر تمام نسل آدم﴿علیه السلام﴾ بصورت فرد و جمع اطلاق می‌شود، از آنرو آنان را بنی آدم می‌گویند: «**وَ اِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ**» که فرزند بمنزلهٔ بناء نسبت به بنّاء و بانی می‌باشد. إن شآء اللّٰه تعالی در آیندهٔ نزدیک بحثی کوتاه اما بسیار عمیق در این رابطه در بیان عالم ذر خواهیم داشت.

۲۶۴- انسان در دو بُعد متضاد:

با یک تقسیم کلی و اعتبار دیگر: انسان در قرآن کریم در دو بُعد متضاد و متفاوت و مختلف عنوان و معرّفی شده است:

ألف: مسجود ملائکه، و برتر از فرشتگان، در بالاترین افق کمال إنسانی: «آدم» و إنسانی کامل از بنی آدم با مراتب کمال، و إنسانی فوق کمال که مظهر کمال إلهی، راکب بر براق، به آخرین نقطهٔ خط سیر قدوسیان رسیده، و از آنجا با نیروئی که جز

خداوند سبحان و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ کسی نداند، همهٔ کرّوبیان را پشت سر گذاشته، و بر تارک أعلی پا نهاده، و به مقام أو أدنی و حجب رسیده که جز خداوند سبحان کسی از وراء آن آگاه نیست:

«عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُوىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ ثُمَّ دَنىٰ فَتَدَلّىٰ فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ ما أَوْحىٰ» النجم: ۵-۱۰).

یعنی: خداوند بسیار توانا و قادر مطلق، آموخت رسول خاتمش محمد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ را در شب معراج به آسمانها و عرش وکرسی و سرادقات تا بحجب ... آموخت او﴿صلی الله علیه و آله﴾ را آنچه آموخت، و حال آنکه رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ نه تنها در بالاترین افق نظام آفرینش قرار داشت که فوق افق بود که شرق و غربی نداشت، چه اینکه در آنجا همهٔ واسطه‌ها بکنار رفت، و جای هیچکس غیر از او﴿صلی الله علیه و آله﴾ نبود، و تنها او﴿صلی الله علیه و آله﴾ واسطهٔ فیض خالق بتمام مخلوق گشت، و تا آنجا که او﴿صلی الله علیه و آله﴾ همآنند نزدیک شدن تیر بکمانش بخالقش نزدیک شد، پس در چنین نزدیکی با خداوند سبحان، وحی فرمود ببندهٔ خود محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بدون فرشتهٔ وحی، آنچه را که هیچکس غیر از خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ توان درک آنرا ندارد.

آنجا تنها جای مادون خالق، و ما فوق کل مخلوق در نظام هستی بود، او﴿صلی الله علیه و آله﴾ مادون کمال مطلق، و ما فوق کمال مخلوق بود که آورندهٔ کمال برای انسان بود، آری آنجا او﴿صلی الله علیه و آله﴾ و نفسش أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ بود، وکسی غیر از خداوند متعال با آندو نبود.

ب: ساجد بتها، و عابد صنمها، پست‌تر از سنگها و چوبها و ... که با دستش می‌تراشد و آنرا می‌پرستد، پست‌تر از پست‌ترین حیوانات: **«يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ»** محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۱۲) در فکر چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن همچون حیوانات ... **«إِنْ هُمْ إِلّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلاً»** الفرقان: ۴۴).

یعنی: نیستند آنها مگر همآنند چارپایان بلکه از آنها نادان‌تر وگمراه‌ترند.

نکتهٔ قابل توجه و بسیار مهم:

آنکه انسان دارای دو بُعد: جسم، و روح خاص إلهی: «**وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**» ص: ۷۲) می‌باشد، که هرگاه در بُعد مادی و جسمی که مرکّب از عناصر چهارگانه است نزول کند از تمام عناصر، پست‌تر می‌شود:

ألف: متعفّن‌تر از آب متعفّن فاضلاب.

ب: آلوده کننده‌تر از هوای آلوده به بدترین بوها.

ج: بی خاصیت‌تر از خاک زمین بی‌حاصل شوره‌زار.

د: سوزاننده‌تر از شعلهٔ آتشی که شیطان از آن پدید آمد، و از هر حیوانی گمراه‌تر و خود غافل است از اینکه غافل است، خداوند متعال دربارهٔ چنین أفراد فرمود:

«**أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**» الأعراف: ۱۷۹).

یعنی: «آنها همآنند چارپایان گمراهند بلکه بسی گمراهترند، آنها غافلند از اینکه غافلند».

و قلبشان که لطیفترین عضو انسانیست، از سنگ، سخت‌تر می‌باشد که خداوند سبحان خطاب به آنان می‌فرماید:

«**ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً**» البقرة: ۷۴).

یعنی: سپس سخت شد دلهایتان بعد از دیدن معجزات، چون سنگ بلکه سخت‌تر از سنگ.

و هرگاه در بُعد روحی، سیر صعودی و ترقی نماید از تمام فرشتگان برتر، و از همهٔ کرّوبیان بالاتر خواهد شد که نه تنها عناصر چهارگانه را مهار می‌کند چون إبراهیم خلیل﴿علیه السلام﴾ که آتش را مهارکرد و مانند موسی کلیم﴿علیه السلام﴾ أمواج آب را شکافت، و در دریای آب عبورکرد، و آب دریا را متوقف نمود، و مثل سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ هوا را مسخّر خود ساخت، بلکه می‌تواند ماه را بشکافد و دو نیم کند، و آفتاب را برگرداند، و آسمانها را تسخیر نماید، و از عرش و کرسی و سرادقات بگذرد، و به حجب برسد و در آنجا تنها با زبان عليّ با عليّ أعلى سخن گويد.

أما کسانی که در آغاز یا وسط راه درمانده‌اند، حیوان دو پای باربر خوبی هستند، و کسانی که أصلاً در جادهٔ کمال گام ننهاده‌اند گرچه بصورت انسان، و با انسانها زیست کنند، و سخن بگویند و کتاب بخوانند و چیز بدانند و مطلبی بنویسند و ... لکن همان هستند که خداوند متعال در قرآن کریم در وصفشان فرمود:

«**أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**» الأعراف: ۱۷۹).

آنچه قرآن مجید بیان میدارد یک واقعیت است نه ناسزا و إهانت، تا دیگران را از اینگونه بودن بر حذر دارد: «**ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**» الحجر: ۳).

یعنی: أی رسول ما! آنانرا به خورد و خواب طبیعت و لذتهای حیوانی واگذار تا آمال و أوهام دنیوی آنانرا سرگرم کرده تا نتیجهٔ این کامرانی بیهوده را بزودی در یابند، پس آنها را رها کن تا در چراگاه، چون حیوان بچرند، اینان گرچه بصورت انسان هستند أما در سیرت پست‌تر از پست‌ترین حیوان بشمار می‌روند.

۲۶۵- أما انسان با دید انسان:

معانی و تعاریف بسیاری از صاحب نظران برای انسان شده است که هر کدام با دید خاصی به حقیقت انسان نگریسته و آنرا معنی و تعریف نموده‌اند:

انسان شناس و قیافه شناس، روان شناس و جامعه شناس، عالم فیزیکی و عالم شیمی، و عالم تشریح، حکیم ومفسّر، محدّث و متکلّم و فلسفی، أدیب و شاعر و عارف و ... هر کدام جداگانه در معنی و تعریف انسان چیزها گفته و إظهار نظرها نموده‌اند:

یکی انسان زنده و دیگری مرده را، یکی صورت إنسان و دیگری سیرت را، یکی از راه فعالیتهای مغزی و دیگری فعل و انفعالات جسمی را، یکی قیافه و دیگری روان را، یکی اعضاء و دیگری أفکار را، یکی غرائز و تمایلات و طبایع و استعدادها، و دیگری روابط اجتماعی و أخلاقی را، یکی رفتار و گفتار و کردار، و دیگری محیط و تعلیم و تربیت را، و یکی غذا و آب و هوا، و دیگری اقلیم و ... را بررسی کرده است.

عده‌ای نیز گفته اند: چون تمام أفراد انسان با یکدیگر یکسان نیستند، بلکه هر فردی دارای شخصیت خاص، و تمایلات و خواسته های فراوان بلکه بیشمار، و یک سلسله تظاهرات مخصوص بخود دارد که أصل و منشأ آن هنوز برای خود او معلوم نشده است، کسی نمی‌تواند انسان را بیک معنی جامعی که شامل تمام أفراد گردد تعریف کند، اگر تمام أفراد انسان چون چهار پایان بوده اند که همه را بیک یا چند نوع کار محدود وادار نموده، و یک یا چند نوع خوراک معیّن، ومسکن معلوم برای آنها در نظر میگرفتیم، میتوانستیم یک تعریف جامعی برای او بیان کنیم در حالی که انسان مانند حیوانات نیست، پس نمیتوان انسان را تعریف نمود.

گروهی گفته‌اند: معنی انسان نسبت بزمانها و مکانها و قرن ها و دوره ها و عصرها و محیط‌ها وعادات زندگی، و نوع فکر جامعه متفاوت است، پس یک انسان ممکن است با تغییرات زمان و مکان و عادات و ... معانی مختلفی پیدا کند.

دسته‌ای گفته‌اند: باید انسان را از عالم ماده خارج نمود، و با نظر حقیقت، ودیدهٔ دل به انسان نگریست و مورد مطالعه قرار داد تا بتوانیم حقیقت معنی انسان را بشناسیم و بشناسانیم.

و بعضیها: انسان را بادید مادی معنی و تعریف کرده‌اند، و با همان دید راه زندگی خود را انتخاب نمودند، و خود را انسان کامل دانسته اند، پس از مدتی پی باشتباه خود برده اند، و بگو نهٔ دیگر معرفی کرده اند.

و بعضیها هم أخیراً گفته‌اند: انسان موجودی است ناشناخته، ممکن است در آینده زمان شناخته شود.

شگفت آور آنکه: انسان با همهٔ ادّعاهای پُر طمطراقش ... هنوز نتوانسته خود را بشناسد، چه اینکه در صدد شناخت اصولی خود بر نیامده است، و چون خواست، خود را با فکر خویش، نه با کلام خالقش بشناسد، نتوانست، اینک ما بحول و قوهٔ إلهی با نور آسمانی: کتاب «قرآن کریم» و سنّت: (روایات وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین) که تنها راه شناخت اصولی انسان است بسراغ انسان می‌رویم، و در شناخت اصولی باید از پیش از نشأهٔ عنصری: «عالم ذر» آغاز کرد.

درس پنجاه و دوم:

۲۶۶- انسان و عالم ذرّ:

از دیر زمان تاکنون بحث «عالم ذرّ» یکی از مشکلترین، پیچیده‌ترین و پُر سر و صداترین بحث‌ها بین حکماء و مفسّرین وفقهاء و محدّثین، و ادباء و محققین، و فلاسفه و متکلمین بوده که مجموع آنان به هشت دسته و گروه کلی تقسیم می‌شوند:

گروه أول: می‌گویند: «عالم ذر» همان عالم روح خاصّ إلهی است که بر حضرت آدم أبوالبشر﴿علیه السلام﴾ دمیده شد: «**فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ**» الحجر: ۲۹).

یعنی: خداوند متعال می‌فرماید: پس زمانی که عنصر آدم را آراسته نمودم، و دمیدم در آن کالبد از روح مخصوص خود را، پس همهٔ ملائکه با شناخت و معرفت بچنین روحی در آدم، جهت حرمت وعظمت آن روح مخصوص از بین أرواح با تواضع و فروتنی او را سجده کرده‌اند.

و خداوند متعال از چنین روح خاصّی، به تعداد نسل آدم﴿علیه السلام﴾ که باید تا دامنهٔ قیامت بوجود آیند، و از این روح بر آن أبدان دمیده شود إقرار بربوبیت خود، و پیمان عمل بفرامینش از آنها گرفت و جریان را با خطاب به رسول خاتمش﴿صلی الله علیه وآله﴾ اینگونه بیان فرمود:

«**وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنّا كُنّا عَنْ هذا غافِلينَ**» الأعراف: ۱۷۲).

یعنی: وأی رسول ما! بیاد آر زمانی را که پروردگار تو عهد و پیمان گرفت از پشت فرزندان آدم «عالم ذر» ذرّیّهٔ آنها را، وآنان را بر خودشان گواه ساخت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی ما بخدائی توگواهی میدهیم (این عهد و پیمان از انسان در عالم ذر به آن جهت بود) که دیگر در روز قیامت نگویند ما (از این واقعهٔ رستاخیز و یا معرفت بیکتائی خدا) غافل بودیم».

بدون تردید! این عهد وپیمان و اقرار پیش از خلقت انسان، و نشأهٔ عنصری و جسمی آدم﴿علیه السلام﴾ بوده است، بنابراین همهٔ بنی آدم تا روز قیامت بطور دستجمعی در «عالم ذر» حضور داشته‌اند، و از آنها عهد وپیمان گرفته شد که بربوبیت خداوند متعال إقرارکرده و تسلیم باشند.

دستهٔ دیگر: می‌گویند: آفریدگار جهان زمانی که آدم﴿علیه السلام﴾ را آفرید در «عالم ذر» از ذرّاتی که در پشت آدم﴿علیه السلام﴾ به تعداد نسلش تا آخر الزمان بود، إقرار و پیمان گرفت، و خطاب به رسول خاتمش حضرت محمد مصطفی﴿صلی الله علیه وسلم﴾ فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلٰى شَهِدْنٰا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰامَةِ إِنّٰا كُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمٰا أَشْرَكَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ وَ كُنّٰا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» الأعراف: (۱۷۲-۱۷۳).

یعنی: و بیاد آر أی رسول ما!زمانی را که گرفت پروردگار تواز پشت فرزندان آدم، نسل آنانرا، و قرار داد نفسهایشان راگواه برخودشان که: آیا نیستم من پروردگار شما! همه گفتند: آری، گواهیم بر آن.

پس از آنکه خداوند سبحان از تمام نسل آدم﴿علیه السلام﴾ اقرار بربوبیت خود گرفت، حکمت آنرا نیز با خطاب به آنان بیان فرمود و آن دو چیز است:

أول آنکه: مبادا در روز قیامت بگوئید: ماناآگاه و غافل بوده‌ایم.

دوم آنکه: مبادا بگوئید: همانا پدران ما پیش از ما مشرک بوده اند، و ما فرزندان آنها هستیم، و از آنان پیروی نمودیم، آیا ما را بنادرستیِ پدرانمان مؤاخذه و عذاب مینمائی؟!

نکات قابل توجه:

در اینجا نکات قابل توجه بسیاری بنظر می‌رسد که در بحث مختصر ما، مجال بیان آنها نیست که از جملهٔ آنها:

ألف: خداوند سبحان از همهٔ انسانها إقرار بربوبیت خود گرفت: «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**» نه ألوهیت ... زیرا «عالم ذر» عالم تربیت بود نه عالم تکلیف و عبودیت، و عالم تربیت قبل از بلوغ و تکلیف و عبادت و ... است، و عالم تربیت قبل از تعلیم است.

ب: هر فردی از أفراد انسان در عالم ذر گواهی بر نفس خود داده، و إقرار بربوبیت ربّ خود نمود، و إقرار هر فرد، حجّت بر نفس خود می‌باشد، و هیچگاه قابل إنکار نخواهد بود، زیرا با بودن برهان و آگاهی از آن، بهانهٔ پیروی از پدران قابل قبول نمی‌باشد.

ج: هدف از إقرار و گواه وپیمان گرفتن از آنان در عالم ذر و پیش از نشأهٔ عنصری، دفع دو إدّعای آنان می‌باشد که اگر این اقرار نبود جا داشت که در روز قیامت با یکی از دو دلیل خود استدلال کرده و شرک و کفر و ... خود را حق یا لاأقل مجاز دانسته، و استحقاق مؤاخذه و عذاب راaز خود دفع سازند.

عده‌ای می‌گویند: خداوند متعال إقرار و پیمان گرفت از ذرّات گِلی که آدم﴿علیه السلام﴾را از آن آفرید: «**بَدَ أَخَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ**» السجدة: ۷) آنگاه همهٔ نسل آدم را تا دامنهٔ قیامت به صورت ذرّاتی از پشت آدم بیرون آورد، و این ذرات دارای استعداد و شعور و إدراک و شایستگی و صلاحیت برای خطاب إلهی به آنان و فهم آنرا داشته اند، از اینرو خداوند متعال خطاب به آنان فرمود: «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ...**» سپس این ذرّات را به جایگاه أوّلشان برگردانید از این جهت این عالم «عالم ذر» نامیده شده است.

بعضیها می‌گویند: خداوند سبحان نژاد انسان را از صلب پدران به رحم مادران، و از آنجا به عالم دنیا منتقل می‌کند، و از آنان در خلال حیاتشان در دنیا از خودشان گواه می‌گیرد، و نشانهٔ ربوبیت و یکتائی خود را به آنان می‌نمایاند که خود فرمود:

«**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**» فصلت: ۵۳).

یعنی: هر آینه ما در هر عصر و زمان و مکان می‌نمایانیم به بنی آدم علامتها ونشانه های ربوبیت خود را که در هر موجودی از موجودات جهان، و در نفسهای خود آنان وجود دارد، تا اینکه بیان و روشن گردد برای آنان که یکتائی پروردگارشان حق است، آیا براستی کفایت نمی‌کند آنانرا به یکتائی پروردگارشان اینکه او تنها بر هر و همه چیز گواه است.

پس مراد از زمان در آیهٔ کریمهٔ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ...» دنیا است، و در دو آیه، بسنّت آفرینش إلهی که بر انسان در دنیا جاری می‌باشد إشاره رفته است.

وببیان دیگر: ذرّات نطفه و إسپرم‌هائی که از صلب پدران خارج، و در رحم مادران قرار می‌گیرند، دارای استعداد بینائی و شعور و درک و ... می‌باشند، زیرا آفریدگار جهان این امور را در آنان بودیعه سپرده و جزء سرشت و طبیعت آدمی، و این همان فطرت و سنّت إلهی است که بر انسان جاری می‌باشد، بنابراین سئوال خداوند سبحان از انسان بزبان حال، وآفرینش بوده، و پاسخ انسان نیز بر این منوال می باشد، واینگونه تعابیر در عرف بسیار است.

بعضی از حکماء گفته اند: از زمین بپرس: چه کسی نهرهایت راشکافته؟ و چه کسی درختانت را نشانده؟ و چه کسی میوه هایت را رسانیده است؟ اگر با صدای بلندجوابت نداده با زبان حال پاسخت را خواهد داد. چنانچه خداوند متعال خطاب به آسمان وزمین فرمود: «فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلأَرْضِ ائْتِيٰا» فصلت: ۱۱)

أما آسمان و زمین با زبان حال گفتند: «قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰآئِعِينَ» فصلت: ۱۱). آمدیم از روی فرمانبرداری و این عهد و پیمان را هر انسانی در ذات وفطرت خویش، درک ونشانه های آن را در وجود خود دیده و بر خرد وعقل خویش نمایانده وعرضه کرده است.

طائفهٔ پنجم می‌گویند: خداوند متعال نفس فرزندان آدم را همآنند آب آفریده است که مستعد برای پذیرش هر رنگ و بو و مزه می‌باشد، و استعداد توحید و شرک، ایمان وکفر، و تقوی و فجور و... را در نطفهٔ إنسانی که از آن تعبیر به نفس شده قراردادهاست: «وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰيها» الشمس: ۷-۸).

قرار دادن چنین استعدادی را درنفس انسان، از هنگام ترکیب نطفه در صلب پدر، همان إلهام وگرفتن إقرار و پیمان از آن، بربوبیت إلهی است.

بنابراین منظور از این پیمان و إقرار، همان استعداد نفس برای قبول توحید است که خداوند متعال آنرا در نهاد هر انسان، و جزء سرشت آدمی قرار داده است، و در هنگام خروج نطفه های انسان از صلب پدر که در واقع ذرّاتی بیش نیستند این استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید و ایمان و عبادت در آنها موجود است، پس این عهد و پیمان و إقرار یک أمر تدریجی است که از آغاز خلقت بشر تا قیامت ادامه دارد، نه دستجمعی که گروه أول گفته اند.

البته این نظر با توجه به کلمهٔ «إذ» که برای زمان ماضی وضع شده، و چهار فعل ماضی: «**أخذ- وأشهد- وقالوا- وشهدنا**» که دلالت بر زمان گذشته و عمل أنجام شده دارد، بی إشکال نیست.

و بعضی از مفسرین گفته اند: زمانی که خداوند سبحان آدم﴿عليه السلام﴾ را آفرید، تمام فرزندانی را که إراده کرد از نسل و صلب آدم﴿عليه السلام﴾ تا روز قیامت بتدریج بیافریند، همهٔ آنها را از پشت آدم بیرون آورد، و در آن زمان همهٔ آنان صلاحیت گفت و شنود را داشته اند، و یا این صلاحیت بطور موقّت به آنها داده شده بود از این رو مورد خطاب قرار گرفته اند: «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**» و آنها در جواب «**بَلَىٰ**» گفتند.

گروه ششم می‌گویند: بدون تردید! غیر از این نشأهٔ عنصری و این عالَم جسم و مادی، عالَم دیگری وجود دارد که آن بمنزلهٔ جان و روح این عالَم است، بلکه هر چه در این عالَم مادی پدید می آید، نمود و جلوهایست از آن عالَم، و حقیقتش در آن عالَم وجود داشته و دارد، و موجودات نشأهٔ عنصری نسبت بعالَم قبلش همآنند سایه نسبت بشاخص خود است، أما چون انسان از آغاز زندگی در نشأهٔ عنصری با ماده مأنوس شده این سایه را حقیقت پنداشته، و از واقعیت عالَم قبل از ماده بی خبر است.

مثنوی میگوید:

مرغ بر بالا پران و سایه اش   می‌رود بر خاک پران مرغ وش
أبلهی صیّاد آن سایه شود   میدود چندان که بی مایه شود

آری! وقتی فکر و أندیشهٔ انسان تنها بنشأهٔ عنصری و عالَم مادی مأنوس شود، عالَم قبل از آنرا فراموش خواهد کرد، مانند همان شکارچی نادان و غافل که دنبال سایهٔ مرغ براه افتاده و هر دم تیر را بطرف سایه پرتاب می‌کند، تیرها به سایه ها می‌رسد، أما حقیقت مرغ، جان سالم بدر می‌برد، گاهی صیّاد نادان با سرعت تمام

خود را به سایه می رساند ودست خود را دراز می‌کند، تا مرغ را بگیرد أما چیزی جز سایهٔ مرغ بدستش نمیرسد، تعجب کنان میگوید: چرا و برای چه این پرنده با این همه تیر که بطرف او رها کردم نمیافتد؟ چرا؟ بااینکه من به او رسیده و دست بر او نهاده ام نمیتوانم بگیرمش؟؟؟

آری اگر صیاد غافل از حقیقت مرغ، و سرگرم بسایهٔ آن، بجای این تیرها که تلف کرده، و این همه دویدنها که خود را خسته کرده تنها یکبار سر بالا می‌کرد و عین مرغ را در بالای سرش در فضا می‌دید، و چشم تنها بزمین و زیرپای خود نمی‌دوخت، آن‌وقت می‌توانست با یک تیر، مرغ فربه راشکار کند و از آن بهره‌مند گردد.

۲۶۷- عالَم حقائق و تجمّع أشیاء قبل از جهان تفرّق و صور أشیاء:

بدون تردید! عالم دیگری در غیب این عالم ماده و نشأهٔعنصری است که همهٔ انسانها در آنجا جمع بوده و مورد خطاب إلهی قرارگرفته و جواب داده اند، و آن عالم حقائق أشیاء و تجمّع آنها قبل از جهان تفرّق و صور أشیاء در نشأهٔ عنصری می‌باشد، پس هر چه در نشأهٔ عنصری که عالَم زمان و مکان است همه در آن عالم جمع بوده اند که بتدریج یکی پس از دیگری بعالم ماده و جسم سرازیر می‌گردند، و از اینکه همهٔآنها دستجمعی و یکباره سرازیر این عالم نشده وبه تدریج می‌آیند و می‌روند، برای این است که عالم مادی گنجایش همهٔ موجوداتی که بالفعل در آنجا جمعند را ندارد، پس باید همه آنها از آن عالم بقدرگنجایش این عالم بتدریج باین عالم بیایند و بروند، و جا برای آیندگان خود خالی کنند که در آنجا تعداد زیادی در انتظار آمدن باینجا نشسته‌اند.

پس در آن عالَم همهٔ بنی آدم از پشتهای هم بیرون کشیده شده و در یک صحنهٔ بسیار وسیع جمع و همه با هم بوده‌اند که خطاب به آنها شد: «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**»؟ همه جواب «**بَلٰى**» داده اند، چه آنهائی که پس از خطاب از آنجا «عالم ذر» باینجا: «دنیا» آمده و رفته‌اند، و چه آنهائی که هم‌اکنون در اینجا زنده‌اند و می‌روند، و چه آنهائی که در آنجا به انتظار آمدن باینجا نشسته و لحظه شماری می‌کنند.

گروه هفتم می‌گویند: (عده‌ای از حکماء و برخی از فلاسفه) إنسان قبل از عالم ناسوت و نشأهٔ عنصری باید چهار عالَم ذر را طی کند:

ألف: عالَم لاهوت که عالم أسماء و صفات است، و آنرا عالم «ذر أول» نام نهاده‌اند.

ب: عالَم جبروت که عالَم عقول نوریه است، و آنرا عالم «ذر ثانی» دانسته اند.

ج: عالَم ملکوت به معنای أخص که عالم نفوس کلیه و آنرا عالم «ذر ثالث» نامیده اند.

د: عالَم مثال که آنرا مُثُل معلّقه، و عالم «ذر رابع» میدانند و می‌گویند:

در جمیع این عوالم، انسان اعتقاد بیکتائی خداوند متعال داشته و هیچ گونه تردید و إنکاری نداشته است، زیرا وجودات در آن مراتب، تبعی و طفیلی محض‌اند، زیرا همه وجود علمی داشته‌ایم، خواه علم عنائی، و خواه علم قلمی، یا لوحی و یا قدری، و همهٔ اینها از صقع (ناحیهٔ) ربوبیت است، و در این عوالم انکاری نبوده بلکه همهٔ إنکارها و تردیدها و تشکیک ها پس از آمدن به عالَم ماده و نشأهٔ عنصری می‌باشد.

گروه هشتم می‌گویند: (عده‌ای از محققین باولاء و ایمان و تقوی) مراد از آدم که ذکر فرزندان او شده که از پشتها بیرون کشیده شده‌اند آدم معهود أبوالبشر در نشأهٔ عنصری نیست، بلکه او آدم حقیقی قبل از نشأهٔ عنصری است که آدم أوّل نامیده شده است، واو حضرت مولی الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب ﴿ع﴾ (در مرتبهٔ نورانیت) است که در این صورت، شخص آدم أبوالبشر معهود نیز از فرزندان آن آدم حقیقی است، و دلیل بر این گفتار آنکه: در آیهٔ کریمهٔ پیمان و إقرار، ذکری از شخص آدم نیست، بلکه تنها از ذریهٔ آدم عهد و پیمان و إقرار گرفته است، پس اگر مراد، آدم معهود بود باید می‌فرمود: ذرّیهٔ آدم رااز پشت آن آدم بیرون آوردیم، نه اینکه بفرماید: پروردگار تو بنی آدم را از پشتهاشان أخذ نمود، و نامی از شخص آدم بمیان نیاید.

سئوال: در اینجا چند پرسش بنظر می‌رسد:

ألف: آیا از خود آدم پیمان وإقرار گرفته شد یا نه؟

ب: اگر گرفته شد، چرا ذکری از اونیست؟

ج: اگر گرفته نشده چرا؟

د: مگر آدم تافتهٔ جدا بافته بوده است؟

پاسخ: بنابراین عقیده، آدم ابوالبشر از بنی آدم بشمار می‌رود، چه اینکه او چون دیگر فرزندِ آدمِ نخستین یعنی حضرت مولی أمیر المؤمنین امام علی﴿علیه‌السلام﴾ می‌باشد که مولوی درباره‌اش از زبان خودش می‌گوید:

بنگرم سرّ عـالمی بـینم نـهان　　آدم و حـوا نـرسته از جـهان

گر به صورت من ز آدم زاده‌ام　　من به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام

پس از شخص آدم ابوالبشر نیز پیمان و إقرار گرفته شده است، و ناگفته نماند که: تنها پیمان توحید و اقرار به ربوبیت نبوده است، چه اینکه روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی﴿علیهم‌السلام﴾ نبوّت رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و ولایت اهل بیت وحی﴿علیهم‌السلام﴾ را نیز مطرح کرده که خطاب چنین بوده است:

«اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِیُّکُمْ، وَ عَلِیٌّ اَمیرُکُمْ؟»

یعنی: آیا من پروردگار شما، و محمد پیغمبر شما، و علی أمیر شما نیست؟ همه (آدم و فرزندانش تا قیامت) گفتند: بلی.

مثنوی باین معنی اشاره کرده و گفت:

آخـــرین قـــرنها پـــیش از قـــرون　　در حـدیث است آخـرون السـابقون

آخـرون السـابقون بـاش ای ظـریف　　بـر شـجر سـابق بـود مـیوهٔ لطـیف

بـهر ایـن فـرموده است آن ذوفـنون　　رمـــز نـــحن الآخـــرون السـابقون

تـــا بـــپشت آدم أســـلافش هـــمه　　مـــــهتران رزم و بـــزم و مـــلحمه

ایـن نسب خـود قشر او را بـوده است　　کـــز شـــهنشاهان مـه پـالوده است

مغز او خود از نسب دور است و پـاک　　نیست جنسش از سمک کس تا سماک

سئوال: در اینجا این سئوال مطرح است: اگر چنین عالمی وجود داشته، و چنین پیمان و اقراری، از آدم و فرزندانش گرفته شده چرا هیچکس یادش نمی‌آید؟ چطور همه فراموش کرده‌اند؟

پاسخ: جهت فراموش کردن انسان، اینستکه: از عالم نور به ظلمت آمده، و از مقام تجرّد به جهان ماده هبوط کرده، و اقتضای این عالَم، نسیان و فراموشی است،

مگر نه اینست که انسان هر اندازه حافظه و استعدادش قوی و هوشیاری‌اش کامل باشد، در حال بیهوشی یا هنگام خواب همه چیز را فراموش می‌کند؟ انسان (مگر با ایمان و ولاء و تقوی) گرفتار بیهوشی و خواب مادیت و طبیعت این جهان است، پس هرگاه با ولاء و ایمان و تقوٰی بیدار شد همه چیز آن عالم ذر یادش می‌آید: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْاِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا ...».

فاصلهٔ بین این دو عالم چندان زیاد نیست، بلکه بسیار نزدیک که فِاصلهٔ بین آن دو همان فاصلهٔ بین صورت و سیرت، و فاصلهٔ بین مغز بادام با پوست، و روغن بادام با مغز آن است، آیا برای رسیدن به مغز بادام باید راههای طولانی را طی کرد یا فقط با شکستن بادام به مغزش خواهید رسید؟ آیا برای بدست آوردن روغن بادام تنها فشردن بادام کافی نیست؟

«عالَم ذر» در غیب این جهان مادی است، کافیست که از یکسو بصر را کانال بصیرت، و چشم سر را وسیله برای دیدن چشم دل قرار دهید، و از سوی دیگر: چشم سر را از ظواهر مادیات دنیا ببندید، و چشم دل را برای درک اسرار آفرینش بگشائید که البته بستن چشم سر از متاع دنیا (شکم و شهرت و شهوت) و گشودن چشم دل را جهت درک اسرار طبیعت و دیانت کار آسانی نخواهد بود.

۲۶۸- تضاد بین فطرت و طبیعت انسان:

مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه آنکه: انسان بر أساس فطرت که مربوط به روح خاص إلهی، و عالَم لاهوت، و جان و إنسانیت او است، حق بین، حق جو، حق پذیر، حق گو و متذکّر، و بمقتضای طبیعت که مربوط بجسم و عالَم ناسوت، و نشأهٔ عنصری می‌باشد، موهوم بین، موهوم جو، موهوم پذیر، موهوم گو و فراموش کار است چه زیبا گفت شاعر بیدار دل:

دلا یک دم، از خواب بیدار شو	وزین سستی طبع، هشیار شو
چرا مانده‌ای، دور از أصل خویش	چرا نیستی، طالب وصل خویش
چرا آخر أی مرغ قُدسی نَفَس	همی کردهٔ خوی بخاکی قَفَس

چه شد گرد و روزی تو أی بینوا ز یاران و أحباب گشتی جدا
غریب از دیار حقیقت شدی گرفتار دام طبیعت شدی
بقید طبیعت شدی پای بست فراموش کردی تو، عهد ألَست
بر أفشان تو أی مرغ قدسی مکان پر و بال ز آمیزش خاکیان
بخود دربی از این قَفس برگشا بصقع سماواتیان پرگشا
ز پا بگسل این بند دار غرور بپر تا بأوج سرای سرور
همی ترسم أی مرغ پرکنده بال بچنگال زاغان شوی پایمال
بدور افکن این عالَم خاک را بکن سیر ایوان افلاک را
بتاز تو بر أوج فلک رخش را به بین تو عیان کرسی و فرش را
دور بینان بارگاه ألست بیش از این پی نبرده‌اند که هست

درس پنجاه و سوم:

۲۶۹- عالَم ذر از دیدگاه اهل بیت وحی صلوات الله علَیهم اجمعین:

ما در بحث گذشته، نظرات هشت گروه از صاحب نظران در پیرامون «عالم ذر» را اجمالاً بیان کردیم، در بحث امروز می‌خواهیم «عالَم ذر» از دیدگاه أهل بیت وحی علیهم صلوات الله را بیان نمائیم، و باید دانست که نظر دستهٔ دوم -که اکثر آنان مفسّران خبیر، و محدثان اندیشمند، و محققان بنام می‌باشند، و متناسب با معنی اوّل لغوی انسان است، و منافاتی با بعضی از دیگر نظرات ندارد - مستفاد از روایات صحیحهٔ وارد از اهل بیت وحی صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد که ذکر همهٔ آنها در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما به ذکر متن یا معانی (۸) روایت که دارای نکات بسیار دقیق می‌باشند در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم علامهٔ مجلسی درکتاب شریف «بحار -کتاب حج و عمره - باب ۴۰» در یک حدیث نسبتاً طولانی از أبی سعید خدری روایت کرده که حضرت أمیرالمؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «وَ إِذْ اَخَذَ رَبُّكَ ...» فرمود: «خبر می‌دهم تو را که خداوند سبحان، چون آدم را آفرید، پشت او را مسح نمود، و نسل او را از پشتش در حالی که به صورت ذرّات ریزی بوده‌اند بیرون آورد، و به آنها عقل داد، و نمایاند به آنان که تنها اوست پروردگار آنان، و ایشان نیز إقرار به پروردگاری او، وگواهی بر بندگی خود داده‌اند».

۲- مرحوم فیض در تفسیر شریف «صافی» ضمن آیهٔ کریمهٔ: «**إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...**» البقرة: ۳۰) از حضرت إمام زین‌العابدین﴿علیه السلام﴾ روایت کرده از پدرش، و او از پدرش أمیرمؤمنان إمام عليّ﴿علیه السلام﴾ که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«يٰا عِبٰادَ اللّٰهِ إِنَّ آدَمَ لَمّٰا رَآى النُّورَ سٰاطِعاً مِنْ صُلْبِهِ اِذْكٰانَ اللّٰـهُ قَـدْ نَـقَلَ أَشْبٰاحَنٰا مِنْ ذَرْوَةِ الْعَرْشِ اِلىٰ ظَهْرِهِ، رَآى النُّورَ وَ لَمْ يَتَبَيَّنِ الْاَشْبٰاحُ، فَقٰالَ: يٰا رَبِّ مٰا هٰذِهِ الْأَنْوٰارُ؟ فَقٰالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنْوٰارُ أَشْبٰاحٍ، نَقَلْتُهُمْ مِنْ أَشْرَفِ بُقٰاعِ عَرْشِيٍّ إِلىٰ ظَهْرِكَ، وَلِذٰلِكَ أَمَرْتُ الْمَلاٰئِكَةَ بِالسُّجُودِ لَكَ، اِذْكُنْتَ وِعٰآءً لِتِلْكَ الْأَشْبٰاحِ، فَقٰالَ آدَمُ: يٰا رَبِّ لَوْ بَيَّنْتَهٰا لي؟ فَقٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: اُنْظُرْ آدَمُ اِلىٰ ذَرْوَةِ الْعَرْشِ، فَنَظَرَ آدَمُ«عليه السلام» وَ وَقَعَ نُورُ أَشْبٰاحِنٰا مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عَلىٰ ذَرْوَةِ الْعَرْشِ، فَانْطَبَعَ فِيهِ صُوَرُ أَنْوٰارِ أَشْبٰاحِنَا الَّتي في ظَهْرِهِ كَمٰا يَنْطَبِعُ وَجْهُ الْإِنْسٰانِ فِي الْمِرْآةِ الصّٰافِيَةِ فَـرَآى أَشْـبٰاحَنٰا، فَـقٰالَ: مٰـا هٰـذِهِ الْأَشْبٰاحُ يٰا رَبِّ؟ قٰالَ اللّٰهُ: يٰا آدَمُ هٰذِهِ أَشْبٰاحُ أَفْضَلِ خَلاٰئِقي وَ بَرِيّٰاتي هٰذا مُحَمَّدٌ وَ أَنَا الْحَميدُ الْمَحْمُودُ في فِعٰالي، شَقَقْتُ لَهُ اِسْماً مِنْ اِسْمي، وَ هٰذٰا عَلِيٌّ وَ اَنَـا الْـعَلِيُّ الْـعَظيمُ، شَقَقْتُ لَهُ إِسْماً مِنْ اِسْمي، وَ هٰذِهِ فٰاطِمَةُ وَ اَنَا فٰاطِرُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ، فٰاطِمُ اَعْدٰآئي مِنْ رَحْمَتي يَوْمَ فَصْلِ قَضٰآئي، وَ فٰاطِمُ اَوْلِيٰآئي عَمّٰا يَعيرُهُمْ وَ يَشينُهُمْ، فَشَقَقْتُ لَهٰا اِسْماً مِنْ اِسْمي، وَ هٰذاَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ اَنَا الْمُحْسِنُ الْمُجْمِلُ، شَقَقْتُ اِسْمَيْهِمٰا مِنْ اِسْمي ...».

۳- مرحوم مجلسی در «بحار» - ج ۵کتاب عدل ومعاد - باب طینت و میثاق - از ابن مسکان روایت کرده که از حضرت امام صادق«عليه السلام» در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ...» پرسیدم: آیا این مطلب به صورت بصری و قابل دید بوده است؟ حضرت«عليه السلام» فرمود: آری معرفت و شناخت در عمق وجود و ذاتشان تثبیت شد، ولی آنان آن موقعیت خود را فراموش کرده‌اند، و زود است که بعدها یادشان بیاید، و اگر چنین نبود، هیچ کس آفریدگار و روزی دهندهٔ خود را نمی‌شناخت، و بعضی در عالَم ذرّ به زبان اقرار نمودند، و حال آنکه در دل و عمق جانشان ایمان نداشتند، پس خداوند متعال در این باره به آنان فرمود: «**فَمٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ**» یونس: ۷۴).

یعنی: پس آنان نبودند که ایمان آورند به سبب آنچه از پیش «در عالم ذر» آن را تکذیب نمودند.

۴- و نیز در «بحار ...» از نعیم صحاف روایت کرده که در فرمودهٔ خداوند متعال: «**فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ**» التغابن: ۲).

یعنی: «برخی از شما کافر، و بعضی مؤمن هستید» از حضرت امام

صادق﴿علیه السلام﴾ سئوال کردم: حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: «خداوند متعال معیار ایمان آنانرا ولایت ما خاندان اهل بیت عصمت و طهارت﴿علیهم السلام﴾، و معیار کفر آنها را انکار ولایت ما قرار داده است، در آن روزی که از مردم پیمان گرفت، در حالی که به صورت ذرّاتی در پشت آدم﴿علیه السلام﴾ بوده‌اند».

۵- و نیز در «بحار ...» از حبیب سجستانی روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ که فرمود: «بدرستی که خداوند عزّ و جلّ چون خارج نمود فرزندان و نسل آدم﴿علیه السلام﴾ را از پشتش برای گرفتن اقرار به پروردگاری خویش، و به نبوّت تمام پیامبران خود، اولین کسی که خداوند متعال برای پیامبری او اقرار و پیمان گرفت: محمد بن عبدالله﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود، سپس به آدم﴿علیه السلام﴾ فرمود: بنگر چه می‌بینی؟ آدم، نسل و ذرّیهٔ خود تا آخر الزمان را مشاهده کرد، در حالی که آنان همانند ذرات آسمانی، فضا را پر کرده بودند، پس آدم﴿علیه السلام﴾ عرض کرد، پروردگارا! چقدر ذرّیهٔ من زیادند؟ و آنها را برای چه آفریده‌ای؟ و از اقرار و پیمان گرفتن از آنان چه می‌خواهی؟

پس خداوند جلّ و عزّ فرمود: برای اینکه تنها مرا بپرستند، و شریکی از برایم قرار ندهند، و به رسولان و پیامبرانم ایمان آورده و از آنان پیروی نمایند».

۶- و نیز در «بحار ...» از عليّ بن معمّر از پدرش روایت کرده که از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: **«هٰذٰا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولىٰ»** النجم: ۵۶).

یعنی: «این رسول هم بیم دهنده‌ای از بیم دهندگان پیشین می‌باشد» پرسیدم، حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: «بدرستی که خداوند تبارک و تعالی زمانی که اولین بار خلق را در عالَم ذَر آفرید، و آنان را در مقابل خود به صف کرد، محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را برانگیخت، آنگاه گروهی به او ایمان آوردند، و گروه دیگر نبوّت او را انکار کردند، پس فرمود خداوند متعال: **«هٰذٰا ...»** منظورش حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود که نخستین بار آنها را در عالم ذر بیم داد».

۷- و نیز در «بحار ...» از مُعلّیٰ بن خنیس روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «ای معلّی! روز نوروز همان روزی است که خداوند متعال از

بندگانش اقرار و پیمان گرفت که تنها او را بپرستند، و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند، و به فرستادگان و حجتها و اولیائش «علیهم‌السلام» ایمان آورند».

۸- و نیز در «بحار ...» از عبدالله حلبی روایت کرده که حضرت امام باقر و امام صادق «علیهما‌السلام» فرمودند: «اولین سالی که عمر بن الخطاب در زمان خلافتش حج انجام می‌داد، مهاجرین و انصار نیز حج نمودند، و أمیرالمؤمنین علی با حسنین «علیهم‌السلام» و عبدالله بن جعفر «علیه‌السلام» برای حج رفته بودند، هنگام احرام، عبدالله بن جعفر لباس احرامی را که با گِل قرمز رنگ شده بود پوشید، در حالی که لبیک می‌گفت در کنار أمیر المؤمنین علی «علیه‌السلام» حرکت می‌کرد.

عمر بن الخطاب از پشت سر گفت: این چه بدعتی است که در حرم روا داشته‌اید؟!

حضرت مولی الموحدین امام علی «علیه‌السلام» خطاب به عمر کرد و فرمود: کسی نمی‌تواند سنّت رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» را به ما اهل بیت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» بیاموزد! عمر گفت: راست گفتی یا أباالحسن، به خدا سوگند نمی‌دانستم شمائید.

راوی می‌گوید! این یک واقعهٔ نادری بوده است که در آن سفر روی داده بود.

سپس داخل مکه شدند، و طواف خانهٔ کعبه نمودند، عمر حجر الاسود را دست زد و گفت: به خدا قسم می‌دانم تو سنگی بیش نیستی که نه برای تو سودی است و نه زیان داری، اگر نبود که رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» تو را دست زد، به تو دست نمی‌زدم.

حضرت أمیر المؤمنین امام علی «علیه‌السلام» فرمود: خاموش باش ای عمر! رسول‌الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» بدون حکمت به این سنگ دست نزده بود، اگر تو قرآن خوانده بودی (یعنی با تدبّر و درک آن) پس می‌دانستی از تأویل قرآن آنچه را که غیر تو (یعنی ما خاندان وحی علیهم صلوات الله که خداوند دربارهٔ ما فرمود: «**وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلاَّ اللّٰهُ وَالرّٰاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ**» آل عمران: ۷) آنرا می‌دانند، هر آینه می‌دانستی که حجرالاسود هم زیان دارد برای طوائفی، و هم سود دارد برای گروهی.

برای همین حجرالاسود دو چشم بینا و دو لب و زبان گویائی است، که گواهی و شهادت می‌دهد به وفاداری کسی که طبق عهدش با خداوند متعال وفا نمود.

عمر گفت: پس یا علی﴿علیه السلام﴾ آیهٔ مورد ادّعایت را بیان کن؟ حضرت مولی الموحدین امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «**وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ ...**»

پس چون بنی آدم با اطاعت اقرار کردند باینکه اوست پرودگارشان، و آنها بندگان او هستند، گرفت خداوند متعال از آنان پیمان را، سپس صفحهٔ نازکی لطیف‌تر از آب آفرید، و به قلم فرمان داد که: بنویس وفاداری خلقم را به خانهٔ کعبه‌ام (که هرگاه در دنیا استطاعت پیدا کردند به سوی خانه‌ام بیایند و عمل حج انجام دهند: «**وَ لِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً**» آل عمران: ۹۷).

قلم هم وفاداری بنی آدم را در آن صفحه نوشت، سپس به حجر گفته شد: دهانت را بازکن، امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: پس حجر دهانش راگشود، پس آن صفحه را در دهانش فروکرد، و به حجر فرمود: نگهدار و حفظ کن این عهد نامه را، و شاهد باش وگواهی بده برای بندگانم به وفاء آنان به عهد و پیمان الهی، حجر هم مطیعانه از «عالم ذر» به زمین فرود آمد (و به دست آدم أبوالبشر در جایش نصب گردید تا شاهد وگواه بر وفاء بنی آدم بعهد خداوند متعال باشد).

حضرت أمیر المؤمنین امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ای عمر مگر نه اینستکه: وقتی همین حجر الاسود را دست می‌زنی می‌گوئی: «امانتم را اداء کردم، و به عهد و پیمانم وفا نمودم، تا شهادت وگواهی دهی، که من به عهدم وفا کردم»؟

عمر بن الخطاب (که هرگاه در مقابل علم محض قرار می‌گرفت چاره‌ای جز إقرار به جهل محض خود نداشت) گفت: به خدا قسم آری، پس امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان بیاور به آنچه گفتم».

۲۷۰- جهل ونادانی، منشأ کفر و گمراهی:

پر واضح و روشن است که: منشأ کفرها و شرکها و تردیدها و تشکیکها و انکارها و مخالفتها و ضلالتها و تکذیبها و ... در جوامع بشری (غیر از عناد و لجاج و هواها و أمیال نفسانی) جهل و نادانی و عدم درک بواقع و حقائق امور است، چه اینکه فرد یا افراد ... چون واقع را درک نکرده و حقیقت امر را نمی‌دانند آن را تکذیب و ... می‌کنند که اگر بحقیقت امر واقف و آگاه بودند (در صورتی که عناد و

لجاج نداشته باشند) تصدیقش می‌کردند، خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن کریم به این معنی تصریح فرمود:

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّـذِينَ مِـنْ قَبْلِهِمْ» یونس: ۳۹).

یعنی: این مشرکان و کافران و منکران و گمراهان از روی علم و آگاهی سخن نمی‌گویند، و با بینش و دانش و منطق انکار چیزی نمی‌کنند، بلکه از آن جهت، این قرآن کریم و رسول خدا«صلی الله علیه و آله» را تکذیب می‌کنند که علم و آگاهی بکتاب خدا ندارند، و تأویل و حقیقت آن را نمی‌دانند، چنانچه پیشینیان آنها نیز بر أثر جهل ونادانی، کتب آسمانی، و رسولان الهی را تکذیب کردند.

حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» در روایت هشتم بصراحت، خطاب به عمر بن الخطاب کرد و فرمود: منشأ تکذیب تو استلام حجر الأسود، و احرام عبدالله بن جعفر را جهل و نادانی تو، و عدم درک بواقع امر است.

حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» در معنی آیهٔ کریمه فرمود:

«اَلنَّاسُ اَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»[1].

یعنی: مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند (پس جهل و نادانی منشأ عداوت و دشمنی بین افراد و جوامع بشری است).

این منشأ بسیار خطرناک نه تنها بین عامهٔ مردم بوده و می‌باشد، بلکه بین خواص نیز بسیار بچشم می‌خورد و احساس می‌گردد از این رو نه تنها در «عالَم ذرّ» و مانند آن که حقیقت آن را نمی‌دانند تردید و وسوسه و شبهه و تشکیک می‌کنند، بلکه بسیاری از آنان، به کلی أمثال «عالَم ذرّ» را با یک حرف «لا = نه» نفی و انکار می‌نمایند، در حالی که جهل ونادانی بشر به نفس خود در همین عالَم مادّه بیش از جهلش به نفس خود در «عالَم ذرّ» می‌باشد.

و جای شگفت آنکه: انسان با زندگی سالهای نسبتاً طولانی در این عالم دنیا، هنوز مفهوم زندگی خود را نفهمیده و ندانسته که: چگونه باید باشد؟ آیا برای زندگی کردن و زیستن در این دنیا آفریده شده؟ یا برای چگونه بودن؟ آیا برای چگونه مردن

۱- نهج البلاغه: از حکم امیرالمؤمنین«علیه السلام» رقم ۱۶۳ ص ۱۱۶۸).

خلق شده یا برای چگونه ماندن؟ هنوز از خودبیگانگی و از خود ناآشنائی بدر نیامده که می‌خواهد چگونه بودنش در «عالَم ذرّ» را با چشم سر ببیند؟! در حالی که درک پاسخ به دعوت و تمایل قلبهای انسانها در اطراف و أکنافِ جهان از هزاران سال تاکنون به سوی کعبه (خانهٔ خداوند سبحان) برای انجام اعمال حج در یک سرزمین خشک لم یزرع با دعاء و دعوت حضرت ابراهیم﴿عليه السلام﴾ در چندین هزار سال قبل کمتر از درک اقرار انسان در «عالَم ذر» نیست که گفت:

«رَبَّنا اِنِّیٓ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوي اِلَيْهِمْ» ابراهیم: ۳۷).

یعنی: پروردگارا! من ذرّیّه و فرزندان خود را به وادی (سرزمین) بی کشت و زرعی (بی آب و علف) نزد بیت الحرام تو مسکن دادم، پروردگارا آنها را در آنجا مسکن دادم تا نماز را تنهابرای تو بپادارند، پس تو دلهای مردمان در هر زمان و مکان را بسوی آنان مایل گردان ...

و خداوند متعال بخلیلش إبراهیم﴿عليه السلام﴾ فرمان داد تا مردم هر عصر و زمان و مکان راتا دامنهٔ قیامت بسوی خانهٔ کعبه فراخواند:

«وَ أَذِّنْ فِي النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلٰى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ» الحج: ۲۷).

یعنی: وأی ابراهیم! إعلان کن دربین مردم که برای أنجام مناسک حج در موسمش بطور سواره و پیاده (بخانهٔ خدا) بیایند، ولو از هر جاو راههای بسیار دور باشد.

هنوز بشر تسبیح موجودات أطراف خود را۔ نه با زبان حال که نادانان گمان می‌کنند بلکه با زبان مقال هم نمی‌فهمد و نمی‌داند هم که نمی‌داند:

هر کس که نداند و نداند که ندانـد   در جهل مـرکّب أبـد الدّهـر بـماند

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ» الاسراء: ۴۴).

یعنی: هفت آسمان و زمین، و هر چه در آنها است (از حیوان و نبات و جماد، از خورشید و ماه و ستارگان، از شهاب و أبر و باد، و ازکوهها و دریاها وبیابان ...) همه بستایش و تنزیه خداوند سبحان مشغولند، و هیچ موجودی در نظام آفرینش

نیست مگر آنکه ذکرش تسبیح و ستایش آفریدگارش است، ولکن شماانسانها درک تسبیح آنها را نمیکنید.

عالم همه عابدند و معبود یکی است
دنیا همه ساجدند و مسجود یکی است
با دیدهٔ انصاف چو نیکو نگری
روحانی و ما را همه مقصود یکی است

۲۷۱- جهل انسان بنفس خویش:

براستی اگر ما بخواهیم رقمی را هر چند کوچک برای جهل انسان بنفس خویش، و بأسرار قوای ظاهری و باطنی‌اش، و حتی جهلش بأسرار یکی از أعضایش در نظر بگیریم، رقمی برای علمش بنفس خود باقی نمیماند.

انسان نمیداند که چرا از هنگام ولادت و دوران طفولیت آنقدر گریه می‌کند:

نافع از رسول خدا«ﷺ» روایت کرده که فرمود: «أطفال خود را جهت گریستن نزنید، چه اینکه چهار ماه نخست ولادت آنها برای شهادت بیکتائی پروردگار عالمیان، و چهار ماه دوم برای درود و صلوات بر محمد و آلش، و چهار ماه سوم دعاء برای پدر و مادر خود می‌باشد».

با همهٔ پیشرفتهای علمی و اختراعات و اکتشافات هنوز تبدیل خون به شیر أولین غذای انسان پس از ولادتش از جمله أسرار زیست شناسی است که دانشمندان موفق بکشف آن نشده‌اند، مواد أولیهٔ شیر از خون بدست می‌آید، و زیست شناسان معتقدند برای آنکه یک ملکول (کوچکترین از هر جسم بحالت مرکب) شیر حاصل شود باید چهار صد ملکول خون از معابر مختلف پستان عبور کند، أجزاء بوجود آورندهٔ شیر با أجزاء خود شیر اختلاف فاحش دارند، قند خون یا گلوکوز با قند شیر سخت مباینت دارد، اسیدهای خون با اسیدهای پروئیتدی شیر قابل مقایسه نیستند، وعین همین اختلافات در اسیدهای چربی خون و اسیدهای چربی شیر بنظر می‌رسد، پستان بتناسب نموّ طفل گنجایش قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند، در چند روز أوّل هفته چند صد گرم شیر برای نوزادی بوزن تقریباً (۳/۵)

کیلوگرم از آن ترشّح می‌کند و کاملاًکفاف نیازکودک را می‌دهد، مقدار این ترشحات بتناسب رشد کودک أفزایش می‌یابد تا بیک لیتر در روز می‌رسد.

دانشمندان و پژوهشگران و محققان می‌گویند: مغز انسان بزرگترین و کاملترین پستانداران شناخته شده است، حدود (۳) پوند وزن دارد که در این وزن کم ده بیلیون نورون (یاخته های مغزی) و یکصد بیلیون یاخته های کوچکتر وجود دارد، این بیلیونها یاخته‌ها، ضمن دارا بودن عظیم‌ترین پیچیدگی، چنان با هم پیوستگی دارند که حتی تاکنون شروع بشناخت و جداکردن آنها را از یکدیگر برای انسان مقدور نگردیده است.

و می‌گویند: در هر قطره آب (۳۳۰۰) میلیون أتم وجود دارد أما انسان توان دیدن آنرا ندارد.

و می‌گویند: این تنها پردهٔ شب نیست که مانع از دیدن ما است این چشم ما است که نمی بیند، چه اینکه گربه و جغد در شب تا ریک چون روز روشن می‌بینند، پس قوای ما محدود است، ندیدن ما دلیل بر نبود دیدنیها نیست.

۲۷۲- اعتراف بجهل، خود دانشی است:

اکثر بلکه قریب باتفاق مردم در هر عصر و زمان و مکان إصرار بر جهل خود دارند که هرگز بعلم نخواهند رسید و نمی‌دانند که نمیدانند، و بسیار أندکی از انسانها إظهار جهل ونادانی و ابراز عجز و ناتوانی از درک أسرار آفرینش می‌کنند که این خود علم بشمار می‌رود، چه اینکه میدانند که نمیدانند، چه بسا به آن دست یابند و چه بسا هم نیابند.

أبوریحان بیرونی درکتاب «آثار باقیه» میگوید:

«انسان فقط با درک عجز و ناتوانی خود و تسلیم شدن بارادهٔ إلهی می‌تواند به هم‌آهنگی و زیبائی طبیعت پی برد».

و می‌نویسد: «حوضی که معروف بطاهر است، و در مصر پای کوهی نزد کنیسه‌ای واقع است، و از چشمه ای که درکوه است آب خوشگوار و خوشبوئی در آن می‌آمد از أسرار طبیعت است که تاکنون بدست نیامده، چه اینکه: چون حائضی

و یا جنبی آن حوض طاهر را مس کند (بلافاصله) بو می‌گیرد، تا آنکه باید آب آنرا خالی کرد، و تنظیفش نمود تا مثل أول، خوش‌بو و خوش طعم گردد، ونیزکوهی در میان هرات و سجستان است که در وسط ریگستان واقع شده و قدری از راه دور است، چون سرگین آدمی و یا بول در آن افتد یک صدای آشکار و آواز شدیدی از آن شنیده می‌شود.

أبوریحان میگوید: این امور (أسرار آفرینش) که پاره‌ای از آن گفته شد خاصیاتی است که در موجودات مطبوع است، و علل آن بجواهر بسیط وآغاز تألیف وآفریش جهان منتهی می‌شود، و آنچه از این قبیل باشد ممکن نیست که شخص آنرا بعلم در یابد».

نیوتن ریاضی دان معروف دربارۀ اینکه علم بشر در برابر عظمت آفرینش چقدر ناچیز است میگوید: «نمیدانم دنیا در من چگونه خواهد نگریست، أما من خود را همچون طفل نادانی میدانم که در ساحل دریا سرگرم بازی، و در جستجوی سنگریزه ای نرمتر، وصدفی زیباتر از سنگریزه ها و صدفهای معمولی است در حالی که اقیانوس بیکران حقیقت در برابرم کشف نشده قرار دارد».

موریس مترلینگ میگوید:

«اگر خیال کرده ایم که بأسرار ذره های کوچک و أتم پی برده ایم، هنوز أسرار ذرّات برق و الکترون بر ما مجهول است، مانمیدانیم که یک ذره برق یا الکترون از چه ساخته شده،و دارای چه ترکیباتی است، زیرا الکترون بقدری کوچک است، و طوری فرار می‌کند، و چنان بأطراف پراکنده می‌شود که ما هنوز نتوانسته ایم آنرا به تنهائی دستگیر کنیم، و به تنهائی مورد معاینه وتحقیق قرار بدهیم، وهمچنین نمیدانیم که یک ذره نور که بزبان لاتینی «فوتون» نام دارد دارای چه ترکیباتی است، ما هنوز عاجزیم که یک ذره کوچک از أمواج صدا و فوتون را به تنهائی مورد تحقیق و معاینه قرار دهیم».

گاهی عنوان بعضی از مسائل برای عده‌ای شاید خوش آیند نباشد أما دارای أسراریست که دانستن آن می تواند بسیار مؤثر در أبعاد زندگی، و موجب دگرگونی در حالات انسان گردد، که از جمله آن مسائل، مسئله ای از مسائل و احکام تخلّی

است که بصورت سئوال و جواب در فقه عنوان گردیده است:

سؤال: چرا انسان در حال تخلّی غائط، چشمش بغائط خود می‌باشد، و هرگز از دیدن آن بیزار و متنفّر نیست، در حالی که اگر عذرهٔ غیر خود را ببیند بلادرنگ از آن چشم پوشیده و متنفّر می‌شود؟

جواب: آن در فقه مورد بحث قرار گرفته، و در أحکام مستحبّات تخلّی و مکروهات آن آمده است:

«مستحبّ است هنگام نظر کردن انسان بغائط خود در حال تخلّی این دعاء را بخواند: «**اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْحَلاٰلَ وَ جَنِّبْنِي عَنِ الْحَرٰامِ**».

یعنی: خداوندا روزی حلال نصیبم گردان، و مرا از حرام دور کن».

دلیل بر استحباب این دعاء روایاتی است که از أهل بیت وحی ﴿علیهم السلام﴾ آمده و محدثین بزرگ در کتب روائی نقل کرده اند که از جملهٔ آنها: مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب شریف (وسائل الشیعة: ج ۱- در أبواب أحکام خلوة- باب ۱۸) آورده است و ما بذکر دو روایت در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- از محمد بن علی بن الحسین روایت کرده که حضرت أمیر المؤمنین إمام علی ﴿علیه السلام﴾ می‌فرمود: «هیچ بنده ای نیست مگر آنکه با او ملک موکّلی است که در هنگام تخلیه، گردنش را بطرف مدفوعش مایل می‌کند تا بنگرد آنرا، سپس ملک به او می‌گوید: أی فرزند آدم این بود رزق تو، پس ببین ازکجا بدست آوردی و چه شده است؟» سپس حضرت أمیر المؤمنین إمام علی ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «سزاوار است برای انسان، در آن هنگام بگوید: «**اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْحَلاٰلَ وَ جَنِّبْنِي عَنِ الْحَرٰامِ**».

۲- از حضرت إمام صادق ﴿علیه السلام﴾ پرسیدند: چرا انسان در حال تخلیه بی اختیار بمدفوعش نظر می‌کند؟ إمام ﴿علیه السلام﴾ فرمود: هیچ انسانی در روی زمین زندگی نمی‌کند مگر آنکه با او همواره دو ملک موکل می‌باشند، پس آندو ملک گردن انسان را در حال تخلیه بزیر می‌کنند تا مدفوعش را ببیند، و در آن هنگام به او می‌گویند: أی فرزند آدم! ببین چیزی را که خود را در بدست آوردن آن به رنج و زحمت میانداختی، ببین چه شده است؟».

در این دو روایت أسرار و حقائقی بیان گردید (که أکثر بلکه قریب باتفاق مردم در هر عصر و زمان و مکان از آن غافلند) که می‌تواند در تمام أبعاد زندگی هر

انسان اندیشمند و آگاه مؤثر باشد که ما در اینجا در صدد بیان آنها نیستیم.

آری! هنوز بشر با همهٔ إدّعاهای پرطمطراقش در پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراعات و اکتشافات و ... نمی‌داند که در بدنش رگهای أسرار آمیزی است که از آن جمله: دو رگی است که اگر در یکی از آندو در فصل تابستان فعل و انفعالاتی پدید آید، آن چنان در بدن سرما تولید می‌کند که در گرمترین نقطهٔ عالم نیاز به کولر و دستگاه سرد کننده و لباس تابستانی ندارد، و در رگ دیگر: اگر در فصل زمستان فعل و انفعالاتی پدید آید، آنچنان در بدن گرما تولید می‌کند که می‌تواند در سردترین منطقه ـ چون سیبری و قطب شمال ـ بدون نیاز به لوازم گرم کننده، و لباس زمستانی، با لباس تابستانی زندگی کند.

و میلیاردها أسرار کشف نشدهٔ دیگر ... در دو نظام تکوین و تدوین که باید گفت: علم بشر امروز نسبت بمجهولاتش ... نسبت عدد یک است، نسبت بأعداد نَفَسهای کل موجودات زندهٔ عالَم ...

بنابراین با: نادانیهای نامحدود بشر، نباید در «عالم ذرّ» وسوسه وتردید وتشکیک و یا إنکار نمود گرچه جزء سرشت و فطرت و طبیعت بشر بشمار رود، زیرا بنا نیست که همهٔ انسانها به تمام أسرار دو نظام طبیعت و دیانت عالم و آگاه باشند.

از علم و حکمت، و تدبیر و قدرت مطلقهٔ إلهی هیچگونه بعید نیست که: تمام محصول ـ با کیفیات مختلف ـ یک دانه بذر مثلاً گندم را قبل از بدست آوردن محصول را در عالَم ماده، در «عالم ذر» بخود بذر و محصولش نشان داده، و از محصول با زبان مقال إقرار بربوبیت خود بگیرد.

به عنوان تقریب بذهن میتوان گفت: همانطوری که یک مهندس طرح و نقشهٔ یک ساختمان و پروژهٔ عظیمی را قبل از بناء میدهد که نفسِ طرح با زبان حال إقرار بطرّاحی مهندس می‌کند.

درس پنجاه و چهارم:

۲۷۳- إنسان و عناصر چهار گانه:

لازم میدانم قبل از ورود در بحث امروز بیک مطلب بسیار مهم اصولی که کمتر گفته و بیان می شود بطور إجمال إشاره کنم:

از دیر زمان تاکنون بین قدماء و متأخرین از علماء و محققان، و حکماء و متکلمان، و ادباء و مورّخان، و پژوهشگران و روانکاوان و انسان شناسان و جامعه‌شناسان، و تئوریسینها و نظرپردازان و ... اختلاف است که:

آیا أصل در موجودات عالم از نباتات و حیوانات و انسان ... بذر بوده است؟ یا چیز دیگر ...؟؟؟ مثلاً خداوند متعال نخست بذر و دانۀ گندم را پدید آورد، سپس فرمان داد تا آنرا در زمین مساعد کِشت کنند، سپس در دل خاک شکافته شد، و از زمین روئید و جوانه زد، و از این راه یک دانه به دانه های متعدد تبدیل گردید؟ یا اینکه آفریدگار جهان نخست ـ بدون بذر ـ گیاهی را از زمین رویانید که از آن گندم بدست آمد، و از آن پس، جهت تکثیر، بذرگندم در زمین کِشت شده، و محصول بدست آمده است؟ و همچنین دیگر نباتات و حیوانات و انسان ...

از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحۀ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین استفاده می شود که:

هر موجودی از موجودات در نظام آفرینش دارای بذر مستقل می باشد، و هر کدام در عالَم مخصوص خود تکثیر شده است، بدون تبدیل نوعی بنوع دیگر... یعنی بدون تبدیل گندم بجو و بعکس، و بدون تغییر چهرۀ حیوان بانسان، و یا انسان بحیوان... چنانچه بعضی از جهّال و از خود بیگانگان با چهرۀ علم پنداشته‌اند.

و أما کیفیت و کمّیت آنها مربوط بشرائط جوّی و اقلیمی... می باشد، مثلاً اگر یک نوع از بذرگندم در یک شرائط جوّی و اقلیمی خاصّی کِشت شود، محصولش:

دانه‌های درشت و پر مغز و سفید و پربار... می‌شود، و در یک شرائط جوّی و اقلیمی دیگر ... محصولش: دانه‌های ریز و کم مغز یا بی مغز و سیاه و کم بار... می‌گردد، پس کم و کیف از عوارضی است که بر یک نوع از بذر بر أثر اختلاف در شرائط جوی و اقلیمی، و دیگر شرائط مادی و معنوی عارض می‌گردند.

چنانچه انسان در یک منطقه و شرائط خاص جوّی و اقلیمی و اعتقادی و اقتصادی، و مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و قومی و ملّی و ژنتیکی، و آداب و رسومات و ... به رنگی یا خوش استعداد، یا خوش حافظه، یا شجاع و دلیر و نیرومند، و قویّ جسمی یا روحی، یا صبور و خوش أخلاق، و یا غیور با عواطف و ... و در منطقه و شرائط خاص جوّی و اقلیمی دیگر ... به رنگی دیگر یا کم استعداد، یا بی‌عاطفه و بی‌غیرت و ... می‌شود.

بدون تردید! حضرت آدم أبوالبشر«عليه السلام» بذر مستقل برای نوع انسان بوده‌است همچون دیگر بذرهای مستقل برای دیگر أنواع موجودات در نظام هستی، که آفریدگار جهان خطاب بتمام انسانها می‌فرماید:

«**يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثيراً وَ نِسٰآءً**» النساء: ۱).

یعنی: ای مردم! بترسید از پروردگارتان آنکه آفرید شما را از یک بذر مستقل خاص، و آفرید از همان یک بذر مستقل جفتش را (چون ساقهٔ گندم و بذرکه خود حامل بذر و ظرف تکثیر آن است) و برانگیخت و تکثیر نمود از آن بذر و ساقه، مردان زیادی را در أطراف جهان، و زنان را نیز چون حوّاء برای حمل بذر و تکثیر نسل آدم«عليه السلام» آفریده است.

۲۷۴- چگونگی ترکیب عناصر چهار گانه:

أما وجود عناصر چهارگانهٔ خاک و آب و هوا و آتش و ترکیب آنها در خلقت آدم أبوالبشر«عليه السلام» خداوند متعال در ضمن آیاتی از قرآن کریم، ساختمان وجودی آدم«عليه السلام» در نشأهٔ عنصری را به یک ظرف سفالی تشبیه کرده است -که نخستین مادهٔ آن خاک است که با آب در آمیخته، گِل می‌شود، و با هوا می‌خشکد، و با آتش درکوره پخته می‌گردد - فرمود:

الف: خاک، نخستین مادّهٔ مـادّی آدم﴿علیه السلام﴾: «**كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُـرابٍ**» (آل‌عمران: ۵۹).

ب: آب که با خاک در آمیخت وگِل شد، و از آن به «طین» تعبیر می‌شود که خلقت آدم﴿علیه السلام﴾ از این در آمیختن آب و خاک آغازگردید: «**بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ**» السجدة: ۷).

ج: هوا که بوسیله آن «گِل» خشکید، و تغییر یافت که صدای نـازکی از آن شنیده می‌شود: «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ**» الحجر: ۲۶).

د: آتش که گِل خشکیده را پخت، چنانچه ظرف خام سفالی درکوره با آتش پخته می‌شود: «**وَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ**» الرحمن: ۱۴).

ظرف پخته شدهٔ نسبتاً کوچک یعنی انسـان أمـا بـزرگتر و وسیعتر از هـمه آسمانها و زمین بگستردگی از فرش تا عرش، که توانست تمام خصائص موجودات عالَم را در خود جای دهد، بر چنین ظرفی، روح مخصوص إلهی دمیده شد: «**فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**» الحجر:۲۹).

و با نفخ چنین روحی در آن، أسرار دو نظام طبیعت و شریعت را بـوسعت ظرفیتش آموخت: «**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها**» البقرة: ۳۱) و با چنین سعهٔ صدر، إحاطهٔ علمی، تمام ملائکه را بسجدهٔ بر آن مأمور ساخت: «**وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ أَبىٰ وَ اسْتَكْبَرَ**» البقرة: ۳۴).

ابلیس که نه در مواد هستی‌اش، و نه در سعهٔ صدر و ظرفیتش، و نه در إحاطهٔ علمی‌اش چون آدم بود بر أثر از خود بیگانگی و ناآشنائی بخود، خود را برتر از آدم دانسته: «**قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**» ص: ۷۶) کبر و نخوت و خود خواهی بر او غالب شد، و از فرمان إلهی سر باز زده و از سجدهٔ بر آدم﴿علیه السلام﴾ امتناع ورزید.

ابلیس ندانست که آتش یک عنصر از چهار عنصریست که آدم از مجموع آنها آفریده شد، ندانست که بواسطهٔ جمع چهار عنصر در آدم، شایستگی دمیدن روح خاص إلهی بر خود را پیداکرده است، ندانست که بسبب سعهٔ صدر، و روح خاص إلهی، سزاوار آموختن أسرار دو نظام تکوین و تدوین گردید، و ندانست که بواسطهٔ

سعهٔ صدر و إحاطهٔ علمی، لیاقت خلافت إلهی در روی زمین را پیدا کرده است:
«إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» البقرة: ۳۰).

۲۷۵- انسان موجود صغیر، بزرگتر از عالم کبیر:

براستی اگر جوامع بشری این بایستگی‌ها و لیاقتها و شایستگی‌ها را - بر خلاف رأی غلط شیطان - در أمر خلافت، رعایت می‌کرد آن نبوده و نیست که بوده و هست!

در وجود آدم«علیه السلام» تمام بایستگی‌ها و خصائص و طبایع عناصر چهارگانه و از آن جمله آتش که شیطان تنها از آن خلق شده، موجود بوده و هست، بلکه آنچه از خصائص و طبائع که در نظام آفرینش از ملائکه و شیطان و جن، از حیوان و نبات و جماد، و از آسمانها و زمین، و کرسی و عرش و آنچه در آنها وجود دارد به إضافهٔ روح خاص إلهی، و علم به أسرار دو نظام طبیعت و دیانت همهٔ آنها در ذات آدم«علیه السلام» نهفته است.

بنابراین نباید گفت: انسان یک عالَم صغیر، و عالَم یک انسان کبیر است، بلکه باید گفت: انسان، موجود صغیر، بزرگتر از عالم کبیر، و عالَم، موجود کبیر، کوچکتر از انسان صغیر است.

حضرت مولی‌الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» بهمین معنی اشاره فرمود:

دَوٰاؤُكَ فيكَ وَ مٰا تَشْعُرُ / وَ دآؤُكَ مِنْكَ وَ مٰا تَبْصُرُ
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغيرٌ / وَ فيكَ انْطَوَى الْعٰالَمُ الْأَكْبَرُ
وَ أَنْتَ الْكِتٰابُ الْمُبينُ الَّذي / بِأَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ

یعنی: ای انسان! أی موجود از خود بیگانه و نا آشنای بخود، تو بیگانه از خودی، و خودی با بیگانه‌ای، زیرا همهٔ دردها و درمانهای تو تنها در وجود خودت نهفته است و تو نمی‌دانی، و نمی‌دانی هم که نمی‌دانی، آیا گمان می‌کنی تو یک موجود کوچکی هستی، در حالی که کل نظام هستی در تو خلاصه شده و در تو جای گرفت و تو محیط بر آن، و آن محاطِ تو است، که طبعاً سعهٔ وجودی ظرف بیش از مظروف می‌باشد، و تو کتاب آفرینشی هستی که با حرفهایش، ضمیر و پنهان را ظاهر می‌سازد.

۲۷۶- کیفیت ترکیب عناصر چهارگانه و برتری انسان برکل نظام آفرینش:

حضرت مولی الموحدین إمام المتّقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» در کیفیت ترکیب عناصر چهارگانه در خلقت حضرت آدم«علیه السلام» و برتریش بر کل نظام هستی می‌فرماید:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحٰانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهٰا، وَ عَذْبِهٰا وَ سَبَخِهٰا تُرْبَةً سَنَّهٰا بِالْمٰاءِ حَتّیٰ خَلَصَتْ، وَ لاٰطَهٰا بِالْبِلَّةِ حَتّیٰ لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهٰا صُورَةً ذٰاتَ أَحْنٰاءٍ وَ وُصُولٍ وَ أَعْضٰاءٍ وَ فُصُولٍ، أَجْمَدَهٰا حَتَّی اسْتَمْسَكَتْ، وَ أَصْلَدَهٰا حَتّیٰ صَلْصَلَتْ لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ و أَجَلٍ مَعْلُومٍ.

ثُمَّ نَفَخَ فيهٰا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ إِنْسٰاناً ذٰا أَذْهٰانٍ يُجيلُهٰا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهٰا، وَ جَوٰارِحَ يَخْتَدِمُهٰا، وَ أَدَوٰاتٍ يُقَلِّبُهٰا، وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهٰا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبٰاطِلِ، وَ الْأَذْوٰاقِ وَ الْمَشٰامِّ وَ الْأَلْوٰانِ وَ الْأَجْنٰاسِ، مَعْجُوناً بِطينَةِ الْأَلْوٰانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَ الْأَشْبٰاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَ الْأَضْدٰادِ الْمُتَعٰادِيَةِ وَالْأَخْلاٰطِ الْمُتَبٰايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْبِلَّةِ وَ الْجُمُودِ وَ الْمَسٰاءَةِ وَ السُّرُورِ.

وَ اسْتَأْدَی اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ الْمَلٰئِكَةَ وَديعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعٰانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَ الْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقٰالَ سُبْحٰانَهُ: «اُسْجُدُوا لِآدَمَ» فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْليسُ، اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَ تَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النّٰارِ، وَ اسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصٰالِ، فَأَعْطٰاهُ اللّٰهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقٰاقاً لِلسُّخْطَةِ، وَ اسْتِتْمٰاماً لِلْبَلِيَّةِ، وَ إِنْجٰازاً لِلْعِدَةِ، فَقٰالَ: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلیٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».[۱]

یعنی: (حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» پس از آنکه کیفیت خلقت آسمانها و فضاء وکهکشانها و خورشید و ماه و ستارگان و زمین، و و ظائف طوائفی از ملائکه را بیان فرمود، کیفیت ترکیب عناصر چهارگانه در خلقت آدم«علیه السلام» و خصائصی که موجب برتری آدم«علیه السلام» بر کل نظام آفرینش گردید را نیز بیان فرمود، در حدّی که برترین آنان یعنی ملائکه که جز بندگی خداوند متعال را ندارند، باید

۱- نهج البلاغه: خطبه أول ص ۲۹).

آدم را سجده کنند، و چنین موجودی ما دون خالق و مافوق بر دیگر مخلوقات شایستگی خلافت الهی بر بسیط زمین را دارد، سپس امام علی«علیه السلام» ببیان علت سرپیچی ابلیس خیره‌سر، مستبدّ، جاهل، خود خواه، برتری جوی بی‌مایه، و بلند پرواز بی پر و بال ... پرداخت):

«پس خداوند سبحان جمع نمود و فراهم آورد از تمام قطعات و قُطرهای مختلف زمین: از جای کوهها و سنگلاخها و درّه‌ها و شن‌زارها، و از جای دشتها و بیابانها، وکویرها و صحراها، و از جاهای حاصل‌خیز و شوره‌زارها... پارهٔ خاکی را، و آب بر آن پاشید، و آنها را با هم مخلوط ساخت، تا اینکه همهٔ آنها یکدست شده به شکل «طین» گِل در آمدند، و آن گِل را با تری آب آنچنان مشت و مال داد تا اینکه حالت چسبندگی بخود گرفت تا ذرّات و أجزاء آن متفرّق نگردند (همانند خمیر نان، آمادهٔ تنور، یا چون گِل سوفالین، آمادهٔ کوره آتش).

پس ازگِل سرشته (چون کوزه‌گر) شکلی راکه دارای أبعادگوناگون، و أطراف و جنبه‌های مختلف، و پیوستگیها و دارای أعضاء وگسستگیهای متعدد بود بیافرید، و این (ظرف آدمی) تازه ساختهٔ تَر و مرطوب را در فضای باز بوسیله هوای آزاد خشکانید، تا اجزاء آن بهم بپیوندند، و از یکدیگر جدا نگردند، و با حرارت آتش در حدّ لازم پخته شدن، آنرا محکم و متین ساخت(همانندکوزه درکوره): «**مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ**» الرحمن:۱۴) و آنرا برای زمان معینی بر چنین حالی واگذاشت (تا ملائکه و شیطان، چنین موجود تازه‌ای را به بینند، و در زمان معلوم و مقتضی، روح مخصوصی راکه متناسب با چنین موجود معجون و مرکّب از عناصر چهارگانه باشد بدمد).

پس ازگذشت سالهای طولانی بر این ظرف پخته شدهٔ آدمی، خداوند سبحان روح مخصوص خود را بر آن دمید، پس ظرف جامد، جان گرفت، و بصورت انسان بر پا ایستاد، و با این روح، دارای قوای مدرکه گردید، تا آنها را در شناخت خویش و معرفت خالقش: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» و در درک حقائق و أسرار آفرینش، وکسب علم وکمال بکار بندد، و با همین روح مخصوص،

دارای فکر و أندیشه گردید تا در امور دین و دنیا بیندیشد، و با فکر و اندیشه در جهت کمال خویش گام بردارد.

و با دمیدن همان روح خاص الهی، جوارحش، چون چشم بینا، و بینی بویا، و گوش شنوا و زبان گویا در خدمتش قرار گرفت، و أبزارش چون دست و پا بحرکت در آمد، تا چیزی راکه می‌خواهد با دست بگیرد، و جائی که بخواهد با پایش برود، و دارای نیروی معرفت و شناخت شد تا بتواند با آن میان حق و باطل، و چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌های مختلف، و رنگهای گوناگون و جنسهای متنوع را تمییز دهد.

و نیز آن ظرف جامد، با جان گرفتن، خلقت و طینتش برنگ‌های گوناگون آمیخته گردید (که هر جزئی از أجزائش بر أساس حکمت دارای رنگ خاصّی شد، چون سفیدی استخوان و سرخی خون، و سیاهی مو و ...) و نیز دارای چیزهائی نظیر یکدیگر شد (مانند استخوان، و دندان و حدقهٔ چشم و ...) و دارای حالاتی ضد یکدیگر گردید (مثل خنده و گریه، خوشحالی و اندوه، خواب و بیداری، سیری و گرسنگی، و صحت و مرض و ...) و دارای أخلاطی که از هم جدا می‌باشند (چون گرمی صفراء از آتش، و سردی بلغم از هوا، و تری و رطوبت خون از آب، و خشکی سوداء از خاک).

خداوند متعال پس از آنکه چنین موجود عجیبی که جامع أسرار آفرینش بود بنام آدم را آفرید، أمانت خود را از فرشتگانش طلبید، و وفاء بعهد و پیمان راکه با آنان از پیش بسته بود خواست، و آن أمانت و عهد و پیمان با ملائکه این بود که بر خلیفهٔ او سجده کنند، و در مقابل عظمت و بزرگی و برتری او بر آنان به ملاک مادّی (عناصر أربعه) و معنوی (علم) و سعهٔ وجودی و جامعیت، فروتنی نمایند.

(در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**» البقرة: (۳۱). آمده است که مراد از تعلیم أسماء: داشتن استعداد و خلقت خاصّی است که با آن سرمایهٔ اختصاصی بتواند کَوْن جامع، و جامع کون گردد).

پس به ملائکه فرمان داد تا بر آدم﴿علیه‌السلام﴾ سجده و فروتنی کنند، پس ملائکه همه سجده کردند مگر شیطان که (بر أثر جهل و از خود بیگانگی) غرور و نخوت او را در کام خود فرو برد، و شقاوت و بدبختی بر او غالب گردید، و بخاطر اینکه از آتش آفریده شد، خود را برتر از آدم دانست، و آدم را که از پارۀ گِل خشکی آفریده شده است پست و خوار و کوچک شمرد، و از فرمان الهی سرباز زده و بر آدم سجده نکرده است.

(شیطان ندانست و نخواست بداند: آتشی که شیطان تنها از آن آفریده شد تنها یک عنصر از چهار عنصری است که آدم از مجموع آن خلق شده است، نه از دو عنصر آب و خاک که گفت: «**أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ**» ص:۷۶) و ندانست که نمی‌داند و از این‌رو برای همیشه در جهل مرکّب مانده است).

خداوند سبحان بواسطۀ نافرمانی شیطان، او را از درگاه رحمت خود راند و محروم ساخت، و مورد سخط و لعن و خشم و غضب خود قرار داد و فرمود: «**فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلىٰ يَوْمِ الدّينِ**» الحجر: ۳۴-۳۵).

یعنی:«پس خارج شو از رحمت و رضوان من که تو راندۀ درگاه ما شدی، و بتحقیق لعنت ما بر تو تا روز جزا حتمی گردید».

پس شیطان گفت: «**رَبِّ فَأَنْظِرْني إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ**» الحجر:۳۶).

یعنی: پروردگارم! پس مرا تا روز قیامت مهلت و طول عمر بده تا بندگانت را گمراه کنم. پس خداوند متعال مهلتش داد تا اینکه سخط و لعن و خشم و غضب از یکسو شامل حالش گردد، و از سوی دیگر، مسئلۀ امتحان و آزمون آدم و فرزندانش در دنیا بپایان برسد، و از سوی دیگر، وعده‌ای که به او داده بود بسر رسد، پس فرمود:«**فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرينَ إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**» الحجر: ۳۷-۳۸).

یعنی:پس بتحقیق برای تو مهلت خواهد بود تا وقت معیّن و روز معلوم (زمان ظهور حضرت صاحب الزمان﴿علیه‌السلام﴾ نه تا روز قیامت که خواستی).

درس پنجاه و پنجم:

۲۷۷- حکمت خروج آدم﴿؟ع﴾ از بهشت جاودان بدنیای ناپایدار چه بود؟

وقتی خداوند متعال آدم أبوالبشر﴿؟ع﴾ را از عصارهٔ جمیع عناصری که نظام هستی را از آنها پدید آورده آفرید، و با دمیدن روح خاصّ خویش، آدم را بر همهٔ کائنات برتری داد، زیرا از یکسو، خلاصه و عصارهٔ تمام ابعاد کائنات در او جمع بود، و از سوی دیگر بروحی اختصاص و هستی یافت که می‌تواند با آن مظهر علم و حکمت، و تدبیر و قدرت و جلال و عظمت، و حُکم و رسالت و ولایت و خلافت... إلهی در یک عالَم خاصّی باشد: «**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**» البقرة: ۳۰).

خداوند سبحان به اموری در حکمت این عمل اشاره فرموده است که ما با استفاده از آیات قران کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه علیهم أجمعین ده أمر از آن امور را بطور فشرده در اینجا بیان می‌کنیم:

ألف: خداوند متعال خواست با خلقت آدم﴿؟ع﴾ به لاهوتیان (عالَم أرواح و ملائکه ...) که خود را برتر از عالَم ناسوت و ناسوتیان (عالَم ماده و جسم...) می‌دانستند نشان داده و بفهماند که قدرت بر آفرینش موجودی برتر از دو عالم لاهوت و ناسوت (و جامع بین آندو) دارد تا از یکسو، روزی غرور و کبر و نخوت (چنانچه بر شیطان عارض شده بود) بر آنان عارض نشود، و از سوی دیگر خداوند سبحان را عاجز از آفرینش برتر از خود ندانند، قدرت بر آفرینش موجودی برتر از برتران: همچون أرواح و فرشتگان و قدسیان و ملائکه و جن دارد که شیطان نیز از نوع جن، و در صف ملائکه، هزاران سال تنها آفریدگار جهان را عبادت و بندگی کرده‌اند.

موجودی که باید دو عالَم لاهوت و ناسوت، تسلیم او شده، و در خدمت و اختیار او بوده، و در مقابلش فروتنی و سجده کنند، چه اینکه او تنها موجودی است که در توان و قدرت اوست که به تنهائی یک عالم و نظام هستی مستقلی را اداره و حکومت الهی کند.

ب: خداوند سبحان، ملاک برتری آدم﴿علیه السلام﴾ بر کل کائنات (دو عالم لاهوت و ناسوت) را برای ملائکه... بدو وجه بیان فرمود:

۱ـ وجه مادی و بعد جسمی، زیرا سعهٔ وجودی آدم﴿علیه السلام﴾ که عصاره‌ای از مجموع عناصر کلّی چهارگانه‌ای که کائنات از آنها پدید آمده بر کل کائنات بوده است که ارزش هر چیزی به عصارهٔ اوست، چون عصارهٔ میوه نسبت به تفالهٔ حامل آن.

۲ـ بُعد معنوی و روحی، که همان احاطه وسعه و برتری علمی آدم﴿علیه السلام﴾ بر لاهوتیان است که در دو بعد وجودی و عملی چون بعد علمی نسبت به آدم﴿علیه السلام﴾ بسیار محدود بوده‌اند.

ج: خداوند متعال جهت نشان دادن نقطه نظرات متفاوت و متضاد لاهوتیان را نسبت به آدم﴿علیه السلام﴾ فرمان داد (با بیان دو ملاک برتری آدم بر آنان) تا برای آدم﴿علیه السلام﴾ سجده نمایند، ملائکه پس از درک دو ملاک، آدم﴿علیه السلام﴾ را سجده نمودند، و شیطان بر أثر جهل مرکب، امتناع ورزید تا از این طریق، إطاعت و خضوع و فروتنی و تسلیم ملائکه در مقابل علم و ما فوق خود، و شناخت حدود خویش، و عداوت و کبر و نخوت و برتری جوئی بیجا، و بلند پروازی بی پر و بال، و نافرمانی شیطان راکه منشأ آن جهل و از خود بیگانگی، و نا آگاهی از خود بود را به آدم نشان داد، تا آدم﴿علیه السلام﴾ همهٔ لاهوتیان را با یک دید ننگرد که همه با هم هزاران سال تنها خداوند متعال را عبادت کرده‌اند.

د: خداوند متعال در یک جریان، هم توان، و هم حدود ملائکه، و هم جهل و نافرمانی شیطان را برملا نمود، تا آدم﴿علیه السلام﴾ خود را بشناسد، و به حدود خود آشنا، و از خود بیگانه نباشد.

ه: آفریدگار جهان به آدم﴿علیه السلام﴾ و فرشتگان و شیطان فهمانید که آدم﴿علیه السلام﴾ برای عالَم بقاء: «بهشت» و توقف در آن، قبل از زندگی در عالَم فناء «دنیا» و آزمون در آن، آفریده نشده است، چه اینکه وقتی آدم﴿علیه السلام﴾ رویاروئی ملائکه با شیطان در دو جبههٔ متضاد را دید که او در بین دو گروه: فرمانبر و طغیانگر، دوست و دشمن، خاضع و متکبّر، خود آشنا و از خود بیگانه، و فروتن و خیره‌سر... قرارگرفت، وقتی

خضوع و فروتنی ملائکه در مقابل برتر از خود، و از حدّ خود گام فراتر ننهادن را از ملائکه، و جهل و عداوت و نافرمانی و برتری جوئی بی جای شیطان را مشاهده نمود دانست که این خصائص و ملاک برتری او بر لاهوتیان بیهوده به او داده نشده است.

بلکه این موجود مسجود ملائکه، و برتر ازکلّ کائنات راهی طولانی در آینده زمان در پیش دارد، راهی پر فراز و نشیب... که باید آنرا طی کند چه اینکه: «**اَلْمُؤْنَةُ عَلٰی قَدْرِ الْمَعُونَةِ**» و «**مَنْ لَهُ الْغُنْمُ فَعَلَیْهِ الْغُرْمُ**» و هر که بامش بیش برفش بیشتر است، و دانست که او برای امتحان آفریده شد، و آن در یک ظرف متناسب، و عالَم دیگر خواهد بود، پس او تنها متعلّق بخودش نیست که در بهشت برین قبل از دنیا جا خوش کند، و بهشت برین با آن عظمت و بزرگی که «**عَرْضُهٰا کَعَرْضِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ**» تنها برای او آفریده نشده است، و دیگران هم باید از او به آن برسند.

و: خداوند سبحان حواء را از باقی مانده گل یا از استخوان چپ بدن آدم آفرید، تا آدم و حوّاء علیهماالسلام هر دو بدانند که: زن در عین اینکه همسر مرد است، أما وابستهٔ بمرد و قوامش نیز بمرد می‌باشد: «**اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَی النِّسٰآءِ**» النساء: ۳۴) نه فرمانروا...

زیرا زن در تمام أبعاد: جسمی و روحی، مادّی و معنوی، ظاهری و باطنی، و عقلی و فکری و ... ضعیف‌تر و ناتوانتر از مرد است که نظام آفرینش چنین اقتضاء می‌کند که قسمت چپ انسان و تمام أعضاء چپ از قسمت و أعضاء راست، ضعیف‌تر است، و دست راست وظیفه‌ای و دست چپ وظیفه‌ای دارد که بکار گیری هر یک را بجای دیگری در بسیاری از موارد بسیار زشت و ناپسند می‌باشد، با وجود صحّت دست راست، با دست چپ غذاخوردن، با سلامت دست راست، با دست چپ به دیگری دست دادن و ... زشت است، و بعکس در بکارگیری دست راست را در جای دست چپ در صورت سلامت دست چپ و صدها موارد دیگر و... نظام آفرینش همانند یک انسان است. مرد از آن جهت قوی‌تر از زن است که دست راست نظام هستی، و زن دست چپ آنست که بکارگیری هر یک در جای خود بسیار زیبا و بر أساس تکوین، و جابجائی آندو بسیار زشت و بر خلاف نظام آفرینش است.

حضرت مولی الموحّدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**فَإِنَّهُنَّ ضَعیفٰاتُ الْقُوٰی و الْأَنْفُسِ و الْعُقُولِ**».[۱]

یعنی: پس بتحقیق زنها از نظر قوای جسمی و نفسانی و فکری ضعیف‌اند.

پر واضح و روشن است که: برتری روحی، و فوقیت جسمی نر بر ماده جزء سرشت و طبیعت هر موجود زنده و جان دار است که نیاز به دلیل خارج از ذاتشان نیست.

ز: خداوند متعال آدم و حواء و سرسخت‌تر و خیره‌سرترین دشمن قسم خورده، و نخستین طغیانگر و مستبد و مستکبر، و نافرمان خود یعنی شیطان را وارد بهشت نمود، تا در آنجا ـ با اینکه عالم تکلیف نبود - در یک جریان: امتحان آدم، و ضعف جسمی و ناتوانی فکری حواء و عداوت شیطان (قبل از عالَم تکلیف یعنی دنیا» را بنمایش بگذارد، از اینرو آدم و حواء را از خوردن میوهٔ درختی (گندم یا سیب یا أنگور یا درخت حسد ...) نهی فرمود: «**وَ یٰا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ فَکُلاٰ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمٰا وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونٰا مِنَ الظّٰالِمِینَ**» الأعراف:۱۹).

یعنی: و ای آدم! تو با جفت خود در بهشت منزل گزینید، و از هر چه از نعمتهای بهشت بخواهید تناول کنید، لیکن نزدیک این درخت نشوید که در صورت تخلّف و نزدیک شدن به آن بر خویش ستم خواهید کرد.

ناگفته نماند: درختی که آدم و حواء در بهشت از آن نهی شده بودند در قرآن کریم بصورت مطلق آمده است أما مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «اختصاص» و دیگران از حضرت إمام هادی﴿علیه السلام﴾ نقل کردند که فرمود: «درختی که آدم از خوردن آن نهی شده بود درخت حسد بود».

۲۷۸- نقش حواء در خروج آدم از بهشت:

شیطان که نتوانست مستقیماً آدم را بتخلّف وادارد، بوسیلهٔ حواء ضعیف‌النفس و العقل، آدم را به تخلّف وادار ساخت، که خود موجب رسوائی آدم و حواء و خروج آنها (دوست و دشمن، قوی و ضعیف) از بهشت برین گردید، چه

۱- نهج البلاغة از نامه‌های آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۴ ص ۸۵۹).

اینکه بهشت، جای شیطان و وسوسه و متخلّف نیست: «**قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ**» الأعراف: ۲۴).

یعنی: خداوند متعال خطاب به آدم و حواء و شیطان فرمود:«از بهشت بیرون شوید که بعضی از شما با بعضی دیگر مخالف و دشمنید، و زمین تا زمان معین(وقت مرگ و قیامت) جایگاه شمااست».

خداوند سبحان خواست با این صحنه و جریان و نمایش به فرزندان آدم بیاموزد که: شیطان نخستین دشمن دیرینه و قسم خورده، و همیشگی آنان همواره از طرق مختلف در صدد اضلال و گمراهی آنها است: «**قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**» ص:۸۲-۸۳).

یعنی: شیطان گفت:«پس به عزّت و جلال تو قسم که تمام خلقت را گمراه خواهم کرد مگر خاصّان از بندگانت را که دل از غیر تو بریدند و برای تو خالص شدند».

«**ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ**» الأعراف: ۱۷).

یعنی: «شیطان گفت: آنگاه (از چهار طرف بندگانت) از پیش روی و پشت سر، و از طرف راست و از جانب چپ آنها درگمراه کردن آنها وارد می‌شوم تابیشتر آنان شکر نعمتت را بجا نیاورند».

اینجا است که خداوند متعال با به رخ کشیدن دشمنی شیطان، وگول خوردن آدم فریب شیطان از طریق حواء و رسوائی هر دو و خروج از بهشت را، فرزندان آدم را از فتنه و وسوسهٔ شیطان بر حذر میدارد و خطاب به آنان می‌فرماید:

«**يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا**» الأعراف: ۲۷).

یعنی: ای فرزندان آدم! مبادا شیطان شما را فریب دهد (و شما را از ورود به بهشت و نعمتهای آن محروم سازد) چنانچه پدر و مادر شما: آدم و حواء را (بر أثر وسوسه و فریب) بیرون کرد، و جامهٔ عزّت را از تن آنها در آورد، تا قبائح آنانرا درنظرشان آشکار و رسوایشان ساخت».

بیاموزد که: اگر شیطان نتوانست از طریق مستقیم فرزندان آدم را در دام خود کشد، زنان بهترین وسیله‌ای هستند برای شیطان در بدام أنداختن مردان، و تخلّف از فرامین آفریدگار جهان.

بیاموزد که: وقتی تخلّف از فرامین الهی باعث خروج انسان از بهشت گردد، بطریق اولی مانع از ورود به آن خواهد شد، پس تنها راه ورود به بهشت معرفت و اطاعت از خداوند سبحان و مخالفت از وساوس شیطان است.

و بیاموزد که: پیروی و اطاعت از شیطان و زن باعث برهنگی وکشف حجاب و رسوائی و سلب نعمت از انسان در دنیا و آخرت می‌شود.

ح: وقتی آدم﴿عليه السلام﴾ از کردهٔ خویش در بهشت پشیمان شد، خداوند منّان دَرِ توبه، و راه إنابه را جلویش گشود، پس آدم توبه کرد، و مورد عفو الهی قرارگرفت:

«فَتَلَقّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحيمُ» البقرة: ۳۷).

یعنی: «پس آموخت آدم از پروردگارش کلماتی راکه موجب پذیرفتن توبهٔ او گردید، زیرا خداوند متعال توبه پذیر و بتوبه کنندگان مهربان، و آنانرا مشمول رحمت خاص خود قرار می‌دهد».

خداوند سبحان با آدم﴿عليه السلام﴾ چنین کرد تا بفرزندان آدم بیاموزد که: اگر روزی در دنیا فریب زن و شیطان را خورده‌اند، و در دامش گرفتار شدند، راه فرار از دام شیطان برای آنان با بازگشت بسوی خداوند متعال و توبه و اطاعت از خداوند متعال باز است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السُّوءِ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَريبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ» النساء:۱۷).

یعنی: «بدون تردید! خداوند متعال توبهٔ آنهائی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی نادانی مرتکب می‌شوند، و پس از آنکه زشتی آن عمل را دانستند بزودی توبه کنند، پس خداوند متعال توبهٔ شانرا قبول و آنها را می‌بخشد و مورد عفوشان قرار می‌دهد»

ط: با اینکه آدم﴿عليه السلام﴾ در بهشت توبه نمود، و مورد عفو الهی قرارگرفت أما با حواء و شیطان از بهشت اخراج شدند، چه اینکه این سجدهٔ فرشتگان برای آدم، و

امتناع شیطان از آن، و این نهی از أکل در بهشت و وسوسهٔ شیطان، و تأثر حواء و برهنگی و رسوائی و توبه و عفو و اخراج از بهشت و سلب نعمت ... از آنان یک صحنهٔ نمایشی آموزشی و بهترین درس برای آدم و حواء و نسل آنها بود، تا بخوبی خود را بشناسند، و از خود بیگانه و از دشمن قسم خورده و دامش غافل نباشند، و إلاّ بهشت نه جای تکلیف، و نه محل امتحان، و نه مکان زاد و ولد، و نه جای وسوسه ، و نه ظرف عمل و توبه و کمال... انسان بود.

بنابراین، تخلّف نمایشی و صوری آدم﴿علیه السلام﴾ در یک صحنهٔ آموزشی نمی‌تواند کمترین تردیدی در عصمت حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ که نبی بود پدید آورد.

ی: آفریدگار جهان با چنین صحنهٔ نمایشی آموزشی بانسان آموخت که برای کمال آفریده شد، و در نیل به کمال باید مراحلی را در ظرف کمال طی کند، و آن دنیا است که از قبل برای آدم و نسلش آفریده شد، همچون مسکن برای ساکن: «**هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً**» البقرة:۲۹) که باید آدم و نسلش در آن ظرف خلافت نمایند: «**إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً**» البقرة: ۳۰) و بهشت جای خلافت و کمال و زاد و ولد نیست، پس باید از بهشت بیرون رفت، تا در دنیا بکمال رسید، و با کمال وارد بهشت شد، چه اینکه دنیا ظرف کمال، و بهشت جای بروز کمال است.

دانه‌ای در صیدگاه عشق، بی رخصت مچین
کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌کنند

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی

۲۷۹- صحنهٔ نمایشی و آموزشی در بهشت:

بدون تردید! اگر این صحنه‌های نمایشی و آموزشی بسیار آموزنده و سازنده در بهشت نبود، نه انسان خود را می‌شناخت و نه دوست و دشمنش، و نه مرد، زنش را، و نه راه خیر و شر، و صلاح و فساد... را تشخیص می‌داد، و برای همیشه از خود بیگانه، و از دوست دور، و از ناتوانی جسمی و فکری زن و از دشمن غافل بود، گرچه آدم و حواء باید برای تکثیر نسل بزمین که برای آنها خلق شده می‌آمدند تا در

دنیا که جای تکلیف و امتحان و زاد و ولد، و ظرف عمل و توبه و چگونه شدن و چگونه بودن و کمال است، چگونه ماندن در بهشت جاودان را بیاموزند، و خود با تحصیل کمال به آن بازگردند.

حضرت مولی‌الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در نخستین خطبهٔ «نهج البلاغة» درکیفیت خلقت آدم﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحانَهُ آدَمَ داراً أَرْغَدَ فيها عيشَتَهُ وَ آمَنَ فيها مَحَلَّتَهُ، وَ حَذَّرَهُ إِبْليسَ وَ عَداوَتَهُ، فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَةً عَلَيهِ بِدارِ الْمُقامِ، وَ مُرافَقَةِ الأَبْرارِ، فَباعَ الْيَقينَ بِشَكِّهِ، وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَ اسْتَبْدَلَ بِالجَذَلِ وَجَلاً، وَ بِالاِغْتِرارِ نَدَماً، ثُمَّ بَسَطَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لَهُ في تَوْبَتِهِ، وَ لَقّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ، وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلىٰ جَنَّتِهِ، فَأَهْبَطَهُ إِلىٰ دارِ الْبَلِيَّةِ، وَ تَناسُلِ الذُّرِّيَّةِ».

یعنی: (پس از آنکه ملائکهٔ آسمانی بر آدم سجده کرده و ابلیس نافرمانی نمود) خداوند سبحان آدم را در مکانی (بهشت جاودان) که بهترین وسائل عیش و زندگی و آزادیش فراهم بود جای داد، و جایگاه او را از همهٔ رنجها و فشارها و ناراحتیها و بلاها و ناگواریها و حوادث ایمن گردانید، و او را از شیطان، و دشمنیش بر حذر داشت تا مبادا در دامش گرفتار شود، پس شیطان او را فریب داد، برای حسدی که بر او میبرد از جهت اینکه آن بزرگوار در سرای جاودانی بود، و با نیکان آمیزش داشت.

پس آدم بر أثر وسوسهٔ شیطان، یقین را از دست داده بشک و تردید گرائید! با اینکه از خوردن میوهٔ درختی در بهشت نهی شده بود گمان کرد که نفع در خوردن آنست، و تصمیمی راکه داشت بر نخوردن آن میوه، بسستی وکوتاهی در اطاعت از فرمان خداوند سبحان تبدیل نمود، و از آن میوه خورد، و سرور و خوشحالی او بخوف و وحشت مبدّل شد، و چون دید از شیطان فریب خورده از کردار خود شرمنده شد، إظهار پشیمانی نمود.

پس خداوند سبحان دَرِ توبه و راه انابه را بروی اوگشود، وکلمهٔ رحمت خود را به او آموخت، و وعده داد او راکه پس از طی مراحل کمال در دنیا دوباره به بهشت (آنجائی که بود) برگرداند، پس او را بدنیائی که محل امتحان و آزمون، و ظرف عمل وکمال، و محل زاد و ولد و نسل او است فرستاد.

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿﴾ (در خطبه‌ای معروف بخطبۀ أشباح که در بیان چگونگی آفرینش زمین وگسترانیده شدن آن بر روی آب است) فرمود:

«فَلَمّا مَهَّدَ أَرْضَهُ وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتارَ آدَمَ﴿﴾ خِيَرَةً مِنْ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ، وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَ أَرْغَدَ فيها أُكُلَهُ، وَ أَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيما نَهاهُ عَنْهُ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْإِقْدامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَ الْمُخاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ فَأَقْدَمَ عَلى مانَهاهُ عَنْهُ مُوافاةً لِسابِقِ عِلْمِهِ، فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلى عِبادِهِ».(۱)

یعنی: خداوند متعال پس از آنکه زمین را برای زندگی انسان آماده ساخت، و أمر خود را به آفرینش انسان و زندگیش بر بسیط زمین جاری نمود، آدم﴿﴾ را برای چنین أمری برگزید، و او را بر سایر مخلوقاتش برتری داد، و او را نخستین مخلوق خویش قرار داده در بهشت ساکن نمود، و روزیش را در آنجا فراوان کرد، و سفارش فرمود او را دربارۀ آنچه که از خوردنش نهی نمود، و به او آموخت که إرتکاب منهی، معصیت و نافرمانی است، و برای مقام و منزلتش خطرناک و زیان آور است، پس آدم﴿﴾ (بر أثر وسوسۀ شیطان توسط حواء) مبادرت کرد به آنچه که خداوند متعال او را از آن نهی فرموده بود، تاکار او با علم خداوند متعال (باینکه آدم مرتکب منهی می‌شود تا وجه و سببی برای خروجش از بهشت باشد) که از پیش به آن تعلق گرفته بود مطابقت نماید (پس این صحنۀ نمایشی یک دورۀ آزمایشی و آموزشی بود که باید واقع گردد).

پس بعد از توبه و بازگشت آدم بسوی خداوند متعال، آدم را بزمین فرود آورد، تا با نسل او زمین مهیّای زندگی را آباد گرداند (و مسکن بدون ساکن نماند) و حجّت خود را بوسیلۀ آدم﴿﴾ بر بندگانش که پس از او خواهند آمد تمام نماید (تا اینکه این صحنۀ نمایشی عبرت و درسی برای نسلش باشد، و آنان نافرمانی خداوند سبحان ننموده، و فرمان شیطان نبرند، و خود را از بهشت و نعمتهایش محروم نسازند چه اینکه وقتی نافرمانی در بهشت باعث خروج شود، قطعاً مانع از ورود خواهد شد).

پس انسان تنها موجودی است که آفریدگار جهان او را برای کمال و بقاء آفرید نه برای انحطاط و فناء «**خُلِقْتُمْ لِلْبَقٰآءِ لاٰ لِلْفَنٰآء**» شما برای بقاء آفریده شده‌اید نه برای فناء.

بقاء در عالَم آخرت نه در دنیا: «**كُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ**» الرحمن:۲۶) هر انسانی که بر بسیط زمین زندگی می‌کند روزی از نشأهٔ عنصری فانی می‌گردد، و بعالم بقاء منتقل می‌شود.

برای چنین موجود ممتازی دو جایگاه در آخرت می‌باشد:

۱ـ بهشت برای چگونه ماندن و ثواب أهل کمال.

۲ـ جهنم برای چگونه مردن، و عذاب أهل انحطاط.

خداوند متعال ورود به این دو جایگاه را بر عبور از عالَم دنیا متوقف ساخت، و دنیا را برای چگونه شدن و چگونه بودن در دنیا، و آموختن چگونه ماندن در بهشت، و دنیا را ظرف کمال برای انسان آفرید نه برای چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن، و چگونه مردن چون حیوانات...

هیچ راهی برای ورود به بهشت که دار بروزکمال، وبقاء می‌باشد؛ نیست مگر از طریق ورود و عبور از عالَم دنیا، چه اینکه بهشت، دار بروز کمال است که جز انسان کامل در آن راه نیابد، وکمال نیز جز از طریق دنیاکه ظرف کمال است حاصل نگردد، از اینرو خداوند متعال، آدم و حواء را (با چنین صحنهٔ نمایشی آموزشی) از بهشت بدنیا فرستاد، تا پس از نیل بکمال در دنیا به دار کمال بازگردند.

در حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به یکایک از بندگانش می‌فرماید:

«**عَبْدي! خَلَقْتُ الْأَشْيٰآءَ لِأَجْلِكَ، وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلي، وَهَبْتُكَ الدُّنْيا بِالْإِحْسٰانِ، وَ الْآخِرَةَ بِالْإِيمٰانِ**».

یعنی: ای بندهٔ من! نظام هستی را برای تو آفریدم، و تو را برای خود خلق کردم، و دنیا را با دید احسان بتو، بتو بخشیدم، و آخرت (بهشت) را فقط با ایمان، بتو خواهم داد.

درس پنجاه و ششم:

۲۸۰- دنیا ظرف کمال و محل آزمون انسان:

خداوند متعال انسان را از نظر جسم و روح، از نظر صورت و سیرت، و از نظر ظاهر و باطن و ... موجود خاص، و مجهّز به تجهیزات خاص، برای امری خاصّ آفرید، و بر اثر این خصوصیات متناسب، دو عالَم لاهوت و ناسوت را تسلیم و فرمانبردار، و در خدمت، و برای او آفریده است، از اینرو تنها در خلقت او بخود تبریک گفت:

«وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» المؤمن:۶۴).

یعنی: و خداوند سبحان، شما انسانها را به نیکوترین صورتها آفرید، و از بهترین و پاکیزه‌ترین غذاهای خوش بشما روزی داده است، اینست خداوندی که پروردگار شما است (که چنین احسانی بشما در دنیا نموده است) پس زهی برتر و بزرگوار است پرودگار جهانیان».

و فرمود: **«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»** التین: ۴).

یعنی: «هر آینه ما انسان را در (مقام) أحسن تقویم (در نیکوترین صورت و مراتب وجود) آفریدیم».

چه اینکه انسان در نظام آفرینش تنها موجودی است که برای تعالی روحی و تکامل معنوی خلق شده است، و آن بدون آزمون و ابتلاء و امتحان در ظرف خاصّی ممکن نخواهد بود، از اینرو خداوند متعال دنیا را ظرف کمال إنسانی قرار داده، و آدم و حوّاء و شیطان را پس از چند صحنهٔ نمایشی در عالَم خلقت و بهشت، بسوی دنیا فرستاد، تا با طیّ مراحل و نیل بکمال در این ظرف، به عالَمی که بدون کمال از آن خارج شده‌اند با کمال به آن بازگردند.

در این باب، آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه بقدری زیاد است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما بذکر چند مورد از فرمایشات حضرت مولی‌الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی «علیه السلام» که در نهج البلاغهٔ شریف آمده در اینجا بسنده می‌کنیم:

۲۸۱- دنیا میدان آزمایش و بهشت، جای أهل کمال:

۱- « وَلَوْ أَرٰادَ اللّٰهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِن نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصٰارَ ضِيٰآؤُهُ، وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رُوٰآؤُهُ، وَ طيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفٰاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ، وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنٰاقُ خٰاضِعَةً، وَ لَخَفَّتِ الْبَلْوىٰ فِيهِ عَلَى الْمَلآئِكَةِ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ ابْتَلىٰ خَلْقَهُ بِبَعْضِ مٰا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ، تَمييزاً بِالْاِخْتِبٰارِ لَهُمْ، وَ نَفْياً لِلْإِسْتِكْبٰارِ عَنْهُمْ، وَ إِبْعٰاداً لِلْخُيَلآءِ مِنْهُمْ.

فَاعْتَبِرُوا بِمٰا كٰانَ مِنْ فِعْلِ اللّٰهِ بِإِبْليسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّويلَ، وَ جَهْدَهُ الْجَهيدَ، وَ كٰانَ قَدْ عَبَدَاللّٰهَ سِتَّةَ آلاٰفِ سَنَةٍ لاٰيُدْرىٰ أَمِنْ سِنِي الدُّنْيٰا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ كِبْرِ سٰاعَةٍ وٰاحِدَةٍ، فَمَنْ ذٰا بَعْدَ إِبْليسَ يَسْلَمُ عَلَى اللّٰهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلاّٰ! مٰا كٰانَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَراً بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهٰا مَلَكاً، اِنَّ حُكْمَهُ في أَهْلِ السَّمٰآءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوٰاحِدٌ، وَ مٰا بَيْنَ اللّٰهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوٰادَةٌ في اِبٰاحَةِ حِمىً حَرَّمَهُ عَلَى الْعٰالَمينَ».(۱)

یعنی: و اگر خداوند متعال می‌خواست بیافریند آدم را از نوری که روشنی آن دیده‌ها را تیره سازد، و زیبائی آن بر عقلها غالب، و بر أندیشه‌ها چیره گردد که خردها در برابر آن حیران و سرگردان شوند، و از چیز خوشبوئی که بوی خوش آن أشخاص را فراگیرد، هر آینه می‌آفرید، و اگر آدم را چنین می‌آفرید، گردنها در برابر او فروتن، و آزمایش دربارهٔ او بر فرشتگان آسان می‌شد، زیرا بی‌درنگ شیطان در مقابل او سجده می‌کرد، و خود را بر او برتر نمی‌شمارد.

ولکن خداوند سبحان، آفریدگانش را می‌آزماید، به بعضی از چیزهائی که أصل و سببش را نمی‌دانند، می‌آزماید برای امتیاز دادن و جدا ساختن آنها را از

غیرشان، و برای بر طرف کردن تکبّر و سرکشی، و دور نمودن خود خواهی از آنان (چنانچه بسیاری از أحکام شرعیه که عقل نمی‌تواند مستقلاً پی به حکمت آنها ببرد از این قبیل می‌باشد).

پس أی مردم از کار خداوند متعال دربارهٔ شیطان عبرت گیرید که عبادت و بندگی بسیار، و منتهای سعی و کوشش او را بر أثر تکبّر و خود خواهی باطل و تباه نمود، در حالی که شیطان خداوند متعال را شش‌هزار سال عبادت کرده بود که معلوم نیست (یعنی شما نمی‌دانید، و فهمتان قاصر است که) آیا از سالهای دنیای شما بوده یا از سالهای آخرت (که هر روز آن معادل پنجاه‌هزار سال دنیا است) و این به جهت کبر و سرکشی و طغیان یکساعت شیطان بود که خود را برتر از آدم دانسته، و از فرمان خداوند سبحان سرباز زده و آدم را سجده نکرده است.

پس چه کسی بعد از شیطان با بجا آوردن مانند معصیت او (کبر و خود خواهی و از خود بیگانگی) از عذاب إلهی سالم میماند؟ حاشا! نخواهد شد که خداوند سبحان، انسانی را وارد بهشت نماید با کاری که بسبب آن فرشته‌ای (شیطان) را از آن بیرون نمود.

(تعبیر إمام﴿ع﴾ از شیطان در اینجا به فرشته برای آن است که از لاهوتیان بوده و با فرشتگان آمیزش داشته و در میان آنها بوده است، و لکن از نوع جن بود که از شعلهٔ آتش آفریده شده‌اند:

«اِبْلیسَ کٰانَ مِنَ الْجِنِّ» الکهف: ۵۰) یعنی: ابلیس از نوع جن بوده است.

«وَ خَلَقَ الْجٰانَّ مِنْ مٰارِجٍ مِنْ نٰارٍ» الرحمن: ۱۵).

یعنی: «و خداوند متعال، جنّیان را از شعلهٔ بی دود آتش خلق فرمود».

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿ع﴾ فرمود: حکم و فرمان إلهی بر «لاهوتیان» أهل آسمان، و بر «ناسوتیان» أهل زمین یکسان است، و بین او و هیچ یک از آفریدگانش در وا داشتن آنچه که مختصّ بخود اوست از (عظمت و کبریائی) که آنرا بر عالمیان حرام کرده و ناروا دانسته رخصتی نیست (أحکام إلهی نسبت به همهٔ بندگان یکسان است، پس نباید گفت:چرا شیطان بر أثر یک نافرمانی، رالدهٔ

درگاه إلهی شد، زیرا هرکس، و در هرکجاکه باشد از فرمان إلهی سرباز زند، و إصرار بر آن نماید، و مصمم بر بقاء بر نافرمانی باشد، از رحمت خداوند دور و بـعذاب إلهی گرفتار می‌شود).

(وقتی آدم و حواء پی به اشتباه خود برده‌اند توبه کرده و به سوی خداوند متعال بازگشتند،و مورد عفو إلهی قرارگرفتند: «قٰالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرينَ» الاعراف: ۲۳).

یعنی: آدم و حواء گفتند: پروردگارا ما بر خود ستم کردیم (که مرتکب منهیّ تو شدیم) و اگر تو ما را نبخشی و ما را مورد رأفت و رحمت خود قرار ندهی،.سخت از زیانکاران خواهیم بود.

اما شیطان (بجای پی بردن به اشتباه خود و توبه و بازگشت به سوی خداوند سبحان) خداوند سبحان را ظالم و إغواگر خواند، و تصمیم قاطع و اصرار خود بر بقاء بر این عقیده و برکبر و خودخواهی واز خودبیگانگی خود را برای همیشه به صراحت اعلان نمود وگفت:

«أَنْظِرْني اِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ - قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَيْتَني لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ الْمُسْتَقيمَ» الاعراف: ۱۴-۱۶).

یعنی: شیطان گفت: مهلت ده مرا (درگمراه کـردن بـندگانت) تـا روزی کـه خلائق برای جزای نیک و بد اعمالشان برانگیخته می‌شوند - شیطان گفت: پس چون تو مرا گمراه کردی من نیز بندگانت را از راه راست توگمراه خواهم نمود.

گفت أنظرنی إلی یوم الجزاء کاشکی گفتی که تُبْ یا ربّنا

۲۸۲- متاع دنیا وسیلهٔ امتحان است نه أبزار تکبّر و استبداد:

۲- حـضرت مـولی المـوحدین امـام المـتقین أمـیرالمـؤمنین عـلی بـن أبیطالب«عليه‌السلام» می‌فرماید:

«فَلَوْ رَخَّصَ اللّٰهُ فِي الْكِبْرِ لِاَحَدٍ مِنْ عِبٰادِهِ لَـرَخَّصَ فـيهِ لِخٰاصَّةِ أَنْـبِيآئِهِ وَ أَوْلِيآئِهِ، وَ لٰكِنَّهُ سُبْحٰانَهُ كَرَّهَ اِلَيْهِمُ التَّكٰابُرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوٰاضُعَ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ

خُدُودَهُمْ، وَ عَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ، وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانُوا أَقْوَاماً مُسْتَضْعَفِينَ، قَدِ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ، وَابْتَلاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ، وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ، وَ مَخَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ.

فَلا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَ السَّخَطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ، جَهْلاً بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَ الْإِخْتِبَارِ فِي مَوَاضِعِ الْغِنَىٰ وَ الْإِقْتَارِ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ» المؤمنون:۵۵-۵۶).

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ، وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا عَلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ، وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ، فَشَرَطَالَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ: أَلا تَعْجَبُونَ مِنْ هٰذَيْنِ يَشْرُطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ، وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ، فَهَلاَّ أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ؟! إِعْظَاماً لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ، وَاحْتِقَاراً لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ».[۱]

یعنی: اگر بنا بود که خداوند متعال، کبر و خود خواهی را برای کسی تجویز کند، باید نخست برای پیامبران و أولیائش تجویز میکرد، در حالی که همهٔ آنان را از کبر و استبداد و خود محوری منع نموده، و بتواضع و فروتنی فرا خوانده است، پس آنان طبق فرمان الهی، راه تواضع و فروتنی را انتخاب کرده، و فرمان الهی را امتثال نمودند که از علائم و نشانه‌های تواضع و فروتنی آن بود که: گونه‌ها و رخسارهای خود را بزمین نهاده و چهره‌هاشان را بخاک می‌مالیدند، و بالهای (مهربانی و خوش خُلقی و خوشروئی) خویش را برای أهل ایمان به زیر می‌افکندند، و نسبت به مستکبران و مستبدان و ... سختگیر بوده‌اند.

(چنانچه خداوند متعال دربارهٔ رسول خاتمش حضرت محمد«ﷺ» فرمود: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» الحجر:۸۸).

یعنی: « أهل ایمان را زیر پر و بال علم و حکمت و رحمت خود گیر، و با کمال حُسن خُلق بپروران».

۱- نهج البلاغة: خطبه ۲۳۴ ص ۷۸۹).

«لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» التوبة:۱۲۸).

یعنی: «بحقیقت پیغمبری از نوع شما بشر برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت ونوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می‌آید، و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص، و بر مؤمنان رؤف و مهربان است».

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدّٰآءُ عَلَى الْكُفّٰارِ رُحَمٰآءُ بَيْنَهُمْ» فتح:۲۹).

یعنی: محمد«ﷺ» فرستادهٔ خداست و یاران راستین او بر کافران و مستکبران بسیار سختگیر، و با یکدیگر بسیار مهربان و متفق می‌باشند).

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» فرمود: و أنبیاء و رسولان إلهی و أولیاء خدا از میان أقوام مستضعف بودند، از اینرو صاحبان مکنت و مال و ثروت و مقام و قدرت و جاه آنان را پست و ناتوان و حقیر می‌شمارند، خداوند متعال پیامبران و دوستانش را به فقر و تهی‌دستی، وگرسنگی و تنگدستی آزموده، و به رنج و سختی و فشارگرفتار ساخته، و در مواضع خوف و ترس و وحشت امتحان کرده، و از ناشایستگی‌ها خالص و پاک گردانید.

پس (چون پیامبران و رسولان إلهی، و دوستان خداوند سبحان در دنیا باین منوال گذرانده‌اند بنابراین) شما مؤمنان نیز خشنودی و خشم خداوند متعال را به مال و ثروت، و داشتن فرزند نپندارید (زیرا دارائی و فرزندان، علامت خشنودی و رضا، و فقر و تنگدستی ونداشتن فرزند دلیل بر خشم خدا برنادار نیست) از روی جهل و نادانی به جاهای امتحان و آزمایش در توانگری و تنگدستی که خداوند سبحان در قرآن کریم فرمود:

«آیا ثروتمندان و صاحبان مکنت و مال و جاه و مقام و فرزندان گمان می‌کنند آنچه که ما از دارائی و فرزندان به آنان می‌دهیم دلیل بر نیکی و خوبی و لیاقت و شایستگی آنانست، و ما با دادن مال و فرزندان در نیکوئی‌ها و شایستگیهای آنان می‌شتابیم، در حالی که چنین نیست، و آنان هم نمی‌دانند که نمی‌دانند (که آنها را بوسیلهٔ مال و فرزندان و جاه و مقام و ریاست و شهرت می‌آزمائیم تا معلوم شود که

آیا آنها را از خداوند متعال دانسته و شکر و ستایش خداوند منّان را بجای می‌آورند، و یا آنها را وسیله تکبّر و خودخواهی و استبداد و ظلم و أبزار برتری جوئی بر دیگران قرار می‌دهند).

پس بدرستی که خداوند سبحان، بندگان متکبر و خودخواه و از خود بیگانه و نا آشنا بخود و خیره‌سر و مستبد و بلند پرواز بی پر بال ... را به دوستانش که بظاهر فقیر و تهی‌دست، و در نظر آنان ضعیف و ناتوان می‌آیند می‌آزماید، و شاهد و دلیل بر آن، داستان موسی بن عمران و فرعون است که بتحقیق، موسی بن عمران با برادرش هارون صلّی اللّٰه علیهما که همراه او بود بر فرعون وارد شده و در بَرِ آنها جامه‌های پشمی، و در دستشان عصای چوبی بود، پس موسی و هارون علیهماالسلام برای فرعون، شرط و قراری صادر کردند که:

شرط بقاء سلطنتش و دوام عزّتش آنستکه: اسلام آورده و در مقابل فرامین پرودگار تسلیم و ازکبرو خودخواهی و استبداد دوری جوید.

پس فرعون که عظمت و بزرگی خود را در سلطنت و مال و فرمانروائی بر مردم می‌دانست، و کبر و غرور بر او غالب شده بود، و موسی و هارون علیهماالسلام در نظرش زبون و حقیر و ناتوان و ضعیف آمده بود، به سر سپردگانش گفت: آیا از دو نفر بی سر و پا بشگفت نمی‌آیید که: بقاء فرمانروائی و دوام عزتم را به اسلام آوردنم مشروط می‌سازند، و حال آنکه شما می‌بینید فقر و زبونی آندو را!

(پس فرعون، موسی و هارون علیهماالسلام را سرزنش نمود و به مردم گفت: اگر این دو نفر از جانب خدا فرستاده شده‌اند) چرا دست بندهای طلا به دستشان آویخته نشده است؟! (چه اینکه در آن زمان هرگاه مردی را رئیس و بزرگ قومی قرارمی‌دادند او را بدست بند و طوق طلا می‌آراستند، پس فرعون متکبر این سخن را گفت) به جهت آنکه طلا و گرد آوردن آنرا دلیل بر بزرگی و لیاقت و شایستگی أفراد میدانست، و پشم و پوشیدن آن را (که در بَرِ موسی و هارون دیده بود) پست می‌اِنگاشت.

۲۸۳- فوائد و آثار امتحان:

امتحان انسان در دنیا دارای فوائد و آثار فراوانی در أبعاد گوناگون: اعتقادی و اقتصادی، مادّی و معنوی، روحی و جسمی، اجتماعی و أخلاقی و معاد و معاش انسان دارد که در آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین آمده که ذکر آنها در بیان مختصر ما نشاید.

۳- حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» در همین خطبهٔ قاصعه ببعضی از فوائد و آثار آن إشاره فرمود:

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَخْتَبِرُ عِبادَهُ بِأَنْواعِ الشَّدٰائِدِ، وَ يَتَعَبَّدَهُمْ بِأَنْواعِ الْمُجاهِدِ، وَ يَبْتَليهِمْ بِضُرُبِ الْمَكارِهِ، إِخْراجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكاناً لِلتَّذَلُّلِ في نُفُوسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذٰلِكَ أَبْواباً فُتُحاً إِلىٰ فَضْلِهِ، وَ أَسْباباً ذُلُلاً لِعَفْوِهِ».[۱]

یعنی: ولکن خداوند متعال بندگانش را به سختیهای گوناگون می‌آزماید، و با کوششهای رنگارنگ از آنان بندگی می‌خواهد، و ایشانرا بأقسام آنچه پسندیدهٔ طباع و میل‌های آنها نیست امتحان می‌فرماید تا اینکه کبر و خودپسندی را از دلهاشان بیرون کند، و تواضع و فروتنی را در جانهاشان جای دهد، برای اینکه آن آزمایش و امتحان را درهای گشاده بسوی فضل و احسان خود، و وسائل آسان برای عفو و بخشش خویش قرار دهد.

۴- حضرت مولی الموحدین امام علی«علیه السلام» (در اینکه دنیا دار امتحان، و انسان برای آخرت آفریده شده نه برای دنیا) می‌فرماید:

«فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيا لِما بَعْدَها، وَ ابْتَلىٰ فيها أَهْلَها لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَ لَسْنا لِلدُّنْيا خُلِقْنا وَ لا بِالسَّعْيِ فيها أُمِرْنا، وَ إِنَّما وُضِعْنا فيها لِنُبْتَلىٰ بِها».[۲]

۱- نهج البلاغه خطبهٔ قاصعه رقم ۲۳۴ ص ۷۹۵ - ۷۹۶).

۲- نهج البلاغه: از نامه‌های آن حضرت«علیه السلام»، رقم ۵۵، ص ۱۰۳۸).

یعنی: «پس بتحقیق که خداوند سبحان، دنیا را برای آخرت قرار داده (دنیا مزرعه و کِشت زار و ظرف کمال انسانی، و آخرت ظرف برداشت محصول و بهره گیری ازکمال است) و أهل دنیا را در آن می آزماید تا بداند (بدیگران نشان دهد و بنمایاند) که کردار کدامین آنها نیکوتر است (چه کسی با بکارگیری از سرمایه‌های إلهی درونی و بیرونی به کمال می‌رسد، و چه کسی آنرا نادیده گرفته و منحط می‌گردد).

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: ما (انسان) برای دنیا آفریده و بکوشش در بقاء در آن مأمور نشده‌ایم، و جز این نیست که ما را بدنیا آوردند تا در آن امتحان و آزموده و بکمال انسانی برسیم».

انسان، یک موجود استثنائی است که خداوند سبحان، دو عالَم: «لاهوت و ناسوت» را برای او آفرید تا با عقل و استعداد ذاتی برای نیل به کمال انسانی در ظرف تحصیل کمال: «دنیا» به کمال برسد، و با کمال که جز با معرفت و عمل به فرامین آسمانی ممکن نیست، بسوی عالَم کمال: «بهشت» که تنها برای أهل کمال است بشتابد، و در آنجا برای همیشه بماند.

شیخ سعدی میگوید:

أبر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پس دنیا ظرف تحصیل کمال، و ظرف انسان سازی و محل امتحان و آزمون انسان است نه عین کمال، و انسان برای چگونه شدن، و چگونه بودن در دنیا، و چگونه ماندن در بهشت آفریده شده است، نه برای چگونه زندگی کردن، و نه برای چگونه زیستن، و نه برای چگونه مردن که مختصّ حیوان ... است.

درس پنجاه و هفتم:

۲۸۴- دنیا جای چگونه شدن و چگونه بودن انسان است، نه جای چگونه زیستن و چگونه مردن:

از زمانی که آدم و حواء﴿عليهما السلام﴾ از عالم کمال: «بهشت» بعالم دیگر یعنی ظرف تحصیل کمال: «دنیا» برای تکثیر نسل خود، و نیل بکمال انسانی گام نهاده‌اند، و قابیل و هابیل از آندو پدید آمده‌اند، و با طبع مدنیشان تشکیل زندگی جمعی انسانی داده‌اند که با استمرار وگذشت هزاران سال با فراز و نشیب بسیار، هم اکنون بما رسیده است، دید بشر در طول تاریخش نسبت بدنیا دو دید متفاوت و مختلف و متضاد، دو دید صورت و سیرت، ظاهر و باطن، اعتقاد و اقتصاد، دو دید معاد و معاش و جسم و جان، و مادّه و معنی بوده و می‌باشد:

گروهی: دنیا را ظرف تحصیل کمال، و محل آزمون و امتحان، و جای چگونه شدن، و چگونه بودن انسان در دنیا، و جای آموختن چگونه ماندن در بهشت نگریسته و می‌نگرند، زیرا آنان با بینش و آگاهی کامل که از مکتب وحی، و عقل سلیم بدست آورده‌اند دنیا و آنچه در آنست را برای انسان دانسته، و دنیا راکِشت‌زار و مزرعهٔ آخرت می‌دانند، از اینرو دنیا و متاع آنرا فدای خود می‌کنند، و شرف دنیا را بخود می‌دانند نه کرامت خود را بدنیا: «**شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ**» نه «**شَرَفُ الْمَكِينِ بِالْمَكَانِ**».

اینان دنیا را همچون یک مسکن و خانهٔ خود میدانند که با مدتی زندگی در آن باید بدیگران واگذارند، و چگونه مردن را فرع و تابع چگونه بودنشان دانسته، و انسان را برای عالَم بقاء و چگونه ماندن در بهشت میدانند.

بدون تردید! عدد این گروه همواره در طول تاریخ بشری بسیار اندک است که خداوند متعال دربارهٔ آنان می‌فرماید: «**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**» سبأ: ۱۳).

یعنی: عدهٔ کمی از بندگانم شکر گذارند.

و شیطان هم که میدانست انسان بیشتر تحت تأثیر وساوس شیطان قرار مـی‌گیرد تـاهدایت خـداونـدسبحان، گـفت: «**وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرينَ**» الأعراف:۱۷).

یعنی: بیشتر بندگانت شکر نعمتت را بجای نخواهند آورد.

و خداوند متعال می‌فرماید: «**وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَليلٌ**» هود: ۴۰).

یعنی: و گرویدگان بنوح نبی عدهٔ قلیلی بیش نبودند.

اینان با ایمان و یقین، و با تقوی و عمل صالح ... در دنیا توشه‌ای برای آخرت خود برداشته و بکمال انسانی رسیده، و با کمال از دنیا به عالم کمال و بروز کمال: «بهشت» برای همیشه و جاوید می‌مانند، اینان حظ و بهرهٔ خود را از هر دو عالم: «دنیا و آخرت» آنچه که باید می‌گیرند.

گروه دیگر: دنیا و متاع آن از: مال و ثروت، از فرزند و شـهرت، از مـقام و ریاست و از جاه و صدارت ... را برای خود کمال دانسته و تمام هـمّشان چگـونه زندگی کردن و چگونه زیستن: خوردن و آشامیدن و خوابیدن و جهیدن و شهوت رانی کردن ... چون حیوانات ... بلکه گمراه‌تر و از آخرت غافل می‌باشند:

«**يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ**» محمّد«ﷺ»: ۱۲).

یعنی: دلبستگان به متاع دنیا به تمتّع و شهوت رانی و شکم چرانـی چـون حیوانات می‌پردازند.

«**أُولٰئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ**» الأعراف: ۱۷۹).

یعنی: «دنیا پرستان همآنند چهار پایانند بلکه بسی گمراه‌ترند زیرا آنها با قوهٔ إدراک و مصلحت سرگرم شهوت و شکم شده‌اند، و از قیامت و عاقبت کار خود غافل مانده‌اند».

گویا خود را در دنیا جاودان، و خود را فدای دنیا و متاع آن می‌کنند، و برای آنان از دنیا بهره‌ای در حدّ معیّنی (نه آنچه میخواهند) خواهد بود، و مردن آنان چون زیستن آنها خواهد بود، و در صدد بدست آوردن توشه‌ای برای آخـرت خـویش نیستند، و از بهشت کمترین بهره‌ای که ندارند، در جهنّم برای همیشه بعذاب إلهی گرفتار خواهند بود.

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین در این معنی بسیار است و ما بذکر چند آیهٔ کریمه، و فرمایشات حضرت أمیرالمؤمنین علی«علیه السلام» که در نهج البلاغه آمده است در اینجا بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصيبٍ» الشّوری: ۲۰).

یعنی: «هرکس حاصل مزرعهٔ آخرت را بخواهد بر تخمی که کاشته میأفزائیم برای او، و هرکه تنها حاصل کِشتِ دنیا را بخواهد او را تا حدّ معیّنی از آن بهره‌مند می‌سازیم (نه آنچه که می‌خواهد) ولی در آخرت از نعمت أبدی آن بهره‌ای نخواهدبرد».

و می‌فرماید:

«مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْعٰاجِلَةَ عَجَّلْنٰا لَهُ فيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنٰا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلٰيها مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَ مَنْ أَرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً» الاسراء: ۱۸-۱۹).

یعنی: هرکس بسعی وکوشش خود متاع عاجل و لذّات فانی دنیا را طلب کند، ما هم مقداری از دنیا را بهرکس که بخواهیم می‌دهیم، سپس در عالم آخرت دوزخ را نصیب اوکنیم که با نکوهش و نمرهٔ مردودی وارد جهنّم شود، وکسانی که در صدد زنده ماندن و بدست آوردن حیات أبدی آخرت هستند، و بدین منظور در دنیا سعی وکوشش می‌کنند، و حال آنکه مؤمن به خداوند متعال باشند، پس سعی آنها مقبول، و مأجور (مقام قرب إلهی) خواهد بود».

۲۸۵- دنیا در خدمت گروهی، و گروهی در خدمت دنیا:

بدون تردید! أکثریت مردم در هر عصر و زمان و مکان در خدمت دنیا و متاع آن از: مال و ثروت و جاه و مکنت، و مقام و شهرت و شکم و شهوت و فرزند و شوکت و ... می‌باشند و شرافت وکرامت و انسانیت و ... خود را به آنها می‌دانند،

چه‌اینکه آنها بیشترین رنج و زحمت را برای بدست آوردن متاع دنیا بر خود هموار می‌سازند، و برای از دست نرفتن آن خود را فداء می‌کنند، و أما اگر دیانت و آخرت آنان در معرض خطر و مورد تهاجم بدخواهان و دشمنان دین و گمراهان و گمراه کنندگان و دین فروشان قرار گیرد، حاضر بتحمل کمترین رنج و زحمت بر خود نیستند، اینان در واقع دین را فدای خود، و خود را فدای دنیا می‌کنند.

و گروه دیگر - بعکس گروه سابق - بسیار اندکند، اینان دنیا را برای خود، و در خدمت خود، و خود را برای دین و در خدمت دین قرار می‌دهند، و در بدست آوردن دنیا رنج و زحمتی را برای خود هموار نمی‌سازند، ولی در حفظ دین بیشترین فشار را با جان و دل پذیرا شوند از اینرو در هنگام خطر دینی، دنیا را فدای خود، و خود را فدای دین می‌کنند که خداوند متعال دربارهٔ آنان فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» التوبة: ١١١).

یعنی: «بتحقیق خداوند متعال خریداری کرده از مؤمنان جان و مالشان را ببهای بهشت که آنها با جان و مال در راه خداوند سبحان جهاد کنند».

حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلنّٰاسُ فِي الدُّنْيٰا عٰامِلاٰنِ: عٰامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيٰا لِلدُّنْيٰا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيٰاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشٰى عَلٰى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ، وَ يَأْمَنُهُ عَلٰى نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنْفَعَةِ غَيْرِهِ، وَ عٰامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيٰا لِمٰا بَعْدَهٰا فَجٰآئَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيٰا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعاً، وَ مَلَكَ الدّٰارَيْنِ جَمِيعاً، فَأَصْبَحَ وَجِيهاً عِنْدَ اللّٰهِ، لاٰ يَسْئَلُ اللّٰهَ حٰاجَةً فَيَمْنَعُهُ».[1]

یعنی: مردم (در هر زمان و مکان) در عمل و دیدشان نسبت بدنیا و متاع آن بدوگروه تقسیم می‌شوند:

گروهی: در دنیا برای دنیا کار می‌کنند که دنیا آنان را آن چنان به خود مشغول و گرفتار ساخته، و از کار آخرت بازشان می‌دارد (آن چنان بدنیا نزدیک شده‌اند که خود و آخرتشان را فراموش کرده‌اند) آنان میترسند که مبادا بازماندگانشان پس از

۱- نهج البلاغة از کلمات آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۲۶۱ ص ۱۲۱۶-۱۲۱۷).

آنان بفقر و تهیدستی دچار شوند، از اینرو برای آنها مال و دارائی میاندوزند تا نیازمند نگردند، و از فقر و تنگدستی خود ایمن و آسوده گردند، در حالی که زاد و توشه‌ای برای آخرت خود بدست نیاورده، و در فکر نیاز خود در آخرت نیستند، پس عمر خود را در سود دیگران بپایان برده‌اند (اینان آینده نگر هم نیستند، چه اینکه اگر آینده نگر بودند فکری برای آیندهٔ خود نیز می‌کردند آنان فراموش کنندگان خود، و آینده‌نگر دیگرانند).

دستهٔ دوم: در دنیا برای خیر و سعادت خود در آخرت، و زاد و توشهٔ خود را بدست می‌آورند، و آنچه که از رزق و متاع دنیا برای آنان مقدّر شده بدون آنکه خود را برنج و زحمت أندازند می‌رسند، پس بهر دو بهرهٔ دنیا و آخرت، و جمع بین نعمتهای دو عالم کرده و به هر دو می‌رسند، و نزد خداوند متعال با آبرو و عزّت گشته، و از او حاجتی را نخواهند مگر آنکه بخواسته‌هاشان می‌رسند، زیرا آنان طبق فرامین إلهی عمل کردند، خداوند متعال نیز خواسته‌هایشان راکه جز خیر و سعادت و کمال نیست، ردّ نمی‌کند.

۲۸۶- دنیا گذرگاه، و آخرت إقامتگاه است:

حضرت إمام عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» فرمود:

«أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّمَا الدُّنْيٰا دٰارُ مَجٰازٍ، وَ الْآخِرَةُ دٰارُ قَرٰارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَ لاٰ تَهْتِكُوا أَسْتٰارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرٰارَكُمْ، وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيٰا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهٰا أَبْدٰانُكُمْ، فَفِيهٰا اخْتُبِرْتُمْ وَ لِغَيْرِهٰا خُلِقْتُمْ، إِنَّ الْمَرْءَ إِذٰا هَلَكَ قٰالَ النّٰاسُ: مٰا تَرَكَ؟ وَ قٰالَتِ الْمَلاٰئِكَةُ: مٰا قَدَّمَ؟ لِلّٰهِ آبٰاؤُكُمْ! فَقَدِّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ، وَ لاٰ تُخَلِّفُوا كُلاًّ فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ».(۱)

یعنی: أی مردم! اینست و جز این نیست که دنیا سرای گذراست، و آخرت جای إقامت و ماندن:

«إِنَّمٰا هٰذِهِ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا مَتٰاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دٰارُ الْقَرٰارِ» غافر: ۳۹).

۱- نهج البلاغة: از کلام إمام علی«عليه السلام» رقم ۱۹۴ ص ۶۵۳-۶۵۴.

پس، از گذرگاه برای قرارگاهتان توشه برگیرید، و نزد کسی (خداوند متعال) که رازها و أسرار درونی شما را میداند، پرده‌های خود را ندرید، و نافرمانی خدا نکنید، و مرتکب گناه نشوید، و حبّ دنیا و دلبستگی بدنیا را از دلهایتان بیرون کنید، پیش از آنکه بدنهاتان را از آن بیرون برند.

پس أی مردم! شما در دنیا آزمایش میشوید، و شما برای آخرت آفریده شده‌اید (نه برای دنیا، بلکه دنیا برای شما آفریده شد) هرگاه مردی از شما بمیرد، مردم دنیاپرست می‌گویند: از مال و ثروت و دارائی ... چقدر برای ورثه باقی گذاشته است؟ و حال آنکه فرشتگان گویند: از معرفت و ایمان، و از عبادت و بندگی، و از تقوی و عمل صالح چه پیش فرستاده است؟

أی مردم! خداوند متعال پدران شما را بیامرزد! بخشی از دارائی خود را برای خودتان پیش بفرستید، بدستور خداوند متعال إنفاق و إحسان و عمل صالح أنجام دهید که سود شما در آنست، و همهٔ دارائی را برای ورثه باقی نگذارید که بزیان شما خواهد بود.

شیخ سعدی گوید:

بـده زر کـه اکـنون بـدکان تـوست که بعد از تو بیرون ز فرمان توست

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی ﴿عليه السلام﴾ خطاب بمردم می‌فرماید:

«أَمٰا رَأَيْتُمُ الَّذينَ يَأْمَلُونَ بَعيداً وَ يَبْنُونَ مَشيداً، وَ يَجْمَعُونَ كَثيراً، كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً وَ مٰا جَمَعُوا بُوراً، وَ صٰارَتْ أَمْوٰالُهُمْ لِلْوٰارِثينَ، وَ أَزْوٰاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرينَ، لاٰ فِي حَسَنَةٍ يَزيدُونَ، وَ لاٰ مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ، فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوىٰ قَلْبَهُ بَرَّزَ مَهَلَهُ، وَ فٰازَ عَمَلُهُ، فَاهْتَبِلُوا هَبْلَهٰا، وَ اعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهٰا، فَإِنَّ الدُّنْيٰا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دٰارَ مُقٰامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجٰازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهٰا الْأَعْمٰالَ إِلىٰ دٰارِ الْقَرٰارِ، فَكُونُوا مِنْهٰا عَلىٰ أَوْفٰازٍ، وَ قَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيٰالِ».[1]

یعنی: أی مردم! آیا ندیده‌اید کسانی را که آرزوهای فراوان داشته‌اند، و بناهای استوار میساختند، و مال و ثروت بسیاری جمع و أنباشته میکردند، چگونه

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۳۲ ص ۴۰۹).

بسر بردند؟ در خانه‌های گور (تاریک و وحشتناک) و آنچه گرد آورده بودند تباه و أموالشان نصیب إرث برنده‌ها شد، و زنهاشان را دیگران به عقد خود در آورده بهره می‌گیرند، و حال آنکه آنان در گورهای تاریک و وحشتناک، قدرت بر عبادت و بندگی، و توان تحصیل تقوی و عمل صالح ندارند، و نمیتوانند از بدیها، و زشتیها و نافرمانیها و گناهانی که مرتکب شده‌اند معذرت خواسته، و رضای صاحبان حق و خشنودی خداوند متعال را بدست آورند، زیرا پس از مرگ نمیتوان توبه نمود، و نه از صاحبان حق رضایت طلبید.

پس هر کسی که تقوی و پرهیزگاری را شعار قلبش قرار داده، در خیر و نیکوئی از دیگری پیشی گرفت، و کردارش رستگار گردید، پس أی مردم! غنیمت بشمارید بهره‌های تقوی و پرهیزکاری را، و کار کنید برای بهشت کاری که آنرا نصیبتان سازد، زیرا دنیا برای اقامت و باقی ماندن شما در آن خلق نشده است، بلکه دنیا گذرگاهی برای شما است تا در دنیا توشه‌ای برای آخرت خود بردارید، أعمال شایستهٔ خود را در دنیا برای قرارگاه همیشگی (آخرت) قرار دهید، پس برای کوچ کردن از دنیا بسوی آخرت بشتابید، که سستی در آن باعث غفلت و بازماندن از مقصد می‌گردد، و برای مفارقت از دنیا، و سفر بعالم آخرت، مرکبهای خود را آماده سازید، با معرفت و ایمان و تقوی و عمل صالح در دنیا بکمال رسیده، و با کمال بعالَم بروز کمال رهسپار شوید».

۲۸۷- دنیا همچون سایه در حال زوال است:

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی «عليه السلام» می‌فرماید:

«أَلاٰ وَ إِنَّ الدُّنْيٰا دٰارٌ لاٰيُسْلَمُ مِنْهٰا إِلاّٰ فيهٰا، وَ لاٰيُنْجىٰ بِشَىْءٍ كٰانَ لَهٰا أُبْتُلِىَ النّٰاسُ بِهٰا فِتْنَةً، فَمٰا أَخَذُوهُ مِنْهٰا لَهٰا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَ مٰا أَخَذُوهُ مِنْهٰا لِغَيْرِهٰا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقٰامُوا فيهِ، فَإِنَّهٰا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ، بَيْنٰا تَرٰاهُ سٰابِغاً حَتّٰى قَلَصَ، وَ زٰائِداً حَتّٰى نَقَصَ».(۱)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۶۲ ص ۱۵۱).

یعنی: «أی مردم! بدانید و آگاه باشید: دنیا سرائی است که هیچکس از آن بسلامت نمی‌ماند مگر با معرفت بخدا و ایمان و تقوی و عبادت و بندگی و عمل صالح در دنیا، زیرا دنیا دارکسب معرفت و ظرف عمل صالح، و ظرف تحصیل کمال و محل آزمون، و آخرت دار جزآء و بروزکمال و ظرف بقاء است، پس کسی که در دنیا بکمال رسد در آخرت باکمال وارد بهشت گردد که جز باکمال کسی وارد آن نمی‌شود، و هیچکس به جهت چیزی از أعمال که برای دنیا انجام دهد در آخرت نجات نخواهد یافت، زیرا عملی موجب نجات انسان است که در دنیا تنها برای خداوند متعال انجام شود.

مردم بوسیلهٔ دنیا آزموده و امتحان می‌شوند، زیرا دنیا تنها ظرف چگونه شدن، و چگونه بودن، و ظرف تحصیل کمال انسان برای چگونه ماندن در آخرت است، پس آنچه از متاع دنیا برای دنیاکسب کنند ازکفشان خواهد رفت، و در زمان مرگ آنها را برای دیگران (ورثه) بجا می‌گذارند، و در آخرت حساب آنرا از آنان میطلبند، و آنچه در دنیا برای آخرت کسب‌کنند باقی مانده، و در آخرت از آن برای همیشه بهره میبرند، پس در دنیا برای آخرت خودکارکنید نه برای دنیا، زیرا دنیا نزد خردمندان همآنند برگشتن سایه است که تا آنراگسترده به بینی جمع می‌شود، و تا آنرا زیاد ببینی کم می‌گردد، پس دنیا همچون سایه، زائل می‌گردد و برای أهلش باقی نخواهد ماند».

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» می‌فرماید:

«وَ إِنَّمَا الدُّنْيا مُنْتَهىٰ بَصَرِ الْأَعْمىٰ، لايُبْصِرُ مِمّا وَراءَها شَيْئاً، وَ الْبَصيرُ يَنْفُذُها بَصَرُهُ، وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدّارَ وَراءَها، فَالْبَصيرُ مِنْها شاخِصٌ، وَ الْأَعْمىٰ إِلَيْها شاخِصٌ، وَ الْبَصيرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمىٰ لَها مُتَزَوِّدٌ».(۱)

یعنی: و جز این نیست که دنیا منتهی حدّ بینائی کور دل است، از آنرو کور دل است که نمی‌بیند آنچه را در پی آنست، زیرا باور ندارد که از دنیاکوچ نموده بسرای همیشگی خواهد رفت، و بینا چشمش را درست بازکرده، فناء و نابودی آنرا

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۳۳ ص ۴۱۳).

می‌بیند و میداند که در پی آن سرای دیگری است، پس بینا با نظر افکندن، از دنیا دوری میجوید، به آن دل نمی‌بندد، و کور دل تمام توجّهش به آن است، و بینا که میداند دنیا جای ماندن نیست از آن برای سفر آخرت توشه برمی‌دارد و تقوی و بندگی خدا را پیش می‌گیرد، و کور دل، چون دنیا را جای همیشگی خود تصور می‌کند برای آن توشه تهیّه می‌نماید، و برای گرد آوردن دارائی از دستور خدا و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ چشم می‌پوشد، همواره در فکر چگونه زیستن چون حیوان است.

و حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«اَلدُّنْيٰا دٰارُ مَمَرٍّ لاٰ دٰارُ مَقَرٍّ، وَ النّٰاسُ فيهٰا رَجُلاٰنِ: رَجُلٌ بٰاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهٰا، وَ رَجُلٌ ابْتٰاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهٰا».[1]

یعنی: دنیا سرای گذر و معبر است نه جای ماندن و توقف، و مردم در آن بدوگره تقسیم می‌شوند:

گروهی که خود را در آن بأمیال و خواهشهای نفسانی بفروشند، پس خود را بکیفر آنها هلاک گردانند، وگروهی که خود را بایمان و یقین و تقوی و عمل صالح بخرند، پس خود را از عذاب إلهی برهانند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ في سَبيلِ اللّٰهِ ...» التوبة: ۱۱۱).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال خریداری کرده از مؤمنان، جان و مالشان را ببهای بهشت که آنها با جان و مالشان در راه خداوند سبحان جهاد و از نوامیس دین و قرآن کریم دفاع کنند.

و حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«أَلاٰ حُرٌّ يَدَعُ هٰذِهِ اللُّمٰاظَةَ لِأَهْلِهٰا، إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةَ فَلاٰ تَبيعُوهٰا إِلاّٰ بِهٰا».[2]

۱- نهج البلاغة: از نامه‌های آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۶۲ ص ۱۱۵۰).

۲- نهج البلاغة: ص ۱۲۹۵).

یعنی: آیا آزاد مردی (در هر عصر و زمان و مکان از إسارت دنیا) نیست که این نیمه خورده و ته ماندهٔ طعام در دهان (دنیای پست) را برای أهلش رها کند؟ أی مؤمنان بدانید که برای نفسهای شما بهائی جز بهشت نمیباشد، پس آنها را جز به آن بهاء نفروشید (زیرا نفس کامل را جز جزای کامل نشاید).

۲۸۸- انسان یک موجود استثنائی در نظام هستی:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه، انسان یک موجود استثنائی در بین کلّ موجودات عالَم هستی از نظر صورت و ساختمان وجودی و فیزیکی، و بدنی منظّم و دقیق و محکم، و نقشهٔ شگفت أنگیز قوای ظاهری، و پیچیده ترین موجود از نظر سیرت و روح و فکر و أندیشه و نیروی باطنی، و پر فراز و نشیب ترین و پر خاطره ترین موجود در أبعاد گوناگون در نظام آفرینش بشمار می‌رود.

آیا براستی چنین موجودی برای چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن چند روز در دنیا یعنی برای خوردن و آشامیدن و خوابیدن و جهیدن ... آن هم آمیخته با هزاران غم و أندوه، با رنج و زحمت، با تعب و حسرت و با فشار و ملالت ...

دل بی غم در این عالَم نباشد   اگر باشد بنی آدم نباشد

و سپس مردن و خاک شدن و نابودی آفریده شده است؟!

خداوند متعال می‌فرماید:

«**أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاتُرْجَعُونَ**» المؤمنون: ۱۱۵).

یعنی: آیا چنین پنداشتید که ما شما را بعبث و بیهوده و بازیچه آفریدیم، و آنکه پس از مرگ شما (جهت محاسبهٔ اعمال) نزد ما باز نخواهید گشت؟!

و می‌فرماید:

«**أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً**» القیامة: ۳۶).

یعنی: آیا انسان می‌پندارد که او بمنظور غرضی آفریده نشده، و او را از تکلیف و ثواب و عقاب مهمل می‌گذارند؟!

و حضرت أمير المؤمنين إمام على «عليه السلام» فرمود:

«قَدْ عَلِمَ السَّرٰآئِرَ وَ خَبَرَ الضَّمٰآئِرَ، لَهُ الْإِحٰاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ الْغَلَبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ الْقُوَّةُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ، فَلْيَعْمَلِ الْعٰامِلُ مِنْكُمْ في أَيّٰامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِرْهٰاقِ أَجَلِهِ، وَ في فَرٰاغِهِ قَبْلَ أَوٰانِ شُغْلِهِ، وَ في مُتَنَفَّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ، وَ لْيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَ قَدَمِهِ، وَ لْيَتَزَوَّدْ مِنْ دٰارِ ظَعْنِهِ لِدٰارِ إِقٰامَتِهِ، فَاللّٰهَ اللّٰهَ أَيُّهَا النّٰاسُ فيمٰا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتٰابِهِ، وَ اسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً، وَ لَمْ يَدَعْكُمْ في جَهٰالَةٍ وَ لاٰعَمىً، وَ قَدْ سَمّىٰ آثٰارَكُمْ، وَ عَلِمَ أَعْمٰالَكُمْ، وَ كَتَبَ آجٰالَكُمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتٰابَ تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ عَمَّرَ فيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمٰاناً حَتّىٰ أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فيمٰا أَنْزَلَ مِنْ كِتٰابِهِ، دينَهُ الَّذي رَضِيَ لِنَفْسِهِ ...».(۱)

يعنى: «بتحقيق خداوند متعال عالم بأسرار دو نظام طبيعت و ديانت، و آگاه بأنديشه‌های دلهای شما است، برای اوست إحاطه بكل نظام هستی از كلّی و جزئی، و از كوچكترين موجود تا بزرگترين آن، و غالب و توانا بر هر چيز، پس أی مردم! بايد عمل كنندهٔ از ميان شما در دنيا بعملی پردازد كه كمال و خير و سعادت دنيا و آخرتش در آن باشد، عمل در دنيا پيش از آنكه مرگ گريبانش را بگيرد، و عمل در فرصتی كه در دنيا دارد، قبل از آنكه در قبر و قيامت بمحاسبهٔ أعمال مشغول و باز جوئی شود، و عمل در وقتی كه راه نفس كشيدنش در دنيا باز است پيش از آنكه بند آيد، و دار فانی را وداع گويد.

و بايد برای نيل بكمال انسانی، و آسايش خود، و استواری قدمش در آخرت، گامی بسوی كمال در دنيا بردارد، و در اين دنيای چند روزه توشه‌ای برای جايگاه هميشگی (آخرت) خود بردارد، زيرا دنيا ظرف تحصيل كمال، و بهشت جايگاه أهل كمال كه بدون كمال كسی را در آن راه ندهند، و كمال جز در دنيا كسب نمی‌گردد.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۵ ص ۲۰۵).

بندگان خدا! از خداوند متعال بترسید در آنچه از کتاب خود: «قرآن کریم» محافظت و رعایت آنرا بشما أمر فرموده، پس در قرآن مجید تأمّل و بیندیشید، و بر طبقش عمل کنید، و در آنچه از حقوق خود نزد شما ودیعه و أمانت نهاده از أوامر و نواهی ... حفظ و عمل نمائید، زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و شما را مهمل و بی خاصّیت و أفسار گسیخته رها نکرده، و شما را در نادانی و گمراهی و کوری وا نگذاشته است، راه چگونه شدن و چگونه بودن انسان، راه خیر و شرّ و راه کمال و انحطاط ... را بشما نشان داده و بکردار نیک و بد و کوچک و بزرگ و نهان و آشکار شما دانا است، و مدت عمر و زندگی شما در دنیا را معیّن کرده، و فرستاد بر شما کتاب آسمانی (قرآن کریم) را که بیانگر تمام نیازمندیهای شما در تمام أبعاد زندگی دنیوی و اخروی می‌باشد.

و روزگاری پیغمبرش حضرت محمّد«ﷺ» را (۲۳) سال در میان شما زنده نگاهداشته، تا آنکه دین خود را به آنچه در کتاب خود فرو فرستاده برای رسولش«ﷺ» و برای شما کامل ساخت، دینی که با ولایت حضرت أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» کامل، و مورد پسند خداوند متعال قرار گرفته است».

در إنجیل آمده که خداوند سبحان خطاب بیکایک از بندگانش فرمود:

«إِعْرِفْ نَفْسَكَ أَيُّهَا الإِنْسانُ تَعْرِفْ رَبَّكَ، ظاهِرُكَ لِلْفَنٰآءِ وَ باطِنُكَ لِلْبَقٰآءِ».

یعنی: أی انسان بشناس نفس خود را تا بشناسی پروردگارت را، ظاهر و صورت تو برای فناء، و باطن و سیرت تو برای بقاء است.

آفریدگار جهان در هفت مورد از قرآن کریم، بندگانش را به تعالی و تکامل دعوت کرده و خطاب به آنان فرموده: «تعالوا» آل عمران: ۶۱ و ۶۴ و ۱۶۷) و النساء: ۶۱) و المائدة: ۱۰۴) و الأنعام: ۱۵۱) و المنافقون: ۵).

چه نیکو گفت شاعر:

بانگ می‌آید که أی طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود، محتاج است و خواهد طالبی	همچنانکه توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان زآینه زیبا شود	روی إحسان از گدا پیدا شود
بانگ می‌آید تعالوا زان کرم	بعد از این رجعت نماند درد و غم

پس استعداد تعالی و کمال بالقوّه در ذات هر انسان نهفته است که انسان را به فعلیت خود با إراده و اختیار انسان فرامی‌خواند، و این انسان است که باید راه آنرا انتخاب کرده و کمال بالقوّه را به فعلیت برساند.

أی دل به کوی دوست گذاری نمی‌کنی   أسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی

۲۸۹- انسان برترین موجود در نظام آفرینش:

هر انسانی که أندازهٔ شناخت و آشنائیش با موجودیت خود بیشتر شود، به وجود إمکانات و استعدادها و أسرار وجودیش بیشتر پی خواهد برد، و این شناخت، موجب آگاهیهای بیشتری به ظرفیت خود، و به فعلیت رسیدن آن استعدادها بوده، امتیازات و خیرات بدست آمده را حرکتی در موجودیت خود آن چنانکه باید باشد نه آنچنان که هست تلقی نموده نه به بیماری و عقدهٔ خود بزرگ بینی «غرور» و نه به مرض، و عقدهٔ خودکوچک بینی «حقارت» مبتلاء می‌گردد، چه اینکه با این آگاهیها خواهد دانست که انسان در عین اینکه یک عالَم صغیر است؛ بزرگتر از عالَم کبیر است، و عالَم در عین اینکه یک انسان کبیر است، کوچکتر از انسان صغیر است.

حضرت مولی الموحدین إمام علی«علیه السلام» باین معنی إشاره فرمود است:

أَتَــزْعَمُ أَنَّكَ جِـرمٌ صَـغيرٌ   وَ فيكَ انْطَوىَ الْعٰالَمُ الْأَكْبَرُ

أی انسان تو خود گمان مبر که همچون یک جسم کوچکی در میان أجسام بزرگ، و کوچک عالَم أجسام جای داری! هرگز چنین نیست، باید بدانی که سراسر جهان بزرگ آفرینش از آغاز تا أنجام، در صندوقچهٔ أسرار هستی تو نهفته است، پس تو ظرف تمام أسرار نظام آفرینشی که سعهٔ وجود ظرف بر مظروف أمر بدیهی است.

آیاتی که در تحلیل و شناخت ماهیت انسان در قرآن کریم آمده است، دومین مقام رفعت و شکوه هستی را پس از مقام الوهیت برای انسان ترسیم می‌سازد، و انسان را یک موجود خداگونه و نماد تمام عیار جهان آفرین در روی زمین تعریف می‌کند، و سرشت آفرینش او را برتر و پربارتر از تمام موجودات عالَم نشان میدهد که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً» الأحزاب: ۷۲).

یعنی: ما أمانت خود (عقل و دین) را به تمام آسمانها و زمین وکوهها (یعنی به تمام دائرهٔ هستی از آغاز تا أنجام) عرضه کردیم، ولی هیچ کدام ظرفیت پذیرش آنرا نداشتند، و از مسئولیتهای سنگین آن سخت بیمناک بودند، این تنها انسان بود که بواسطهٔ سعهٔ وجودیش از فرش تا عرش، آنرا پذیرفت، أما او بـر أثـر از خـود بیگانگی یک موجود متجاوز و ستمگری است و از رفعت مقامی که به او ارزانی داشته‌ایم ناآگاه است.

براستی! به نظر نمی‌آید زیباتر و والاتر از این مقام و منزلتی راکه قرآن مجید برای شخصیت انسان ترسیم کرده است هرگز، ممکن باشد که حتّی در ذهن خلاّق هیچ اندیشمندی ولو به صورت تصوّر و خیال، خطور یابد، مقامی که از هر موجود دیگری جز خدای هستی برتر و بالاتر است، و این جز با شناخت خویشتن خویش میسّر نمی‌گردد.

بدبخت و منحط کسی است که خود را نشناسد، و بدبخت تر آنکه آدرس جان خود را بجای آنکه از جان جانان بگیرد از گمشدگان سرابهای آب نما جستجو کند.

درس پنجاه و هشتم:

۲۹۰- غایت آفرینش عالَم، و حکمت خلقت انسان:

۱- غایت قصوای ایجاد عالَم و دار هستی از جماد و نبات و حیوان، و آسمان و زمین، و عرش و فرش ... و تمام و کمال آن: خلقت أشرف موجودات و أعظم مخلوقات یعنی انسان است، چنانکه بناء مسکن برای ساکن است که آفریدگار جهان فرمود:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً» البقرة: ۲۹).

یعنی: اوست خداوندی که آفرید برای شما همهٔ موجودات روی زمین را.

و فرمود:

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية: ۱۳).

یعنی: و آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد از: خورشید و ماه و ستارگان و کهکشانها و أبرها و بادها وکوهها و دشتها و بیابان و دریاها ... همهٔ آنها را مسخّر شما گردانید، البته در این کار برای متفکران و اندیشمندان نشانه‌هائی از علم و حکمت، و تدبیر و قدرت و جلال و عظمت إلهی است (باید بیندیشند تا خود را بشناسند و پی به مقام و منزلت خویش نزد پروردگارشان برند که بخاطر آن نظام هستی را برای انسان آفریده و مسخّر آنها قرار داده است).

أمّا حکمت خلقت انسان به فعلیت رسیدن دو قوّهٔ عقل نظری و عملی او است، چنانچه سکون و آرامش برای ساکن است، چه اینکه سکون و آرامش، علّت غائی ساکن است نه مسکن.

قوهٔ نظری انسان آنگاه به فعلیت می‌رسد که با شناخت نفس خویش، خالقش را بشناسد، که خود چه موجودیست که جهان برای او آفریده شده است، همچون

شناخت ساکنِ دار، مقام و منزلت خود، و علم و عظمت و تدبیر و قدرت بانیِ دار، و فلسفه و حکمت بناء دار راکه در این هنگام قوهٔ عقل عملی بکار میافتد که نخستین نمودش توجّه و همواره بیاد و سوی او بودن است که بشکل عبادت تنها برای او جلوه می‌کند.

چنانچه ملائکه پس از معرفت به آدم﴿علیه السلام﴾ سجده‌اش کرده‌اند، فعلیت قوهٔ عقل عملی، پس از فعلیت قوهٔ عقل نظری قطعی است، پس با معرفت به آفریدگار جهان، عبادت تنها برای او حتمی می‌باشد.

آیا کسی که حدّأقل بهره‌ای از خرد و اندیشه و فکر و شعور را داشته باشد باور می‌کند که: مسکن بدون هدف و غایتی ساخته می‌شود؟!

رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود:

«إِنَّ مِنْ دُعٰامَةِ الْبَيْتِ أَسٰاسُهُ، وَ دُعٰامَةِ الدِّينِ اَلْمَعْرِفَةُ بِاللّٰهِ تَعٰالىٰ، وَ الْيَقِينُ بِتَوْحِيدِهِ، وَ الْعَقْلُ الْقٰامِعُ، فَقٰالُوا: وَ مَا الْعَقْلُ الْقٰامِعُ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قٰالَ: اَلْكَفُّ عَنِ الْمَعٰاصِي، وَ الْحِرْصُ عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ، وَ الشُّكْرُ عَلىٰ جَمِيلِ إِحْسٰانِهِ، وَ إِنْعٰامِهِ وَ حُسْنِ بَلاٰئِهِ».

یعنی: «بتحقیق یکی از ستونهای هستی خانه، أساس آنست، و ستون هستی دین، شناخت و معرفت بخداوند متعال است (أمیر المؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»** أساس دین معرفت بخداوند متعال است) و یقین بیکتائی خداوند سبحان و عقل قامع است، پس أصحاب عرض کردند: عقل قامع چیست یا رسول‌اللّٰه؟ فرمود: دوری از گناهان، و حرص بر طاعت خداوند متعال، و شکر و سپاس بر زیبائی احسان و إنعام و نیکی بلائش».

۲۹۱- از خود آشنائی تا خدا شناسی:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که: محبوبترین چیز نزد آفریدگار جهان توحید و معرفت به او و مبغوض ترین چیز نزدش کفر باوست که با أوّلی کمال انسان تحصیل می‌گردد، و با دومی انسان منحط می‌شود.

در دعاء سریع الإجابة که از حضرت إمام موسی بن جعفر«علیه السلام» روایت شده می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ إِنّي أَطَعْتُكَ في أَحَبِّ الْأَشْيآءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحيدُ، وَ لَمْ أَعْصِكَ في أَبْغَضِ الْأَشْيآءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الْكُفْرُ فَاغْفِرْلي ما بَيْنَهُما ...».

یعنی: «خداوندا من تو را إطاعت کردم در آنچه که بیشتر دوست داری و آن توحید و یگانه شناختن تو است، و مخالفت و معصیت نکردم تو را در آنچه که بیش از هر چیز بد داری و آن کفر بتو است، پس بیامرز مرا آنچه بین معرفت و کفر است».

بدون تردید! بهترین بلکه تنها راه معرفت بخداوند سبحان، شناخت إنسان بنفس خویش است، که حضرت مولی الموحدین علی«علیه السلام» فرمود: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» «کسیکه خود را بحقیقت بشناسد، پروردگارش را خواهد شناخت» و حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: «**أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ**» هر کس آگاهیش بنفس خویش بیشتر باشد، معرفتش بپروردگارش بیشتر خواهد بود.

چه اینکه تا انسان از خود بیگانگی خارج و بخود آشنا نگردد، و به جهانی که در آن زندگی می‌کند آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند آفریدگارش را بشناسد، زیرا جهان از انسان، و انسان از جهان جدا نیست.

و پر واضح و روشن است که: اگر انسان چیزی را ببیند أما نداند که آن چیست؟ و برای چه ساخته شده است؟ و در صدد شناخت آن برنیاید، قطعاً سازندهٔ آنرا نخواهد شناخت، وکمتر در صدد شناخت سازندهٔ آن بر خواهد آمد، از اینرو آفریدگار جهان در شناخت و معرفت بخود، انسان را از طریق شناخت خود، و شناخت جهانی که در آن زندگی می‌کند دعوت و ترغیب و تحریص نموده می‌فرماید:

«**سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي الْآفٰاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**» فصلت: ۵۳).

یعنی: ما آیات وجود ذات أقدس حقّ و یکتائی و علم و حکمت و تدبیر و قدرت و ... خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم تا آشکار گردد که خداوند متعال حقّ است (و هیچگونه تردیدی در وجود و یکتائیش، و در علم و حکمت و تدبیر و قدرت و جلال و عظمتش و ... نیست).

و می‌فرماید:

«وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ» الذاریات: ۲۰-۲۱).

یعنی: و در کرهٔ زمین از کوهها و دریاها و درّه‌ها و چشمه‌ها و نهرها و دشتها و بیابان و انسان و حیوان و نبات و جماد و ... نشانه‌هائی است از وجود ذات أقدس حق و یکتائیش و از علم و حکمت و تدبیر و قدرتش برای أهل یقین، و هم چنین علامت‌ها و نشانه‌ها و أدلّهٔ توحید در نفوس شما است آیا با چشم بصیرت نمی‌نگرید؟

بدون تردید! هر چند انسان بشیطان نزدیک شود از خویشتن خویش دور می‌گردد، و هر کس از خود دور و بیگانه شد از خالقش بیگانه می‌شود، تنها راه معرفت به آفریدگار جهان نخست دوری از شیطان یعنی تطهیر «لا إله» و از خود بیگانگی بدر آمدن و بخود آشنا شدن یعنی تحصیل طهارت و تزکیهٔ نفس، سپس بخداوند سبحان آشنا شدن «إلاّ اللّه» است.

در حدیث قدسی ذات أقدس حق خطاب بانسان می‌فرماید:

«يَابْنَ آدَمَ تَوَرَّعْ لِتَعْرِفَنِي» أی فرزند آدم از شیطان دور و از گناه بپرهیز و پارسائی را پیشهٔ خود ساز تا مرا بشناسی.

و می‌فرماید: «فَمَنْ قَصَدَنِي عَرَفَنِي» پس کسی که مرا قصد کند و بسراغ و سوی من آید، مرا خواهد شناخت. و تا انسان از شیطان دور نشود نه خود را خواهد شناخت و نه بسوی آفریدگار جهان خواهد رفت.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» العنکبوت: ۶۹).

یعنی: و آنانکه در راه معرفت و شناخت و عبادت و بندگی تنها برای ما سعی وکوشش نمایند، البته ما راههای خود را بایشان نشان خواهیم داد، و همانا خداوند متعال هر آینه با نیکوکاران است.

۲۹۲- انسان و جهان از هم جدا نیستند:

آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین بیانگر آنستکه:

معرفت نفس و شناخت جهان که نه انسان از جهان جدا، و نه جهان بیرون از انسان است - اگر تنها راه نباشد که هست، لاأقل - نزدیکترین و بهترین راه را برای معرفت به آفریدگار جهان باز می‌کند، گرچه هر یک از انسان شناسی و جهان شناسی، مسائل مختصّ بخود را دارند، ولی چون انسان بیرون از جهان، و جهان جدا از انسان نیست، شناخت ایندو همآهنگ یکدیگرند، همآنند یک مسکن و ساکن است، که مسکن بی ساکن لغو و عبث، و ساکن بی مسکن بی معنی است.

بنابراین اگر انسان را با قطع نظر از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از آغاز تا پایانش مورد مطالعه قرار دهیم، و یا جهان را بدون اینکه انسان را بحساب بیاوریم بشناسیم به شناختی اصولی و درست نسبت به هیچ یک از آندو دست نخواهیم یافت، پس انسان و جهان از آسمان و زمین و ستارگان و کوهها و دریاها و ... نمودهای گوناگونی هستند که ما را به آفریدگار جهان آشنا میسازند.

جهان را که انسان از آن جدا نیست، و همچنین انسان که جهان، بیرون از آن نیست را نمیتوان به یک ماشین عظیم که از هزاران قطعات مختلف جدا جدا تهیّه شده تشکّل می‌یابد، تشبیه نمود، زیرا بدن انسان در ظاهر، جسم مرکّبی است که بوسیلۀ اجتماع عظیم نژادهای مختلف سلول که هر کدام از آنها میلیاردها انسان زنده را در بر دارند مشغول فعالیت است، و این موجودات بیشمار در دریای مواجی از مایعات و مواد شیمیائی شناورند، و در عین حال بوسیلۀ سلسله أعصاب بیکدیگر مربوط می‌باشند، و این اجتماع عظیم بطوری منظّم کار می‌کند که مانند اینست که همۀ اعضای آن با هم یک وجود واحدی می‌باشند.

بدن انسان در آغاز از یک سلول بوجود می‌آید که تمام خواص و آثار و أسرار دو نظام طبیعت و شریعت در آن نهفته است، این سلول واحد بدو قسمت دیگر تقسیم می‌شود که هر یک از آنها بنوبۀ خود بتقسیمات بی شمار تقسیم میگردند، و با این حال سلولهای بدن با اینکه وسیلۀ تولید هزاران سلول و مواد دیگر شده‌اند وحدت ابتدائی خود را حفظ می‌کنند، سلولهای واحد میتوانند بناهائی برای ایجاد

اعـضای جـدید ایـجاد نـمایند در حـالی کـه هـیچیک از قـطعات مـاشین چـنین خصوصیاتی را ندارند.

اگر یک قطره خون که در پلاسمای مایع جای دارد چند گلبول قـرمز را در نتیجهٔ فشار و سنگینی مانند یک رودخانه کوچک براه بیاندازد، بلافاصله این گلبولها از رشته‌های غلیظ مایعات واقع در جدار سلولها، إحاطه می‌شوند، و گلبولهای فرار در یک رودخانه عظیم مایع جاری شده و طولی نمی‌کشد که گلبولهای سفید یعنی پاسبانان با انضباط بدن، در أطراف این رودخانه حاضر می‌شوند، و پس از خنثی کردن نقاط ضعف گلبولها، آنها را دو مرتبه بجای خود باز میگردانند.

سلولهای بدن انسان همآنند زنبوران عسل همواره مشغول ساختن بـناهای هندسی هستند، و از فعل و انفعالات خود، و عسل غذای لازم را برای سلولهای دیگر تهیه می‌کنند، و مثل اینستکه: هر کدام آنها از روی اصول ریاضی و شیمی و فیزیک آنچه را بنفع هیکل بلکه نفس إنسانی است استخراج می‌نماید.

انسان هر چه بیاندیشد نمی‌تواند این تشکیلات عظیم را بفکر خود آن چنان که هست نزدیک کند، أما می‌تواند بداند که قطعات و اعضاء و جوارح بـدن یک انسان (با قطع نظر از قوای درونی و سیرت) از هزاران ماشین عـظیم کـه بـوسیلهٔ متخصص ترین مهندسان طرّاحی و إداره می‌شود پیچیده تر و عظیمتر و حسّاستر... است، ایجاد و خلقت یک سلول یا عضوی در بدن انسان آن چنان عجیب و أسرار آمیز است که بشر بسختی می‌تواند با أبزار پیشرفته تنها آنرا تجزیه و تحلیل نماید، زیرا قوانین و قواعد زندگی مادی و اصول فیزیک و شیمی و الکترونیک و هزاران اختراع و اکتشاف را نمیتوان با اصولی که در ساختمان سلولهای بدن انسان بکار برده می‌شود تشبیه یا مقایسه نمود.

ارتباط انسان با جهان، و جهان با انسان را به اعتباری میتوان به ارتباط یک سلول با بدن انسان تشبیه نمود.

و اگر ما بخواهیم شناخت اصولی بانسان پیدا کنیم باید بتمام مراحلی کـه انسان از آغاز تا سرأنجام آنرا طی می‌کند و در قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه بیان شده است، آشنائی پیدا کنیم که در غیر این صورت شناخت، اصولی نخواهد بود.

درس پنجاه و نهم:

۲۹۳- شناخت انسان و آگاهی به مراحل هفتگانهٔ او:

در شناخت انسان، آگاهی به مراحل هفتگانه که به سه مقطع وجودی انسان:

ألف: قبل از دنیا.

ب: در دنیا.

ج: بعد از دنیا، باز می‌گردد لازم و ضروری است.

و این سه مقطع با سه مقطع دار هستی در ارتباط است، زیرا جهان هستی در عین اینکه به عنوان یک کل، حقیقت واحدی است که از مبدأ هستی، هستی گرفته، و از این پس بسوی آن باز می‌گردد:

«لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» الحدید: ۵).

یعنی: ملک آسمانها و زمین مختصّ بخداوند متعال است، و تمام امور نظام آفرینش بسوی آفریدگار جهان باز می‌گردد.

و انسان نیز که گسسته از جهان نیست در طیّ این مسیر همان مقاطع سه گانه را می‌پیماید، هر انسان در یک دوران قبل از دنیا، و در مقطعی در دنیا، از آن پس بعد از دنیا خواهد بود، و با آنکه در هر مرتبه از حکم و حسابی مختصّ برخوردار است، أمّا بدون وقفه تا بازگشت بسوی آفریدگار جهان حرکت خود را إدامه میدهد:

«اَللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» الرّوم: ۱۱).

یعنی: خداوند متعال خلق را نخست از عدم پدید می‌آورد، و باز بمرگ برمی‌گرداند، سپس همهٔ شما روز قیامت بسوی او جل و علا باز میگردید.

این مقطع وجودی انسان به هفت مرحلهٔ کلّی تقسیم می‌شود که بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین به آن تصریح نموده‌اند:

مرحلهٔ اوّل: «عالَم ذر» که در درس پنجاه و دوم تا حدودی تفصیلاً بحث شده است.

مرحلهٔ دوّم: «عالَم خاک» خداوند متعال می‌فرماید:

«هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» غافر: ۶۷).

یعنی: «اوست خدائی که شما را از خاک، سپس از قطرهٔ آب نطفه آفرید».

و این نیاز به بحث مفصل دارد که بسیار آموزنده و علمی است، و ما در اینجا جهت رعایت اختصار از آن می‌گذریم.

مرحلهٔ سوّم: «عالَم صلب و سینه» پشت پدران و سینهٔ مادران.

مرحلهٔ چهارم: «عالَم رَحِم» مادران ...

خداوند متعال در بیان مرحلهٔ سوم و چهارم فرمود:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ» الطارق: ۷۵).

یعنی: پس انسان باید در آغاز خلقتش بیندیشد که از چه چیز آفریده شده است؟ از آب نطفهٔ جهنده‌ای آفریده شد که از میان صلب (پشت) پدر و سینهٔ مادر بیرون آمده است.

«إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ» الإنسان: ۲).

یعنی: بتحقیق ما انسانرا از آب نطفهٔ مختلط از دو آب پدر و مادر آفریدیم.

برای هر انسانی پس از طی دو مرحلهٔ «عالَم ذر» و «عالَم خاک» دو جایگاهی در پشت پدران است که هر گاه زمان این مرحله و جایگاه سپری شد، رهسپار منزل سوم می‌شود، و از دو آب «إسپرم» و «اوول» منی و تخمک مختلط «أمشاج» نطفه منعقد می‌گردد، یکی از پشت مرد و ستون فقرات او «إسپرم» و دیگری از استخوانهای بالای سینهٔ زن «اوول» پس تعبیر به یکی بودن به لحاظ آمیختگی آن دو آب می‌باشد که به آن: «أمشاج» می‌گویند.

قبل از اسلام کسی نمیدانست که انسان از دو آب مرد و زن پدید می‌آید، بلکه اعتقاد بر این بود که انسان تنها از آب پشت پدر بوجود می‌آید، یا اینکه پسر از پدر، و دختر از مادر به وجود می‌آید، أمّا قرآن کریم تصریح فرمود: انسان پسر یا دختر از

دو آب مرد و زن بهم آمیخته بوجود می‌آید که در اصطلاح دانش جدید آب مرد: «إسپرم» و آب زن: «اوول» نامیده می‌شود، دانش جدید ثابت کرده که محل پرورش «إسپرم» ستون فقرات مرد، و جایگاه پرورش «اوول» استخوانهای بالای سینهٔ زن می‌باشد، و هر گاه این دو آب بهم در آمیخته، یکی شده جنین را تشکیل می‌دهند.

خداوند متعال به سه مرحلهٔ دوّم و سوّم و چهارم إشاره می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ طينٍ ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَةً في قَرٰارٍ مَكينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» المؤمنون: ۱۲-۱۴).

یعنی: «و هر آینه ما آفریدیم انسان را از سلالهٔ گِل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده در جای استوار (صلب مرد و رحم زن) قرار دادیم، سپس نطفه را علقه (پارهٔ خون) گردانیدیم ...».

انسان در چهارمین مرحلهٔ جابجائی، وارد رحم مادر می‌شود، و اینجا سه پردهٔ تار او را در بر می‌گیرند:

بچّه دان و رَحِم و شکم.

مرحلهٔ پنجم: دوران زندگی انسان در دنیا.

خداوند متعال باین مرحله تصریح فرمود: «**ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً**» الحج: ۵).

یعنی: سپس شما را از سه پردهٔ تار چون گوهر صدف، بصورت طفل بیرون می‌آوریم.

و حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب ﴿عليه السلام﴾ به چهار مرحلهٔ (۲-۵) إشاره فرموده است:

«أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَ الْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ في ظُلُمٰاتِ الْأَرْحٰامِ وَ مُضٰاعَفٰاتِ الْأَسْتٰارِ، بُدِئْتَ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ طينٍ، وَ وُضِعْتَ في قَرٰارٍ مَكينٍ إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ، تَمُورُ في بَطْنِ أُمِّكَ جَنيناً: لاٰ تُحيرُ دُعٰاءً، وَ لاٰتَسْمَعُ نِدٰآءً، ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلىٰ دٰارٍ لَمْ تَشْهَدْهٰا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنٰافِعِهٰا، فَمَنْ هَدٰاكَ لِاجْتِرٰارِ الْغِذٰآءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ؟ وَ عَرَّفَكَ عِنْدَ الْحٰاجَةِ مَوٰاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرٰادَتِكَ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶۲ ص ۵۲۳-۵۲۴).

یعنی: أی انسان آفریده شدهٔ مستوی الخلقة (بی نقص وکم وکاست) و أی پدید آورده شدهٔ محفوظ در رحمهای تاریک، و پرده‌های بسیار (تاریکی شکم، و رحم و مشیمه یعنی پرده‌ای که انسان هنگام ولادت با آن از شکم مادر خارج می‌شود) که شروع شده‌ای ازگِل خالص (از بدن انسان که ترکیب شدهٔ از عناصر أرضی، یا از منی ترکیب شده از غذاهای تکوّن یافته از زمین) و در آرامگاه استوار و محکم «رحم مادر» نهاده شدی، تا قدر و أندازهٔ معلوم (هویدا شدن طول و عرض و عمق) و مدت قسمت شده (زمان حمل انسان) در شکم مادرت جنبش داشتی در حالی که جنین بودی، سخنی را پاسخ نمیدادی، و آوازی را نمی‌شنیدی.

پس از قرارگاه خود: «رحم مادر» بسرایی که ندیده: «دنیا» و راههای سودش را نشناخته، بیرون آورده شده‌ای، چه کسی ترا بمکیدن شیر از پستان مادرت راهنمائی کرد؟ و چه کسی ترا به هنگام نیاز به آنچه درخواست و إراده نمودی آشنا کرد؟ (آیا همهٔ اینها دلیل قاطع و برهان واضح بر وجود و هستی صانع و علم و حکمت و تدبیر و قدرت خالق نیست؟).

مرحلهٔ ششم: «عالَم برزخ» یعنی عالم پس از مرگ تا پیش از حشر و روز قیامت.

خداوند متعال می‌فرماید:

«حَتّیٰ إِذٰا جٰآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ كَلاّ إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰآئِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰآئِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المؤمنون: ۹۹-۱۰۰).

یعنی: آنگاه که هنگام مرگ هر یک ازکافران و تبهکاران فرا رسد، در آن وقت آگاه و نادم شده وگوید: پروردگارا مرا بدنیا بازگردان، تا شاید بتدارک گذشته، عملی صالح بجای آرم؟ خطاب به او شود: این خواسته هرگز برآورده نخواهد شد، و این کلمهٔ «ارجعونی » را از روی حسرت می‌گوید (دیگر أثری نمی‌بخشد) و از عقب آنها (پس از مرگ) عالَم برزخ است، تا روزی که برأنگیخته شوند و در عرصهٔ محشر برای حساب و جزآء أعمال جمع گردند.

و حضرت أمير المؤمنين إمام على﴿؏﴾ به سه مرحله «۴-۶» تصريح فرمود:

«أَمْ هٰذَا الَّذي أَنْشَأَهُ في ظُلُمٰاتِ الْأَرْحٰامِ وَ شُغُفِ الْأَسْتٰارِ نُطْفَةً دِهٰاقاً وَ عَلَقَةً مُحٰاقاً، وَ جَنيناً وَ رٰاضِعاً، وَ وَليداً وَ يٰافِعاً، ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْباً حٰافِظاً وَ لِسٰاناً لاٰفِظاً وَ بَصَراً لاٰحِظاً لِيَفْهَمَ مُعْتَبِراً وَ يُقْصِرَ مُزْدَجِراً حَتّٰى إِذٰا قٰامَ اعْتِدٰالُهُ وَ اسْتَوىٰ مِثٰالُهُ، نَفَرَ مُسْتَكْبِراً، وَ خَبَطَ سٰادِراً، مٰاتِحاً في غَرْبِ هَوٰاهُ، كٰادِحاً سَعْياً لِدُنْيٰاهُ في لَذّٰاتِ طَرَبِهِ، وَ بَدَوٰاتِ أَرَبِهِ، لاٰيَحْتَسِبُ رَزِيَّةً، وَ لاٰيَخْشَعُ تَقِيَّةً، فَمٰاتَ في فِتْنَتِهِ غَريراً، وَ عٰاشَ في هَفْوَتِهِ يَسيراً، لَمْ يُفِدْ عِوَضاً وَ لَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضاً.

دَهِمَتْهُ فَجَعٰاتُ الْمَنِيَّةِ في غُبَّرِ جِمٰاحِهِ، وَ سَنَنِ مِرٰاحِهِ، فَظَلَّ سٰادِراً، وَ بٰاتَ سٰاهِراً في غَمَرٰاتِ الْآلاٰمِ، وَ طَوٰارِقِ الْأَوْجٰاعِ وَ الْأَسْقٰامِ بَيْنَ أَخٍ شَقيقٍ، وَ وٰالِدٍ شَفيقٍ، وَ دٰاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعاً وَ لاٰ دِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقاً، وَ الْمَرْءُ في سَكْرَةٍ مُلْهِيَةٍ، وَ غَمْرَةٍ كٰارِثَةٍ، وَ أَنَّةٍ مُوجِعَةٍ، وَ جَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ، وَ سَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ، ثُمَّ أُدْرِجَ في أَكْفٰانِهِ مُبْلِساً، وَ جُذِبَ مُنْقٰاداً سَلِساً، ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوٰادِ، رَجيعَ وَصَبٍ، وَ نِضْوَ سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفَدَةُ الْوِلْدٰانِ، وَ حَشَدَةُ الْإِخْوٰانِ إِلىٰ دٰارِ غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطَعِ زَوْرَتِهِ.

حَتّٰى إِذٰا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ وَ رَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أُقْعِدَ في حُفْرَتِهِ نَجِيّاً لِبَهْتَةِ السُّؤٰالِ وَ عَثْرَةِ الْإِمْتِحٰانِ ...».(۱)

يعنى: (أى مردم! من شما را از فريب و عداوت شيطان دشمن قسم خوردهٔ شما آگاه ساختم، اكنون) آيا شما را از چگونگى خلقت انسان آگاه نسازم‌كه خداوند متعال انسان را در تاريكى رحمها (بچه‌دانها) و پرده‌هاكه (براى او) مانند غلاف بود بيافريد (رحمها إشاره است به: رحم و شكم و مشيمه، پرده‌اى كه بچه با آن بدنيا مى‌آيد) از نطفهٔ ريخته شده، و خون بسته‌گرديدهٔ ناقص، پس در شكم بچه شد، بعد كودک شيرخواره و از شير گرفته تا بسنّ بلوغ رسيد.

پس او را قلب حفظ كننده (عقل) و زبان گويا و چشم بينا بخشيد براى اينكه بفهمد، و از گذشتگان عبرت گيرد، و از معصيت و نافرمانى خوددارى و دورى نمايد، تا اينكه بحدّ كمال (بلوغ) رسيده قدّ راست كرد، وكبر و غرور و نخوت بر او مستولى شده فراركرد (از خدا و رسولش﴿ص﴾ پيروى ننمود) وگمراه شد (بجاى

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۲ ص ۱۹۵).

انتخاب راه کمال، طریق انحطاط را برگزید) و در گفتار و کردار ناپسندیده، بی‌باک شد، بطوری که هوا و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی) میکشد (همانند کسی که از بالای چاه بوسیلهٔ دلو آب بیرون می‌آورد) برای رسیدن بخوشیها و حاجتهای دنیای خود سعی و کوشش بسیار دارد.

و باور ندارد که ناکامی و بلائی به او رخ می‌نماید، و از هیچ گناهی باک ندارد، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی، مُنحط مُرد، بعد از آنکه در لغزش و خطای خویش أندک زمانی در دنیا زیسته بود، و در مقابل نعمتهائی که خداوند متعال به او بخشیده بود (برای آخرت) عوض و سودی نبرد، و آنچه بر او واجب بود بجا نیاورد، پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را گرفت، و با دردهای سخت و بیماریهای گوناگون که بُحران آن در شب است حیران و سرگردان روز و شب می‌آمد، و شب را تا بروز بیدار بود (شب را با گناه بسر می‌برد).

در حالی که برادر غمخوار و پدر مهربان و همسری که از بی صبری وای وای می‌گفت، و دختر (یا مادر) که در اضطراب و نگرانی بود بسینه میزد، در أطراف او بودند، و آن مرد در بیهوشی جان کندن که او را بخود مشغول ساخت در غم و اندوه بسیار و نالهٔ دردناک و جان دادن با سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلی بود.

پس از مردن در کفنها پیچیده شده و در حالت نومیدی، بسوی قبر کشیده می‌شود در حالی که فرمانبردار و آرام است (چه اینکه پس از مرگ و لای کفن کاری از او نمی‌آید، و قدرت نافرمانی ندارد) بعد ازکفن‌کردن، او را روی تخته‌های تابوت می‌أندازند، وا مانده و از حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته، و رنجور که از جهت بیماری لاغر گردیده است، پس از آن فرزندان خدمتگزار و برادران گرد آمده او را با تابوتش بدوش می‌کشند و بسوی قبرستان می‌برند تا خانهٔ غربت و بیکسی قبر، جائی که دیگر با کسی (از أهل دنیا) ملاقات نخواهد کرد.

و چون تشییع کنندگان و مصیبت دیدگان از گورستان باز گردند او را در قبر می‌نشانند در حالی که از وحشت و ترس سئوال نکیر و منکر و لغزش در امتحان آهسته سخن می‌گوید (زیرا از ترس بر أثر کوله باری ازگناه توان بر بلند سخن گفتن را ندارد).

و حضرت أمير المؤمنين إمام علی«عليه السلام» فرمود:

«فَإِنَّكُمْ لَوْ عايَنْتُمْ، ما قَدْ عايَنَ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ، وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، وَ لٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ ما قَدْ عايَنُوا، وَ قَرِيبٌ ما يُطْرَحُ الْحِجابُ، وَ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَ أُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ، بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ، وَ زُجِرْتُمْ بِما فيهِ مُزْدَجَرٌ، وَ ما يُبَلِّغُ عَنِ اللّٰهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمآءِ إِلاَّ الْبَشَرُ».(۱)

يعنی: پس أی مردم! بتحقيق اگر شما با چشمهاتان به بينيد آنچه راكه مردگان شما پس از مرگشان بچشمهاشان ديده‌اند هر آينه شما سخت غمگين ميشويد و زاری می‌كنيد، و أمر و نهی خدا و رسولش«صلی الله عليه و آله» را ميشنويد، و پيروی مينمائيد، ولكن آنچه را كه گذشتگان شما پس از مرگشان ديده‌اند بر أساس حكمت إلهی و مصالح از شما پنهان است (و چون شما نديده‌ايد آنچه را كه آنها پس از مرگشان ديده‌اند، نافرمانی از فرمان خدا و رسولش«صلی الله عليه و آله» و خليفهٔ برحق او می‌كنيد، و در فكر پس از مرگتان نيستيد) و نزديک است پرده برداشته شود، و شما هم چون گذشتگانتان بميريد، و عالَم بزرخ را مشاهده كنيد.

و بتحقيق بيناتان نموده‌اند اگر بينا باشيد (راه كمال و سعادت را بشما نشان داده‌اند كه انتخاب آن با شما است) و شنواتان كرده‌اند اگر شنوا باشيد (حقائق دين را برای شما بيان نموده‌اند اگر گوش شنوا ميداشتيد بايد پذيرا باشيد) و هدايت شده‌ايد (راه شناخت نفس و تزكيهٔ آن، و راه جهان بينی و معرفت به آفريدگار جهان را بشما نشان داده‌اند) اگر قبول هدايت نمائيد.

براستی بشما ميگويم هر آينه عبرتها توسط پيامبران و رسولان إلهی و جانشينان راستين آنها برای شما آشكارا بيان گرديد، و شما منع شديد از چيزی كه نهی شده است (پس چيزی كه بايد بيان گردد برای شما آشكارا بيان شد، پس جای عذری برای أحدی باقی نمانده است) و تبليغ نمی‌كند از جانب آفريدگار جهان، نوع بشر را بعد از رسولان آسمانی (فرشتگان وحی) مگر نوع بشر (چه اينكه إرشاد و إنذار عامهٔ نوع بشر بدست خواص نوع بشر است، پس انتظار و توقع نداشته باشيد

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۰ ص ۷۹).

که فرشتگان از آسمان بر شما نازل گردند، و حقائق دین و أسرار آفرینش و راه کمال را برای شما بیان کنند).

۲۹۴- چرا نوع بشر إرشاد کنندهٔ نوع بشر است نه فرشتگان آسمانی؟

کسانی که با سوء اختیار، راه انحطاط را انتخاب کردند بهانه‌های غلط و بیجا برای انتخابشان می‌آورند که:

ألف: چرا رسول از طرف خدا برای ما نوع بشر، ملائکهٔ آسمانی نباشند؟

ب: چرا فرشتگان وحی بر انسانی همآنند ما نوع بشر، بشر بعنوان پیغمبر نازل می‌شوند، و مستقیماً بر ما نازل نمی‌شوند؟

ج: چرا پیامبران همآنند سایر مردم میخورند و می‌آشامند و میخوابند، و در بازارها و خیابانها راه می‌روند؟؟؟

خداوند متعال در ضمن آیاتی از قرآن کریم بهانه‌های واهی و بی جای آنها را ردّ کرده فرمود:

۱- إرشاد کننده و إنذار دهندهٔ نوع بشر باید از نوع بشر باشد، و حتّی اگر ما ملائکه را هم بعنوان رسول و إرشاد کننده بسوی نوع بشر میفرستادیم، باز هم لباس بشر را در برشان میکردیم تا با آنان همگون شوند.

۲- اگر فرشتگان در میان نوع بشر أمنیت میداشتند، ما ملائکه را إرشاد کننده و رسول خود بسوی آنها میفرستادیم، أما چنین امنیتی ندارند، و أما نزول فرشتگان وحی بر پیامبران، بعنوان رسانندهٔ وحی به آنان، بواسطهٔ عصمت پیامبران این امنیت تضمین شده است.

۳- اگر ملائکهٔ آسمانی بعنوان إرشاد کننده بر آنان نازل میشد، آنها باز هم به بهانه‌های دیگر ایمان نمیآوردند که آن هنگام عذاب إلهی بدون مهلت دادن به آنها نازل میشد.

۴- انسان برای امتحان آفریده شده است نه ملائکه، انسان، کامل بالقوه‌ایست که باید بوسیلهٔ کامل بالفعل بکمال برسد، و آن پیامبران و جانشینان بحق آنها از نوع بشر هستند.

خداوند متعال بمجموع سئوالات و جوابها إشاره فرمود:

«وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنٰا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاٰ يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ - وَ لَوْ أَنَّنٰا نَزَّلْنٰا إِلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتىٰ وَ حَشَرْنٰا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا» الأنعام: ۸-۹ و ۱۱).

یعنی: وکافران می‌گفتند: چرا (اگر محمد رسول است) فرشته (همواره و آشکارابچهرهٔ خود) بر او نازل نمی‌شود؟ و آنها نمی‌دانند که چنانچه ما فرشته را بصورت اصلی بفرستیم کارشان تمام است، و دیگر لحظه‌ای مهلت داده نخواهند شد (یعنی امتحان بپایان می‌رسد و آنها بدون مهلت هلاک می‌شوند) و چنانچه فرشته‌ای را نیز برسالت فرستیم هر آینه او را بصورت بشری در آوریم، و بر آنان همان لباس که مردمان پوشند بپوشانیم.

و فرمود:

«لَوْ مٰا تَأْتِينٰا بِالْمَلاٰئِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ مٰا نُنَزِّلُ الْمَلاٰئِكَةَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مٰا كٰانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ» الحجر: ۷-۸).

یعنی: -کفار و مشرکان خطاب بحضرت رسول أکرم ﴿ﷺ﴾ کرده و گویند: - ای محمد اگر راست میگوئی (که بر تو فرشتگان وحی نازل می‌شوند) چرا آن فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ خداوند متعال در جواب کافران فرمود: أی رسول ما در پاسخ این سخن به آنها بگو: ما فرشتگان را جز برای حق و براساس مصلحت و حکمت نخواهیم فرستاد، و آنگاه که بفرستیم دیگر کافران لحظه‌ای بر عذاب و هلاکتشان مهلتی نخواهند یافت.

و فرمود:

«وَ مٰا مَنَعَ النّٰاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ الْهُدىٰ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَبَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولاً قُلْ لَوْ كٰانَ فِي الْأَرْضِ مَلاٰئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنٰا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ مَلَكاً رَسُولاً» الاسراء: ۹۴-۹۵).

یعنی: و مردم را چیزی از ایمان و هدایت باز نداشت وقتی که قرآن کریم بر حضرت محمد ﴿ﷺ﴾ نازل شد جز (این خیال باطل) که گفتند: آیا خدا رسولی را از نوع بشر برای هدایت بشر فرستاده است (چرا فرشته را برای هدایت بشر نفرستاده است)؟ أی رسول ما بگو به آنان: اگر فرشتگان را در زمین مسکن و قرارگاه بودی و آنان با اطمینان از تجاوز مردمان در زمین راه می‌رفتند و می‌آرمیدند، هر آینه ما فرشته را از آسمان برسالت بر آنها می‌فرستادیم (أما چنین اطمینانی نیست) و دیگر آنکه: (باید رسول از جنس امت باشد، و گرنه حجت بر امت تمام نمی‌گردد و معجزه‌اش پذیرفته نخواهد شد).

و فرمود:

«وَ قالُوا مالِ هٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ لَوْ لاٰأُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً أَوْ يُلْقىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْها - وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْواقِ وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ بَصِيراً» الفرقان: ۷-۸ و ۲۰).

یعنی: و باز کافران (در مقام بهانه جوئی و کفر و تکذیبشان برآمده) گفتند: چرا این رسول اگر پیغمبر خداست غذا میخورد؟ و در کوچه و بازار راه می‌رود؟ و چرا فرشتۀ وحی بطور آشکارا و محسوس بر او نازل نمی‌شود تا گواه صدق او (و اظهارات) ترسانندۀ او باشد؟ و یا چرا بر این رسول گنجی از آسمان فرو نمیریزد تا ثروتمند شود؟ یا چرا باغی ندارد که از میوه‌هایش استفاده کند؟ - و أی رسول ما (از گفته‌های واهی بهانه جویان غمگین مباش) هیچ رسولی را پیش از تو برای هدایت بشر نفرستادیم مگر آنکه آنها هم مانند تو غذا میخوردند، و در میان مردم کوچه و بازار راه میرفتند (پس این امت با این بهانه‌های واهی نمیتوانند تکذیب رسالت تو کنند) و ما بعضی از بندگان را سبب آزمایش و امتحان بعضی دیگر قرار داده، و همه را مورد آزمایش قرار میدهیم که آیا صبر در طاعت خدا خواهید کرد؟ و پروردگار تو بأحوال و أعمال همۀ خلق آگاه و بینا است.

مرحلهٔ هفتم: «عالَم آخرت» پنجمین أصل از اصول دین مبین اسلام می‌باشد.

باید دانست آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین در معاد جسمانی یعنی بازگشت روح بجسم ذر روز قیامت، جهت محاسبهٔ أعمال و مجازات: ثواب یعنی برخورداری از نعمتهای گوناگون بهشت، یا عقاب با أنواع عذابها در جهنّم، کمتر از آیات و روایات در هر یک از چهار اصل دیگر از اصول پنجگانهٔ دین مبین اسلام نمی‌باشد که قطعاً بیشتر است.

بدون تردید! کمترین تشکیک و یا تأویل بما لایرضی صاحبه از جانب «یونان زده‌های پر مدّعا با اصطلاحات بی محتوا» در معاد جسمانی، موجب بیشترین شبهات واهیه، و تأویلات بی جا در چهار أصل و دیگر مبانی دین مبین می‌گردد.

ما بکرّات در گفتار و نوشتار بیان کرده‌ایم که:

۲۹۵- باید فلسفه إسلامی شود نه إسلام فلسفی

ما با حکمت و عرفان و کلام و فلسفه و ... مخالف نیستیم، بلکه میگوئیم:

حکمت از آنِ حکیم مطلق است، أفراد حکیم تربیت یافتهٔ مکتب حکمت إلهی (نه پرورش یافته و خو گرفتهٔ أفکار مشّاء و إشراق) ذی فنون صالح، حکمت آسمانی را که در لسان وحی و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه آمده بیان کنند، نه حکمت سقراط و بقراط و مشاء و إشراق و ... را و عرفان و فلسفهٔ یونان را اسلامی و دینی کنند، نه اسلام و دین را عرفانی و فلسفی و یونانی.

بعبارت دیگر: باید یونان را اسلامی، و عرفان را دینی، و کلام را مذهبی، و فلسفه را إعتقادی و ... کرد نه إسلام را یونانی، و دین را عرفانی، و مذهب را کلامی، و اعتقاد را فلسفی و ... نمود.

وقتی بیان وحی و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه نفس حکمت و محور عرفان، و أصل کلام و أساس فلسفه قرار گیرد باید دید سقراط و بقراط و مشاء و اشراق و ... أهل حکمت و ... بوده‌اند یا نه؟ نه محور حکمت و ... اگر بوده‌اند باید بعنوان مصداق مطرح گردند نه بعنوان محور.

باید آراء و افکار آنان را بر لسان وحی و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه تطبیق داد نه بعکس، و همچنین دیگر علوم و فنون ...

مرحوم شیخ بهائی درکتاب «کشکول» فرمود:

أی کرده بعلم مجازی خو — نشنیده ز علم حقیقی بو
سرگرم بحکمت یونانی — دل سرد ز حکمت ایمانی
تا کی ز شفاش شفا طلبی — و ز کاسهٔ زهر دوا طلبی
تا چند ز نکبتیان مانی — بر سفرهٔ چرکن یونانی
تا کی بهزار شعف لیسی — ته ماندهٔ کاسهٔ إبلیسی
سؤر المؤمن فرمود نبی — سؤر أرسطو تو چه میطلبی
سؤر آن جوئی که در عرصات — ز شفاعت او یابی درجات
در راه طریقت او رو کن — با نان شریعت او خو کن
تا چند ز فلسفه‌ات لافی — وین یا بس و رطب بهم بافی
رسوای کردت ما بین بشر — برهان ثبوت عقول عَشَر
علمی که مطالب آن اینست — میدان که فریب شیطان است
تا چند ز غایت بی دینی — خشت کتبش بر هم چینی
اندر پی آن کتب افتاده — پشتی بکتاب خدا داده
نی رو بشریعت مصطفوی — نه دل بطریقت مرتضوی
بی بهره ز علم فروع و اصول — شرمت باد از خدا و رسول
ساقی کرم دو سه پیمانه — در ده ببهائی دیوانه

درس شصتم:

۲۹۶- حکمت رسالت رسولان، و معرفت به آفریدگار جهان:

بدون تردید! کسی که با دیدهٔ تحقیق و نظر عمیق در آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه و أذکار و زیارات و أدعیهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین و در براهین عقلیهٔ قاطعه در موضوع توحید و رسالت، و شناخت انسان تأمّل و تعقل نماید، یقین پیدا می‌کند که:

تزکیهٔ نفس و از خود بیگانگی و از خود نا آشنائی بدر آمدن انسان، و شناخت خود پیدا کردن مقدمه‌ایست برای معرفتش به آفریدگار جهان، و این تزکیه و شناخت، متوقف بر آگاهی و بینش انسان در حدّ لازم به مراحل هفتگانهٔ او می‌باشد.

بعبارت دیگر: تا انسان آگاهی و بینش لازم به مراحل هفتگانهٔ خود پیدا نکند، نمی‌تواند نفسش را تزکیه کند و درونش را صیقل دهد، و از خود بیگانگی و از ناآشنائی بخود بدر آید، و شناخت بنفس خویش پیدا کند، و تا کسی نفس خود را در هر مرتبه‌ای از مراتب شناخت، نشناسد، آفریدگارش را نخواهد شناخت، شناختی که نخستین نمودش، عبادت و بندگی تنها برای او، و رهائی از إسارت و بندگی غیر او است.

چنین آگاهی و بینش و شناخت، و معرفت و عبادتی، جز از طریق وحی آسمانی، و رسالت رسولان إلهی میسّر نخواهد بود:

«اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً» الطلاق: ۱۲).

یعنی: خداوند متعال کسی است که هفت آسمان را آفرید، و مانند آن آسمانها (از هفت طبقه) زمین را خلق فرمود تا اینکه شما انسان‌ها در هر عصر و زمان و مکان بدانید که خداوند متعال بر هر چیزی در نظام آفرینش توانا و قادر است، و بدانید که خداوند سبحان با إحاطهٔ علمی بر همه آگاه است.

غایت قصوای خلقت عالَم: (همچون مسکن) وجود انسان: (چون ساکن در مسکن) و هدف از آفرینش انسان، نیل بکمال: (همانند سکون و آرامش ساکن در مسکن) است و آن کمال انسانی تنها با معرفت به آفریدگار جهان (چون معرفت ساکن بصاحب و بانی مسکن) متحقق می‌گردد، و حکمت بعثت أنبیاء و غایت رسالت رسولان إلهی، فعلیت بخشیدن به قوهٔ کمال انسانی بوده است، پس خلقت انسان از بعثت أنبیاء هیچگاه جدا نبوده است، زیرا انسان برای نیل بکمال آفریده شده است، و خود بتنهائی نمی‌تواند قوه را به فعلیت برساند، و رسولان إلهی برای فعلیت بخشیدن به قوهٔ کمال مبعوث گردیده‌اند، پس هیچگاه آفرینش انسان از بعثت أنبیاء جدا نبوده است.

آفریدگار جهان در قرآن کریم حکمت رسالت رسولانش را شناخت و معرفت انسان به آفریدگارش و عبادت و بندگی تنها برای او تعالی دانست و فرمود:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ» الأنبیاء: ۲۵).

یعنی: «و أی رسول ما! هیچ رسولی را پیش از تو برای هدایت بندگان برسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که: همانا بجز من خدائی نیست، پس تنها مرا بیکتائی پرستش کنید و بس».

آیهٔ کریمه، حکمت رسالت رسولان إلهی را به فعلیت رساندن دو قوهٔ عقل نظری: «معرفت به آفریدگار جهان» و عملی: «عبادت تنها برای خداوند سبحان» دانست، پس عبادت که در بعضی از آیات قرآن کریم: **«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ»** الذاریات: ۵۶) غایت بحساب آمد که در طول معرفت است، گرچه میتوان عبادت را بواسطهٔ أهمّیت آن که نخستین نمود معرفت است، ظاهراً به عنوان غایت مطرح نمود.

۲۹۷- عبادت در طول معرفت:

بدون تردید! هدف أصلی از نظام آفرینش، تنها معبود است، و عبادت نمودی از معرفت عابد بمعبود، و غیر از معبود هر چیز دیگر جنبهٔ مقدّمی یا نتیجه دارد نه أصالت و استقلال و هدف أصلی، چه اینکه خود در آیهٔ کریمه، معرفت را

أصل و عبادت را فرع و نتیجهٔ آن دانست، و در حدیث قدسی مستفیض فرمود:

«كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ».

یعنی: من کنز مخفی بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم، پس جهان هستی را آفریدم برای اینکه شناخته شوم.

جهان آفرین با آفرینش جهان، شناخته می‌شود، زیرا نظام آفرینش و مخلوقات آن، هر یک به قدر شأن و منزلت خود در نظام هستی نشان دهندهٔ أسماء إلهی است، و در تمام مخلوقات بطور عموم، و در انسان بطور خصوص که دارای دو کمال تکوین و تدوین است تمام صفات و أسماء او نمایان می‌باشد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ... هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

آن گنج نهان خواست نماید شأن را ... بر پای نمود عالَم إمکان را

بنمود بخود جلوه در أسماء و صفات ... کرد آینهٔ جمال خود انسان را

پس حکمت از ایجاد نظام آفرینش، نمایاندن خود جهان آفرین است.

و در حدیث قدسی نیز می‌فرماید:

«خَلَقْتُ عِبادي حُنَفَآءَ فَاجْتا لَتْهُمُ الشَّياطينُ عَنْ دينِهِمْ وَ أَمَرُوهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بي غَيْري».

یعنی: بندگانم را یکتا پرست و موحد آفریدم، پس شیاطین جن و انس در صدد گمراهی آنها بر آمده و آنانرا با وساوس پیاپی از مسیر دین فطری و توحید منحرف ساخته‌اند، و آنان را أمر کردند که بمن شرک ورزند.

در حدیث قدسی نیز آمده است که می‌فرماید:

«يَا ابْنَ آدَمُ لَمْ أَخْلُقْكَ لِأَرْبَحَ عَلَيْكَ، إِنَّمَا خَلَقْتُكَ لِتَرْبَحَ عَلَيَّ، فَاتَّخِذْني بَدَلاً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

یعنی: أی فرزند آدم! نیافریدم ترا تا از تو سودی برم، جز این نیست که آفریدم ترا تا بتو سود رسانم، پس تنها بسوی من روی آر تا بهره‌مند گردی.

مثنوی میگوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم ... بلکه تا بر بندگان جودی کنم

بهر إظهار است این خلق جهان ... تا نماند گنج حکمتها نهان

كُنْتُ كَنْزاً گفت مخفيّا شنو ... جوهر خود گم مکن إظهار شو

پس وقتی حکمت خلقت انسان، و هدف از بعثت أنبياء معرفت و توحيد باشد، بايد ساير هدفها زائيده و منبعث از اين هدف واحد باشد، يعنى غير از معرفت به آفريدگار جهان هيچ چيزى استقلال و أصالت ندارد، و بايد همه مولود اين هدف باشند، و هركسى كه باين هدف نرسد به هيچ هدفى دست نيافته، و از خلقت خود و دار هستى بهره‌اى نبرده است، زيرا در دين آسمانى همه چيز بر محور معرفت بخداوند متعال دور ميزنَد، چه از نظر هدف از خلقت عالَم و خلقت انسان، و بعثت أنبياء، و چه از نظر عمل و هدف از زندگى فردى و اجتماعى ...

خداوند متعال اين حقيقت لايتغيّر را در قرآن كريم از زبان دو انسانى كه خود مظهر كمال إلهى و پرچمدار توحيد و معرفت به آفريدگار جهان بوده‌اند يعنى إبراهيم خليل الله و محمد حبيب الله صلوات الله عليهما چنين بيان فرمود:

«**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ**» الأنعام:۷۹و۱۶۲).

يعنى: «إبراهيم خليل الله«عليه السلام» گفت: بتحقيق من با تمام وجود موحّد و ايمان خالص روى بسوى خدائى آوردم كه آفرينندۀ آسمانها و زمين است، و من هرگز با عقيدۀ جاهلانۀ مشركان موافق نخواهم بود - و رسول الله«صلى الله عليه وآله» گفت: همانا نماز و طاعت و تمام وجود و أعمال و حيات و مرگ من همه براى خداونديست كه پروردگار جهانيان است».

بر أساس عقل ناصح، و نقل قاطع، أصل توحيد و معرفت به آفريدگار جهان تنها عنصريست كه محور و هستۀ مركزى همۀ تعليمات آسمانى در تمام أبعاد زندگى انسان مى‌باشد، همآنند مغز انسان كه أنديشه و حيات به آن بستگى دارد، چه اينكه تمام أنساج و بافته‌هاى أعصاب و عضلات و تمايلات غرائز ... بسلولهاى مغز مرتبط و از آن حيات مى‌گيرند، و مانند قلب كه بايد خون از آن عبوركرده تا به همۀ أجزاء و أندامها غذا برساند، و آنها را زنده نگهدارد، و همچون روح كه بپادارنده و زندگى بخش همۀ أندامها است.

توحید و معرفت به آفریدگار جهان قوهٔ محرکهٔ یک مکتب، و عقیده‌ایست که همهٔ مسائل با آن تحلیل می‌گردد، در دعاء کمیل بن زیاد می‌خوانیم:

«يا غايَةَ آمالِ الْعارِفينَ».

یعنی: «أی نهایت آمال و آرزوهای عارفان راستین».

چه اینکه تنها جهان بینی توحید و معرفت بخداوند متعال آرمانساز و تعهّد آور و خط دهنده و مسئولیت ساز، و هدایت گر و نشاط آور و امید بخش و دل گرم کن و حیات بخش و فداکار ساز و هزاران خواص و آثار و ثمرات و نتائج دیگر در تمام أبعاد زندگی بشر دارد، و هیچ عنصری غیر از أصل توحید و معرفت به آفریدگار جهان نمی‌تواند پایه و مایه و روح یک مکتب و یک عقیده، و هم آرمان ساز و تعهد آور و خط دهنده ... باشد.

معرفت بخداوند سبحان تنها راهیست که بوسیلهٔ راهبران إلهی که حلقهٔ اتصال و رابط میان خالق و مخلوقند انسان را بکمال میرسانند، و یا همآنند چوپان نسبت بگلّهٔ گوسفندان ...

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: **«ما بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيّاً إلاّ راعِي غَنَمٍ».**

مثنوی میگوید:

کلّکم راعٍ نبی چون راعیست / خلق مانند رمه او ساعیست

مصطفی فرمود که خود هر نبی / کرد چوپانیش برنا یا صبی

بی شبانی کردن و آن امتحان / حق ندادش پیشوائی جهان

تا شود پیدا وقار و صبرشان / کردشان پیش از نبوت حق شبان

گفت سائل که تو هم أی پهلوان / گفت من هم بوده‌ام دیری شبان

۲۹۸- حلقهٔ اتصال و رابط میان خالق و مخلوق کیانند؟

پر واضح و روشن است که: انسان فردی و اجتماعی با نیروی أفراد عادی دیگر نمی‌تواند بکمال برسد، و تنها با عقل ناصح و کمک وحی توسط سفرای إلهی میتوان به آن رسید، زیرا خداوند متعال انسان را در بفعلیت رساندن دو قوهٔ عقل

نظری و عملی مختار آفریده است، انسان گاهی حسن انتخاب، و گاهی سوء انتخاب از خود نشان می‌دهد:

«اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً» الانسان: ۳).

یعنی: «ما بحقیقت راه (حق و باطل، خیر و سعادت و شرّ و شقاوت ...) را برای انسان بیان کرده و نشانش داده‌ایم، خواه با پیروی از عقل و دین، حُسن انتخاب را از خود نشان داده و هدایت را پذیرد و شکر منعمش نماید، و یا با پیروی از هوای نفس و شیطان، سوء انتخاب از خود نشان داده و ضلالت را پذیرا گردد و کفران نعمت کند».

خداوند متعال رسولان و جانشینان معصوم از هر سهو و خطأ را فرستاده تا در انتخاب انسان به یاریش بشتابند، و او را بمعرفت بخداوند سبحان دعوت، و از شرک و طغیان بر حذر دارند، پس رسولان إلهی و جانشینان بحق آنها، حلقهٔ اتصال و رابط میان خالق و مخلوق می‌باشند.

پس غایت خلقت دار هستی، و نشأهٔ عنصری به حسب نوع، انسان کامل، و به حسب شخص، فرد مظهر کمال إلهی می‌باشد، چه او کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه است که نوع بوسیلهٔ چنین أفرادی معرفت بخالقشان پیدا کرده بکمال می‌رسند، پس نوع، مستعدّ برای کمال و در راه تعالی و تکامل است، و فرد نه تنها بفعلیت کمال رسیده، و قبله و قدوهٔ جمیع أسماء حسنی و صفات علیای إلهی، و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه و کمال عالَم کونی طبیعی، و مقصد نهائی قوافل نشأهٔ عنصریست که مظهر کمال إلهی و پرچمدار آن برای نوع می‌باشد.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ مظهر کمال إلهی فرمود:

«فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ، وَ واتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیائَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِهِ، وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ، وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلیغِ، وَ یُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ، وَ یُرُوهُمُ الْآیاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعایِشَ تُحْییهِمْ، وَ آجالٍ تُفْنیهِمْ، وَ أَوْصابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْداثٍ تَتابَعُ عَلَیْهِمْ ...».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ اوّل: ص ۳۳).

یعنی: پس خداوند متعال پیامبران خود را میان بندگانش برأنگیخت، و آنانرا پی در پی (یکی پس از دیگری) فرستاد تا عهد و پیمان (توحید و یکتاپرستی) خداوند را که جبلّی و فطری آنان بود بطلبند، و بنعمت فراموش شده (توحید فطری) را یاد آوریشان کنند، و از راه تبلیغ با آنان گفتگو نمایند (با برهان عقل و نقل با آنان سخن بگویند) و عقلها و اندیشه‌های پنهان شده را (که در زیر غبار شرک و گمراهی، و کفر و نادانی مستور گردیده) بیرون آورده بکار اندازند، و آیات علم و حکمت و تدبیر و قدرت و جلال و عظمت إلهی را به آنان نشان دهند.

و از جملهٔ آیات إلهی: آسمان أفراشتهٔ بالای سرشان، و زمین گستردهٔ زیر پایشان، و معیشتها و چیزهائی است که زنده‌شان میدارد، و أجلهائی که نابودشان می‌نماید، و بیماریها و فشارهای روحی، و حوادث سهمگین و تهیدستیها و ناملایمات طاقت فرسا که پیر و فرسودهٔشان می‌کند، و پیش آمدهای پی در پی که بر آنها وارد می‌گردد می‌باشد».

و این حلقهٔ اتصال و رابط بین خالق و مخلوق از آغاز خلقت تا پایان آن (همچون أصل فطرت با ذات آدمی) ناگسستنی است، و در عصر محمدی ﴿صلّی الله علیه و آله﴾ أهل بیت وحی أئمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله می‌باشند، این انسان است که به حلقهٔ اتصال بیاویزد، و ربط خود را با رابط مستحکم نماید، تا بکمال انسانی نائل آید.

حضرت إمام أمیر المؤمنین علی ﴿علیه السلام﴾ باین حقیقت لایتغیّر إشاره فرمود:

«تَاللّٰهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلیغَ الرِّسالاٰتِ وَ إِتْمٰامَ الْعِداٰتِ وَ تَمٰامَ الْکَلِمٰاتِ، وَ عِنْدَنٰا أَهْلَ الْبَیْتِ أَبْوٰابُ الْحِکَمِ وَضِیٰاءُ الْأَمْرِ، أَلاٰ وَ اِنَّ شَرٰائِعَ الدّینِ وٰاحِدَةٌ، وَ سُبُلَهُ قٰاصِدَةٌ مَنْ أَخَذَ بِهٰا لَحِقَ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهٰا ضَلَّ وَ نَدِمَ».[۱]

یعنی: سوگند بخداوند متعال، رساندن پیامهای تمام رسالتهای رسولان إلهی بمن آموخته شده است (که چگونه باید جوامع بشری را بسوی کمال انسانی رهنمون ساخت) و وفای بوعده‌ها و همهٔ معانی کتب را یاد گرفتم، و أبواب همهٔ

۱- نهج البلاغة: از کلام حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۱۹ ص ۳۷۰)

علمها و دانشها و بینشها و طرق معرفت و خداشناسی، و راه کمال و سعادت و رستگاری دین و دنیا نزد ما أهل بیت وحی (دوازده إمام علیهم صلوات اللّه می‌باشد) (ما حلقهٔ اتصال و رابط بین خالق و مخلوق هستیم در نیل بکمال انسانی، باید بما متمسّک شوید، و از ما پیروی کنید، چنانچه تمام أنبیاء و رسولان و أوصیاء پیشین چنین بوده‌اند).

أی مردم آگاه باشید و بدانید! اصول معرفت و راههای خداشناسی، و أحکام دین و قوانین إلهی یکنواخت است (آنچه ما در معرفت و خداشناسی و درکمال و سعادت انسان بشما میگوئیم همانست که رسولان پیشین و جانشینان بحق آنان فرموده‌اند، و هیچگونه اختلافی میان آنها در بیان اصول دین نیست) و راههای آن هموار و راست است که هیچگونه اعوجاج و کجی، و ضلالت و گمراهی در آنها وجود ندارد، هرکسی بحلقهٔ اتصال آویخت بکمال انسانی رسید و بهره‌مند شد، و هرکس که فاصله گرفت در جادهٔ گمراهی افتاد و درگرداب ضلالت فرورفته و منحط شده و پشیمان گردید.

نخستین نمود معرفت انسان بخداوند سبحان، عبادت و بندگی تنها برای اوست که خداوند متعال در آیهٔ (۲۵) از سورهٔ أنبیاء به آن اشاره فرموده است، پس عبادت تنها برای خالق سبحان، چون معرفت به او بر أساس فطرت انسان می‌باشد.

۲۹۹- عبادت بر أساس فطرت:

ناگفته نماند: یک بار فاعل، فعلی را انجام میدهد تا خود به هدف و در واقع به کمال برسد، پس هدف از أنجام فعل، فاعل است نه فعل، و یکبار هدف نفس فعل است نه فاعل.

خداوند سبحان انسان را آفرید تا انسان بکمال برسد نه خداوند متعال، پس هدف از خلقت انسان، کمال فعل است نه کمال فاعل، وکمال انسان تنها با معرفت به آفریدگارش متحقق می‌شود که با رسالت رسولان إلهی به فعلیت می‌رسد.

عبادت از آن جهت به عنوان غایت خلقت در قرآن کریم: «وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ» الذاریات: ۵۶) آمده است که باغایت خلقت که آن معرفت به آفریدگار جهان است جدا نیست، زیرا ممکن نیست کسی آفریدگارش را بشناسد و عبادتش نکند، و این عبادت أحرار و آزاد مردان است که حبیب نجّار آزاده در پایان گفتارش باین پیوند و پیوستگی بین معرفت (فطرت توحید و توحید فطری) و عبادت اشاره کرد و گفت: «وَ مٰا لِيَ لاٰأَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي» یس: ۲۲).

یعنی: «و چرا من نپرستم خدائی را که مرا آفریده است؟».

بدون تردید کسانی که عبادت نمی‌کنند قطعاً خداوند متعال را نشناخته‌اند، و هرکسی هم عبادت کند لزوماً خداشناس نیست، چه اینکه عبادت لزوماً معرفت را در پی نخواهد داشت، چه بسیاری از مردم ظاهراً عبادت (نماز) می‌خوانند أما شناخت و معرفت کافی بخداوند متعال ندارند، و اگر عبادت بی معرفت ریاء نباشد، بعبادت عبید و تجّار تعبیر می‌گردد.

مخفی نماند: از اینکه ما گاهی به حکمت، و یک بار به غایت تعبیر می‌کنیم بدان جهت است که: کاری که بخاطر هدفی انجام می‌شود، میتوان از آن بهر یک از حکمت و غایت تعبیر نمود.

۳۰۰- آیا طی مراحل تکاملی از نقص بکمال است؟ یا از قوه بفعل؟

ناموس خلقت این جهان آنکه: هر موجودی برای هدف و غرض و مقصدی آفریده شد که از قوّه بسوی فعلیت در حرکت است نه از نقص بسوی کمال که عده‌ای گمان کرده‌اند، زیرا خدواند سبحان هیچ چیزی را ناقص نیافرید که فرمود:

«اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» السجدة: ۷).

یعنی: «خدائی که هر چیزی را نیکو آفریده است».

و فرمود:

«مٰا تَرىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ» الملك: ۳).

یعنی: أی انسان نمیتوانی در هیچ موجودی از نظام آفرینش نقصی بیابی (اگر تردید داری) بارها بدیدهٔ عقل و خرد در نظام مستحکم آفرینش بنگر که هیچ سستی و خلل و نقصی در آن نتوانی یافت».

مراحل تکاملی طی کردن، و بکمال غائی رسیدن هر چیزی تکویناً، و از قوه بفعلیت رسیدن هر مرحله از مراحل، از نقص بکمال نیست، چه اینکه هر مرحله‌ای از مراحل، خود کمال در همان مرحله بشمار می‌رود، مثلاً اگر کمال غائی خلقت انسان را تکویناً حدّ بلوغ بدانیم، وقتی نطفه منعقد شد، باید مراحل تکاملی خود را طی کند تا بکمال غائی تکوینی خود: «بلوغ» برسد، هر مرحله از مراحل، خود کمال انسان در همان مرحله بشمار می‌رود:

انسان از علقه، مضغه، کسوهٔ عظام، ولادت و صباوت ... تا حدّ بلوغ، مراحل تکامل را طی می‌کند، که هر مرحله نسبت بمرحلهٔ قبل، کاملتر، و نسبت بمرحلهٔ بعد از قوه بسوی فعلیت در حرکت است تا بکمال غائی که مثلاً بلوغ است برسد، و نقص از عوارضی است که ممکن است بر ذات هر چیزی عارض شود، مثلاً بچه کور، کر، بی دست و پا، و فلج ... بدنیا آید که وراثت و شرائط جوّی و زمانی و مکانی و خوردنیها و آشامیدنیها، و دیدنیها و نیّات و فعل و انفعالات و حرکات ... پدر و مادر تأثیر بسزائی در عروض عوارض دارند.

در تکامل طبیعی، إراده و اختیار هیچگونه نقشی ندارند، و انسان نیز با دیگر موجودات عالَم در این جهت همگون است، و أما تکامل تشریعی که مختصّ بـه انسان است، بستگی به إراده و اختیار او دارد که می‌تواند با کمک و هدایت عقل و دین در حدّ توان مراتبی ازکمال را طی کند، زیرا با براهین عقلیهٔ قاطعه و ادلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که انسان یک حقیقت ممتدّ از فرش تا عرش است، مرتبهٔ نازلهٔ او بدنش می‌باشد که در این نشأهٔ بدن عنصری اوست که با همین وصف عنوانی بدن در حقیقت روح متجسّم است که برای روح انسانی حدّ یقف نیست.

۳۰۱- فرق بین جسم و جان انسان چیست؟

انسان گوهری جسمانی است که به أوصاف جسم از شکل و صورت و کیفیت و کمیت و عرض و طول و عمق ... متصف است، و أما روح او گوهر نورانی است که از مشایین طبیعت منزّه می‌باشد که آنرا مراتبی است که حدّ یقف ندارد، و در هر مرتبه حکم خاصی دارد، و در عین حال أحکام همهٔ مراتب، ظهورگونه‌ها و أطوار وجودی اوست: «**مٰا لَکُمْ لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَ قٰاراً وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْوٰاراً**» نوح: ۱۴).

یعنی: چرا شما مردم، خداوند متعال را بعظمت و وقار یاد نمی‌کنید، و حال آنکه او شما را بانواع خلقت و أطوارگوناگون و مراتب تکاملی آفریده است.

مرتبهٔ نازلهٔ آن محاکی مرتبهٔ عالیهٔ اوست، چنانچه در سلسلهٔ طولیهٔ وجود هر دانی ظل عالی، و نشأهٔ اولی مثال نشأهٔ اخری می‌باشد:

«**وَ لقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولیٰ فَلَوْ لاٰ تذَکَّرُونَ**» الواقعة: ۶۲).

حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ مُلْکَهُ عَلیٰ مِثٰالِ مَلَکُوتِهِ، وَ أَسَّسَ مَلَکُوتَهُ عَلیٰ مِثٰالِ جَبَرُوتِهِ لِیَسْتَدِلَّ بِمُلْکِهِ عَلیٰ مَلَکُوتِهِ، وَ بِمَلَکُوتِهِ عَلیٰ جَبَرُوتِهِ**».

و مرحوم طبرسی درکتاب شریف «احتجاج» - در إحتجاج حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ با مرد زندیق که سئوال کرد -: «**فَلِأَیِّ عِلَّةٍ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ هُوَ غَیْرُ مُحْتٰاجٍ إِلَیْهِمْ وَ لاٰ مُضْطَرٌّ إِلیٰ خَلْقِهِمْ، وَ لاٰ یَلیقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنٰا؟**».

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**خَلَقَهُمْ لِإِظْهٰارِ حِکْمَتِهِ وَ إِنْفٰاذِ عِلْمِهِ وَ إِمْضٰاءِ تَدْبیرِهِ**».

زندیق گفت: «**وَ کَیْفَ لاٰ یَقْتَصِرُ عَلیٰ هٰذِهِ الدّٰارِ فَجَعَلَهٰا دٰارَ ثَوٰابِهِ وَ مُحْتَبَسَ عِقٰابِهِ؟**».

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**إِنَّ هٰذِهِ الدّٰارَ دٰارُ ابْتِلاٰءٍ وَ مَتْجَرُ الثَّوٰابِ، وَ مُکْتَسَبُ الرَّحْمَةِ مُلِئَتْ آفٰاقٌ، وَ طَبَقَتْ شَهَوٰاتٌ لِیَخْتَبِرَ فیهٰا عَبیدَهُ بِالطّٰاعَةِ، فَلاٰ یَکُونُ دٰارُ عَمَلٍ دٰارَ جَزٰاءٍ ...**».

انسان برای معرفت به آفریدگار جهان، و علم بأسرار دو نظام طبیعت و شریعت آفریده شده است و آندو حدّ یقف ندارد، و هر چه انسان بیشتر به آفریدگارش معرفت، و بأسرار دو نظام تکوین و تدوین آگاهی پیداکند، مراحل کمال را بیشتر پیموده است، پس انسان نباید در هیچ مرحله‌ای از مراحل کمال، توقف، و خود را محدود کند، بلکه باید در هر مرحله‌ای که قرارگرفته در جستجوی مرحلهٔ دیگر باشد، و بر پلّهٔ بالاتری گام بگذارد، و همینطور به پیش برود، و دائماً در حال حرکت باشد.

مانند کسی که در راهی می‌رود، در آغاز، تنها مقداری از افق جلویش باز است، ولی بعدش را نمی‌بیند، أما وقتی مقداری از راه را رفت، افق جدیدی جلوی چشمش آشکار می‌شود، و همینطور،گرچه چنین انسانی بی هدف بنظر می‌رسد که از ابتداء، هدف نهائی را برای خود معین نکرده است أما افقهای تازه‌ای را پیموده است.

ولی در معرفت به آفریدگار جهان، و علم بأسرار دو نظام تکوین و تدوین در عین اینکه هدف از آغاز روشن و مشخّص است، چه اینکه هر مرحله، خود کمال است، أما غیر متناهی است که خود (همچون پله‌های نردبان) مرحلهٔ بالاتری را بانسان نشان میدهد، و به آن ترغیب و تحریص می‌کند، زیرا ذات هدف نامتناهی است، و همیشه برای انسان تازگی دارد، و هیچگاه کهنگی ندارد، و این ارزش فوق‌العاده‌ای دارد.

۳۰۲- هدف غیرمتناهی:

گرچه هدف (معرفت به آفریدگار جهان) غیر متناهی، و فراتر از او فرض ندارد، أما انسان با طی مراحل بسوی هدف، می‌تواند در حدّ توان خودکه از فرش تا عرش است خداوند متعال را بشناسد، یعنی نسبت بخالق خویش یک معرفت پیدا کرده و اعتراف کند، و تا آن مرحله راکه پیموده بداند که طی کرده، و آنچه راکه نپیموده بداندکه نتوانسته آنرا طی نماید، از اینرو معرفت خود را با عجز از شناخت

آنکه مختصّ بذات أقدس حق است همراه می‌سازد، پس همواره در ضمن معرفت به آفریدگارش، باین حقیقت اعتراف می‌کند که خداوند سبحان فوق معرفت انسان است که حضرت رسول﴿صلّی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مٰا عَرَفْنٰاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».

و این اعتراف بعجز، خود معرفتی است که حضرت سیّد السّاجدین إمام زین العابدین﴿علیه السلام﴾ در دعاء سحر آنرا اینگونه تعلیم میدهد:

«إلٰهي أَنْتَ الَّذي لاٰ يُحْفيكَ سٰآئِلٌ، وَ لاٰ يَنْقُصُكَ نٰائِلٌ، أَنْتَ كَمٰا تَقُولُ، وَ فَوْقَ مٰا نَقُولُ».

یعنی: «إلها تو آن کریمی هستی که سئوال سائلی تو را خسته نمی‌کند، و از عطا و بخشش تو را نقصانی نمیرسد، و تو آنچنانی که خود، ستایش خویش میکنی، و فوق آنی که ما به آن زبان میگشائیم».

در آغاز نخستین خطبهٔ «نهج البلاغة» از مولی الموحدین إمام المتّقین أمیر المؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ چنین آمده است:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لاٰ يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقٰآئِلُونَ، وَ لاٰ يُحْصي نَعْمٰائَهُ الْعٰادُّونَ وَ لاٰ يُؤَدّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، اَلَّذي لاٰ يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لاٰ يَنٰالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، اَلَّذي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لاٰ نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لاٰ وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَ لاٰ أَجَلٌ مَمْدُودٌ».

یعنی: حمد و سپاس خداوندیرا سزاست که همهٔ گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند، و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را أداء کنند (پس منتهی درجهٔ شکر و سپاسگزاری آنستکه: بنده بعجز از أداء نعمت او اعتراف کند) خداوندی که حقیقت و کنه ذاتش را صاحبان همّت بلند درک نمی‌کنند، و زیرکیها و هوشهای غوّاص (که فرو می‌روند در دریای أفکار) به او دست نیابند (چگونه ممکن می‌تواند حقیقت ذات واجب را درک کند) خداوندی که صفتش را نهایتی نیست (چه اینکه هیچ صفتی زائد بر ذاتش نیست تا محدود و معیّن گردد) و نه خود او را صفتی موجود و ثابت (که در آن مقیّد و منحصر شود و إحاطه بجمیع صفات او نماید، زیرا قید و حصر از لوازم إمکان است، و واجب تعالی از آن منزّه است).

و برای او وقت و زمانی نیست که معیّن شده باشد (و گفته شود: بسیار وقت است که بوده یا تازه بوجود آمده، زیرا او خالق زمان و بی‌نیاز است از اینکه در زمان باشد، و زمان محیط بر آن) و برای او مدت درازی نیست (که به آن منتهی شود، یعنی مدت ندارد، پس او است أزلی و أبدی و زمان ندارد تا مدت داشته باشد) که خود فرمود:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ ...» الحدید: ۳).

اعتراف باینکه خداوند سبحان فوق معرفت است، حقیقتی است که در فوق افق معرفت انسان است.

اگر انسان، خداوند متعال را در محدودهٔ معرفت خود می‌تواند بشناسد، پس حقیقت خود، و مقصد خود را نیز می‌تواند بشناسد، و به هر مقدار که در شناخت حقیقت و مقصد خود موفق شود در نجات خود می‌تواند بکوشد، و انسان با شناخت حقیقت و مقصد خویش باین حقیقت می‌رسد که مقصد انسان به بعد از دنیا است.

و امور دنیائی حتی ایجاد نظام إلهی که به إذن إلهی در زمان ظهور حضرت صاحب‌الزمان«عليه السلام» به گسترش قسط و عدل در پهنهٔ گیتی منجر می‌شود:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً»، مقصد نهائی نمیباشد که وسیلهٔ وصول به آن است، چه اینکه دنیا ظرف کمال است نه عین کمال، چنانکه مسکن ظرف آرامش است نه عین آن، چنانچه ذکر خداوند متعال وسیلهٔ آرامش دل است:

«أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» الرعد: ۲۸) که آرامش با معرفت به آفریدگار جهان است.

آسایش صد هزار جان یک دم توست
شادان بود آن دل که در آن دل، غم توست

مهر تو بمهر خاتم جم ندهم
وصلت بدم مسیح مریم ندهم

عشقت بهزار باغ خرّم ندهم
یکدم غم تو به هر دو عالم ندهم

درس شصت و یکم:

۳۰۳- نقش و تأثیر ذکر و دعاء در تکامل نفس انسانی:

بحث ذکر و دعاء و زیارت و مناجات یک بحث بسیار طولانی و دامنه دار، و در لسان وحی و بیان أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین توجّه خاصّی به آن شده است که ورود در آن نیاز بنوشتن چندین جلد کتاب مستقل دارد، و ما در این بحث إشاره‌ای إجمالاً به نقش و تأثیر ذکر و دعاء در تکامل نفس انسان می‌کنیم:

بر محقّقان أهل خرد و دل، و صاحب نظران با ایمان و تقوی، و اندیشمندان متبحر پوشیده نیست که: أذکار و زیارات و مناجاتها و أدعیهٔ مأثوره، هر یک دارای مقامی بس رفیع از مقامات انشائی و علمی و حِکَمی و عرفانی أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه می‌باشد که در آنها حقائق و دقائق و لطائف و معارف و نکات و حِکَم و أسرار و ... نهفته است که در روایات یافت نمی‌شوند، زیرا در روایات مخاطب مردم هستند که با آنان به فراخور عقل و فهم و إدراک و معرفتشان سخن میگفتند، نه هر چه گفتنی بود که حضرت رسول اکرم«صلى الله عليه وآله» فرمود.

«إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَآءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

أما در أذکار و أدعیه و مناجاتها با خالق متعال وکمال مطلق و جمال بی مثال به راز و نیاز بوده‌اند، از اینرو آنچه در نهان خانهٔ سرّ و بیت المعمور أدب داشته‌اند به زبان آورده‌اند.

بمناجات و أدعیهٔ أهل بیت وحی علیهم السّلام مخصوصاً دعاهای ماه رجب و شعبان و رمضان و دعاء عرفهٔ حضرت سید الشّهداء حسین بن علی«عليه السلام» و زیارت جامعهٔ کبیرهٔ مراجعه و تأمل نمائید تا بیشتر و بهتر بأسرار دو نظام تکوین و تدوین، و حقائق نظام آفرینش و عظمت خالق متعال، و حقیقت أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّٰه پی برید.

چنانچه آیاتی که بلسان دعاء و ذکر و مناجات با آفریدگار جهان نازل شده است، حقائق و معارف و أسرار و لطائف و نکاتی ... را بیان میدارد که در دیگر آیات کمتر یافت می‌شود:

ألف: از زبان آدم و حواء:

«قٰالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِينَ» الأعراف: ۲۳).

ب: از زبان نوح ﴿علیه السلام﴾:

«رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً - وَ لاٰ تَزِدِ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ تَبٰاراً» نوح: ۲۶-۲۸).

ج:از زبان ابراهیم ﴿علیه السلام﴾:

«رَبَّنٰا وَ اجْعَلْنٰا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنٰا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنٰا مَنٰاسِكَنٰا» البقره: ۱۲۷).

د: از زبان شعیب ﴿علیه السلام﴾:

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفٰاتِحِينَ» الاعراف: ۸۹).

ه: از زبان موسی و هارون علیهماالسّلام:

«رَبَّنَا اطْمِسْ عَلىٰ أَمْوٰالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُوا حَتّٰى يَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِيمَ» یونس: ۸۸).

و: از زبان سحرهٔ فرعون پس از آنکه بموسی ﴿علیه السلام﴾ ایمان آورده‌اند:

«رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ» الاعراف: ۱۲۶).

ز: از زبان آسیه زن فرعون:

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ» التحریم: ۱۱).

ح: از زبان سلیمان بن داود ﴿علیه السلام﴾:

«رَبِّ اغْفِرْلِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ» ص: ۳۵).

ط: برسول خاتمش﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ دستور فرمود که این چنین دعاء کند:

«وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً» الاسراء: ۸۰).

ی: مؤمنان باید چنین بگویند:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا - فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» البقره: ۲۸۶).

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ - اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» آل عمران: ۸ و ۱۹۰).

و بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم.

۳۰۴- تأثیر ذکر و دعاء در جسم و جان، و در جمیع شئون زندگی انسان:

ما در اینجا بذکر بیان حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه‌السلام﴾ بعد از تلاوت آیهٔ کریمهٔ:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» النور: ۳۷).

که در تأثیر ذکر و دعاء در جسم و جان و روان، و در جمیع شئون زندگی انسان آمده تبرک میجوئیم:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ، عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَ فِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِيناً وَ شِمَالاً ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ كَانُوا كَذٰلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ.

وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيا بَدَلاً، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجارَةٌ وَ لابَيْعٌ عَنْهُ، يَقْطَعُونَ بِه أَيّامَ الْحَياةِ، وَ يَهْتِفُونَ بِالزَّواجِرِ عَنْ مَحارِمِ اللّٰهِ في أَسْماعِ الْغافِلينَ، وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَناهَوْنَ عَنْهُ، فَكَأَنَّما قَطَعُوا الدُّنْيا إِلَى الآخِرَةِ، وَ هُمْ فيها، فَشاهَدُوا ما وَرآءَ ذٰلِكَ، فَكَأَنَّما اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ في طُولِ الإِقامَةِ فيهِ، وَ حَقَّقَتِ الْقِيامَةُ عَلَيْهِمْ عِداتِها، فَكَشَفُوا غِطآءَ ذٰلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيا حَتّىٰ كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ ما لايَرَى النّاسُ، وَ يَسْمَعُونَ ما لايَسْمَعُونَ.

فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ في مَقاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ، وَ مَجالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ، وَ قَدْ نَشَرُوا دَواوِينَ أَعْمالِهِمْ، وَ فَرَغُوا لِمُحاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلىٰ كُلِّ صَغيرَةٍ وَ كَبيرَةٍ أُمِرُوا بِها، فَقَصَّرُوا عَنْها، أَوْ نُهُوا عَنْها، فَفَرَّطُوا فيها، وَ حَمَّلُوا ثِقْلَ أَوْزارِهِمْ ظُهُورَهُمْ، فَضَعُفُوا عَنِ الإِسْتِقْلالِ بِها، فَنَشَجُوا نَشيجاً، وَ تَجاوَبُوا نَحيباً، يَعِجُّونَ إِلىٰ رَبِّهِمْ مِنْ مَقامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرافٍ، لَرَأَيْتَ أَعْلامَ هُدىً، وَ مَصابيحَ دُجىً، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلائِكَةُ، وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكينَةُ، وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوابُ السَّمآءِ، وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقاعِدُ الْكَراماتِ في مَقامٍ اطَّلَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ فيهِ، فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقامَهُمْ.

يَتَنَسَّمُونَ بِدُعآئِهِ رَوْحَ التَّجاوُزِ، رَهآئِنُ فاقَةٍ إِلىٰ فَضْلِهِ، وَ أُسارىٰ ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ، جَرَحَ طُولُ الأَسىٰ قُلُوبَهُمْ، وَ طُولُ الْبُكآءِ عُيُونَهُمْ، لِكُلِّ بابِ رَغْبَةٍ إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ يَدٌ قارِعَةٌ، يَسْئَلُونَ مَنْ لاتَضيقُ لَدَيْهِ الْمَنادِحُ، وَ لايَخيبُ عَلَيْهِ الرّاغِبُونَ، فَحاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّ غَيْرَها مِنَ الأَنْفُسِ لَها حَسيبٌ غَيْرُكَ». (١)

یعنی: بتحقیق خداوند سبحان ذکر و یاد خود را وسیلهٔ صیقل‌دادن و روشنائی دلها و جانهای انسانها قرار داد، که بسبب ذکر خداوند متعال دلها شنوا به نداهای آسمانی می‌شوند، بعد از آنکه نمیشنیدند (ذکر خدا دلها را برای شنیدن و عمل بفرامین إلهی آماده می‌سازد) و دلها با ذکر خدا بینا می‌شوند بعد از آنکه بر أثر جهل (حقائق را درک نکرده و دوری میجستند) نمیدیدند (پس ذکر خدا باعث بینائی دلها و بصیرت انسان می‌شود) و دلها با یاد خدا فرمانبردار و تسلیم فرامین إلهی می‌شوند، بعد از آنکه بر أثر دوری از خدا، با خدا دشمنی کرده و نافرمانی می‌نمودند (پس یاد خدا دلهای ستیزه جو را به إطاعت از خدا وا می‌دارد).

١- نهج البلاغة از کلمات امام «عليه السلام» رقم: ٢١٣ ص ٧٠٣).

و همواره برای خداوند متعال -که نعمتها و بخششهایش ارجمند است - در پاره‌ای از زمان بعد از پاره‌ای دیگر، و در زمان‌هائی که آثار شرایع در آنها بـدست فراموشی سپرده شد، بندگانی است که در اندیشه‌هاشان با آنان راز میگوید، و در حقیقت عقلهاشان با آنها سخن میگوید (از اینرو آنان همواره بیاد خدا بوده، پس از راه عقل و بینائی با آفریدگار جهان در راز و نیازند) و با یاد خدا چـراغ هـدایت و رستگاری را به روشنائی بیداری و هوشیاری در دیده‌ها و گوشها و دلهای خود بر افروختند (چه اینکه یاد خدا همچون چراغ پـرتو افکـنی است کـه دیـده‌ها را در تاریکی مطلق، بینا و گوشهای ناشنوا را شنوا، و دلهای تاریک را روشن می‌کند، از اینرو کسانی که بیاد خدا اُنس دارند، بغیر خداوند متعال توجهی ندارنـد، و بـغیر فرامینش گوش نمی‌دهند، و بغیر خواستهٔ او دل نمی‌بندند).

آنهائی که بذکر خداوند متعال انس گرفته‌اند، روزهای خـداونـد سـبحان را بمردم یادآوری می‌کنند (سرگذشت پیشینیان راکه بر أثر معصیت و نافرمانی هلاک شدند برای مردم بیان می‌کنند تا عبرت گیرند) و مـردم را از قـهر و غـضب إلهـی میترسانند (که اگر شما راه پیشینیان را در پیش گیرید همچون آنان هلاک خواهید شد، پس از خداوند متعال بترسید و نافرمانیش نکنید).

کسانی که با ذکر خداوند سبحان زندگی می‌کنند، برای أفراد و جامعه همآنند راهنمایانی در بیابانها هستند که حرکات روندگان را زیر نظر دارند، پس هرکس در راه کمال گام بردارد او را تشویق و تأیید و می‌ستایند، و به رهائی از انحطاط مژده‌اش می‌دهند، و هرکس که از مسیر کمال بیرون رفته، و بچپ و راست گرایش پیداکرده، و در راه انحطاط و گمراهی گام بردارد، راهش را مذمت می‌کنند، و نتیجهٔ حرکت در مسیر گمراهی را بیان می‌نمایند، و از إدامهٔ حرکت بر حذرش می‌دارند، پس ایـن دلباختگان خداوند سبحان و روشـن ضـمیران بـا خـدا، در مـیان جـامعه هـمآنند چراغهای پرتو أفکن در تاریکیهای جهل وگمراهی، و بر طرف کنندهٔ شبهات واهیه می‌باشند.

و بتحقیق برای ذکر خدا أهلی است که یاد خداوند سبحان را بجای متاع دنیا پذیرفته‌اند، و بازرگانی و خرید و فروش و سعی لازم در زندگی دنیا آنها را از ذکر خداوند متعال باز نمیدارد، زیرا آنان روزهای زندگانی دنیا را با یاد خداوند متعال بپایان می‌برند، و بسخنان منع‌کنندهٔ از آنچه خداوند متعال حرام و نهی فرموده در گوشهای بی خبران بانگ میزنند (مردم را از استماع لهو و لعب و موسیقی و سخن حرام نهی و بر حذر می‌دارند) و مردم را بعدل و درستی أمرکرده و دعوت می‌کنند، در حالی که خود پیشگام در عمل به آن هستند، و مردم را از أعمال زشت، وگفتار ناپسند و عقائد باطل نهی می‌کنند در حالی که خود از مدتهای پیش، از آنها دوری می‌جسته‌اند.

پس این همیشه مأنوسان بیاد خداوند سبحان آنچنان به آخرت و محاسبه و ثواب و عقاب آن ایمان و یقین دارند که گویا دنیا را به آخر رسانده و به آخرت وارد شده و در آنجا می‌باشند، و آنچه که در پی دنیا است از امور آخرت که دیگران از آنها آگاه نیستند، اینان با چشم خود دیده‌اند، پس آنان بر أحوال پنهان أهل برزخ در مدت إقامت آنجا آگاهند، و قیامت وعده‌هایش را بر ایشان آنچنان ثابت نموده که هیچگونه تردیدی در آن ندارند، پس پرده‌ای از آن أوضاع را از جلو مردم دنیا برداشته‌اند (آنچه راکه بنور ایمان و یقین دیده‌اند فاش کرده‌اند) بطوری که گویا آنها میبینند أمر آخرت راکه مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند از أمر آخرت چیزی را که دیگران نمیشنوند.

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«عليه السلام» می‌فرماید: پس أی انسانی که در هر عصر و زمان و مکانی زندگی می‌کنی بدان! اگر تو این دلباختگان بخداوند سبحان و روشن ضمیران را در برابر عقل خود در مراتب پسندیده و مجلس‌های شایستهٔ آنها تصور کنی (حالات عبادات و بندگی و دعاء و مناجات و انس بذکر خداوند متعال داشتن آنها را بنظر آوری) در حالی که دفترهای محاسبهٔ أعمال آنان را بازکرده، و برای رسیدگی بحساب نَفْسهاشان آماده‌اند بر هر أمرکوچک و بزرگی که مأمور به آن بوده و کوتاهی کرده‌اند، و یا نهی از آن شده و تقصیر نموده‌اند، وگناهان سنگین خویش را بر پشتشان بارکرده، از برداشتن آن ضعیف و ناتوان گردیده‌اند.

و گریه را در گلو نگاهداشته‌اند، و هنگام محاسبه با گریه و زاری با خویشتن جواب سئوال نموده‌اند و جانب پروردگارشان از پشیمانیها و إقرار به تقصیر ناله و فریاد برآورند (و طلب عفو و بخشش نمایند، خلاصه اگر ایشانرا با این حالات در نظر آوری) نشانه‌های هدایت و رستگاری و چراغهای تاریکی را خواهی دید که فرشتگان دورشان گرد آمده، آرامش و آسودگی از عذاب بر آنها نازل گشته، و درهای رحمت آسمان بروی آنان باز شده، و جاهای ارجمند برایشان آماده گردیده در جائی که خداوند به آنها مطلع و آگاه است، و از کوشش آنان در وارسی حساب خود با خدا راضی و خوشنود است، و روش آنها را پسندیده است.

در حالی که این دلباختگان، با دعاء و ذکر و مناجات با خداوند متعال، نسیم عفو و بخشش إلهی را با تمام وجود حسّ و استشمام می‌کنند، آنها گروگان نیازمندی بفضل و کرم خدا، و اسیران تواضع و فروتنی بعظمت و بزرگواری او هستند، بسیاری اندوه، دلهاشان را، و بسیاری گریه چشمهاشان را مجروح ساخته است، برای هر دری که راه رغبت و توجّه بسوی خدا است ایشانرا دست کوبنده‌ای است (هر دری که به او راه دارد کوبیده در آن داخل می‌شوند).

این روشن ضمیران پاک دل همیشه بیاد خدا، سئوال و درخواست آنها تنها از کسی (خداوند متعال) می‌کنند که فراخیها پیش او تنگ نمی‌گردد (که هر چند عطاء و بخشش نماید از دریای جود و کرمش کاسته نمی‌گردد) و خواستاران از او نومید نمی‌شوند.

پس أی انسان تو خود تنها بحساب خویش برس، و به آن بسنده کن زیرا بحساب دیگران محاسبی غیر از تو می‌رسد (از محاسبهٔ أعمال دیگران سودی برای تو نیست باید هرکس بیاد و فکر خود باشد، و بحساب خویش بدقت رسیدگی کند) این دلباختگان و روشن ضمیران و همیشه مأنوسان بیاد خداوند سبحان تکامل یافته‌گانند که دنیا را ظرف کمال خویش میدانند، و با دعاء و ذکر و مناجات ... به نیروی نا محدود و خارج از عالم ماده و محیط بر نظام هستی که جهان آفرین است راه یافته، و متصل شده و آرامش دل مییابند، آرامشی که غیر از آن آرامش، آرامش دیگری وجود ندارد، آرامشی که نمیتوان آنرا تعریف نمود، زیرا از أشیاء و محسوسات مخفی و مستور است.

آنان با ذکر و دعاء و مناجات و ... جانشان و روحشان، و روان و قلبشان را بوجودی مأنوس و متصل و مرتبط ساخته‌اند که سرچشمهٔ زندگی همهٔ موجودات عالَم است، اینان دنیا و متاع آنرا برای خود، و خود را برای خالقشان دانسته و میخواهند، از اینرو در تمام حالات بیاد خداوند سبحان، و با أشکهای چشم خود، آخرین مرحلهٔ از خودگذشتگی را به معبودشان نشان می‌دهند، و تاکسی خود در این مرحله قرار نگیرد نمی‌تواند به حقیقت آن حالت پی برد، تاکسی از عالَم ماده پا را فراتر نگذارد نمی‌تواند چنین عالَم نا محدود را درک کند.

راست فرموده است با ما مصطفی قطب و شاهنشاه و دریای صفا
کانچه جاهل دید خواهد عاقبت عاقلان بینند أوّل مرتبت

۳۰۵- آرامش دل أهل ایمان و تقوی با ذکر و دعاء:

خداوند متعال در بارهٔ آنان می‌فرماید:

«اَلَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» الرعد: ۲۸).

یعنی: آنانکه ایمان به خداوند متعال آورده‌اند، و دلهاشان با ذکر و یاد خداوند سبحان آرامش می‌یابد، أی مردم دنیا که در هر عصر و زمان و مکان زندگی می‌کنید! بدانید و آگاه و هوشیار باشید که تنها با یاد خداوند متعال دلها آرامش می‌یابد، و هیچ راهی برای آرامش دلها جز ذکر خداوند سبحان وجود ندارد.

در این آیهٔ کریمه به دو مطلب أساسی توجه شده است:

۱- أمر إثباتی باینکه دلهای أهل ایمان تنها با یاد خداوند متعال آرام و آرامش بخود می‌گیرد، و این از صفات بارز آنان است.

۲- أمر منفی باینکه دلهای انسانی جز با یاد خداوند سبحان آرام نمیگیرد، پس دلهای غیر مؤمن هرگز آرام نخواهد داشت، زیراکلمهٔ «ألا» برای تنبیه و آگاهی و هوشیاری و خبر مهم آورده می‌شود و تقدیم لفظ «بذکر اللّٰه» إفادهٔ حصر میدهد.

پس معنی اینستکه: دلهای انسانی تنها با ذکر و یاد خداوند متعال آرام می‌گیرد، و هیچ چیز دیگری در نظام هستی بجای یاد خدا آرام بخش دلها نیست.

و عبادت و إقامهٔ نماز هم برای خداوند سبحان است که فرمود:

«إِنَّنِي أَنَا اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِكْرِي» طه: ۱۴).

یعنی: «همانا منم خدای یکتا، که هیچ خدائی جز من نیست، پس تنها مرا بیگانگی بپرست، و نماز را مخصوصاً برای یاد من بر پا دار».

حـق هـمی‌گوید نـظرمان بـر دلست نیست بر صورت که آن آب و گـلست
دل نـــباشد غـــیر آن دریـــای نـور دل نـــظرگاه خـــدا و آنگـــاه کـور

۳۰۶- شرائط تأثیر دعاء و ذکر در جسم و جان و تکامل انسان:

مستفاد از عقل ناصح و نقل قاطع آنکه: برای تأثیر عبادت و ذکر و دعاء و مناجات با قاضی الحاجات، و قرب به آفریدگار جهان شرائطی لازم است که بدون آنها کمترین تأثیر در جسم و جان، و قلب و قالب و روان و تکامل انسان نخواهند داشت که أهم آن شرائط پس از معرفت و ایمان و دل شکسته، دوری ازگناه قلبی و زبانی و عملی و ترک معصیت از درون و بیرون است:

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰآءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰيَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً» الاسراء: ۸۲).

چه اینکه ذکر و دعاء و راز و نیاز و طاعت و عبادت با معصیت همآنند تقدیم هدیه بسلطان در حال انکار و عصیان با اوست که معصیت عامل تنفّر دوست از معصیت کار است، و نفرت هرگز با محبت جمع نگردد، و ترک معصیت - چون تطهیر برای عبادت - آغاز و أنجام و ظاهر و باطن دین است، نه سزد آدمی با قلبی نا پاک، و زبانی آلودهٔ بگناه، و جسمی ملوّث بکثافات عصیان - بسوی ذات أقدس حق بذکر و دعاء پردازد.

خداوند سبحان قلب انسان راکعبه و حرم خود، و زبان را مخزن‌کوه نور یعنی ذکر إسم شریف خود قرار داده است، بس بی حیائی است کـه انسـان، دل را بـه نجاسات عداوت و حسادت وکینهٔ مؤمنان، و زبان را بقاذورات غیبت و تهمت و افتراء و دروغ و ایذاء و ناسزا و دیگر گناهان آلوده سازد، که حرم خداوند سبحان باید از حرام پاسداری شود، و مخزن سلطان باید محلی پر از عطر و گلاب باشد نه آلوده بأنواع کثافات و قاذورات و ...

کسی که به دقّت مراعات و مراقب در گفتار و کردار خود نباشد، چه‌بسیار مفاسد وگناه و فحشاء و آتش‌ها با أعضای هفت گانهٔ خود از چشم و زبان وگوش و دست و پا ... روشن نماید، و دین و دنیای خود و جامعه را تباه کند، و آن چنان طغیان نماید که شیطان را بشگفتی وا دارد.

بدون تردید! انسان در مسیر حرکت بسوی کمال به موانعی بسیار و مزاحمی فراوان برمی‌خورد که مانع از پرواز او با دو شهپر علم و عمل بسوی کمال می‌باشند، و انسان را نه تنها از پرواز باز می‌دارند که سقوط از انسانیت می‌دهند. قرآن کریم بهترین و برترین و برنده‌ترین سلاح برای برداشتن مانع از سر راه، و نیروی حرکت بسوی قلّهٔ کمال را ذکر مستمرّ، و یاد همیشگی خداوند متعال میداند:

«وَ إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذٰا مَسَّهُمْ طٰآئِفٌ مِنَ الشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ» الأعراف: (۲۰۱).

یعنی: «و همانا پرهیزکاران را هرگاه از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد، هماندم آفریدگار جهان را بیاد آورده، پس همان لحظه بصیرت و بینائی پیدا می‌کنند، و شیطان را از خود با یاد خداوند منان دور میسازند».

از تجربیات حقیر آنکه: سالیان طولانی است که چه در هنگام خواب و بیداری یا در حالات مختلف شدّت و رخاء ... هرگاه خطوری نابجا در دلم راه دهد ایندو آیهٔ کریمهٔ: **«رَبِّ أَعُوذُبِکَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّیٰاطینِ وَ أَعُوذُبِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ»** المؤمنون: ۹۷-۹۸) را تلاوت و یاد خداوند سبحان کرده، تا مدتی خطورات نابجا از قلبم محو می‌گردد.

۳۰۷- قلب مؤمن، حرم إلهی است:

انسان با معرفت و ایمان و تقوی، قلب خود را همچون کعبه و حرم إلهی از حرام پاس میدارد، و ناپاکان و بیگانگان را در کعبهٔ دل و حرم خداوند سبحان راه ندهد که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللّٰهِ فَلاٰ تَسْکُنْ فِي حَرَمِ اللّٰهِ غَیْرَ اللّٰهِ».

یعنی: «قلب انسان حرم إلهی است، پس ای انسان در حرم خداوند سبحان بیگانه را راه نده».

چه اینکه انسان همواره در حال سفر و حرکت بسوی کمال است، و دشمن و بیگانه در کمین، با تمام وجود میکوشد تا حریم کعبهٔ دل را مورد تهاجم قرار دهد، و در أطراف دل می‌گردد تا روزنهٔ نفوذی را پیدا کند، پس باید انسان با یاد مستمر و ذکر خداوند سبحان به پاسداری از حریم کعبهٔ دل مشغول باشد، و هرگاه پندار و خیالی باطل، و خطوراتی نابجا قصد راهیابی و نفوذ در دل را بنماید، او متوجه شده و آنرا دور نماید.

پس انسان باید خود مواظب زبان وگوش و چشم و دست و پا ... و محاسب أعمال، و حتّی متوجّه نیات خویش باشد، چه اینکه نیّت بد، و خطورات زشت هر چند به مرحلهٔ عمل نرسیده از نظر فقهی کیفری ندارد، و حدّ و تعزیر بر آن مترتّب نمی‌گردد، أمّا بدون تردید! در روح و روان انسان تأثیر بسزائی دارد، و قلب انسان را (همچون دود زیر سقف) تیره می‌سازد که خداوند متعال می‌فرماید:

«**إِنْ تُبْدُوا مٰا في أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ**» البقرة: ۲۸۴).

یعنی: هر آنچه شما در دل از نیّت نیک و بد دارید، خواه آنرا پنهان یا آشکار کنید، خداوند متعال شما را بر آن محاسبه خواهد نمود.

تداوم ذکر و استمرار یاد آفریدگار جهان در حرکت بسوی کمال ضروری است، خداوند متعال می‌فرماید:

«**وَ اذْكُرْ رَبَّكَ في نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ وَ لاٰتَكُنْ مِنَ الْغٰافِلينَ**» الأعراف: ۲۰۵).

یعنی: و بیاد آر پروردگارت را از دل و جان خود، با جسم و زبان، با قلب و قالب، و با تن و روحت، در حال تضرّع و ناله و در هراس، و بی آنکه آواز برکشی، یاد کن پروردگارت را در بامدادان و شامگاهان، و در همهٔ أوقات و تمام حالات، و از زمرهٔ غافلان از خداوند سبحان مباش.

کسانی که با یاد خداوند متعال از حریم کعبهٔ دل پاسداری می‌کنند، همینکه بیگانه‌ای را دیدند که در أطراف دل میچرخد و قصد نفوذ در درون دل را دارد باید به «دژ» خداوند متعال پناه برند تا از نفوذ بیگانه مصون بمانند که فرمود:

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الأعراف: ۲۰۰).

یعنی: و أی انسان چنانچه بخواهد از طرف شیطان (انس و جن) در تو وسوسه و خطورات نابجائی پدید آید به خداوند متعال پناه ببر که او به حقیقت شنوا و دانا است.

چه اینکه انسان اگر بیاد خداوند سبحان باشد، خداوند متعال بیاد او خواهد بود که خود فرمود:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» البقرة: ۱۵۲) مرا یاد کنید تا در یاد شما باشم.

هرگاه خداوند متعال بیاد انسان باشد، مانع از غفلت انسان از خود و از خداوند متعال می‌گردد.

ذکر و یاد خداوند سبحان و دعاء و مناجات در انسان مؤمن تأثیر بسزائی دارد خواه خود ذکر بگوید یا بشنود، تأثیر در جسم و جان، و در قلب و قالب که خداوند متعال می‌فرماید:

«تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» الزّمر: ۲۳).

یعنی: از ذکر خداوند متعال لرزه بر أندام کسانی میافتد که از خداوند سبحان بترسند، سپس آرام گیرد أندام و دلهای آنان بذکر خداوند متعال.

و می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» الأنفال: ۲).

یعنی: «مؤمنان راستین کسانی هستند که هرگاه نام خداوند متعال برده شود، دلهاشان ترسان و لرزان گردد».

و أماکسانی که از خود بیگانه، و از یاد خداوند متعال غافل مانده‌اند، نه خود ذکر خدا می‌گویند، و نه از ذکر خداوند متأثر می‌شوند، بلکه از ذکر خداوند متعال متنفّر و گریزانند:

«وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لاٰيُؤْمِنُونَ بِـالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِـرَ الَّذينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» الزّمر: ۴۵).

یعنی: و چون نزد مردم بی ایمان به آخرت، خدا را به یکتائی یاد کنند، از ذکر حق تعالی سخت ملول و دل تنگ می‌شوند، و هرگاه ذکر غیر خدا بشنوند، خرّم و دلشاد گردند.

«وَ إِذٰا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلىٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً» الاسراء: ۴۶).

یعنی: «و ای رسول ما! هرگاه تو در قرآن، خدا را به وحدانیّت و یگانگی یاد کنی کافران، روی گردانیده و گریزان می‌شوند».

کمال انسان با معرفت به آفریدگار جهان آغاز، و با ذکر و یاد و طاعت و عبادت تنها برای خداوند سبحان استمرار می‌یابد، و انحطاط انسان در غفلت از خداوند سبحان و نافرمانی از اطاعت خداوند متعال است، و انتخاب هر یک از ایندو به اختیار انسان می‌باشد.

درس شصت و دوم:

۳۰۸- انسان مختار بر سر راه دو خط متعاکس:

انسان تنها موجودیست که بر أساس فطرت و سرشت و طبیعت و سیرت بر سر راه دو خط متعاکس قرارگرفته است:

راه سعادت و کمال که با طیّ آن میتوان بر فرشتگان مقرّب، برتر، و به مقامی دست یازد که غیر از انسان از موجودات عالَم نمی‌توانند به آن راه یابند، و منتهی إلیه این راه، بهشت و برخورداری از نعمتهای آنست.

و راه شقاوت و انحطاط که با پیمودن آن از پست‌ترین حیوان پست‌تر می‌گردد، و منتهی إلیه این راه، جهنّم و عذاب در آنست.

خداوند متعال انسان را در انتخاب هر یک از دو راه مختار قرار داده، و از دو طریق عقل و دین بسوی کمال و سعادت دنیا و آخرت هدایت فرمود:

«إِنّٰا خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشٰاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَمِيعاً بَصِيراً إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ سَلاٰسِلَ وَ أَغْلاٰلاً وَ سَعِيراً إِنَّ الْأَبْرٰارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كٰانَ مِزٰاجُهٰا كٰافُوراً» الانسان: ۲-۵).

یعنی: بتحقیق ما انسان را از آب نطفهٔ مختلط (از زن و مرد) آفریدیم تا بیازمائیم، پس او را گوش و هوش دادیم، ما بحقیقت، راه (کمال و انحطاط) را به انسان نشان دادیم، به اختیار اوست که راه کمال را پذیرد و شکر خدا کند، و یا راه انحطاط را انتخاب نماید و کفران نعمت خدا ورزد، ما برای کیفر کافران منحط، غل و زنجیرهائی از آتش سوزان مهیّا ساخته‌ایم، و أهل کمال و نیکان در بهشت از شرابی نوشند که طبعش در لطف و رنگ و بوی کافور است.

و فرمود:

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسٰاناً وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنٰاهُ النَّجْدَيْنِ» البلد: ۸-۱۰).

یعنی: آیا ما برای انسان دو چشم و زبان و دو لب قرار ندادیم؟ و راه کمال و انحطاط را (با عقل و دین) به او ننمودیم؟

۳۰۹- سه گروه در انتخاب یکی از دو خط:

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ این دو خط متعاکس را ترسیم، و انتخاب کنندگان و روندگان آندو را به سه گروه تقسیم کرد و فرمود:

«شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَ النّارُ أَمامَهُ: ساعٍ سَریعٌ نَجیٰ، وَ طالِبٌ بَطِیءٌ رَجا، وَ مُقَصِّرٌ فِی النّارِ هَوٰی، اَلْیمینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّةٌ، وَ الطَّریقُ الْوُسْطیٰ هِیَ الْجادَّةُ، عَلَیْها باقِی الْکِتابِ وَ آثارُ النُّبُوَّةِ، وَ مِنْها مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَ إِلَیْها مَصیرُ الْعاقِبَةِ».[۱]

یعنی: مشغول شد کسی که دو راه بهشت (کمال) و جهنّم (انحطاط) در پیش روی او است میداند چه أعمالی انسان را به کمال و بهشت، و چه کرداری انسان را به انحطاط و جهنّم میکشاند، پس مردم و روندگان ایندو راه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

گروه اوّل: کسانی هستند که با تمام وجود سعی و کوشش می‌کنند تا با معرفت و ایمان کامل و یقین و تقوی و أعمال صالحه خود را به منتهی إلیه خط، که بهشت جاودان و رضوان إلهی است برسانند، و از گمراهی و درماندگی در بین راه و انحطاط و عذاب إلهی نجات یابند، این گروه به کمال انسانی نائل گشته‌اند.

گروه دوم: کسانی می‌باشند که طالب حق و کمالند، و در مسیر کمال حرکت می‌کنند، أمّا حرکت آنان به کندی انجام می‌گیرد، و توقف آنان در مسیر راه بسیار، و سرعت آنان کم، و به منتهی إلیه خط و مقصد و کمال انسانی نرسیده‌اند، و همواره در معرض خطرات فراوان ضلالت و گمراهی و جهل و نادانی و ... قرار دارند.

گروه سوم: کسانی هستند که از راه کمال و سعادت و بهشت چشم پوشیده و به آن پشت کرده، و طریق شقاوت و انحطاط و دوزخ و ... را انتخاب نموده‌اند، و از منتهی إلیه خط آنان که جهنّم است سر در می‌آورند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶ ص ۶۹.

سپس حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: در مسیر راه و حرکت در جاده بسوی مقصد، گرایش به چپ و راست موجب انحراف و خروج از جاده می‌گردد، راه راست راه میانه است که انسان را به منتهی‌إلیه خود و مقصد که کمال و بهشت است میرساند.

کتاب باقی مانده (قرآن کریم) و آثار نبوت (سنّت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾) بر این مطلب گواه است، و تنها از همان راه راست (عدل محض) سنت و طریقهٔ رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ بیرون می آید، و تنها به منتهی إلیه همین راه راست بدون گرایش به چپ و راست، کمال و سعادت دنیا و آخرت انسان باز می‌گردد، پس هیچ راهی برای کمال و سعادت انسان جز راه راست نیست، وکسی به منتهی إلیه و مقصد خویش نمیرسد، مگر آنکه به حرکت خود سرعت بخشد.

۳۱۰- أکثریت در انتخاب یکی از دو راه:

در بدست آوردن أکثریت یکی از سه گروه یاد شده در انتخاب یکی از دو راه کمال و انحطاط نیاز به یک بررسی دقیق و تحلیل تاریخی عمیق نیست، چه اینکه پرواضح و روشن است که تعداد گروه أوّل در تمام زمانها و مکانها بسیار أندک بوده و می باشد که خداوند متعال می فرماید:

«وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» سبأ: ۱۳) و این إظهار نظر إلهی نسبت به یک جامعهٔ استثنائی است، جامعه‌ای که سلیمان نبی﴿علیه السلام﴾ بر آن حکومت می‌کرد.

وقتی در زمان حکومت عادلانهٔ سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ چنین باشد، دیگر زمانها را نیز خداوند متعال میداند، و تعداد گروه دوم بمراتب بیش از أول خواهد بود، و تعداد گروه سوم همواره أکثریت جوامع بشری را تشکیل می‌دهند که اگر روزی دو صندوق رفراندم و رأی گیری عمومی در سطح جهانی برای خداوند سبحان و شیطان نصب گردد، تعداد سه گروه دقیقاً معلوم می‌گردد که رأی دهندگان بخداوند متعال همان گروه أول بسیارکم، و به شیطان همان گروه سوم أکثریت، و گروه دوم هم عقب ماندگان خواهند بود.

و این نظر اختصاص به زمانی دون زمانی ندارد مگر در زمان حضرت صاحب‌الزمان﴿علیه السلام﴾ که قضیه بعکس می‌گردد.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«أَكْثَرُ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ» هود: ۱۷) أکثر مردم بمن ایمان نمی‌آورند.

«أَكْثَرُهُمْ لا يَشْكُرُونَ» غافر: ۶۱) أکثر مردم شکر مرا بجای نمی‌آورند.

«أَكْثَرُ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ» یوسف: ۴۰) أکثر مردم در جهل و نادانی بسر میبرند و نمیدانند که نمیدانند.

«أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ» المائده: ۱۰۳) أکثر مردم عقل خود را بکار نبسته و از عقل پیروی نمی‌کنند.

«وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ» الأعراف: ۱۰۲) أکثر مردم به عهدشان وفادار نیستند.

«أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ» فصّلت: ۴) أکثر مردم گوش به حرف حق نمی‌دهند.

«كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» الروم: ۴۲) أکثر مردم به أنواع شرکها مبتلا هستند.

«أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ» النحل: ۸۳) أکثر مردم کافر به خداوند متعال هستند.

«وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ» المائده: ۵۹) أکثر مردم فاسقند.

«أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ» الشعراء: ۲۲۳) أکثر مردم دروغگویند.

«وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ - وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ» الأنعام: ۱۱۱ و ۱۱۶) أکثر مردم درگرداب جهل گرفتارند - و اگر تو از آنان اطاعت کنی، تو را نیز درگرداب جهل فرو خواهند برد.

«وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنّاً» یونس: ۳۶) أکثر مردم تابع وهم و خیالند.

«وَلٰكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ» الزخرف: ۷۸) أکثر شما مردم از پذیرش حق کراهت دارید.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» الأنبياء: ۲۴) أکثر مردم حق را ندانسته و از آن گریزانند.

بدون تردید در تاریخ بشری کمترین تعداد انسان به نـدای انسـانیت خـود پاسخ مثبت داده‌اند و هویت خود را حفظ کرده‌اند.

مثنوی می‌گوید:

جمله عالَم ز اختیار و هست خود   می‌گریزد در سر سر مست خـود

می‌گریزند از خـودی در بـیخودی   یا به مستی یا به شغل أی مهتدی

تـــا دمــی از هــوشیاری وارهـــند   ننگ خمر و بنگ بر خود مـی‌نهند

ناگفته نماند: لطائف و حقائق و معارف و حِکَم و أسرار و نکات بسیار مهم و دقیق در این آیات کریمه با توجه به دو مفهوم و منطوق، و ترتیب دو بُعد نـفی و اثباتی که آوردیم بقدری زیاد است که خود نیاز به نوشتن کتاب مستقل یک عالم متبحّر در علوم و فنون و معارف إسلامی در پیرامون آن دارد، و اکنون از حوصلهٔ بیان مختصر ما خارج است.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» می‌فرماید:

«أَلاٰ وَ إِنَّ الْخَطٰایٰا خَیْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَیْهٰا أَهْلُهٰا، وَخُلِعَتْ لُجُمُهٰا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِی النّٰارِ، أَلاٰ وَ إِنَّ التَّقْوٰی مَطٰایٰا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَیْهٰا أَهْلُهٰا، وَ أُعْطُوا أَزِمَّتَهٰا فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ، حَقٌّ وَ بٰاطِلٌ، وَ لِکُلٍّ أَهْلٌ، فَلَئِنْ أَمِرَ الْبٰاطِلُ لَقَدیماً فَعَلَ، وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ، فَلَرُبَّمٰا وَ لَعَلَّ، وَ لَقَلَّمٰا أَدْبَرَ شَیْءٌ فَأَقْبَلَ».[۱]

یعنی: أی مردم بدانید و آگاه باشید! گناهان و معاصی همآنند أسبهای سرکش لجام گسیخته‌ایست که سوار شدند بر آنها گـناهکاران (از ظـالمان و سـتمگران، از مستبدان و مستکبران، از فرمانروایان زر و زور و تزویر و از معصیت‌کاران و کافران...) و این اسبهای سرکش لجام‌گسیخته میاندازند سواران خود را در آتش سوزان جهنم، و أی مردم بدانید و آگاه باشید که: تقوی و پرهیزکاری همآنند شترهای رامی هستند که مهارشان بدست سواران آنها است، سواران آنها أهـل ایـمان و تـقوی و کـمال می‌باشند، پس آنها صاحبان خود را وارد بهشت می‌سازند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶ ص ۶۷).

أی مردم بدانید و آگاه باشید! در هر زمان و مکان، حق و باطل وجود دارد، و برای هر یک از این دو أهلی هست، پس اگر باطل میدان و جولان گرفت و أهلش بیشتر و بسیار بودند، عجب نیست (و این شما را به شگفتی و تردید در حق وادار نکند) زیرا از قدیم نیز چنین بوده است، و اگر حق و أهلش کم بوده‌اند، پس (نا امید و دلسرد نشوید چه اینکه) امید است که بسیار گردند، گرچه حق وقتی ضعیف شد مشکل است قوّت گیرد ولکن إقبال هر چیزی پس از إدبارش می‌باشد، پس برای حق إقبال و قوتی هست که پس از إدبار و ضعفش خواهد بود، و بر همهٔ باطل چیره می‌گردد، که کامل آن در زمان حضرت صاحب الزمان﴿عليه السلام﴾ است.

خداوند متعال در قرار گرفتن انسان در میان حدّ فاصل دو خط متعاکس و مختار بودنش در انتخاب یکی از آندو و نتیجهٔ سیر در آندو راه می‌فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» الشمس: ۷-۱۰).

۳۱۱- اختیار انسان در انتخاب یکی از دو راه کمال و انحطاط:

همانطوری که استعداد توحید و شرک، ایمان و کفر، حق و باطل، هدایت و ضلالت، علم و جهل، تقوی و فجور، طاعت و طغیان، خیر و شرّ، عدل و ظلم، سعادت و شقاوت، نیکی و بدی و کمال و انحطاط در وجود انسان نهفته است، اختیار در انتخاب یکی از دو راه نیز جزء سرشت آدمی است، و هیچ انسانی مجبور بانتخاب یکی از آندو راه نیست.

خداوند متعال انسان را با عقل و دین به انتخاب راه توحید و کمال، هدایت و از انتخاب راه شرک و انحطاط که شیطان، انسان را به آن راه فرا میخواند بر حذر داشت، پس انسان می‌تواند راه عقل و دین را که رسولان إلهی بیانگر آنند و کمال انسان در آن است، انتخاب کند، و از راه انحطاط که شیطان، انسان را به آن فرامی‌خواند دوری جوید، چنانچه می‌تواند راه شیطان را انتخاب کرده و از راه رسولان إلهی بگریزد.

مولوی می‌گوید:

دو عَلَم أفراشت إسپید و سیاه   آن یکی آدم دگر إبلیس راه

یکی پرچم توحید و ایمان و حق و سعادت و کمال، دیگری پرچم شرک و کفر و باطل و شقاوت و انحطاط، و انسان، مختار است در انتخاب یکی از دو پرچم، و پیروی از یکی از دو پرچمدار ...

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب«عليه السلام» - دربارهٔ قضاء و قدر به مرد شامی که از آن حضرت«عليه السلام» پس از بازگشت از جنگ صفّین پرسید: آیا رفتن ما به جنگ أهل شام به قضاء و قدر إلهی بوده است؟ - فرمود: «سوگند بخدائی که دانه را از زیر خاک شکافته، و انسان را آفریده است ماگام ننهاده‌ایم بجائی، و سرازیر نشده‌ایم به درّه‌ای مگر به قضاء و قدر إلهی» شامی عرض کرد: «پس رنج ما در این سفر پاداشی ندارد، زیرا با اختیار ما نبوده است؟».

حضرت أمیر المؤمنین امام علی«عليه السلام» فرمود: «أی شیخ خداوند متعال بزرگ گردانید پاداش شما را در رفتنتان بسوی جنگ، و در بازگشتنتان از جنگ (یعنی بر حُسن انتخابتان) و در هیچ حال شما مجبور نبودید».

مرد شامی عرض کرد: «چگونه است با اینکه قضاء و قدر ما را میراند؟».

حضرت إمام«عليه السلام» فرمود - پس از سخن طولانی که آنچه را ما از آن اختیار نمودیم اینست -:

«وَيْحَكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضٰآءً لاٰزِماً، وَ قَدَراً حاٰتِماً، وَ لَوْ كاٰنَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَبَطَلَ الثَّوٰابُ وَ الْعِقاٰبُ، وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعيُد، إِنَّ اللّٰهَ سُبْحاٰنَهُ أَمَرَ عِباٰدَهُ تَخْييراً وَ نَهاٰهُمْ تَحْذيراً، وَ كَلَّفَ يَسيراً وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسيراً، وَ اَعْطىٰ عَلَى الْقَليلِ كَثيراً، وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً، وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرَماً، وَ لَمْ يُرْسِلِ الْاَنْبِيآءَ لَعِباً، وَ لَمْ يَنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِباٰدِ عَبَثاً، وَ لاٰخَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ وَ ماٰ بَيْنَهُماٰ «باٰطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنَ النّاٰرِ» ص: ۲۷).

یعنی: أی مردا! خدا بتو رحم کند شاید تو قضاء و قدر لازم و حتمی را که باید أنجام گیرد (که هرگز تخلّف ندارد) گمان کردی، و اگر این چنین بود که گمان کردی، هر آینه پاداش (ثواب) و کیفر (عذاب) باطل و نادرست بود، و نوید به خیر و خوبی (بهشت) و بیم از شرّ و بدی (جهنم) ساقط میگشت (خداوند متعال برای گناه کار عذاب، و برای فرمانبر ثواب تعیین نمیکرد، و مؤمن و نیکوکار، شایستهٔ ستودن، و

کافر و بدکار، سزاوار سرزنش نبود، این گفتار بت پرستان و پیروان شیطان است که انسان هر کاری که انجام میدهد به اختیار و إرادهٔ خود نیست).

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿عليه السلام﴾ فرمود: «همانا خداوند سبحان بندگانش را أمر کرده تا با اختیار خود آنرا انجام دهند، در حالی که توان ترک آنرا نیز دارند، و نهی فرمود آنانرا از أنجام أعمالی با بیم و ترس از عذاب، پس آنان، آنها را ترک می‌کنند به جهت ترس از عذاب، نه از روی ناتوانی در أنجام آنها، و تکلیف کرد بندگانش را به کارهای آسان که با رغبت و اختیار خود آنها را أنجام می‌دهند، و کسی را بیش از وسعش تکلیف نکرده است، و بر کردار کم، پاداش بسیار عطا فرموده که این خود لازمهٔ مختار بودن انسان است، و کسی خداوند سبحان را نافرمانی نکرده است از جهت اینکه خداوند متعال مغلوب بندهٔ نافرمان خود شده است، زیرا خداوند سبحان هرگز مغلوب بنده‌اش نمی‌شود، بلکه همواره غالب و قاهر است، و کسی فرمانش را نبرده است از جهت آنکه مجبور شده باشد، بلکه همهٔ انسانها را اختیار داده و توان ترک و فعل را در سرشتشان قرار داده و اسباب هرکار را برایشان فراهم ساخته است.

و خداوند متعال پیامبرانش﴿عليهم السلام﴾ را از جهت بازی نفرستاده است، بلکه آنانرا برای هدایت انسانها را بسوی کمال و سعادت دنیا و آخرت و بهشت فرستاده است، تا آنان دو راه کمال و انحطاط، و سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را برای آنها بیان کنند، تا انسانها با اختیار و إرادهٔ خود راه کمال و ... را انتخاب کنند، و حال آنکه در توان آنها، انتخاب راه انحطاط و ... نیز وجود دارد، و کتابهای آسمانی خود را توسط رسولانش﴿عليهم السلام﴾ برای بندگانش بیهوده نفرستاده است، بلکه آنها را فرستاده تا مردم طبق دستورات و فرامین آسمانی با اختیار خود عمل کنند.

و آسمانها و زمین، و آنچه که در آنها است را باطل و بیجا و بدون حکمت نیافریده است، بلکه کوچکترین تا بزرگترین موجود در نظام آفرینش را بر أساس حکمت آفریده است، پس چگونه خداوند حکیم کسی را مجبور و بی إراده و بی اختیار آفریده و یا مجبور به عملی کرده باشد؟ و این گمان کسانی است که به خداوند متعال کافر شدند، پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش سوزان جهنم».

پس مرد شامی عرض کرد: پس قضاء و قدر چیست که ما نرفتیم مگر بسبب آن؟

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: آن دستور و حکم خداونـد متعال است که فرمود:

«وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيّٰاهُ» الاسراء: ۲۳).

یعنی: پروردگار تو حکم فرمود که جز او را نپرستید.

پس مرد شامی خشنود از جای برخاسته گفت:

أَنْتَ الْإِمٰامُ الَّـذي نَـرْجُو بِـطٰاعَتِهِ   يَوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمٰـنِ رِضْـوٰاناً
أَوْضَحْتَ مِنْ دينِنٰا مٰا كٰانَ مُلْتَبِساً   جَـزٰاكَ رَبُّكَ عَـنّٰا فـيهِ إِحْسٰـاناً

یعنی: «تو إمام و پیشوائی هستی که با پیروی از تو در دنیا، رضا و خشنودی خداوند بخشنده را در روز رستاخیز امیدواریم، تو آنچه در دیـن و کـیش، بـر مـا پوشیده بود آشکار ساختی، پرورگارت از جانب ما در این خدمت و بیان، پاداش نیکو بتو عطاء فرماید».

آری باید کوشید تا با نوشیدن آب زلال از سرچشمهٔ ولایت به کمال انسانی نائل گشت.

مرا تا جان بود در تـن بکـوشم   مگر از جام او یک جرعه نوشم

جرعه‌ای که از تمام دریاها و اقیانوسها افزونتر، و سرچشمهٔ کـمال إنسـانی است که اگر آن نباشد کمالی نیست که جهان آفرین به آن تصریح فرمود:

«اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُـمُ الْإِسْـلاٰمَ ديناً– يٰا أَيُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ مٰاأُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَـفْعَلْ فَـٰابَلَّغْتَ رِسٰـالَتَهُ» المائدة:۳و۶۷).

اگـر انگشت سـلیمانی نـباشد   چه خاصّیت دهد نقش نگینی

براستی: آیا تاکنون فکر کرده‌اید: وقتی رسالت که از اصول دین است بدون ولایت أمیر المؤمنین﴿علیه السلام﴾ هیچ باشد؛ آیا عبادت که از فـروع دیـن است بـدون ولایت أمیر المؤمنین﴿علیه السلام﴾ چیزی بشمار خواهد آمد؟!

دفـتر ایـجاد را طـراز عـنوان عـلیست بسیرت آدمی صورت رحمن عـلیست
بتابش نور وحی شریک قرآن عـلیست بمحکمات نبی صراط و میزان علیست
بصدق دین نبی دلیل و برهان علیست که گرنه تصدیق وی دین نشدی استوار

شیعه و عامه اتفاق نظر دارند که «الیوم» روز غدیر خم بوده است که إکمال دین، و إتمام نعمت بر مؤمنان، و پسندیدن خداوند متعال، إسلام روز غدیر خم را به عنوان دین کامل برای مؤمنان در آنروز به أمرالهی به مردم که تعداد آنها به یکصد و بیست و چهار هزار نفر رسیده بود إبلاغ شد، إسلامی که روحش در روز غدیر خم بر کالبدش دمیده شد و به کمال رسید، و با دمیده شدن این روح بر کالبد إسلام، نعمت بر أمت اسلام تمام شد، و چنین إسلامی مورد پسند خداوند سبحان قرار گرفته است، و آن روح همان ولایت و جانشینی بلافصل أمیر مؤمنان علی«علیه السلام» بود که خداوند سبحان تبلیغ رسالت رسولش«صلی الله علیه وآله» را به آن مرتبط ساخت.

در این تبلیغ، خطر بزرگی حضرت رسول خدا«صلی الله علیه وآله» را از سوی گروهی از مسلمانان بدتر از مشرکان که تا دیروز بُت را به اسم خدا پرستش میکردند، و امروز خدا را به اسم بت پرستش می‌کنند تهدید میکرد که خداوند متعال وعـدۀ حـفظ رسولش«صلی الله علیه وآله» را داده و فرمود: «**وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ**» المائدة: ۶۷).

در اینجا این سئوال ضروری می‌نماید که: این ناس چه کسانی بودند که رسول خدا«صلی الله علیه وآله» با تبلیغ «ما انزل» با خطر آنان روبرو بود؟ آیا مشرکین مکه بوده‌اند؟ آیا با خطر علی بن أبیطالب«علیه السلام» و سلمان و أبی‌ذر و مقداد و عمار یاسر و بلال حبشی و أبی‌أیوب أنصاری و مانند اینها روبرو بود؟ یا با خطر منافقین که بلباس مؤمنین در آمده بودند و در باطن، شرک و بت پرستی وکفر را در دل داشته‌اند؟ و این «ما انزل» چه بوده است که اگر رسول خدا«صلی الله علیه وآله» در روز غدیر خـم و بـعد از (۲۳) سـال رسالت، آنرا تبلیغ نکند، رسالتش را تبلیغ نکرده است؟

آیا حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه وآله» «ما انزل» را در روز غدیر خم تـبلیغ نـموده است یا نه؟ اگر تبلیغ نموده است آن چیز چه بوده است؟ و مراد ازکافران: «**إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ**» المائدة: ۶۷) که حضرت رسول اللّٰه«صلی الله علیه وآله» را در تبلیغ «ما انزل» در روز غدیر خم تهدید میکردند چه کسانی بوده‌اند که قابل هدایت نبوده‌اند؟

آیا حضرت رسول خدا﴿ﷺ﴾ بواسطهٔ چنین تهدید کافران، دست از تبلیغ «**ما انزل**» برداشته است؟ آیا شیعه می تواند بواسطهٔ تهدید دشمنان، بدخواهان، و مخالفان و ... دست از بیان حقائق دین بردارد؟ اگر چنین باشد، هر باطلی می تواند أهل حق را با تهدید، از بیان حق باز دارد، و بگوید: اگر تو حق را بیان کنی، نابودت می‌کنم، پس هیچ کس نمی‌تواند حقی را بیان دارد!

آیا براستی شما انتظار دارید که أهل باطل در بیان حق از شما تمجید و تحسینتان کنند، اگر چنین کنند، پس دیگر آنها أهل باطل نخواهند بود!

کدام پیامبر خدا﴿ع﴾ را دشمنانش دشنام ندادند و ناسزا نگفتند و افتراء نبستند؟ آیا دست از تبلیغ رسالت و هدایت و بیان حقائق برداشته و أهل خرافات و أباطیل و أوهام و فحشاء و جنایات را معرّفی نکرده‌اند؟ تا چون دشمنان و مخالفان ما فحّاشی و ناسزا می‌گویند، نباید حقائق را بیان، و باطل را مفتضح کنیم، بدون تردید هر چه خداوند متعال و رسولانش بفرمایند، شیطان و پیروانش را خوش نمی‌آید و بیراهه و ناسزا خواهند گفت، و ما نیز که از کتاب خداوند متعال و زبان رسول و أهل بیتش صلوات الله علیهم أجمعین میگوئیم اگر بما فحش نگویند، معلوم می‌شود ما در أداء وظیفهٔ خود کوتاه آمده‌ایم و دشمنان را خوشحال کردیم.

اگر رسول خدا﴿ﷺ﴾ با بت پرستان درگیر نمیشد، و در روز غدیر خم «**ما أنزل**» را تبلیغ نمی‌کرد در معرض خطری نبوده تا خداوند متعال حفظش نماید، و کفر مخالفین را برملا سازد.

کسی که به رسول الله﴿ﷺ﴾ نسبت هذیان داده، و خانهٔ وحی را به آتش کشیده و ریسمان بگردن ولی الله علی مرتضی﴿ع﴾ انداخته و سیلی بصورت فاطمهٔ زهرا﴿ع﴾ زده است از پیروان و سر سپردگانش چه انتظار دارید؟؟؟ از پیروان معاویه که (۲۱) سال با پدرش ابوسفیان قبل از فتح مکه به رخ رسول‌الله﴿ﷺ﴾ شمشیر کشید، و پس از رحلت آن حضرت﴿ﷺ﴾ سرسخت‌ترین دشمن أمیر المؤمنین إمام علی﴿ع﴾ بود و به فرمان او، روی هفتاد هزار منبر أمیرمؤمنان﴿ع﴾ را سبّ کرده‌اند چه انتظار دارید؟؟؟

درس شصت و سوم:

۳۱۲- آیا سعادت و شقاوت جزء سرشت آدمی است؟

در بحث امروز مناسب و لازم می‌دانم به یک توهم دیرین تاریخی بسیار خطرناک از ملائکه که قبل از پیدایش انسان پدید آمده و تاکنون بین انسانها إدامه دارد، و رفع آن إجمالاً إشاره کنم که:

طبیعت و سرشت انسان بر انحطاط و شقاوت، بر طغیان و شرارت، بر عصیان و جنایت و بر فساد و خیانت و ... است، و بسیاری از فلاسفهٔ ماتریالیست قدیم و جدید بر این عقیده‌اند، از اینرو با بدبینی کامل به طبیعت بشر نگریسته، و انسان را قابل اصلاح ندانسته، و به تز اصلاحی، اعتقادی ندارند، و إرائهٔ تز اصلاحی در نظر آنان بی معنی است، و مثل اینست که کسی برای عقرب قانون وضع کند تا خوب شود، وکسی را نگزد، چه اینکه:

نیش عقرب نه از ره کین است   اقتضای طبیعتش این است

وقتی طبیعت عقرب گزندگی باشد، قانون و تز وضع کردن معنی ندارد، بشر هم همین طور، تا وقتی روی زمین زندگی می‌کند، شرارت و فتنه و فساد خواهد داشت، و اصلاح پذیر نخواهد بود.

پاسخ و رفع توهم:

باید دانست که این توهم دو منشأ مختلف دارد:

۱- خود شناسی و ناآگاهی از غیر.

۲- از خود بیگانگی و ناآشنائی بخود.

أما أوّل: - با بیان بسیارکوتاه - پس از آنکه خداوند متعال، زمین و آسمانها را برای موجود جدیدی که إرادهٔ آفرینش آنرا داشته، آفرید، به فرشتگان که ابلیس از جنس جنّ در میان آنان میزیسته اعلان نمود که:

جانشینی از برای من در زمین در حال تکوین و آفرینش است:
«وَ إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» البقرة: ۳۰).

این توهّم برای فرشتگان پدید آمد که: مگر غایتی برای خلقت موجودی غیر از تسبیح و تقدیس و عبادت تنها برای تو وجود دارد؟ ما که با تمام وجود تنها برای تو تسبیح و تقدیس و عبادت می‌کنیم، مگر موجودی غیر از ما می‌تواند چنین کند؟ پس چرا موجودی می‌آفرینی که در وجودش جز شرارت و فتنه و فساد و خونریزی در روی زمین نیست؟

«أَتَجْعَلُ فِيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فِيهٰا وَ يَسْفِكُ الدِّمٰآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ؟» البقرة: ۳۰).

که این موجود تازه اگر تنها مفطور عبادت (چون ما فرشتگان) نباشد، پس تنها مفطور شرارت خواهد بود، چه اینکه هر موجودی یا مفطور عبادت است و یا مفطور شرارت.

۳۱۳- منشاء توهم فرشتگان:

منشأ توهم فرشتگان در اینجا سه چیز بوده است:

ألف: فرشتگان در حدّ علم و آگاهی و خود آشنائی بخود سخن گفتند که خود نیز به آن اعتراف کرده‌اند:
«قٰالُوا سُبْحٰانَكَ لاٰعِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا» البقرة: ۳۲).

ب: از عدم شناخت آنان به موجود تازه، زیرا ندانستند که غایت خلقت این موجود تازه هم همان معرفت و تسبیح و تقدیس و عبادت تنها برای خداوند متعال است، أما فرق بین فرشتگان و موجود جدید که شایستگی جانشینی خداوند متعال در روی زمین را دارد آنستکه: در وجود فرشتگان تنها اقتضای معرفت و تسبیح و تقدیس، و آنها تنها مفطور عبادت هستند که:
«يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ وَ هُمْ لاٰيَسْئَمُونَ» فصلت: ۳۸).

و در موجود جدید، استعداد و اقتضای معرفت و جهالت، و عبادت و معصیت و ... هر دو موجود است که می‌تواند با اختیار و إرادهٔ خود یکی از آن دو را

انتخاب کند، فرشتگان چون تک بُعدی بوده‌اند، تک بُعدی سخن گفته‌اند، و أما موجود جدید دو بُعدی در أبعاد گوناگون بوده است، از اینرو می‌تواند بیاموزد آنچه را که در توان فرشتگان نبود:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ...» البقرة: ۳۱).

۳۱۴- ملاک برتری آدم بر فرشتگان:

پس فضیلت و برتری حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ بر فرشتگان، و شایستگی او برای خلافت إلهی در روی زمین به دو أمر بوده است:

۱- معرفت آدم﴿علیه السلام﴾ به خداوند متعال و عبادت تنها برای او با اختیارش.

۲- أعلمیت آدم﴿علیه السلام﴾ بر فرشتگان، و این دو أمر، ملاک شایستگی آدم برای خلافت إلهی در زمین، و برتریش بر ملائکه شد که باید سجده‌اش کنند:

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» البقرة: ۳۴).

وقتی ملائکه پی به أعلمیت آدم برده‌اند تسلیم فرمان إلهی شده، سجده‌اش کردند، مگر ابلیس که در جهل مرکب باقی مانده و از درگاه إلهی رانده شده و در زمرهٔ کافران بلکه رهبر کافران گردید:

«إِلاّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ» البقرة: ۳۴).

خداوند سبحان خطاب به فرشتگان فرمود:

«إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ - أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...» البقرة: ۳۰ و ۳۳).

شما فرشتگان بواقعیت موجود جدید واقف نیستید، گمان نکنید که در مخلوق من یا باید اقتضای معرفت و عبادت به تنهائی موجود باشد چون شما، یا تنها اقتضای جهالت و شرارت.

فرشتگان خواه قبل از موجود جدید: (آدم) موجودی که به تصور آنها تنها در او اقتضاء جهالت و شرارت بوده، دیده و دانستند، یا با معیار اقتضای خود سخن گفتند که: اگر معرفت و عبادت نباشد، پس جهالت و شرارت است.

پس ای فرشتگان شما از حقیقت و أسرار و واقعیت موجود جدید ناآگاهید که چنین توهم نموده‌اید، این موجود جدید دو بُعدی در أبعاد گوناگون است، در سرشت و طبیعت او: توحید و شرک، ایمان و کفر، تقوی و فجور، طاعت و معصیت، عدل و ظلم، خیر و شرّ، حق و باطل، علم و جهل، نور و ظلمت و سعادت و شقاوت و کمال و انحطاط و ... نهفته است که می‌تواند با إراده و اختیار خود در هر مورد، یکی از آن دو را انتخاب کند.

بعبارت دیگر: انسان بر أساس فطرت که مربوط بجان و انسانیت و هویّت و روح خاص إلهی او است، حق بین، حق جو، حق پذیر و حق گو، و بمقتضای طبیعت که مربوط به جسم او است، موهوم بین، موهوم جو، موهوم‌پذیر و موهوم‌گو می‌باشد، زیرا انسان مرکب از روح خاص إلهی، و جسم خاکی است که خداوند متعال باین ترکیب تصریح فرموده است: «**إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**» ص: ۷۱-۷۲).

انسان از نظر طبیعت به جسم وابسته است که از گِل بوجود آمده و با دیگر موجودات زنده مشترک است، و از نظر فطرت که روح خاص إلهی، پشتوانۀ آنست از اینرو بر دیگر موجودات امتیاز و برتری دارد.

انسان از نظر طبیعت، متهاجم، متجاوز، متوحش و قانون شکن، و از نظر فطرت، متمدّن، مترقّی، متعالی و قانونمند است که همۀ فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی انسان به فطرت، و تمام رذائل و انحطاط و گمراهیهای او به طبیعت انسان باز می‌گردند، انسان بین ایندو نیرو قرار دارد که همواره میان آندو نبردی پایدار وجود دارد که پیروزی و غلبۀ فطرت بر طبیعت جز با جهاد أکبر میسّر نگردد.

در این نبرد پایدار، چنانچه فطرت پیروز گردد، انسان مسجود همۀ فرشتگان قرار می‌گیرد، و اگر طبیعت غالب شود، انسان از هر حیوان پستی فرومایه‌تر می‌شود.

ایندو خوی طبیعت و فطرت در أوان طفولیت از هر إنسانی بخوبی مشهود است که با طبیعت موهوم بین، متجاوز و استخدام گر است که هر چیزی را می‌خواهد به خود اختصاص دهد، و با فطرت خود، حق بین، حق جو، حق پذیر و حق گو است که با پرسش میخواهد همه چیز را بفهمد.

ج: چون قبل از آدم﴿علیه السلام﴾ موجودی بنام جنّ یا غیر آن در روی زمین زندگی کرده و خون ریزی و فساد نموده‌اند که ملائکه شاهد أعمال آنها بوده‌اند از اینرو چنین پرسشی را مطرح کرده‌اند: «**أَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها ...**».

أما ندانسته‌اند که آخرین دورهٔ زندگی، باقی مانده است که إن شآء اللّٰه تعالیٰ در آینده تحت عنوان: «أدوار تاریخ زندگی انسان برکرهٔ زمین» بحث خواهیم نمود.

أما دوّم: منشأ توهم عدهٔ زیادی از انسان که از دیر زمان تاکنون إدامه دارد، اینست که تنها شرارت را سرشت و طبیعت آدمی میشمارند، از خود بیگانه بودن و ناآشنائی به خود، و خود راکه دو بُعدی در أبعاد گوناگون است تک بُعدی فرض کردن است.

پس انسان باید نخست از خود بیگانگی در آمده خود را بشناسد که در درونش دو سرشت: علوی و سفلی وجود دارد، و ایندو همواره در حال تنازع و تضاد و مبارزه بایکدیگر هستند، کسی که ایندو را حقاً بشناسد، و از إسارت خوی حیوانی رهائی یابد، و نیروی سفلی را مهارکرده درکنترل نیروی علوی قرار دهد، بکمال انسانی خواهد رسید، وکسانی که ایندو را نشناخته و مغلوب نیروی سفلی قرارگرفته‌اند، آنها انسانی منحط، گر چه بصورت انسان أما در سیرت حیوان دو پا بلکه پست‌تر از آن که در اسارت خوی حیوانی خود می‌باشند.

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی بروان آدمیّت
طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیّت

۳۱۵- داستان قابیل و هابیل در قرآن:

در قرآن کریم نخستین اختلاف و تنازع و تضادی راکه در جهان انسان «دنیا» واقع شده، داستان قابیل و هابیل است که چه زیبا بیان فرمود:

«**وَاْتلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ اْلآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَني ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنّي أَخافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعالَمينَ إِنّي أُريدُ أَنْ تَبُوأَ بِإِثْمي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ وَ ذٰلِكَ جَزآؤُ الظّالِمينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرينَ**» المائدة: ۲۷-۳۰).

یعنی: و أی رسول ما! بخوان بر آنان به حقیقت و راستی داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را زمانی که با قربانی، تقرّب به خداوند سبحان جستند، که قربانی یکی پذیرفته و دیگری ردّ شده است.

قابیل به برادرش «هابیل که قربانیش پذیرفته شده بود» گفت: من تو را البته خواهم کُشت، هابیل گفت: مرا گناهی نیست این خداوند متعال است که تنها عمل (قربانی) پرهیزکاران را می‌پذیرد، اگر تو به کشتن من دست درازکنی، و برادرکُشی را به راه‌أندازی من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد، زیرا من از خداوندی که پروردگار جهانیان است میترسم، من میخواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو هر دو به تو بازگردد، تا تو أهل آتش جهنم شوی که آن آتش، جزای ستمکاران است، پس هوای نفس قابیل او را بر کشتن برادرش هابیل ترغیب نمود تا او را بی‌گناه به قتل رسانید، پس بدین سبب از زیانکاران و منحطان عالَم گردید.

داستان هابیل و قابیل نخستین داستان تاریخی،و از شکوهمندترین داستانهای قرآنی است که نظرش را دربارهٔ انسان مختار بر سر راه دو خط متعاکس به صورت جنگ و نزاع بین دو انسان بیان می‌کند که: یکی آشنا به خود و حق جو و عدالت خواه و تکامل یافته که سخن از خداوند سبحان و تقوی و اخلاص میگوید، و دیگری از خود بیگانه و ناآشنای به خود، دراِسارت هوای نفس، مغلوب خوی حیوانی و منحط که سخن از خود خواهی و فجور و شرارت و تجاوز و فساد و قتل... می‌گوید.

این دو جریان و دو بُعدی بودن انسان از درون، دو خط متعاکس در بیرون، و دو روندهٔ متضاد در آندو راه، در تاریخ بشری اجتناب ناپذیر است که مولوی می‌گوید:

رگ رگست این آب شیرین و آب شور   در خلائق می‌رود تا نفخ صور

و جامعه‌ای که از أفراد انسان ترکیب می‌یابد همین دو خط متعاکس در آن قطعی است، و تکامل جامعه به تکامل أفراد بستگی دارد، هر چند تعداد أفراد تکامل یافته بیشتر باشد، جامعه به تکامل نزدیکتر می‌باشد.

هر وقت انسان از خود بیگانگی بدر آمد و خود را شناخت، آفریدگارش و حکمت از خلقتش، و مقصدش و برتریش بر فرشتگان، و مادون آنانرا خواهد شناخت، و چگونه شدن و چگونه بودن در دنیا، و چگونه ماندن در بهشت برین را خواهد دانست، و در این زمان تعادل بین دو جنبهٔ علوی و سفلی، دو جنبهٔ تقوی و فجور، دو جنبهٔ سعادت و شقاوت، دوجنبهٔ عدالت و جنایت، و دو جنبهٔ کرامت و شرارت و ... برقرار می‌کند، و اینها تنها در مکتب وحی و تعلیمات أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان صلوات اللّٰه علیهم أجمعین یافت می‌شود و بس.

آنکس که از خود بیگانه است از خالقش بیگانه است، از حکمت خلقتش ناآگاه می‌باشد، انسانی بی‌مقصد و بی‌هدف، پیوسته در فکر چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن چون حیوانات است، انسان بیگانه از خودگر چه اصطلاحات علمی و فنی فراوانی را بداند جاهلی بیش نیست.

ناگفته نماند:

همانطوری که شرارت و بدی و فساد و ... را تنها سرشت آدمی دانستن، مفاسد فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، و أخلاقی و ... فراوانی دارد که از جملهٔ آنها: یأس و ناامیدی در زندگی و انتحار و خودکشی و ظلم و تجاوز به دیگران، و قتل و جنایت و ... می‌باشد، وکسی نباید خود را چنین تلقین کند، سعادت و نیکی و خیر و صلاح و ... را تنها سرشت آدمی دانستن نیز، مفاسد بسیاری را در بر دارد.

اگر کسی جنبهٔ شرارت و خوی حیوانیت خود را بوسیلهٔ عقل و دین مهار و کنترل نماید، نباید از جنبهٔ شرارت و شقاوت و ... که همآنند آتش زیر خاکستر در وجود اوست غفلت نماید که آنی غفلت از آن باعث شعله ور شدن آن خواهد شد که اینست جهاد با نفس.

روایت بسیار معروف که: رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ لشکری را برای مبارزه و جنگ با دشمنان بیرونی (برون مرزی) فرستاده زمانی که فاتح و پیروز برگشتند، به استقبال آنان رفت (موقع شناسی‌را ببینید که در چه جائی رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ چه سخنی می‌فرماید) هنگامی که می‌خواهد به آنها مرحبا و آفرین بگوید، می‌فرماید:

«مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوْا اَلْجِهٰادَ اَلْأَصْغَرَ، وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ اَلْجِهٰادُ اَلْأَکْبَرُ».

یعنی: آفرین بر شما جمعیتی که از مبارزهٔ کوچک (جنگ با دشمن بیرون مرزی) پیروز و فاتح برگشته‌اید، ولی هنوز مبارزهٔ بزرگتر (جنگ با دشمن درون مرزی) باقی مانده است.

همه از بیان رسول‌اللّٰه«صلی الله علیه و آله» تعجب کرده عرض کردند: یا رسول‌اللّٰه«صلی الله علیه و آله» آیا ما جنگ و مبارزهٔ بزرگتری را در پیش داریم؟ حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: بلی، مبارزهٔ بزرگتر و درونی، جهاد بانفس است که تنها راه نیل به کمال انسانی است. پس دشمن أصلی و بسیار خطرناک در درون ما است.

أی شهان کُشتیم ماخصم برون ‌‌‌ ماند زان خصمی بتر در أندرون

سهل شیری دان که صفهابشکند ‌‌‌ شیر آن باشد که خود را بشکند

جهاد با نفس همان از خود بیگانگی بدر آمدن انسان، و خود آشنائی و شناخت خود، و تزکیهٔ نفس، و مهار کردن آن با نیروی عقل، و کنترل آن بوسیلهٔ دین است که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاهٰا وَ قَدْخٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» الشمس: ۷-۱۰).

بیان چنین حقائق و معارف و تعلیمات و شناخت در هیچ تعلیمی از تعلیمات غیر آسمانی وجود ندارد، زیرا غیر آن چنین ظرفیتی را ندارد تا بتواند چنین حقائق و دستورات و آموزشهائی داشته باشد.

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن ‌‌‌ تا حُجُب را برکند از بیخ و بُن

این دیده هرگز از غیر طریق وحی میسّر نگردد.

درس شصت و چهارم:

۳۱۶- نقش عقل و دین در تکامل انسان:

بر صاحبان خرد و اندیشه پوشیده نیست که: ارتباط عقل با دین نسبت به روان و نفس انسان، همان ارتباط عقل با روح نسبت به کالبد یک انسان است، همانطورکه جسم بدون روح مرده است، بدون عقل ناصح، أفسارگسیخته خواهد بود، چه اینکه عقل، انسان را عقال و مقیّد می‌کند، انسان بی هدایت عقل، مردهٔ متحرّک، و بدون دین، حیوان دو پای أفسارگسیخته می‌باشد:

«وَ الَّذینَ كَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعامُ» محمد﴿ﷺ﴾: ۱۲).

برای أهل خرد و أندیشه پرواضح و روشن است که: نیاز انسان به دین آسمانی؛ به همان نسبت نیازش به عقل است، چه اینکه بقاء و عدم بقای هر چیزی تابع نیاز اوست، پس هیچگاه انسان از دین جدا نبوده است، چنانچه از عقل جدانیست،و إلاّ در واقع انسان نمیباشد، از اینجا میتوان نقش عقل و دین با هم در کمال انسان را بدست آورد، انسانی که برای کمال آفریده شد، و امتیازش بر دیگر موجودات دار هستی به همان کمال فعلی اوست، تنها با همآهنگی این دو نیروی عقل نظری، و عقل عملی (همآنند دو بال پرنده) می‌تواند بسوی کمال پرواز و به قلّهٔ آن نائل آید.

و هیچ چیز دیگر در هیچ زمان، چه گذشته و چه آینده نمی‌تواند جای آن دو یا یکی را (همچون یک یا دو بال مصنوعی برای پرنده) بگیرد، و آندو را از هم جدا سازد که انقراض هر یک، انقراض دیگری را اجتناب ناپذیر می‌سازد که در نهایت بنابودی خود انسان منتهی می‌گردد.

هر جامعه یا فردی که عقل و دین با هم، برآن حاکم نباشد، از ماهیت انسان، از معنویت انسان، از هویّت إنسان، و از انسانیت انسان محروم است، و بیش از یک

حیوان دوپا، خواه درنده و وحشی، و خواه آرام و أهلی با چهرهٔ انسان نخواهدبود، همانطوری که عقل بر أساس خلقت از انسان جدا نبوده و یک بال پرواز انسان بسوی کمال راتشکیل داده، و هرگز إظهار عجز و ناتوانی نکرده و به بن بست نرسیده است، دین نیز بر أساس خلقت از انسان جدانبوده، و یک بال دیگر پرواز انسان بسوی کمال را تشکیل‌داده و هرگز إظهار عجز و ناتوانی نکرده و هیچگاه به بن‌بست نرسیده است.

این انسان و جوامع بشری هستند که برأثر جدائی (پیروی نکردن)ازعقل و دین به بن بست می‌رسد نه عقل و دین، زیرا فناء برای جسم است نه برای عقل و روح و دین.

از اینکه بعضی از خود بیگانه و نا آشنای بخود، و جدای از عقل و دین می‌گویند: وقتی با پیشرفتهای علم و صنعت و اختراعات و اکتشافات و ... روابط اجتماعی و سیاسی و أخلاقی و اقتصادی و فرهنگی و ... رو به تکامل است، یا أصلاً نیاز به دین نیست، یا باید دین نیز رو به تکامل باشد.

باید گفت: همانطوری که عقول ـ با مراتب و درجاتش از ضعیف ترین تا قویترین ـ هر یک کامل آفریده شد - چنانچه جسمها با وزنها و رنگها و توانائیهای متفاوت ... هر یک کامل آفریده شده‌است - و این انسان است که می‌تواند با تبعیت از عقل، مراحل تکاملی خود را طی کند، و با تکامل روابط اجتماعی ... عقل تکامل پیدا نمی‌کند، بلکه باید با تبعیت از عقل از فرش تا عرش را پیمود، بعبارت دیگر:نباید عقل تحت تأثیر روابط اجتماعی باشد، بلکه روابط اجتماعی باید متأثر از عقل و تحت حاکمیت عقل ناصح باشد.

دین نیز چنین است، زیرا دین عبارت است از بیان مجموعه قوانینی از طریق وحی که نخست انسان را بخود و خالقش آشنا می‌سازد، وبا عمل بین خالق ومخلوق ارتباط برقرار می‌سازد، سپس بین افراد و جوامع‌بشر، و با جهان طبیعت ...

أدیان آسمانی - چون عقول دارای مراتب ودرجات - همانند موادّ درسهایی است که از ابتداء تا انتها (از دبستان تا آخرین دورهٔ آکادمی) در حدّ توان انسان از فرش تا عرش قابل تعلیم و تعلّم است، و أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان صلوات اللّه علیهم أجمعین چون معلّمان در مراتب تدریس در کلاسها... و أفراد همآنند شاگردان کلاسها در مراحل مختلف می‌باشند.

دین دبستانست و امت کودکان نزد رسول

در دبســتانست امت زابـتداء تـا انـتهاء

هر مادهٔ درسی در هر کلاس درس، خود قانون کامل در مرتبه و مرحلهٔ خود است، این انسان است که باید در مسیر تکاملی حرکت کرده، و با سعی وکوشش و فراگیری علم از مرحله ای بمرحلهٔ دیگر کمال، و بکلاس بالاتری راه یابد، نه مواد درسی و قانون.

دین مبین اسلام، جامع ترین و کامل ترین دین آسـمانی است کـه حـقائق و معارف و حِکَم و أحکام و قوانینی ... راتا آخرین حدّ توان بشر ـ بامراتب و درجاتش ـ آورده است که می تواند از کلاس نخست تا انتهاء را به پیماید، پس دین، کامل و ثابت است، این انسان است که باید مراحل کمال راکه بگستردگی از فرش تا عرش است بپیماید، پس قانون، ثابت و لایتغیّر، و انسان باید در حال حرکت باشد، بـا درس نخواندن و نیاموختن، یا بیجا در کلاس بالاتر قرارگرفتن ودرک نکردن، نباید مواد درسی، و یا با تخلّف از قانون، قانو ن را عوض کنند.

پس دین آسمانی ـ با مراتب و درجاتش چون عـقول ـ هـرگز بـه بـن بست نرسیده و نخواهد رسید و أماتحریف در أدیان سابق ـ همچون ایجاد اختلال در عقول بافعل و انفعالات ـ موجب نقص آنـها در ذاتشـان نـیست کـه جـامعترین و کاملترین آنها با ضمانت حفظ برای همیشه ثابت، دین مبین اسلام است که هرگز به بن بست نخواهد رسید، چه اینکه دین آسمانی جهت بفعلیت رساندن قوهٔ کمال انسانی آمده است که آن معرفت به آفریدگار جهان است و آن نمودهای بسـیاری دارد که نخستین آنها رابطهٔانسان با خالقش بصورت عبادت می‌باشد.

سپس رابطهٔ انسان با خود، و رابطه‌اش با دیگر انسانها ...که بعضیها از نمودها بتکامل تعبیر کرده‌اند از قبیل: تکامل انسان در رابـطه اش بـا طـبیعت، تکـامل در أخلاق، تکامل در علم و آگاهی، تکامل در قدرت، تکـامل در آزادی، تکـامل در عواطف، و تکامل در احساسات و انسان دوستی ...

تاریخ بشریت بهترین گواه است که: مکتبها و مسلکها و گرایشها و قـوانـین موضوعهٔ فکر بشر ... زود یا دیر به بن بست رسیده اند، زیرا هیچ عاملی غیر از دین

آسمانی، توان بفعلیت رساندن نیروی کمال انسانی را ندارند، و همآنند کفهای روی آبی است که بزودی از بین می‌روند، و خداوند متعال این أصل ثابت را اینگونه بیان فرموده، و عقل و علم و تاریخ نیز آنرا ثابت کرده است:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً فَسٰالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهٰا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رٰابِياً ـ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفٰآءً وَ أَمّٰا مٰا يَنْفَعُ النّٰاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» الرعد: ۱۷).

یعنی: خداوند متعال از آسمان آبی را نازل کرد، پس در هر رودی بقدر وسعت و ظرفیتش سیل آب جاری شد، و بر روی آب کفی بر آمد - پس آن کف بزودی نابود شده واز بین می‌رود، و أماآب که برای خیر و منفعت مردم است در زمین باقی میماند تا مردم از آن بهره گیرند.

دین آسمانی همان آبیست که ثابت و باقی میماند که باید تمام اندیشه ها از آن سیر آب گردند، و همهٔ مکتبها و مسلکها و گرایشها و قوانین ساختهٔ فکر بشر همآنند کف روی آبیست که بزودی محو و نابود می‌شوند.

۳۱۷- عقل بتنهائی نمی‌تواند انسان را بکمال برساند!

زیرا به اعتراف و اقتضاء عقل ناصح: کمال انسان از راه علم و عمل با هم حاصل می گردد (همآنندو بال برای پرواز پرنده در فضاء) یعنی علم و معرفت به آفریدگار جهان و عبادت تنها برای او تعالی.

بعبارت دیگر: شناخت و بینش بمبدأ و معاد، و آگاهی بمراتب و منازل بین آندو، گر چه شناخت مبدأ و معاد بر أساس فطرت، و در جان انسان است، أما آگاهی بمراتب و منازل بین آندو از توان عقل خارج است، از اینرو عقل، خود خواستار بیانگر مراتب و منازل و رابط بین مبدأ و معاد یا آغاز و أنجام می‌باشد، و از این طریق نقش دین و نبوّت و رسالت و إمامت آشکار می‌گردد. و إحساس نیاز بمشورت در امور جزئی زندگی دلیل قاطع بر ناتوانی عقل است.

مثنوی می‌گوید:

مشورت إدراک و هشیاری دهد عقل‌ها مر عقل را یاری دهد

و بعبارت دیگر: انسان گر چه از آغاز مسیر بسوی کمال تا أنجام، بر أساس فطرت حرکت می‌کند اما در مسیر حرکت، موجودی استخدامگر است که از هر آنچه در پیرامون اوست اعمّ از آب و خاک و هوا و آتش و جماد و نبات و حیوان، و حتی از دیگر انسانها بنفع خود بهره می‌گیرد، و چون مدنی الطبع آفریده شده و زندگی او اجتماعی است، دیگران نیز با آنچه در اطرافشان هست که از جملهٔ آنها خود اوست همین رفتار را خواهند داشت، از اینرو ضرورت نوع همکاری و تقسیم کار عادلانه بین افراد و حفظ حقوق همگان و ... که علاوه بر معیشت مادی، سعادت ابدی انسان را نیز تامین کند، رخ می‌نماید.

قوانین و مقرراتی که بتواند چنین آرمانی را بر اساس قسط و عدل تامین نماید، دین آسمانی است که از جانب آفریدگار جهان، بوسیلهٔ انبیاء و رسولان الهی همگام با عقل می‌گردد که خود فرمود:

«كٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ ألكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمـا اخْتَلَفُوا فيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلَّا الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰآءَتْهُمُ ألبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ» البقرة: ۲۱۳).

یعنی: مردم بر اساس فطرت یک گروه واحدند (که استعداد توحید و شرک، ایمان و کفر، حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شر و کمال و انحطاط در وجود آنان نهفته است) پس خداوند متعال پیامبران خود را بسوی آنان فرستاد تا نیکان را (که باختیار و ارادهٔ خود، بر أساس فطرت، توحید و ایمان و حق و ... را انتخاب کرده‌اند) بشارت دهند و بدان را (که راه شرک و کفر و باطل و ... را بمقتضای طبیعت برگزیده‌اند) بترسانند، و با انبیاء کتاب را بحق جهت حلّ اختلاف بین مردم فرستاد، تا تنها دین خدا بعدالت در موارد نزاع مردم حکم فرما باشد، سپس همان گروهی از مردم که به آنان کتاب آسمانی با دلائل روشن آمده بود، برای تعدّی و تجاوز بحقوق یکدیگر، در کتاب حق، شبهه و اختلاف انداختند.

پس خداوند متعال انبیاء را از آن جهت بسوی مردم فرستاد تا به اختلافاتی که بین آنها رخ میدهد، مطابق کتابی که بر آنها نازل شده، و مطابق باحق است خاتمه دهند، و چون واقع و حق با آمدن پیامبران روشن می‌گردد، اگر اختلافی پس از آن

پیش آید اختلافی مذموم و به انگیزهٔ جاه طلبی و تجاوز به حقوق دیگران است، و برای پیش‌گیری از این اختلاف و یا رفع آن - هرگاه با منطق حلّ نگردد - باید با تازیانه برخورد نمود که فرمود:

«لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ» الحدید: ۲۵).

یعنی: هر آینه ما رسولان خود را با ادلهٔ واضحه و منطق و نشانه‌های آشکار فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان را نازل نمودیم، تا مردم با قسط و عدل زندگی کنند، و آهن (قوهٔ قهاره) را از آن جهت فرستادیم که اگر با منطق دین نخواستند زندگی کنند، با زور و تازیانه و قوّهٔ قهاره زندگی انسانی کنند، البته برای آهن، منافع بسیار دیگری برای انسانها هست، و آنها را فرستادیم تا آنکه خداوند متعال کسانی را که دین خدا و پیامبرانش را یاری می‌کنند، معلوم و به دیگران معرّفی نماید، که چه کسی به مبارزه و ستیز علیه دین خدا و چه کسی به یاری آن بر می‌خیزد، و خداوند متعال قوی و عزیز است.

این تنها دینی است که می‌تواند قوانین و مقررات و دستورات زندگی فردی و اجتماعی و خانوادگی و اخلاقی و تربیتی و ... را بر اساس واقع پی‌ریزی کند تا انسان بتواند بر مشکلات پیچیدهٔ زندگی که از خود بر می‌خیزد فائق آید، و مشکل‌آفرین، خود نمی‌تواند آن را برطرف سازد.

مثنوی می‌گوید:

عقل جزئی عقل استخراج نیست　　جز پذیرای من و محتاج نیست
عقل سر تیز است و لکن پای سست　　زانکه دل ویران شدست و تن درست

۳۱۸- آیا علم به تنهائی می‌تواند انسان را بکمال برساند؟

نخست باید دانست که اصلاً علم چیست؟ و فرق بین علم و فرهنگ و فنّ و صنعت و حرفه و اختراع و اکتشاف و ... چیست؟

گروهی گفته‌اند: علم یعنی آگاهی و شناخت و اطلاع بهر چیزی، خواه در امور مادّی و طبیعت و خواه به امور معنوی و فضیلت و فطرت و ... باشد.

و دسته‌ای: علم را مربوط به امور معنوی و به اسرار آفرینش، و دین و اعتقاد ... دانسته‌اند، و غیر آن را فنّ و صنعت و حرفه برشمرده‌اند، و فرهنگ را هر چیزی که انسان را به جهان، و جهان را به انسان آشنا سازد دانسته‌اند.

و عده‌ای: علم را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- علم انسان در رابطهٔ انسان با طبیعت که وسیلهٔ تکامل مادی انسان می‌باشد.

۲- علم انسان در رابطهٔ انسان با فطرت که مربوط به مرحلهٔ تکامل معنوی و روحی انسان است.

نظرات و گفتارها در اینجا بسیار است که ما اکنون در صدد بیان آنها نیستیم.

علم هر چه که باشد، بعضیها تنها علم راکمال انسان دانسته‌اند، و حلّ تمام مشکلات مادی و معنوی انسان را به آن مرتبط میدانند، و همهٔ مشکلات و بدبختیها و مفاسد و گرفتاریها و انحطاط و ... فردی و اجتماعی را به جهل و نادانی نسبت می‌دهند، و بعضیها علم را بی‌طرف و بی‌تفاوت می‌دانند و می‌گویند: علم برای انسان هدف ساز نیست، و به انسان جهت نمی‌دهد، و هدف انسان را بالا نمی‌برد، بلکه انسان در جهتی که در زندگی انتخاب کرده از نیروی علم استفاده می‌کند، پس علم برای انسان ارزش وسیله‌ای دارد، پس باید علم در خدمت بشر قرار گیرد تا انسان بکمال مطلوبش برسد.

۳۱۹- آیا ارزش علم به انسان است یا ارزش انسان به علم؟

نخست باید دانست که: ارزش انسان به علم است؟ یا ارزش علم به انسان؟ اگر ارزش انسان به علم باشد، پس باید انسان در خدمت علم باشد نه علم در خدمت انسان که بعضی از کم اندیشان گمان کرده‌اند، و اگر ارزش علم به انسان باشد، پس باید علم در خدمت انسان باشد نه انسان در خدمت علم.

بدون تردید! انسان ظرف و وعاء علم است، و ارزش ظرف و مکان به مظروف و مکین است، و ارزش مظروف و مکین هم به علت غائیش می‌باشد (همانند مسکن و ساکن و سکون یعنی آرامش) اگر ارزش انسان به علم باشد که قطعاً چنین است، و ارزش علم به علّت غائیش (و از این رو علم دارای درجات و مراتب و ارزشهای متفاوت خواهد بود) پس باید انسان در خدمت علم باشد نه علم در خدمت انسان، هرگاه انسان در خدمت علم باشد هیچگاه علم در غیر جائی که باید بکارگرفته شود، بکارگرفته نخواهد شد.

فرشتگان آسمانی از آن جهت حضرت آدم﴿عليه السلام﴾ را سجده کرده‌اند که وعاء و ظرف علم بود، و ارزش علم هم بغایتش و آن عمل بعلم می‌باشد، از اینرو وقتی حضرت آدم﴿عليه السلام﴾ بعلمش عمل نکرد از بهشت إخراج شد، و وقتی توبه کرد و بعمل بازگشت، آدم شد، کسی که طبق علم، عمل نکند، و از بهشت اخراج گردد آیا براستی عالم بدون عمل می‌تواند وارد بهشت شود؟!

سعدی گوید:

از من بگوی عالم تفسیرگوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسّری
علم، آدمیّت است و جوانمردی و أدب ور نه ددی بصورت انسان مصوّری

علمی که انسان ساز نباشد، مفاسد و آثار شوم آن برای فرد و جامعه بمراتب از جهل بیشتر است، خواه علم بطبیعت و اقتصاد و معاش باشد یا علم بدیانت و اعتقاد و معاد.

عالمی که از قلم زبانش حقائق دین را نگوید، و یا از زبان قلم، معارف إسلام را بیان ننماید، و در هر دو صورت، با چراغ عمل راه کمال دیگران را روشن نسازد، مرده‌ای زنده نما، و موجودی زبان بستۀ دو پا بیش بحساب نیاید.

بگوی تا نشوی متهم به نشنیدن
چو زنگ هر که در این عرصه بی صداست کر است

عالمی که از زبان دل سخن نگوید، هرگز بر دل ننشیند، وکسی که باگوش دل نشنود نمی‌تواند حقائق و معارف دیانت را درک کند، و هر کس با چشم دل بنظام آفرینش ننگرد پی به أسرار طبیعت نخواهد برد.

حقیقت علم آنستکه نخست به عالم شرح صدر دهد، سپس بدیگران، وگرنه جهلی بیش نیست، اگر هدف از هر فنی از فنون طبیعت و معاش، آخرت باشد که «اَلدُّنْیا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» عبادت است، و چنانچه غرض از هر علمی از علوم شریعت و معاد، دنیا باشد، معصیت است.

به هر چه از دستورات إسلام دانسته‌اید عمل کنید، ندانسته‌ها را خواهید دانست:

«مَنْ عَمِلَ بِمٰا عَلِمَ عَلَّمَهُ مٰا لَمْ یَعْلَمْ»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ» البقرة: ۲۸۲).

وحی آسمانی، علم بدون تزکیهٔ نفس و بدون عمل را نه تنها مفید بحال فرد و جامعه نمی‌داند که آن را بدترین وسیله‌ای برای فساد و تباهی و فتنه و گمراهی و انحطاط و نابودی فرد و جامعه می‌داند، علم هنگامی مفید است که با تزکیهٔ نفس و عمل همراه باشد، چنانچه طهارت بدون تطهیر حاصل نمی‌گردد، و تزکیهٔ نفس، کیفیّت وکمّیّت عمل، جز از طریق وحی ممکن نخواهد بود، علم بدون تزکیهٔ نفس، رابطهٔ انسان با طبیعت را به ظاهر حسنه می‌سازد که می‌تواند با علم از طبیعت بهره‌گیری‌های بسیاری را بنماید، أمّا رابطهٔ انسان با خالق و مخلوق را بکلی قطع می‌سازد که استبداد و استکبار و ظلم و جنایت و استثمار و تجاوز قوی بضعیف، و انسان، گرگ انسان شدن نتیجهٔ آن است.

علم بدون تزکیهٔ نفس و بدون عمل، توحش را تمدّن بشمار آورده و دین را أفیون جامعه میداند، و برای سگ وگربه و میمون بیش از انسان ارزش قائل شده و با آنها آمیزش می‌کند، و با فرمول علمی کمر بنا بودی نسل بشر میبندد، علم بدون شناخت بواقعیت و علم بدون معنویت و به أرزشهای متعالی انسان، و بدون شناخت به جهت علم، بدون شناخت هدف انسان، و علم بی جهت دارو بی عمل نه تنها که مفید نیست بلکه جهانی را بفساد و تباهی میکشاند، خواه علم دین و شریعت باشد که دین و معتقدات و دنیای مردم را خراب می‌کند: «إِذٰا فَسَدَ اَلْعٰالِمُ فَسَدَ اَلْعَوٰالِمُ».

خداوند متعال در قرآن کریم عالم بی عمل را بسگ و الاغ تشبیه کرده است.

و خواه علم دنیا و طبیعت باشد که دنیای مردم را تباه می‌سازد، علم بدون

ایمان، بدون تزکیهٔ نفس، بدون عقیدهٔ صحیح، بدون بینش درونی و بی عمل، جهنم آفرین بوده و جامعه را به تیره بختی سوق میدهد، علمی که أبزار برتری جوئی، استثمار، تحمیق و بهره کشی و... باشد نه تنها فرد و جامعه را اصلاح نمی‌کندکه به انحطاط می‌کشاند.

تاریخ بشری، مخصوصاً قرنهای أخیر، و خاصّه، عصر موجود - بقول مدّعیان: عصر تمدن جدید و پیشرفتهای علم و صنعت و... - بهترین گواه است که: أکثر مفاسد وگرفتاریها و مشکلات و جنایات و ظلمها و ستمها،و فحشاء و استبداد و استثمار و خونریزیها و تجاوزگریها، و قساوتها و جنگها و نابرابریها، و تبعیض نژادی و بهره کشیهای انسان از انسان، و بدترین اختناق و بد بختیها و بی چاره گیها و دردهای جامعه از سوی عالمها وأهل تمدن جدید و فرهنگ و علم و فنّ و صنعت و اختراعات و اکتشافات و... می‌باشد، نه از ناحیهٔ انسانهای نادان و جاهل و قشرهای متوسط و پائین جامعه و نه از عالمان باعمل و اندیشمندان دلسوز و صاحبان انصاف و کرامت.

پس هیچ یک از عقل منهای دین، و علم بدون عمل در تاریخ بشری بواسطهٔ عدم عصمت آندو نتوانسته اند بتنهائی انسان و جامعه ای را بکمال برسانند، و هر دو به بن بست قطعی رسیده اند.

این تنها دین آسمانی است که بر أثر عصمت می‌تواند بکمک عقل بشتابد، و خطاهایش را اصلاح نماید، و علم را مهار و کنترل کند، و در مسیر غائیش قرار دهد، و فرد و جامعه را با عقل ناصح و علم نافع به کمال غائی برساند.

۳۲۰- نقش دین در تکامل انسان:

دین آسمانی و وحی إلهی در دو بُعد کلّی و جزئی دو نظام طبیعت و شریعت، در اعتقاد و اقتصاد و در دنیا و آخرت انسان نقش أساسی دارد، از پیش از خلقت، و زندگی در دنیا، وپس از مرگ، نقش در غذاهائی که نطفه از آن فراهم می‌گردد، نقش در نیات پدران و مادران، نقش در زناشوئی، و انعقاد نطفه، نقش در دوران حمل وشیر خوارگی، نقش در تربیت وتعلیم، نقش در چگونه خارج ساختن انسان را از خود بیگانگی، نقش در تزکیهٔ نفس، نقش در چگونه انسان را با خود و با

آفریدگارش آشنا ساختن، نقش در برقراری ارتباط بین خالق و مخلوق، نقش در کمیّت و کیفیت عبادت تنها برای خداوند سبحان.

نقش دین در چگونه آموختن حقائق ومعارف و حِکَم و أسرار دو نظام تکوین و تدوین، و أحکام و دستورات فردی و اجتماعی ... نقش دین در چگونه بکارگیری آموخته‌ها ... نقش دین در شیوهٔ فراگیری مسائل اعتقادی و اصول دین: توحید وعدل ونبوّت و إمامت ومعاد، نقش دین در طریق آشنائی به قوانین و مقررات و فرامین، نقش دین در چگونگی اتصاف بفضائل أخلاقی و کمالات نفسانی، نقش دین در روابط انسان با خویشتن، با خانواده و با جامعه، با خودی و با بیگانه و روابط بین المللی و جهانی ...

نقش دین در فروع دین و معاملات و ... و در سیاسات و اقتصاد و ... نقش دین در شیوهٔ عمل و چگونگی رفتاری راکه انسان باید در مسیر کمال خود بکارگیرد و بیاموزد و بدیگران تعلیم دهد، و نقش دین در اصلاح فرد و جامعه و در تحصیل عدالت کبری ...

کدام فکر بشر تاکنون توانسته، چنین مبانی و اصول را در تمام أبعاد زندگی بشر إرائه دهد؟ و آنهائی که ـ با إدّعاهای بی محتوی ـ چیزهای ناقصی را إرائه داده‌اند، خود نخستین أفرادی بوده اند که عملاً نقض تراوشات فکری خود کرده اند، و کوتاه فکری خود را عملاً ثابت نمود اند.

أفکار ألیف بمادیات و نشأهٔ عنصری، توان جعل مقررات و قوانین جامع که حتی قابل پذیرش خودش باشد، چه رسد به طبائع مختلف، راندارد، و حتی انبیاء عظام و رسولان إلهی و أوصیاء معصومین آنان صلوات اللّه علیهم أجمعین نکرده‌اند: «**فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ**» النحل: ۳۵) که أشرف آنها«ﷺ» تابع وحی بود: «**قُلْ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ**» یونس: ۱۵) تانا أهلان پا توی کفش آنان نکنند که چون آنان کرده‌اند پس ما هم ...! چه اینکه دین از آنِ خداوند سبحان است و بس: «**إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ لَكُمُ الدِّينَ**» البقرة: ۱۳۲).

دنیا و حکمت آفرینش آن، و انسان و علّت غائی خلقتش را میتوان بیک مسکن و حکمت بنای آن، و بساکن و علّت غائی آن تشبیه نمود، با فرق اینکه: بانی

دنیا، خالق متعال، و بانی مسکن، مخلوق است، مسکن برای ساکن، و ساکن برای سکون و آرامش در مسکن است، اگر آرامش برای ساکن نباشد، مسکن برای ساکن، جهنّمی بیش نخواهد بود.

بدون تردید! کمال و سعادت ساکن به آرامش او در مسکن است، و آن هنگامی حاصل می‌گردد که خود را بشناسد که چه موجودیست که چنین مسکنی برای او بنا شده است، و بانی مسکن را بشناسد، و با تمام وجود، طبق مقرّرات بانی مسکن عمل کند، و جعل مقرّرات جامع در توان ساکن نیست، زیرا شرائط زمانی، مختلف، و طبایع گوناگون، و روابط، بسیار متفاوت است.

۳۲۱- دین مبین اسلام کاملترین أدیان آسمانی است:

دین مبین اسلام، جامعترین و کاملترین دین آسمانی است که بر أشرف مخلوقات وسیّد کائنات حضرت محمد مصطفی«صلی الله علیه وآله» نازل شد که تمام نیازمندیهای جوامع بشری را در تمام أبعاد زندگی انسانی بیان فرموده است.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«ثُمَّ إِنَّ هٰذاَ الْإِسْلاٰمَ دینُ اللّٰهِ الَّذی اصْطَفاٰهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلٰى عَيْنِهِ، وَ أَصْفاٰهُ خِيَرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقاٰمَ دَعاٰئِمَهُ عَلٰى مَحَبَّتِهِ، أَذَلَّ الْأَدْياٰنَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهاٰنَ أَعْداٰئَهُ بِكَراٰمَتِهِ، وَ خَذَلَ مُحاٰدّيهِ بِنَصْرِهِ، وَ هَدَمَ أَرْكاٰنَ الضَّلاٰلَةِ بِرُكْنِهِ، وَ سَقىٰ مَنْ عَطَشَ مِنْ حِياٰضِهِ، وَ أَتْأَقَ الْحِياٰضَ بِمَواٰتِحِهِ، ثُمَّ جَعَلَهُ لاٰ انْفِصاٰمَ لِعُرْوَتِهِ، وَ لاٰ فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَ لاٰانْهِداٰمَ لِأَساٰسِهِ وَ لاٰزَواٰلَ لِدَعاٰئِمِهِ، وَ لاٰ انْقِلاٰعَ لِشَجَرَتِهِ، وَ لاٰ انْقِطاٰعَ لِمُدَّتِهِ، وَ لاٰ عَفاٰءَ لِشَراٰئِعِهِ، وَ لاٰ جَذَّ لِفُرُوعِهِ، وَ لاٰ ضَنْكَ لِطُرُقِهِ، وَ لاٰ وُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَ لاٰ سَواٰدَ لِوَضَحِهِ، وَ لاٰ عِوَجَ لِاِنْتِصاٰبِهِ، وَ لاٰعَصَلَ في عُودِهِ، وَ لاٰ وَعْثَ لِفَجِّهِ، وَ لاٰ انْطِفاٰءَ لِمَصاٰبيحِهِ، وَ لاٰ مَراٰرَةَ لِحَلاٰوَتِهِ.

فَهُوَ دَعاٰئِمُ أَساٰخَ فِي الْحَقِّ أَسْناٰخَهاٰ، وَ ثَبَّتَ لَهاٰ أَساٰسَهاٰ، وَ يَناٰبيعُ غَزُرَتْ عُيُونُهاٰ، وَ مَصاٰبيحُ شُبَّتْ نيراٰنُهاٰ، وَ مَناٰرٌ إِقْتَدىٰ بِهاٰ سُفّاٰرُهاٰ، وَ أَعْلاٰمٌ قُصِدَ بِهاٰ فِجاٰجُهاٰ، وَ مَناٰهِلُ رَوِىَ بِهاٰ وُرّاٰدُهاٰ، جَعَلَ اللّٰهُ فيهِ مُنْتَهىٰ رِضْواٰنِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعاٰئِمِهِ،

وَسَنامَ طاعَتِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ وَثيقُ ٱلأَرْكانِ، رَفيعُ ٱلْبُنْيانِ، مُنيرُ ٱلْبُرْهانِ، مُضيءُ النّيرانِ، عَزيزُ السُّلْطانِ، مُشْرِفُ ٱلْمَنارِ، مُعْوِزُ ٱلْمَثارِ، فَشَرِّفُوهُ وَ اتَّبِعُوهُ، وَ أَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَضَعُوهُ مَواضِعَهُ».[۱]

یعنی: پس به تحقیق این اسلام، دین خداوند یست که آنرا برای (شناساندن) خود برگزیده، و به نظر عنایت خویش پروریده، و برای تبلیغ آن بهترین بندگانش حضرت محمد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ را اختیار نموده و ستونهایش را روی پایهٔ دوستی خویش بر پا داشته (پس دوستان راستین خداوند متعال پیرو راستین اسلامند) بعزّت إسلام، دیگر أدیان را ذلیل (نسخ فرموده) و ببزرگی ملّت اسلام دیگر ملل را پست نموده، و بغلبهٔ اسلام، دشمنان را بیقدر و کوچک شمرده، و بیاری اسلام، مخالفان را مغلوب ساخته، و بپایهٔ اصول و قوانین آن، پایه های گمراهی (عقائد باطله) را ویران نمود.

و تشنگان علوم و معارف و أسرار و حِکَم را از حوضهای اسلام سیر آب کرده، و بوسیلهٔ کشندگان آب آن (أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه) حوضها را پر نموده (تفسیر و تأویل آیات قرآن کریم و موارد أحکام و ... را بوسیلهٔ آنان بیان فرمود) پس دین مبین اسلام را طوری محکم و استوار نمود که دستهٔ آن جدا و حلقهٔ آن باز شدنی نیست، و بنیانش هرگز ویران نمی‌شود، و ستونهایش خراب نمی‌گردد، و درخت آن (بر أثر دویدن ریشهٔ آن بر عمق جان و أفکار انسان) کنده نخواهد شد و مدت إسلام را پایانی نیست (چه اینکه تا قیامت باقی وبرقرار، و پیغمبری مبعوث نمی‌گردد تا آنرا نسخ نماید).

و أحکام دین إسلام هرگز کهنه و شاخه‌هایش کنده نمی‌شود (هیچ دانائی با مبانی علمی در هیچ زمان نمی‌تواند درستی حکمی از أحکامش را مخدوش ساخته و قابل عمل و إجرا نداند)، و راههای دین اسلام هرگز تنگ، و آسانیش دشوار، و سفیدیش سیاه، و راستیش کج، و چوبش پیچیده، و راه گشاده‌اش ریگستان، و چراغهای پرتو افکنش خاموش، و شیرینش تلخ نمی‌گردد.

پس خداوند متعال ستونهای اسلام را بر عمق حق پایگذاری کرده (که هیچ باطلی در آن راه ندارد) و بنیان آن ستونها را آنچنان ثابت و استوارگردانیده که هرگز

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۹ ص ۶۳۸).

لرزان نشود، و اسلام چشمه هائی است که نهرهایش همواره پر آب است، و چراغهائی است که روشنیهایش همیشه تابان، و نشانه ای که روندگان را بکمال انسانی میرساند، و علامتهائی که به آنها راهها یافته می‌شود، و آبشخورهائی که واردین به آنها سیرآب می‌شوند (پیروان اسلام در دنیا و آخرت سعادتمند گردند) خداوند نهایت رضاء و خشنودیش، و برترین أحکامش، و بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در اسلام قرار داده است.

پس دین اسلام، پایه هایش در نزد خداوند متعال استوار، و بنایش بلند و دلیلش آشکار، و روشنیهایش درخشان و سلطنتش ارجمند، و نشانه‌اش بلند است، و از بین بردنش ممکن نیست (کسی را توان مبارزه و نابود کردنش نیست).

پس أی مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان، دین مبین اسلام را محترم و بزرگ شمارید و تنها از آن پیروی کنید، و حق آنرا با علم و عمل به آن أداء کنید، و آنرا در مواضع عظمت خود که جامعترین و کاملترین دین إلهی بر أساس فطرت إنسانی و مایهٔ سعادت و کمال شما است قرار دهید.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ» الروم: ۳۰)

یعنی: «پس تو أی رسول ما باتمام پیروانت مستقیم روی بجانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریقهٔ دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن، که هیچ تغییری در خلقت خداوند متعال راه ندارد، اینست آئین اسلام که بر أساس حق استوار است ولکن أکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند».

خداوند متعال در این آیهٔ کریمه دین مبین اسلام را بر أساس فطرت که هیچگاه تغییری در آن راه ندارد دانسته، و أکثر مردم هر عصر و زمان و مکان را ناآگاه از حقیقت إسلام که ناشی ازناآگاهی از حقیقت فطرت است معرّفی کرده است.

بدون تردید! تا انسان از خود بیگانگی بدر نیاید، و بنفس خویش آشنا نگردد، و نفسش را تزکیه و زنگهایش را صیقل ندهد، نمی‌تواند نور دین مبین اسلام را بر عمق جانش منعکس سازد.

درس شصت و پنجم:

۳۲۲- شناخت نفس و راه تزکیهٔ آن:

آفریدگار جهان خیر و سعادت و کمال و رستگاری انسان را به تزکیهٔ نفس، و زدودن زنگها از وجه و چهرهٔ آن، و جهاد ومبارزهٔ با آن متوقف ساخت، و شر و شقاوت و انحطاط و خسران دنیا و آخرت انسان را به پیروی از هوای نفس دانست که در بحثهای گذشته إجمالاً به آن إشاره کردیم.

بحث امروز ما اینستکه: در قرآن کریم - غیر از نفس إلهی: «**وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ**» آل عمران: ۲۸)- به نفوس متعدد و مختلفی از: نفس مطلقه، ونفس أمّاره، و نفس مطمئنّه ونفس لوّامه ... إشاره شده است.

از دیر زمان تاکنون، بحثی طولانی بین حکماء و مفسرین و ادباء و محدّثین، و عرفاء و متکلمین، و فلاسفه و محققین و ... است که:

أولاً: حقیقت نفس چیست؟

ثانیاً: آیا انسان دارای یک نفس است که بر أثر عوارضی که عارض بر آن می‌شود، متصف به صفات متعدده می‌گردد؟ یا هر إنسانی دارای نفسهای متعددهٔ مختلفه می‌باشد؟؟؟

ما تعدادی از نظرات آنانرا در تفسیر کبیر: «البصآئر: ج ۵۶» در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «الشمس» آوردیم، و نسبتاً بطور تفصیل در پیرامون آن بحث کردیم که مجموع نظرات قدماء و متأخرین و معاصرین تا به سیصد قول و نظر رسیده است، و أما کمّلین آنها پس از إظهار نظر، و نقد و تحلیل در آخر کلامشان إظهار عجز و ناتوانی از درک و فهم حقیقت نفس خود نموده‌اند.

و خلاصهٔ کلام در عجز و ناتوانی انسان از درک حقیقت نفس خود آنکه: بدیهی و غیر قابل تردید اینکه: سعهٔ وجودی ظرف، و نیروی علمی و درک مُدرِک

باید فوق مظروف و مُدرَک باشد، در وجود انسان چیزی که فوق نفس باشد که بتواند با آن حقیقت نفسش را درک کند وجود ندارد، ونفس هم که خود نمی‌تواند حقیقت خویش را درک کند، پس حقیقت نفس، چون کنه عقل و روح و شعور و قوّهٔ درک و فکر و ... قابل درک برای انسان نیست، خواه همهٔ آنها یک نیرو باشند که باعتبار ظهور آثار مختلف از آن، نامهای متعددی را بخود اختصاص داده اند، یا اینکه هر کدام نیروئی مستقل، و در عرض یکدیگر نه در طول هم باشند نمیتوانند حقیقت دیگری را درک کنند.

۳۲۳- طبیعت نفس انسان، و طبیعت آب زلال:

مستفاد از آیات قرآن کریم و أدعیه و أذکار و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات الله علیهم أجمعین این است که:

طبیعت نفس انسان همچون طبیعت آب زلال بی رنگ و بو و مزه‌ای است که از چشمهٔ صاف وزلال می‌جوشد که اقتضای پذیرش هر رنگ و بو وطعم و آلوده شدن بأنواع کثافات و قاذورات را دارد، اگر میرآب چشمهٔ زلال، عقل انسان با هدایت دین باشد، رنگ خدائی: «**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً**» البقرة: ۱۳۸) و بوی ایمان و تقوی و مزهٔ کمال و رستگاری رابه آن میدهد که نفس مطمئنّه و لوّامه ... می‌گردد، واگر میر آبش، جهل بود، رنگ شیطانی، و بوی فجور و طغیان، و طعم انحطاط و خسران را بکامش میرساند که نفس أمّارهٔ بالسّوء وسرکش و شرور می‌شود.

اینست حقیقت معنی فرمودهٔ آفریدگار جهان:

« **وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْخٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا**» الشمس: ۷-۱۰).

قوهٔ عاقله با هدایت وحی آسمانی می‌تواند در میان قوا و غرائز و استعدادها و طبایع و تمایلات و ... مختلف انسان، تعادل و توازن و تعاون برقرار سازد، و حظّ وسهم هر قوه ای رابدون إفراط وتفریط داده بدون اینکه حق نیروئی راضایع کرده باشد، یا بیش از حقش بدهد، وعقل بتنهائی توان بر تزکیهٔ نفس و زدودن زنگها از

چهرهٔ نفس را ندارد، زیرا عقل با مراتب و درجاتش نسبت بأفراد ... قدرت بر درک جزئیات، وبیان تمام وظائف فردی و إجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، مادی ومعنوی، و دینی و دنیوی ... و چگونگی تهذیب و تزکیهٔ نفس، و تطهیر فردی، و تربیت و إصلاح محیط خانوادگی و اجتماعی، و تشخیص آنچه مربوط به عملکرد انسان با دیگر همنوعان است را ندارد، و نمی‌تواند چگونگی مشارکت در جهاد أکبر و شیوهٔ مبارزه و أبزار ستیز در نبرد توحید و شرک، ایمان وکفر،حق و باطل، إخلاص و نفاق، تقوی و فجور، طاعت و طغیان، خیر و شر، سعادت و شقاوت، فضیلت و رذیلت، وکمال و انحطاط را تعیین کند.

همهٔ اینها تنهاکار دین آسمانی است، و این وحی إلهی است که سپاهیان عقل و جهل را بازگوکرده و به انسان‌ها در هر عصر و زمان و مکان معرّفی می‌کند، و نحوهٔ ستیز و نبرد، و راه نجات و پیروزی، و راه هلاکت و شکست، و راه خیر و شر،و حق و باطل و ... را نشان می‌دهد.

٣٢۴- سپاهیان عقل و جهل را از لسان أهل بیت وحی«علیهم السلام» بشناسید:

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - باب أول - کتاب عقل و جهل - حدیث ١۴» بأسنادش از سماعة بن مهران روایت کرده که گفت: روزی با جمعی از شیعیان در محضر إمام صادق«علیه السلام» بودیم که سخن از عقل و جهل بمیان آمد، آن حضرت«علیه السلام» فرمود: عقل و لشگرش، و جهل و سپاهش را بشناسید تا در مسیر کمال، هدایت شده وبکمال انسانی برسید.

سماعه گفت: عرض کردم: فدایت گردم! ما غیر از آنچه از شما استفاده کرده ایم چیزی نمی‌دانیم، پس إمام«علیه السلام» فرمود: بتحقیق خداوند عزّوجل عقل را از نور خویش آفرید (عقل: أوّل مخلوق روحانی است که از سمت راست عرش آفریده شد) پس خطاب به عقل کرد وفرمود: پس برو، پس رفت، سپس فرمود: پیش آی، پیش آمد (عقل فرمان خداوند متعال را پذیرفت وتسلیم شد) پس خداوند تبارک و تعالی خطاب بعقل کرد و فرمود: تو را موجودی بزرگ و با عظمت آفریدم، و برتمام مخلوقاتم برتری دادم (این برتری بواسطهٔ إطاعت از فرمان خداوند متعال کسب شد).

حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: پس از آفرینش عقل و آزمونش، جهل را از دریای تلخ و شور ظلمانی آفرید، پس خطاب به جهل کرد و فرمود: پس رو، پس جهل به عقب برگشت و دور شد، سپس فرمود: پیش بیا، پس جهل نافرمانی کرده، پیش نیامد، پس خداوند متعال خطاب به جهل فرمود: توکبر ورزیدی و خودپرستی و خودخواهی نمودی، پس خداوند متعال جهل را بر أثر نافرمانی از إطاعت خداوند سبحان، لعن و نفرین نمود و از رحمت خود دور ساخت.

سپس خداوند متعال برای عقل یک لشگر هفتاد و پنج نفره قرار داد، پس جهل چون کرامتی راکه خداوند متعال بر أثر إطاعت عقل از فرمانش به عقل داد، و لشگر(۷۵) نفره را به عقل عطا فرمود دید، دشمنی و عداوت عقل را در درون ذاتش پنهان ساخت، پس گفت:

پروردگار من! این عقل، مثل من مخلوق تو است، تو او را بر دیگر مخلوقاتت برتری دادی، و با لشگر (۷۵) نفری توانمندش ساختی، و من ضدّ او هستم، و در برابر او نیروئی ندارم تا با او به ستیز و مبارزه برخیزم، پس به شمارهٔ لشگری که به او عطا فرمودی بمن هم عطا فرما!

خداوند متعال فرمود: خواسته ات را خواهم داد، أما اگر پس از نیرومندیت بواسطهٔ سپاهیانت مرا نافرمانی کردی تو و سپاهیانت راز رحمت خود دور خواهم نمود، پس جهل این شرط را پذیرفت، پس خداوند سبحان سپاه (۷۵) نفری که ضد لشکر عقل می‌باشند به جهل داد.

ما در اینجا لشکر عقل را با سپاه جهل به ترتیبی که در روایت آمده می‌آوریم:

۱- خیر و نیک سرشتی که وزیر و پشتیبان عقل

ـ و شّر و بدسرشتی که وزیر و پشتیبان جهل است.

۲- ایمان به خداوند متعال و آنچه که باید ایمان آورد که

ـ ضدش: کفر به خداوند سبحان ... است.

۳- تصدیق حق و حقیقت که

ـ ضدش: إنکار و تکذیب حق و حقیقت است.

۴- امید به خداوند متعال که
ـ ضدش: ناامیدی از درگاه خداوند سبحان.
۵- عدل و داد در تمام أبعاد زندگی که
ـ ضدش: ظلم وبیدادگری.
۶- خشنودی و رضا به آنچه خدا مقدّر فرمود که
ـ ضدش: ناخشنودی و خشم.
۷- شکر و سپاس نعمتهای خداوند متعال که
ـ ضدش: کفران نعمت إلهی و ناسپاسی.
۸- طمع و چشم داشت به رحمت إلهی که
ـ ضدش: یأس از عنایات خداوندی.
۹- توکل بر خداوند متعال در تمام امور زندگی که
- ضدش: آز و حرص.
۱۰- رأفت و نرم دلی که
ـ ضدش: قساوت و سخت دلی.
۱۱- رحمت و مهربانی که
ـ ضدش: کین و غضب.
۱۲- علم و دانائی که
- ضدش: جهل و نادانی.
۱۳- فهم و زیرکی که
- ضدش: حماقت و کودنی و نافهمی.
۱۴- عفت وپارسائی که
ـ ضدش: دریدگی و بی حیائی و هتک و هرزگی
۱۵- زهد و دل نبستن بمتاع دنیاکه
ـ ضدش: رغبت بمتاع دنیا و دنیا پرستی.
۱۶- رفاقت و خوشخوئی که
- ضدش: مخالفت و بدخوئی.

۱۷ـ ترس از خداوند متعال که
ـ ضدش: تجرّی و بیباکی.
۱۸- تواضع و فروتنی که
- ضدش: تکبّر وخود خواهی.
۱۹- آرامی و حوصله که
ـ ضدش: عجله و شتابزدگی.
۲۰- حلم و بردباری که
ـ ضدش: سبکی و جلفی و خود باختگی.
۲۱- سکوت و کم گوئی در جای لازم که
ـ ضدش: پرگوئی، وگفتن در جای نباید.
۲۲- فروتنی در مقابل حق که
ـ ضدش: ردّ حق بر أثر کبر و خود خواهی.
۲۳- پذیرش حق وباور کردن آن که
ـ ضدش: شک وتردید در حق و در نهایت رد آن با خیره سری.
۲۴- صبر و شکیبائی که
ـ ضدش: بیتابی و جزع و بی‌قراری.
۲۵- چشم پوشی و گذشت و نادیده گرفتن که
ـ ضدش: انتقام و بازخواست بی جا.
۲۶- خود داری ودارائی (غنای نفس) که
ـ ضدش: خود باختن و فقر و ناداری و نیازمندی (فقر نفس).
۲۷- یادآوری و همواره در یاد خداوند متعال بودن که
ـ ضدش: سهو وبی التفاتی، واز یاد بردن وغفلت.
۲۸ـ حفظ که
ـ ضدش: فراموشی و نسیان.
۲۹- مهر ورزی و پیوند دادن و ارتباط برقرار نمودن که
ـ ضدش: بی علاقگی و بریدن و قطع رابطه نمودن.

۳۰- قناعت که
ـ ضدش: زیاده روی، و ول خرجی و قانع نبودن.
۳۱- مواسات و همیاری و همراهی که
ـ ضدش: دریغ و منع ومحروم ساختن.
۳۲- دوستی و مودّت که
- ضدش: دشمنی و عداوت.
۳۳- وفاداری که
ـ ضدش: بی‌وفائی و پیمان شکنی.
۳۴ـ طاعت و فرمانبری که
ـ ضدش: معصیت و نافرمانی.
۳۵- خضوع و پذیرش و زیر بار رفتن و خود نگهداشتن که
ـ ضدش: گردنکشی و زیر بار نرفتن.
۳۶- سلامت نفس و آسایش که
ـ ضدش: بلاء و ناراحتی و ماجرا جوئی.
۳۷- حُبّ ومحبّت که
ـ ضدش: بُغض و عداوت.
۳۸- صدق و راست گوئی که
ـ ضدش: کذب و دروغگوئی.
۳۹ـ حق ودرستی که
ـ ضدش: باطل و بیهودگی و نادرستی.
۴۰- أمانت واستواری که
ـ ضدش: خیانت و نادرستی.
۴۱- إخلاص در اعتقاد و گفتار و عمل که
ـ ضدش: آلودگی وآمیختگی و خلط و غرض رانی.
۴۲- شهامت و کار خلق خدا را راه‌انداختن که
ـ ضدش: ترسو بودن، کند فهمی و کند کاری و بلادت.

۴۳- با فهمی که
ـ ضدش: نفهمی و غباوت و کودنی.
۴۴- معرفت وحق شناسی که
- ضدش: إنکار و حق نشناسی.
(راز داری و مدارا که
- ضدش: فاش کردن أسرار و آشوبگری و ناسازگاری).
(یکروئی و حفظ غیب که
ـ ضدش: دوروئی و مکر).
۴۵- نماز و نیایش بدرگاه خداوند متعال که
ـ ضدش: إضاعه و ترک نماز ودوری از یاد خدا.
۴۶- روزه که
ـ ضدش: روزه خواری و شکم پرستی و پرخوری.
۴۷- جهاد در راه خدا وکوشش در ترویج حق که
ـ ضدش: کناره گیری و فرار وگریز از جهاد و حق کشی.
۴۸- حج و إجابت ندای خداوند متعال که
ـ ضدش: پشت سر انداختن پیمان إلهی و بی اعتقادی و بی تفاوتی.
۴۹- حرف نگهداشتن و حفظ خبر و سرّ و یکروئی که
ـ ضدش: سخن چینی ودوروئی و مکر.
۵۰- نیکی بوالدین و حفظ حقوق آنها که
- ضدش: عاق والدین وحق نشناسی نسبت به آنها.
۵۱- بدنبال حقیقت رفتن، و یاری‌کردن حق که
ـ ضدش: پیرو مجاز و ریاکاری و تخریب حق وکمک به باطل.
۵۲- معروف وشایسته بودن که
ـ ضدش: منکر و زشتی و ناشایستگی.
۵۳- پوشش و خود پوشی که
- ضدش: خود آرائی و بی حجابی و جلوه گری.

۵۴- تقیه از دشمن در موردی که باید
ـ ضدش: انتشار و بی‌پروایی که نباید.
۵۵- انصاف که
- ضدش: بی انصافی و طرف گیری بر خلاف حق.
۵۶- حق جوئی و خوش برخوردی که
- ضدش هجوم کردن وستمگری.
۵۷- پاکیزگی و نظافت که
ـ ضدش: آلودگی و چرکینی.
۵۸- حیاء که
ـ ضدش: بی حیائی و بی شرمی.
۵۹- میانه روی که
ـ ضدش: زیاد روی و تجاوز از حدّ.
۶۰- آسودگی خاطر که
ـ ضدش: رنجیدن دل و دشواری و بی قراری و اضطراب و تشویش خاطر.
۶۱- آسانی و آرامش که
- ضدش: سختی و بد سگالی.
۶۲- برکت و أفزایش که
ـ ضدش: بی برکتی و کاستی.
۶۳- عافیت که
ـ ضدش: بلاء و گرفتاری.
۶۴- صمیمیت درکارها که
ـ ضدش: ظاهر سازی و فرمالیته و سرهم‌بندی و ریاکاری.
۶۵- حکمت و صلاح اندیشی که
ـ ضدش: هواپرستی.
۶۶- سنگینی و وقار که
ـ ضدش: سبکی و بی وقاری.

۶۷- سعادت و خوشبختی که
ـ ضدش: شقاوت و بدبختی.
۶۸- توبه و پشیمانی و بازگشت بسوی خدا که
ـ ضدش: إصرار برگناه و سبک شمردن آن.
۶۹- استغفار و طلب آمرزش که
ـ ضدش: إدامۀ گناه و غرور بأعمال ناشایسته.
۷۰- محافظه کاری که
ـ ضدش: تند روی و سهل انگاری.
۷۱- دعاء و درخواست و توجه بسوی خداوند متعال که
ـ ضدش: استنکاف از دعاء و روگردانی ازحق.
۷۲- نشاط که
ـ ضدش: کسالت و تنبلی وسستی.
۷۳- خوشدلی و خوشحالی و شادی و سرور که
ـ ضدش: حزن وبدحالی و اندوه و آزردگی.
۷۴- الفت و انس که
ـ ضدش: جدائی و کناره گیری.
۷۵- سخاوت و بخشش که
ـ ضدش: بخل و دریغ است.

حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «جمع نمی‌شود همۀ خصال و لشگریان عقل مگر در انبیاء و جانشینان راستین معصومین﴿علیهم السلام﴾ آنان که راهبر أفراد و جوامع بشری بسوی کمال انسانی هستند، و در شیعۀ خالص ما که راه کمال را با پیروی از ما پیموده و بکمال رسیده باشد، و أما گروه زیادی از شیعیان ما که تمام راه را نپیموده و بانتهای خط کمال نرسیده‌اند در آنان بعضی از این خصال، به أندازۀ سیر در مسیرکمال است، تا تمام راه را طی کرده، و از سپاهیان جهل اجتناب ورزند که در این صورت به خط نهائی کمال رسیده و در رتبۀ والائی با أنبیآء و أوصیآء خواهند بود.

هیچکس نمی‌تواند راه کمال را بپیماید، ونفسش را تزکیه کند، مگر آنکه عقل و لشکریانش رابشناسد و عنان نفسش را بدست پرتوان عقل خود دهد، ودر تمام امور از عقل تحت فرمان دین، پیروی نماید، و جهل وسپاهیانش را بشناسد، و از جهل و سپاهش دوری جوید، خداوند متعال ما و شما را در طاعت و جلب رضایتش موفق بدارد».

۳۲۵- انسان مختار بین دو سپاه عقل و جهل:

هر انسان بر أساس فطرت و طبیعت وسرشت وآفرینش بین دو لشکر و سپاه (۱۵۰) نفرهٔ متضاد، به فرماندهی دو فرماندهٔ متضاد: عقل و جهل، با وزارت دو وزیر متضاد: خیر و شر قرارگرفته است که اگر با اختیار و إرادهٔ خود مهار جهل را بدست پرتوان عقل، و سپاهیانش را تحت کنترل عقل در آورد، عقل می‌تواند با معیار دین و پیروی از وحی آسمانی، هر یک از لشکریان خود و سپاهیان جهل را در جای لازم و بایدش بکارگیرد، یعنی ایمان به خداوند سبحان وکفر به طاغوت وشیطان، رأفت و رحمت به مؤمنان، و شدّت و غضب بر کافران، انس والفت و محبت با نیکان، ودوری و عداوت و فرار از بدان، و سکوت و صبر در جای خود، وگفتن و پیکار در جای خود، واین تنها راه کمال انسان است.

و أما اگر جهل بر عقل چیره شود، و سپاهیان جهل برلشکریان عقل غالب و پیروزگردند، انسان، ایمان به شیطان، وکفر به خداوند سبحان خواهد ورزید: «**وَ الَّذینَ آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ کَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ**» العنکبوت: ۵۲) شدت و غضب بر مؤمنان، و رأفت و رحمت به کافران، عداوت و دوری از دوستان خداوند سبحان، و انس و رفاقت ومحبت با دشمنان خداوند متعال، ودر جای گفتن و پیکار، سکوت و صبر، و در جای سکوت و صبر، گفتن و پیکار را اختیار می‌کند، واین عین انحطاط و خسران وتیرگی عقل و غلبهٔ جهل بر انسان است.

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن   به وقت گفتن وگفتن به وقت خاموشی

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در توانائی عقل فرمود:

«**کَفاکَ مِنْ عَقْلِکَ ما أَوْضَحَ لَکَ سُبُلَ غَیِّکَ مِنْ رُشْدِکِ**».[1]

۱- نهج البلاغة: از مواعظ آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۴۱۳ ص ۱۲۸۴).

یعنی: أی انسان! بس است ترا در بهره گیری و سود بردن از عقل وخردت که راههای انحطاط وگمراهی و شر و شقاوتت و ... را از راههای کمال و هدایت و خیر و سعادت و رستگاریت و ... را برای تو آشکار می‌سازد که تمام سود دنیا وآخرت تو در همین سود بردنت از عقلت می‌باشد.

و حضرت أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْحِلْمُ غِطآءٌ سٰاتِرٌ، وَ الْعَقْلُ حُسٰامٌ قٰاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلْقِكَ بِحِلْمِكَ، وَ قٰاتِلْ هَوٰاكَ بِعَقْلِكَ».(۱)

یعنی: حلم وبردباری پردهٔ پوشانندهٔ عیبها است، وعقل آدمی، شمشیر برندهٔ نفس أماره و سرکش است، پس عیبهای خویش را با بردباری بپوشان، و هواهای نفسانی و خواهشهای بیجایت را با خِرد بکُش و با پیروی از عقلت با هواهای نفسانی مبارزه کن.

مراد از قتل نفس، جهاد و مبارزه و تزکیهٔ آنست، حضرت موسی بن عمران﴿علیه السلام﴾ گوساله پرستان از قوم خود را که بر هوای نفس، گوساله را پرستیدند، دعوت به توبه و مبارزه و جهاد و ستیز با نفس و تزکیهٔ آن فرمود:

«يٰا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخٰاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلٰى بٰارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بٰارِئِكُمْ» البقرة: ۵۴).

یعنی: أی قوم بنی اسرائیل به تحقیق شما از روی جهالت و نادانی گوساله پرست شدید، و به سبب همین گوساله پرستی، بر نفستان ظلم کردید که آنرا منحط ساختید، پس اکنون بسوی پروردگارتان باز گردید، پس به جهاد و مبارزه و تزکیهٔ نفستان برخیزید، و آنرا از زنگار شرک صیقل دهید که این بهتر است برای شما نزد پروردگارتان.

وقتی ما نام تعلیم و تربیت را که به عکس آنچه در قرآن کریم: «تربیت و تعلیم» آمده میشنویم، خیال می‌کنیم، تعلیم و تربیت یعنی یاد دادن درس و آموختن علم در حالی که باید تعلیم در طول تربیت باشد، چه اینکه تعلیم بدون تربیت

۱- نهج البلاغة: از مواعظ آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۴۱۶ ص ۱۲۸۵)

أخلاقی و تزکیهٔ نفس، نه تنها مفید نیست که مضرّ برای فرد و جامعه می‌باشد، در حالی که تربیت و تزکیهٔ نفس بدون تعلیم نتائج و فوائد فراوانی برای فرد و جامعه دارد، زیرا چه بسا یک عالم و یک دانشمند و یک باسواد ... فاقد تزکیهٔ نفس و تربیت أخلاقی ... به خیانت و دزدی و ظلم و جنایت، و آدم کشی و فتنه و فساد و استبداد و ... روی آورده و بر آنها می‌بالد که اگر تزکیهٔ نفس و تربیت أخلاقی میداشت، أما بی سواد بود می‌توانست برای خود و جامعه بسیار مفید باشد.

۳۲۶- نقش تزکیه و شناخت نفس در معرفت به آفریدگار جهان:

با براهین عقلیه و نقلیه، ثابت و مبرهن است که: نفس آدمی بدون تزکیه و صیقل‌دادن آن، رنگ معرفت خدائی را به خود نمی‌گیرد: «**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ**» البقرة: ۱۳۸).

یعنی: «رنگ خدائی است که به انسان رنگ معرفت به خداوند متعال بر اساس فطرت بخشید، و هیچ رنگی خوشتر زیباتر و نیکوتر از رنگ معرفت به خداوند سبحان نیست که نخستین نمود معرفت، عبادت تنها برای اوست».

بدون تردید! تزکیهٔ نفس و صیقل‌دادن آن بدون شناخت قوای صلاح و فساد، و خیر و شر، و تقوی و فجور، و سعادت و شقاوت، و سود و زیان و ... نفس میسّر نخواهد شد، زیرا تا انسان آنها را نشناسد، أبزار تزکیه و طریق صیقل‌دادن نفس را نخواهد دانست، پس باید نخست نفس و ابزار تزکیه و راه صیقل‌دادن را بشناسد تا بتواند زنگها و جرمها را از چهرهٔ نفس بزداید، تا نفس رنگ خدائی بخود گیرد، پس معرفت نفس و تزکیه و صیقل‌دادن آن مقدمه و شرط لازم برای معرفت به خداوند سبحان است که حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن ابیطالب«عليه السلام» فرمود:

«**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**».

یعنی: کسی که نفس خود را براستی بشناسد، به تحقیق پروردگارش را خواهد شناخت.

می‌توان تزکیه و صیقل‌دادن نفس را به تطهیر از فجور، و تقوای نفس را به طهارت، و معرفت به پروردگار را به عبادت تشبیه نمود، که تا تطهیر قبل از طهارت، سپس طهارت تحصیل نگردد، عبادت بدرستی أنجام نمی‌شود، چنانچه غَلْی مسّ بدون صیقل دادن و شستشو میسّر نگردد.

پس همانطوری که عبادت (نماز) بدون تطهیر، و تحصیل طهارت، درست نیست، معرفت به پروردگار بدون معرفت نفس و تطهیر آن از فجور، و طهارت آن با تقوی، بدرستی حاصل نمی‌شود: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها» الشمس: ۷-۹).

به واسطهٔ اهمیت تزکیهٔ نفس از ذکر معرفت نفس صرف نظر شد، پس همانطوری که عبادت بدون طهارت، و طهارت بدون تطهیر حاصل نگردد، معرفت به پروردگار بدون معرفت نفس و تزکیه و تقوای آن حاصل نگردد.

وقتی انسان با معرفت نفس و تزکیه و صیقل‌دادن و تقوای آن، رنگ خدائی به خود گرفت، هیچ چیز نمی‌تواند رنگ خدائی را از چهرهٔ نفس بزداید، و رنگ شیطانی به آن زند، و این یک حقیقت لا یتغیّر است که خداوند متعال، خطاب به کسانی که رنگ خدائی به خود گرفته‌اند بدینسان در قرآن کریم تصریح می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» المائدة: ۱۰۵).

یعنی: ای مؤمنان باید ایمانتان بر اساس معرفت شما به نفس‌تان باشد که در این صورت اگر همهٔ عالَم گمراه شوند، نمی‌توانند شما را در ایمانتان متزلزل سازند.

پس اگر انسان معرفت به پروردگار را از معرفت به نفس خویش آغاز کند، و با شناخت خود، آفریدگارش را بشناسد هرگز گمراه نخواهد شد، چه اینکه تمام گمراهیها و انحرافها، و جنایتها و تباهکاریها، و فتنه‌ها و فسادها، و ظلمها و ستمها و دیگر مفاسد اخلاقی واجتماعی...ناشی از بیگانگی انسان از خویشتن‌خویش است.

انسانی که با شناخت خویش، خدایش را شناخته است هرگز متأثر از افکار فاسد و عقائد باطل نمی‌گردد، و هرگز گمراهی افراد و مفاسد جامعه نمی‌توانند به او آسیبی وارد سازند، و هرگز محیط و هیاهو و شعار و تحولات زمان نمی‌توانند

چهره‌اش را عوض کنند، و شعار بی‌رنگها: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» برای کسانی است که از خود رنگ معرفت و انسانی ندارند، و نه شوی معیّن.

کدام رسول و نبی؟ کدام امام و ولیّ؟ و کدام عالم دینی راستین ... برنگ جامعه درآمده‌اند؟! با هیاهو و شعار و تحولات زمان چهره عوض کرده‌اند؟؟!!! آنها نه‌تنها رنگ نگرفتند بلکه آنها به أمر إلهی به افراد جامعه رنگ داده‌اند.

از اینکه انسان باید در معرفت به خداوند سبحان از معرفت نفس خویش آغاز کند، معنایش آن نیست که نباید از آیات خارج از نفس خود در معرفت به پروردگار یاری جوید که بعضی از فلسفه بافان و فیلسوف نماها توهم کرده‌اند، بلکه مسیر حرکت انسان به سوی کمال از نفس انسان آغاز می‌شود و در این مسیر، از آیات آسمانی و زمینی بهره‌می‌گیرد که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«اِنَّ في خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِي الْاَلْبٰابِ الَّذينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ في خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ» آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱).

یعنی: «به تحقیق در خلقت آسمانها و زمین، و اختلاف شب و روز هر آینه نشانه‌هائیست بر وجود ذاتِ واجب الوجود و بر علم و حکمت و تدبیر و قدرت ... او برای خردمندان، آنهائی که در حال ایستاده و نشسته و خفته به یاد خداوند متعال هستند و همواره در خلقت آسمانها و زمین می‌اندیشند».

و می‌فرماید: **«وَ فِي الْاَرْضِ آيٰاتٌ لِلْمُوقِنينَ وَ في اَنْفُسِكُمْ أَفَلاٰ تُبْصِرُونَ»** الذاریات: ۲۰-۲۱).

یعنی: و در روی زمین از کوهها و درّه‌ها، از دریاها و صحراها، از نباتات و جمادات، و از حیوان و دیگر موجودات ... أدلّهٔ ذات واجب الوجود و علم و حکمتش و عظمت و جلالش ... برای اهل یقین آشکار است و هم چنین در نفوس شما براهین قاطعه بر یکتائی خدا است آیا با دیدهٔ بصیرت بر نفوس خود نمی‌نگرید؟

در دعاء سحر می‌خوانیم: «**بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَني عَلَيْكَ**».

زیرا نظم و قانون شگفت انگیز در کوچکترین موجودات تا بزرگترین آنها در نظام آفرینش، یکتائی ذات اقدس حق و اراده و علم و حکمت و تدبیر و قدرت ... او را با وضوح کامل نشان می‌دهد، ذات یکتائی که همهٔ انسانهای آگاه در تمام جوامع و ملل از قدیمترین دوران زندگی بشری تا کنون، شناخت و معرفت خود را با عبارات و کلمات گوناگون اظهار می‌کنند، ذات یکتائی که به فطرت پاک و وجدان با عظمت انسانها آن نیرو و استعدادی را داده است که اراده و مشیت الهی را دربارهٔ حق و باطل و کمال انسانی چه بوسیلهٔ رسولان الهی و چه بوسیلهٔ عقول سلیمه درک و دریافت نمایند.

ذات یکتائی که به همهٔ انسانها توان راز و نیاز و ارتباط مستقیم آنان با خود را عنایت فرموده است، و ذات یکتائی که راه معرفت به خود را به شمارهٔ نفوس مخلوقاتش قرار داده است که: «**اَلطُّرُقُ اِلَی اللّٰهِ بِعَدَدِ نُفُوسِ الْخَلاٰئِقِ**» یا «**بِعَدَدِ اَنْفاسِ الْخَلاٰئِقِ**».

آینهٔ دل چون شود صافی و پاک — نقشها بینی برون از آب و خاک
هم ببینی نقش و هم نقاش را — فرش دولت را و هم فراش را

«**وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلاٰمُ الظُّهُورِ**»

«و همهٔ نشانه‌ها و آثار آشکار به وجود او تعالی دلالت می‌کنند».

برگ درختان سبز در نظر هشیار — هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

درس شصت و ششم:

۳۲۷- انسان و انسانیت و مایزبین آندو چیست؟

لازم میدانم در شناخت و معرفت بنفس انسانی، مروری کوتاه بمعنی انسان و انسانیت و مایزبین آندو داشته باشیم، در بحث (پنجاه و یکم) معنی لغوی انسان، و انسان در قرآن کریم بطور إجمال بیان شد، و أما انسانیت و مایزبین آن دو را بطور اجمال إشاره می‌کنم:

از دیر زمان تاکنون، نظرات فراوانی در دو مفهوم انسان و انسانیت و مایزبین آن دو از علماء و محققان در علوم و فنون مختلف آمده است که إشارهٔ به همهٔ آنها در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما به بیان سه نظر از مهمترین نظرات را بطور اختصار در اینجا بسنده می‌کنیم، سپس به آنچه که از آیات قرآن کریم و روایات صحیحه استفاده کرده اجمالاً إشاره مینمائیم:

ألف: گروهی از محققان و اندیشمندان می‌گویند:

انسان و انسانیت را میتوان به میوه و عصارهٔ آن، و به بادام و پسته و گردو و ... و مغز یا روغن آنها تشبیه نمود که انسان و شخص، همان میوه و بادام و ... و إنسانیت و هویّت و شخصیت، همان عصارهٔ میوه و مغز یا روغن بادام و ... است، و ارزش و قیمت میوه و بادام تنها به عصاره و مغز یا روغن که حقیقت آندو است می‌باشد، زیرا میوهٔ خشک (بی آب) و تفالهٔ بی عصاره، و بادام پوک و بی مغز، یا مغز بی روغن، یا مغز تلخ ارزش و قیمتی ندارد، چه اینکه خاصیّت میوه ای و بادامی ندارند، پس انسانیت انسان یک حقیقت است که شخص انسان بدون آن حقیقت نه خاصیتی و نه ارزشی دارد، چون میوهٔ خشک و تفالهٔ آن، و همآنند بادام پوک، بی مغز، مغز بی روغن یا تلخ.

پس مایزبین انسان و انسانیت، همان مایزبین تفالهٔ میوه و عصارهٔ آن، و بین باطن و ظاهر هر چیز، و بین صورت و سیرت ... آن است.

ب: بسیاری از فلاسفه می‌گویند: صورت انسانیت نفس مجرّد است، ویژگیهای صورت انسانی بُعد عمیق و گسترده ای را به آن داده است، بگونه‌ای که هیچ نوع به مقدار آن از مراتب کمال برخوردار نیست (نمی‌تواند از وسعت تشکیکی برخوردار باشد) روح انسانی در مراتب خود به تجرّد عقلی تام می‌رسد، ارتباط جسم و روح از نوع ارتباط لفظ بامعنی است، نه از قبیل پیوند گلبرگ و گلاب، چه اینکه گلاب در گلبرگ گسترده و مفروش است، و لطافت برگ و معطّر بودن آن بوسیلهٔ گلاب است، چندان که اگر گلاب را بگیرند، گلبرگ تفاله‌ای بیش نیست، ولکن روح یک أمر مادّی نیست تا در بدن گسترده باشد از اینرو ارتباط آن با بدن مانند ارتباط لفظ با معنی می‌باشد.

و می‌گویند: ما لغت را در ضمن نداشتن معنی فهمیده و استعمال می‌کنیم، و محال است که لفظ مستعمل بدون معنی باشد، أما معنی هرگز در لفظ نیست، مثلاً لفظ «قلم» که دارای معنی است اگر نوشته شود، سپس مورد تحلیل قرارگیرد، هرگز در حروف سه گانهٔ آن یعنی در (ق - ل - م) معنی پیدا نمی‌شود ولکن همان معنائی که به این حروف تعلّق دارد به آنها زندگی و حیات میدهد، اگر لفظ بدون معنی باشد مهمل خواهد بود، و حال آنکه نه معنی و نه روح هیچ یک در درون لفظ و بدن نیستند.

انسان دارای دو حقیقت نیست تا آنکه یکی از آن دو: روح و دیگری بدن باشد، بلکه دارای یک حقیقت است، و آن حقیقت جان و روح اوست، و جسم أبزار روح است، پس أصل انسان همان، خالص و برگزیده و یادل و خرد اوست، یعنی آدمی دارای دو أصل که در عرض یکدیگر قرارگرفته باشند، نیست، بلکه مرکّب از یک أصل و فرع است، جان، أصل، و بدن، فرع است، و بعبارت دیگر: بدن، قوه و ماده، و جان، صورت و فعلیت انسان است، و شیء بودن هر چیزی به فعلیت آنست، و قوهٔ هر أمری در اختیار فعلیت آن است.

ج: ماديين نسبت بانسانيت انسان دو نظر متضاد دارند: گروهی چون قائل بمسائل معنوی نیستند دم از انسانیت نمی‌زنند، و اگر إنسانیت سالم هم بگویند مقصودشان همان جامعهٔ بی طبقه است، چون انسان از نظر آنها یا سالم است یا معیوب، و انسانها به خاطر مالکیت و تفاوتهای طبقاتی فاسد می‌شوند، وقتی آنرا برداریم به حالت أولیه باقی میماند، دیگر کمال دیگری برای انسان قائل نیستند، برای انسان ترقی و تکامل دیگری که در معنویات باشد نمیشناسند.

گروه دیگر برای انسان، انسانیت قائل هستند با اینکه قائل بمعنویت بکلی نیستند نه وجدان و نه خدای سبحان، و إسم إنسانیت را «مسئولیت» فرد برای خود و جامعه گذاشته اند در حالی که حسّ مسؤلیت یک أمر معنوی است و آنها بکلی منکر آنند.

۳۲۸- انسان و انسانیت از دیدگاه دین:

د: أما مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین این است که: در وجود و نفس هر انسان دو خوی متضاد بالقوه وجود دارد که فعلیت آندو به إراده و اختیار انسان است:

۱- خوی انسانیت (مربوط به عالَم لاهوت) نشأت گرفته از روح خاص إلهی است: «**وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي**» ص: ۷۲) و دمیدم در انسان از روح خودم.

۲- خوی حیوانیت (مربوط به عالَم ناسوت) نشأت گرفته از ماده (عناصر چهارگانه) که جسم انسان از آن تشکل یافته است: «**بَدَ أَخَلْقَ اْلاِ نْسانِ مِنْ طينٍ**» السجده: ۷) آغاز آفرینش صورت و جسم انسان از گِل بوده است.

انسانیت انسان زمانی فعلیت پیدا می‌کند که انسان با هدایت دین و إرشاد عقل: «**وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ**» البلد: ۱۰) از روی اختیار و إرادهٔ خود عنان نفس را بدست پرتوان عقل داده، و خوی حیوانیت را مهار و تحت کنترل عقل ودین در آورد، و این تنها از راه تزکیه و صیقل دادن نفس إمکان‌پذیر می‌باشد که أول نمود درونیش معرفت و آشنائی بخود و رنگ خدائی بخود گرفتن است: «**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً**» البقرة: ۱۳۸) چه اینکه تا مسّ صیقل داده نشود، و

جرمها زدوده نگردد و شستشو نشود غلی بخود نمی‌گیرد، و همزمان با نخستین نمود درونی، نخستین نمود بیرونیش عبادت و بندگی تنها برای خداوند متعال می‌باشد: «**وَ نَحْنُ لَهُ عٰابِدُونَ**» البقرة: ۱۳۸).

و ایندو نمود: درونی: «معرفت بخداوند متعال» «**كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَىْ أُعْرَفَ**» و بیرونی: «عبادت تنها برای خداوند سبحان» حکمت خلقت انسان: «**وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ اْلإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ**» الذاريات: ۵۶) و حکمت رسالت همهٔ رسولان إلهی بوده است: «**وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ**» الأنبياء: ۲۵).

پس تا نفس انسان، رنگ خدائی بخود نگیرد، إنسانیت در انسان متحقق نمی‌گردد، پس انسانیت انسان بسیرت اوست که باید در صورت جلوه کند که لازمهٔ «فاء» «**فَاعْبُدُونِ**» است، و تفکیک بین معرفت و عبادت، و بین سیرت و صورت، و بین لفظ و معنی و ... غیر عاقلانه اگر نگوئیم، جاهلانه می‌باشد.

و أما حیوانیت انسان، زمانی فعلیت و غلبه پیدا می‌کند که انسان بدون اعتناء بنداء عقل و دین، با إراده و اختیار خود، عنان نفس را بدست جهل بسپارد، و عقل را مغلوب، و باسارت شهوت در آورد، و خوی انسانیت را منکوب سازد، و از خود بیگانه، و از خدا ناآشنا، و جِرم طغیان و فجور را بر نفس أفزوده و رنگ شیطانی بخود گیرد، او گرچه در این صورت، بصورت انسان، أما در سیرت، حیوان دو پا و پستتر از آن می‌باشد.

آیات کریمه و روایات صحیحه در این معنی بسیار است که ما تنها بذکر چند آیه و روایت در اینجا بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید: «**وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْخٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا**» الشمس: ۷-۱۰).

و می‌فرماید: «**إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً**» الانسان: ۳).

و می‌فرماید: «**لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُم آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ**» الأعراف: ۱۷۹).

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسٰانٍ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوٰانٍ، لاٰ يَعْرِفُ بٰابَ الْهُدٰى، فَيَتَّبِعَهُ وَلاٰ بٰابَ الْعَمىٰ، فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذٰلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيٰآءِ».[1]

یعنی: پس انسان از خود بیگانه، و افتاده در بیراهه، صورتش، صورت إنسان، و از درون حیوانی بیش نیست، زیرا او از یکسو باب هدایت و خوی انسانیتِ نفس خود را نشناخته تا در آن گام نهد و بانسانیت برسد، و از سوی دیگر، باب گمراهی و خوی حیوانیتِ نفس خویش را نشناخته تا از آن دوری جوید، پس چنین انسانی از خود بیگانه، و نا آشنا بخداوند متعال، همآنند مرده ای بین زنده‌ها است».

حضرت أمیرمؤمنان إمام علی«علیه السلام» می‌خواهد بفرماید:

تا انسان نداند که: هر انسانی، انسان حیوانی، و حیوان انسانی است، او بصورت انسان، و در سیرت حیوان می‌باشد.

چه نیکو گفت شاعر:

آدمی زاده طُرفه معجو نیست	کز فرشته سرشته و زحیوان

گر رود سوی این شود به از این	گر رود سوی آن شود کم از آن

و حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام» می‌فرماید:

«وَ مٰا كُلُّ ذي قَلْبٍ بِلَبيبٍ، وَ لاٰ كُلُّ ذي سَمْعٍ بِسَميعٍ، وَ لاٰ كُلُّ ذي نٰاظِرٍ بِبَصيرٍ».[2]

یعنی: و هر دلداری خردمند نیست تا حقائق عالم را درک نماید، و هرگوش داری شنوا نیست، تا حق را بشنود، و هر چشم داری بینانیست، تا از دیدن پیشآمدهای روزگار عبرت گیرد، و پر واضح و روشن است که برای درک حقائق، دلهای هشیار، و برای شنیدن حق، گوشهای شنوا، و برای دیدن پیشآمدها و عبرت گرفتن، چشمهای بینا لازم است أما نه این دلهای صنوبری، وگوشها و چشمهای سر که حیوانات هم آنها را دارند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۶ ص ۲۱۴.

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۷ ص ۲۱۹.

۳۲۹- انسانیت انسان بر اساس چهار أصل استوار است:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «أمالی» بأسنادش از جمیل بن درّاج روایت کرده که حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت أمیرالمؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أَصْلُ الْإِنْسانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ وَ دِينُهُ وَ مُرُوَّتُهُ، حَيثُ يَجْعَلُهُ نَفْسُهُ، وَ الْأَيّامُ دُوَلٌ، وَ النّاسُ إِلى آدَمَ شَرْعٌ سَواءٌ».[1]

یعنی: حقیقت و إنسانیت انسان بر أساس چهار أصل استوار است:

۱- مغز و درون و سیرت، نه پوسته و بیرون و صورت. ۲- عقل و خرد. ۳- دین. ۴- مروّت که نفس را در جایگاه خود قرار دهد. و روزگار با اختلاف أحوال در میان خلائق وجود دارد که دست بدست می‌گردد، وهمهٔ مردم در این اختلاف زمان از آدم و فرزندان او یکسان و مانند همند.

پس انسانیت انسان نه صِرف دارا بودنش، نفسی که در بین دو لشگر متضاد عقل و جهل د رحال کشمکش، و جذب بسوی یکی از آندو می‌باشد، و نه صورت انسانیت نفس مجّرد است.

درلسان وحی و أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ مبرهن و متقن است که شیئیّت شیء و حقیقت هر چیزی بسیرت و مفهوم و معنی اوست نه بصورت و لفظ و ماده‌اش، گرچه بین آندو پیوندی است برای تحقق بخشیدن آن حقیقت.

در زبور داود﴿علیه السلام﴾ (سورهٔ دهم) آمده است:

«إِنَّ الْكَمالَ كَمالُ الْآخِرَةِ، وَ أَمّا كَمالُ الدُّنْيا فَمُتَغَيِّرٌ وَ زائِلٌ».

یعنی: بتحقیق کمال انسان کمال آخرت است که با دین و عقل تحصیل می‌گردد و ثابت و استوار است، و أماکمال دنیا (از مقام و مال و فرزند و جاه ...) پس تغییر پذیر و زائل شدنی است چه اینکه دنیا ظرف تحصیل کمال است، نه عین کمال.

۱- أمالی صدوق ره، مجلس ۴۲ حدیث ۹ ص ۲۴۰).

۳۳۰- ارتباط روح با جسم، و صورت با سیرت انسان:

ارتباط روح با جسم وسیرت با صورت و تأثیر هر یک بر دیگری، یکی از مهمترین مباحث در شناخت انسان و انسانیت بشمار می‌رود که متأسفانه کمتر مورد توجه علماء و انسان شناسان، و تحقیق روانکاوان و محققان، و تحلیل جامعه شناسان و پژوهشگران، و بررسی و دقت نظر دانشمندان و متفکران و ... قرارگرفته است، و حتی بعضیها (چون دکارت) بدون تحقیق و مطالعهٔ دقیق، ارتباط آن دو را بکلی منکر شده و عده ای مورد تردید قرار داده اند، در حالی که دین مبین اسلام توجّه خاصّی به آن دارد که می‌تواند شناخت آن ، راه بیرون آمدن انسان از خود بیگانگی، و شناخت خویشتن خویش را نزدیک و آسانتر نماید.

بدون تردید: هیچ انسانی در پهنهٔ گیتی وجود ندارد که از کارهای جسمی و فعالیتهای روحی و از نتائج حاصلهٔ آن از درون خوشحال یا بد حال نشود، و همچنین از دیدنیها و شنیدنیها و ملموسات و أفکار وگفته ها... حالات مختلفی در او پدید نیاید، زیرا انسان دو بعدی و مرکّب از جسم و روح می‌باشد، و ارتباط بین ایندو قطعی است، و هر یک در دیگری تأثیر بسزائی دارد که انسان با أعضاء و جوارح و عضلات خارج با داخل، و با قوای درونی با ظاهرش ارتباط مستقیم پیدا می‌کند، و انسان می‌تواند از خارج جسم بداخل، و از جسم بروح، و از صورت به سیرت أفراد دست یابد.

حضرت مولی‌الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مٰا أَضْمَرَ أَحَدُ شَيْئاً إِلاّ ظَهَرَ فِي فَلَتٰاتِ لِسٰانِهِ و صَفَحٰاتِ وَجْهِهِ».[1]

یعنی: هیچکس نمی‌تواند چیزی را در درونش پنهان کند، مگر آنکه روزی ناخود آگاه از زبانش بازگو، و از رنگ رخسارش آشکار می‌گردد (و أفراد خاصی می‌توانند آنرا از سیمایش و لابلای گفتارش بدست آورند).

۱- نهج البلاغه: باب الحکم رقم ۲۵ ص ۱۰۹۸)

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَوْ نَشٰآءُ لَأَرَيْنٰا كَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيمٰاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ في لَحْنِ الْقَوْلِ» محمد«صلی الله علیه وآله»: ۳۰).

یعنی:و أی رسول ما! اگر ما بخواهیم حقیقت آنها را بتو مینمایانیم پس از سیما و صورت آنها پی بباطن و سیرت آنها برده و از نحوۀ گفتارشان آنها را بشناسی.

همین إطاعت و بندگی برای خداوند متعال و امتثال أوامر و عمل بفرامین إلهی و ترک نواهی و محرمات وگناهان ... أعضاء و جوارح ... از درون انسان نشأت می‌گیرد، و این فعالیتهای جسم، بفرمان درون آنچنان مرموز و أسرار آمیز است که تاکنون متخصصان روان شناس و روان پزشکان و پژوهشگران ... نتوانسته اند به آن دست یابند، این تنها دست نیست که مینویسد یا می‌گیرد، این تنهاگوش نیست که می‌شنود، این تنها چشم نیست که می‌بیند، و این تنها زبان نیست که سخن میگوید ... و این تنها روح نیز نیست که درک و حسّ و فکر ...می‌کند، ارتباط و همکاری و همیاری هر یک از صورت باسیرت، جسم با روح، و ظاهر با باطن در هرکاری انکار ناپذیر، و هرگز قابل تردید برای أهل فن و متدبرّ نیست.

این روح، مرموز و مبهم است: «**يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّي وَ مٰا أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَليلاً**» الاسراء: ۸۵) که جسم أسرار آمیز انسان راکه از میلیاردها بافته و سلولهای مایع تشکّل یافته است بکار و فعالیت و حرکت و جنبش وامیدارد، و در زمان و مکان پیش می‌رود، و در این پیشروی همواره با چهار چیز همراه است:

ألف: طول. **ب**: عرض. **ج**: عمق. **د**:گردش زمان که این در خود جسم تنظیم می‌گردد.

حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام» باین گردش زمان إشاره فرمود: «**اَلْأَيّٰامُ دُوَلٌ وَ النّٰاسُ إِلٰى آدَمَ شَرْعٌ سَوٰآءٌ**».

أما این زمان از روی چه قانون؟ و کدام خاصیتی می‌گذرد؟ و چگونه در زندگی بشر مدام درگردش و پیشروی است؟ یعنی یک انسان که بدنیا می‌آید، دورهٔ طفولیت را طی کرده و از نوجوانی گذشت، و به جوانی رسیده تا اینکه به پیری می‌رسد چگونه زمان بر آن میگذرد؟ و خصائص آن چیست؟ و برکدام عضو از أعضاء جسم تنظیم می‌شود؟ حتی می‌تواند ثانیه ها و دقائق و ساعات شب و روز، و خود شب و روز و هفته و ماه و سال و طول عمر و زمان مرگ را تعیین کند.

و همچنین حرکات نابهنگام چشم، و صدای گوش، و خارش کف دست، و حرکات بی اختیار بعضی از أعضاء بدن و ... خبر از وقوع حادثه در زمان دور یا نزدیک می‌دهند که علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف و ... با همهٔ پیشرفتهای پر مدعایش نتوانست کمترین أسرار آنها را کشف کند.

۳۳۱- صورت، نشان دهندهٔ سیرت انسان است:

بدون تردید! صورت انسان، سیرت و أخلاق و صفات درونی شخص را همچون آئینه نشان میدهد که نه تنها میتوان بوسیلهٔ صورت، سیرت و إحساسات و طرز فعالیت هوش و ذکاوت را بدست آورد بلکه میتوان خطورات قلبی، و طرز تفکر فرد نسبت بدیگری ... و بسیاری از خصائص درونی را بدست آورد، چنانچه میتوان از سیما و کیفیت چهره و خطوط صورت و پیشانی، و از عرض و طول و چگونگی چشم و گوش و بینی و لب ها... استقامت بدنی و استعداد او را در مقابل ناخوشیهای جسمی، و رنجهای روحی تشخیص داد.

میتوان با چهرهٔ أفراد، أفکار آنان را بدست آورد، و از روی خطوط و پستیها و بلندیهای صورتها و پیشانیها وگونه های صورت ... حقائقی را درک نمود، و هر یک از فعل و انفعالات روحی در أعضای بدن انسان تأثیر مستقیم دارد، مثلاً در نتیجهٔ اضطراب و نگرانی زیاد، و خبرهای خوش آیند و ناراحت کننده ... تغییرات بزرگی درگردش خون ایجاد می‌شود، خوش حالی زیاد، پوست صورت را سرخ، و خشم و غضب و ترس آنرا سفید می‌کند.

چه بسا أفراد باشنیدن یک خبر ناگهانی، یا با دیدن صحنهٔ وحشتناک، و یا با صدای هولناک و ... بسکتهٔ قلبی، دچار شده مرگ آنی برای آنان پیش مـی‌آید، و همچنین مشاهده یا میل بیک غذا آب دهان را زیاد، و طعم آنرا تغییر می‌دهد، گاهی از أوقات، شنیدن أخبار ناگهانی تمام أعضاء بدن را فلج و از کار می‌اندازد، وقتی کسی از چیزی می‌ترسد، جریان خون بقدری سریع می‌شود کـه جـلوگیری از آن بسیار مشکل، بلکه محال است، غصّه و اندوه زیاد و حسد و ... صحّت و سلامتی شخص را تهدید می‌کند.

حضرت أمیر مؤمنان إمام علی﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«صِحَّةُ الْجَسَدِ مِن قِلَّةِ الْحَسَدِ».[1]

یعنی: صحت و سلامتی جسم انسان، ازکمی حسد و رشک بردن از دیگران است، زیرا حسد باعث غم و اندوه‌که موجب از دست دادن تندرستی، و در نهایت باعث ابتلاء بأمراض و بیماریهای گوناگون می‌گردد.

۳۳۲- أسباب مرگهای غیر طبیعی چیست؟ و راه معالجه کدامست؟

أشخاصی که نمیتوانند در مقابل رنجها و فشارها و سختیها ونـاملایمات و وقائع و حوادث ناگوار مقاومت نمایند، غالباً در جوانی و یا قبل از فرا رسیدن مرگ طبیعی از غصّه میمیرند، که أکثر مرگهای طبقهٔ بالا و صـاحبان مـنصب و مـقام و ثروتمندان جوامع بشری چنین بوده و خواهد بود، زیرا آنها گرچـه از نـظر تـغذیهٔ جسمی و شهوت و لذائذ مادی در رفاه بودن و بهرهٔ فراوان می‌گیرند، أمـا از نـظر غذای روحی در فقر بسر میبرند، و خود نمیدانند، وقتی غذای روحی تأمین نشود، روح چون جسم انسان گرسنه ـ نـاتوان مـی‌شود، در ایـن هـنگام غـصّه‌ها هـجوم می‌آورند، موهای سر و صورت قبل از وقتش سفید می‌شوند، چه بسا قامتها خم میگردند، و مرگ زود رس فرا می‌رسد، و بسیاری از غصّه ها، منجر بمرض أنواع سرطان و سکته‌های قلبی و مغزی و دیگر أمراض روحی و جسمی می‌شوند.

۱- نهج البلاغة: باب الحکم: رقم ۲۴۸ ص: ۱۲۰۰).

زیرا تأثّرات روحی می‌تواند در خون بدن انسان تغییرات بسیار خطرناکی را پدید آورد، و ناراحتیهای فکری زیاد می‌تواند طبیعت خون و مزاج انسان را بکلی عوض کند، ناراحتیهای زندگی و تحریکات پی در پی، و نداشتن خیال راحت حالاتی را در روان انسان پدید می‌آورد بحدیکه تعادل معده و روده‌ها و گردش خون را به هم می‌زند، کسانی که به أسرار زندگی و حکمت وجودی خود آشنایی ندارند و علّت غائی خلقت خود را زندگی دنیا میدانند، و پیوسته در فکر چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن هستند، تحت چنین تأثّرات روحی واقع میگردند، و عمر خود را بیهوده از دست داده و مغرور دنیا و لذائذ و شهوات و ... آن گشته، و خود را فدای آنها می‌کنند.

بدون تردید! با بررسی و تحلیل دقیق تاریخ، اکثریت مردم در تاریخ بشری بچنین دردها مبتلا بوده و هستند، چه اینکه آنها نه تنهاتوجهی بغذای روحی خود ننموده اند بلکه، دین و عقل و روح و فکر و معنویت و شخصیت خویش را ببازی گرفته اند، و از انسانیت مسخ شده و چون حیوان دو پا در جامعهٔ انسانی زندگی می‌کنند، و از آخرت غافل، و با چنین دردها و مرضهای روحی و جسمی و مرگهای ناگهانی و زودرس با دست خود گورشان را می‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«اَلَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقآءَ یَوْمِهِمْ هٰذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ» الأعراف: ۵۱).

یعنی: آنهائی که در دنیا، دین خداوند متعال را أفسون پنداشته و ببازی گرفتند، و متاع دنیا آنها را مغرور و غافل کرده، پس امروز (قیامت) آنها را برحمت در نظر نمیآوریم، چنانچه آنها هم چنین روزی را بخاطر نیاوردند، و آیات ما را انکار کردند.

تنها راه حل این مشکلات عمومی جهانی دیرینهٔ انسانیت بر أنداز در جوامع بشری درک أسرار زندگی، و حکمت وجودی انسان در این دنیا، و خارج شدن از

اسارت شهوت، و رهائی از خوی حیوانیت، و از خود بیگانگی درآمدن، و آشنائی بخویشتن خویش و تزکیهٔ نفس و معرفت بپروردگار جهانیان و عبادت تنها برای اوست.

و در علم انسان شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی بطور قطع و یقین ثابت شده است: کسانی که (البته تعداد آنها در هر زمان بسیار کم است) با عقل و دین خود را شناخته‌اند و تزکیهٔ نفس نموده و معرفت بخداوند متعال پیدا کرده و عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان نموده و خود را برای دین خواسته‌اند نه دین را برای خود، در سختترین شرائط زندگی کمترین ضربه‌های روحی ندیده‌اند، و در میان کسانی که دارای هوش و ذکاوت و فکر و اندیشهٔ آزاد، و اعتقاد صحیح بوده و می‌باشند، ناخوشیها و تحریکات عصبی و جنایات و دیوانگی و مرگ غیر طبیعی... بسیار کم است.

درس شصت و هفتم:

۳۳۳- تأثیرات گوناگون روح در جسم انسان:

جای هیچگونه تردید و وسوسه و تشکیک و شبهه نیست که: صورت ظاهری هر انسان، طرز أعضای داخلی بدن و روحی او را نشان میدهد، و صورت او نتیجهٔ کامل بدن، و روح او است، و این تشخیص (که أکثر مردم از آن ناآگاه و غافلند) انسانرا به بسیاری از رموز و أسراری که در او نهفته است آشنا می‌سازد، زیرا به این وسیله میتوان عقائد: حق و باطل، ایمان و کفر، توحید و شرک، و اخلاص و نفاق ... و طرز تفکرات أفراد و حدود آنها، و استعداد و توان هر انسانی در مقابل أنواع أمراض روحی و جسمی، و حوادث و ناگواریها و رنجها و فشارها و سختیها و ... و توانش در مقابل فراز و نشیبها و خوشیها و ناخوشیها و ... را بدست آورد.

تأثیرات روح در جسم انسان نسبت به أفراد بسیار متفاوت و چه بسا متضاد است که نمودهای مختلف آنها در صورت و قلب و دیگر أعضاء درونی و بیرونی انسان ظاهر می‌گردد، مثلاً یک انسان شجاع و با شهامت و روح قوی و ... از وقوع حادثه، و خبر مهم و صدای ناگهانی ... قلبش به طپش نمی‌افتد، و رنگ صورتش تغییر نمی‌کند، و أعضایش به لرزه در نمی‌آید ... که بعکس آن انسان ترسو و بزدل و ضعیف النفس ... است.

همچو بید از باد لرزان هر که بود　　　آتش او را نباشد غیر دود

و همچنین یک انسان مؤمن راستین با دیدن و شنیدن و خواندن آیات الهی دگرگونی درونی در او پدید می‌آید، صورت منبسط می‌شود، گاهی أشک شوق میریزد، برایمانش افزون می‌گردد، و در مقابل حوادث، و مقابله با دشمن، و در حفظ دین و معتقدات و ... کمترین تردید و تغییری در او حاصل نمی‌گردد بعکس آن، فرد کافر و منافق و ... قلبش مشمئز و صورتش منقبض، وگاهی سیاه و انکار از چهره‌اش بخوبی آشکار می‌شود.

و انسان مؤمن راستین از عمل به واجبات خوشحال، و از ارتکاب محرمات بدحال می‌شود، وکافر و منافق بعکس آن می‌باشند، حتی در یک زمان ممکن است حالات مختلف در انسان پدید آید، مثلاً وقتی ساره زن حضرت ابـراهـیم﴿علیه السلام﴾ بشارت ملائکه به فرزند دارشدن هاجر زن دیگر حضرت ابراهیم﴿علیه السلام﴾ را شنید از شدت خشم و غضب، سیلی به صورت خود نواخت که در همان حال، مـلائکه بشارت فرزند دارشدن او را داده‌اند، خوشحال شد و خندید.

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صـلوات اللّـه علیهم أجمعین در این باب بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس تنها به ذکر چند آیه و روایت در اینجا تبرک می‌جوئیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذٰا تُـلِيَتْ عَـلَيْهِمْ آيٰـاتُهُ زٰادَتْهُمْ ايمٰاناً وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» الأنفال: ۲).

یعنی: مؤمنان راستین کسانی هستند که هرگاه ذکری از خداوند متعال شود (از عظمت و جلال خداوند سبحان) دلهاشان ترسان و لرزان گردد، و چون آیات خداوند متعال بر آنها تلاوت شود بر درجهٔ ایمانشان بیفزایـد، و در هـر کـاری بـر پروردگارشان توکل می‌کنند.

و می‌فرماید:

«فَالَّذينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ - وَ إِذٰا بُـشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظيمٌ يَتَوٰارىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ» النحل:۲۲ و ۵۸-۵۹).

یعنی: پس آنانکه ایمان به عالَم آخرت ندارند (گرچه به زبان گویند أما) به دل منکر آنند، و از اطاعت حکم خداوند متعال تکبر و سرپیچی می‌کنند ـ و هرگاه یکی از آنها را به فرزند دختری مژده دهند از شدت غم و حسرت، چهره‌اش سیاه شده و سخت دلتنگ می‌شود، (و دختردار شدن را عار و ننگ میداند و از این جهت) روی از قوم خود پنهان می‌دارد، و به فکر افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری و عار و ننگ نگهدارد، یا زنده به خاک گور کند.

و می‌فرماید:

«وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آياتِنا» الحج: ۷۲).

یعنی: و هرگاه بر ظالمان و ستمگران آیات روشن ما تلاوت شود در چهره‌های آنها بحدی أثر مخالفت و إنکار مشاهده میکنی که نزدیکست از فرط غضب بر مؤمنان راستین که آن آیات را تلاوت می‌کنند، حمله‌ور شوند.

و می‌فرماید:

«وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحٰقَ» هود: ۷۱).

یعنی: و حال آنکه زن ابراهیم﴿علیه السلام﴾ سارا ایستاده بود که از فرط شوق متبسّم (یا حائض) گردید، پس او را بفرزندی بنام اسحق بشارت دادیم.

و می‌فرماید:

«فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقيمٌ» الذاریات:۲۹).

یعنی: در آنحال زن ابراهیم ﴿علیه السلام﴾ سارا با فریاد شادمانی روی به آنها آورد و سیلی بصورت خود نواخت و گفت: من زنی پیر و نازا هستم، چگونه بچه آرم!

و می‌فرماید:

«فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيراً» یوسف: ۹۶).

یعنی: پس چون بشیر بشارت یوسف ﴿علیه السلام﴾ را برای پدرش یعقوب﴿علیه السلام﴾ آورد و پیراهن یوسف را برخسار پدرش افکند، دیده‌اش بینا شد.

و می‌فرماید:

«اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَديثِ كِتاباً مُتَشابِهاً تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ - وَ إِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذينَ مِنْ دُونِهِ إِذاهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» الزمر: ۲۳ و ۴۵).

یعنی: خداوند متعال برای هدایت بندگانش قرآن کریم را فرستاد که بهترین حدیث، است کتابی که آیاتش همه با هم مشابه‌اند (اما در تأثیر آن بر مردم دوگونه است: گروهی) با ایمان و خدا ترس، وقتی که خود آیات را تلاوت کنند یا تلاوت آنرا

استماع نمایند لرزه بر أندامشان می‌افتد سپس دلهاشان نرم و آرام و برای یاد خدا آماده می‌شود - (و گروهی بعکس) بی‌ایمان به آخرت، چون خدا را به یکتائی نزد آنان یادکنند از ذکر حق سخت ملول و دلتنگ می‌شوند، و هرگاه ذکر غیر خدا کنند خرم و دلشاد گردند.

و دیگر آیات در تأثیرات مختلف روح در جسم انسان، و صورت بر سیرت و ظاهر بر باطن ... و بعکس ...

۳۳۴- ارتباط صورت با سیرت و ظاهر با باطن انسان:

حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در ارتباط سیرت با صورت و روح و روان بر جسم و ظاهر انسان فرمود:

«مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ، أَصْلَحَ اللّٰهُ عَلانِيَتَهُ، وَ مَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفٰاهُ اللّٰهُ أَمْرَدُنْيٰاهُ، وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمـا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّٰهِ أَحْسَنَ اللّٰهُ مٰا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النّٰاسِ».[1]

یعنی: هرکس سیرت و نهان و روح و نفس و اعتقاد خود را با عقل و دین تزکیه و اصلاح و تقویت نماید، خداوند متعال صورت و اموری راکه مربوط به بدن و ظاهر و اقتصاد او است، اصلاح و تقویت خواهد نمود، و هرکس برای دینش (حفظ دین و حمایت از آن) بکوشد خداوند متعال أمر دنیایش راکفایت فرماید، و هرکس رابطۀ بین خود و خالقش را با شناخت نفس خود و تزکیه و تقوای نفس و با معرفت به خداوند متعال و عبادت و بندگی تنها برای او نیکو سازد، خداوند متعال رابطۀ بین خود و بندگانش رانیکو خواهد ساخت.

و حضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ در خودنباختگی مؤمنان راستین از قدرتهای دروغین و شوکتهای پوشالین، و تسلیم نشدن آنان در مقابل وعیدهای ظالمان و ستمگران، و نهراسیدن آنها از تهدیدهای حاکمان زر و زور و تزویر می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبُرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبُرَ الْحَدِيدِ إِذٰا دَخَلَ النّٰارَ تَـغَيَّرَ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ».

۱- نهج البلاغة: باب الحکم: رقم ۴۱۵ ص ۱۲۸۴.

یعنی: بتحقیق مؤمن راستین در عقائد خویش محکمتر از تکهٔ آهن است، زیرا تکهٔ آهن هرگاه داخل کورهٔ آتش شود تغییر می‌یابد، که صورتش سرخ، و سیرتش نرم می‌گردد، و بتحقیق مؤمن راستین اگر در راه دین و حفظ معتقداتش کشته شود، سپس زنده گردد، و بار دگر کشته شود، کمترین تغییری در درونش پدید نمی‌آید، چه رسد به بیرونش که نمایانگر درون است، پس مؤمن هرگز چهره عوض نمی‌کند، و با توجیهات شیطانی و امیال نفسانی نه تنها دست از معتقدات خود بر نمیدارد که کمترین تزلزلی در او پدید نمی‌آید.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ يَخٰافُ ظُلْماً وَ لاٰ هَضْماً» طه:۱۱۲).

یعنی: و هرکس أعمال صالح و شایسته ای أنجام دهد و حال آنکه مؤمن راستین باشد، از هیچ ستم و آسیبی بیمناک نخواهد بود.

۳۳۵- مرد یمنی در مقابل حجاج:

طاوس یمانی میگوید: مردی از أهل یمن نزد حجاج بن یوسف ثقفی آمد، و با حجاج به مناظره و مشاجره پرداخت و مردانه سئوالات حجاج را پاسخ میگفت، حجاج حال برادرش: محمد بن یوسف را که (۲۶) سال (از سال ۸۰-۱۰۶) در ولایت یمن حاکم بود پرسید وگفت: أی مرد! برادرم را که حاکم بر شما است رها کردی و باینجا آمدی؟ مرد یمنی گفت: برادر تو بغایت فربه و بزرگ جثه وتر و تازه وتن پرور است.

حجاج گفت: من از عدل وانصاف او پرسیدم نه از جسم و خوراک او!

یمنی گفت: برادرت مردی بیرحم و ظالم و فاسق و فاجر و سفّاک وبی باک است.

حجاج گفت: اگر اینطور است پس چرا شکایت او را نزد بزرگتر از او نبرده‌ای تا ظلمش را از شما دفع کند؟

یمنی گفت: آنکه از او بزرگتر است هزار بار از او ظالمتر است.

حجاج گفت: آیا مرا میشناسی؟

یمنی گفت: بلی تو حجاج بن یوسف ثقفی و او هم برادر تو است.

حجاج گفت: آیا از من نترسیدی که این سخنان درشت را نزد من دربارهٔ برادرم گفتی؟

یمنی گفت: هر کس تنها از خداوند متعال بترسد از غیر او نترسد، و هرکس حق گوئی را پیشهٔ خود سازد از باطل هراسی ندارد، و آنکس که از خداوند متعال نترسد از همه کس میهراسد.

حجاج گفت: آیامیدانی از قبائل عرب کدام قبیله بهتر است؟

یمنی گفت: بنی هاشم، زیرا محمد رسول‌اللّه«ﷺ» از آن قبیله است.

حجاج گفت: کدام قبیله بدتر است؟

یمنی گفت: ثقیف که تو و برادرت از آن قبیله هستید.

طاوس یمانی میگوید: حجاج دستور داد که ده هزار درهم به آن مرد یمنی دادند، آنگاه حجاج گفت: أی طاوس این مرد یمنی از آن طائفه ایست که حق تعالی در وصف آنان فرمود: «**يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاَئِمٍ**» المائده: ۵۴).

یعنی: مؤمنان راستین در راه خداوند متعال با جان و مالشان جهاد کنند، و در این راه از نکوهش و ملامت أحدی متأثر نمی‌شوند.

در مثل عرب است: «**اَلْحُرُّ حُرٌّ وَ إِنْ مَسَّهُ الضُّرُّ، وَ الْعَبْدُ عَبْدٌ وَ إِنْ مَشٰى عَلَى الدُّرِّ**».

یعنی: انسان آزاد مرد، آزاد مرد است اگرچه او را رنج وسختی إحاطه کند، وعبد عبد است و اگرچه بر روی دُرّ راه رود (و تا روح با عقل و دین تقویت نشود، خود و جسم در مقابل ضعیفترین موجود خم می‌شود).

۳۳۶- فعالیت جسم و روح و تقویت روان:

بدون تردید! همانطوری که أعضای داخلی و خارجی هر انسان مشغول فعالیت است و بوسیلهٔ کارهای عملی، وانرژیهای مولد حرارت، و فعالیتهای شیمیائی، أعمالی را در بدنش أنجام می‌دهند، روحش نیز به موازات جسم مشغول فعالیت و إصلاح أعمال جسم است، و این فعالیتهای روح بر روی جسم هرگز قابل إنکار نخواهد بود.

مثلاً وقتی انسان میخوابد، جسمش خوابیده أما روحش در همان هیکل جسم، شهر و مکانها و زمانها و ... را طی می‌کند، و مناظر و أفراد زنده یا مرده و ... را می‌بیند و در خود ضبط می‌نماید وقتی از خواب بیدار شد، دیده ها و شنیده ها و ضبط کرده‌ها را در ذهنش جلوه داده و از زبان همین جسم بازگو می‌کند، وگاهی همهٔ آنها را به عللی فراموش می‌کند که الآن در صدد بیان آن نیستم، و به بعضی از آنها در بحث «عالَم ذر» إشاره شده است.

وقتی یکی از أعضای ظاهری یا درونی انسان مریض می‌شود، و درد آنرا حسّ می‌کند، روحش نیزکسل و درد روحی را حسّ می‌کند، وقتی پول ندارد، غصّه میخورد، و هرگاه چیزهای نیک و زیبا را به بیند به آن میل و رغبت پیدا می‌کند... و هر چه جسم انسان تحت تأثیر واقع گردد به همان نسبت روح ضعیف نیز تحت تأثیر امور مادی و معنوی قرار می‌گیرد، و همین خصائص روحی، انسان را در مقابل دیگر موجودات مشخص می‌کند.

أما این روابط روح با انرژیهای جسمی چگونه صورت می‌گیرد؟ تاکنون بدست نیامده است، علم و صنعت در ورزش و پرورش عضلات، و طب در قابلیت و استعداد جسمی وبهره‌گیری از لذائذ جسمانی تا حدودی پیشرفت کرده است، و علم روان شناسی و روان پزشکی با یک نظر بسیار سطحی هوش و ذکاوت و تظاهرات روحی انسان را مورد مطالعه قرار داده اند و در نهایت هم گفته اند:

ما نمی‌توانیم رموز و أسرار حیرت أنگیز و شگفت آور جسم خود را، خوب بشناسیم چه رسد به حقیقت روح و تأثیراتش در جسم ما، و بعکس آن، أما میتوان با شناخت و تزکیهٔ نفس، روح انسانی را تقویت نمود، بگونه ای که در باطن انسان،

حسّ مکاشفه و إلهام غیب گوئی در محدودهٔ خاصی پدید آورد، و وقائع گذشته و حوادث آینده رابازگو نماید.

آری بدون تردید! میتوان با شناخت نفس و تزکیه و تقوای آن، و پرورش روح و تقویت آن، خود را عاقل‌تر، با ذکاوت‌تر، چابک‌تر و بهتر از آنچه هستیم در آوریم، و از بندگی غیر خداوند سبحان و إسارت نفس رها شویم، اگر جسم و روح و نفس ما روی مقررات و موازین عقل و دین تقویت شوند، میتوان به بسیاری از رموز طبیعت و أسرار شریعت که تاکنون برای انسانها مخفی مانده و کشف نشده است دست یافت، و حتی میتوان با دیدهٔ دل «عالَم ذر» رادید، آنگونه ای که روح انسان آنچه را که در عالَم رؤیا، دیده ها و شنیده ها و گفته ها و مشاهدات ومنظره ها و ضبط شده ها را پس از بیداری در ذهن و حافظهٔ انسان مرور داده و با زبان بازگو می‌نماید.

۳۳۷- سرّ هر چیز به چیست؟

در خاتمه: باید دانست که: سرّ هر چیز لطیفه و حقیقت مخفی او است که از آن به حصّهٔ وجودی آن تعبیر می‌کنند، و همین سرّ و حصّهٔ وجودی، جدول ارتباط به دریای بیکران متن أعیان است.

جدول از بحر وجودی حسن بی خبر از جدول و در یاستی.

به بعضی از ظرفاء گفته اند: فلان شخص به کمال انسانی نائل آمده است.

گفت: بچه دلیل؟

گفتند: از روی آب راه می‌رود.

گفت: ماهی و لاک‌پشت و قورباغه و ... هم از روی آب راه می‌روند.

گفتند: در هوا پرواز می‌کند.

گفت: پرندگان نیز در هوا پرواز می‌کنند.

گفتند: در یک آنِ واحد، شرق و غرب عالَم را طی می‌کند.

گفت: شیطان نیز چنین است.

گفتند: پس کمال انسان در نزد شما چیست؟

گفت: کمال آنستکه: انسان به ظاهر و صورت با مردم و در باطن وسیرت با خداوند سبحان باشد.

درس شصت و هشتم:

۳۳۸- تنها راه کمال، و برتری انسان بر همهٔ موجودات ...

بر أساس وحی آسمانی از لسان انبیاء ورسولان إلهی و جانشیان راستین معصومین آنان صلوات اللّٰه علیهم أجمعین تنها راه کمال انسان با هدایت عقل و دین: نخست از خود بیگانگی در آمدن، و به خود آشنا شدن، و شناخت نفس، و جهاد و مبارزه وستیز با نفس، و تزکیه و سپس تعلیم نفس به آنچه که باید: «**وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ...**» البقرة: ۱۵۱) نخست تزکیه و صیقل‌دادن، سپس غلی و تعلیم است نه برعکس آن، زیرا تزکیه و صیقل‌دادن نفس همانند تطهیر، و تعلیم همچون تحصیل طهارت برای إقامهٔ نماز است که تطهیر مقدم بر طهارت، و طهارت مقدمهٔ عبادت است، چنانچه در کلمهٔ توحید: «**لاٰإِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ**» تزکیه و تطهیر: «**لاٰ إِلٰهَ**» مقدم بر تعلیم و طهارت وکسب معرفت: «**اللّٰه**» است.

نفسی که بین دو نیروی متضاد: عقل و جهل قرارگرفته است که هر یک انسان را بسوی جبههٔ مخالف دیگری فرامیخواند، اگر انسان در چنین کشاکشی، با اختیار و إرادهٔ خود، مهار نفس را بدست پرتوان عقل بسپارد، و عقل را با هدایت دین بر نفس خویش حاکم سازد، برتر از همهٔ ملائکه، و بالاتر از تمام فرشتگان إلهی خواهد بود، و اگر عقل را مغلوب جهل، و شهوت را با پیروی از شیطان، حاکم بر عقل خویش سازد از پستترین حیوانات پستتر خواهد شد.

زیرا موجودات در نظام هستی به اعتبار عقل و شهوت و إراده و اختیار او به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ألف: دسته‌ای عقل محض، بدون إراده و اختیار چون ملائکه ...

ب: گروهی شهوت محض، بدون إراده و اختیار چون حیوانات ...

ج: عده‌ای دارای عقل و شهوت و إراده و اختیار چون انسان.

انسان تنها موجودی است درکل نظام آفرینش که می‌تواند برتر از فرشتگان و قدسیان یا پستتر از پستترین حیوانات گردد، زیرا اگر انسان با إراده و اختیار خود به ندای عقل پاسخ مثبت گوید، و مهار نفس را بدست گیرد، و راهی که دین حق در پیش رویش قرار داده انتخاب نماید، و از عقل سلیم و دین حق پیروی نماید، بر عقل محض «فرشتگان» برتری جسته و در بالاترین افق موجودات عالَم قرار می‌گیرد، و أما اگر از عقل و خرد روی بر تافته، و به ندای جهل و شهوت پاسخ مثبت دهد و دعوت شیطان را پذیرا شود، و شهوت را بر خود حاکم سازد از پستترین حیوانات عالم پستتر خواهد بود.

آیات قرآن‌کریم و روایات از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین در این معنی بسیار است و ما تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها را در تفسیرکبیر: «البصآئر: ج ۵۱» در تفسیر سورۀ «الانسان» آورده‌ایم، و در اینجا تنها به ذکر چند آیۀ کریمه و روایت صحیحه بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال دربارۀ گروه نخستین می‌فرماید:

«وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّينَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفيقاً ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ» النساء: ۶۹-۷۰).

یعنی: و هرکس از خداوند متعال ورسولش«صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله» اطاعت کند، پس آنها با کسانی که خداوند متعال به آنان لطف کامل و عنایت خاص و در بالاترین افق موجوداتش قرار داده یعنی با پیامبران إلهی و صدّیقان و شهیدان و نیکان راستین محشور خواهند شد، چه نیکو رفیقانی هستند، این فضل و برتری است که خداوند متعال به إطاعت‌کنندگان و فرمانبرداران فرامینش عطا می‌فرماید.

و دربارۀ گروه دوم می‌فرماید:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولٰئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ» الأعراف: ۱۷۹).

یعنی: برای خود باختگان و پیروان شیطان قلبها است، أما با آنها درک حقائق نمی‌کنند، و برای آنها چشمها است أما باآنها نشانه های توحید و علم و تدبیر و

عظمت و قدرت إلهی راکه در پیرامون آنان است نمی‌بینند، و برای آنهاگوشها است أما با آنها ندای آسمانی و گفته های رسولان إلهی را نمیشنوند، آنها همآنند چهار پایانند، بلکه بسی گمراه ترند که از دو نیروی ظاهری و باطنی انسانی خود بهره نگرفته اند، آنها بر أثر اشتغال به دنیا و متاع آن از خود هم غفلت کرده اند و غافلند از اینکه غافلند و مردگان متحرکند، و حیوان دو پا بصورت انسان.

زنده دلا مرده ندانی که کیست؟ آنکه ندارد به خدا اشتغال

۳۳۹- برتری انسان بر فرشتگان:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «علل» به أسنادش از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ پرسیدم: آیا فرشتگان برتر و بالاترند؟ یا بنی آدم؟

إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«به تحقیق خداوند عزّوجل قرار داد و در آمیخت در ذات ملائکه عقل را بدون شهوت، و در آمیخت وجود أنواع حیوانات، شهوت را بدون عقل، و در آمیخت در ذات و سرشت فرزندان آدم عقل و شهوت هر دو را، پس هر إنسانی که با اختیار و إرادهٔ خویش، عقلش را بر شهوتش غالب و حاکم سازد، پس او برتر و بالاتر از ملائکه و فرشتگان می‌باشد، و هر کسی که شهوتش را بر عقلش غالب و حاکم گرداند، پس او از تمام حیوانات پست‌تر خواهد بود».

انسان بر أثر ایندو نیرو، صاحب إراده و اختیار، و در معرض آزمون و امتحان در دنیا قرارگرفته است، تا با هدایت عقل از درون، و دین از بیرون از خود بیگانگی بدر آید، و با خویشتن خویش آشنا گردد، و با شناخت نفس و مبارزه و جهاد وستیز با آن، تزکیه اش نماید و صیقلش دهد و به رنگ خدائی در آورد، و تنها خداوند سبحان را عبادت کند، برتری خود از طوائف ملائکه و فرشتگان و قدسیان را نشان دهد و یا بواسطهٔ از خود بیگانگی و نا آشنائی با خویشتن خویش و پیروی از هواهای نفسانی، پست‌تری خود از تمام أنواع حیوانات را به نمایش در آورد.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین علی بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«فَاللّٰهَ اللّٰهَ! مَعْشَرَ الْعِبٰادِ وَ أَنْتُمْ سٰالِمُونَ فِي الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضّيقِ، فَاسْعَوْا في فِكٰاكِ رِقٰابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهٰآئِنُهٰا، أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ، وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ، وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدٰامَكُمْ، وَ أَنْفِقُوا أَمْوٰالَكُمْ، وَ خُذُوا مِنْ أَجْسٰادِكُمْ، فَجُودُوا بِهٰا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ، وَ لاٰ تَبْخَلُوا بِهٰا عَنْهٰا، فَقَدْ قٰالَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ: «إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدٰامَكُمْ» محمد«صلی الله علیه و آله»: ۷) وَ قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالٰى: «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريمٌ» الحدید: ۱۱) فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ، وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ، اِسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ، وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزٰآئِنُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ، وَ إِنَّمٰا أَرٰادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، فَبٰادِرُوا بِأَعْمٰالِكُم تَكُونُوا مَعَ جيرٰانِ اللّٰهِ في دٰارِهِ، رٰافَقَ بِهِمْ رُسُلَهُ، وَ أَزٰارَهُمْ مَلاٰئِكَتَهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمٰاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسيسَ نٰارٍ أَبَداً، وَ صٰانَ أَجْسٰادَهُمْ أَنْ تَلْقٰى لُغُوباً وَ نَصَباً «ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشٰآءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ» الحدید: ۲۱) أَقُولُ مٰا تَسْمَعُونَ، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلٰى نَفْسي وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ هُوَ حَسْبُنٰا وَ نِعْمَ الْوَكيلُ».(۱)

یعنی: پس بترسید از خدا! بترسید از خدا أی گروه بندگان خدا! بترسید از خدا در حالی که شما سالم هستید، بترسید از خدا در حال صحّت پیش از بیماری و فرارسیدن مرگ، و بترسید از خدا در فراخی و آسایش و برخورداری از نعمتهای دنیا، قبل از تنگدستی و سختی دردنیا و فشار قبر،زیرا ترس از خداوندمتعال در حال صحّت و سلامت و آسایش و برخورداری از نعمتهای دنیا راه گشای کمال انسانی است، پس بکوشید در آزاد کردن گردنهای خودتان را از تازیانهٔ ملک الموت هنگام مرگ، و از فشار قبر و ازکجی در روز قیامت، و از عذاب جهنم، پیش از آنکه گردنهای شما درگرو تازیانه، و فشار قبر وکجی و عذاب دوزخ قرارگیرد که دیگر رهائی ممکن نباشد.

۱- نهج البلاغة: خطبة ۱۸۲ ص ۶۰۷).

أی بندگان خدا در حرکت بسوی کمال چشمهای خود را بیدار و باز نگاه‌دارید برای عبادت و بندگی خداوند متعال پاره‌ای از شب را بیدار باشید، و شکمهاتان را با روزه‌گرفتن در روزها لاغرسازید، و قدمهاتان را در کارهای نیک بکارگیرید، و أموالتان را در راه خداوندمتعال انفاق کنید، و أندامتان را فدای جانهاتان نمائید، دنیاتان را فدای دینتان کنید، و در این کار بخل نورزید که خداوند سبحان فرمود:

«اگر شما یاری کنید با جان و مالتان «دین» خداوند متعال را، خداوند سبحان شما را در جمیع امور دین و دنیاتان یاری خواهد فرمود، و در لغزشگاهها، قدمهاتانرا ثابت و استوار می‌گرداند» و فرمود:

«کیست که با جان و مالش خداوند سبحان را وام دهد وام دادن نیکوئی، با جان و مال موقت و چند روزهٔ دنیائی، تا خداوند متعال در آخرت جان و مال همیشگی به او دهد که هرگز قابل مقایسه با جان موقت، و مال زائل شدنی دنیا نخواهد بود».

پس أی بندگان خدا، خداوند متعال از راه ذلّت و خواری از شما یاری دینش را نخواسته، و از جهت نیاز وکمی مال از شما کمک مالی نطلبیده است،از شما یاری دینش را خواسته در حالی که برای او است لشگرهای آسمانها و زمین، و تنها اوست بر همه غالب و دانا، و از شما وام در یاری دینش طلبیده در حالی که برای اوست خزینه‌های آسمانها و زمین، و تنها او است بی نیاز و ستوده شدهٔ مطلق، و اینست و جز این نیست: إراده کرده که با یاری خواستن، و وام طلبیدن، شما را بیازماید که کدام یک از شما در جهت کمال گام بهتر و بیشتری بر میدارید.

پس ای بندگان خدا بکوشید در نیل به کمال انسانی با جان و مالتان (جان موقت رادر یاری دین خداوند متعال فداکنید تا جان همیشگی گیرید، و مال زائل شدنی دنیوی رادر راه خدا انفاق نمائید تا به نعمتهای أبدی اخروی برسید) تا با همسایگان خداوند متعال در سرای او «بهشت» باشید که خداوند سبحان رسولانش را با آنان آشنا گردانید، و رفیق آنها قرار داده است.

و فرشتگانش را أمر فرموده تا به زیارت آنان در بهشت روند، و همیشه گوشها شانرا حفظ نموده از اینکه آواز آتش جهنم را بشنوند تا مبادا أفسرده خاطر گردند (در قرآن مجید فرمود: «**إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَـٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ**» الانبیاء: ۱۰۱-۱۰۲).

یعنی: بتحقیق مؤمنان راستین تکامل یافته، آنانی هستند که توفیق و وعدهٔ نیکوی ما بر آنها سبقت گرفته که آنها از دوزخ و عذاب آن به دور خواهند بود، آنان هرگز آواز جهنّم رانخواهند شنید،و حال آنکه آنها بـه آنـچه مشـتاق و مـایلند در بهشت تا أبد متنعّمند).

و خدا أندام آنان را از سختی و رنج نگاهداشت، «اینست فضل إلهی به هرکه بخواهد میدهد، و خداوند متعال صاحب فضل بزرگ است» میگویم آنچه را کـه شما میشنوید، و از خداوند متعال برای خود و شما (در شناخت نـفس،و جـهاد ومبارزه وتزکیهٔ نفس، و در معرفت به خداوند متعال و در عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان، و در إطاعت از خداوند متعال و رسولش ﴿ﷺ﴾ و در نیل به کمال) یاری میجویم که یاری خواستن از خداوند متعال ما راکافی است، و او نیکو وکیلی است، پس باید همهٔ امور را به آفریدگار جهان واگذار نمود».

۳۴۰- انسانیت و حیوانیت انسان:

بدون تردید! به موازات یک سلسله ارزشهای انسـانی کـه در انسـان نـهفته است، خوی حیوانی نیز در او وجود دارد که انسان، حیوان ناطق است، پس اگر حیوانیت انسان تحت الشعاع انسانیت انسان قرارگیرد، به کمال انسانی رسیده و بر تمام موجودات عالَم برتری می‌یابد، و اگر انسانیت انسان تحت الشعاع حیوانیت انسان قرارگیرد، انسـانی مـنحط، بـه صـورت انسـان، و در سـیرت از پست‌ترین حیوانات پست‌تر خواهد بود، گرچـه در عـلم و صـنعت، در تکـنیک و اخـتراع و اکتشاف پیشرفت کرده یا اصطلاحاتی را در علوم و فنون مختلفه از بَر و حفظ کرده باشد و یا خوب بنویسد و خوب حرف بزند ...

این بدان معنی نیست که علم و صنعت و ... بد است، بلکه غرض آنستکه: اگر پیشرفت علم و صنعت و ... همگام با تکامل أفراد و جامعه باشد عین کما ل و بسیار مفید و إلاّ انحطاط و بسیار مضرّ خواهد بود.

مولوی میگوید:

هر کـه او بـی سـر بـجنبد دم بـود — جنبشش چون جنبش کـژ دم بـود

علم و مال و منصب و جاه و قران — فـــتنه آرد در کـف بـد گـوهران

تـیغ دادن در کـف زنگـی مست — به که افتد عـلم نـاکس را بـدست

خلاصهٔ کلام! منزلت إنسانی در جامعیّت نفس اوست، و جـامعیّت نـفس انسان هم ناشی از توانائی او در انتخاب وگزینش دو راه متعاکس خیر و شر، هدایت و ضلالت، و حق و باطل، دو خط متضاد ایمان وکفر، طاعت و طغیان، وکمال و انحطاط است، و هرگاه راه خیر را برگزیند و هر گامی که در آن مسیر برمیدارد از راه شر دور می‌شود و به نقطهٔ کمال نزدیک می‌گردد، و چنانچه فاصلهٔ او از سراشیبی انحطاط زیاد و به قلهٔ کمال نزدیک شود، شیطان نفس، أسـیر انسـان مـی‌شود، و بعکس اگر راه شر را انتخاب کند، از خیر و سعادت وکمال دور می‌گردد تا جائی که انسان، أسیر شیطان نفس خویش می‌شود، پس در دو راه متضاد خیر و شر یا انسان أسیر شیطان، و یا شیطان أسیر انسان می‌شود، و همواره انسان منحط، أسیر شیطان، و شیطان أسیر انسان کامل است.

درس شصت و نهم:

۳۴۱- نظرات قد ماء و متأخرین در پیرامون تکامل و کمال انسان و انسان کامل:

از دیر زمان تاکنون بین حکماء و مفسران و عرفاء و محدّثان، و علمای أخلاق و متکلمان، و ادباء و محققان و پژوهشگران، و انسان شناسان و جامعه شناسان و روانشناسان و فلاسفه و زیست شناسان و ... بحثی طولانی است که:

۱- حقیقت کمال چیست؟ و کمال مطلق برای کیست؟

۲- آیا برای غیر از انسان، از دیگر موجودات در نظام هستی از: ملائکه و جن و حیوانات و نباتات و جمادات ... کمال متناسب با آنان می‌باشد، که با پیمودن هر کدام در مسیر تکامل، به کمال متناسب خود می‌رسند؟

۳- یا برای بعضیها چون ملائکه و جن و حیوانات و نباتات کمال متناسب هست و برای جمادات نیست؟

۴- یا برای غیر انسان کمالی نیست؟

۵- آیا برای انسان یک کمال، و آن هم در بُعد معنوی و روحی است که با إراده و اختیار به آن می‌رسد؟

۶- یا برای انسان کمال در دو بُعد: معنوی و روحی که با إراده و اختیار به آن می‌رسد، و کمال جسمی و طبیعی، غیر اکتسابی که بدون إراده و اختیار می‌باشد؟

۷- یا انسان دارای سه کمال: روحی و جسمی و اجتماعی می‌باشد؟

۸- آیا تکامل اجتماعی و جامعه برخاسته، و منشعب از تکامل أفراد آن جامعه است؟

۹- یا تکامل اجتماعی و جامعه، یک تکامل مستقل، نشأت گرفته از منبع خاصّی نیست؟

۱۰- آیا تکامل اجتماعی و جامعه همان پیشرفت در علم و صنعت و تکنیک و ... و امور مادی و اقتصادی می‌باشد؟.

۱۱- یا فقط در امور معنوی و اعتقادی است؟

۱۲- و یا در جمع بین امور مادی و معنوی هر دو می‌باشد؟

۱۳- فرق بین کمال و تمام چیست؟ آیا هر دو دارای یک مفهوم می‌باشند؟

۱۴- یا هر کدام دارای مفهوم مستقلی می‌باشند؟

لازم و بجا بلکه ضروری میدانم که در عناوین یاد شده بطور مختصر و إجمال بحث کنم تا سر فصلی برای پژوهشگران و اندیشمندانی باشد که بخواهند بطور مشروح در أبعاد گوناگون وارد بحث گردند:

۳۴۲- کمال و حقیقت آن چیست؟

بین حکماء و مفسّرین و ادباء و محدثین و عرفاء و متکلمین، و فلاسفه و جامعه شناسان و انسان شناسان و روانشناسان و محققان و ... از دیر زمان تاکنون نیز اختلاف عمیق و عجیبی در پیرامون کمال است که:

ألف: حقیقت کمال چیست؟

ب: آیا کمال در مقابل انحطاط است یا در مقابل نقص؟

ج: آیا برای انسان کمال است یا خیر؟

د: در صورتی که برای انسان کمال باشد آیا برای نفس است یا برای روح یا برای هر دو، یا برای جسم و روح؟؟؟

۳۴۳- کمال از دیدگاه حکماء:

حکماء می‌گویند: کمال انسان به دو چیز است:

ألف: حکمت، و حکمت عبارت است از درک نظام کلّی هستی، و درک حقائق أشیاء از مادی و معنوی آنگونه که هستند، و أما درک جزئیات أشیاء ... شأن علم است نه حکمت، مثلاً خاصّیت سیب یا أنار چیست علم است نه حکمت.

پس کمال انسان نزد حکماء در شناخت صحیح و درست کلی عالَم به طوری که یک «عالَم علمی» شود، جهان، انسان عینی، و انسان عالَم علمی گردد که در تعریف حکمت از نظر غایت آمده است:

«صَیْرُورَةُ الإِنْسانِ عالِماً عَقْلِیّاً مُضاهِیاً لِلْعالَمِ الْعَیْنِي» حکمت عبارت است از گردیدن انسان یک جهان علمی، و یک جهان عقلانی، مطابق با جهان عینی، مثلاً در جهان عینی، واجب‌الوجود، نظام کلّی، عوالم مجردات و متوسط و مادّی هست، آنجا هم باشد و انسان بداند، پس انسان کامل از نظر حکماء انسانی هست که حکمت را دریافته باشد.

خداوند متعال فرمود:

«یُؤْتِي الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَیْراً کَثِیراً» البقرة:۲۶۹).

یعنی: خداوند متعال فیض حکمت را به هر که بخواهد عطا می‌کند، و هر که را بحکمت رساند، پس بتحقیق خیر بسیاری را به او عطا فرموده است.

در اصل حکمت، بحث نیست گرچه در مصداقش بحث است.

ب: عدالت اخلاقی است یعنی تسلط و سیطرهٔ کامل عقل بر جمیع غرائز و تمایلات و قوای شهوانی و غضبی و وهمی از دو لشگر عقل و جهل که همهٔ آنها تحت فرمان و حکومت قوهٔ عاقله باشند، و عقل میان آنها تعادل و توازن برقرار سازد بطوری که حظّ و سهم هر قوه‌ای را بدون افراط و تفریط به آن داده، بدون اینکه حق قوه و غریزه‌ای را ضایع‌کرده و یا بیش از حقش بدهد.

انسان در نظر حکماء دو جنبه دارد:

جنبهٔ یَدُ الفَوْقی که از این جنبه، کمال انسان در حکمت است که آنرا کمال عقل نظری می‌نامند.

و جنبهٔ یَدُ البَدَنی که از این جنبه، کمال انسان در عدالت است که آنرا کمال عقل عملی می‌گویند.

پس انسان کامل در نظر آنان، انسانی است که عقلش در مسائل نظری حکیمانه، و در مسائل عملی صد در صد از نظر أخلاقی معتدل باشد، زیرا در نظر

آنان، تمام أخلاق نیک همان اعتدال آنها است، پس أخلاق پسندیده آنست که در آن هر قوه و غریزه‌ای حق خود را به عدالت می‌گیرد. أما عدالت اجتماعی، تابع عدالت أخلاقی است.

پس حکمت و علم در نظر حکماء مخصوصاً علمی که پایهٔ حکمت باشد ذاتاً کمال است (البته علم به طور مطلق، و حکمت جزئی هم در جای خود) پس حکمت کلی کمال است نه مقدمهٔ کمال، أما اینکه: آیا حکمت برای انسان هدف است یا وسیله؟ و همچنین است علم، آیا برای انسان هدف است یا وسیله؟ یا هم هدف است و هم وسیله؟ و آیا علم مطلقاً کمال است؟ یا علمی کمال است که تابع و در خدمت عقل و دین باشد نه علم در خدمت بشر، و وسیلهٔ توجیه أهداف و أمیال نفسانی ؟؟؟

درس هفتادم:

۳۴۴- کمال از دیدگاه مفسّران و محدثان و علمای أخلاق:

مفسّران صاحب نظر، و محدّثان متبحّر و علمای أخلاق خبیر شیعهٔ حقّهٔ اثنی‌عشریه کمال انسان را به دو چیز که در طول یکدیگر قرار دارند میدانند، و این اعتقاد بر أساس وحی آسمانی و بیان أهل بیت وحی معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین استوار است:

۱- معرفت به آفریدگار جهان، و راه معرفت برای همهٔ انسانها از ذات او باز است، زیرا هر کسی در حدّ توان خود از أثر پی به مؤثر می‌برد، نه پی به حقیقت ذات واجب الوجود بردن که بندگانش را از آن بر حذر داشت: «**وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ**» آل عمران: ۲۸).

و حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بی أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«**أَوَّلُ الدّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمالُ مَعْرِفَتِهِ اَلتَّصْديقُ بِهِ، وَ كَمالُ التَّصْديقِ بِهِ تَوْحيدُهُ، وَ كَمالُ تَوْحيدِهِ اَلْإِخْلاصُ لَهُ، وَ كَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ، لِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُالصِّفَةِ**».[1]

یعنی: «نخستین أصل و أساس دین شناخت و معرفت به خداوند متعال است، وکمال معرفت، و شناخت کامل به خداوند سبحان، تصدیق به اوست، و کمال تصدیق به آفریدگار جهان، یگانه دانستن او است (یگانه در ذات، یگانه در ایجاد عالَم، یگانه در تدبیر نظام آفرینش، یگانه در تمام صفات جلال و جمال ... و یگانه در سزاوار عبادت و بندگی تنها برای او «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**» وکمال توحید،

۱- أول نخستین خطبهٔ نهج‌البلاغة.

خالص نمودن عمل برای او است، و کمال اخلاص برای خداوند سبحان آنستکه صفات زائدهٔ بر ذات او تصور نشود.

(یعنی تمام صفات واجب‌الوجود عین ذات اوست نه زائد بر ذات، پس بین علم و علیم، و قدرت و قدیر، و حکمت و حکیم دوئیت نیست) زیرا هر صفتی از صفات غیر خداوند سبحان گواهی میدهد که صفت غیر از موصوف است، و هر موصوفی شهادت می‌دهد که آن موصوف غیر از صفت می‌باشد».

پس بین صفت و موصوف غیر خداوند متعال دوئیت است.

ما باید از أثر پی به مؤثر ببریم، أما حقیقت مؤثر برای أحدی قابل درک نیست، و نباید کسی در صدد درک آن باشد: **«لاٰ تَتَفَکَّرُوا فی ذٰاتِ اللّٰهِ»**.

اما راه شناخت و معرفت به خداوند متعال نه بتعداد هر موجودی و یا هر عضوی از أعضای هر موجودی بلکه به تعداد تمام ذرّات کل نظام هستی است که هر ذره‌ای از ذرات عالَم، و هر سلولی از سلولهای بدن انسان، و هر بافته‌ای از بافته‌ها در موجودات زنده و هر ذرّه‌ای از ذرات نظام آفرینش نشانه‌ئیست از وجود واجب، خالق، علیم، حکیم، مدبّر و قادر مطلق... .

به یکتائیِّ ذات بی مثالش — گواهی داده ذات بیمثالش
همه ذرّات دارند این گواهی — ز جن و انس و وحش و مرغ و ماهی
جَمٰالُكَ لاٰ یُقٰاسُ إِلیٰ جَمٰالٍ — وَ قَدْرُكَ جَلَّ عَنْ دَرْكِ الْمَثٰالِ
عقلها عاجزند از اوصافش — فکرها بیهوده میزنند لافش

چه اینکه هیچکس نمی‌تواند آفریدگار جهان رابرای دیگران آنگونه‌که هست وصف کند، و هر کس خدایش را وصف کند دیگر آن خدا نیست، بلکه موجودی چون من وشما است، زیرا حوصلهٔ عقل تااین اندازه وسیع نیست که بتواند آفریدگارش را در خود بگنجاند.

از اینکه أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین فرمودند:

«تَفَکَّرُوا فی صِفٰاتِ اللّٰهِ وَ لاٰ تَتَفَکَّرُوا فی ذٰاتِ اللّٰهِ، إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَمٰا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصٰارِ» همان از آثار پی به مؤثّربردن است.

خداوند سبحان فرمود:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» فصلت: ۵۳).

و فرمود:

«وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ» الذاريات: ۲۰-۲۱).

این دستگاه با عظمت جهان هستی از یک خودکاری که در دست شماست و دارید می‌نویسید کمتر نیست، همانطوری که وجود خودکار «قلم» را بدون سازنده نمی‌توان فرض کرد، وجود جهان وکوچکترین موجود آنراکه خود به تنهائی جهانی است هم بدون آفریدگار نمیتوان تصور نمود.

حضرت مولی الموحدین علی «عليه السلام» فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ

بینم که صورت تو در آنجا مصوّر است کس صورتت ندیده و بر هر که بنگرم
کردیم تصفّح و رقاً بعد ورق مجموعهِ کون را به قانون نسق
جز ذات حق وشئون ذاتیهٔ حق حقا که نخواندیم و ندیدیم در او
کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را کی رفته ای زدلم که تمنّا کنم تو را
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را غائب نگشته‌ای که شِوَم طالب حضور

چه بسا یک بچهٔ خردسال، یک پیرزن ناتوان، یک دوغ فروش تهی دست، و یک دیوانهٔ سرگردان و ... که قصّه های آنها دارای واقعیتهای بسیار است، بهتر از حکیم و عارف و فیلسوف و متکلم و ... آفریدگار جهان را شناخته و عبادتش کنند، زیرا شناخت و معرفت به خداوند سبحان، و عبادت تنها برای او بر أساس فطرت به مراتب بهتر و برتر از شناخت بر مبنای دور وتسلسل و ... است.

۲- عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان، زیرا انسان برای نیل به کمال آفریده شده است، و تنها راه نیل به آن: معرفت به خداوند متعال و عبادت تنها برای خداوند سبحان است که همین دو، حکمت خلقت انسان، و رسالت رسولان الهی می‌باشد که فرمود:

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ» الذاريات: ۵۶).

یعنی: و نیافریدم جن و انسان را مگر آنکه: تنها پس از معرفت به من، مرا عبادت وبندگی کنند.

و فرمود:

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ» الانبیاء: ۲۵).

یعنی: و أی رسول ما! ما هیچ رسولی را پیش از تو برای هدایت بندگان نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که: نیست خدائی جز من، پس (به مردم بگوئید که پس از معرفت به من:) تنها مرا بپرستید.

۳۴۵- معرفت در حَد توان إنسان نه آنچه بر اوست خالق سبحان:

خداوند سبحان همان هستی مطلق و نامحدود است که در عرض و طول آن، هستی دیگری که مباین و یاشریک او (چه در أصل وجود، یا در ایجاد عالَم، و یا در تدبیر نظام آفرینش و یا در عبادت و بندگی) باشد وجود ندارد: **«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»** بلکه هر ذره‌ای از ماسوای او تعالی همه آیات و نشانه‌هائی هستند که هر یک در محدودهٔ هستی خود به ارائهٔ آن هستی مطلق پرداخته اند نه آنگونه که برای آن ذات مطلق معلوم است، زیرا ذات واجب الوجود، و خالق سبحان، فوق درک مخلوق است که هیچ مصنوعی توان درک صانعش را ندارد، بلکه به وجود صانعش گواهی میدهد:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلٰى شَهِدْنٰا» الاعراف: ۱۷۲).

براستی درون ما به هستی بخش ما اعتراف کرد پیش از آنکه خرد اعتراف کند.

ای دوست وجود و عدمت اوست همه

سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه

تو دیده نداری که ببینی او را

ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه

آری! هر مصنوعی گواهی بر وجود صانعش میدهد، نه درک صانعش کند که أشرف موجودات و سید أنبیاء و برترین رسولان، و کاملترین عالم به أسماء حسنی و صفات علیای إلهی که خود مظهر آنها بوده به این معنی اشاره فرمود:

«مٰا عَرَفْنٰاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ».[۱]

یعنی: أی آفریدگار جهان! ما هرگز توان معرفت تو را آنچنان که حق معرفت تو است نداریم. (و این اظهار عجز خود بالاترین مراتب معرفت به خالق سبحان است).

کسی که با طهارت لازم برای مشاهدهٔ أسماء فعلی و ذاتی خداوند سبحان، و گذر از حجاب خود، زیبائی جمال خداوند جمیل را دیده، و از عرش و کرسی و سرادقات گذشته، و صاحب مقام أو أدنی شده، و مظهر أسماء الهی و واسطهٔ فیض بین خالق و مخلوق گشته، و مشاهدهٔ جمال و جلال الهی جز از طریق ارائه و ارشاد و هدایت او ممکن نیست، و او که علت غائی خلقت جهان و چراغ فروزان عالم هستی: **«لَوْلاٰکَ لَمٰا خَلَقْتُ الْاَفْلاٰکَ»** **«یٰا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً وَ دٰاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنیراً»** الاحزاب: ۴۵ - ۴۶) بود در شناخت ذات واجب الوجود چنین فرموده است.

انسانی که از طهارت الهی به تمام معنی بر خوردار گشته و از هر آلودگی خلاصی یافته، و در تمام حالات رحمت گسترده و عام الهی را به بهترین و برترین‌شان در معرض دید همگان قرار داده: **«وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ اِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمینَ»**الانبیاء: ۱۰۷)، و بندگان از طریق نظاره و توسل و محبت و اطاعت از او توان خودشناسی و تزکیهٔ نفس، و خداشناسی و سلوک إلی اللّه تعالی را پیدا می‌کنند.

گفتا بصورت أرچه زأولاد آدمم

از روی مرتبت به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش

گردد همه جهان به حقیقت مصوّرم

۱- مرآت العقول: ج ۸ ص ۱۴۶.

خورشید آسمان ظهورم، عجب مدار
ذرّات کائنات اگر گشت مظهرم

أرواح قدس چیست؟ نمودار معنیم
أشباح انس چسست؟ نگهدار پیکرم

بحر محیط رشحه‌ای از فیض فایضم
نور بسیط لمعه‌ای از نور أزهرم

از عرش تا به فرش همه ذره‌ای بود
در پیش آفتاب ضمیر منوّرم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان
گر پردهٔ صفات خود از هم فرو درم

آبی که زنده گشت از وخضر جاودان
آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد
یک نفحه بود از نَفَس روح پرورم

فی الجمله مظهر همه أشیاست ذات من
بل إسم أعظمم، به حقیقت چو بنگرم

و نه تنها جانشین که نفس چنین انسانی که خود برترین آیت الهی بوده، یعنی مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب «علیه السلام» «**ما لِلّٰهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنّي**».[۱]

ذات إلهی را برتر از حدّ و درک مخلوق معرفی کرده فرمود: «**لايُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لايَنالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ**» هرگز پرواز بلند صاحبان أندیشه را به اوج آن، و هیچگاه کنکاش غواصان دریای شهود را به ژرفای او راهی نیست.

با اینکه آن حضرت «علیه السلام» تمام مراتب معرفت را همگام با رسول اللّه «صلی الله علیه و آله» پیموده و در بالاترین افق معرفت به خداوند متعال قرار گرفته بود.

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که ترکنی سَرِ انگشت و صفحه بشماری

۱- بحار: ج ۲۳ ص ۲۰۶).

۳۴۶- أمیر المؤمنین إمام علی﴿علیه السلام﴾ را جز خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ کسی نشناخته است:

رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ خطاب به أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«يٰا عَلِيُّ لاٰ يَعْرِفُكَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنَا، وَ لاٰ يَعْرِفُنِي اِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنْتَ، وَ لاٰ يَعْرِفُ اللّٰهَ اِلاّٰ أَنَا وَ أَنْتَ».

چه نیکو گفت شاعر در این معنی:

گفتا به وصیّ خود نبی مطلق — نشناخت تو را کسی بغیر از من و حق

حق را نشناخت کسی بغیر از من و تو — نشناخت مرا کسی بغیر از تو و حق

و گفت:

عليّ و مصطفی همچون دو دیده — ز یک نور جلیل‌اند آفریده

عليّ او بود، لیکن چشم أحول — شد از ادراک این وحدت معطّل

آری! با معرفت به آفریدگار جهان، و عبادت تنها برای او، عنان شهوت و خوی حیوانیت به وسیلهٔ عقل مهار می‌گردد، و عقل با هدایت دین بین دو لشگر متضاد عقل و جهل توازن و تعادل ایجاد می‌کند که نتیجهٔ این تعادل و توازن، نمود فضائل أخلاقی از انسان کامل است، پس صرف ظهور بعضی از فضائل أخلاقی (مثلاً حسن خلق و راستی و أمانت ...) از یک کافر دلیل بر کمال او نیست، چنانچه معرفت بدون عبادت، و عبادت بدون معرفت، و معرفت و عبادت بدون فضائل أخلاقی دلیل بر نقص کمال است.

خلاصهٔ کلام: آنکه تزکیهٔ نفس و تقوی، راه و طریق برای انسان در حرکت به سوی کمال به شمار می‌روند که مقصد نهائی و کمال انسان، شناخت و معرفت به خداوند سبحان در حدّ توان انسان، و نتیجه و نخستین نمود آن عبادت و بندگی تنها برای خداوند متعال می‌باشد، و امّا فضائل أخلاقی تماماً نه عین کمال و نه در مسیر کمال قرار دارند، بلکه نمودهائی از انسان کامل به شمار می‌روند.

بدون تردید! کسی که نفس خویش را با تقوی تزکیه نکند، هرگز حق بین، حق جو، حق پذیر و حق گو نمی‌شود و به کمال انسانی نمیرسد.

کمال انسان، فیض الهی است چون دیگر فیوضات الهی از بهاء و جمال و جلال و عظمت و نور و رحمت و عزّت و علم و حکمت و قدرت و شرف و سلطان و ملک و علوّ و ... در حدّ مخلوقیّت از کمال و علوّ ... مطلقی که از آنِ خداوند سبحان است که از خالق به مخلوق إفاضه می‌گردد.

در دعای سحر خداوند متعال را بدین جهت می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ بَهٰآئِكَ بِأَبْهٰاهُ وَ كُلُّ بَهٰآئِكَ بَهِيٌّ، اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ بِبَهٰآئِكَ كُلِّهِ - اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ كَمٰالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَ كُلُّ كَمٰالِكَ كٰامِلٌ، اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ بِكَمٰالِكَ كُلِّهِ - اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ عُلُوِّكَ بِأَعْلاٰهُ وَ كُلُّ عُلُوِّكَ عٰالٍ، اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ بِعُلُوِّكَ كُلِّهِ ...».

یعنی: «خداوندا از عالیترین تابش و رونقت درخواست تابش و رونق برای خود می‌کنم، در حالی که تمامی مراتب آن به أوج تابش و رونق در شأن تو است - خداوندا از عالی‌ترین مراتب کمال تو درخواست کمال برای خود میکنم، در صورتی که تمامی مراتب آن به أوج کمال در شأن تو است - خداوندا از برترین علوّت درخواست علوّ برای خود مینمایم در حالی که تمامی مراتب آن به أوج برتر در شأن تو است ...».

۳۴۷- کمال انسان از دو دیدگاه عرفاء و فلاسفه:

ما در اینجا خلاصهٔ دو دیدگاه عرفانی و فلسفی درکمال انسان، و انسان کامل را بیان می‌کنیم:

باید دانست که این دو نظر در طول یکدیگر قابل تمییز می‌باشند، و امتیاز آن دو تابع امتیاز آنها در خداشناسی است.

عرفاء تنها یک حقیقت را در جهان قائل هستند و بس، و آن همان خدا است، و برای غیر خدا - حتی سرآمد همهٔ موجودات عـالَم هستی، یـعنی حـضرت محمد﴿ﷺ﴾ - نه حقیقتی و نه کمالی است، و اگر حقیقتی را برای چیزی ظاهراً قائل باشند به اعتبار انتساب آن به خداوند متعال است و به نوعی ظل و چهره و سایهٔ حقیقت میدانند و می‌گویند:

همه چیز، شأن و صفت و اسم خداوند است، تا وقتی أشیاء را در مقابل خدا می‌بینیم، و او را چیزی، و اینها را چیزی دیگر بدانیم در کفر و شرک و حجاب و جهل محض به سر میبریم، که اگر به این حال بمیریم در تاریکی ظلمت و گمراهی و ضلالت مرده‌ایم، یعنی حقیقت را درک نکرده‌ایم.

پس هر کسی که أثری از نفس خود بیند، و کمال و حقیقتی را هر چند عقلی برای خود یا دیگران قائل باشد، گرفتار شرک و کفر و جهل و حجاب محض است، و اگر کسی در چنین حال و عقیده‌ای بمیرد خدا رانشناخته و حقیقت را درک نکرده است، انسان وقتی به کمال می‌رسد که حقیقت را آنچنان که هست، درک کند، و کسانی که به حقیقت نرسیده‌اند ناقص هستند، بنابراین جامعیت انسان به مجردات عقلانی کمال انسان شمرده نمی‌شود، زیرا نفس مجرد انسانی، و مجردات عقلانی هیچیک از وجود حقیقی، و در نتیجهٔ کمال بـرخـوردار نـبوده است، زیـرا هـستی حقیقی و کمال تنها از آنِ خداوند متعال است.

پس انسان زمانی به کمال می‌رسد که حقیقت خدا را آنچنان که هست درک کند و پی به کنه ذاتش برد، و به حقیقت هم برسد، و اصطلاحی دارند تحت عنوان: «وصول به حق» و «فناء فی اللّٰه»، پس اصول سخن عرفاء این است که حقیقت یک چیز بیشتر نیست، و غیر او هر چه هست ثانی برای او نیست بلکه جلوه و أسماء و صفات و تجلّیات است، و کمال انسان در رسیدن به حقیقت و وصول به حق است، و رسیدن به حقیقت و وصول به حقّ یعنی اینکه انسان برسد به جائی که حقیقت را

آنگونه که هست کاملاً درک کند، و انسانیت انسان و استعداد اصلیش آنستکه: حقیقت را درک کرده و به آن هم برسد، و این همان معنی «فناء فی اللّٰه» است.

أما در نگاه فلسفی که واجب در عرض و یا در طول دیگر موجودات حقیقی قرار داشته، و علت از برای کمالات حقیقی و واقعی آنها می‌باشد، ذات واجب در سرسلسلهٔ هستی‌ها قرارگرفته است، و مجرّد از قیود جزئی و امکانی دیگر موجودات شمرده می‌شود، و هستی حقیقی را دارای مصادیق متباینه و یا مراتب مشکّکه می‌پندارند، ناگزیر عالی‌ترین مرتبهٔ سلسله را ذات واجب شمرده‌اند.

بنابراین کمال حقیقی انسان که یک أمر وجودی است حقیقتی عقلانی می‌باشد که با معرفت نسبت به مبادی عالیه، و در رأس آنها معرفت نسبت به خداوند متعال قرین است، و تجرّد عقلانی به عنوان یک موجود حقیقی که کمال واقعی نفس انسانی می‌باشد، محبوب حقیقی آدمی شمرده می‌شود.

درس هفتاد و یکم:

۳۴۸- کمال انسان از دیدگاه هندوها:

هندوها - بودائیها -کمال انسان را در عواطف، یعنی در «محبّت» میدانند، یا لأقل محبّت یکی از مهمترین أرکان کمال انسان در نزد آنان به شمار می‌رود، و از این نظر که یک نظر أخلاقی است در محبت است، یعنی انسان کامل، انسانی است که محبتش نسبت به غیر خود بیشتر باشد.

هر چه انسان غیر خود را و مخصوصاً انسانهای غیر خود را، و همچنین جاندارهای غیر خود، و بطور کلی تمام جهان را بیشتر دوست داشته باشد و به آن مهر و محبّت بورزد کاملتر خواهد بود، و هر چه انسان به غیر خود بی‌مهرتر، و بی‌محبت‌تر وخشک‌تر باشد، و یا به چیز دیگر علاقه نداشته و یا خود پرست باشد، بدتر و ناقص‌تر است، و أخلاق را محکوم می‌کند، چون محور أخلاق فاسد، خودپرستی و خودخواهی است، و به هر نسبت که انسان از خودپرستی خارج گردد و به غیر پرستی برسد، به همان نسبت دارای أخلاق ممدوح است.

البته این صرفاً یک تئوری و نظریه‌ایست که هندوهای گاو پرست مخصوصاً گاندی درکتابش به آن اصرار میورزند، و این نظریه با بینش و احساسات گاو پرستی - نه خداپرستی و نه بر اصول واقعیات - استوار است.

باید از پیروان این تئوری گاوکی وگاوپرستی پرسید:

شما که کمال انسان را در عواطف و احساسات و محبت به دیگران می‌دانید، اگرکشوری به کشور شما، و یا به جان و مال و ناموس شما تجاوزکند همین عاطفه و محبت را به او نشان میدهید و دو دستی تقدیم می‌کنید؟ اگر چنین است پس این امور نظامی، و این تسلیحات تخریبی برای چیست؟! آیا گاندی در زمان فرمانروائی خود با دشمنان و جنایتکاران و مخالفان خود همآنند پیروان و سرسپردگان خود با

عاطفه و محبت برخورد میکرد؟ پس آن زندانها و ... برای چه بوده است؟ اگر شخصی مصمم و اقدام بر قتل یکی از شماها کند، با همین عاطفه و محبت با آن برخورد می‌کنید و جانتان را فداء می‌کنید؟!

حتی اگر دو نفر محصّل در یک مدرسه و در یک کلاس، یکی نمرهٔ (۲۰) و دیگری (۱۵) آورده هر دو را با یک دید می‌نگرید، و با همین عاطفه و مهر و محبت برخورد می‌نمائید!!!؟؟؟

کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی هندی تبار بر أساس همین تئوری گاوکی نوشته شده است که گاو را بعنوان مظهر خداوند سبحان پرستش می‌کنند، و در انسان به عنوان رسول خداوند متعال تردید و تشکیک و وسوسه و شبهات واهیه می‌کنند، و این یک چیز جدید و حرف تازه‌ای که قابل توجه و نیاز به هیاهو باشد نیست، و از یک گاو پرست أصیل نباید بهتر از یک تئوری گاوکی انتظار داشت، و اگر غیر از این بود جای تعجب بود، خواه ازگاندی و خواه از دیگر پیروان... بهر نامی که باشد.

گاو راباور کنند اندر خدائی عامیان　　نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

مضافاً بر این: عواطف و احساسات و محبت در حیوانات نیز یافت می‌شود، پس باید آنها نیز همانند انسان کامل بوده و فرقی باانسان نداشته باشند.

أما عواطف و احساسات و مهر ومحبت در دین مبین اسلام چون دیگر فضائل أخلاقی در موارد خاص خود - نه بصورت مطلق - از نمودهای کمال انسان به شمار می‌روند نه عین کمال و نه طریق بسوی کمال، یعنی انسان کامل میداند که عاطفه و محبت و دیگر فضائل أخلاقی را درکجا بکارگیرد، درکجا ممدوح و در کجا مذموم است، بکارگیری هر یک از عاطفه و قساوت، محبت و عداوت، حلم و غضب، و رحمت و خشونت و ... در جای خود ممدوح و در غیر جایش مذموم است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«يٰا أَيُّهَاالنَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّٰارَ وَ الْمُنٰافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ ـ يٰا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا قٰاتِلُوا الَّذينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفّٰارِ وَلْيَجِدُوا فيكُمْ غِلْظَةً» التوبة: ۷۳ و ۱۲۳).

یعنی: أی پیغمبر باکافران و منافقان، جهاد و مبارزه کن، و بر آنها بسیار سخت گیر و بیش از این با آن عناصر فاسد و فتنه‌گر مدارا مکن ـ أی مؤمنان، باکافران از هر که با شما نزدیکتر است شروع به جهاد کنید، و باید کفّار در شما خشونت و نیرومندی و قوّت حسّ کنند (تا از سپاه اسلام بیمناک باشند و در صدد تجاوز به جان و مال و ناموس شما بر نیایند).

و می‌فرماید:

«**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّآءُ عَلَی الْکُفّٰارِ رُحَمآءُ بَیْنَهُمْ**» الفتح: ۲۹).

یعنی: محمد﴿ﷺ﴾ فرستادۀ خداوند متعال و یاران او برکافران بسیار سخت گیر و بایکدیگر بسیار مهربان و مشفق هستند.

و می‌فرماید:

«**أَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجّٰارِ**» ص: ۲۸).

یعنی: آیا ما مؤمنان و صالحان را همآنند مفسدان در زمین قرار میدهیم و با یک دید همۀ آنها را مینگریم؟! یا أهل تقوی را در ردیف فاجران قرار میدهیم؟!

و می‌فرماید:

«**قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمٰی وَ الْبَصیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمٰاتُ وَ النُّورُ**» الرعد: ۱۶).

یعنی: أی رسول ما! آیا چشم نابینای جاهل و دیدۀ بینای عالم یکسان است؟! یا ظلمات شرک و بت پرستی با نور معرفت و خداپرستی مساوی است؟!

۳۴۹- کمال از دیدگاه بی کمالان:

گروهی منکر کمال برای انسان می‌باشند و می‌گویند: چون تشخیص کمال برای انسان ازکمال هر موجودی از دیگر موجودات مشکل‌تر و دشوارتر است، و از جملۀ مجهولات انسان دربارۀ انسان همین مسئله است که کمال انسان به چیست؟

بهتر آنستکه بگوئیم:

انسان یا دارای کمال نیست، و اگر هم باشد برای هر فردی کمال خاص به خودش می‌باشد، از اینرو برای دیگران قابل درک نیست، و أماکمال أکثر أشیاء عالَم را می‌توانیم به آسانی تشخیص دهیم مثلاًکمال یک سیب را میتوان به آسانی شرح داد، چه اینکه کمال سیب در طعم خوش، و شیرینی، و خوشبوئی، و لطافت و نرمی و شکل زیبای آنست که با فقدان یکی از آنها سیب کامل نخواهد بود، بلکه سیب ناقص می‌باشد.

و همچنین کمال یک اسب، یک گاو و یک ماشین و ... چیزهای دیگر را میتوان به آسانی بیان نمود، أماکمال انسان راکسی نمی‌تواند بشناسد و آنرا تعریف نماید.

این تئوری بی محتوا از جهات مختلف مردود است که أهم آنها اینکه:

این تئوری ازکسی است که کمالی را برای خود نمیبیند و خود فاقد کمال است، پس کلامش نیز همچون متکلم بی کمال است،و برای أهل کمال کمترین أرزشی نداشته و قابل اعتناء نمیباشد.

۳۵۰- کمال از دیدگاه دنیا پرستان و مادّیگران:

أهل دنیاکمال انسانی را در بر خورداری از لذائذ و شهوات و جاه و شهرت و مقام و ریاست، و در متاع دنیا میدانند، وکاملترین انسان در نظر آنان کسی است که از طبیعت و محیط خارج خود از دیگران بیشتر برخوردار باشد، و ناقص ترین انسان کسی است که با زهد و تقوی نخواهد از طبیعت و محیط خارج خود آزادانه ـ بی قید و شرط ـ برخوردار شود، و ناقص کسی است که نتواند ـ نه بر اثر زهد و تقوی ـ برخوردار شود، وکامل - با توجه به مراتب کمال -کسی است که بر خوردارگردد.

انسان کامل در نظر آنان کسی است که همواره در صدد برخورداری از طبیعت و خارج محیط خود از هر طریقی که پیش آید ـ حلال یا حرام ـ بار خود ببندد و جیب خود را بیشتر پُر کند، و تمام همّش چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن: خوردن، آشامیدن، خوابیدن، أنباشته کردن ثروت، دریدن و شهوت رانی کردن، و چون حیوانات آزاد و افسارگسیخته و برهنه بودن ... باشد.

این طرز تفکر ریشهٔ تاریخی در جوامع بشری دارد که قصّه های متعددی از قارون در سورهٔ: (القصص: ۷۶-۸۲) و صاحبان بوستان در سورهٔ (کهف: ۳۲-۴۳) و در سورهٔ: (القلم: ۱۷-۳۳) آمده است، و آیات قرآن کریم، و روایات وارده از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه علیهم أجمعین در این معنی بسیار، و در تاریخ بشری فراوان آمده که ذکرش در بیان مختصر ما نگنجد.

بنابراین به نظر آنان، فرعون و قارون و معاویة بن أبی سفیان و أمثال آنان در تاریخ بشر، کاملترین انسانها، و موسی و هارون و أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» و دیگر پیامبران و رسولان إلهی و جانشینان راستین و أوصیاء معصومین آنان صلوات اللّٰه علیهم أجمعین، ناقص‌ترین انسانها در زمانشان بوده‌اند.

چه اینکه معاویة بن أبی سفیان تمام همتّش در برخورداری از متاع و لذائذ دنیا در هر شرائطی بوده است که حضرت مولی الموحدین علی بن أبیطالب«علیه السلام» در نامه اش خطاب به معاویه فرمود:

«وَ کَیْفَ أَنْتَ صٰانِعٌ إِذٰا تَکَشَّفَتْ عَنْکَ جَلاٰبِیبُ مٰا أَنْتَ فیهِ مِنْ دُنْیا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزینَتِهٰا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهٰا، دَعَتْکَ فَأَجَبْتَهٰا، وَ قٰادَتْکَ فَاتَّبَعْتَهٰا، وَ أَمَرَتْکَ فَأَطَعْتَهٰا- فَإِنَّکَ مُتْرِفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّیْطٰانُ مِنْهُ مَأْخَذَهُ، وَ بَلَغَ فِیکَ أَمَلَهُ، وَ جَرٰی مِنْکَ مَجْرَی الرُّوحِ وَ الدَّمِ».[1]

یعنی: «أی معاویه ـ مغرور به دنیا- تو چه خواهی کرد زمانی که از پیش روی تو برداشته شود پرده های دنیائی که در آن هستی که خود را برای دنیا پرستان به آرایش کردن خوش نما جلوه داده و به خوش‌گذرانیش فریب داده است؟! ترا به دوستی خود دعوت نموده که باتمام وجود پذیرفتی، و پیشروت گشته بدنبالش رفتی، و به تو فرمان داده پیرویش نمودی ـ پس به تحقیق تو در ناز و نعمت و لذات وشهوات دنیا فرو رفتی، متاع دنیا تو رامغرور و سرکش نمود، از اینرو شیطان در تو جای گرفته، و به آرزوی خود که از تو داشته رسیده است، و شیطان روان شده در تو همآنند روان شدن جان و خون در کالبد انسان».

۱- نهج البلاغة: باب الکتب رقم ۱۰ ص ۸۵۰).

(آنچنان مرکب شیطان قرار گرفتی، و شیطان بر تو سوار و مسلط شده که کاری نمیکنی مگر به فرمان او و سخنی نمیگوئی مگر با زبان او، و چیزی را نمیبینی مگر با چشم او، و نمیشنوی مگر با گوش او، و نمیگیری چیزی را مگر با دست او، و راه نمیروی مگر با پای شیطان، نه تنها مرکب شیطان که مظهر شیطان، و شیطان مجسّمی ...).

معاویه آنچنان از لذائذ و شهوات و متاع دنیابرخوردار شد که در أواخر عمرش گفت: «مادر نعمتهای دنیا غلت و غوطه خوردیم».

در واقع نیز چنین بوده است زیرا از (۸۰) سال عمرش، حدود (۴۰) سالش را به حکومت شام گذراند که از این چهل سال حدود (۲۰) سال به عنوان والی مقتدر و (۲۰) سال دیگر خلیفهٔ مقتدر بود.

و أما برعکس: حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب «علیه السلام» نه تنها در دنیا با زهد و تقوی زندگی کرده که پیشوای زاهدان و راهبر متقیان ... بوده، و دنیا و متاع و لذائذ و شهوات و شهرت و ریاست و مقام و جاه و مال و منال و حکومت آن در نظرش ازکفش کهنهٔ بی ارزش بی ارزشتر، و از استخوان خنزیری که در دست جذا می باشد منفورتر، و از آب دماغ بُزگری پست تر، و از برگ دهان ملخ بی مقدارتر بود، و بر خورداریش از دنیا تنها (۱۷) من نان جو بوده است.

۳۵۱- طوائف مادیگرایان:

مادیگرایان و دنیاپرستان به سه گروه تقسیم میگردند:

گروهی: کمال انسان را در جمع‌کردن مال و أنباشته کردن ثروت میدانند.

دسته ای: کمال انسان را در شهوت رانی کردن، و بدست آوردن شهرت، و کسب ریاست، و رسیدن به جاه و مقام، و إشغال کردن پستهای کلیدی و حساس و مهم ... دانسته اند.

عده‌ای: کمال انسان را در روابط اجتماعی، و پیوندهای دامنه دار با أفراد و أحزاب و گروه‌ها می‌دانند، و در این راه سعی فراوان، و ثروت زیادی را مصرف می‌نمایند.

هر سه گروه -با نظرات متفاوت - مغرور به دنیا، و دلبستۀ به متاع آن، و راضی به لذائذ و مسرور به شهوات، و مشغول به ظواهر آن، و از أسرار آفرینش وشریعت و حقیقت آخرت غافلند، و شخصیت وانسانیت و شرافت و کمال خود را به آنها می‌دانند، و به آن افتخار می‌کنند، از اینرو دین را لغو و بیهوده و أفیون دانسته، و آنرا به بازی گرفته و أهل ایمان و تقوی را به استهزاء می‌گیرند در حالی که دنیا جز بازیچۀ کودکان و هوس رانی بی خردان هیچ نیست.

آیات قرآن کریم و روایات صحیحۀ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین در مذمت آنان بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، و ما در اینجا به ذکر چند آیۀ کریمه بسنده می‌کنیم:

«وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» الأنعام: ۱۳۰).

یعنی: زندگانی دنیا آنها را در دنیا مغرور ساخت، و آنان در روز قیامت گواهی خواهند داد که: بر أثر غرور به دنیا و متاع آن به خداوند متعال کافر شده بودند.

و در اینکه آنها بواسطۀ غرور به دنیا، أسرار آفرینش و آیات إلهی را به استهزاء گرفتند فرمود:

«ذَٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» الجاثية: ۳۵).

یعنی: ای کافران این شما بودید که بر أثر غرور به دنیا، آیات آفاقی و أنفسی خداوند متعال را به مسخره و استهزاء گرفته بودید.

و در اینکه آنها دلبستۀ به دنیا شده و آنرا بر آخرت ترجیح داده و باعث گمراهی مردم شده و شبهات واهیه در دین بوجود می‌آورند فرمود:

«اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» إبراهيم: ۳).

یعنی: آنانکه دلبستۀ دنیا شده و آنرا بر آخرت مقدم داشته، و بندگان خدا را از راه حق و حقیقت بر می‌گرداندند، و آن راه راست را با إلقاء شبهات واهیه کج می‌کردند آنها در عمق گرداب ضلالت و گمراهی گرفتارند.

و در اینکه آنهامسرور و خوشحال از زندگی ناچیز دنیا هستند فرمود:

«وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» الرعد: ۲۶).

یعنی: و آن دنیا پرستان وبندگان و غلامان حلقه بگوش دنیا به زندگانی و متاع آن دلشادند، در صورتی که دنیا در قبال آخرت متاع ناچیزی بیش نیست.

و در اینکه دنیا پرستان به زندگی دنیا دل خوش کرده و امید آخرت نداشته و از آیات إلهی غافلند فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيٰاتِنٰا غٰافِلُونَ ...» یونس: ۷).

یعنی: بتحقیق کسانی که (اعتقاد درستی به آخرت ندارند) به لقاء ما دل نبسته و امیدوار نیستند، و به زندگی حیوانی پست دنیا دلخوش و دل بسته اند، و از آیات و نشانه های ما غافلند، جایگاه‌شان در آتش جهّنم است.

و در اینکه دنیا پرستان تنها به ظواهر دنیا چشم دوخته و از حقیقت آخرت غافلند فرمود:

«يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ» الروم: ۷).

یعنی: آنان چیزی از ظواهر دنیا ـ نه همۀ آنها ونه حقیقت آن ـ را میدانند، و حال آنکه آنها از حقیقت آخرت بکلی غافلند.

و در اینکه مادیگران زندگی و مرگ خود را یک پدیدۀ طبیعی دانسته و از روی جهل ونادانی سخن می‌گویند، و از أسرار آفرینش هیچگونه آگاهی ندارند و جز خیال بافی و تئوری چیزی ندارند فرمود:

«وَ قٰالُوا مٰا هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا يُهْلِكُنٰا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَظُنُّونَ» الجاثية: ۲۴).

یعنی: مادیگران می‌گویند: زندگی ما جز همین نشانۀ دنیا و مرگ و حیات طبیعت نیست، وکسی ما را نمی میراند، و زنده نمی‌کند (حشر و نشر و قیامت و حساب و جزائی نخواهد بود) و حال آنکه اینان این سخنان را از روی علم و دلیل نمی‌گویند، بلکه از روی وهم و خیال می‌بافند.

ودر اینکه دنیاپرستان به مال وثروت و فرزند و شهرت و ... افتخار می‌کنند می‌فرماید:

«إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفٰاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكٰاثُرٌ فِي الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلاٰدِ ـ وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ الْغُرُورِ» الحديد: ۲۰).

یعنی:ای دنیاپرستان و بندگان شکم وشهوت و شهرت بدانید که زندگی شما در دنیا در حقیقت یک بازیچهٔ کودکانه و لهو و عیّاشی و آرایش زنانه و تفاخر و خودستائی با یکدیگر و أفزودن أموال و فرزندان بیش نیست ـ و نیست زندگی دنیا جز متاع فریب و غرور.

و در اینکه دنیا پرستان، أهل ایمان و تقوی را با دیدهٔ استهزاء مینگرند فرمود:

«زُيِّنَ لِلَّذينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ» البقرة: ۲۱۲).

یعنی: زندگی چند روزهٔ دنیا و متاع ناچیز آن، چنان در نظر دنیاپرستان جلوه نمود که أهل ایمان و تقوی را فسوس و مسخره می‌کنند در حالی که آنـان در روز قیامت برتر از دنیا پرستانند.

و در اینکه دنیاپرستان دین را بازیچه و أبزار هوسرانی خود قرار داده‌اند، و اگر نامی از دین می‌برند برای نیل به دنیا است فرمود:

«وَ ذَرِ الَّذينَ اتَّخَذُوا دينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيا» الأنعام: ۷۰).

یعنی: و أی رسول ما! واگذار به حالشان آنانی را که دینشان را به بازیچه و هوسرانی گرفتند، و زندگی دنیا آنها رافریب داده، مغرورشان ساخته است.

آری! آنها از دنیا با همهٔ دنائتش پست‌ترند، چه نیکو و ظریف و أدیبانه گفت شاعر:

چونکه دنـیا مـؤنث أدنـا است   هر که أدناست طالب دنیاست

دنیا و شهوت و شهرت و شکم و متاع آن از موهوماتی است کـه نـمیتوان بواسطهٔ آنها به کمال رسید، زیرا گم شدهٔ انسان که همواره در تکاپوی آنست دنیا و متاع آن نیست، از اینرو صاحبان دنیا و جاه و مقام و شهرت از همه فقیرترند، چون به کمال انسانی که انسان بر أساس فطرت در تکاپوی آنست نرسیده‌اند، کسی که چارهٔ موهوم را به موهوم کند، از چاره سازی بیچارگی بی خبر است، کسانی که متاع دنیا را کمال خود دانند، هر موهومی را خود، و خود را موهوم میدانند، که هـرگز چارهٔ موهوم به موهوم نتوان کرد.

۳۵۲- دنیا از دیدگاه عقل و دین:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن وثابت است که: دنیا از دیدگاه عقل سلیم و دین مبین نه عین کمال برای انسان بشمار می‌رود، و نه در مسیر کمال قرار دارد بلکه دنیا ظرف تحصیل کمال است، مثلاً کاروانی که مقصدش خانهٔ کعبه می‌باشد، از مسیری بسوی کعبه حرکت می‌کند، خود مسیر نه مقصد است، و نه در مسیر مقصد، چیزی که مسیر کمال است غیر از چیزی است که در مسیر کمال می‌باشد.

کمالی راکه دنیا پرستان و مادیگرایان برای انسان بیان می‌کنند نه کمال است، و نه چیزی که در مسیر کمال می‌باشد، و حتی در نگرش آنان گرچه انسان به حسب ظاهر بر کسی ظلم نکرده و چه بسا بیاری مظلوم برخیزد و با ستم ستیز کند، و وسائل رفاهی را برای همنوعان خود فراهم سازد، و درد دیگران را درمان نماید، و أمین و راستگو باشد، و دیگر فضائل أخلاقی ... أما هیچیک از آنها نه کمال بشمار می‌رود، و نه در مسیر کمال قرار دارد، بلکه همهٔ اینها نمودهائی از کمال انسان بشمار می‌روند.

آنانکه برخورداری از لذائذ و شهوات و متاع دنیا را معیار و مقیاس برای کمال انسان قرار داده‌اند در واقع به جای اینکه بسوی کمال حرکت کرده و به کمال برسند از انسانیت سقوط نموده و به پست‌تر از پست‌ترین حیوان تنزّل، و حتی مفهوم کمال را نیز پائین آورده اند.

مولوی میگوید:

کرده ای تأویل حرف بکـر را　　　خویش را تأویل کن نی ذکر را

و خداوند سبحان فرمود:

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّیٰ عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدیٰ» النجم: ۲۹-۳۰).

یعنی: ای رسول ما! از هر کس که از یاد (وحی آسمانی) ما روی می‌گرداند، و دنیا راکمال خود می‌داند (و هدفی در زندگی خود جز دنیا و متاع آن ندارد) اعراض

کرده و روی گردان که منتهای علم دنیا پرستان و آگاهی مادیگران در همان حدّ است (انتظاری بیش از آن از آنان نمی‌توان داشت) به درستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که راه کمال را رها کرده، و در مسیر انحطاط قرار گرفته و از انسانیت و کرامت انسانی سقوط نموده، و از حدّ پست‌ترین حیوان تنزل کرده است، و پروردگار تو داناتر است به کسی که راه کمال را اختیار نموده و به کمال انسانی نائل آمده است.

حضرت مولی الموحدین امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ در نامه‌اش خطاب به معاویة‌بن‌ابی‌سفیان فرمود:

«فَعُدْتَ عَلىٰ طَلَبِ الدُّنْيا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ».[1]

یعنی: پس ای معاویه تو برای رسیدن به دنیا و برخورداری از لذات و شهوات و متاع آن طبق امیال و هواهای نفسانی، به تأویل قرآن کریم شتافتی، و قرآن را برای نیل به دنیا، طبق امیال شیطانی خود معنی و تفسیر و توجیه می‌کنی.

خداوند متعال دربارهٔ أمثال معاویه می‌فرماید:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ - إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» الفرقان: ۴۳-۴۴).

یعنی: ای رسول ما! آیا دیدی حال آنکس که هوای نفسش را خدای خود ساخت؟ - اینان در بی عقلی (که بر اثر دنیاپرستی، خرد و اندیشهٔ خود را از دست داده و هوای نفسانی و شهوت را بر خود حاکم ساختند) مانند چهار پایانند، بلکه به مراتب از آنها نادان‌تر و گمراه‌ترند.

خلاصهٔ کلام آنکه:

هر دو گروه: دنیاپرستان، و مادیگران تنها به جهات مادی چشم دوخته، و به ظواهر دنیا دلبسته‌اند، و تکیه‌گاهشان مادیات بوده، و برای معنویات ارزشی قائل نیستند، با فرق اینکه، دنیا پرستان از خویشتن خویش بیگانه، و از آفریدگارشان غافل، و هوای نفس خود را خدایشان قرار داده‌اند.

«أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» الأعراف: ۷۹).

و ما دیگران به کلی منکر خداوند متعال هستند و می‌گویند:

«مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَىٰ وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» الجاثیة: ۲۴).

۱- نهج البلاغه: از نامه‌های آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۵۵ ص ۱۰۳۸).

درس هفتاد و دوم:

۳۵۳- کمال انسان از دیدگاه مرتاضین و تارکین دنیا:

در مقابل دو گروه: دنیا پرستان و مادیگران، دو گروه دیگری یعنی مرتاضین و تارکین دنیا قرار دارند، که کمال انسان را در ترک دنیا و نعمتهای آن میدانند، و می‌گویند: کمال انسان در دوری از تمام لذائذ، و گریز از شهوات و متاع دنیا است، و این مقدمه‌ایست برای برخورداری از أنواع نعمتهای بهشت، و خلود در آن که باید با زهد و ریاضت، و سختی و فشار بر نفس و محرومیت از شهوات و متاع دنیا، و چلّه نشینی، و تهجّد طولانی، و عبادت و دائم الصّوم بودن و أمثال آن ... و دل بستن به نعمتهای آخرت، تا در بهشت از أنواع آنها برخوردار گردیم.

پس کمال در نظر آنان در ترک دنیا جهت برخورداری از نعمتهای آخرت است، چه اینکه برخورداری از لذات و شهوات و متاع دنیا باعث محرومیت از برخورداری از نعمتهای آخرت می‌گردد، پس ما باید از دنیا بقدری که بتوانیم چند سالی زندگی کنیم یعنی قوت لایموت و بخور و نمیر اکتفا نمائیم که بیش از آن باعث محرومیت انسان از لذائذ و نعمتهای اخروی می‌شود.

اینان به سه گروه تقسیم می‌گردند:

دسته‌ای: که پیرو بعضی از فلاسفهٔ یونان قبل از ارسطو می‌باشند، کمال انسان را تنها در کمالات نفسانی میدانند و برای آن چهار أصل قائل هستند:

ألف: حکمت. **ب:** شجاعت. **ج:** عفّت. **د:** عدالت.

به گمان آنها هر کسی که دارای این چهار صفت باشد انسان کامل است، و أما جهات مربوط به جسم را در کمال مؤثر نمیدانند، بلکه کمبود و ناتوانیهای جسمی را با داشتن این چهار صفت، مانع از کمال انسان نمی‌دانند، زیرا أمراض و ناتوانیهای جسمی، عوارضی است که ربطی به کمال انسان ندارد.

دستۀ ديگر: که به مرتاضين معروف هستند، کمال انسان را در مبارزۀ با نفس، و ستيز با هوا و هوس از لذائذ و شهوات دنيا می‌دانند، آنان با رياضتهای طاقت فرسا که از آن جمله: آويختن خود را با پا در ميان چاه، و به شاخۀ درختان آويزان کردن، و خوابيدن روی ميخها، و نشستن درگرمای جانکاه، وکم خوردن، و شکنجۀ جسم، و به رنج و زحمت انداختن بدن را درگرما و سرما و أمثال آنها ... و بی‌اعتنايی تمام به نيازهای جسمی و می‌گويند:

بايد بدن را به رنج و زحمت انداخته، و تحت نهايت فشار قرار داده، و از همه چيز محروم ساخت تا به کمال انسانی رسيد، و خوشی و راحتی روح را فراهم ساخت.

دستۀ سوم: کسانی هستند که کمال انسان را در جدا شدن از صفات حيوانی می‌دانند به اينکه انسان بايد آنچه را که ميان او و حيوان مشترک است از خود دور سازد تا به کمال انسانی برسد، زيرا غرائز و شهوات و أميال نفسانی انسان را منحط و از انسانيت سقوط داده، در رديف چهارپايان قرار ميدهد، پس اين مشترکات نه تنها کمال نيست و دخالتی درکمال انسانی نداردکه موجب سقوط انسان از انسانيت، و مانع از نيل انسان به کمال می‌گردد.

به عقيدۀ اين گروه نبايد به کلی جسم را رها کرد، و نه آنرا به رنج و تعب أنداخت، بلکه بايد به کلی از شهوت که مشترک بين انسان و حيوان است چشم پوشيد.

بدون ترديد! اين طرز تفکرات و توهمات اين سه دسته نيز از نظر أديان آسمانی به کلی مردود است، زيرا آفريدگار جهان دنيا را ظرف تحصيل کمال برای انسان - همآنند مدرسه‌ای برای تزکيه و تربيت و تعليم - آفريد، و پيامبران و جانشينان معصومين را به عنوان معلمان ساير مردم فرستاده است، تا آنانرا بر أساس فطرت به خداوند متعال آشنا ساخته و به عبادتش وادارند: «**وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ**» (الأنبياء: ۲۵).

و برای ادامهٔ حیات انسان در این مدرسهٔ کمال، نعمتهائی را آفریده و انسان را به بهره‌گیری از آنها از طریق مشروع فرا خوانده است و فرمود:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً - يا أَيُّهَا النّاسُ كُلُوا مِمّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ» البقره: ۲۹ و ۱۶۸).

یعنی: اوست خداوندی که برای شما آفرید همهٔ موجودات روی زمین را - أی مردم از آنچه در زمین است و حلال و پاکیزه می‌باشد تناول کنید و بهره گیرید، و از وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید (تا شما را به بهره گیری از محرمات وادار نسازد) زیرا شیطان برای شما دشمن آشکاری است.

و فرمود:

«يا بَني آدَمَ خُذُوا زينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللّهِ الَّتي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ» (الاعراف: ۳۱ - ۳۲).

یعنی: أی فرزندان آدم! زیورهای خود را در مقام عبادت بخود برگیرید (با طهارت و پاکیزه و با لباس پاک و حلال و خوشبو مشغول عبادت خداوند متعال شوید) و هم از نعمتهای الهی و غذاهای خوب بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید، که خداوند متعال اسراف کنندگان (مصرف کردن بیش از أندازه) را دوست نمیدارد، أی رسول ما بگو به مردم: چه کسی زینتهای خداوند متعال (ازمسکن و لباس و غذا و دیگر نعمتهای الهی) راکه برای بندگانش حلال کرده، و از رزق پاک و پاکیزهٔ حلال او را حرام کرده است؟!

خداوند منّان این نعمتها را برای انسان آفرید تا در مدت توقفش در این مدرسهٔ کمال، از آن نعمتها از طریق مشروع به أندازهٔ سعی و کوشش خود برخوردار شود و تحصیل کمال را إدامه دهد که فرمود:

«لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعىٰ» النجم: ۳۹).

یعنی: نیست برای آدمی جز آنچه به سعی و کوشش خود بدست آورد.

تا با نيل به كمال در ظرف تحصيل كمال: «دنيا» به دار كمال أبدى: «بهشت» راه يابد، پس نه نعمتهاى دنيا و نه نعمتهاى بهشت، كمال براى انسان بشمار مى‌رود، بلكه بهشت ظرف بروز كمال انسانى است كه با عمل در دنيا به آن نائل آمد، و نعمتهاى آن همآنند جوائزى است كه به دارندگان نمره‌هاى قبولى مدرسه به شاگردان درس خوانده، داده مى‌شود، و أما كمال انسان همان آموخته‌ها و عمل به آنها مى‌باشد نه نفس مدرسه، و نه وسائل و امكانات و أبزار و ... كه براى أساتيد و شاگردان در أيام تعليم و تعلّم و توقفشان در مدرسه در نظر گرفته شده و نه جوائزى كه براى قبول شدگان در نظر گرفته مى‌شود.

۳۵۴- آيا معرفت بدون عبادت و علم بدون عمل حسن ذاتى دارند؟

بدون ترديد! چون معرفت و عبادت با هم، و علم و عمل باهم حسن ذاتى دارند نه معرفت بدون عبادت و نه عبادت بدون معرفت، و نه علم بدون عمل، و نه عمل بدون علم، پس كسب معرفت و عبادت و تحصيل علم و عمل در دنيا نبايد براى كسب جائزه و تمجيد و تحسين باشد، بلكه جائزه ... براى تشويق و تحريص به كسب معرفت و عبادت و تحصيل علم و عمل است نه غايت آن، پس انسان بايد كسب معرفت و عبادت، و تحصيل علم و عمل رابه خاطر نيک بودنشان انجام دهد نه به خاطر تحسين و تمجيد و ثواب براى آن، و همچنين عمل زشت را به خاطر زشت بودنش ترک كند، نه به خاطر سرزنش و مجازات آن.

اگر كسب معرفت و عبادت و تحصيل علم و عمل در دنيا به جهت حسن ذاتيشان باشد نه براى دست يابى به جوائز ... آن معرفت ... اصولى خواهد بود و هرگز در معرض خطر وساوس شيطان قرار نخواهند گرفت كه گفت: **«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ اِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»** ص: ۸۲ - ۸۳).

اين مخلصان كسانى هستند كه معرفت و عبادت و علم و عمل آنها اصولى است نه به خاطر أغراض و أهداف ديگر كه در صورت عدم دست‌يابى به آنها، آنها را از دست بدهند.

مفسّرى حكيم و فرزانه فرمود: «من معتقداتم را با وعد و وعيد بدست نياوردم تا با وعد و وعيد از دست بدهم».

و أما اگر معرفت و عبادت، و علم و عمل برای أغراض و أهدافی باشد نه برای حسن ذاتیشان، آن معرفت ... اصولی نبوده و دوام و ثبات نخواهد داشت، و چهره عوض کرده و همواره در معرض خطر نفوذ شیطان در او می‌باشد، و با وعد و وعید هم خواهد رفت.

چنانچه اگر عمل نیک به جهت نیک بودنش انجام نشود، بلکه بسبب أغراض و أهداف دیگر ... أنجام شود، آن عمل ناقص و چه بسا تبدیل به عمل زشت می‌گردد، و همچنین ترک گناه اگر به خاطر زشت بودنش ترک نشود، بلکه به علل دیگری ترک شود، آن ترک، ناقص و ناتمام است که اگر آن علل برطرف گردد همان گناه و به مراتب بدتر از آن أنجام می‌شود، همآنند توبهٔ ناقص و موقّت، و توبهٔ نصوح و دائم.

۳۵۵- أنحاء عبادات و کامل آنها:

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در أنحاء أعمال عبادی فرمود:

«إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّٰهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبادَةُ التُّجّارِ، وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّٰهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبادَةُ الْعَبيدِ، وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّٰهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبادَةُ الْأَحْرارِ».[1]

یعنی: بتحقیق گروهی از مردم، خداوند متعال را از روی رغبت و طمع ثواب و پاداش عبادت و بندگی می‌کنند، پس این عبادت بازرگانان است که به جهت کسب سود، معامله می‌کنند، و همانا دستهٔ دیگری از مردم، خداوند متعال را از روی ترس از عذاب، عبادت می‌نمایند، و این عبادت غلامان و نوکران است که از ترس چماق مولاشان را فرمان می‌برند، و عده‌ای از مردم هم از روی سپاسگزاری و شکر نعمتهای الهی، خداوند سبحان را عبادت و بندگی می‌کنند، و این عبادت آزاد مردان است که خداوند متعال را شناخته و سزاوار عبادت دانسته، بندگی‌اش می‌نمایند (این نوع عبادت اصولی و هرگز در معرض خطر وساوس شیطانی قرار نمی‌گیرد).

این روایت به عبارات دیگر نیز از آن حضرت﴿علیه السلام﴾ آمده که از نظر معنی اختلافی ندارند که در یکی از آنها:

۱- نهج البلاغة: باب الحکم: رقم ۲۲۹ ص ۱۱۹۲).

حضرت﴿علیه السلام﴾ در حال مناجات، خطاب به آفریدگار جهان، عبادت اصولی را اینگونه بیان می‌دارد:

«اِلٰهي مٰا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نٰارِكَ، وَ لاٰ طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبٰادَةِ فَعَبَدْتُكَ».

یعنی: بارالها! من ترا به جهت ترس از آتش جهنمت عبادت نکردم، و نه به خاطر طمع در نعمتهای بهشتت، بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم، عبادتت کردم.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ در این بیان هم به شناخت و معرفت اصولی، و هم به عبادت و بندگی اصولی که هرگز تغییر پذیر نیست اشاره فرموده است.

و حضرت﴿علیه السلام﴾ در عبارت دیگر فرمود:

«قَوْمٌ عَبَدوُا اللّٰهَ طَمَعاً، وَ تِلْكَ عِبٰادَةُ الْأُجَرٰاءِ (التُّجّٰارِ) وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّٰهَ خَوْفاً، وَ تِلْكَ عِبٰادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّٰه شُكْراً (حُبّاً)لَهُ فَتِلْكَ عِبٰادَةُ الْاَحْرٰارِ».

یعنی: گروهی از مردم عبادت کردند خداوند متعال را به طمع (بهشت) و این عبادت مزدوران و مزدبگیران در کارهاشان است، و طائفه‌ای عبادت نمودند خداوند سبحان را، به واسطهٔ ترس (از عذاب جهنم) و این عبادت غلامان و بندگان است، و دسته‌ای عبادت کردند خداوند متعال را به جهت شکر و سپاس (حب و دوستی) برای او، پس این عبادت آزاد مردان جهان است.

عبادت أحرار و آزاد مردان هیچگاه بـه طـمع نـعمتهای بـهشت،و تـرس از عذاب جهنم نمیباشد،که اگر ثواب و عقابی هم درکار نبود، آنها خداوند سبحان را بشایستگی‌اش عبادت و بندگی میکردند، و میان عبادتی که وسیله‌ای برای نیل به ثواب باشد یا فرار از عقاب، و عبادتی که خود أصالت دارد فرق میان زمین تا آسمان است، عبادت بی أصالت و غیر اصولی برای انسان کمال نیست، زیرا چنین عبادتی بر أساس شناخت و معرفت به خداوند سبحان استوار نیست، و هر آن در معرض خطر وساوس شیطان است.

۳۵۶- کدامین دل مجذوب حق تعالی است؟

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

آری بسرای دوست بس راهی نیست
آنرا که جز از دوست نظرگاهی نیست

خداوند سبحان فرمود:
«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» ق: ۳۷).

یعنی: همانا در این، پند و تذکّر است برای کسی که دارای قلبی هوشیار باشد یا با گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقائقش توجّه کامل نماید.

اگر هزاران بار روی در خاک مالی، و عالم بر فرق سر بپیمائی، تا آن نقطهٔ حقیقی که نام وی دل است رفیق طاعتت نباشد، همه را رقم نیستی درکشند.

تا دل زعلایقت یگانه نشود — یک تیر ترا سویِ نشانه نشود
تا هر دو جهانت از میانه نشود — کشتی به سلامت بکرانه نشود

چون بنده‌ای به درگاه ذوالجلال آید و راز و نیاز بگشاید، و دل همچنان گرفتار شغل دنیا باشد رقم خذلان بر آن طاعت کشند، و بروی وی باز زنند.

گـنه کـار أنـدیشه نـاک از خـدای — بسی بهتر از عابد خود نمای
سنگی که سجده گاه نماز ریای ماست — ترسم که در ترازوی اعمال ما نهند
آتش چه فتد ذرّه و خروار بسوزد — هر خشک و تری هست بیکبار بسوزد
بازار در آن هفته چنان سوخت که گفتی — در آتش دوزخ دل کفّار بسوزد
بازار ریا هست سرأنجام چنان گرم — از شعلهٔ آن جان ریاکار بسوزد

آری! دلی که از قید عبودیت أغیار، و از إسارت نفس أماره خلاصی یافت، آن دل مر حق را یکتا شد، نه رنگ ریای خلق دارد، و نه گَرد سمعت بروی نشیند، و هر کس مخلص‌تر، به حق نزدیک‌تر، و هر که به حق نزدیک‌تر، لرزانتر است.

مقربان حضرت أحدیّت، و ملازمان درگاه صمدیت، و پاکان مملکت ربوبیّت، پیوسته در هراس باشند که جهان آفرین فرمود:

«وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (الأنبياء: ۲۸)

یعنی: و آنان دائم از قهر خداوند متعال هراسانند.

نـزدیکانرا بیش بـود حیرانـی — کایشان دانند سیاست سلطانی

رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَنْظُرُ إِلىٰ صُوَرِكُمْ وَ أَمْوٰالِكُمْ، وَ لٰكِنْ يَنْظُرُ إِلىٰ قُلوُبِكُمْ وَ أَعْمٰالِكُمْ».

یعنی: بتحقیق خداوند متعال نظر به صورتها و أموال شما نمی‌کند، ولکن نظرش به قلبها و أعمال شما است.

مولوی گوید:

مـا بـرون را نـنگریم و قـال را — مـا درون را بـنگریم و حـال را

حـق هـمی‌گوید نـظرمان بـر دلست — نیست بر صورت که آن آب و گلست

دل نـباشد غـیر آن دریـای نـور — دل نـظرگاه خـدا و آنگـاه کـور

وانگـهان گـفته خـدا کـه نـنگرم — مـن بـه ظـاهر مـن بـه بـاطن نـاظرم

وحی دل گیرش کـه مـنظرگاه اوست — چون خطا باشد چـو دل آگـاه اوست

مـا کـه بـاطن بـین جـمله کشـوریم — دل بـبینیم و بـه ظـاهر نـنگریم

نـنگرم در تـو در آن دل بـنگرم — تـحفه آنـرا آری أی جـان در بـرم

مـنظر حـق دل بـود در دو سـرا — کـه نـظر بـر شـاهد آیـد شـاه را

بر أساس وحی آسمانی، و بیان أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه کمال انسان - با تزکیهٔ نفس - در معرفت به آفریدگار جهان، و عبادت و بندگی تنها برای او است که نمود آن فضائل أخلاقی و بهره‌گیری از نعمتهای دنیوی هر کسی بقدر دست آوردهایش ازطریق مشروع می‌باشد.

پس کمال انسان نه در فرو رفتن در مادیات و زخارف و شهوات دنیا، و ترک معنویات ... (غفلت یا انکار آنها) است، و نه در ترک دنیا و فرو رفتن در ریاضات ... است که در واقع نمی‌توان نام آنها را معنویات گذاشت، و نه در بافته‌ها و خیالات خیال‌بافان با عبارات و اصطلاحات فریبندهٔ بی‌محتوا.

۳۵۷- کمال از دیدگاه زیباپرستان و قدرت‌طلبان:

در اینجا دو نظر کلّی دیگر در مفهوم کمال بطور أعم، و کمال انسان بطور أخص وجود دارد که بطور اجمال بیان می‌کنیم:

أول: گروه زیباپرستان که به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اول: کمال را در زیبائی جسم، و جمال أندام، و چهرهٔ هر چیزی و صورت هر موجودی میدانند، خواه انسان یاحیوان، و خواه نبات یاجماد باشد، و شیء زیبا، هر چه زیباتر باشد به نظر آنان کاملتر است، مثلاً دوخانه، دو ماشین، دو گُل، دو حیوان، و یا دو انسان، هر یک که از زیبائی بیشتری برخوردار باشد کاملتر است.

دستهٔ دوم: کمال را در زیبائی روحی و سیرت میدانند و می‌گویند: کمال انسان در هنر وکارها و فعالیتهای ظریف که ناشی از ظرافت روحی و زیبائی سیرت است، آنها همه چیز راتحت عنوان ظریف و زیبائی می‌آورند، و علم نیز در نظر آنان چون زیبا است از مقولهٔ زیبائی وکمال است، حتّی فضائل أخلاقی چون زیبا است کمال انسان بشمار می‌رود.

دوم: گروه قدرت طلبان که کمال انسان را در قدرت میدانند، أعم از قدرت جسمی یا مالی و ثروت و یا سلطه بر دیگران ... و می‌گویند: هر چند انسان مقتدرتر، و نیرومند، و بر طبیعت و بر انسانهای دیگر مسلط‌تر باشد کامل‌تر است.

و تکامل غلط داروینی هم بر همین أساس است، موجود کاملتر در مقیاس داروین یعنی موجود نیرومندتر، موجودی که بتواند بادریدن دیگران بهتر خود را نگهداری کند، و بهتر رقیب خود را در میدان تنازع بقاء از میان بردارد که غربیها با همهٔ ادّعاهای دروغین طرف‌داری از حقوق بشر، عملاً سخت از تئوری غلط داروین طرف داری می‌کنند که:

«باید بر ضعیف چیره شویم تا زنده بمانیم».

علم در نظر آنان، حکم شاخ برای حیوان را دارد یعنی وسیله‌ایست برای تنازع با طبیعت یا تنازع با دیگر انسانها ... از اینرو میخواهند با صنعت و تکنیک و تسلیحات و ... بر دیگران چیره شده، و سلطه یابند، و با آن خود راکاملتر در جهان معرفی کنند، آنها صنعت و ... راکه باید در خدمت بشر باشد بنام تمدن، در نابودی نسل بشر بکار می‌گیرند، و رذائل أخلاقی را بجای فضائل بکار گرفته و به خورد جامعهٔ ناآگاه و خودباخته و از خود بیگانه می‌دهند، و توحش را تمدّن ، و سبعیت را انسانیت، و انحطاط راکمال، و تنزّل را ترقّی، و سقاوت را سعادت و ... نام نهاده‌اند،

و به خورد (حیوان دو پا) انسانهای از خود بیگانه می دهند، بدون اینکه فکر کنند و بیاندیشند که:

اگر برهنگی و کشف عورت تمدّن است، پس بُز از آنها متمدّن‌تر است، و اگر سبعیت و درّندگی کمال است، پس گرگ از آنها کاملتر است....

براستی انسان تا از خود بیگانگی درنیاید، و خود را نشناسد، أفسارگسیخته، سرکش، فتنه‌جو، طغیانگر، و خودگرگ خود می‌شود که نمیتوان او را رام و مهار کرده و تحت کنترل درآورد.

۳۵۸- آیا جمال کمال است؟

و أما جمال و زیبائی جسمی و روحی در دین مبین اسلام چون دیگر فضائل اخلاقی و ... و همچنین توان مادی و معنوی در جهت سعادت و خیر بشر از نمودهای کمال است نه عین کمال.

در روایت آمده است:

«إِنَّ اللّٰهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمٰالَ» همانا خداوند متعال زیبا است، زیبائی را دوست‌دارد.

انسان جویا و خواهان جمال و زیبائی و قدرت الهی است آنچنان‌که وصف آن در دعاء سحر آمده و می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمٰالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَ كُلُّ جَمٰالِكَ جَمِيلٌ، اَللّٰـهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِجَمٰالِكَ كُلِّهِ- اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلْتَ بِهٰا عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطيلَةٌ، اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهٰا...».

یعنی: خداوندا از عالی‌ترین جمال و زیبائی تو درخواست می‌کنم، درحالی که تمام جمال تو زیبا است، بارإلها به تمام مراتب جمالت خواستارم - خداوندا از قدرت کاملهات که بر همهٔ موجودات در نظام هستی إحاطه دارد، از تو برای خود می‌خواهم که همهٔ مراتب قدرت تو بر همهٔ أشیاء احاطه دارد، پس به تمام مراتب قدرتت از تو مسئلت دارم...

چنین قدرت، و جمال و زیبائی (نه هر قدرت و زیبائی که حیوانات و نباتات و جمادات و ... نیز دارند) به انسان کاملی داده می‌شود که بر معیار عقل و مقیاس دین بر همهٔ امور مسلط باشد.

این جمال و قدرت نمودهائی ازکمال انسان به شمار می‌روند، چه اینکه آنها تنها به انسان‌های کامل داده می‌شود که آتش و آب و هوا و خاک و سرأنجام زمین و آسمانها و کرات را تسخیر می‌کنند، چون ابراهیم خلیل«علیه السلام» آتش را مهارکرده، و موسی کلیم«علیه السلام» أمواج دریا را متوقف نموده و دریا را شکافته، و سلیمان بن داود«علیه السلام» فضاء را مسخّر نمود، و حضرت محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله» ماه را دو نیم کرد و خورشید را برای نخستین جانشین به حق خود یعنی علی بن أبیطالب«علیه السلام» برگردانید.

مثنوی می‌گوید:

صدق أحمد بر جمال ماه زد — بلکه بر خورشید رخشان راه زد

رباعی:

برگشت اگر به حکم حیدر خورشید — از قدرت آن جناب مشمار بعید
انگشتر افلاک در انگشتش بود — هر سو که إراده داشت می‌گردانید

آری حضرت محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله» بر دوش ملائک پا نهاد و از سرادقات گذشت و مادون خالق، و مافوق همهٔ مخلوق گشت.

مثنوی می‌گوید:

عقل چون جبریل گوید. أحمدا — گر یکی گامی زنم سوزد مرا
تو مرا بگذار زین پس، پیش ران — حدّ من این بود أی سلطان جان
چون گذشت احمد زسدره و مرصدش — و از مقام جبرئیل و از حدش

قٰالَتِ الْمَلاٰئِکَةُ:

«لِلّٰهِ دوُنَ الْعَرْشِ سَبْعوُنَ حِجٰاباً لَوْدَ نَوْنٰا مِنْ أَحَدِهٰا لاَحْتَرَقْنٰا سُبُحٰاتُ وَجْهِ رَبِّنٰا».

زآنکه هفتصد پرده دارد نورحق — پرده‌های نور دان چندین طبق
بعد از آنست جان احمد لب گزد — جبرئیل از بیم تو واپس خزد
گوید ار آیم بقدر یک کمان — من بسوی تو بسوزم در زمان

آری! علت غائی خلقت أفلاک باید پا روی أفلاک گذارد، و خطاب مستطاب إلهی به مصطفی عربی﴿صلی الله علیه و آله﴾ آید که:

أی مرکز إقبال، و منبع افضال أی که مهتر آفرینش بحرمت و بزرگی قدم تو بپای است وگرنه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم.

گرنه سببش تو بودی أی درّ خوشاب	آدم نزدی دمی درین کوی خراب

مهتر دودهٔ آدم توئی، سالار جملهٔ أهل عالَم توئی، أی سید مقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال و رایت جمال و صورت جمال تو بود:

«لَوْ لاٰکَ لَمٰا خَلَقْتُ الْاَفْلاٰکَ، لَوْ لاٰکَ لَمٰا کٰانَ سَمَکٌ وَ لاٰ سَماٰکٌ».

أی سیّد تو بودی أوّل در نبوت، و آخر در بعثت، تو بودی ظاهر در وصلت و باطن در نعمت، تو بودی أوّل همهٔ خلائق در زلفت و الفت، و آخر در سیاست و سعادت، و تو بودی ظاهر در عصمت و حشمت، باطن در جلالت حالت.

از جملهٔ خلائق، در عالَم حقائق، کسی بزرگوارتر از محمد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ نبود، مراد أصلی از حکم الهی بر وفق علم أزلی ابداع حالت، و اظهار جلالت آن مهتر بود، أول جوهری که از أمر «کن» خلعت یافت، و آفتاب لطف حق برو تافت، جان پاک آن مهتر بود.

مثنوی گوید:

با محمد بود عشق پاک جفت	بهر عشق او را خدا لولاک گفت
آن دم لولاک این باشد که کار	از برای چشم تیز است و نظار
زآنکه لولاکست بر توقیع او	جمله در انعام و در توزیع او
پس از آن لولاک گفت اندر لقا	در شب معراج شاهد بازما

هنوز نه عرش بود و نه فرش، نه زحمت شب بود و نه رحمت روز که صنع الهی مرو را از مستودع علم أزل به مستقرّ مجد أبد آورد، و در روضهٔ رضا بر مقام مشاهده او را جلوه کرد و هر چه بعد از او موجود گشت، طفیل وجود او بود، و هر چه به وهم خلق در آید از الفت و زلفت و رأفت و رحمت و سیادت و سعادت ... بر فرق ذات و صفات او نثار کرد.

آنگه مر او را به قالب آدم صفی در آورد، و به مدارج تلوین و مناهج تمکین گذر داد، و بر مسند رسالت بنشاند، و مرو را أمر کرد، تا خلائق را به حضرت دین دعوت کند، گم شدگان را براه باز آرد، و روندگان را به درگاه خواند، گوئی بازی بود آن مهتر بر دست فضل آموخته، بر بساط قربت و زلفت پرورش داده و از جمعیت مشاهده او را به تفرقهٔ دعوت درآورده تا عالمی را صید کند، همه را پیش لطف و قهر بدارد، امروز همه را به شریعت شکار خود گرداند، و فردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

گفت پیغمبر شما را أی مهان — چون پدر هستم شفیق و مهربان
أی دو صد بلقیس حلمت را زبون — کَاهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ
این جهان گوید که تورهشان نما — آن جهان گوید که تومهشان نما
پیشه‌اش اندر ظهور و در کمون — إِهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ

خلاصهٔ کلام:

کمال مطلق، چون علم و حکمت، و جمال و عزّت، و جلال و عظمت و تدبیر و قدرت ... مطلقه از آنِ خالق سبحان می‌باشد، وکمال انسان در معرفت به آفریدگار جهان که نخستین نمودش عبادت و بندگی تنها برای او است، و تنها راه کسب معرفت، شناخت نفس و تزکیه و تقوای آن است، و هر چند شناخت نفس به خود، و تزکیه و تقوای آن بیشتر باشد معرفت انسان، و ارتباطش با خداوند سبحان بیشتر، و هر چند معرفت بیشتر، عبادت و بندگی بیشتر، و بهرهٔ انسان ازکمال بیشتر خواهد بود.

چه نیکو گوید شاعر:

عقل باش عقل را دانی کمال — عشق گردی عشق را یابی جمال

درس هفتاد و سوم:

۳۵۹- کمال مطلق و مراتب کمال:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت است که:

کمال مطلق از آنِ خالق یکتا است، و او هر موجودی از موجودات عالَم از ملائکه و انسان و حیوان و نبات و جماد و جن و دیگر موجودات را در نظام آفرینش کامل آفرید، پس همهٔ آنها با مراتب وجود بهره‌ای از کمال مطلق دارند، چه اینکه کامل مطلق، چیز ناقص و ناتمام نمی‌آفریند که خود فرمود:

«مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَـرىٰ مِـنْ فُـطُورٍ» الملك: ۳).

یعنی: ای انسان، در خلقت هیچ مخلوقی از مخلوقات آفریدگار جهان، نقص و بی نظمی نخواهی یافت، اگر تردید داری پس بارها به دیدهٔ عقل و خرد در نظام مستحکم آفرینش جهان از ذرّات تاکرات بنگر که هیچ سستی و خلل، و هیچ نقصی در آنها نتوانی یافت!

چنانچه خداوند سبحان هـیچ چـیزی را عـبث و بـیهوده نـیافریده است و خطاب به همهٔ انسانها فرمود:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً» المؤمنون: ۱۱۵).

یعنی: أی انسانها آیا چنین پنداشتید که مـا شـما را بـیهوده و عـبث و بـی خاصّیت و بی حکمت آفریده‌ایم؟!

و فرمود:

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ مٰا خَلَقْنٰاهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ» الدخان: ۳۸-۳۹).

یعنی: و ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است - از أتم تا کهکشانها -را

ببازیچه نیافریدیم، نیافریدیم آنها را جز به حق و از روی حکمت و مصلحت و کامل بی نقص، و تمام بی عیب، ولکن أکثر مردم از آن آگاه نیستند.

زیرا نقص و ناتمامی عمل، و لغو و عبث درکار، موجب تشکیک در کمال علم و بصیرت و تدبیر و مهارت عامل می‌گردد، که نقص در بناء یک ساختمان، در صنعت یک ماشین، و در بافت یک فرش و ... موجب تشکیک در مهارت مهندس و سازنده و بافنده و ... می‌شود.

انسان در هدایت و عبودیت تکوینی نیز همچون دیگر موجودات عالَم کامل آفریده شده است:

«اَلَّذي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» السجدة: ۷).

یعنی: خداوندی که هر چیزی را به نیکوترین صورت متناسب به آن وکامل آفریده است.

و فرمود:

«اَلَّذي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ» طه: ۵۰).

یعنی: خداوندی که همهٔ موجودات عالم را نعمت وجود بخشیده سپس به راه مراتب کمالش هدایت کرده است.

و فرمود:

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْداً» مریم: ۹۳).

یعنی: هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه بر أساس فطرت خداوند متعال را بندهٔ فرمانبر است.

و فرمود:

«وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ» الروم: ۲۶).

یعنی: و برای خداوند متعال است هر موجودی از موجوداتی که در آسمانها و زمین هست، همه بندهٔ او و بر اساس فطرت باکمال خضوع و خشوع مطیع فرمان اویند.

امتیاز انسان بر دیگر موجودات عالَم در هدایت تشریعی اوست، و این هدایت خاصّه از خصائص روح خاصّ إلهی است که تنها بر انسان دمیده شده است که فرمود:

«وَ نَفَخْتُ فیْهِ مِنْ رُوحي» ص: ۷۲).

یعنی: و دمیدم در انسان از روح خاص خودم (که با آن بر دیگر موجودات عالم امتیاز یافت).

مولوی میگوید:

ما ز دریائیم و دریا می‌رویم　　　ما ز بالائیم و بالا می‌رویم

۳۶۰- دو کمال تکوینی و تشریعی انسان:

خداوند متعال همهٔ موجودات عالَم را کامل آفریده، و پس از آفرینش، همهٔ آنها را بسوی کمال متناسب به خود که از جملهٔ آنها انسان می‌باشد، تکویناً هدایت فرموده است که در هیچ یک از دو کمال: در أصل آفرینش، و حرکت بسوی کمال متناسب پس از خلقت به اختیار هیچ موجودی نیست.

و أمّا کمال تشریعی انسان که با معرفت به کمال مطلق و عبادت تنها برای او گرچه جزء سرشت و فطرت و در ذات انسان نهفته است:

«فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْديلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدّيـنُ الْـقَيِّمُ» الروم: ۳۰).

یعنی: خداوند متعال مردم را بر أساس فطرت توحید و یکتا پرستی آفریده است که هیچ تغییری در آن راه ندارد، اینست آئین استوار حق.

أما بروز و ظهور کمال تشریعی به اختیار انسان واگذار شده است، تا با این کمال خاص، ممتاز و برتر بر دیگر موجودات عالَم گردد، و تنها راه بروز این کمال، شناخت نفس و تزکیه و تقوای آن از طریق عقل و دین، با إراده و اختیار انسان می‌باشد که فرمود:

«كَمٰا أَرْسَلْنٰا فيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيٰاتِنٰا وَ يُزَكّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مٰا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» البقرة: ۱۵۱).

یعنی: چنانچه رسول گرامی خود را از میان خود شما به جانب شما فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند، و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی و جهل و شرک پاک و منزّه گرداند، و شریعت و حکمت إلهی را به شما تعلیم دهد، و بیاموزد شما را چیزیکه تاکنون نمی‌دانستید.

و هر کس که نفس خود را بیشتر تزکیه نموده و بیشتر صیقلش دهد، معرفتش به کمال مطلق بیشتر و عبودیتش افزونتر و کاملتر خواهد بود.

به عنوان تقریب به ذهن میتوان گفت:

در ذات هستهٔ خرما، درخت خرما نهفته است که بروزش به اختیار هسته نیست، بلکه بدست انسان است که می‌تواند با در نظر گرفتن شرائط لازم جوّی، و اقلیمی از آن هسته بهترین محصول را بدست آورد، و اگر بر أثر رعایت نکردن شرائط لازم نتواند از آن محصولی را بدست آورد، نقص در هستهٔ خرما نبوده است.

اگر انسان با إراده و اختیار خود نفسش را تحت شرائط عقل و دین در آورده تزکیه نماید، بروز کمال یعنی شناخت و معرفت به آفریدگار جهان که نخستین نمود آن عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان قطعی است.

اگرچه پدر و مادر و مربّی و محیط و ... می‌توانند مانع از بروز کمال از انسان گردند که رسول خدا«ﷺ» فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتّىٰ يَكُونَ أَبَوٰاهُ يُهَوِّدٰانِهِ أَوْ يُنَصِّرٰانِهِ أَوْ يُمَجِّسٰانِهِ».

یعنی: هر انسانی بر أساس فطرت توحید و یکتاپرستی زائیده می‌شود ولی پدر و مادر میتوانند فرزند خود را به یهودیت و نصرانیت و مجوسیت گرایش دهند.

أما نمیتوانند سرشت کمال را تغییر و تبدیل نمایند بگونه‌ای که إراده و اختیار را از انسان سلب گردانند تا انسان نتواند آنرا بروز دهد و ظاهر سازد.

۳۶۱- رنگ نصرانیت غیر از رنگ وحدانیّت إلهی است:

فطرت توحید و یکتا پرستی انسان همان صبغه و رنگ خدائی است:

«صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً» البقرة: ۱۳۸).

اگرچه رنگ و جِرم شرک و کفر نصرانیت و یهودیت و مجوسیت ... که عارض بر چهره‌اش شود أما نمی‌تواند آنرا تغییر دهد، و رنگ خدائی غیر از رنگ نصرانیت

است که با آب تعمید آبکی از ما تحت، رنگ آمیزی و رنگ نصرانیت را بخود می‌گیرد این است، اعتقاد ما تحتی، بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست که بیان حقیقت غیر از إهانت است و ما هیچگاه کسی را إغراء به جهل نمی‌کنیم.

أبوریحان بیرونی در کتاب «آثار باقیه» میگوید:

«نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه یا چهار سال گذشت اسقف ها و قِس‌های آنها جمع می‌شوند، و طشتی را پر از آب می‌کنند، و بر آن آب دعاء می‌خوانند، و این طفل را در آن آب فرو میبرند که این طفل مسیحی می‌شود، و اینجاست که نبی أکرم ﴿ﷺ﴾ فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوٰاهُ يُهَوِّ دٰانِهِ أَوْ يُنَصِّرٰانِهِ ...».

و بر او تا هفت روز بامداد ان و شامگاهان دعاء می‌خوانند، و در روز هفتم او را برهنه می‌کنند، و بدنش را با روغن زیتون تدهین می‌کنند، سپس آب گرم در یک ظرف سنگی که میان بیعه منصوب است می‌ریزند، و کشیش با روغن زیتون پنج نقطه بر روی آب احداث می‌کند که چهارتای آن مانند صلیب شود، و یک نقطه هم در وسط آنها، سپس پاهای طفل را کشیش رها می‌کند بطوریکه نقطۀ میانی در وسط دو پای کودک قرار گیرد.

و بعداً طفل را در آب مینشاند، و از هر طرفی از چهار نقطه که مانند صلیب است مشتی از آب برداشته بر سر طفل می‌ریزد، و آنگاه کشیش به کنار می‌رود، و آن شخص که طفل را برای تعمید آورده بود، و در بغل داشت و در آب نشانید می‌آید، و کودک تعمید شده را برمیدارد.

و آنانکه در بیعه حاضرند همگی به خواندن دعاء مشغول می‌شوند، و فی الفور طفل را در پارچه‌ای می‌پیچند، و در آغوش می‌گیرند، و باید پای او به زمین نرسد، و هفت بار أهل کلیسا فریاد میکشند: «کریالیسن» یعنی خداوندا ترحم کنم (کن).

و در همین حال که طفل در آغوش است جامۀ او را می‌پوشانند و به زمین میگذارند، و باید هفت روز یاگاهگاهی به کلیسا آید، و یا آنکه همواره در آنجا باشد، تا روز هفتم فرا رسد آنگاه کشیش او را در ظرفی غیر از ظرف پیشین با آبی که به روغن زیتون آموده و آلوده نباشد می‌شوید.

این همان رنگ و اعتقاد ما تحتی است که حدود یک میلیارد بشر کنونی جهان به آن رنگ‌آمیزی شده و اعتقاد دارد و ادّعای تمدّن هم می‌کند.

این رنگ نصرانیت رنگ فطرت و یکتاپرستی نیست که إبراهیم خلیل الرحمن﴿ﷺ﴾ پرچمدار آن و از خود به جهانیان نشان داده و بعنوان الگو قرار گرفته است، خداوند متعال می‌فرماید:

«مَا كٰانَ إِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لاٰ نَصْرٰانِيّاً وَ لٰكِنْ كٰانَ حَنيفاً مُسْلِماً وَ مَا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ» آل عمران: ۶۷-۶۸).

یعنی: إبراهیم﴿ﷺ﴾ که یهود و نصاری خود را به او منسوب می‌کنند، او نه یهودی بوده است و نه نصرانی، بلکه بر أساس فطرت، یکتاپرست و موحد و مسلمان بود، و هرگز از آنانکه به خداوند سبحان شرک آرند نبوده است، البته نزدیکترین مردم به إبراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند.

رنگ نصرانیت چون رنگ یهودیت رنگ شرک و کفر است که برای خداوند سبحان پسر قائلند:

«وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَ قٰالَتِ النَّصٰارىٰ الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ» التوبة: ۳۰).

یعنی: و یهود گفتند: عزیر پسر خداوند سبحان است، و نصاری هم گفتند: عیسی مسیح پسر خداوند سبحان است.

و این همان کفر و شرک و سه گانه پرستی است که حضرت عیسی﴿ﷺ﴾ از آن متنفّر است:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَم - لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَةٍ - وَ إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عيسىَ بْنَ مَرْيَم أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لي بِحَقٍّ» المائدة: ۷۲-۷۳ و ۱۱۶).

یعنی: البته آنانکه قائل به خدائی مسیح پسر مریم شده‌اند محققاً کافرند - به تحقیق کافر شدند کسانی که به سه خدا قائل شدند (أب و ابن و روح القدس را خدا دانند) - و أی رسول ما! یاد آر آنگاه که خداوند سبحان به عیسی فرزند مریم فرمود:

آیا تو به مردم گفتی که: من و مادرم را خدای دیگر، غیر از خداوند عالَم اختیار کنید؟ عیسی عرض کرد: خداوندا تو از مثل و مانند و شریک منزّهی، هرگز مرا نرسد که چنین سخنی بناحق گویم.

۳۶۲- یک بام و دو هوا:

در بخشی از «إعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» آمده است که: «هیچ کس مجاز نیست اعتقاد خود را به کودک بباوراند، و او را بر دین و راهی که خود برگزیده پرورش دهد، بر این مبنی، باید کودک را آزاد گذاشت تا خود، پس از یافتن بلوغ فکری، راه خویش را برگزیند، و آزادانه به دینی گرایش پیدا کند».

این مبنی در قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از طریق أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین به صراحت در چهارده قرن قبل بیان شده است، أما این إعلامیهٔ جهانی حقوق بشر راکسانی تدوین کرده‌اند که أکثر أفراد آن، در خردسالی از (۳-۵) سالگی با آب تعمید آبکی از ما تحت، رنگ آمیزی و رنگ نصرانیت به خود گرفته‌اند، آیا براستی چنین إعلامیه‌ای می تواند جهانی و تدوین کنندگان رنگ آمیزی شده، دم از حقوق بشر زنند، یعنی کسانی که با آب تعمید، موهوم بین، موهوم جو، موهوم پذیر و موهوم گوئی در آنها رشد یافته، و حق بینی، حق جوئی، حق پذیری و حق گوئی در آنها مرده است، سخن از حقوق بشر گویند و إعلامیهٔ جهانی حقوق بشر بنویسند؟!

۳۶۳- پیوند طبیعت با شریعت:

در اینجا لازم میدانم إشاره‌ای به پیوند طبیعت با شریعت نمایم، تا معلوم شود که چه کسی می‌تواند از حقوق بشر سخن گوید: پیوند طبیعت با شریعت همآنند پیوند جسم با روح آدمی است، که درک أسرار طبیعت بدون دستیابی به حقیقت شریعت إمکان پذیر نیست.

حقیقت جز اندر شریعت میاب　　　و لا تدخل البیت من غیر باب

از اینرو بر هر مسلمان واجب است، نخست در حدّ لازم بـه دسـتورات و شرائط کسب و کار بر موازین شریعت آشنا شود، سپس به آن بپردازد که فرمودند: «اَلْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ» أول فراگیری أحکام تجارت بعد، رفتن به تجارتخانه.

تا کسی حقیقت بدی را به بد بودنش آنچنان که باید نیابد آنرا رها نمی‌کند، و کسی که حقیقت خوبی را به خوب بودنش آنچنان که باید درک نکند، به آن روی نمیآورد.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه   چون ندیدند حقیقت ره أفسانه زدند

گروهی بُت را به إسم خدا پرستش می‌کنند، و دستهٔ دیگر خدا را به إسم بت می‌پرستند.

دین مبین اسلام دارای دو چشم است که با یک چشم توجه به إصلاح جسم و عالَم طبیعت دارد، تا آدمی را به أسرار آن آگاه و به أنواع نعمتهایش متنعّم سازد، و با چشم دیگر توجه به إصلاح نفس و عالَم دیانت دارد تا انسان را به حقیقت آن آگاه، و به أنواع نعمتهای آخرت برخوردار سازد.

طبیعت بی شریعت، همان مجسمه یا آدمک بی روحی است که ارزش آن در قالبش خلاصه می‌شود.

زنـدگی بـی دوست جـان فـرسودنست
مـرگِ حـاضر، غـائب از حق بـودنست

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود
بـــی خـــدا، آب حـــیوة آتش بـود

۳۶۴- خلاصهٔ کلام آنکه:

کمال انسان که او را بر دیگر موجودات عالَم علوی و سفلی ممتاز و برتری می‌دهد، هماناکمال تشریعی و آن معرفت به آفریدگار جهان و عبادت و بندگی تنها برای او بر أساس فطرت است که با إراده و اختیار انسان تحت شرائط خـاصی از انسان بروز می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً» الانسان: ۳).

یعنی: بتحقیق ما انسان را با دو حجّت و هادی درونی: «عقل» و بیرونی «دین» بسوی کمال انسانی هدایت کردیم، این انسان است که می‌تواند با إراده و اختیار خویش، نداء عقل و دین را لبیک گفته و بکمالش نائل آید، و یا به ندای دو رهبر گمراه کنندهٔ درونی: «نفس أماره و شیطان نفس» و بیرونی: «مبلّغان گمراهی» گوش فرا داده و در آب تعمید کفر و شرک، و در گرداب ضلالت و انحطاط و جهل و نادانی گرفتار شود و رنگ ما تحتی به خود گیرد.

کمال مطلق (چون علم و حکمت، و جمال و عظمت، و جلال و عزّت، و تدبیر و قدرت ... إلهی) عین ذات اوست، یعنی کمال إلهی بیرون از ذاتش نیست، بلکه عین ذات اوست، پس نمیتوان برای خداوند سبحان ذاتی و کمال را خارج از ذات، وصف آن دانست.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ كَمٰالُ الْإِخْلٰاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفٰاتِ عَنْهُ لِشَهٰادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهٰا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهٰادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّٰاهُ، وَ مَنْ ثَنّٰاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ، وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشٰارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشٰارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ».[۱]

یعنی: و کمال اخلاص آنستکه: صفات زائده بر ذات برای خداوند سبحان تصور نشود، چه اینکه هر صفتی خود گواه است که صفت غیر از موصوف است (علم چیزی است و عالم چیز دیگر) و همچنین هر موصوفی خود گواه است که موصوف غیر از صفت است، بنابراین کسی که خداوند سبحان را وصف کند به صفت زائد بر ذات، قرینی برای او دانسته و او را با موجود دیگر در واجب الوجود بودن و یا او را در ردیف ممکن الوجود قرار داده است، و کسی که برای او قرینی قرار دهد، پس او را دوتا دانسته است، و کسی که خداوند سبحان را دوتا دانسته پس او را تجزیه و تقسیم کرده است، و هر که او را تقسیم کند به او نادان است، و کسی که

۱- نهج البلاغة: أول خطبهٔ أول.

به خداوند متعال عارف نباشد، پس بسویش (چون دیگر موجودات عالَم) إشاره می‌کند، و کسی که به سوی خداوند سبحان إشاره کند او را محدود و معیّن می‌کند (حدّ و نهایت برای او قرار میدهد) و کسی که او را محدود دانست، پس او را شمرده است (در خارج او را واحد عددی گردانید).

أما کمال برای انسان یعنی معرفت به آفریدگار جهان با اینکه جزء سرشت آدمی بشمار می‌رود، وصف برای انسان است که همان رنگ خدائی بخود گرفتن نفس بقدر صیقلی‌اش می‌باشد که با شرائط خاصّی بروز می‌کند:

«**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً**» البقرة: ۱۳۸).

شیخ سعدی در بوستانش میگوید:

همه هر چه هستند از آن کمترند   که با هستیش نام هستی برند

۳۶۵- تکامل دو بُعدی انسان:

انسان تنها موجودیست بین تمام موجودات در نظام آفرینش که دارای دو بُعد کمال طولی می‌باشد:

ألف: کمال نفسانی که از آن به کمال روحی، عقلی، دینی، تشریعی، معنوی و سیرت نیز تعبیر می‌گردد که با شناخت و معرفت به آفریدگار جهان از انسان ظاهر و بروز می‌کند، و با عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان رشد و ترقی کرده تا بمرحلهٔ یقین می‌رسد:

«**وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**» الحجر: ۹۹).

یعنی: «أی انسان تنها پروردگارت را عبادت کن تا به کمال یقین برسی».

و تنها راه بروز و نیل به گنج کمال: معرفت و تزکیهٔ نفس، و زدودن أوهام هواها و أمیال و ... از چهرهٔ نفس، و صیقل دادن آنرا با آب زلال و گوارای تقوی با إراده و اختیار تحت شرائط عقل و دین می‌باشد.

و انسان تنها با این نوع از کمال تشریعی اختیاری بر کل ما سوی اللّٰه تعالی برتری می‌یابد، و جهان آفرینش برای چنین انسانی آفریده شده است، و انسان برای نیل به چنین کمالی، و بهشت و نعمتهای آن جائزه برای چنین انسانی می‌باشد، و

امتیاز و برتری أفراد یک نوع واحد انسانی، بعضی بر بعض دیگر با همین کمال است که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوّاٰهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» الشمس: ۷-۱۰).

یعنی: سوگند به نفس انسانی و به کسی که آنرا مستعدّ برای کمال آفرید، پس فجور و تقوای (استعداد خیر و شر، کمال و انحطاط و حق و باطل را در ذاتش قرار داده) را به او الهام کرد، هر کسی که نفس خویش را از کفر و گناه پاک سازد بیقین رستگار خواهد بود، و هر کس که نفس خود را به کفر و گناه آلوده سازد، زیانکار و منحط می‌گردد.

۳۶۶- معیار برتری فرد بر فرد دیگر چیست؟

بدون تردید! از هنگامی که انسان زندگی خود بر بسیط زمین را آغاز کرد، برتری جوئی خود بر همنوع خود را از درون وجودش إحساس نمود، البته این حسّ برتری جوئی فرد بر فرد دیگر از انسان، خود دارای حِکَم و أسرار و مصالحی است که بیان آنها در بحث إجمالی ما نگنجد.

این حسّ برتری جوئی از همان آغاز زندگی انسان بر پهنهٔ گیتی به دو صورت متضاد بروز کرد:

أول: برتری جوئی به مقتضای طبیعت در أمر مادّی از مال و ثروت و ریاست و قدرت جسمی و زور بازو و عَدَد و عُدَد ...

دوم: برتری جوئی بر أساس فطرت در أمر معنویت از معرفت به آفریدگار جهان، و خود آشنائی و ایمان و تقوی و علم و عمل صالح و عبادت تنها برای خداوند متعال که داستان قابیل و هابیل بروشنی بیان‌گر این حقیقت است: **«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قٰالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قٰالَ إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»** المائدة: ۲۷-۳۱).

این دو دیدگاه متضاد از آن هنگام تاکنون إدامه داشته و خواهد داشت.

خداوند متعال بواسطۀ این دو دیدگاه متضاد در انسان، پیامبران و رسولان خود را فرستاد تا نخست حکمت و أسرار أصل حسّ برتری جوئی در وجود انسان، وانگاه معیار برتری فرد بر فرد دیگر از انسان را بیان کنند که: برتری فرد بر همنوع خود در أمر معنوی است نه مادّی، که می‌فرماید:

«یَا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ» الحجرات: ۱۳).

یعنی: أی مردم! بتحقیق ما شما را نخست از مرد و زن (آدم و حواء) آفریدیم، وآنگاه شما را شعبه‌های بسیار و فِرَق مختلف گردانیدیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا برترین و عزیزترین شما نزد خداوند متعال با تقویٰ‌ترین شماست.

پس خداوند متعال همۀ انسانها را به یک گونه و یکسان آفرید، و انسانی را با انسانی از این نظر هیچگونه تفاوت و امتیازی نیست، بلکه تنها إمتیاز و برتری فرد بر فرد دیگر به خود آشنائی و خداشناسی، و ایمان و تقوی و علم و عمل است و بس.

این امتیاز و تفاوت تنها بین نوع انسان وجود دارد، زیرا مراتب صعود و نزول، أوج و حضیض، ترقّی و تنزّل، فراز و نشیب و کمال و انحطاط ... تنها در بین نوع انسانی وجود دارد نه در بین دیگر أنواع ... زیرا امتیازات و مراتب زیادت و نقصان در دیگر أنواع به کمالات تکوینی و جسمانی و صورت آنها باز می‌گردد، که انسان در این جهت با آنها مشترک و همراه می‌باشد، بلکه انسان در این جهت از بهترین آنها است که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّمآءَ بِنآءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» غافر: ۶۴).

یعنی: «خداست آنکه قرار داد برای شما زمین را آماده برای چگونه شدن و نیل به کمال انسانی، و آسمان را برای شما برأفراشت، و شما را در بین دیگر موجودات به نیکوترین صورتها بیافرید، و از بهترین و پاکیزه‌ترین غذاهای خوش به شما روزی داد، این خداوند متعال (که چنین احسانها فرموده) پروردگار شما است، زهی برتر و بزرگوار است پروردگار عالمیان».

در حالی که انسان اگر دارای کمال نفسانی نباشد، پست‌تر از پست‌ترین موجودات خواهد بود گرچه خود نداند که نمیداند، و غافل باشد از اینکه غافل است، خداوند سبحان دربارهٔ آنان می‌فرماید:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» الأعراف: ۱۷۹).

یعنی: آنهائی که در دنیا کسب کمال انسانی نکرده‌اند همآنند چهارپایان بلکه گمراه تر از آنانند، آنها غافلند از اینکه غافلند، و از بیگانگی خود از خویشتن خویش ناآگاهند.

۳۶۷- امتیاز و برتری انسان به کمال نفسانی است نه جسمانی:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت است که:

امتیاز و برتری انسان بر دیگر موجودات عالَم به مراتب کمالات نفسانی و سیرت است نه به مراتب کمالات جسمانی و صورت ... چنانچه امتیاز و برتری أفراد یک نوع واحد انسانی، بعضی بر بعض دیگر به مراتب کمالات نفسانی و سیرت است نه به کمالات جسمانی و صورت ...

ب: دومین بُعد کمال، کمال جسمانی است که از آن به کمال ظاهری و مادّی و دنیوی و تکوینی و صورت نیز تعبیر می‌شود که انسان در این بُعد با دیگر موجودات مادّی عالَم مشترک است، یعنی خداوند منان تمام مخلوقاتش را کامل آفریده است و بسوی کمال متناسب بخود به حرکت درآورده است که فرمود:

«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» الملك: ۳).

گرچه امتیازات و تفاوتها و مراتب کمالات جسمانی و تکوینی در دیگر موجودات بسیار است، و این تفاوتها و مراتب در أفراد هیچ نوع به أندازهٔ آنچه در أفراد انسان است وجود ندارد، و از نظر خلقت و تکوین، انسان زیباتر از دیگر موجودات عالَم است:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» التين: ۴).

أما این وسعت وگستردگی و مراتب کمال جسمانی و زیبائی ... معیار و ملاک امتیاز و برتری او بر فردی از نوع خود، و بر أنواع دیگر نمی‌باشد.

در حالی که أنواع دیگر ... بعضی از آنها بر بعض دیگر ... مثلاً گندم از جو و اسب از الاغ، وگلابی از سیب ... بهتر است، یا فلان نوع گلابی از فلان نوع گلابی ... بهتر است، و در انسان این برتری کمال تکوینی و جسمانی و صوری متوقف بر برتری کمال تشریعی و نفسانی و سیرت می‌باشد نه عکس آن، یعنی یک انسان نازیبا از نظر صورت می‌تواند کاملترین انسان در سیرت باشد، أما زیباترین انسان از نظر صورت، ولکن بی سیرت، پست‌تر از پست‌ترین حیوان بشمار می‌رود.

انسان تنها موجودیست که می‌تواند دارای دو بُعد کمال: نفسانی و جسمی، اعتقادی و اقتصادی، معنوی و مادی، دینی و دنیوی و سیرت و صورت ... باشد اگر صورت در طول سیرت قرار گیرد بسیار زیبا و سعادت است و قابل کنترل و مهار، و اگر صورت بی سیرت، و یا در عرض و مقابل سیرت قرار گیرد، همآنند اسب افسار گسیخته و سرکشی است که به آسانی مهار وکنترل نخواهد شد و خود و جامعه را به انحطاط می‌کشاند.

۳۶۸- علل محبتها و عداوتهای متفاوت:

از این بیان میتوان علل دوستیها و دشمنیهای متفاوت أفراد نسبت به یکدیگر را بدست آورد که می‌تواند محبت و علاقه و رفاقت، و همچنین عداوت و دشمنی و دوری فرد نسبت به دیگری به دوگونه باشد:

ألف: ملاک محبت فرد، کمال نفسانی و سیرت محبوب باشد، و این نوع محبت اصولی و ثابت و غیر متغیّر و یا بسیارکم تغییر می‌یابد، چه اینکه محبت اصولی بر أساس محکم و أصل ثابت استوار است:

«كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا - يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» ابراهیم: ۲۴-۲۷).

یعنی: «کلمهٔ پاکیزه (نفس پاک تکامل یافته و محبّت به آن) همآنند درخت زیبای ریشه‌داری است که أصل و ریشهٔ آن در دلها ثابت و بر قرار و شاخهٔ آن به آسمان برشود، و آن درخت زیبای با أصالت و ریشه‌دار پیوسته به اذن خداوند متعال میوه‌ها و مأکول و خوش بردهد - خداوند متعال أهل ایمان را با عقیدهٔ ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌گرداند».

ب: أنگیزه و ملاک محبت فرد، کمال جسمانی و امور مادی و صورت و سیما و چهره و ظاهر محبوب باشد، و این نوع محبت، غیر اصولی و همواره متزلزل و سریع الزوال می‌باشد:

«وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبيثَةٍ إِجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرارٍ» ابراهیم: ۲۶).

یعنی: و مثل کلمهٔ خبیثه (نفس ناپاک و دوستی به آن) همآنند درخت بی‌ریشه‌ایست (که ریشه‌اش به قلب زمین نرود، بلکه بالای زمین افتد) که هیچ ثبات و بقائی برای آن نیست (که با وزیدن باد و تکان دادن فروریخته و سرنگون می‌شود).

بدون تردید! أکثر بلکه قریب باتفاق دوستیها و دشمنیها، و روابط و علاقه‌ها و دوریها ... بر أساس ظاهر و صدا و سیما و امور مادی دور میزند که با أندک تحوّل در ملاک حبّ و بغض، نفس حبّ و بغض دگرگون می‌گردد، از اینرو أفراد، امروز دوست و فردا دشمن یکدیگر می‌شوند و بعکس ... از اینکه ما از کمال مطلق، خواهان کمال و جمال و علم و قدرت و عزت و عظمت ... هستیم، باید کمال نفسانی ... باشد، و اگر هم هر دو را بخواهیم باید کمال مادی را در طول کمال معنوی بخواهیم، چه اینکه دوم بدون أول یا در مقابل أول، شقاوت و انحطاط و خسران دنیا و آخرت را در بر خواهد داشت.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی» به أسنادش از حضرت إمام‌صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود:

«عقل، رکن أساسی انسانیت انسان و مؤید و حامی آن، و راهبر انسان در کسب فضائل أخلاقی می‌باشد، و با عقل، علم کامل و مورد عمل قرار می‌گیرد ...».

۳۶۹- چرا سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ عقل را بر علم و سلطنت ترجیح داد؟

در نقل آمده است:

خداوند متعال ملکی را قبل از نبوّت و سلطنت سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ جهت امتحان نزد وی فرستاد، و سه أمر: عقل و علم و مُلک را بر او عرضه کرد، تا سلیمان﴿علیه السلام﴾ یکی از آنها را با اختیار خود انتخاب کند، حضرت سلیمان﴿علیه السلام﴾ عقل را از میان آنها برگزید.

ملک پرسید: چرا عقل را انتخاب نمودی؟

سلیمان﴿علیه السلام﴾ گفت: «عقل را از آن جهت اختیارکردم تا بتوانم با عقل، علم و مُلک را بدست آورم که تنها در این صورت آندو با عقل برای فرد و جامعه مفید خواهند بود که اگر با عقل، علم و مُلک بدست نیاید، و عقل بر آندو حاکم نباشد، علم و مُلک برای عالم و سلطان و جامعه، مضرّ و خسران آور، جبران ناپذیر خواهند بود، أما با علم و مُلک نمیتوان عقل را بدست آورد، چه اینکه أکثر علماء و سلاطین و فرمانروایان، عقل بر آنها حاکم نیست، چنانچه أکثر مردم نیز چنین هستند».

خداوند متعال فرمود:

«اِتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ - يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ» المائدة: ۵۸ و ۱۰۳).

یعنی: أکثر مردم، معرفت به خداوند متعال و عبادت و بندگی برای او را مسخره و بازی فرض می‌کنند، زیرا آنها مردمی هستندکه عقل بر آنها حاکم نیست - بر خداوند سبحان در أحکام، دروغ می‌بندند، و أکثر آنها عقل خود را بکار نمی‌بندند.

خداوند متعال بواسطۀ حُسن انتخاب سلیمان﴿علیه السلام﴾ علم و مُلک را به سلیمان﴿علیه السلام﴾ داد تا با عقل و علم و مُلک، أبر و باد و فضا و شیاطین و جن و انس و طیور و حیوانات و نباتات و جمادات ... را مسخّر خود نماید، و حکومت عادلانه تشکیل دهد که شعاع عدالتش سالهای طولانی پس از مرگش باقی بوده و بر جامعه حکومت می‌کرد.

اگر عقل حاکم بر علم و مُلک نباشد، مُلک استثمارگر بندگان خداوند سبحان، و علم توجیه‌گر استبداد و ظلم و ستم و جنایات و طغیان بیدادگران خواهند شد، چه خوب گفت مولوی:

هر که او بی سر بجنبد دُم بود	جنبشش چون جنبش کژدم بود
علم و مال و منصب و جاه و قران	فتنه آرد در کف بد گوهران
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که افتد علم ناکس را بدست

درس هفتاد و چهارم:

۳۷۰- حدود مراتب کمال و تفاوت أفراد در آن:

در بحثهای سابق مطالب بسیار عمیق و دقیق علمی و فنّی در رشته‌های گوناگون بطور اجمال بیان شد که از جملهٔ آنها:

ألف: استعداد کمال در ذات انسان نهفته و جزء طبیعت و فطرت و سرشت آدمی و تغییر ناپذیر است.

ب: کمال انسان با شناخت به آفریدگار جهان، و معرفت به کمال مطلق بروز و فِعلیت پیدا می‌کند.

ج: نخستین نمود فعلیت کمال، عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان می‌باشد، چنانچه ملائکه بمجرد معرفت به آدم﴿علیه السلام﴾ سجده‌اش کرده‌اند.

د: تنها راه بروز و فعلیت کمال، تزکیهٔ نفس، و زدودن جِرم هواها و أمیال و أوهام از چهرهٔ آن می‌باشد.

ه: هر مقدار، تزکیهٔ نفس، و زدودن أوهام و صیقلی و خلوص آن بیشترگردد، معرفت نفس بیشتر می‌شود و رنگ خدائی بیشتری بخود می‌گیرد.

و: مراتب کمال و نمودهایش به مراتب تزکیهٔ نفس، و صیقلی و خلوص آن ارتباط ناگسستنی دارد.

ز: انسان پس از آنکه چون دیگر موجودات در نظام آفرینش کامل آفریده شده دارای دو بُعد ازکمال می‌باشد:

۱- کمال عام جسمانی، تکوینی، مادّی و صورت و ... که با دیگر موجودات عالَم در این جهت نیز همراه و مشترک است، گرچه وسعت و گستردگی‌اش در این بُعد بر غیرش به مراتب بیشتر است.

۲-کمال خاص نفسانی، تشریعی، معنوی و سیرت و ... که دیگر موجودات از آن بهره‌ای ندارند، و همین نوع از کمال، موضوع أصلی بحث ما در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» می‌باشد.

۳۷۱- یک سئوال بسیار مهم علمی و عمیق:

در اینجا این سئوال قابل توجه و بسیار دقیق و مهم علمی بنظر می‌رسد که:

آیا میتوان حدود مراتب کمال و نمودهایش، و تزکیهٔ نفس و صیقلی‌اش را معیّن نمود؟

پاسخ: در بحثهای سابق بیان کردیم که: وسعت و گستردگی نفس انسانی که از روح خاص إلهی نشأت گرفته است:

«**وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي**» ص:۷۲) محدود به زمان و مکان و عدد و ... نیست، چه اینکه مراتب کمالات نفسانی، و استعدادهای روحی و سیرتها و طبایع و تمایلات و ... بمراتب بیش از تعداد صورتها و استعدادهای جسمی و مادّی ... أفرادیست که در هر زمان و مکان زندگی می‌کنند، زیرا هر انسان می‌تواند با إراده و اختیار و سعی و کوشش خود مراحلی را در تزکیهٔ نفس طی کند، و مراتبی از کمال را به گستردگی از فرش تا عرش بپیماید که به همان نسبت، نمودهای کمالش متفاوت و دارای درجات طولی بسیار می‌باشد.

چنانچه - مثلاً - یک نظامی در أخذ درجات از آغاز تا سرأنجام باید مراحل طولی بیستگانه را به ترتیب طی کند:

سرباز، سرباز یکم، سر جوخه، گروهبان سوم، گروهبان دوم، گروهبان یکم، استوار دوم، استوار یکم، ستوان سوّم، ستوان دوم، ستوان یکم، سروان، سرگرد، سرهنگ دوم، سرهنگ تمام، سرتیپ دو، سرتیپ، سرلشگر، سپهبد، أرتشبد، و در نهایت آریابد (بزرگ ارتش داران) یا فرماندهٔ کل قوا.

همانطوری که بدن انسان از آغاز خلقت دارای استعدادهای مختلف و بسیار متفاوت است که به أنواع و أشکال مختلف و متناسب با زمانهای مختلف (دوران حمل، و زمان ولادت و صباوت، و نوجوانی و جوانی ...) ظهور می‌کند، تا انسان بتواند در مقابل فعل و انفعالات، در مقابل أنواع مشکلات و سختیها و حوادث و

وقائع و ناملایمات و سرما و گرما ... در مقابل أمراض گوناگون، و با شرائط مساعد یا نامساعد با دنیای خارج، و محیطی که در آن زندگی مـی‌کند، نـبرد و مـقاومت و پایداری و استقامت کند، و إدامهٔ حیات بدهد، و بجای اینکه خسته یا فرسوده شود و یا از کار بیفتد، خود را برای پیکار جدید و حملات سخت‌تر و سهمگین‌تر آماده می‌سازد.

أفراد انسان بمراتب بیش از استعدادهای جسمی (بلکه بیشمار و نامحدود در نزد ما) دارای طبایع و تمایلات و غرائز و استعدادهای مختلف روحی، و بسیار متفاوت عجیبی می‌باشند که تاکنون دانشمندان روان شناس، و جامعه شـناس و انسان شناس و أطباء و روان پزشکان و پژوهشگران و محققان و ... نتوانسته‌اند علل و منشأ و سرچشمهٔ آنرا بیابند.

و چون نتوانسته‌اند با دیدهٔ سر و معیارهای مـادی و فـرمولهای فـیزیکی و شیمیائی و ... این أسرار روحی و معنوی و نفسانی و عقلانی را درک کنند، غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادهـا و ... را مـقیاس شـخصیت أفـراد قـرار داده‌انـد، و شخصیت أفراد را تا مرز غرائز ... دانسته‌اند، در حالی که بر أساس آفرینش و واقع، شخصیت انسان به نفسش بستگی دارد نه به تمایلات و هواهـا و أمـیال نـفسانی انسان، و هر چند نفس انسان بیشتر تزکیه و صیقل داده شود، و هر چند أوهام و خیالات مادی از چهرهٔ نفس زدوده شود، شخصیت انسان بالاتر می‌رود، و برتری بیشتری پیدا می‌کند.

پرواضح و روشن است که انسان مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده است، و نیازها در نظام اجتماعی بسیار متعدد و مختلف و متفاوت می‌باشند، و یک فرد واحد نمی‌تواند تمام نیازمندیهای خود را برطرف سازد یعنی هم خود نجّار و بنّاء و بقّال و خیاط وکفّاش و تاجر و زارع و سپور ... و هم طبیب و عالم و فرمانده ... باشد.

از اینرو خداوند سبحان بر أساس نـیازها ... غـرائـز و طـبایع و تـمایلات و استعدادهای مـختلف و مـتفاوت در أفـراد بـه ودیـعه گـذارده است، تـا بـتوانـند نیازمندیهای یکدیگر را برطرف سازند، پس همانطوری که نیازها محدود نیستند، طبایع و تمایلات و غرائز و استعدادها و ... نیز نامحدودند.

و ما نباید نیازهای یک زمان را معیار قرار دهیم، زیرا مثلاً در دویست سال قبل، فنون علمی و رشته‌های تـخصّصی و شـغلها و حـرفه‌ها و ... صـدهزار نـوع

بوده‌اند، أما امروز با پیشرفتهای علم و صنعت و تکنیک و اختراعات و اکتشافات، و تقسیم بندیهای علوم و ارتباطات أفراد و روابط بین المللی ... قطعاً به چندین برابر رسیده‌اند، و روزی هم ممکن است صدها برابر گردند که باید آن نیازهای فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، مادّی و معنوی، و أخلاقی و سیاسی و علمی و فنّی و ... با تمایلات و طبایع و غرائز و استعدادهای مختلف وگوناگون أفراد برطرف گردند.

۳۷۲- حکمتها و علل اختلاف أفراد انسان در استعدادها ...

جامعهٔ انسانی در ترکیب أفراد و نیازها و استعدادها و طبایع و غرائز و تمایلات بسیار مختلف و متفاوت ... همآنند یک فرد واحد انسانی است که مرکب از أعضاء و أجزاء است و نیاز بقوای درونی و بیرونی، و روحی و جسمی و ... دارد که هر یک از عقل و روح و نفس و فکر و شعور و قلب و ... و چشم وگوش و بینی و زبان و دهان و دست و پا و دیگر أعضاء ... با میلیاردها بافته‌ها وگلبولها و سلولها ... با استعداد و مسئولیت خاص خود در ایجاد نظم روحی و جسمی، و حفظ آن، و إدامهٔ حیات برای مدت زمانی بفعالیت مشغول هستند.

غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادها ... با اینکه اختلاف فراوانی دارند أمّا منشأ همهٔ آنها یکی است و آن نفس انسان می‌باشد.

میتوان غرائز ... انسان را به کوه آتش‌فشانی تشبیه نمود که از دهانهٔ آن تودهٔ دود و مذاب و شعله‌های رنگارنگ بیرون می‌آید، در حالی که مخزن آنها یکی است، أمّا رنگهای آنها مختلف و متفاوت می‌باشد، و می‌توان نفس انسان را به نهالی تشبیه نمود که ثمره‌اش متفاوت می‌شود و به تفاوت آبیاری آنرا با آب شیرین و تلخ و به تفاوت‌های جوّی و إقلیمی ...

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«وَ اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَباتاً، وَ كُلُّ نَباتٍ لاٰ غِنىٰ بِهِ عَنِ الْمٰاءِ، وَ الْمِیاهُ مُخْتَلِفَةٌ، فَمٰا طٰابَ سَقْیُهُ طٰابَ غَرْسُهُ، وَ حَلَتْ ثَمَرَتُهُ، وَ مَا خَبُثَ سَقْیُهُ خَبُثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ».(۱)

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۵۳ ص ۴۸۱).

یعنی: «و بدان برای هر عمل و کرداری (أصل) گیاهی است، و هیچ گیاهی را از آب بی‌نیازی نیست، و آبها گوناگون است، پس هر گیاهی (نهالی) که آب گوارا بیاشامد درختش نیکو و میوه‌اش شیرین و پربار می‌گردد، و هر نهالی که آب ناپاک و تلخ و شور و بد بیاشامد، درخت آن بد و میوه‌اش تلخ و کم بار یا بی‌بَر می‌شود».

غرض از بیان حضرت مولی أمیرالمؤمنین علی﴿عليه السلام﴾ تشبیه نفس انسانی بنهال بوده است.

و أما نیاز جوامع بشری به طبایع و غرائز و تمایلات و استعدادهای مختلف و بسیار متفاوت، پرواضح و روشن است، چه اینکه نظام اجتماع وگردش چرخ آن بر آنها استوار است که اگر استعداد تمام أفراد جامعه یکسان و بی‌تفاوت بود، و ما هر سطحی راکه در نظر بگیریم، در همان سطح باقی می‌ماند، و دیگر ترقّی و تنزّل و امتحان و آزمون وکمال ... معنی نداشت زیرا اگر همه در سطح بالا بودند کسی تن به حرفه‌ها و شغل‌های پائین‌تر از سطح خود نمی‌دادند.

یعنی اگر - مثلاً - همهٔ أفراد استعداد نابغه‌شدن را می‌داشتند، باید همهٔ آنان ازگرسنگی و تشنگی و بین زباله‌ها وکثافات جان می‌سپردند، زیرا هیچ یک از آنان حاضر نبود که: نانوا، کفّاش، خیّاط، سپور، مغنّی، زارع، و چوپان شود.

و اگر همهٔ آنها در سطح پائینی از استعداد می‌بودند، پس دیگر: متفکر و مخترع و دانشمند و طبیب و مدیر و عالم و رئیس و مرؤس و ... معنی نداشت، و همچنین اگر همهٔ مردم ثروتمند بوده‌اند، جهان به یک گورستان تبدیل میشده است.

خداوند سبحان به این نکتهٔ بسیار مهم و دقیق و سرنوشت ساز انسان در قرآن کریم، در ضمن آیاتی إشاره فرموده است که از آن جمله:

«وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَآءَ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» الشوری: ۲۷).

یعنی: و اگر خداوند سبحان روزی همهٔ بندگان را وسیع و فراوان و همه را در یک سطح از ثروت قرار میداد، همه دست بطغیان وسیع در سطح جهان میزدند، و همه درکام نابودی فرو میرفتند.

و فرمود:

«وَ لاٰتَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ» النساء: ۳۲).

یعنی: آرزو و توقّع بیجا در برتری مال و ثروت که خداوند متعال بواسطهٔ آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر از شما برتری داده نکنید (چه اینکه این برتری بر أساس حکمت إلهی و مصالح فردی و اجتماعی بندگان استوار است).

اگرچه غریزه و تمایل و طبیعت و استعداد هر فردی اگر در جای خود بکار گرفته میشد - همآنند نهال‌هائی که در شرایط جوّی و اقلیمی متناسب بخود، غرس و پرورش داده شوند - بسرعت رشد نموده و جامعه بنتائج بسیار مطلوبی میرسید، و قطعاً تعداد نوابغ، بمراتب بیش از آنچه در تاریخ بشری ظهور کردند می‌بود.

أما بشر تاکنون نتوانسته أسرار این تفاوتهای أفراد در غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادها و... را درک کند، و از آن بهره گیری درست نماید، و در صدد درک آنها از لسان وحی آسمانی برنیامده و یا نتوانسته درک کند، و آنهائی که إدّعای پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اکتشافات و اختراعات و... را دارند هم می‌گویند: ما منشأ و سرچشمهٔ این تفاوتها را نمی‌دانیم و روابط آنها با یکدیگر را هم نمی‌دانیم، و آنگونه که باید، روابط حرفه‌ها و شغلها و نیازمندیهای جامعه را نمی‌دانیم.

در صورتی که اگر ما حکمتها و علل اختلافات و تفاوتهای أعضاء و جوارح و قوای ظاهری و باطنی، و روابط بین آنها، و مسئولیتهای هر یک در محدودهٔ خاص یک فرد را آنگونه که باید درک کنیم، میتوانیم حکمتها و علل اختلاف استعدادهای ... أفراد جامعه را بخوبی درک نمائیم.

۳۷۳- ادعاهای بی‌محتوا:

براستی کسانی که دم از جامعهٔ بی طبقه (برای تحمیق مردم) میزنند، نه خود را شناخته‌اند، و نه مفهوم جامعهٔ انسانی را درک کرده‌اند، چه اینکه آنها با دید مادّی، حتّی اگر تنها جسم و صورت انسان را می‌نگریستند، أفراد را متفاوت و طبقه بندی

شده می‌یافتند، و قطعاً زیباتر را بهتر از نازیبا می‌دانستند، چه رسد آنگاه که با دیدهٔ بصیرت، روح و سیرت أفراد را در می‌یافتند:

هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم / هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم
هندیان را اصطلاح هند مدح / سندیان را اصطلاح سند مدح

۳۷۴- عدالت بله، تساوی حقوق نه؟

اگر در یک کلاس درس که (۵۰) نفر محصّل باشند، باید معلّم تنها از این جهت که همه، شاگرد او هستند با دید مساوات به همهٔ آنان بنگرد، تا همه از تساوی حقوق در مدت تحصیلی (۹ ماه) برخوردار باشند، در حالی که در همین مدت، بهره‌گیری از تساوی حقوق، تبعیض و طبقه‌بندی بنظر می‌رسد، زیرا آنهائی که بهتر درس می‌خوانند، با دید خاصّی نگریسته می‌شوند، و روی صندلی‌های جلو می‌نشینند!

أما معلم و مدیر در زمان آزمون و امتحان نباید با دیدهٔ مساوات بشاگردان بنگرند که بزرگترین خیانت به فرد و جنایت به جامعه است، بلکه باید با دید عدالت، هر کسی را به أندازهٔ سعی و کوشش و کار نمره دهند که تساوی حقوق در اینجا خیانت به أفراد درس خوان و فعّال از یکسو، و خیانت بفرد تنبل و درس ناخوان که ناخوانده را خوانده پذیرفتن إغراء بجهل اوست یعنی تشویق او به باقی ماندن در جهل و نادانی است از سوی دیگر، جنایت بجامعه است، و حتی به کسی که نمرهٔ کمتر آورده، نمرهٔ بالاتری دادن خیانت باوست که إغراء بجهلش کرده‌اند.

پس شاگردان در زمان آموزش جمعی، مساوی، أما در مقابل قانون و امتحان مساوی نخواهند بود، پس اگر یک محصل دارای نمرهٔ بالا را با یک محصل دارای نمرهٔ پائین مساوی بدانیم به هر دو خیانت و بر جامعه جنایت کرده‌ایم.

و همچنین زن و مرد که زن مسئولیت محیط یک خانه را - در محدودهٔ خاص - بعهده دارد نمی‌تواند مساوی با مردی که مسئولیت جامعه را بعهده دارد باشد.

در حقیقت جامعهٔ انسانی بمنزلهٔ کالبد یک انسان است که دارای أجزاء و أعضاء چون چشم وگوش و زبان و بینی و پا و قلب و ریه و جگر و ... و دیگر قوای باطنی که هر یک دارای وظیفه و مسئولیت خاصی در حفظ نظم بدن و إدامهٔ حیات آن دارند، که قطعاً بین این أعضاء تفاوتهائی است، مثلاً مغز و قلب وظیفهٔ سنگین تری را بعهده دارند، و چشم سلطان بدن بشمار می‌رود، و زبان وظیفهٔ خاص خود را بعهده دارد و همچنین دیگر أعضاء و قوای درونی و بیرونی ...

بـــهر جـزئی ز کـل کـان نـیست گـردد
کـــل انـــدر دم ز امکـان نـیست گـردد
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی بـه جـای خـویش نـیکوست
اگـــــر یک ذره را بـــرگیری از جـــای
خـــلل یـــابد هـــمه عـــالم سـراپـای

پس در عین اینکه تمام أعضاء و قوی برای حفظ نظام یک جسم و جزء آن هستند، و هر یک دارای مسئولیت خاصی می‌باشند، أما بـعضی بـر بـعض دیگـر برتری دارند، در صورت حفظ این برتری و أدای وظیفهٔ هر یک از اعضاء و قوٰی، جسم می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که اگر یکی از آنها جای دیگری (دست جای پا، زبان جای قلب و ...) قرارگیرد نظم بر هم خورده، و جسم بنابودی کشانده می‌شود، پس این برتری بعضی بر بعضی بر أساس حکمت و مصالح هر عضوی از اعضاء و جسم است و این بر أساس عدل است نه تساوی.

عدم مساوات در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است، و تا آنجاکه مردم هستند و زندگی، مبارزه و تنازع و تفاوت قطعی است، ریشه کن ساختن ایـن نـابرابـریها، مساویست با نابودی جامعه انسانی، کسانی که می‌گویند: مردم با هم برابرند اگـر مقصودشان اینستکه: در حق و آزادی، و تصرف در أموال خود و در پیروی از عقل و دین با هم برابرند بالاترین حقیقت راگفته‌اند، پس مساوات هم طبیعی ترین، و هم خیالی ترین چیزها در جهان است، طبیعی ترین چیزها است اگر محدود به مساوات در حقوق باشد، و خیالی ترین چیزها است اگر مقصود از آن در ثروت و قدرت و استعداد و غرائز و تمایلات و طبایع باشد، همانطوری أعضاء یک جسم نمی‌توانند

در وظائف و مسئولیتها و قدرت و توانائیها مساوی باشند، أفراد یک مملکت نیز نمیتوانند همه در وظائف و مسئولیتها ... مساوی باشند أما همه میتوانند مثل هم آزاد باشند، و معنی آزادی اینست که: تنها از عقل و دین پیروی کنند.

تساوی حقوق در جائی می‌باشد که مسئولیتها و نتائج آنها مساوی باشند، پس عدم تساوی حقوق أفراد در مقابل أنواع مسئولیتها، و اختلاف نتائج سنجیده می‌شود.

آفریدگار جهان می‌فرماید:

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ» النجم: ۳۹-۴۰).

یعنی: و اینکه نیست جزاء و ثمرهٔ عمل و نتیجهٔ کار هر انسان مگر بمقدار سعی و کوشش او، و بتحقیق، انسان، مزد عمل خود را به أندازهٔ سعی و کوشش خود خواهد دید.

۳۷۵- مفاسد اشتباه تساوی حقوق مرد و زن با تشابه آن:

لازم می‌دانم به مفاسد اشتباه تساوی حقوق مرد و زن با تشابهٔ آن که دامنگیر جوامع بشری شده بطور اجمال إشاره کنم:

بواسطهٔ قرنها تبعیض نژادی و إفراط و تفریط در حقوق مرد و زن در جوامع غربی، موضوع تساوی حقوق مرد و زن در قرن أخیر در جوامع غربی مطرح و با تشابه اشتباه شده که مفاسد جبران ناپذیری را برای همه ببار آورده است.

این موضوع در سال (۱۹۴۵) میلادی تدوین و بصورت کالاهای وارداتی وارد کشورهای شرقی شده است که باعث فرو ریختن بناء خانواده‌ها و از بین رفتن شیرازه و شالودهٔ زندگی انسانی گردیده و مفاسد آن بیش از طرح و تدوین آن دامنگیر جوامع بشری شده است، چه اینکه این تشابه حقوق مرد و زن یعنی زن بینی نه تنها مقام زن را بالا نبرده که بنهایت انحطاط و سقوط رسانده، بلکه مقام مرد را نیز پائین آورده است.

باید دانست که: تساوی حقوق مرد و زن دارای دو مفهوم کلّی است که یکی از آنها صحیح و بر أساس فطرت آدمی و نظام آفرینش استوار است، و دیگری غلط و بر پایهٔ شهوت و زن بینی قرار دارد چه اینکه:

أول: تساوی حقوق مرد و زن در مقابل قانونی است که حدود و حقوق آن بر حسب اختلافات ذاتی آنها تعیین گردد که بدون دانستن حدود و مقتضیات أحوال هر یک از مرد و زن و بدون تشخیص حقوق هر یک طبق حدود و مقتضیات أحوال آنها إمکان پذیر نیست، و شریعت، همواره حسب مقتضیات طبیعت، حکم وضع می‌کند که جز خالق طبیعت به آن آگاه نیست.

اختلافات محسوسی که هم از نظر طبیعت، و هم از جهت طبیعیات، بین مرد و زن وجود دارد بینونیت طبیعی و ذاتی آنها را روشن می‌سازد، و این بینونیت طبیعتاً مستلزم حدّی خاصّ، و حقّی مخصوص است، و طبیعت طبق قانون کلّی خود هیچگاه إجازه نمی‌دهد دو شیء متباین الجنس، متساوی الحکم باشند، مگر در موردی که تباین جنسی مدخلیّتی در حکم نداشته باشد، و أما در سائر حقوق انفرادی، اجتماعی، اقتصادی، قضائی، سیاسی، و نظامی، أحکام آنها باید موافق مقتضیات أحوال آنها باشد، پس اختلافات ذاتی مابین قوای فاعله و منفعله و یا نر و مادهٔ انسان بلکه تمام حیوانات و حتّی نباتات و جمادات طبیعی است نه تحمیلی.

بنابراین، برای تشخیص حقوق هر یک از مرد و زن، با استمداد از خالق طبیعت، باید از نوامیس قوانین جاریهٔ عالَم طبیعت پیروی نمود، یعنی اختلافات طبیعی که بحکم محکم نوامیس طبیعت، ما بین مرد و زن از حیث قوت و ضعف، موجود است طبیعتاً زنان را از تحمل مشقّات فکری و جسمی، معاف و معذور داشته، و آنها را به تحمّل وظائف خانه‌داری و تربیت فرزندان - اگرچه خود بالاستقلال کار بسیار مهم و سنگینی است که شالودهٔ صلاح وکمال فرد و جامعه را پی ریزی می‌کند، ولی چون موافق طبیعت آنان است - راضی و قانع نموده است.

و بعلاوه بزرگترین عاملی که نظام جوامع بشری و تکثیر نسل او را متضمّن است، عواطف و إحساسات خانوادگی است، و بدون تردید یکی از اموری که این عاطفه و إحساس را از بین می‌برد، و به عواقب بسیار وخیمی تهدید می‌کند، مداخلهٔ زنان در امور اجتماعی است.

بنابراین هر قانونی که بخواهد زنان را بر خلاف وظیفه‌ای که شریعت، طبق مقتضیات طبیعت برای آنها مقرر فرموده وارد جامعه کند، منتهی درجهٔ خیانت،

جنایت، دشمنی و ظلم را بعالَم انسانیت و جامعه عموماً، و بطائفهٔ نسوان خصوصاً کرده است چه اینکه:

دوم: تساوی حقوق مرد و زن در مقابل قانونی که بدون در نظر گرفتن مقتضیات أحوال آنها وضع شود، تساوی با تشابه، مشتبه می‌گردد که دارای مفاسد جبران ناپذیر فردی، اجتماعی، أخلاقی، مادی، معنوی، و دنیوی و اخروی و ... فراوانی است که جوامع غربی در أواخر نیمهٔ قرن أخیر مطرح و تدوین کرده، و بصورت و سیرت توحّش و زندگی حیوانی بنام تمدّن وارد کشورهای شرقی شده و شالودهٔ زندگی انسانی را بهم ریخته است.

پس خلاصهٔ کلام آنکه: وقتی میتوان قوانین تساوی حقوق بشر را بطور عام، و تساوی حقوق مرد و زن را تدوین نمود که تمام أفراد بشر دارای یک حقیقت واحده و همتای هم باشند که بدون تردید نیستند، و حقوق متساوی باید بر أساس استحقاق أفراد متساوی باشد، چنانچه حقوق متفاوت باید بر پایهٔ تفاوت أفراد استوار باشد، از اینرو حقوق أفراد کارمند یا کارگر یک إداره یا مؤسسه، و یا کارخانه متساوی نیست.

و از اینکه چرا در جوامع إسلامی، تساوی حقوق مرد و زن مطرح نشده؟ جوابش آنستکه: شریعت إسلام بر أساس طبیعت انسان استوار است که پس از ظهور دین مبین إسلام و نشر تعالیم عالیهٔ آسمانی نه تنها حقوق همهٔ انسانها در تمام أبعاد زندگی فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، و أخلاقی و سیاسی و ... بر أساس طبیعت بیان گردیده است، بلکه حقوق خالق و مخلوق بر أساس فطرت، و حق هر عضوی از أعضای یک فرد انسان عنوان شده، و ذرّه‌ای از حق هیچ کس فرو گذار نشده و یا تبعیضی درکار نبوده و نیست تا نیازی به طرح تساوی حقوق داشته باشد.

مردی که - بر أثر از خود بیگانگی یا فقدان غیرت و یا بندهٔ شهوت بودن ... - زن را مساوی مرد دانسته، مقام زن را بالا نبرده، بلکه ماهیت خود را برملا ساخته و در ردیف زن بلکه پستتر از آن قرار گرفته است، و نیز زنی که خود را مساوی مرد میداند، مقام خود را بالا نبرده، بلکه هویّت و مقام والای مادری را از دست داده و افسارگسیختگی خود را ثابت کرده است.

تساوی حقوق در جائی جریان دارد که همهٔ أفراد، همدوش و همسان در أنجام کاری ایفای وظیفه نمایند، مثلاً غنائم جنگی در میان همهٔ مجاهدانی که سهیم در پیروزی بر دشمن و یکسان رنج برده و همدوش یکدیگر جنگیده‌اند بطور مساوی تقسیم می‌شود، و أما اگر در میان آنها برخی رنج بیشتری را تحمل کرده و سهم بیشتری را در پیروزی داشته باشند از غنائم سهم بیشتری را خواهند برد، و چنانچه عده‌ای از میدان نبرد بگریزند، و یا عده‌ای اصلاً وارد کار زار و میدان جنگ و عرصهٔ مبارزه حاضر نشوند، هیچ بهره‌ای از غنائم جنگی نخواهند داشت، پس غنائم جنگی به سه گونه بطور عادلانه تقسیم می‌شود:

۱- مساوات. ۲- متفاوت. ۳- مختصّ.

بهره‌مندی أفراد از مواهب إلهی، هر کس در حدّ خود، عین عدالت است نه مساوات، مثلاً وقتی انسان غذائی را می‌خورد تولید انرژی در بدن می‌کند، بهره‌گیری هر عضوی از انرژی تولید شده یکسان و مساوی نیست، بلکه هر کدام بقدر تحمّل در مسئولیت خود از انرژی سهم می‌گیرد، مثلاً پا بیش از دست، و دست بیش از سائر أعضاء، و چشم بیش از گوش از انرژی سهم میبرند.

خداوند متعال می‌فرماید: «لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّٰ ما سَعىٰ» النجم: ۳۹).

یعنی: هر کس بأندازهٔ رنج و زحمت و کوشش خود بهره و مزد می‌گیرد.

بنابراین در جامعه انسانی نیز تساوی به هیچ وجه إمکان پذیر نیست، بلکه باید مبنای تکامل جامعه را عدالت قرار داد نه تساوی، چه اینکه حق همگان بر أساس عدل، تقسیم می‌شود نه بر مبنای تساوی، پس تمام أفراد بشر در برابر حق مساویند، ولی حقوق آنها طبق مقتضای عدل متفاوت است.

۳۷۶- منشأ اختلاف أفراد انسان در غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادها چیست؟

روایات در منشأ اختلاف طبائع و غرائز و تمایلات و استعدادها و ... در أفراد انسان بسیار است که ذکر آنها در بیان مختصر ما نگنجد، پس در اینجا بفرمودهٔ

حضرت مولى الموحدين إمام المتقين أمير المؤمنين على بن أبيطالب«عليه السلام» که در نهج البلاغهٔ شریف آمده اکتفاء می‌کنیم:

ذِعْلَب یمانی از احمد بن قتیبه از عبداللّه بن یزید از مالک بن دحیه روایت کرده که او گفت: ما نزد أمیر المؤمنین علی«عليه السلام» بودیم که سخن از اختلاف مردم (در زیبائی و نازیبائی أبدان و صورتها، و در حُسن خُلق و زشت خوئی، و در رفتار و طبایع و غرائز و ...) به میان آمد که آن بزرگوار فرمود:

«إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبادِىءُ طِينِهِمْ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُمْ كانُوا فِلْقَةً مِـن سَبَخِ أَرْضٍ وَ عَذْبِها، وَ حَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِها، فَهُمْ عَلىٰ حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقارَبُونَ، وَ عَلىٰ قَدْرِ اِخْتِلافِها يَتَفاوَتُونَ، فَتامُّ الرُّوٰاءِ ناقِصُ الْعَقْلِ، وَ مادُّ الْقَامَةِ قَصيرُ الْهِمَّةِ، وَ زاكِـى الْعَمَلِ قَبيحُ الْمَنْظَرِ، وَ قَريبُ الْقَعْرِ بَعيدُ السَّبْرِ، وَ مَعْرُوفُ الضَّريبَةِ مُنْكِرُ الْجَليبَةِ، وَ تآئِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ، وَ طَليقُ اللِّسانِ حَديدُ الْجَنانِ».[1]

یعنی: مبدأ طینتها و سرشتهاشان بین آنها جدائی أنداخته (سبب اختلاف آنان گوناگون بودن عناصر بوده که از آنها بوجود آمده و آفریده شده‌اند) و این برای آنستکه: مردم قطعه‌ها و تکه‌هائی بوده و هستند از زمین شوره زار بی حاصل، و از زمین شیرین حاصل خیز، و از خاک درشت و نرم (یعنی اختلاف طبایع و تمایلات و غرائز و استعدادها و گوناگون بودنشان از نظر صورت و أندام و ... بر أثر نطفه‌های ترکیب شده از غذاهائی است که در جاهای مختلف روئیده است).

پس مردم به أندازهٔ نزدیک بودن قطعه‌های زمینشان (جای روئیدن غذائی که نطفهٔ آنها از آن ترکیب شده) با هم نزدیک (و همخو و در طبایع و استعدادها و ... نزدیک) هستند، و بقدر اختلاف و جدائی زمین (در أوصاف) با هم فرق دارند، پس (بنابراین چه بسا که) نیکو منظر، کم عقل، و بلند قد، کوتاه همّت، و نیکو کردار، زشت رو، و کوتاه قد، دور أندیش می‌گردد، و نیکو طبیعت، خصلت بد برخود بسته، و حیران و سرگشته دل، پراکنده و پریشان عقل می‌شود، و خوش زبان، تیز دل (دانا و بینا) است.

۱- نهج البلاغة: خطبة ۲۲۵ ص ۷۳۰).

در بیان حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» به این نکتهٔ بسیار مهم انسان‌شناسی إشاره شده است که: هر فرد دارای دو نوع استعداد: روحی و جسمی می‌باشد، و بر این أساس بعضی از مردم قوی بنیه أما کم هوش، و دسته‌ای لاغر أندام ولی تیز هوش، و گروهی با هوش و ذکاوت، و عده‌ای نفهم می‌گردند.

پس منشأ اختلاف و تفاوت غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادها و ... در أفراد انسان، از نطفه‌هائی است که از غذاهای گوناگون بدست آمده از زمین‌های مختلف و متفاوت می‌باشد، و این بر أساس حکمت و مصالحی است که خواص و مدّعیان علم و صنعت و تکنیک إظهار عجز از درک آن نموده‌اند و ندانسته‌اند:

وقتی خداوند متعال انسان را مدنی الطبع و اجتماعی آفریده است، و زندگی اجتماعی، نیازهای فراوانی را پیش روی انسان قرار می‌دهد، و یک فرد واحد، یا دو نفر نمی‌توانند همهٔ آن نیازها را برطرف سازند، پس باید طبایع و تمایلات و غرائز و استعدادهای ... مختلف را در أفراد پدید آورد تا بتوانند نیازهای مختلف یکدیگر را برطرف سازند، از اینرو انسان را بگونه‌ای آفریده که میل به غذاهای گوناگون داشته باشد، تا از غذاهای گوناگون، طبایع گوناگون در أفراد پدید آید، تا بتوانند نیازمندیهای گوناگون خود را برطرف سازند، که اگر انسان همآنند حیوانات به یک یا دو نوع غذای معلوم اکتفا می‌کرد، این اختلاف طبایع و ... در او پدید نمی‌آمد، و باید چون حیوانات زندگی می‌کرد، نه زندگی اجتماعی انسان.

و در واقع همهٔ أفراد بشر - همچون أعضاء و جوارح و قوای درونی، و بیرونی و جسمی و روحی ... - دارند برای یکدیگر از یکسو، و برای خود از سوی دیگر، بدون منّت و إجحاف و ظلم و ستم ... کار می‌کنند، نه دست بر چشم منّت میگذارد که متاعی را می‌گیرد، و چیزی را نقل و انتقال می‌دهد و یا چرک و أشک چشم را پاک کرده و خار و خاشاک را از آن بیرون می‌آورد، و یا غذائی را در دهان میگذارد، زیرا اگر چشم نبیند، دست هم نمی‌تواند چیزی را بگیرد.

و اگر دهان غذا را نجود، غذا مفید نخواهد بود، و اگر أعضاء درونی غذا را هضم نکند، چشم نابینا، و دست ناتوان، و دهان باز نمی‌شود، و اگر عقل نباشد، نظم أعضای جسم و تدبیر بدن بکلی بر هم میخورد، و اگر روح نباشد جسم حرکت نمی‌کند، و اگر گوش نباشد، انسان چیزی را نمی‌شنود و درک نمی‌کند.

پس اگر دست دارد برای دیگر أعضای بدن کار می‌کند، آنها هم دارند برای دست فعالیت می‌کنند، پس در واقع دست دارد برای خود کار می‌کند.

اگر – مثلاً – أطباء به معالجۀ جسم أفراد گام برمی‌دارند، أفراد هم، رفاه و آسایش أطباء را فراهم ساخته و تأمینشان می‌کنند، پس طبیب در حالی که مریضی را معالجه می‌کند دارد برای خود کار می‌کند، و اگر عده‌ای غذای جسمی علمای دینی را تأمین می‌کنند، آنها نیز عمر خود را برای تأمین غذای روح أفراد جامعه بپایان میبرند، و همچنین دیگر علوم و فنون و شغلها و حرفه‌ها ... و هیچ کس نمی‌تواند از عهدۀ چند شغل و حرفه و علم و فنّ و صنعت و نیاز جامعه بر آید، چه رسد به همۀ نیازها و شغلها و ...

همانطوری که اگر عضوی از أعضای یک جسم واحد عمداً کار نکند، و یا بر عضو دیگر إجحاف یا ظلم کند – مثلاً دست بزند چشم را کور کند، و دندان زبان را گاز بگیرد ... – در واقع برای خود کار نکرده و بر خود إجحاف و ظلم و ستم کرده است، زیرا دست پس از کورکردن چشم نمی‌تواند به آسانی کار خود را انجام دهد و از عهدۀ مسئولیت خویش برآید، و یک انسان سالمی نخواهد بود، پس اگر یک فرد در جامعه عمداً کار نکند، و کَلّ بر دیگران باشد، و یا بر دیگران إجحاف و ظلم نماید، کَلّ برخود، و برخود إجحاف و ستم کرده است.

۳۷۷- چگونه ظلم بر دیگران، ظلم بر خودِ شخص است؟

و اگر در معاملات بی انصافی کرده، و متاعی را بیش از قیمت خود فروخته باشد، بدون تردید باید چندین متاع مورد نیاز را به قیمت بیش از خود بخرد، پس در واقع بی انصافی بر خود کرده و متاع خود را به چندین برابر بر خود گران فروخته است.

چنانچه تعدّی از حدود إلهی ظلم بر خود بشمار می‌رود که جامعه را بفساد میکشاند که خود نیز فردی از همان جامعه است:

خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ – وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لاٰتُمْسِكُوهُنَّ ضِرٰاراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» البقرة: ۲۲۹-۲۳۱).

یعنی: وکسانی که از فرامین و حدود خداوند متعال سرپیچی کرده و تجاوز کنند، پس آنها به حقیقت ستمکارانند - و هرگاه زنانتان را طلاق دادهاید، بایستی آنانرا تا پایان رسیدن زمان عده یا به خوشی در خانه نگهدارید و یا به نیکی آنانرا رها سازید، و روا نیست که آنانرا به آزار نگهداشته تا بر آنها ستم کنید، و هرکسی که این چنین کند، پس او در حقیقت بر خودش ستم کرده است.

و می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامىٰ ظُـلْماً إِنَّمـا يَأْكُـلُونَ فِي بُـطُونِهِمْ نـاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» النساء: ۱۰).

یعنی: بتحقیق کسانی که أموال یتیمان را از راه ظلم و ستم میخورند، بجز این نیست که آنها در واقع آتش جهنم را در شکم خود فرو میبرند، و بزودی آتش جهنم را با تمام وجودشان حسّ خواهند نمود.

و می‌فرماید:

«وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا» النحل: ۳۳-۳۴).

یعنی: و خداوند متعال که ستمگران و ظالمان و تباهکاران را هلاک کرده است، هرگز بر آنها ظلم نکرده است بلکه آنها بر أثر ظلم و ستم و طغیان استحقاق هلاکت را یافتند و بر خود ظلم و ستم کرده‌اند، پس آنچه که به آنها رسید از نتائج أعمال زشت خود آنها بوده است.

بدون تردید! هر فردی از أفراد جامعه که دارای هر شغلی و حرفه و فنّ و صنعتی و ... که باشد در مبادلات و معاملات و ارتباطاتش با مردم یک تومان بر دیگری اجحاف و ظلم نماید، دهها بلکه صدها تومان از دیگران اجحاف و ظلم خواهد دید، چه اینکه او در إدامهٔ زندگی اجتماعی خود به دهها و صدها صاحبان شغل و حرفه و فنّ و صنعت و ... نیازمند است که اگر هرکدام به همان أندازهٔ او نه بیشتر بر او اجحاف و ظلم کنند، قطعاً صدها تومان می‌شود، پس اگر او یک تومان بر دیگران ظلم و اجحاف کرده صدها تومان از دیگران ظلم و اجحاف دیده است آیا این ظلم بر نفس نیست که اگر نمیکرد نمی‌دید.

به کسریٰ چه خوش گفت بوذرجمهر که تا میخرامد بکامت سپهر
مبادا بکس کینه ورزد دلت ملرزان دلی را تا نلرزد دلت
جوابست این نه دعوی و نه جنگست کلوخ انداز را پاداش سنگست

مثنوی میگوید:

قصد جفت دیگران کردم بجاه بر من آمد آن وافتادم بچاه
من در خانهٔ کس دیگر زدم او در خانهٔ مرا زد لاجرم
هر که با أهل کسان شد فسق جو أهل خود را دان که قوّاد است او

و میگوید:

بهر مظلومان همی کندند چاه در چَه افتادند و میگفتند آه
این ندانی کز پی من چَه کَنی هم در آن چَه عاقبت خویش افکنی
من حَفَرَ بئراً نخواندی از خبر آنچه خواندی کن عمل جان پدر
چاهها کنده برای دیگران خویش را دیده فتاده اندران

و میگوید:

این جهان کوه است و فعل ماندا سوی ما آید نداها از صدا

و صائب تبریزی میگوید:

از تیر آه مظلوم ظالم أمان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

براستی اگر أفراد جامعه بر أساس عقل و دین تربیت و ساخته شوند:
«كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» آل عمران: ۷۹).
یعنی: مردم را بر أساس کتاب آسمانی، و به آنچه از وحی سنّت می‌آموزید تربیت کنید.

جامعه سالم خواهد بود (آنگونه که سلامت یک جسم به سلامت أعضاء و جوارح آن مرتبط است) و عضو فاسدی در آن وجود نخواهد داشت، و اگر فرد ناسالمی پیدا شود (چون عضو فاسد بدن) همه باید در سلامت آن بکوشند و یا در نهایت آنرا قطع کنند تا جامعه سالم بماند که فرد را فدای جامعه می‌کنند همچنانکه عضو را فدای بدن می‌نمایند.

بدون تردید! اگر تربیت جامعه بر أساس عقل و دین نباشد،کل جامعه فاسد، و عضو سالمی در آن پیدا نخواهد شد، و اگر هم باشد بسیار أندک خواهد بود.

تحقیقاً! نیاز بشر در حرکت بسوی کمال به عقل و دین همآنند نیاز پرنده به دو بال با هم در پرواز بسوی مقصد است.

چه درّی گرانبهاتر از گوهر عقل! چه محبوبی زیباتر از شاهد عقل! چه همدمی قویتر از عقل! و چه کرامتی بالاتر از عقل که آفریدگار جهان با آن انسان را بر دیگر موجودات عالَم برتری داد که در آغاز آفرینش دین را پذیرا شد، و به اطاعت إلهی کرامت أبدی یافت.

در کرامت عقل همان بس که اگر به دیوانه بگویند: تو عاقل نیستی، بدش آید و غمگین شود.

درس هفتاد و پنجم:

۳۷۸- نقش عقل و دین در پرورش استعدادها ...

در بحث سابق بیان شد که: هر فردی بر أساس نیاز جامعه با یک نوع غریزه و طبیعت و هوش و تمایل و بصیرت و ذکاوت و استعداد خاص فکری و روحی آفریده شده است که اگر استعدادهای أفراد ... هرکدام تحت شرائط خاص عقل و دین تربیت و رشد یابند، چهرهٔ جوامع بشری بکلی دگرگون می‌گردد، زیرا تنها در این صورت، هر فردی جامعهٔ انسانی را همآنند جسم یک انسان، و خود را یکی از أعضای آن می‌بیند که سلامت جسم را بسلامت تمام أعضای آن میداند، از اینرو نه تنها خود در سلامت و حفظ آن میکوشد که در سلامت تمام أعضاء جسم کوشا می‌باشد، زیرا تنها از طریق عقل و دین می‌تواند بخوبی دریابد که ناسلامتی یکی از أعضای جامعه، نا سلامتی او را نیز در پی خواهد داشت، پس همانطوری که هرگاه یکی از أعضای جسمش مریض شود، جهت بدست آوردن سلامت عضو و صحت جسم به طبیب معالج متخصص رجوع می‌کند، در إصلاح فرد مریض روحی، به طبیب روحانی معالج متخصص رجوع می‌کند، تا با معیار عقل و دین معالجه‌اش نماید.

بدون تردید! تنها عامل ایجاد چنین احساسی در هر فرد، همان عقل و دین است، چه اینکه پرورش استعدادها بدون عقل و دین نه تنها به سلامت جامعه کمک نکرده که به فساد و تباهی و انحطاط فرد و جامعه منجر می‌گردد، و این تنها عقل و دین است که می‌تواند هر استعدادی را در راستای خود رشد داده و شکوفا ساخته و کنترل و مهارکند، و حسّ مسئولیت سلامت فرد و جامعه را در صاحبش پدید آورد، و تنها عامل پرورش و رشد استعدادهای فکری و روحی، عقل و دین - همآنند دو بال یک پرنده - درکنار هم می‌باشند.

همانطوری که ورزش‌های مستمر بدنی، و تمرین‌های عملی و محیط و غذا و هوا و آب و ... تأثیر مستقیم و بسزائی در پرورش استعدادهای جسمی دارنـد، و قهرمانان بنام جـهانی بسـیاری را در رشـته هـای مـختلف ورزشـی: کُشـتی، شـنا، تیرأندازی، اسب دوانی، دو و میدانی، دوچرخه سواری، فوتبال، والیبال، بسکتبال و ژیمناستیک و ... بوجود آورد، استعدادهای فکری و روحی نیز تابع مـقررات و شرائطی است که رعایت آنها باعث ظهور نوابغ فراوانی در علوم و فنون و صنائع و شغلها و حرفه‌ها و ... می‌گردد.

هوش و ذکاوت و استعداد و ... میتوانند علوم و فنونی و ... را کسب کنند، و صنایعی را پدید آورند أما نمی‌توانند آنها را کنترل و مهار کرده، و در تخریب حتی صاحبانش بکارگرفته نشوند، و شواهد تاریخی بقدری زیاد است که نیاز بذکر حتی نمونه هم ندارد، که صاحبان علم و صنعت و ... در انحطاط و إفساد و إضـلال و إشاعهٔ فحشاء و کشتار و تهدید نسل بشر... چه‌ها که نکرده‌اند!!!

۳۷۹- منشأ أمراض جسمی و روحی چیست؟

باید دانست: همانطوری که اسـتعداد بـدن أفـراد در مـقابل أمـراض بسـیار متفاوت است، چه اینکه هر یک از أعضای بدن از بافته‌ها و سلولها وگلبولهای خون تا بزرگترین و پر مقاومت ترین آنها هر کدام به یک نسبت معیّن، استعداد جـذب میکربها را دارند، وقتی که میکروبهای ذرّه بینی از سر حدّات بدن تجاوزکرده داخل مجاری مختلف می‌گردد، عملیات هر یک از اعضاء بسرعت تغییر شکل داده، و بلافاصله ناخوشی و مرض ظاهر می‌گردد، و تأثیرات ایـن نـاخوشیها بـه نسـبت استعدادی است که در هر یک از أعضای بدن انسان وجود دارد.

همچنین استعداد روحی در مقابل أمراض روحی بسیار مـتفاوت است، و میکروبهای شرک وگناه وکفر و فحشاء را جذب می‌کند، دیر یـا زود نـاخوشی و مرض روحی ظاهر می‌گردد، گرچه بنا به اختلاف استعدادهای روحی متفاوتی که در أفراد مـوجود است، نـوع تأثـیر آن نـیز مـتفاوت است، کـه بـعضیها در مـقابل میکروبهای روحی خیلی شدید التأثیر و بزودی ناخوشی روح و مرض قلبی بر آنها

عارض می‌شود، و بعضیها مقاومت بیشتری دارند که منشأ این تفاوت، ناشی از قوّت و ضعف أفراد می‌باشد، و اینان آنهائی هستند که نفسشان با عقل و دین مهار و کنترل نشده است.

۳۸۰- مراتب قوت و ضعف نفس در مقابل أمراض روحی و محکومین نفس:

حضرت مولی‌الموحدین إمام‌المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾، مردمانی که استعدادها و غرائز و طبایع و تمایلات روحی آنان تحت شرائط عقل سلیم در نیامده و با دین مهار وکنترل نشده است را در ارتکاب آنان به أنواع گناهان - بر أثر قوت و ضعف نفس آنها - به چهار طبقهٔ کلی تقسیم فرموده، و در نهایت به کسانی که استعدادها و غرائز روحی آنان با عقل و دین مهار و کنترل شده اشاره فرموده است که اینان نیز به شش گروه کلّی تقسیم شده‌اند:

«فَالنّٰاسُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَصْنٰافٍ:

مِنْهُمْ: مَنْ لاٰيَمْنَعُهُ الْفَسٰادَ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ مَهٰانَةُ نَفْسِهِ، وَ كَلاٰلَةُ حَدِّهِ وَ نَضِيضُ وَ فْرِهِ.

وَ مِنْهُمْ: اَلْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَ الْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَ أَوْبَقَ دينَهُ لِحُطٰامٍ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ، وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيٰا لِنَفْسِكَ ثَمَناً، وَ مِمّٰا لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ عِوَضاً.

وَ مِنْهُمْ: مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيٰا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَ لاٰيَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيٰا، قَدْ طَأْمَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَ قٰارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَ شَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَ زَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمٰانَةِ، وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللّٰهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ.

وَ مِنْهُمْ: مَنْ أَقْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَ انْقِطٰاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحٰالُ عَلىٰ حٰالِهِ، فَتَحَلّٰى بِاسْمِ الْقَنٰاعَةِ، وَ تَزَيَّنَ بِلِبٰاسِ أَهْلِ الزَّهٰادَةِ، وَ لَيْسَ مِنْ ذٰلِكَ فِي مَرٰاحٍ وَ لاٰمَغْدىً.

وَ بَقِيَ رِجالٌ غَضَّ أَبْصارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَ أَراقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نادٍّ، وَ خائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَ ساكِتٍ مَكْعُومٍ، وَ داعٍ مُخْلِصٍ، وَ ثَكْلانَ مُوجَعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ، وَ شَمَلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أُجاجٍ، أَفْواهُهُمْ ضامِزَةٌ، وَ قُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتّىٰ مُلُّوا وَ قُهِرُوا حَتّىٰ ذَلُّوا وَ قُتِلُوا حَتّىٰ قَلُّوا.

فَلْتَكُنِ الدُّنْيا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثالَةِ الْقَرَظِ، وَ قُراضَةِ الْجَلَمِ، وَ اتَّعِظُوا بِمَنْ كانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ، وَ ارْفُضُوها ذَمِيمَةً فَإِنَّها قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كانَ أَشْغَفَ بِها مِنْكُمْ».(۱)

یعنی: پس مردم (در أفسارگسیختگی، سرکشی، طغیان و ارتکاب گناهان و انحطاط بر أثر تأثر از غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادهای مختلف ... و مهار نشدن نفس، وکنترل نشدن آن با عقل ناصح و دین) بر چهار گروه کلّی تقسیم می‌گردند:

دستهٔ اوّل: کسانی هستند که چیزی آنانرا از فتنه و فساد و إشاعهٔ فحشاء و ظلم و جنایت در روی زمین منع نمی‌کند مگر بیچارگی، تهیدستی، حقارت، و کندی شمشیر، و عدم قدرت و شوکت و نداشتن پست و مقام و ریاست، وکمی مال و نداشتن پیروان و سرسپردگان (که اگر ثروت و قدرت و ریاست و عدّه‌ای سرسپردگان و ... می‌داشتند، از ارتکاب هیچ گناه و ظلم و ستم و جنایت چشم پوشی نمی‌کردند).

طبقهٔ دوّم: کسانی هستند که شمشیر ظلم و ستم، و تیغ طغیان و استبداد را از غلاف کشیده، و شرّ خود را آشکار نموده، و سرسپردگان و خودفروختگان از سواره و پیادهٔ خود را گرد آورده‌اند که به تحقیق نفس خود را برای ایجاد فتنه و فساد در روی زمین آماده ساخته‌اند، و برای بدست آوردن متاع دنیا و شهرت و ریاست آن، و بهره‌گیری از شهوات و لذائذ آن، دینشان را تباه نموده‌اند، و یا برای قدرت نمائی و برتری جوئی بر دیگران، و إظهار تبختر و بزرگی، سوارانی را پیشرو خود قرار می‌دهند، یا برای پیشوائی و رهبریش بر مردم، برفراز منبرها رفته، خود را در أنظار مردم نمایش می‌دهند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۳۲ ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

و براستی ای انسان هوا پرست، ریاست طلب، برتری جو، و بلند پرواز بی پر و بال، بد تجارتی است این که خود و بهشتی را که خداوند متعال آنرا بهاء برای تو قرار داده است بفروشی، و به بهاء و عوض آن، دنیای پست و متاع زائل شدنی آنرا بگیری!

گروه سوّم: آنانی می‌باشند که دنیا را به عمل آخرت (تظاهر بـه عـبادت و بندگی نمودن) میطلبند، و با چهرهٔ دین، در تعقیب دنیا مـی‌باشند، و حـال آنکـه آخرت را به عمل دنیا (زهد و تقوی و عبادت حقیقی و بندگی خالص) خواهـان نیستند، اینان گرگان بلباس میش، مزوّرانه با چهرهٔ دین، خود را با وقار و طـمأنینه نشان می‌دهند (تواضع و فروتنی تصنّعی، جهت فریب و تحمیق دیگران) از خود نشان می‌دهند، و گامهاشان را در راه رفتن، نزدیک بهم میگذارنـد (هـمآنند مـردم بی‌أذیت و آزار در راه رفتن آهسته آهسـته قـدم بـرمی‌دارنـد) و (بـرای عـبادت و وقت‌نماز ...) دامن جامه‌هاشان را جمع کرده بسرعت و شتاب تمام راه می‌روند (تا مردم نادان گمان کنند که اینان مجذوب عبادت و بندگی هستند).

و اینان خود را برای أمین معرّفی کردن، و مورد وثوق و اعتماد نزد دیگران قرار دادن (نزد مردم به زهـد و تـقوی) آراسـته مـی‌نمایند، و پـردهٔ إلهـی (دیـن و شریعت) را وسیلهٔ گناه و معصیت قرار می‌دهند (خود را با چهره و لباس دین جلوه داده با تزویر و حیله و نیرنگ و فریب دیگران برای صید متاع دنیا، و بدست آوردن مال و ثروت، و شهرت و مقام در راه مردم دام افکنده‌اند).

دستهٔ چهارم:کسانی هستند که بر أثر حقارت نفس، و نداشتن وسیله‌ای که به مقام و جاه و ریاست برسند از خواستن آن مقام خانه نشین گـردیده‌انـد، و چـون دسترسی به أمیال نفسانی و آرزوها و هواهای خود نـدارنـد بـه هـمان حـالی کـه مانده‌اند، خودشان را قانع نشان می‌دهند، و خود را به لباس أهل زهد و تقوی زینت می‌دهند، و حال آنکه نه در اندرون خود (شب) آرام هستند، و نه در بیرون خود (روز) آرامش دارند، آنان هیچوقت أهل قناعت و زهد نـیستند، بـلکه شب و روز برای نیل به مقام آرامش ندارند، و همواره در صدد فرصت هستند که به هر قیمت که شده به آرزوهای درونیشان برسند.

۳۸۱- طوائف مردان إلهی، حاکمان بر نفس:

سپس حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» مردان إلهی که غرائز و تمایلات و طبایع و استعدادهای مختلف آنان تحت شرائط عقل درآمده و با دین مهار و کنترل شده است را چنین معرفی فرموده است:

و مردانی چند باقی مانده‌اند اگرچه همهٔ آنها از ترس روز بازپسین، چشمهای خود را از لذائذ و شهوات و شهرتها و متاع دنیا پوشانده‌اند، و از بیم آن روز اشکشان جاری است، أما آنان بر أثر استعدادهای مختلف به شش گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اوّل: کسانی هستند که بر أثر انکار منکرات، و دفاع از کیان اسلام و نوامیس قرآن‌کریم، بوسیلهٔ سرکشان و حاکمان زر و زور و تزویر، و فرمانروایان خیره سر از جامعه رانده شده‌اند (حبس در زندان، یا تبعید از وطن، و یا حصر در خانه‌ها).

گروه دوّم: کسانی هستند که خود با مشاهدهٔ مفاسد و گناهان و فحشاء و بدعتها در دین، از میان مردم گریخته و منزوی شده‌اند.

گروه سوّم: کسانی هستند که از سوی حاکمان زر و زور و تزویر و فرمانروایان سرکش و خیره سر، در هراس و وحشت بسر میبرند، و از سوی آنان تحقیر و إهانت می‌شوند.

گروه چهارم: کسانی هستند که از ترس جباران و مستبدان، خاموش و دهن بسته‌اند، و نمیتوانند حق را برای مردم آشکارا بیان کنند.

گروه پنجم: کسانی هستند که بدون ترس و وحشت از فرمانروایان خونخوار و مستکبران و ستمگران از روی اخلاص و راستی، حقائق دین و معارف إسلام را آشکارا برای مردم بیان می‌کنند، و با شجاعت و شهامت با جبّاران و ستم پیشه‌گان مبارزه، و مردم را به حق و حقیقت دعوت می‌نمایند و از نوامیس قرآن‌کریم و کیان اسلام دفاع می‌کنند.

گروه ششم: کسانی هستند که شهامت نبرد با مستبدان، و مبارزه با مستکبران را ندارند، أما از ظلم و ستم ظالمان و ستمگران، و از مفاسد أخلاقی و اجتماعی و إشاعهٔ فحشاء و فساد و فتنه و گناه در جامعه بسیار أندوهگین و رنجورند.

بتحقیق تقیه و پنهان شدن گروهی از آنان به جهت ترس از جباران و ستم پیشگان، آنانرا گمنام ساخته بطوری که کسی آنها را نمیشناسد، و ذلّت و خواری آنها را فراگرفته، پس ایشان در دریای شور فرورفته، دهانشان بسته، و دلهاشان زخمدار است.

و بتحقیق گروهی از آنان، ستمگران و تباهکاران ... را پند داده‌اند (چون به سخنان آنان گوش فرا نداده و اعتنائی به آنها ننموده‌اند) ملول و رنجیده خاطر شده‌اند، و بر أثر تبلیغات سوء و دروغین دشمنان و جباران، آنها به ظاهر مغلوب، و در بین عامهٔ مردم خوار و ذلیل شده‌اند.

و بتحقیق گروهی از آنها بوسیلهٔ گردنکشان و جنایتکاران و حاکمان زر و زور و تزویر کشته شده‌اند، تا اینکه تعداد آنها کم شده است.

پس ای مردم! باید دنیائی که رفتارش با مردان إلهی و نیکان چنین بوده است، در نظر شما کوچکتر و پست‌تر باشد از تفالهٔ برگ درخت سَلْم (درختی است که در بیابان میروید، و برگش در دباغی بکار می‌رود) و بی ارزشتر باشد از خرده ریزه‌ای که از مقراض خیّاط، و یا از مقراض چوپان، هنگام مقراض کردن پشم گوسفند و بز می‌ریزد.

و شما از أحوال پیشینیان خود که دلبستگان به دنیا بوده و دنیا را رها کرده و رفتند و به جزای أعمالشان رسیدند پند گیرید و متنبّه شوید، پیش از اینکه آیندگان از احوال شما پند گیرند و متنبّه شوند، و رها کنید دنیا و زخارف آنرا و دل بـه آن نبندید که بسیار مذموم و ناپسند است که به شما وفا نخواهـد کـرد، چـنانچه بـه پیشینیان شما که به آن بیش از شما دل بسته بودند و علاقه نشان داده بودند وفا نکرده است».

در این بیان حضرت مولی الموحدین أمیر المؤمنین علی«علیه السلام» معیار، میزان، مقیاس و متد علم روان شناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی و ... و حقائقی نهفته است که تا أهل فنّ به این حقائق روی نیاورند، تنها باکلمات و ألفاظ و اصطلاحات و ... بازی می‌کنند، و به حقائقی دست نخواهند یافت.

در این بیان مادون خالق و مافوق مخلوق به نکات بسیار مهمی اشاره شده است که ذکر آنها در بیان مختصر ما نگنجد، و از جملهٔ آنها اجمالاً حضرت أمیرالمؤمنین إمام علی«علیه السلام» به این نکتهٔ بسیار مهم اشاره فرمود که:

استعدادهای روحی مختلف أفراد انسان، نمودهای مختلفی دارد که نمیتوان استعدادها را تغییر داد، زیرا حتی استعدادهای روحی مختلفی که تحت کنترل عقل و با دین مهار شده است، صاحبان آنها به شش گروه تقسیم شده‌اند، پس باید غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادهای مختلف را با عقل و دین مهار و کنترل نمود أما نمی‌توان آنها را تغییر داد که:

«لاٰ تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ» الروم: ۳۰) چه اینکه اختلافات آنها بر أساس حکمت و مصالح عام و خاص بندگان خداوند سبحان است که در بحث سابق اجمالاً به آن اشاره شده است.

پس کسی که - مثلاً - استعداد ستیز با ستمگران و مستبدان، و شهامت مبارزهٔ با جباران و فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر را ندارد باید راه سکوت را اختیارکرده و منزوی گردد نه اینکه ستم و ستمگر را تأیید و تشویق کند و نه سخنگو و توجیه‌گر جنایات او باشد، و همچنین کسی که این استعداد را دارد نباید سکوت کرده و انزوا را اختیارکند و با سکوت و انزوا ستم و ستمگر را تایید نماید و یا میدان به ستمگر دهد که با خیالی راحت بدون مانع و رادعی به هر جنایت دست بزند.

مستضعفان باید سکوت کنند نه تقویت و توجیه، و توانمندان باید بخروشند نه سکوت و انزوا.

۳۸۲- دفع فساد ستمگران با مبارزان:

خداوند متعال بایندوگروه اشاره فرمود:

«وَ مٰا لَکُمْ لاٰتُقٰاتِلُونَ فِي سَبِیلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰآءِ وَ الْوِلْدٰانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا - إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِکَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قٰالُوا کُنّٰا مُسْتَضْعَفِینَ فِي الْأَرْضِ قٰالُوا أَلَمْ تَکُنْ

أَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولَئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصيراً إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لايَسْتَطيعُونَ حيلَةً وَ لايَهْتَدُونَ سَبيلاً» النساء: ۷۵ و ۹۷-۹۸).

یعنی: و چرا شما مردمی که توان مبارزه و ستیز با ستمگران را دارید در راه خداوند متعال جهاد و با ستمگران مبارزه نمیکنید در حالی که جمعی از مردان ناتوان در جسم و روح از مبارزه، و زنان و کودکان شما تحت فشار ظلم و ستم ستمگران و جباران و خیره سران قرارگرفته و می‌گویند: ای پروردگار ما! ما را از این شهر و وطن و کشوری که ستمگران بر آن حاکم و مردم آن تن به ستم داده‌اند بیرون آر - بتحقیق آنانکه با توانائی مبارزه با ظلم و ستم، تن به ظلم داده و ستم را پذیرفته‌اند، ملائکهٔ قبض روح (عزرائیل) در هنگام گرفتن روح از آنان باز پرسند: شما با توانائی ستیز و مبارزه با ظلم و ستم چرا تن به ظلم داده‌اید و با سکوت و انزوا ستمگران را تقویت کرده و میدان داده‌اید و اسارت و اطاعت را پذیرا شده‌اید؟

پاسخ دهند: ما در روی زمین، مردمی ناتوان در مبارزهٔ با ظلم و أسیر ستم حاکمان زر و زور و تزویر بوده‌ایم.

فرشتگان گویند: آیا زمین خداوند سبحان پهناور نبوده است، پس در سرزمین دیگر زندگی کرده و خود را از اسارت جباران نجات دهید؟ پس عذر اینان پذیرفته نیست، جایگاه آنها جهنم است که بسیار بد جایگاهی می‌باشد، مگر آن گروه از مردان ناتوان در جسم و روح، و زنان و کودکان که گریز و چاره‌ای برای آنان نبوده و راهی را برای نجات خود از مملکت کفر و جنایت و ظلم و معصیت و طغیان و بدعت و ... نمی‌یافتند.

و فرمود:

«وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعٰالَمِينَ» البقرة: ۲۵۱).

یعنی: و اگر خداوند متعال گروهی از مردم توانمند در ستیز و مبارزه با ستمگران را بر نمی‌انگیخت، و ظلم و ستم جباران را با آنان دفع نمیکرد، فساد ستمگران روی زمین را فرا میگرفت، ولی خداوند متعال صاحب فضل و کرم به بندگان است که بوسیلهٔ مبارزان فساد ستمگران را دفع می‌کند.

و فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ يُدٰافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا - اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّٰ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» الحج: ۳۸-۴۰).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال مؤمنان راستین را از هر مکر و شرّ حکّام جور و فرمانروایان خیره سر نگاه می‌دارد - مؤمنانی که به ناحق از وطن و دیارشان به سر زمین دیگر تبعید و یا زندانی شده‌اند جز اینکه می‌گفتند: باید عقل و دین بر انسان و جامعه حاکم باشند نه هواهای نفسانی حاکمان زر و زور و تزویر، و اگر خداوند سبحان ستمگران و حکام جور را بوسیلهٔ مبارزان نهیب نمیداد و ترس مجاهدان در راه خدا را در دل خیره سران قرار نمیداد، هر آینه صومعه‌ها و دیـر و کِنِشت‌ها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خداوند سبحان بسیار می‌شود، همه خراب و ویران میشد، و هر که دین خداوند متعال را یاری کند و با ستمگران بستیزد، خداوند قادر منان او را یاری خواهد کرد، چه اینکه خداوند متعال دارای منتهای اقتدار و توانائی است.

پس همانطوری که توان‌مندان در ستیز و مبارزه، با ستمگران، عذری بـرای انزوا و سکوت خود در مقابل حاکمان زر و زور و تزویر ندارنـد، کـه در صـورت سکوت و انزوا، ستم نضج گرفته و ستمگر تک تاز می‌شود، مستضعفان و ناتوانان نیز عذری برای تأیید و تقویت ستمگران، و توجیه جنایات آنان ندارند.

از اینرو مراتب أمر به معروف و نهی از منکر و مبارزه و ستیز با ظلم و ستم از قلب آغاز سپس با زبان، و در نهایت با دست و شمشیر و ... ختم می‌گردد.

پس کسی که توان و استعداد مبارزهٔ باکفر و ستم را ندارد، اگر علناً وارد میدان مبارزه شود، نه تنها شکست خورده و مفید نیست که بسیار مضرّ و باعث شکست مبارزان، وگستاخی و تجرّی بیشتر کافران و ستمگران و ... می‌گردد، وکسی که توان أمر به معروف و نهی از منکر با زبان را ندارد، اگر با زبان أمر به معروف و نهی از منکر نماید نه تنها خدمت نکرده که خیانت به خود و به جامعه و به دین کرده است، زیرا

اگر انسان ترسو و بزدل و ضعیف النفس، وگریزان از سنگر و دژ را مرزبان کشوری، و دژبان دژی قرار دهند باعث طمع بیشتر دشمن و تجاوز به آن کشور و دژ می‌شود.

از اینرو آفریدگار جهان، رسولان و جانشینان معصومین آنانراکه طلایه داران، و دژبانان و مرزبانان نوامیس دین إلهی بوده‌اند از أفرادی برگزید که در مقابل جباران و فرمانروایان و ستمگران و مستکبران و مستبدان و خیره سران و جنایتکاران و حاکمان زر و زور و تزویر ... دژ وحی آسمانی و مرز و بوم دین را رها نکرده، و یک تنه در مقابل آنان قیام، و مردم را به کمال انسانی دعوت میکردند، و همهٔ آنها حسّ یک مسئولیت میکردند، و دعوت مردم و انسان را به انسانیت، به قیمت جان خود، که باید در این راه جان موقت دنیوی را فداء نموده تا جان أبدی اخروی گیرند، که فرمود:

«اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» الأنعام: ۱۲۴).

یعنی: خداوند متعال بهتر می‌داند که کجا رسالت خود را مقرر دارد و به چه کسی این مقام را عطاء فرماید تا بتواند از عهدهٔ مسئولیت بسیار سنگین آن برآید.

و فرمود:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَينا إِلَيهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاٰةِ وَ ايتآءَ الزَّكٰاةِ وَ كَانُوا لَنا عٰابِدِينَ -كُلٌّ مِنَ الصّٰابِرِينَ» الأنبياء: ۷۳-۸۵).

یعنی: و ما آنانرا پیشوایان و راهبر مردم قرار دادیم تا بندگان را به أمر ما هدایت نمایند، و بر آنان وحی کردیم که نخست خود کارهای نیک انجام داده و إقامهٔ نماز نمایند، و زکات بدهند و بودند آنهاکه تنها ما را عبادت میکردند - و همهٔ آنها از بندگان صابر و بردبار و شکیبای ما بودند.

و همین معیار جان موقت دنیوی را فدای دین نمودن، تا جان أبدی اخروی گرفتن را برای گزینش علمای دینی راستین که ادامه دهندگان راه رسولان إلهی و أوصیاء معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین و عمل قبل از بیان و صبر و بردباری در هدایت و ارشاد جامعه را بسوی کمال انسانی ارائه فرمود:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰتَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَميعاً وَ لاٰتَفَرَّقُوا - وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل عمران: ۱۰۲-۱۰۴).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند متعال بترسید، آنچنانکه شایستهٔ خدا ترس بودنست و نمیرید جز به دین مبین اسلام، و همگی به رشتهٔ دین خداوند سبحان (کتاب - قرآن کریم و سنت - أهل بیت وحی «علیهم السلام») چنگ زنید و خود از این دو جدا نشوید، و این دو را نیز از هم جدا نکنید - و باید از میان شما چنین مؤمنان و متقیان و مسلمانان راستین گروهی (تحصیل علوم دینی کرده و معارف کتاب و سنت را فراگرفته) مردم را به خیر و صلاح و سعادت وکمال انسانی دعوت کنند، و مردم را به نیکوکاری أمر، و ازکارهای ناشایسته و زشت نهی نمایند، و اینان واسطهٔ هدایت خلق، و إدامه‌دهندهٔ راه أنبیاء و اوصیاء علیهم صلوات الله و خود رستگارانند.

اینان دژبانان دژ قرآن کریم و مرزبانان نوامیس اسلام و حامیان ولایت أهل بیت وحی «علیهم السلام» اند که به قیمت جان و مال از آن دفاع می‌کنند:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللّٰهِ - وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ» التوبة: ۱۱۱).

یعنی: به تحقیق خداوند متعال خریداری کرده از مؤمنان راستین جان و مالشان را ببهای بهشت که آنها از دین خدا دفاع و برای حفظ آن، جان را فداء کنند - و اینست بحقیقت نیل به سعادت وکمال و پیروزی بزرگ.

و خداوند متعال این جان برکفان در راه دین را بر منزویان برتری بس بزرگی عطا فرموده است:

«فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدينَ عَلَى الْقاعِدينَ أَجْراً عَظيماً» النساء: ۹۵).

یعنی: برتری داد خداوند متعال جان برکفان در راه خدا را بر منزویان و مستضعفان روحی و کم استعدادهای خانه نشین، برتری بزرگی در أجر و ثواب و کرامت در نزد خداوند متعال.

براستی اگر طبق این معیار عمل میشد، بدون تردید جهان دیروز و امروز و فردای اسلام غیر از آن بود که هست و خواهد بود.

خلاصهٔ کلام:

تنها راه پرورش و تعدیل و به کارگیری غرائز و تمایلات و طبایع و استعدادهای مختلف هر یک را در جای خود، و مهار و کنترل آنها، تنها در تبعیت از عقل و دین آسمانی امکان پذیر است، نه روابط و ضوابط اجتماعی مجعوله، و قوانین موضوعهٔ انسانهائی که خود نخستین متخلّف از آنها قبل از اجرای آنها را در جامعه می‌باشند.

براستی میتوان گفت: «طبایع و غرائز و تمایلات و ... انسان آن قدر پیچیده و گره خورده است که همهٔ برنامه‌های اصلاحی که زمامداران خود نوشته‌اند در نزدشان حتی از کاغذ باطل شده بوسیلهٔ نوشتن برنامه روی آن نیز بی‌ارزش‌تر است».

رحم بر عیسی کن و بر خر مکن   طبع را بر عقل خود سرور مکن
آنانکه محیط فضل و آداب شدند   در جمع کمال شمع أصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون   گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

درس هفتاد و ششم:

۳۸۳- ناتوانی قانون فکر بشر در تعدیل غرائز و استعدادها ...

برای أهل خرد و أندیشه پرواضح و روشن است که: هر فرد از أفراد انسان بر أساس حکمت و مصالح فردی و اجتماعی دارای غرائز و طبایع و تمایلات و استعدادهای بسیار مختلف و متفاوت است:

غریزهٔ شهوت و غریزهٔ عفت، غریزهٔ عدل و غریزهٔ ظلم، غریزهٔ إنصاف و غریزهٔ إجحاف و غریزهٔ أمانت و غریزهٔ خیانت و ... و طبیعت صلح و صفا، و طبیعت جنگ و خونریزی، طبیعت تمدّن، و طبیعت توحّش، و طبیعت تقوی و طبیعت فجور و ... خوی انسانیت و خوی حیوانیت، خوی رأفت و خوی خشونت، و خوی خوش بینی، و خوی بدبینی و ... میل به کذب و دروغ، و میل به صدق و راستی، میل به حق و حقیقت، و میل به باطل و ضلالت، و میل به طاعت و میل به طغیان و معصیت و ... و استعدادهای مختلف در فضائل أخلاقی و رذائل نفسانی ... و در علوم و فنون و شغلها و حرفه‌ها و صنایع ...

که هر یک از آنها سعی در جذب فرد بسوی خود را دارند، و انسان خود توان ایجاد تعادل و توازن در بین آنها را ندارد، و ضوابط اجتماعی و قوانین مدّونهٔ نشأت گرفته از أفکار همین أفراد معلوم الحال، نمی‌تواند تعادل و توازن را میان آنها پدید آورد.

زیرا طبق اعترافات مکرر روان شناسان و انسان شناسان و جامعه شناسان و مخترعان و مکتشفان و محققان و پژوهشگران و ...- با همهٔ إدعاهای پرطمطراق پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و ...- نتوانسته‌اند، حکمت و علل و مصالح فردی و اجتماعی و اخلاقی و اعتقادی و اقتصادی و مادی و معنوی ... اختلافات غرائز و تمایلات و طبایع و استعدادهای مختلف روحی و جسمی در أفراد انسان را بخوبی

شناسائی و إرائه دهند، چه رسد به پرورش هر یک از آنها در راستای خود، و تعدیل میان آنها، و کنترل و مهار آنها با یک معیار ثابت.

۳۸۴- علل ناتوانی قانون فکر بشر در ساختار کمال جامعه:

تاریخ جوامع بشری خود بهترین گواه است که: نظام اجتماعی و ضوابط و قوانین مدوّنهٔ فکر بشر - بر أثر عدم تطبیق آنها بر واقعیات و عدم تعهد وجدانی، و عدم توجه أفراد جامعه و بی‌اعتنائی آنها به آنها - نتوانسته است تاکنون یک مدینهٔ فاضله در تاریخ خود بوجود آورد، و این عدم تعهّد وجدانی، و بی توجّهی و بی التفاتی دارای علل بسیار است که از آن جمله می‌توان موارد زیر را نام برد:

ألف: کسی که بیمار مرگبار از خود بیگانگی، و زمینگیر ناآشنائی، و در شناخت کمترین أسرار وجود خود درمانده، و به حقائق محیط خود غافل و جاهل و ناآگاه است، چگونه می‌تواند قانون جامعی را برای نظام اجتماعی وضع کند تا أفراد با تعهّد وجدانی طبق آن عمل نمایند؟!

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

وضع قانون از آنِ آفریدگار جهان است که به أسرار دو نظام طبیعت و شریعت محیط و آگاه است که باید خواصّی از أفراد با معیارهای خاص، جزئیات را حسب مقتضیات و شرائط زمانی و مکانی از قانون کلّی إلهی استنباط و استخراج نموده برای مردم بیان و در جامعه اجراء نماید.

ب: ضوابط و قوانینی که در تاریخ جوامع بشری از سوی فرمانروایان و سیاستمداران و ... وضع شده است، غالباً بلکه قریب به اتفاق نخستین قانون شکنان و متخلفین از آنها، قبل از اجرای آنها در میان جامعه، خود ضابطه پردازان و قانون گذاران بوده و می‌باشند، وقتی خود قانون گذار و یا مجری آن تعهد وجدانی به قانون مجعولهٔ خود نداشته باشد، چگونه أفراد جامعه، تعهد وجدانی به آن پیدا خواهند کرد؟!

ج: قوانین مدوّنهٔ فکر بشر، هیچگاه ضمانت إجرائی وجدانی ندارد، و تا حسّ مسئولیت و تعهد وجدانی در أفراد جامعه پدید نیاید، هر دقیقه و آن، آمادهٔ تخلّف

از آنها می‌باشند، مثلاً تا کسی حقیقت ناموس و ارزش انسانی آنرا نشناسد، با وضع قانون نمی‌توان جلوی تجاوز به ناموس دیگران را گرفت، زیرا انسان ناآشنا و بیگانه از ناموس نه تنها از تجاوز به ناموس دیگران لذّت می‌برد، بلکه چه بسا ناموس خود را (همچون خنزیر) در اختیار دیگران قرار داده و از آن لذّت هم میبرد.

د: قانون فکر بشر هرگز نمی‌تواند فرد را به کمال انسانی برساند، تا فضائل أخلاقی در او نمود پیدا کند، و اگر فردی هم بظاهر بر أثر ترس و وحشت از قانون، فضائل أخلاقی را از خود نشان دهد، در واقع آن، فضائل أخلاقی بشمار نمیرود، چه اینکه فضائل أخلاقی از کمال نفس انسانی نشأت می‌گیرد، و قانون فکر بشر نمی‌تواند انسان را به کمال برساند.

و أما تربیت و تعلیم بر معیارهای فکر بشر نیز هرگز نمی‌تواند کار ساز، و انسان ساز باشد، زیرا نه تنها بسیاری از دانشمندان و تربیت شدگان أفکار بشر، بیشترین خیانت، و زشت‌ترین جنایت را به جوامع بشری کرده‌اند، بلکه خود مربیان و معلّمان و طرّاحان تربیت و تعلیم، و آموزگاران آموزش و پرورش، بدترین گناه و معصیت را مرتکب شده‌اند، گرچه بعضیها بر اثر موقعیتهای اجتماعی در جلوت و آشکارا مرتکب أعمال زشت نشده و نمی‌شوند، أما در خلوت و دور از أنظار، بدترین أعمال را أنجام داده و می‌دهند، و از کمترین تعادل روحی بر خوردار نیستند، و کسانی که از دین گریزان بوده و میخواهند با قانون تراوش کرده از فکر علیل بشر زندگی کنند هرگز نمی‌توانند از تعادل روحی برخوردار باشند.

با اینکه در مقابل هر یک از غرائز و تمایلات و طبایع و استعدادهای مختلف... غرائز... دیگری وجود دارد که انسان را بسوی خود فرامیخواند، مثلاً اگر غریزهٔ شهوت در انسان وجود دارد، غریزهٔ عفت نیز وجود دارد، أما چون انسان، حکمت وجودی آندو با هم را به واقعش نمی‌داند و شناخت به آن‌دو ندارد و جز وحی آسمانی کسی نمی‌تواند حقیقت آنرا یافته و بیان کند، مجذوب غریزهٔ شهوت شده، و غریزهٔ شهوت بر غریزهٔ عفت غالب می‌گردد، در این هنگام انسان - خواه طرّاح تربیت و تعلیم، یا مربّی و معلّم، و خواه تربیت شدگان تعلیم و تربیت أفکاربشر - دست به بدترین جنایت میزند، و از آن لذّت میبرد.

برگشاده روح بالا بالها   تن زده اندر زمین چنگالها

اگر انسان نتواند یکی از دو غریزهٔ متخالف را مغلوب و منکوب سازد، و نتواند بین آندو تعادل و توازن ایجاد کند، قطعاً تعادل و توازن زندگی فردی و اجتماعی بر هم خواهد خورد، و این تنها دین آسمانی است که می‌تواند غرائز مختلف را طبقه بندی کرده و هرکدام را در راستای خود بطور شایسته پرورش داده، و با شرائط خاص، تعادل و توازن بین آنها بوجود آورد.

بدون تردید! کسانی که تعادل روحی و توازن أخلاقی خود را تحت شرائط عقل، و معیار دین حفظ کرده‌اند آنان مردمانی کامل و سعادتمند و خوشبخت می‌باشند، و برای جامعهٔ زمان خود، و جوامع پس از خود نیز مفید و اسوه و الگو خواهند بود، و همین صفت ممتاز، آنها را در ردیف نوابغ دنیا قرار می‌دهد، اگرچه تا کنون تعداد آنها أندک بوده است، أما امید است که در آینده زمان تعداد آنان بیشمار گردد.

آنها کسانی هستند که دارای تعادل فکری و توازن روحی بوده، و تمایلات مختلف خود را در سایهٔ عقل و دین تعدیل و کنترل و مهارکرده، و تمام غرائز خود هر یک را در جای متناسب بکار أنداخته‌اند، و براستی اگر این أفراد شایسته و ممتاز و متعالی و تکامل یافته در جامعه نباشند، جامعه از صورت انسانی خارج می‌گردد، و انسانیت از انسان جدا می‌شود.

این افراد نادر تکامل یافته و متعالی در جوامع بشری همآنند فرماندهٔ دسته‌جات مختلف سربازانی هستند که در سایهٔ عقل و دین، و صبر و استقامت، و بردباری و پایداری و مبارزه با أمیال و هواهای نفسانی، و جانبازیها و فداکاریهای مهم، و گذر از گردنه‌های پرپیچ و خم اجتماع به راه افتاده، دیگران را نیز از نتائج زحمات طاقت فرسای خود بسوی کمال و به شاهراه خیر و سعادت رهبری و ارشاد می‌نمایند، عقائد و أفکار و رفتار و کردار و گفتار آنها که از وحی آسمانی نشأت گرفته، و بر أساس عقل سلیم استوار است، می‌تواند بهترین الگو برای أفراد و جوامع بشری باشد.

پس علم اقتصاد و سیاست، علم طبّ و صنعت، و اختراعات و اکتشافات و... هرگز نتوانسته و نمی‌تواند سعادت و خوشبختی فرد و جامعه را فراهم سازد،

چه‌اینکه هیچ یک از آنها انسان را از خود بیگانگی بیرون نیاورده و به خود آشنا نمی‌سازد و برای انسان کسب کمال نمی‌کند، و چه بسا باعث از خود بیگانگی، و انحطاط انسان شده است، پس تنها راه سعادت و خوشبختی و کمال فرد و جامعه، شناسائی هر انسان به خود، و به فعلیت رساندن انسانیت خویش در سایهٔ عقل و دین است و بس.

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

اقبال لاهوری می‌گوید:

چیست دین برخاستن از روی خاک تا ز خود آگاه گردد جان پاک

و أما عقل جزئی به تنهائی نمی‌تواند بسیاری از أسرار جزئی عالَم راکشف و بیان کند، چه رسد به کشف و تفسیر و بیان انسان و جهان با تمام أبعاد طبیعی و ماوراء طبیعی آن دو، پس دائرهٔ فعالیتهای عقل جزئی، محدود و قابل تجاوز بماوراء دائرهٔ خود نیست.

مولوی می‌گوید:

آن نمیدانست عقل پای سست که سبو دائم ز جو ناید درست
زین قدم وین عقل رو بیزار شو چشم غیبی بین و بر خوردار شو
عقل سر تیز است ولکن پای سست زانکه دل ویران شدست و تن درست

و میرفندرسکی گوید:

هر کسی چیزی همی گوید ز تیرهٔ رأی خویش
تا گمان آیدت کاو قسطای بن لوقاستی
هر کسی آردبقول خود دلیل از گفته‌ها
در میان، بحث و نزاع و شورش و غوغاستی

چه بحث و نزاع و غوغائی! که تاکنون، حدود (۲۰) عامل از طرف حکماء و فلاسفه و متفکران و زمامداران غیر معصوم برای دگرگونیها و إصلاح جوامع بشری پیشنهاد شده که هیچ یک از آنها پس از چندی، صد در صد قابل قبول حتی برای خودشان هم نبوده است.

۳۸۵- چرا علم و تمدن تا کنون نتوانست أسرار أهرام مصر را کشف کند؟

گفتیم عقل جزئی نمی‌تواند حتی بسیاری از أسرار پدیده‌های عقل جزئی محیط خود را درک کند، چه رسد به کشف و بیان أسرار انسان و جهان، و أسرار دو نظام تکوین و تدوین، چه اینکه با همهٔ ادّعاهای پرزرق و برق تمدّن امروز و پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراعات و اکتشافات و ... همچنان أسرار مرموز أهرام مصر که از پدیده‌های عقل جزئی است دست نخورده باقی مانده است، و إقرار بعجز و ناتوانی خود تاکنون نموده‌اند.

چنانچه فرانک ترنر درکتاب (سفر به ناشناخته‌ها، مکانهای أسرار آمیز جهان - در جستجوی تمدنهای گمشده جلد چهارم جهان عجائب فصل دوم ص ۵۱ ترجمهٔ آذر جولائی) می‌نویسد:

«دو مرد فرانسوی به نامهای: «گیلز دُمیون» و «جین تاتریس گویدن» همآنند همهٔ باز دیدکنندگان قبلی أهرام، مجذوب آن بنای عظیم شدند، آنها هم اعتقاد داشتند که بنا رازهای زیادی را در خود نگاهداشته است، دو آرشیتکت به این نتیجه رسیدند که غیر عادی بودن بعضی از مسائل معماری در این بنا کلید کشف حجره‌های مخفی هرم محسوب می‌شود، آنها فکر میکردند که آن حجره‌ها مدفن بقایای فرعون خئوپس است، حجره‌ها پیدا شدند، أما سئوال بزرگ و أبدی مطرح شد: جسد فرعون کجا است؟

دُمیون و گویدن از نظر تدارکات برتریهائی نسبت به کاشفان قبلی داشتند، آنها در سال: (۱۹۸۶-م) با دستگاهی بنام میکروگراوی متر بازگشتند، این دستگاه قادر به ثبت چگالی از نقاط داخل، و پشت دیوارها و راهروهائی بود که به اطاق ملکه میرسید، این وسیله مکانهای خالی راکه آرشیتکتها پیش بینی میکردند کشف کرد، دو آرشیتکت إجازهٔ مقامات رسمی (مصر) را برای حفاری و اکتشافات گرفتند.

آن دو و همکارانشان برای روزهای متمادی درگذرگاههای سخت کارکردند، مته‌هایشان بیشتر از نیم سانتیمتر از صخره‌ها را نتوانست سوراخ کند، أما همهٔ آن نقاط از شن پوشیده بودند، ظاهراً دستگاه قادر به ثبت دقیق مکان نبود، حجره‌های

مخفی همچنان کشف نشده باقی ماندند، هرم بزرگ دوباره تلاش دیگری را که برای حلّ معمّاهای آن شده بود خنثی نمود.

از زمان یونان باستان تا کنون مردم به این تنها باقی ماندهٔ عجائب هفتگانه خیره شده‌اند، و سئوال‌هائی را از خود پرسیده‌اند که هنوز بدون جواب باقی مانده است:

ألف: هدف از ساختن هرم چه بوده‌است؟

ب: اگر این بنا معبد بوده، عقل و منطق حکم می‌کند که باید علامات و نشانه‌هائی از خاندان سلطنتی برروی آن به چشم بخورد، پس چرا چنین نیست؟

ج: اگر معبد نبوده برای چه چیزی ساخته شده‌است؟

د: چگونه ساخته شد؟

ه چگونه تکنیک رایج در آن زمان توانسته چنان دقت شگفت‌آوری در ساختمان بنای آن بکار برد، و چنان ظریف کاری، وکمالی را در سنگ تراشی داشته باشد؟!

و: اگر طرّاحی هرم آنطور که می‌گویند: ریاضیات عالی، اطلاعات نجومی را به صورت توأم در خود نهفته دارد، چطور سازندگان آن، چنان مهارتی را پیدا کرده بودند؟

ز: آیا معماری مرموز آن مربوط به نیروهای أسرار آمیز ماورای دانش معمولی بشر می‌تواند باشد؟».

و در (ص ۵۳) همین کتاب میگوید:

«أما هرم با سکوت أسرار آمیزش نه إجازهٔ کشف شدن را میدهد، و نه خود کاملاً أسرارش را آشکار می‌کند».

هرم خئوپس با آن هیبت مرموز و عظیمش در فلات صخره‌ئی جیزه در (۱۰) کیلومتری قاهره بر پا شده است، پیش از آنکه به هرم برسیم جنگلی از درختان اقاقیا، اکالیپتوس و تمبر هندی به چشم می‌خورد، آن سوتر، کوههای رنگارنگ که در طی سالها وزش باد، سنگهای آنرا تراشیده، و آن سوتر بناگاه کناره‌های سر سبز رود نیل پیش چشم ماست.

سالهای قبل، وقتی مسافران کاروانها به این نقطه می‌رسیدند، در افق، هـرم کوچکی را می‌دیدند که چند روزی طول می‌کشید تا به خود هرم برسند، عظمت و جلال هرم غیر قابل انکار است، أعداد نشان‌دهندهٔ وسعت و عظمت آنست.

هرم در دائره‌ای با وسعت: (۱۳۰۱) متر قرارگرفته، و خود ساختمان از ۲/۳ میلیون قالب سنگ آهک که هر کدام دو و نیم تـن وزن دارد سـاخته شـده است، سنگهای این ساختمان به اندازه‌ای است که میتوان با آن (۲) خط استوا را با یک ردیف از قالبهای سنگی پوشاند، مسافتی در حدود (۲۶۷۰) کـیلومتر، سـاختمان هرم بزرگ، و دو هرم دیگر نزدیک به آن، واقع در فلات به جانشین بعدی خئوپس مـنسوب مـی‌شوند، هـمگی در دوره‌ای از تـاریخ مـصر بـاستان در بـین سـالهای: (۲۶۱۳-تا-۲۴۹۴) قبل از میلاد بر پا شده‌اند».

«باستان شناسان معتقدند که هرم خئوپس که در یونان به خوفر معروف است به دستور فرعون بر پا شده است، لایهٔ خارجی از سنگهای آهکی صیقل خـورده ساخته شده که با دقت و ظرافت بسیار زیادی در کنار هم قرارگرفته بودند».

و در صفحهٔ (۵۴) میگوید:

«در دورانی که قرقره و چرخی وجود نداشته چگونه این هرم عظیم ساخته شده است؟».

«میلیونها تـن قـالبهای سـنگی بـه بـالا کشـیده شـده، و بـا ظـرافت و دقت استادانه‌ای درکنار هم گذاشته شده‌اند، دقّتی که مهندسین امروزی را هم تحت تأثیر قرار میدهد».

«تاریخ نویس معروف یونانی: «هردوت» أولین بازدید کننده‌ای بوده است که اطلاعات و مدارک موجود در بارهٔ هـرم را بـه شکـل اصـولی ثـبت نـموده است، «هردوت» جیزه را در قرن پنجم قبل از میلاد زمانی که بنا حدود (۲۰۰۰) سال عمر داشت، مورد بازدید قرار داد - بر أساس گفته‌های هردوت صد هزار مرد بر روی هرم کار کردند - اتمام خود بنای هرم بیست سال دیگر هم طول کشید».

«اسمیت منجم معروف در سال: (۱۸۶۴ - م) با تجهیزات کامل، و دوربین عکاسی به نزدیک هرم رفت، و به این موضوع که سایهٔ هرم در طی فصل بهار هنگام

اعتدال آب و هوا کاملاً ناپیدا می‌شود پی برد، این کشف نشانهٔ مهمی از پیشرفت علم نجوم در آن زمان بود».

«اسمیت - پس از تحقیقات فراوان در پیرامون هرم گفت -: هرم در حدّی از کمال و دقّت عمل ساخته شده است که بشر قادر به فکر کردن در بارهٔ آن نیست».

فرانک ترنر میگوید:

«بر أساس نظریهٔ منجمان محیط هرم درست هزار برابر عدد ۳۶۵/۲ است، عددی که مطابق با سال شمسی می‌شود، همهٔ این مسائل علاوه بر مسائل علم فیزیک در ساختمان هرم گنجانده شده است».

«اسمیت در کتابش بنام «میراث مادر هرم بزرگ» نتیجه گیری کرد که تنها خداوند قادر به ساختن هرم بزرگ است، او مدعی شد که در کتاب مقدس چنین آمده است: «در زمانهای گذشته، خداوند، منطق و وسائل اندازه‌گیری برای ساختن این بنا را به عدّهٔ قلیلی با منظوری خاص اعطاء نموده است».

در سالهای بعد اسمیت اعلام کرد:

«هرم وسیله‌ایست که فاصلهٔ زمین تا خورشید را نشان میدهد، بعلاوه این بنا نه تنها وجود خداوند را اثبات می‌کند، بلکه تاریخ ظهور دوبارهٔ مسیح را پیشگوئی می‌کند».

«در سال (۱۸۷۷ - م) جوزف سی یز نوشت: «در سنگ نگاره‌های هرم أندازه‌ها، وزنها، درجه‌های حرارت، شکلهای هندسی، و منابع مربوط به عالَم هستی نوشته شده است».

«سی یز در مورد عدد پنج و ارتباط آن با هرم بزرگ کنجکاو شده بود، هرم پنج وجه، پنج گوشه، و پنج پهلو دارد، و اینچ هرم یک پنجم از یک پنجم کوبیت است، او این سئوال را مطرح کرد که: آیا همهٔ این‌ها تصادفی است، وجود حواس پنجگانه، پنج انگشت دست و یا پا، أسفار پنجگانه، موسی «علیه السلام»؟!».

وجود خمسهٔ طیبهٔ قبل از آفرینش جهان، و مشاهدهٔ حضرت آدم «علیه السلام» أسماء آنها را در عالَم قبل از آمدنش بدنیا، و حرکت کشتی نوح «علیه السلام» با کوبیده شدن آنها بر جلوی آن، و نجات نوح «علیه السلام» و أصحابش و دیگر پیامبران با آن أسماء

طیبه، و حدیث کساء در حق خمسهٔ طیبه علیهم صلوات اللّٰه و دو چشم و دو منفذ بینی و یک دهان (۵) در صورت و صدها أمر دیگر ...

در صفحهٔ (۶۹) مینویسد:

«در قرن بیستم دیوید دیویدسن مهندس انگلیسی در سال (۱۹۲۴-م) کتاب قطوری به چاپ رساند، و نظرات خود را دربارهٔ هرم این چنین به پایان رساند:

«حقیقت محض در وجود یک بنا».

و در صفحهٔ (۷۴) می‌نویسد:

«هرم شناسان هنوز هم از أسرار ناشناخته و کشف نشدهٔ هرم سخن می‌گویند، دیگر أشخاص رویائی هرم را حلقهٔ گمشدهٔ بین تاریخ ثبت شده، و آتلانتیس (مثلث برمودا - جزیرهٔ خضراء) میدانند، مانلی پی هال نویسنده و شاگرد شیفتهٔ مکتب أدیان باستان میگوید: دانشمندان آگاه به وقوع فاجعهٔ آتلانتیس، به مصر رفتند، و هرم را به عنوان مخزن تمامی آموخته‌ها وگنجهایشان بنا نهادند».

هال میگوید:

«آنها منطق خود را درون هرم پنهان کرده‌اند، و تنها کسانی که قابلیت درک أسرار هرم را داشته باشند، قادر به کشف آن خواهند شد».

و در صفحهٔ (۷۵) می‌نویسد:

«اگرچه فرضیهٔ هال ممکن است خیالی باشد، ولی أسرار هرم با تمامی تلاشهائی که شده هنوزکشف نشده باقی مانده است، و ما اگرچه سعی می‌کنیم این أسرار را نادیده بگیریم، ولی نمی‌توانیم وجود آنها را انکار کنیم، هرم ما را به مبارزه طلبیده است».

قطره‌ای کز جویباری می‌رود   از پی أنجام کاری می‌رود

درس هفتاد و هفتم:

۳۸۶- معیار کمال و نمودهای آن چیست؟

در بحثهای سابق گفتیم:

مستفاد از وحی آسمانی، و بیان أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین این است که:

کمال انسان در شناخت و معرفت او بکمال مطلق یعنی آفریدگار جهان است، و تنها راه معرفت: معرفت نفس، و تزکیه و تطهیر و زدودن أوهام از چهرهٔ نفس و صیقل‌دادن آن از طریق عقل و دین می‌باشد، همانطوری که بدون تطهیر: «إزالهٔ نجاست» و طهارت: «وضوء یا غسل» با وجود آب، و عدم مانع دیگر ... نمیتوان نماز خواند، و عبادت مشروط بتطهیر و طهارت بجای آورد، بدون شناخت نفس، و تزکیه و صیقلی آن، نمیتوان آفریدگار جهان را شناخت، و نفس رنگ معرفت خدائی را بخود نمی‌گیرد، چنانچه مِس بدون زدودن زنگار و جرم، و بدون صیقل و تطهیر، غلی را بخود نمی‌گیرد.

بدون تردید! کسانی که بدون شناخت نفس، و تزکیه و صیقل‌دادن آن بدنبال خداشناسی رفتند، همآنند کسانی هستند که با وجود آب و عدم مانعی، بدون تطهیر و طهارت و صدها مانع، یا با تیمم نماز می‌خوانند، و بدون زدودن جرم و بدون صیقلی و تطهیر مسّ، غلیش می‌دهند.

و نخستین نمود معرفت به خداوند سبحان، عبادت و بندگی تنها برای او می‌باشد، و این دو در طول هم، علّت خلقت عالَم برای انسان، و حکمت رسالت رسولان إلهی بوده است که فرمود:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» البقرة: ۲۹).

و فرمود:

«وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ» الذاريات: ۵۶).

و فرمود:

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ»الأنبياء: ۲۵).

و فرمود:

«اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً» الطلاق: ۱۲).

ممکن نیست کسی بدون شناخت نفس خویش، معرفت اصولی به آفریدگارجهان از طریق عقل و دین پیدا کند، و تنها او را بپرستد، و أما چه بسا أفراد زیادی به هر علتی که باشد بظاهر عبادت می‌کنند، در حالی که حدّأقل معرفت به خداوند متعال را هم ندارند و براستی از خود نیز بیگانه‌اند که اکثر عبادات چنین است، از اینرو کمترین أثری در نفس و روح و جان و جسم و جامعه و ... ندارد.

فروغی گوید:

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد   که حیوان تا به انسان فرق دارد
محقق را مقلّد کی توان گفت   که دانا تا به نادان فرق دارد

تنها با عبادت خالصانه، معرفت و ایمان بخداوند متعال افزون می‌گردد که فرمود:

«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ» الحجر: ۹۹).

یعنی: و عبادت کن پروردگارت را تا یقین بتو برسد.

پس اگر انسان بخواهد از فروغ یقین برخوردار گردد، باید پروردگارش را بشناسد و تنها او را عبادت کند، چه اینکه وصول به یقین بدون معرفت و کار و کوشش، قابل تحقق نیست، بازی با مفاهیم و زیر و رو کردن خیالات و ألفاظ و اصطلاحات پر طنطنه که خود وسیلهٔ سرگرمی و اشتغالات بیهودهٔ ذهنی است، نه تنها موجب یقین نمی‌گردند، که خود سدّ نفوذ ناپذیری در برابر جریان حقایق به درون می‌باشند، و این یک حقیقت است که:

أی برادر تو همان اندیشه‌ای   ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گُل گلشنی   ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی

بدون تردید! انسان خیال باف تجسمی بیش از خیال نیست، انسان عاشق اصطلاح و اصول پیش ساخته، تجسمی بیش از آن اصطلاح و اصول نیست، چه کسی می‌تواند بدون معرفت بجهان آفرین، و بدون نهادن سر عبودیت بر زمین در پیشگاه آن کمال مطلق و جمال و جلال أزلی و أبدی به یقین ربانی واصل گردد؟!

ناگفته نماند: منظور از عبادت پروردگار جهانیان، بجای آوردن یک عده أعمال اعتیادی، و بازگو کردن طوطی وار جملات تعبّدی نیست، بلکه از آن هنگام که انسان از خاک برمی‌خیزد و از جان وابستۀ خود به کمال مطلق آگاه می‌گردد، به عبادت شروع می‌کند تا عالی ترین پدیدۀ زندگی او که جهاد با جان و مال در راه خداوند سبحان است، و همۀ لحظات زندگی او با آن آگاهی در پیشگاه إلهی سپری می‌شود، خواه در زندان و تبعیدگاه، و خواه در میدان نبرد و کشتارگاه، و خواه در عبادتگاه و کارگاه و یا در مراکز تعلیم و تربیت و دانشگاه ...

بدون تردید! با أفزایش آگاهی در این تکاپوها بر یقین انسان افزوده می‌شود، و چنین انسانهائی مؤمنان راستین هستند، که آثار معرفت و عبادت از جان و جسم آنان برای خودشان و نیز برای جامعه آنها مشهود و ملموس است که خداوند سبحان می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ إِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ ايماناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ ...» الأنفال: ۲-۳).

یعنی: مؤمنان راستین آنهائی هستند که هرگاه نام خداوند متعال برده شود، از عظمت و جلال خداوند سبحان، دلهاشان ترسان و لرزان گردد، و چون آیات خداوند متعال بر آنها تلاوت شود، بر درجۀ ایمانشان بیفزاید، و آنها تنها بر پروردگارشان توکل کنند، آنانی که نماز را با حضور قلب بپای دارند، و بخشی از آنچه را که روزی آنها قرار داده‌ایم بتهیدستان انفاق کنند که حضرت رسول أکرم«ﷺ» فرمود:

«أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْويضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ» که این روایت منطبق بر قرآن کریم و دهها روایات صحیحۀ دیگر است.

و خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبيلِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ» الحجرات: ۱۵).

یعنی: مؤمنان راستین کسانی هستند که به خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ ایمان آورده‌اند و هیچگاه شک و تردیدی در آنها راه ندارد و با جان و مالشان در راه خدا جهاد کنند، آنهایند مؤمنان راستین.

و می فرماید:

«وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاٰءِ وَ الْمُنْکَرِ» العنکبوت: ۴۵).

یعنی: و بر پا دار نماز را، زیرا نماز (بامعرفت) انسان را از هرکار زشت و منکر باز میدارد.

۳۸۷- لشکر هفتاد و پنج نفرهٔ عقل و نمودهای کمال:

مستفاد از براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه این است که:

لشگریان هفتاد و پنجگانهٔ عقل -که در بحث شصت و پنجم بیان شد - در صورتی از نمودهای کمال بشمار می‌روند که هر یک از آنها با معرفت آفریدگار جهان از طریق عقل و دین ظاهر و جلوه کنند، که در این صورت هر یک از آنها انسان ساز و کمال آفرین و مفید برای فرد و جامعه می‌باشد، وإلاّ انحطاط آور، و انسانیت بر أنداز خواهد بود.

یعنی خیر و نیکی، تصدیق حق و طاعت و بندگی، عدل و انصاف، علم و حلم، صبر و استقامت، زهد و عفّت، تواضع و حُسن خلق، صدق و راستی، شهامت و جهاد، دعاء و یاد خدا، و سخاوت و انفاق و ... که از لشکر عقل بشمار می‌روند، زمانی از نمودهای کمال انسان بشمار می‌روند که با معرفت بخداوند سبحان همراه باشند، و با عبادت با معرفت، فضائل أخلاقی یکی پس از دیگری نمود پیدا کنند.

همانطوری که معرفت بدون تزکیهٔ نفس، همچون عبادت بدون تطهیر و طهارت است، فضائل أخلاقی، نیز بدون معرفت و عبادت، همآنند سرابی بدون أصالت و بی واقعیت می‌باشد:

«إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سَواٰهاٰ، وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ ماٰ سَواٰهاٰ».

یعنی: اگر نماز مورد پذیرش قرار گیرد، غیر آن از فضائل أخلاقی و أعمال شایسته مورد پذیرش قرار خواهند گرفت، و اگر نماز (بر أثر فقدان معرفت بخداوند سبحان) ردّ گردد، غیر آن نیز ردّ می‌گردد.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» در عهد نامه‌اش خطاب بمحمد بن أبی بکر، هنگامی که از طرف آن حضرت«علیه السلام» والی مصر شده بود فرمود:

«صَلِّ الصَّلاٰةَ لِوَقْتِهٰا الْمُوَقَّتِ لَهٰا، وَ لاٰ تُعَجِّلْ وَقْتَهٰا لِفَرٰاغٍ، وَ لاٰ تُؤَخِّرْهٰا عَنْ وَقْتِهٰا لاِشْتِغٰالٍ وَاعْلَمْ أَنَّ کُلَّ شَیْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلاٰتِكَ».[1]

یعنی: نماز را در وقتی که برای آن تعیین گشته بجا آور (در أول وقتش بخوان) و از جهت بیکاری و فراغت، نماز را پیش از وقتش نخوان، و بجهت کار، نماز را از أول وقتش تأخیر نیانداز، و بدان هر چیزی از عمل تو، تابع و پیرو نماز تو می‌باشد، اگر نماز را با شرائط لازمش بجای آوردی، و مورد قبول واقع گردید، سائر أعمال تو قبول می‌شود، و اگر نماز مورد قبول واقع نشود، سائر أعمال تو نیز قبول نخواهد شد.

۳۸۸- مهمترین نمود کمال و تقوی:

فضائل أخلاقی نمودهائی از عبادت با معرفت (یعنی عبادت خالصانه) می‌باشند که مهمترین آنها، تقوی و پرهیزکاری است، آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین در این موضوع بقدری زیاد است که نیاز بنوشتن چندین جلد کتاب مستقل دارد، پس ما بذکر سه مورد از بیان حضرت مولی الموحدین إمام علی«علیه السلام» در اینجا تبرک می‌جوئیم:

۱- حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«علیه السلام» در عهد و پیمانش با بعضی از عمالش که برای جمع آوری زکات فرستاده بود فرمود:

«آمُرُهُ بِتَقْوَی اللّٰهِ فِی سَرٰائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِیّٰاتِ عَمَلِهِ، حَیْثُ لاٰ شٰاهِدَ غَیْرُهُ وَ لاٰ وَکِیلَ دُونَهُ، وَ آمُرُهُ أَنْ لاٰ یَعْمَلَ بِشَیْءٍ مِنْ طٰاعَةِ اللّٰهِ فِیمٰا ظَهَرَ، فَیُخٰالِفَ إِلیٰ غَیْرِهِ

۱- نهج البلاغة باب المختار من کتبه«علیه السلام» شماره ۲۷ ص ۸۸۸.

فيما أَسَرَّ، وَ مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلانِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمانَةَ، وَ أَخْلَصَ الْعِبادَةَ ...».[۱]

یعنی: دستور میدهم او را بپرهیزکاری و ترس از خداوند متعال در نهانیها (أندیشه‌ها) و کردار پوشیده‌اش، جائی که غیر از خداوند سبحان حاضر و ناظر نیست، و بجز او نگهبان، وکسی که کار به او واگذار می‌شود نمیباشد، و أمر میکنم او را که در ظاهر کاری از فرمان إلهی را بجای نیاورد که در پنهانی غیر آنرا أنجام دهد (منافق و ریاکار نباشد) و کسی که پنهان و آشکارش، و کردار و گفتارش دوگونه نباشد، أمانت إلهی را أداء کرده (دستور إلهی را بدرستی أنجام داده) و عبادت و بندگی را با (معرفت بخداوند متعال) اخلاص و حقیقت (نه بدون معرفت، و نه از روی ریاء و خودنمائی) بجا آورده است.

۳۸۹- برخورداری أهل تقوی از نعمتهای دنیا و آخرت:

۲- حضرت أمیر المؤمنین علی«عليه السلام» در عهد نامه‌اش بمحمد بن أبی بکر فرمود:

«وَاعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ أَنَّ الْمُتَّقينَ ذَهَبُوا بِعاجِلِ الدُّنْيا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ، فَشارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيا فِي دُنْياهُمْ، وَ لَمْ يُشارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيا بِأَفْضَلِ ما سُكِنَتْ، وَ أَكَلُوها بِأَفْضَلِ ما أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيا بِما حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَ أَخَذُوا مِنْها ما أَخَذَهُ الْجَبابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ، ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْها بِالزّادِ الْمُبَلِّغِ، وَ الْمَتْجَرِ الرّابِحِ: أَصابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيا فِي دُنْياهُمْ، وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جيرانُ اللّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ، لا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَ لا يُنْقَصُ لَهُمْ نَصيبٌ مِنْ لَذَّةٍ».[۲]

یعنی: و ای بندگان خدا بدانید! بتحقیق پرهیزکاران (أهل معرفت و عبادت و تقوی) از نعمتهای زود گذر دنیا، و از نعمتهای همیشگی آخرت از هر دو بر أساس عقل و دین بهره برده‌اند، پس اینان که با عقل و دین تعادل و توازن بین غرائز و

۱- نهج البلاغة: باب المختار: شماره ۲۶ ص ۸۸۴).

۲- نهج البلاغة: ص ۸۸۶).

نه تنها خود چنین ادعائی کرده است:

«فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ».[۱]

یعنی: پس بتحقیق من بر فطرت توحید و معرفت به آفریدگار جهان تولد یافته‌ام (و یک آن، جِرم شرک بر چهرهٔ من قرار نگرفت)، و در ایمان به رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و هجرت برای یاری رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بر دیگران پیشی و سبقت گرفتم.

«وَ إِنِّي لَعَلٰى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي».[۲]

یعنی: بتحقیق من هر آینه بوجود پروردگارم یقین داشته و هیچگاه در دین خود کمترین شبهه و تردیدی ندارم.

«مٰا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ».[۳]

یعنی: از زمانی که حق را یافته‌ام هیچگاه در آن شک و تردیدی نکرده‌ام.

«وَ إِنِّي لَعَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهٰاجٍ مِنْ نَبِيِّي».[۴]

یعنی: و به تحقیق من همواره از جانب پروردگارم حجّت و برهان بر هدایت خود دارم، و بدستور پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ خویش در راه راست سیر می‌کنم (بفرمان خداوند منان و به إبلاغ رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بخلافت منصوب شدم).

«وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي: مٰا لَبَّسْتُ وَلٰا لُبِّسَ عَلَيَّ».[۵]

یعنی: و بتحقیق بصیرت و بینائی من با ذاتم عجین شده است از اینرو نه چیزی را بر کسی مشتبه کرده‌ام و نه امری بر من مشتبه شده است.

«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بِالْقَرٰابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَ ضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ، يَضُمُّنِي إِلٰى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرٰاشِهِ، وَ

۱- نهج البلاغة: ازکلام امام﴿علیه السلام﴾ رقم ۵۶ ص ۱۴۶).
۲- نهج البلاغة: خ: ۲۲ ص ۸۱).
۳- (نهج البلاغة: خ ۴ ص ۵۵).
۴- نهج البلاغة: ک: ۹۶ ص ۲۸۶).
۵- نهج البلاغة: ک: ۱۳۷ ص ۴۱۸).

يَمَسُّنِي جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّنِي عَرْفَهُ، وَ كانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلَقِّمُنيهِ، وَ ما وَجَدَلي كِذْبَةً في قَوْلٍ، وَ لا خَطْلَةً في فِعْلٍ».(۱)

یعنی: و همانا شما قدر و منزلت مرا نزد رسول خدا ﴿ﷺ﴾ بسبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص نزد آن حضرت ﴿ﷺ﴾ را بخوبی می‌دانید که زمان کودکی مرا در دامنش پرورانید و بسینه‌اش می‌چسبانید، و در بسترش در آغوش میگرفت، و تنش را به من می‌مالید، و بوی خوش خود را به من می‌بویانید، و خوراک جویدهٔ خود را در دهان من می‌نهاد (چنانکه پدر نسبت به فرزند خود) و هرگز دروغ در گفتارم و خطاء و اشتباه در کردارم از من نیافت.

«تَا اللهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْليغَ الرِّسالاتِ، وَ إِتْمامَ الْعِداتِ وَ تَمامَ الْكَلِماتِ».(۲)

یعنی: بخداوند متعال سوگند هر آینه از طرف خداوند و رسولش ﴿ﷺ﴾ تبلیغ تمام رسالتهای رسولان الهی بمن آموخته شد، و همهٔ وفاء بوعده های الهی را دانستم، و جمیع معانی کلمات آسمانی را فراگرفتم.

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلوُنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَآءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ».(۳)

یعنی: ای مردم بپرسید از من اسرار دو نظام طبیعت و شریعت را، پیش از اینکه دیگر مرا در میان خود نیابید، بپرسید از من اسرار دو نظام تکوین و تدوین را، چه اینکه من به راهها و اسرار آسمان داناترم از راهها و اسرار زمین(چه اینکه اسرار زمین در برابر اسرار آسمان بسیار ناچیز است).

این ادعا نبوده است چه اینکه آفریدگار جهان او را جان رسولش ﴿ﷺ﴾ خواند: «وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ» آل عمران: ۶۱) و دینش را به ولایت او کامل و

۱- نهج البلاغة: خ ۲۳۴ ص ۸۱۱).
۲- نهج البلاغة: ک: ۱۱۹ ص ۳۷۰)
۳- نهج البلاغة: خ: ۲۳۱ ص ۷۶۱)

نعمتش را بوجود او بر بندگانش تمام، و تبلیغ رسالت رسول خاتمش«صلی الله علیه و آله» را بولایت او متوقف نمود که فرمود:

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً - يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ» المائدة: ۳ و ۶۷).

و تمام انبیاء و رسولان الهی، و اوصیاء و اولیاء اللّٰه تعالی به آن خبر داده اند، و أشرف کائنات و أکمل مخلوقات، و علت غائی نظام هستی، و سید انبیاء محمد مصطفی «صلی الله علیه و آله» در خطابش به او فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مٰا أَسْمَعُ، وَ تَرىٰ مٰا أَرىٰ إِلاّٰ أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لٰكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خَيْرٍ»[1]

یعنی: بدرستی که تو یا علی میشنوی از وحی آسمانی آنچه من میشنوم، و می‌بینی از فرشتگان وحی آنچه من می‌بینم (در همهٔ امور با من همگام و یکسانی) مگر اینکه تو پیغمبر نیستی و لکن هر آینه وزیر من، و بر خیر مطلق هستی.

۳۹۲- إمام علی«علیه السلام» محور کمال در نظام آفرینش:

ابو علی سینا در بارهٔ حضرت مولی الموحدین«علیه السلام» میگوید:

«أَمّٰا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطٰالِبٍ فَكٰانَ شَمْسَ فَلَكِ الْحَقِيقَةِ، وَ قُطْبَ سَمٰاءِ الْمَعْرِفَةِ، وَ كٰانَ«علیه السلام» فِيمٰا بَيْنَ أَصْحٰابِهِ«صلی الله علیه و آله» كَالْمَعْقُولِ فِيمٰا بَيْنَ الْمَحْسُوسِ».

یعنی: أما عليّ بن أبيطالب «علیه السلام» پس او خورشید فروزان در مدار حقیقت، و محور و هستهٔ مرکزی آسمان معرفت به آفریدگار جهان، و جهان آفرینش بود، و او«علیه السلام» در بین اصحاب رسول اللّٰه «صلی الله علیه و آله» همآنند معقول در بین محسوس بوده است.

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۲۳۴ ص ۸۱۲)

بنابر این تقدم وجودی او ﴿علیه السلام﴾ بر نشأهٔ عنصری و پس از آن روشن است که مولوی در همین معنی میگوید:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم ز علی شد
آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم أیوب و هم ادریس
هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس
در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
آن عارف سجاد که خاک درش از قدر
از کنگرهٔ عرش بر افزود علی بود
آن شاه سر افراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه گشائی که درِ قلعهٔ خیبر
بر کند بیک حمله و بگشود علی بود
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم
از روی یقین در همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است
تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز بیدار و ز پنهان
شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

حتی سرسخت‌ترین دشمن مولی‌الموحدین علی بن ابیطالب«علیه‌السلام» یعنی معاویة بن ابی سفیان لب اقرار و اعتراف به آن گشود و گفت:

خَيْرُ الْوَرىٰ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ حَيْدَرُ   وَ النّاسُ أَرْضٌ وَ الْوَصِيُّ سَمآءُ

یعنی: بهترین موجود در نظام آفرینش پس از رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» علی«علیه‌السلام» بود، و مردم همآنند زمین، و علی«علیه‌السلام» در بلندای آسمان قرار دارد، که هرگز زمین را با آسمان قیاسی نیست.

آری! حضرت مولی الموحدین امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب«علیه‌السلام» تنها یک انسان کامل نبود، او علیّ ولی اللّٰه بود که علوّش از علیّ اعلی، و ولایتش نصّ از اللّٰه تبارک و تعالی و نفسش، نفس کاملترین موجود در نظام آفرینش که غایت نظام هستی و مظهر کمال مطلق الهی بوده است.

۳۹۳- إسم مبارک عليّ«علیه‌السلام» بر چهرهٔ ماه:

أواسط سال (۱۳۶۷ ه‍ ش) شبی را در بند ویژهٔ روحانیت زندان إوین تهران، خواب دیدم که: مقدار أبری رقیق از طرف جنوب غربی، در هوا پیدا شد، و با مقداری گسترش آن أبر در فضا، دیدم عکس حضرت أمیرالمؤمنین إمام علی«علیه‌السلام» از وسط آن بوضوح نمایان گردید، و آن صورت مبارک، تمام فضای جنوب و غرب عالَم را فراگرفته است، و در أواخر سال (۱۳۷۴ ه‍ ش) شبی را در بند ویژهٔ روحانیت زندان ساحلی قم خواب دیدم که: قرص ماه شب سیزدهم یا چهاردهم در طرف مشرق نمودار است، همینکه چشمم بقرص ماه افتاد، دیدم: إسم مبارک «عليّ» بطور وضوح و بسیار روشن در وسط قرص ماه پیدا است، هنگامی نظرم را بخود جلب نموده بود، دیدم بقیهٔ قرص ماه از کلمهٔ «علی» جدا شده و تنها لفظ مبارک «عليّ» بجای قرص ماه می‌درخشید.

هر دو خواب را در زندان برای عده‌ای و پس از آزادی برای بعضی از أعاظم علماء و بزرگان نقل کردم، و کسی تعبیری از آن خواب نکرده است، و أما آنچه در ذهنم از هر دو خواب آمده آن بود که: «نور ولایت حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه‌السلام» بزودی بر أفکار و دلهای جوامع بشری می‌درخشد».

قابل توجه: پس از آنکه هر سه جلد این کتاب (تفسیر سورهٔ مبارکهٔ والعصر) حروفچینی و آماده برای افست شده بنا بود که پس از عاشوراء حسینی ﴿علیه السلام﴾ سال ۱۴۱۹ هـ ق افست شود، مطلب بسیار مهمی بدست آمد که لازم دیدم آنرا در اینجا إضافه نمایم:

یکی از علماء بزرگ و مفتی عامّه که فارغ‌التحصیل از دانشگاه الأظهر مصر بوده در فروردین ماه سال ۱۳۷۷ هـ ش با چند نفر از فضلاء حوزهٔ علمیهٔ قم به منزل بنده آمدند، و مفتی عامه پس از بیان مطالبی، مستبصر شد و مذهب شیعهٔ اثنی‌عشریهٔ حقّه را پذیرفته و در حضور جمع، بشهادت ثلاثه اعتراف نمود، و به مبانی عالیهٔ مذهب شیعه، متعهّد شده است، و در طیّ نامه‌ای آنرا إعلان کرده و هم‌اکنون در حوزهٔ علمیهٔ قم مشغول تحقیقات و نوشتن کتاب در علل استبصار خود می‌باشد: عکس و کارت شناسائی او را در ذیل مشاهده می‌کنید:



مُفتی زینُ العابدین شابغدادی. MUFTI ZAINULABIDEEN SHABAGHDADEE.

۱:. حافظ قرآن	1. HAFIZUL QUR'AN.
۲:. قاری قراءة وتجوید	2. QAREE - QRAT - WA - TAJWEED.
۳:. فاضل عربی ودرس نظامی عالم پاکستان	3. FAZIL ARBI & DARS, NIZAMI. (PAKISTAN)
۴:. فارغ التحصیل جامع أزهر قاهره مصر	4. SCHOLAR FROM JAMIA-AL-AZHAR. (QAIROEGIPT)
۵:. عالمی خطیب هفت زبان	5. SPICHER IN SEVEN LENGVIGIES.
۶:. سابق إمام مدینة المنوّرة	6. X, IMAM OF MADINA MUNAWWARAH.
	& MUFTI OF EUROPE (15 Year)
۷:. و مفتی یورپ ومدیر فتاوی یورپ	7. EDITOR : FTAWA OF EUROPE.

دارالافتاء اتحاد علماء صوفیا اهلسنة پاکستان
DARULIFTA ITTIHAD ULAMA SUFIA AHLSUNNAT PAKISTAN

ایشان بعد از ظهر روز پنجشنبه سوم محرم الحرام سال (۱۴۱۹ هـ ق = ۱۳۷۷/۲/۱۰ هـ ش) جهت شرکت در مجلس أیام عاشوراء حسینی ﴿علیه السلام﴾ که طبق معمول هرسال در منزل‌بنده برگزارمیشده آمده‌بود، ایشان درهنگام رفتن از مجلس، مجله‌ای (ماهنامه‌ای که از جامعة‌المنتظر لاهور پاکستان منتشر می‌شود) را در دست داشت ببنده داده و گفت: اینرا مطالعه کنید که دانشمندان، محققان و پژوهشگران در مرکز تحقیقاتی و فضائی ناسای آمریکا با تحقیقات و عکس‌برداری از کرهٔ ماه

اعلان کرده‌اند که:

نام علی «علیه السلام» بر چهرهٔ ماه مکتوب است.

و ما سه صفحهٔ عین ماهنامهٔ جامعةالمنتظر لاهور پاکستان را که بزبان اردو است با ترجمهٔ صفحهٔ سوم آنرا بفارسی در اینجا می‌آوریم:

انجمن حسینی ناروے کی طرف سے ارسال کردہ ایک ایمان افروز خط

چاند پر مولائے کائنات حضرت علی علیہ السلام کا اسم گرامی کندہ ہے

سائنس دانوں نے بھی اسے تسلیم کرلیا ہے

سید طاہر علی کاظمی' اوسلو ناروے

قرآن مجید اور احادیث نبوی میں اس بات کی طرف صریحاً اشارہ ملتا ہے ہم مولا علیؑ کے عقید تمندوں کو مبارک پیش کرتے ہیں

آج برادر سید محمد علی تشریف لائے اور "ناسا" کی ایک کتاب پر چھپی چاند کی تصویر دکھا کر کہا۔ "دیکھیں ہم نے چاند پر لکھا مولا علیؑ کا نام پہچان لیا ہے۔"

میں نے کہا۔ "بھائی گزشتہ چودہ سو سالوں سے زائد تاریخ اسلام میں کسی نے ایسا دعوئی نہیں کیا' عربوں کی سینکڑوں نسلیں بغیر پہچانے مرگئیں جبکہ روزانہ اربوں انسان چاند کو دیکھتے ہیں۔"

سید محمد علی نے تصویر آگے بڑھاتے ہوئے کہا۔ "جناب اگر پہچاننے والی آنکھ ہوتی تو کوئی پہچانتا' ذرا غور کریں۔"

اور پھر انہوں نے چاند پر نظر آنے والے کالے نشانات کے گرد خط کشی کی اور "علیؑ" کا لکھا ہوا نام ایک دم صاف نظر آنے لگا۔ میرا بھی دل خوشی اور جوش سے ایک دم علیؑ علیؑ کرنے لگا۔ سید محمد علی نے بتایا کہ پہلے بھی میں نے کراچی انچولی میں خبر سنی تھی کہ چاند پر کچھ لوگوں کو "علیؑ" لکھا نظر آیا اور "اخبار جنگ" نے بھی سنہ 1996ء میں اس خبر کو غیراہم انداز میں چھاپا تھا۔ اب میرے سامنے جب چاند کی تصویر آئی اور میں نے غور کیا تو صاف عربی میں "علیؑ" لکھا ہوا نظر آیا۔

"علیؑ" خطاطی کے شاہکار انداز میں ذاتی اندازے کے مطابق سات ہزار کلومیٹر بڑا لکھا ہوا ہے اور اسی انداز میں اس پر موٹا سا زبر بھی ہے۔ چاند کی سطح پر یہ داغ اصل میں گڑھے اور کھائیاں ہیں جو ہمیشہ سے عربی میں علیؑ کا نام چاند کے ذریعے سے کائنات کو دکھا رہے ہیں۔ "ی" کے درمیان جو جگہ سفید ہے یعنی گڑھوں کے درمیان ابھری ہوئی ہے اس پر روشنی اس طرح کم پڑتی ہے کہ وہ باقی چاند کی طرح سفید نہیں ہوتی بلکہ "داغ" کی تاریکی میں مدہم نظر آتی ہے اور یہ "علیؑ" کا نام جو صدیوں سے "چاند کا داغ" سمجھا جاتا ہے اصل میں چاند کی عظمت کی دلیل ہے اور حقانیت اسلام کا ایک بہت بڑا ثبوت ہے کہ عیسائیت' یہودیت' ہندومت اور بدھ مت غرض دنیا کے کسی مذہبی راہنما کی سچائی کا ایسا ثبوت پوری کائنات میں موجود نہیں جبکہ اسلام میں قرآن اور رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دونوں نے چودہ سو سال پہلے بار بار علیؑ کی ذات کو چاند سے نسبت دی ہے۔

- والشمس وضحها والقمر اذا تلها (القرآن)
- انا کالشمس وعلی کالقمر (حدیث)

برادر سید محمد علی کی یہ تحقیق بڑی اہمیت کی حامل ہے اور اسلام و انسانیت دونوں کے لئے اپنا مقام رکھتی ہے۔

نام مقدس مولای کائنات حضرت علی﴿علیه السلام﴾ بر سطح(صفحه) ماه کنده(نوشته) شده است، که دانشمندان علوم طبیعی نیز آنرا قبول نموده‌اند:

در قرآن و احادیث نبوی در اینباره اشاراتی روشن وجود دارد و ما به پیروان و ارادتمندان مولا علی﴿علیه السلام﴾ تبریک عرض می‌کنیم.

نامه‌ای ارسال شده از طرف انجمن حسینی در نروژ(راجع به مطلب فوق)

نویسندهٔ نامه: سید طاهر علی کاظمی ـ اُسلو ـ نروژ

متن نامه چنین است:

امروز برادر آقای سید محمد علی نزد من تشریف آورد وکتابی که از سوی(ناسا)(سازمان هوا و تحقیقات فضائی آمریکا) چاپ شده بود، همراه خود داشت. او عکسی که ازکرهٔ ماه در این کتاب چاپ شده بود، بمن نشان داد وگفت: ببین! ما نام مقدس علی﴿علیه السلام﴾ راکه روی ماه نوشته شده، شناخته‌ایم.

با تعجب گفتم: آقای محترم! هزار و چهارصد سال(از ظهور اسلام) گذشته و هیچکس این ادعا را نکرده ـ صدها نسل از عرب آمده و رفته، کسی متوجه این مطلب نشده ـ علاوه بر این هر روز میلیاردها انسان ماه را می‌بینند، چطورکسی پی به این حقیقت نبرده است؟

آقای سید محمد علی عکس چاپ شدهٔ ماه را مقداری جلوتر آورد وگفت: آقای محترم! چشم بصیرت میخواهد. شما قدری در این عکس دقت کن.

سپس او لکه‌های سیاهی راکه در قرص ماه بود خط کشی نمود ـ اکنون، نام مقدس(علی) بطور واضح و روشن مشاهده میشد.

از دیدن این منظره قلب من به وجد آمده و از شدت خوشحالی علی علی می‌گفت. آقای سید محمد علی افزود: قبل از این، من در یکی از مجله‌های کراچی بنام(انچولی) دیده بودم که عده‌ای از مردم نام(علی) را در ماه دیده‌اند و یکی از روزنامه‌های معروف پاکستان بنام (جَنگ) نیز در سال ۱۹۹۶ میلادی این مطلب را بعنوان یک خبر معمولی بچاپ رسانده بود. ولی هنگامیکه عکس چاپ‌شده ماه در

SURAH 91 QURAN

ASH SHAMS
THE SUN

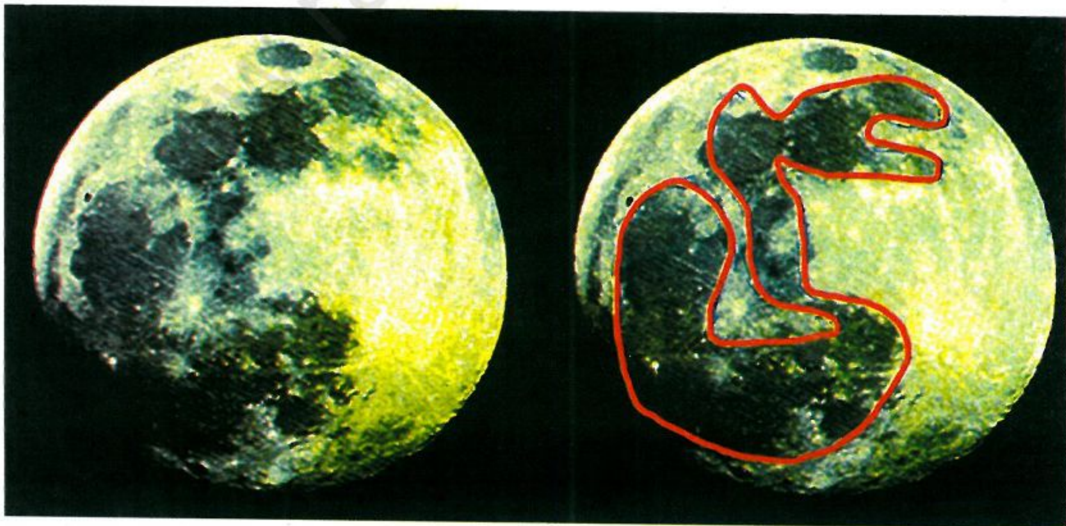
In the name of the Allah
the beneficent, the merciful.

1 By the Sun and his radiance, وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝١

2 By the moon when she follows (the Sun) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ۝٢

Prophet Mohammed A.S have said:
I`m like the Sun and Ali like the Moon. أنا كالشمس وعلي كالقمر

This evidence have been discoverd by Syed Mohammed Ali
Oslo, Norway



کتاب (ناسا) زا دیدم و در آن دقت نمودم، نام(علی) را با رسم‌الخط عربی بطور واضح در آن مشاهده نمودم.

مطابق حدس شخصی من نام(علی) در وسعتی باندازه هفت هزار کیلومتر بر روی سطح ماه نوشته شده و به همان نسبت یک فتحه(زَبَر) بزرگ روی آن قرارگرفته است. لکهٔ سیاه موجود در ماه در حقیقت حفره‌هائی است که در سطح ماه قرار دارد و بشکل طبیعی و مطابق با رسم‌الخط عربی نام مقدس(علی) را بطور دائم به جهانیان نشان می‌دهد.

سفیدی که در وسط(ی) دیده می‌شود، آن قسمت از سطح ماه است که میان حفره‌های تشکیل دهنده حرف(ی) قرارگرفته، و مانند قسمتهای دیگر ماه سفید و روشن نیست، بلکه بخاطر مجاورت با حفره‌هائیکه از دور بشکل لکهٔ سیاه دیده می‌شوند، مقداری تاریک بنظر می‌آید.

آری! آنچه که از صدها سال بعنوان لکهٔ سیاه ماه معروف بوده، در حقیقت نام مقدس (علی) بود و این دلیل برعظمت ماه است، همچنانکه در مقابل ادیان و ملل دیگر از قبیل مسیحیت و یهودیت و هندوئیسم و بودائیسم و غیره، دلیل بارزی بر حقانیت دین مبین اسلام می‌باشد زیرا برای هیچیک از رهبران مذهبی این ادیان و ملل دلیل قاطع و روشنی مانند این در جهان طبیعت وجود نداشته و ندارد.

در قرآن کریم و احادیث حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ نیز بطور مکرر، حضرت امیرالمؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ به ماه تشبیه شده است.

«والشمس و ضحٰیها ـ والقمر اذا تلٰیها» قران کریم.

«أنا کالشّمس و علیّ کالقمر» حدیث نبوی﴿صلی الله علیه و آله﴾.

این تحقیق که از سوی آقای سید محمد علی انجام‌گرفته برای اسلام و انسانیت، دارای اهمیت زیادی است و از مقام والائی برخوردار می‌باشد.

پایان

این مطلب و این نامه بزبان اُردو در مجلهٔ جامع المنتظر ـ لاهور پاکستان در ماه آوریل سال ۱۹۹۸ میلادی بچاپ رسیده است.

تمایلات و ... بر قرار ساخته‌اند، و هر غریزه‌ای را در جای خود بکار گرفته (غریزهٔ عفت را در جای خود، و غریزهٔ شهوت را در جای خود) با أهل دنیا در بهره گیری از نعمتهای دنیا و لذات آن شریک شده‌اند، در حالی که أهل دنیا در بـهره گـیری از نعمتهای آخرت با أهل تقوی شریک نگشتند.

أهل تقوی در دنیا در بهترین منزل جا گرفتند، و از بهترین خوردنیهای حلال دنیا خوردند (که خداوند متعال خطاب به آنان می‌فرماید:

«**يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ**» البقرة: ۱۷۲).

یعنی: أی کسانی که ایمان آورده‌اید! بخورید از روزی حلالی که مـا آنـها را روزی شما قرار داده‌ایم و شکر خداوند متعال را بجای آرید، و تنها سپاس او گوئید اگر شما تنها خداوند متعال را عبادت و بندگی می‌کنید.

و می‌فرماید:

«**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللّٰهِ الَّتي أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّيِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا خٰالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰامَةِ**» الأعراف: ۳۲).

یعنی: أی رسول ما! بگو بمردم دنیا: چه کسی زینت‌های خداوند متعال را که برای بندگانش آفریده حرام کرده است، و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع نموده؟ بگو بمردم: این نعمتها در دنیا برای أهل ایمان است (که غیر آنان نیز از آنها بهره می‌گیرند) و أما نعمتهای آخرت، خالص برای أهل ایمان است (که غیر آنان از آنها محرومند).

پس أهل کمال از نعمتهای دنیا از طریق مشروع بهره می‌برند، همانگونه که أهل دنیا (از راه مشروع یا غیر مشروع) بهره میبرند، و أهل کمال از دنیا کام می‌گیرند همانطوری که أهل دنیا می‌گیرند (زیرا أهل تقوی از راه حلال دارائی و نعمت یافته و بدستور خداوند متعال و رسولش﴿ﷺ﴾ صرف نموده و آخرت خود را با متاع دنیا آباد کردند، و کمال لذّت و خوشی دنیا را بدست آورند).

۳۹۴- انسان کامل و علائم کمال از بیان مظهر کمال الهی:

مظهرکمال مطلق الهی حضرت مولی الموحدین امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب «علیه السلام» انسان کامل، وعلائم کمال انسانی رااینگونه بیان فرموده است:

«قَدْ أَحْيىٰ عَقْلَهُ، وَ أَمٰاتَ نَفْسَهُ، حَتّىٰ دَقَّ جَلِيلُهُ، وَ لَطُفَ غَلِيظُهُ، وَ بَرَقَ لَهُ لاٰمِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبٰانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَ تَدٰافَعَتْهُ الْأَبْوٰابُ إِلىٰ بٰابِ السَّلاٰمَةِ، وَ دٰارِ الْإِقٰامَةِ، وَ ثَبَتَتْ رِجْلاٰهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرٰارِ الْأَمْنِ وَ الرّٰاحَةِ بِمٰا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضىٰ رَبَّهُ».(۱)

یعنی: بتحقیق انسان کامل کسی است که (با معرفت بخداوند سبحان و عبادت و بندگی تنها برای او) عقلش را (با معرفت و عبادت) زنده کرده است، و نفس سرکش خود را با تزکیه و تطهیر و زدودن اوهام را از چهره اش، و پیروی نکردن از خواهشهای آن رام نموده، و با عقل و دین، مهار وکنترل نموده است، بطوری که پهنای او باریک، و سختش نرم گشته، و برای او درخشندهٔ پر نور درخشید، پس درخشندگی آن برای او راه کمال و سعادت و رستگاری را نمودار ساخته است.

و به همان روشنائی مراتب کمال، و راه حق را پیموده، و در های معرفت و عبادت و تقوی او را آنچنان ترقی داده و بالا برده تا اینکه بدَرِ سلامت و سرای اقامت راندند، هر مرتبه ای از مراتب کمال و عبادت و تقوی و تزکیهٔ نفس او را بمرتبهٔ دیگری از معرفت و عبادت ... رسانده تا بهشت جاوید را دریافته، و پاهایش با آرامش بدن در جای امن و آسوده استوار شد، بسبب چیزی: (معرفت و عبادت و تزکیهٔ نفس و تقوی) که دل و فکر و اندیشهٔ خود را بکار واداشت، و با معرفت و عبادت ... پروردگارش را از خود راضی و خشنود گردانیده است.

و فرمود«علیه السلام»:

«أَمّٰا بَعْدُ! فَإِنَّ اللّٰهَ ـ سُبْحٰانَهُ وَتَعٰالىٰ ـ خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طٰاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لاٰ تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصٰاهُ، وَلاٰ تَنْفَعُهُ طٰاعَةُ مَنْ أَطٰاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعٰايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيٰا مَوٰاضِعَهُمْ:

۱- نهج البلاغة: از سخنان امام«علیه السلام» رقم ۲۱۰ ص ۶۹۲).

فَالْمُتَّقُونَ فيها هُمْ أَهْلُ الْفَضائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الإِقْتِصادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّواضُعُ، غَضُّوا أَبْصارَهُمْ عَمّا حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْماعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخاءِ، وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْواحُهُمْ فِي أَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقابِ. عَظُمَ الْخالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآها، فَهُمْ فِيها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنّارُ كَمَنْ قَدْ رَآها، فَهُمْ فِيها مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحاجاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ راحَةً طَوِيلَةً. تِجارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَها لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرادَتْهُمُ الدُّنْيا فَلَمْ يُرِيدُوها، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْها.

أَمَّا اللَّيْلُ فَصافُّونَ أَقْدامَهُمْ، تالِينَ لِأَجْزاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَها تَرْتيلاً، يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَواءَ دائِهِمْ، فَإِذا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيها تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْها طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْها شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّها نَصْبُ أَعْيُنِهِمْ، وَإِذا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيها تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْها مَسامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَها فِي أُصُولِ آذانِهِمْ، فَهُمْ حانُونَ عَلىٰ أَوْساطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ، وَأَطْرافِ أَقْدامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللّهِ تَعالىٰ فِي فَكاكِ رِقابِهِمْ، وَأَمَّا النَّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ، أَبْرارٌ أَتْقِياءُ، قَدْ بَراهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِداحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضىٰ، وَما بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ، لايَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَمِنْ أَعْمالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمّا يُقالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسي مِنْ غَيْري، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسي، اللّهُمَّ لاتُؤاخِذْني بِما يَقُولُونَ، وَاجْعَلْني أَفْضَلَ مِمّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْلي ما لا يَعْلَمُونَ».[۱]

یعنی: أما بعد! پس بتحقیق، خداوند سبحان آفرید بندگانش را هنگامی که آفرید آنانرا در حالی که بی نیاز بود از طاعت آنان، و از معصیت و نافرمانی آنها ایمن بود، زیرا معصیت گناهکاران کمترین زیان بخداوند سبحان نمیرساند، و طاعت

۱- نهج البلاغة: خطبة: ۱۸۴ ص ۶۱۱).

فرمانبرداران کمترین سودی برای خداوند متعال ندارد، بلکه غرض ازأمر بطاعت، و نهی از معصیت، سود بردن بندگان است، پس خداوند متعال رزق و أسباب و وسائل آسایش آنانرا بینشان تقسیم فرموده است، و هرکس را در دنیا با حکمت و مصالح فردی و اجتماعی در مرتبهٔ (تمایلات و غرائز و طبایع و استعدادهای بسیار مختلف و متفاوت) که نظام اجتماعی اقتضاء کند قرار داده است.

سپس حضرت أمیرالمؤمنین امام علی﴿علیه السلام﴾ أهل کمال را با وصف تقوی که مهمترین نمود کمال انسانی بشمار می‌رود معرّفی کرده و پنجاه نمود و نشانهٔ کمال را بیان فرمود:

پس أهل کمال و ایمان و تقوی در دنیا دارای فضائل أخلاقی، و بر دیگران برترند، و علائم کمال آنان این است که:

منطق و گفتارشان بر أساس حق و راستی و واقع استوار است، و پوشاکشان میانه‌روی (إفراط و تفریط در زندگیشان نیست) و رفتارشان بین مردم بفروتنی است، چشمهایشان را از آنچه خداوند متعال حرام کرده میپوشانند، بناموس کسی چشم نمیدوزند، و بعلمی که آنان را سود رساند گوش فرا داده و فراگرفته‌اند، و در سختیها و فشارها و رنجها و گرفتاریها و حوادث و ناگواریها چنان هستند که دیگران در آسایش و خوشی بسر میبرند (زیرا آنان فشارها... را وسیلهٔ تکامل دانسته و راضی بقضاء الهی هستند، از اینرو خوشی و ناخوشی نزدشان یکسان است).

و اگر نبود أجل و مدتی که خداوند متعال در دنیا برای آنها معیّن کرده از شوق ثواب، و رضوان اللّه تعالی، و بیم از عذاب و خشم الهی، جان در بدنشان، در یک چشم بر هم زدن قرار نمی‌گرفت، خداوند متعال در نظر آنان بزرگ، و غیر او در دیدهٔ آنها کوچک می‌باشد، و یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باورکسی است که آنرا دیده که أهل آن در آن بخوشی بسر میبرند، و ایمانشان به آتش جهنّم برای گناهکاران، همچون ایمان کسی است که از نزدیک آنرا دیده که أهلش در آن گرفتار عذابند.

دلهای أهل کمال ازمشاهدهٔ مفاسد جامعه و جهل ونادانی و انحطاط و جدا شدن انسانیت از انسانها، أندوهناک است (زیرا اینان نسبت بمصالح و مفاسد جامعه هرگز بی تفاوت نیستند) و همهٔ مردم ازآزار و شر أهل کمال در أمانند، آزاری ازسوی آنها بأحدی نمیرسد، و بدنهاشان بر أثر روزه گرفتن و عبادت و بندگی و ترس از خداوند متعال لاغر و نحیف است، و خواستنی‌هاشان از متاع دنیا بسیار اندک و کم است، و نَفْسهاشان باعفّت و پاکیزگی است، نه پیرو شهوات و خوی حیوانیت.

چند روزکوتاه زندگی در دنیا را با صبر و شکیبائی بپایان رسانند که در پی آن به آسایش و راحتی همیشگی (نعمتهای بی پایان بهشت) می‌رسند، این کردار، تجارتی پُرفائده‌ای است که پروردگارشان برای آنها فراهم نمود، زیرا آنان با جان و مال خود را در راه حق جهاد و مبارزه کرده‌اند، خداوند متعال جزای آنها را بهشت ونعمتهای آن قرار داده‌است، دنیا به آنان روی آورده وکالا و آرایش خود را به آنان جلوه داده، پس ایشان ازآنها روگردانیده و از آنها چشم پوشیده‌اند، دنیا و لذائذ و متاع و شهوات آن در جذب أهل کمال و إسارت آنها بسیارکوشید، أما آنها جانهاشان رافداء کرده، و بسختیهای آن تن داده تا خود را از آن رهانیده، و در دامش گرفتار نشده‌اند.

أما أهل کمال چون شب شود، پاره‌ای از شب را برای نمازشب بپاخیزند، آیات قرآن کریم را با أندیشه و تأمل تلاوت می‌کنند، و با تفکّر و تدبّر در مفاهیم و حقائق و معارف و حِکَم قرآن مجید نفس سرکش خود رارام کرده و مهار وکنترل می‌کنند، و با درک حقائق قرآن کریم دردهای روحی و أفکار پریشان، و جهل و نادانی خود را درمان، و راه سعادت وکمال و زندگی انسانی خود را میيابند، پس هر گاه به آیه‌ای از آیات قرآن مجید برسند که انسان را در حرکت بسوی کمال بشوق آورده امیدوار می‌سازد، شوق آنها در حرکت بسوی کمال باعلم و عمل أفزون شود، و با تمام وجود منتهی الیه حرکت خود را میبینند.

و هرگاه به آیه‌ای ازآیات قرآن مجید برسند که عذاب الهی را برای أهل کفر و نفاق، و أهل فجور و طغیان و أهل انحطاط و پستی بیان می‌کند، نه تنها از آن زود

نمیگذرند بلکه گوشهای دلشان را آنچنان می‌گشایند که گویا شیون و فریاد أهل دوزخ در بیخهای گوشهاشان است، و قامت خود را در پیشگاه عظمت الهی برای رکوع خم می‌کنند، و در سجده‌ها، پیشانیها وکفها و زانوها و أطراف قدمهاشان را بر روی زمین میگسترانند، و از خداوند متعال آزادی خویش از عذاب روز قیامت را درخواست می‌نمایند.

و أما أهل کمال در روز، بردبار، و دانا و نیکو کردار و پرهیزکارند، ترس از خداوند متعال اندامشان را لاغرکرده همآنند باریکی تیرهایی که تراشیده می‌شود، بینندهٔ آنها گمان می‌کند که آنان بیمارند، در حالی که آنها بیمار نیستند، بلکه تلاش آنها در حرکت به سوی کمال، لاغرشان نمود، و شنوندهٔ سخنان آنها، چون درک سخنانشان را ندارد، میگوید: اینان حرف‌های پَرت و بی‌معنی می‌گویند، و دیوانه‌اند، در صورتی که آنها أهل کمال و خرد و أهل تدبر و اندیشه‌اند، و هرگز دیوانه نیستند، بلکه أمر بزرگ (أندیشهٔ کمال و انسانیت و شوق محبوب) با آنان آمیخته شد.

آنها از حدّأقل کمال و عبادت و تقوی و عمل صالح خشنود نمی‌شوند، و هرچند، مرتبه‌ای از مراتب کمال را طی کنند، و عبادت و بندگی خداوند متعال نمایند، و مسیر تقوی را بیشتر بپیمایند، و عمل صالح أنجام دهند، آنها را بسیار و غایت نمیشمارند، و توقف نمی‌کنند، پس آنان همواره خود را بگمان تقصیر در کمال، در معرفت بخویشتن خویش، و تزکیهٔ نفس، و در معرفت به آفریدگار جهان و عبادت و بندگی و تقوی و دیگر فضائل أخلاقی متهم می‌سازند، و ازکردار خویش سخت در هراسند که مبادا مورد پسند خداوند متعال نباشد.

هرگاه کسی یکی از أهل کمال را به کمال و عبادت و تقوی و فضائل أخلاقی بستاید و مدح و ثنائش گوید، وی از آنچه دربارهٔ او گفته شده میترسد و میگوید: من از دیگران بنفس خود داناترم، و پروردگارم بمن داناتر از من است «فَلاٰ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ» النجم: ۳۲) و میگوید، بار خدایا از آنچه دربارهٔ من می‌گویند که باعث خودپسندی است مرا مؤاخذه مکن، و مرا برتر از آنچه دربارهٔ من می‌پندارند بگردان، و گناهان مرا که دیگران نمیدانند ببخش».

حضرت أمیر مؤمنان إمام علی﴿ﷺ﴾ در این بخش از خطبه (۵۰) نمود و نشانه‌ای از علائم کمال انسانی، و انسان کامل را بیان فرموده است که از جملهٔ آنها این است که:

أهل کمال نه همآنند خوابیدگان و خفتگان، از خدا غافلان شب، تمام شب را در خواب غفلت بسر میبرند، و نه همچون شب نشینان أهل فجور و طغیان، شب را در معصیت خدا و خسران بیدارند.

خروسان در سحر گویند: قم أیها الغافل

تو از مستی نمی‌دانی کسی داند که هوشیار است

بلکه أهل کمال، شب را در حدّ لازم میخوابند، و بخشی از شب را به عبادت و بندگی خداوند متعال بسر می‌برند که فرمود:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» الذاریات: ۱۵-۱۸).

یعنی:بتحقیق أهل کمال همه در بهشت، و بر لب چشمه‌های مختلف از آب زلال و شیر و شراب و عسل غنوده‌اند، آنچه پروردگارشان از نعمتهای بهشتی به آنان عطا کند فرا گیرند، زیرا آنها در دنیا مردمی نیکوکار و تکامل‌یافته بودند، و از نمودهای کمال آنها آن بوده که: مقدارکمی از شب را خواب می‌کردند، و سحرگاهان از درگاه خداوند بخشنده طلب آمرزش می‌کرده‌اند.

و أهل کمال نه در روز مثل ولگردها وکلاّشها و افسارگسیخته‌ها عمر خود را بیهوده تلف می‌کنند، و نه مانند رنگ باختگان به رنگ جماعت در می‌آیند، بلکه أهل کمال، رنگ دهندهٔ جامعه هستند نه رنگ پذیر، مؤثرند نه متأثر و ... و این منطق بی أساس بی منطقان و خود باختگان و بی رنگان: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» این منطق رنگ باختگان است نه رنگ دارندگان.

أهل کمال بدون رنگ پذیری از جامعه، روز را در حدّ لازم برای معاش خود سعی وکوشش می‌کنند، و بجامعهٔ بی رنگ هم‌رنگ می‌دهند، و أفکار جامعهٔ منحط را بسوی کمال رهنمون میسازند، و در خیر و صلاح خود و جامعه بسیار کوشا

هستند، پس أهل کمال هیچگاه (از شب و روز) فرصت خود را از دست نمیدهند، و همواره (شب و روز) تلاش می‌کنند تا بمرتبهٔ بالاتری از کمال راه یافته پا نـهند، و جامعه را بسوی کمال انسانی رهنمون سازند.

انسان کامل کسی است که رنگ خدائی گرفته، همآنند ماه تابان بر أفکار و عقول جوامع بشری همواره میدرخشد، و هرگز چهره عوض نمی‌کند.

بدون تردید! تنها رنگ خدائی ثبات دارد، و غیر آن محو شدنی است.

مولانا گوید:

قــرنها بگــذشت ایــن قــرن نـویست — ماه آن ماه است و آب آن آب نـیست
فضل آن فضلست، عدل آن عدل هم — گرچه مستبدل شـد ایـن قـرن و امـم
قـــرنها بـــر قـــرنها رفت أی هـمام — ویـــن مـــعانی بـــرقرار و بـــردوام
شـد مـبدل آب ایـن جـو چـندبار — عکس مـــاه و عکس أخـتر بـرقرار
پس بـــنایش نـــیست بـر آب روان — بـــلکه بـــر أقـــطار أوج آســـمان

درس هفتاد و نهم:

۳۹۵- شیعهٔ راستین و نشانه‌های کمال:

بر أساس عقل سلیم، و نقل متین، و إقرار خودی و بیگانه، و اعتراف دوست و دشمن: حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ مظهر علمی و عملی و نفس کاملترین موجود در نظام آفرینش، و علت غائی خلقت آدم بوده، و آخرین کتاب آسمانی، و دین الهی، و رسالت جهانی به ولایت او کامل شدند، و خداوند متعال او را الگو و اسوهٔ کمال برای کسانی که قصد حرکت، و سیر بسوی کمال را دارند قرار داده است، و او﴿علیه السلام﴾ نخستین جانشین رسول خاتم﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أوّلین إمام و پیشوای شیعیان جهان می‌باشد.

لازم میدانم در اینجا معانی شیعه راکه درکتب لغت آمده بطور اختصار بیان کنم، سپس به بخش دوّم خطبهٔ حضرت أمیر المؤمنین امام علی﴿علیه السلام﴾ که حدود (۷۰) نمود و نشانهٔ أهل کمال، و علامت و صفت أهل تقوی را برای یکی از شیعیان راستین یعنی همّام بیان فرموده إشاره نمائیم، تا با توجه کامل و دقّت لازم و اعتقاد راسخ، همهٔ شیعیان جهان در یک صف واحد شیعیان راستین قرارگیرند:

۳۹۶- شیعه در لغت:

درکتب لغوی برای کلمهٔ «شیعه» چهارده معنی ذکرکرده‌اند، و ما بطور فشرده آنها را در تفسیرکبیر: «البصآئر: ج ۳۴ ص ۴۰ - ۴۵» آورده‌ایم، و در اینجا اجمالاً به آن اشاره می‌کنیم:

الف: شیعه یعنی مصمّم بر درک حق، و قاطع بر حقّانیت خود.

ب: شیعه یعنی نیرومند و قوی در درک حق، و با صلابت در راه آن.

ج: شیعه یعنی شجاع و دلیر و با شهامت در حفظ و حراست از حق.

د: شیعه یعنی تقرّب جوی به خداوند سبحان، و مصمم بر نزدیک شدن بدوستان خدا و بر دوری از شرک و اجتناب از دشمنان خدا و رسولش«صلى الله عليه وآله».

ه: شیعه یعنی پذیرای حق با بصیرت و بینائی تمام.

و: شیعه یعنی پیروی از حق با علم و آگاهی کامل.

ز: شیعه یعنی همگامی با أهل حق.

ح: شیعه یعنی مشارکت با أهل حق در إحقاق حق.

ط: شیعه یعنی إشاعه و نشر و إظهار و بیان کنندهٔ حق در جوامع بشری.

ی: شیعه یعنی سعی کننده و کوشا در تکثیر نسل خود.

ک: شیعه یعنی همگون شدن أفراد با هم درکردار وگفتار و رفتار نیک.

ل: شیعه یعنی علاقه و میل قلبی و محبت أفراد نسبت به یکدیگر.

م: شیعه یعنی صداقت و راستی در گفتار و عمل.

ن: شیعه یعنی دعوت أفراد را به اتحاد در راه حق، و دعوت دیگران را به آن.

۳۹۷- شیعه در اصطلاح:

و أما در اصطلاح: شیعه یعنی پذیرش حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«عليه السلام» را بعنوان أولین جانشین بحق رسول الله«صلى الله عليه وآله» و پیروی از آن حضرت«عليه السلام» در علم و عمل در تمام أبعاد زندگیش، و برائت از دشمنان و مخالفان و غاصبان حقش.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی«عليه السلام» در صفات و نمودها و نشانه‌ها و علائم أهل کمال و شیعیان راستین و أهل تقوی و یقین، خطاب به همّام که یکی از شیعیان راستین آن حضرت بود، فرمود:

۳۹۸- نمودهای شیعیان راستین:

«فَمِنْ عَلامَةِ أَحَدِهِمْ: أَنَّكَ تَرىٰ لَهُ قُوَّةً في دِينٍ، وَ حَزْماً في لينٍ، وَ ایماناً في يَقينٍ، وَ حِرْصاً في عِلْمٍ، وَ عِلْماً في حِلْمٍ، وَ قَصْداً في غِنىً، وَ خُشُوعاً في عِبادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً في فاقَةٍ، وَ صَبْراً في شِدَّةٍ، وَ طَلَباً في حَلالٍ، وَ نَشاطاً في هُدىً، وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ، يَعْمَلُ

الْأَعْمٰالَ الصّٰالِحَةَ وَ هُوَ عَلىٰ وَجَلٍ، يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ، يَبيتُ حَذِراً، وَ يُصْبِحُ فَرَحاً: حَذِراً لِمٰا حَذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحاً بِمٰا أَصٰابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ.

إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمٰا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهٰا سُؤْلَهٰا فِيمٰا تُحِبُّ قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمٰا لاٰ يَزُولُ، وَ زَهٰادَتُهُ فِيمٰا لاٰ يَبْقىٰ، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرٰاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَليلاً زَلَلُهُ، خٰاشِعاً قَلْبُهُ، قٰانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أُكُلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَريزاً دينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ، اَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كٰانَ فِي الْغٰافِلينَ كُتِبَ فِي الذّٰاكِرينَ، وَ إِنْ كٰانَ فِي الذّٰاكِرين لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغٰافِلينَ.

يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غٰائِباً مُنْكَرُهُ، حٰاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلاٰزِلِ وَقُورٌ، وَ فِي الْمَكٰارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخٰاءِ شَكُورٌ، لاٰ يَحيفُ عَلىٰ مَنْ يُبْغِضُ، وَ لاٰ يَأْثَمُ فيمَنْ يُحِبُّ، يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لاٰ يُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لاٰ يَنْسىٰ مٰا ذُكِّرَ، وَ لاٰ يُنٰابِزُ بِالْأَلْقٰابِ، وَ لاٰ يُضٰارُّ بِالْجٰارِ، وَ لاٰ يَشْمُتُ بِالْمَصٰائِبِ.

وَ لاٰ يَدْخُلُ فِي الْبٰاطِلِ، وَ لاٰ يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ، إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتّٰى يَكُونَ اللّٰهُ هُوَ الَّذي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنٰاءٍ، وَ النّٰاسُ مِنْهُ في راحَةٍ، أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ أَرٰاحَ النّٰاسَ عَنْ نَفْسِهِ، بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبٰاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزٰاهَةٌ، وَ دُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنٰا مِنْه لينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبٰاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لاٰ دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَديعَةٍ».[1]

یعنی: أی همّام! نشانه و علامت و نمود و صفت هر یک از أهل کمال و تقوی و شیعهٔ راستین آن است که:

۱- می‌بینی تو او را در أمر دین توانا.

۲- و در نرمی و خوشخوئی دورأندیش.

۳- و در ایمان با یقین.

۴- و در طلب علم، حریص.

۵- و در بردباری دانا.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۴ ص ۶۱۶).

پس أهل تقوی، پس از بهره‌گیری از نعمتهای دنیا، با توشۀ فراوان که آنانرا بمقصد برساند، و با تجارتی که در دنیا بهترین سود را برده با دست پر بسوی آخرت شتافته‌اند.

آنها بخوشی پارسائی دنیا در دنیاشان رسیدند، و یقین داشتند که فردا در آخرت در جوار قدس خداوند سبحان خواهند بود، آنچنان مشمول رحمت إلهی قرار خواهند گرفت که هر چه بخواهند از نعمتهای آخرت، خواستۀ آنها ردّ نمی‌شود، و بهره‌شان از خوشی و آسایش کم نمی‌گردد که خداوند منان می‌فرماید:

«**وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ - لَهُمْ مٰا يَشٰآؤُنَ فِيهٰا وَ لَدَيْنٰا مَزِيدٌ**» ق: ۳۱-۳۵).

یعنی: و آماده و مهیا شد بهشت و نعمتهای آن برای أهل تقوی که این دور نیست - و برای آنها در آنجا هر چه بخواهند مهیّا است، و باز افزون تر از آن نعمتهای بهشتی نزد ما است.

در حالی که بهشت و نعمتهای آن بر أهل فجور و إنحطاط حرام است که فرمود:

«**مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوٰاهُ النّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ**» المائدة: ۷۲).

یعنی: کسی که بهر نحوی از أنحاء شرک (در أصل وجود، شرک در ایجاد عالَم، شرک در تدبیر نظام هستی، شرک در عبادت، و شرک خفی ریاء) بخداوند متعال شرک بورزد، پس هر آینه خداوند متعال بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش را آتش جهنّم قرار داده است، و برای ظالمان و ستم پیشگان هیچ یاوری که آنها را از جهنّم نجات دهد نخواهد بود.

و فرمود:

«**وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ النّٰارِ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنٰا مِنَ الْمٰآءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قٰالُوا إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى الْكٰافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا**» الأعراف: ۵۰-۵۱).

۶- و در توانگری میانه رو (دارائی خود را اسراف نمی‌کند).

۷- و در عبادت و بندگی فروتن.

۸- و در فقر ونیازمندی آراسته جلوه می‌کند.

۹- و در سختی‌ها بردبار و شکیبا.

۱۰- و جویای رزق حلال.

۱۱- و در هدایت و رستگاری دلشاد.

۱۲- و از طمع و آز، دور می‌باشد.

۱۳- کارهای شایسته را با ترس أنجام می‌دهد که مبادا ریاء شود.

۱۴- در شب تمام همّش شکر و سپاسگزاری از نعمتهای إلهی است.

۱۵- و در بامداد إراده‌اش ذکر و یاد خداوند متعال می‌باشد.

۱۶- شب را به پایان میبرد در حالی که از غفلت خویش (که مبادا در وظائف خود کوتاهی کرده باشد) هراسان است.

۱۷- و روز از إحسان و فضل و رحمت إلهی که شامل حالش شده، و با توفیق إلهی که بإسلام و مذهب حق شیعه تشرف یافته شادمان است.

۱۸- اگر بر أساس عقل و دین کاری را انجام دهد، أما نفسش مائل به أنجام آن نیست و سرکشی می‌کند، او طبق عقل و دین عمل می‌کند، و هوای نفس را ردّ می‌کند.

۱۹- روشنی چشم او در چیزی می‌باشد که جاودان است.

۲۰- و بی‌رغبتیش در چیزی است که باقی نمیماند (یعنی به آخرت چشم دوخته و بدنیا پشت پا میزند).

۲۱- حلم و بردباریش بر أساس علم و دانش است (زیرا حلم و بردباری که از روی دانش و خردمندی نباشد مذموم است).

۲۲- و گفتارش را با کردارش می‌آمیزد (چه اینکه گفتاری که با کردار همراه نباشد، بسیار مذموم و مردود است).

أی همّام میبینی تو أهل کمال و تقوی و شیعهٔ راستین را که:

۲۳- آرزوهایش از متاع دنیا کوتاه است.

۲۴- و خطا و لغزشش درأمر دین أندک است.
۲۵- و دلش خاشع و فروتن در عبادت و بندگی می‌باشد.
۲۶- و نفسش به آنچه که برایش مقدور شده قانع است.
۲۷- و خوراکش کم است.
۲۸- و کارش آسان (سختگیر در کارها نیست).
۲۹- و دینش محفوظ است.
۳۰- و نیروهای شهوتش با عقل مهار، و خواهشهای نفسانیش با دین کنترل شده است.
۳۱- و خشمش فرو نشسته است.
۳۲- مردم به خیر و نیکی او چشم دوخته‌اند.
۳۳- و از شرّ و بدیش آسوده خاطرند.
۳۴- أهل کمال و تقوی و شیعهٔ راستین اگر در بین مردم غافل و بی‌خبر از خدا و رسولش ﴿صلی الله علیه وآله﴾ باشد (از آنان رنگ غفلت از خدا نمیپذیرد، و از خدا و رسولش ﴿صلی الله علیه وآله﴾ همآنند آن مردم، غافل نمی‌گردد) یعنی اگر نتواند رنگ یاد خدا و رسولش ﴿صلی الله علیه وآله﴾ رابه آنها دهد، به رنگ جماعت رنگ باختگان در نمی‌آید.
۳۵- و اگر در میان مردمی که بیاد خداوند متعال زندگی کند در شمار غافلان در نخواهد آمد (پس أهل کمال پیوسته در هر کجا و در هر حال باشد بیاد خداوند سبحان است، خواه در میان غافلان وخواه در میان ذاکران).
۳۶- ببخشاید و عفو کند کسی را که به او ستم کرده است.
۳۷- و احسان و نیکی کند به کسی که او را محروم نماید.
۳۸- و بپیوندد به آنکه از او جداگردد (صلهٔ رحم کند گرچه از او رحم ببُرند).
۳۹- از دشنام دادن و سخن زشت دوری جوید.
۴۰- و گفتارش با کمال آرامی و نرمی و هموار باشد.
۴۱- و کار زشت و ناپسند از او دیده نشود.
۴۲- و کار نیک و خوبی همواره از او آشکار است.
۴۳- خیر و نیکی او به دیگران روی آورده (جز نیکی از او نبینند).

۴۴- و بدیش پشت گردانیده است (بدیش به کسی نمی‌رسد).

۴۵- درگرفتاریها و سختیها و حوادث و وقائع و ناملایمات و ... زندگی بسیار با وقار.

۴۶- و در ناگواریها و مصیبات و رنجها و ... شکیبا و بردبار است.

۴۷- و در خوشی و آسایش سپاسگزار و شکر خدا گوید.

۴۸- بر دشمنش ستم نکند (چه رسد به دوست و دیگران).

۴۹- وکسی راکه دوست دارد درباره‌اش گناه نکند (یعنی دوستی و دشمنی او را از حدود دین خارج نمیسازد، چنانچه این روش مردم هواپرست و ستمگر است).

۵۰- بحق اعتراف و اقرار می‌کند پیش از آنکه بر آن گواه آرند (زیرا گواه در برابر إنکار است، و إنکار حق، دروغگویی است که این منافی باکمال و تقوی و شیعه بودن دارد).

۵۱- چیزی را که به او بسپارند تباه نمی‌سازد (هرگز در أمانت خیانت نمی‌کند).

۵۲- و آنچه بیادش آورند فراموش نخواهد کرد.

۵۳-کسی را بدون دلیل متقن و وجه شرعی صحیح، به لقبهای زشت: (کافر، منافق، مرتدّ، و فاسق و دیگر کلمات ناپسند) نمی‌خواند.

۵۴- و هیچگاه به همسایگانش زیان و ضرر نمی‌رساند.

۵۵- و به پیش آمدهای ناگوار که برای مردم رُخ میدهد مسرور و خوشحال نمی‌گردد.

۵۶- انسان کامل و أهل تقوی و شیعهٔ راستین در راه باطل،و در مسیر گمراهی و انحطاط گام نمی‌نهد.

۵۷- و از جادهٔ حق وکمال و تقوی بیرون نمیرود.

۵۸- اگر خاموش نشیند، خاموشیش او را محزون و غمناک نمیگرداند.

۵۹- و اگر در أمری بخندد آواز خنده‌اش بلند نمی‌شود.

۶۰- و هرگاه بر او ظلم و ستم شود، راه صبر و شکیبائی را در پیش گیرد، تا خداوند قهار انتقام او را از ظالم بگیرد.

۶۱- نفس أماره‌اش از دست او به رنج و سختی گرفتار است (زیرا نفس سرکش خود را با عقل سلیم مهار کرده و با دین کنترل نموده، و بر خلاف هواها و أمیال نفسانی رفتار می‌نماید).

۶۲- و مردم از دست او در آسایش هستند (به کسی آزار نمی‌رساند، چه اینکه آزار به مردم و ظلم و ستم و إجحاف و تجاوز به حقوق دیگران ... بر أثر پیروی از أمیال و هواهای نفسانی است که انسان کامل، عنان نفسش به دست پرتوان عقل و دین است).

۶۳- و در کار آخرت، خود را به رنج أندازد.

۶۴- و مردم را از کار خویش به آسایش رساند.

۶۵- دوری و کناره‌گیری انسان کامل از عده‌ای از أشخاص، به جهت بی‌رغبتی و دوری نمودن از دنیا پرستان و أهل هوا و هوس است.

۶۶- و نزدیکی او با آشنایان از جهت خوش خوئی ومهربانی با خداپرستان و أهل معرفت و ایمان و تقوی است.

۶۷- دوری أهل کمال ازناأهلان و منحطان از روی کبر و خودخواهی، و خود بزرگ بینی نیست.

۶۸- و نزدیکیش با أهل کمال و تقوی از روی مکر و فریب (چنانچه روش مردم دو رو است) نمیباشد.

همّام از شنیدن بیان مولایش حضرت أمیر مؤمنان علی﴿علیه السلام﴾ در وصف أهل کمال و تقوی و یقین که همان شیعیان راستین آن مولا هستند شرحه شرحه شده وبیهوش گشت، و هم در آن بیهوشی جان به جانان تسلیم کرد و از دنیا رخت بربست.

ما در اینجا درصدد بیان مصداق و أفرادی که در مسیر تکامل گام نهاده، و مراحلی از کمال را پیموده‌اند، که طبق مقتضای عقل ناصح و نقل صحیح، تنها در مذهب شیعه امکان پذیر است، نیستیم، و این شما هستید که باید با دقت کامل و تأمل تام، و تحقیق عمیق، سعی کنید أفرادی رابر این معیار که کاملترین موجود در نظام هستی، و مظهر کمال مطلق إلهی، حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ آنرا بیان فرموده،و غیر او هم کسی نمی‌تواند چنین معیاری را بیان دارد پیدا کنید.

و خود نیز بکوشید تا مراحلی از کمال را طی کنید، و جز رنگ خدائی، رنگ دیگری بخود نگیرید تا شیعهٔ راستین نفس رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» باشید که مولایشان دربارهٔ آنان فرمود:

«أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلامِ فَقَبِلُوهُ، وَ قَرَؤُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ اُولٰئِكَ إِخْوانِيَ الذّاهِبُونَ».[1]

یعنی: کجایند آن گروه از مردم، که وقتی به اسلام دعوت شده‌اند با تمام وجود آنرا پذیرفتند، و قرآن کریم را خوانده آنرا - با عمل بر طبق آن - محکم و استوار ساختند، آنان براستی برادران ایمانی، و یاران راستین من بوده‌اند که از دار فانی دنیا، به عالم آخرت أبدی رفتند (چون سلمان فارسی و أبوذر غفاری و مقداد و عمار یاسر و بلال حبشی و ...).

چه اینکه اینان از صورت من و ما و تو و شمای صورت، بیرون آمده، و به سیرت من و ما و تو و شما که کمال و انسانیت انسان به اوست پیوستند، و براستی برادران ایمانی و یاران راستین مولایشان حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» بشمار آمدند.

بدون تردید! تا از صورت انسان، سیرت برنخیزد، انسان من و تو، و ما و شمای صورت چون دیگر موجودات بیش نخواهد بود، و این من و ما و تو و شمای سیرت تنها در پیروی از حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» است و بس.

تو، او نشوی ولی اگر جهد کنی / راهی بروی از تو توئی برخیزد

***

زین دو هزاران من و ما أی عجبا من چه منم!

گوش بده عربده را دست مَنِه بر دهنم

چونکه من از دست شدم در ره من شیشه مَنِه

هرچه نهی پا بنهم هر چه بیابم شکنم

۱- نهج البلاغة: من کلام الامام«علیه السلام» رقم: ۱۲ ص ۳۷۳).

درس هشتادم:

۳۹۹- حضرت أمير مؤمنان امام علی«علیه السلام» مظهر کمال مطلق واسماء حسنای الهی:

حضرت مولی الموحدین امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب«علیه السلام» آنچنان رنگ کمال خدائی گرفت که مظهرکمال مطلق واسماء حسنای الهی، و نفس برترین موجود در سلسلهٔ موجودات در نظام آفرینش شده است.

آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه از اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین به قدری زیاد است که جای ذکر عُشر آنها در بیان مختصر ما نیست، پس ما به ذکر چند آیهٔ کریمه و روایت صحیحه در اینجا تبرک می جوئیم:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی» به اسنادش از معاویة بن عمار روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: **«وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا»** الاعراف: ۱۸۰) فرمود: **«نَحْنُ وَ اللّٰهِ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنَى الَّتي لاٰ يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْعِبٰادِ عَمَلاً إِلاّٰ بِمَعْرِفَتِنٰا»**.

یعنی: به خداوند متعال سوگند! ما اهل بیت وحی اسماء حسنای الهی هستیم که خداوند متعال عملی را از بندگانش قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما (تا عمل کننده‌ای ما را نشناسد و پیروی از ما ننماید عملش قبول نمی‌شود).

و مرحوم عیاشی در تفسیرش از حضرت علی بن موسی الرضا«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: **«إِذٰا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعينُوا بِنٰا عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ: «وَلِلّٰهِ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا» قٰالَ: قٰالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: «نَحْنُ وَاللّٰهِ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنَى الَّذي لاٰ يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلاّٰ بِمَعْرِفَتِنٰا قٰالَ فَادْعُوهُ بِهٰا»**.

یعنی: هرگاه سختی و گرفتاری به شما روی آورد، پس برای رفع آن استعانت و یاری جوئید به وسیلهٔ ما اهل بیت وحی«علیهم‌السلام» بر خداوند متعال، و این فرمودهٔ خداوند متعال است که: «برای خداوند متعال اسماء حسنی است، پس بخوانید خدا را به آن اسماء حسنی الهی» حضرت رضا«علیه‌السلام» فرمود که: حضرت امام صادق«علیه‌السلام» فرمود: به خداوند متعال سوگند مائیم آن اسماء حسنی الهی که قبول نمی‌کند از هیچکس (عملی را) مگر با شناخت و معرفت ما، فرمود: پس بخوانید خداوند متعال را به وسیلهٔ آن اسماء حسنای الهی.

سالک راه حق بیا نور هدیٰ ز ما طلب
نور بصیرت از دَرِ عترت مصطفی طلب
هست سفینهٔ نجات عترت و ناخدا خدا
دست در این سفینه زن دامن ناخدا طلب
دم بدم بگوش هوش می‌فکنند این سروش
معرفت أر طلب کنی از برکات ما طلب
خستهٔ جهل را بگو هر زه مگرد کو بکو
از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب
مفلس بینوا بیا از در ما ببر نوا
صاحب مدّعا بیا از در ما دعا طلب

حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه‌السلام» مظهر أتم اسماء الهی که نفس رسول‌الله«صلی‌الله‌علیه‌وآله» بود، فردی در نظام آفرینش از او شایسته‌تر نبوده است، و اوست مرکز دائرهٔ کمال که باید کمال دیگران به فراخور حظّ و نصیبشان از او«علیه‌السلام» باشد، بدون تردید! کسی تا رنگ ولایت أمیر مؤمنان امام علی«علیه‌السلام» به خود نگیرد نه از کمال بهره‌ای برده و نه از شیعهٔ راستین علی«علیه‌السلام» به شمار می‌رود گرچه به نام، شیعه باشد.

اسماء الهی معرّف صفات کمال و جمال و جلال ... ذات اقدس حق تعالی هستند، و این اسماء حسنای الهی به اعتبار جامعیت بعضی را بر بعض، فضل و مزیت و مرتبت است تا منتهی می‌شود به لفظ مبارک جلالهٔ «اللّه» که مدار و محور و کعبهٔ جمیع اسماء الهی است که تمام اسماء دور آن می‌چرخند.

مظهر أتم و أکمل این اسماء حسنای الهی انسانی است که فردی از او شایسته‌تر در نظام هستی نیست، و مظهر اسماء الهی شدن آن است که: حقائق تمام اسماء حسنی در سرشت او انطباع یافته تا در دار هستی همچون آئینهٔ گیتی نما هر کس را به قدر استعداد و قابلیت نشان دهد، و بعضیها گفته‌اند: یعنی متصف و متخلق به حقائق آن اسماء گردد که حقائق اسماء صفات و ملکات نفس مظهر گردند وگرنه:

گر انگشت سلیمانی نباشد　　　چه خاصیّت دهد نقش نگینی

مظهر اسماء الهی، انسانی هست (مردمک چشم) که چشم انسان با آن آیات آفاقی و انفسی عالَم‌را می‌بیند، و به‌حقائق و اسرار آفرینش پی‌می‌برد که اگر انسان (مردمک) چشم نباشد، چشم انسان، و خود انسان عبث و بیهوده بودی.

۴۰۰- علوّ أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ از علوّ علیّ أعلی:

حضرت امام علی﴿علیه السلام﴾ که علوّش از حضرت علیّ أعلی است لاجرم جامع جمیع مراتب عالَم است، تا آئینهٔ تمام نمای اسماء الهی باشد، از حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ تعبیر به یک انسان کامل، خطای محض است، چه اینکه او﴿علیه السلام﴾ چون دیگر انسانهای کامل، یک انسان کامل نبوده است، او مظهر کمال مطلق الهی، و رابط بین خالق و مخلوق بوده و هست و خواهد بود، حظّ رابط از کمال مطلق، غیر از آن است که به دیگران به قدر قابلیت و استعداد إفاضه می‌کند، چنانچه قوهٔ دید و بینائی غیر از چشم (حدقه) است، انسان چشم: «مردمک» گرچه در میان چشم «حدقه» باشد غیر از چشم انسان است.

پس مظهر کمال مطلق، مافوق کمال انسانی، و مادون کمال مطلق الهی است، زیرا او ظرف همهٔ حقائق و خزائن اسماء حسنی است که این اسماء اعیان حقایق نوریهٔ نظام هستی می‌باشند، نه اسماء لفظی، از این رو فرمود﴿علیه السلام﴾:

«فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمآءِ أَعْلَمُ مِنّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ».[۱]

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱.

یعنی: پس من هر آینه به راهها و اسرار آسمان داناتر از راهها و اسرار زمین هستم.

و به کمیل بن زیاد فرمود«علیه السلام»:

«ها إِنَّ هٰهُنا لَعِلْماً جَمّاً (وَ أَشارَ بِیَدِهِ إِلیٰ صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً».[۱]

یعنی: ای کمیل بدان و آگاه باش اینجا علم فراوان هست (و به دست مبارکش به سینهٔ خود اشاره فرمود) اگر برای آن یادگیرندگان لایق می‌یافتم (آن را بیان می‌کردم).

و فرمود:

«وَاللّٰهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ کُلَّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمیعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لٰکِنْ أَخافُ أَنْ تَکْفُرُوا فِیَّ بِرَسُولِ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله»».[۲]

یعنی: سوگند به خداوند متعال اگر بخواهم خبر دهم هر مردی از شما راکه از کجا آمده و به کجا می‌رود، و جمیع احوال مادی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی، روحی و جسمی، و دینی و دنیوی ... او را بیان کنم می‌توانم، و لیکن می‌ترسم به این بیان، دربارهٔ من به رسول خدا«صلی الله علیه و آله» کافر شوید (و مرا از او بَرتر دانید با اینکه من آنچه از گذشته و آینده و حال خبر دهم از آن حضرت«صلی الله علیه و آله» آموخته‌ام).

که فرمود:

«وَ ما سِویٰ ذٰلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللّٰهُ نَبِیَّهُ«صلی الله علیه و آله» فَعَلَّمَنیهِ، وَ دَعالي بِأَنْ یَعِیَهُ صَدْري، وَ تَضْطَمَّ عَلَیْهِ جَوانِحي».[۳]

یعنی: و غیر از علم مخصوص به ذات اقدس حق، پس علمی است که خداوند متعال به پیغمبرش«صلی الله علیه و آله» آموخت، پس رسول خدا«صلی الله علیه و آله» همهٔ آن را به من یاد داد، و دعا کرد که سینهٔ من آن را نگاهداشته و پهلوهایم إحاطه‌اش نماید.

و کمال مطلق تعالی در حق مظهر کمالش علی«علیه السلام» فرمود:

«وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ في إِمامٍ مُبینٍ» یس: ۱۲).

۱- نهج‌البلاغة: از کلام امام«علیه السلام» رقم ۱۳۹ ص ۱۱۵۶).

۲- نهج‌البلاغة: ۵۶۴.

۳- نهج‌البلاغة: ص ۳۹۸).

یعنی: و هر چیزی از نظام آفرینش را در وجود امام مبین شماره کردیم.
و فرمود:
«**قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**» الرعد: ۴۳).
یعنی: ای رسول ما بگو به مردم جهان تنها شاهد بین من و شما خداوند متعال و عالم حقیقی به کتاب خداوند سبحان (علی«عليه السلام») کافی خواهد بود.

به شهادت کمال مطلق، مظهر کمال إلهی، عالم به دو کتاب تکوین و تدوین، و به أسرار دو نظام طبیعت و شریعت، واحد همهٔ حقائق أسمائیه، و حائز جمیع مراتب کمال مطلق می‌باشد، او«عليه السلام» طبق شهادت آفریدگار جهان، جام جهان نما، و آئینهٔ گیتی نما است که زُبده و عصاره و خلاصهٔ موجودات در نظام آفرینش است.

و در میان موجودات، موجودی به معرفت و کمال: «**لَوْ كُشِفَ الْغِطٰآءُ مَاازْدَدْتُ يَقيناً**» به شجاعت و جمال، به عبادت و کمال، به عدل و انصاف، و به عظمت و مقام علم و عمل او وجود ندارد، از این رو تمام عمّال نظام هستی از أعلی تا به أسفل، از ملائکه کرّوبی تا قوای منطبع در طبایع، و از عرش تا فرش ... خادمان اویند، و گرد او طواف کنند، او نه عاقل بود که عقل کل و فوق آن بود، و تقدّم علت بر معلول امر بدیهی است که در جواب نامهٔ معاویة بن ابی سفیان فرمود«عليه السلام»:

«**وَ لَوْلاٰ مٰا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذٰاكِرٌ فَضٰآئِلَ جَمَّةً، تَعْرِفُهٰا قُلُوبُ الْمُؤْمِنينَ، وَ لاٰ تَمُجُّهَا آذٰانُ السّٰامِعينَ، فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مٰالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنّٰا صَنٰائِعُ رَبِّنٰا، وَالنّٰاسُ بَعْدُ صَنٰايِعُ لَنٰا**».[۱]

یعنی: و اگر خداوند متعال انسان را از ستودن نفس خویش نهی نفرموده بود گوینده (امام علی«عليه السلام») فضائل و بزرگواریهای بیشماری را یادآوری می‌کرد که دلهای مؤمنان با آنها آشنا شده و گوشهای شنوندگان راه یافته ردّ نکنند، پس دور کن ای معاویه از خود کسی را که شکار، او را از راه برگردانیده است (جملهٔ «**فدع عنك من مالت به الرّمية**» مَثَلی است دربارهٔ کسی که از راه راست بیرون رفته به بیراهه می‌رود، و از راه هدایت و کمال خارج، و در گرداب ضلالت و انحطاط گرفتار آمده است، خلاصه از کسانی که به طمع صید دنیا از راه حق و حقیقت پا بیرون نهاده‌اند (مانند عمرو بن عاص) پیروی مکن، و به سخنانش گوش مده).

۱- نهج البلاغه: از کتب امام«عليه السلام» رقم ۲۸ ص ۸۹۴).

یعنی: و (زمانی که هر یک از أهل بهشت و أهل جهنّم در جایگاه خود قرار گرفته‌اند، أهل بهشت غرق در نعمت، و أهل جهنّم در گرداب نقمت فرو رفته‌اند) آواز دهند أهل دوزخ، أهل بهشت را که: أی بهشتیان ما را از آبهای گوارا، و نعمتهای بهشتی که خداوند روزی شما کرده بهره‌مند کنید، بهشتیان پاسخ گویند: خداوند متعال این آب گوارا و نعمتهای بهشتی را (بر أثر کفر و طغیان و فسق و فجور شما در دنیا) امروز بر کافران حرام کرده است، آنهائی که دین خدا را افسون و بازیچهٔ خود قرار داده‌اند، و زندگانی دنیا و شهوت و شهرت و شکم آن آنها را مغرور ساخت.

پس أهل معرفت و عبادت و تقوی از هر دو بُعد غرائز و طبایع و تمایلات ... متخالف تحت شرائط خاص که با عقل و دین مهار وکنترل شده بهره می‌گیرند، و هر یک را در جای لازم خود بکار میبرند، غریزهٔ عفّت را در جای خود، و غریزهٔ شهوت را در جای خود، طبع حِلم را در جای خود، طبع غضب را در جای خود، و میل بدنیا را در جای خود، و میل به آخرت را در جای خود، حبّ دنیا بجهت اینکه برای انسان آفریده شده و ظرف تحصیل کمال انسانی است و مزرعهٔ آخرت، و حبّ آخرت به جهت آنکه مظهر و ظرف بروز کمال انسانی است.

و حضرت أمیر المؤمنین امام علی«عليه السلام» فرمود:

«اَلدُّنْیا خُلِقَتْ لِغَیْرِها وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِها».[۱]

یعنی: دنیا برای غیر خودش (انسان) آفریده شده، و برای نفس خود آفریده نشده است، چنانچه مسکن برای ساکن بنا می‌شود نه برای خود، یعنی مسکن برای مسکن نیست بلکه برای ساکن در آن می‌باشد.

چنانچه ساکن هم برای ساکن نیست بلکه برای سکونت و آرامش در مسکن است، و این حاصل نگردد، مگر با معرفت ساکن نسبت به بانی مسکن، و عمل بدستورات و مقرراتش در زمان سکونت ساکن در مسکن.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام«عليه السلام» شمارهٔ: ۴۵۵ ص ۱۲۹۸).

پس به تحقیق ما اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه تربیت یافتهٔ پروردگارمان هستیم، و مردم پس از آن تربیت یافتهٔ ما هستند (ما برای خداوند متعال، و شما برای ما خلق شده‌اید).

نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز   گر نباشد اسپرت واپس گریز

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «معانی الأخبار» به اسنادش از حضرت امام باقر«علیه السلام» از جدّش حسین بن علی«علیه السلام» روایت کرده است که فرمود:

«وقتی آیهٔ کریمهٔ «**كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ**» بر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نازل شد، و حضرت آن را در جمعی از اصحاب تلاوت فرمود، ابوبکر و عمر که حضور داشتند از جای خود برخاستند، و گفتند: یا رسول اللّٰه آیا این امام مبین تورات است؟ رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: نه، گفتند: آیا إنجیل است؟ فرمود«صلی الله علیه و آله»: نه، گفتند: آیا قرآن است؟ فرمود«صلی الله علیه و آله»: نه، در این هنگام أمیرالمؤمنین علی بن ابیطالب«علیه السلام» وارد مجلس شد، پس رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

آن إمام مبین همین علی بن ابیطالب«علیه السلام» است، بدرستی که او امامی است که خداوند تبارک و تعالی شمرد در او علم تمام موجودات دار هستی را. (یعنی علم آنچه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت).

و مرحوم طبرسی مازندرانی درکتاب معتبر «احتجاج» در حدیث غدیر خم روایت کرده است که رسول اللّٰه«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«**مَعٰاشِرَ النّٰاسِ: مٰا مِنْ عِلْمٍ إِلاّٰ وَ قَدْ أَحْصٰاهُ اللّٰهُ فِيَّ، وَ كُلَّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمٰامِ الْمُتَّقِينَ، وَ مٰا مِنْ عِلْمٍ إِلاّٰ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً وَ هُوَ الْإِمٰامُ الْمُبِينُ ...**».

یعنی: ای گروه مردم: نیست علمی در دو نظام تکوین و تدوین مگر آنکه خداوند متعال همهٔ آن را در من برشمرد، و هر آنچه من از جانب خداوند متعال آموختم، پس به تحقیق همهٔ آن را در پیشوای پرهیزکاران برشمردم، و هیچ علمی در دو نظام طبیعت و شریعت نیست مگر آنکه آن را به علی«علیه السلام» آموختم و اوست إمام مبین (آشکار برای او همهٔ موجودات عالَم که إمامت و ولایت و فضائل و کمالات او بر هیچ موجودی از نظام آفرینش پوشیده نیست).

۴۰۱- أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» فوق انسان کامل بود:

بدون تردید! شأنِ هر موجود از مادی و غیرمادی، بذاته اینست که معلوم و معقول انسان گردد، أما هر انسان، شأنیت و قابلیت در اونیست که از قوه بدر آید، و به إفاضه مخرج نفوس از قوه بفعل که در واقع، حقیقت آنسوئی است؛ به فعلیت مطلقه برسد، تا بحدی که به مصداق: «**أَحْصَى اللّٰهُ تَعٰالىٰ فيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ**» گردد، و بگوید: «**هَيْهٰاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ**»[1] که قطعاً سعهٔ وجودی او بیش از کل شئ است.

بلکه این شأنیت و قابلیت خاصه ایست که به انسان خاصّی عطاء شده است، مؤید به روح‌القدس، چنین انسان، فوق انسان و برتر از عقل است که تمام شئون عقل از کران تا کران،و از ذره تا بیضاء، و از سفلی تا علیا و ... همگی به منزلهٔ أعضاء و جوارح اویند، و در همه چون تصرّف نفس در أعضاء و جوارح خود تصرف کند، و جملگی مسخّر او گردند، چه اینکه به قول ارسطو: «مرکز حقیقی دائره بیش از یک نقطه ندارد».

و مظهر کمال مطلق إلهی دارای تمام معقولات و مدرکات که فوق مقام مشاهدهٔ معقولات است، بمراتب بیش از آنچه که ما مبصرات را مشاهده می‌کنیم، و آن مقام فؤاد (نقطه)است که کمال مطلق تعالی فرمود:

«**مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَآى**» النجم:(۱۱).

و صاحبِ فؤاد«صلی الله علیه و آله» خطاب به مظهر کمال فرمود: «**إِنَّكَ تَسْمَعُ مٰا أَسْمَعُ وَ تَرٰى مٰا أَرٰى**».[2]

مظهر کمال مطلق که در سلسلهٔ علل غائیهٔ خلقت موجودات دار هستی قرار دارد، چون معلولات در سلسلهٔ مراتب کمال موجودات قرار ندارد، تمام و کمال علّت أمر بدیهی است، و این طفره نیست که بعضیها توهّم نموده‌اند، و برای ولیّ دو مقام محبوبی و محبّی دانسته‌اند، که مقام محبوبی ولایتش أزلیهٔ ذاتیهٔ وهبیّه است نه کسبیه، و مقام محبّی، ولایتش کسبی،که با اتصاف به صفات اللّٰه و تخلّق به أخلاق او تحصیل می‌شود.

۱- نهج البلاغة: از کلمات امام«علیه السلام» رقم: ۱۴۹ ص ۴۵۴).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۴ ص ۸۱۲).

در حالی که قرارگرفتن «ولیّ اللّه» سید أولیاء اللّه تعالی در سلسلهٔ علل غائیهٔ خلقت مبرهن و متقن است: «لَوْلاٰكَ لَمٰا خَلَقْتُ اْلأَفْلاٰكَ وَ لَوْلاٰ عَلِيٌّ لَمٰا خَلَقْتُكَ» «وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ» «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» بنابر این نیاز بدوگونگی مقام برای ولایت و ولیّ، توهّم و خیالی بیش نیست.

ولیّ اللّه الأعظم﴿عليه السلام﴾ فرمود: «كُنْتُ وَلِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمٰاءِ وَ الطِّينِ».

و فرمود: «أَنَا آدَمُ الْأَوَّلُ، أَنَا نُوحُ الْأَوَّلُ، أَنَا آيَةُ الْجَبّٰارِ، أَنَا حَقيقَةُ الْأَسْرٰارِ، أَنَا صٰاحِبُ الصُّورِ، أَنَا ذٰلِكَ النُّورُ الَّذي اقْتَبَسَ مُوسىٰ مِنْهُ الْهُدىٰ، أَنَا صٰاحِبُ نُوحٍ وَ مُنْجيهِ، أَنَا صٰاحِبُ أَيُّوبَ الْمُبْتَلىٰ وَ شٰافيهِ».

بدیهی است که صاحب این مقام دارای بالاترین ولایت تکوینی است که مفاتیح غیب یعنی همان حقائق نوریه در دست او می‌باشد، و اوست مشیة اللّه تعالی که با مشیّت إلهی درکائنات تصرّف کند، بلکه در موطن و وعاء خارج از بدن خود انشاء و ایجاد نماید، و همهٔ موجودات دار هستی به منزلهٔ أعضاء و جوارح وی، و خود او به مثابهٔ جان آنهاست، و همهٔ معجزات وکرامات، و هرگونه خارق عادات‌های انسانهای کامل از انبیاء و أولیاء و أوصیاء به این ولایت کبرای علوی باز می‌گردند.

و چون أسماء حقائق‌اند، و قرآن کریم بیان حقائق است، و دو کتاب اللّه تعالی تکوینی و تدوینی مقارن هم‌اند، و این حاکی و بیان آن است، لذا مظهر کمال وعاء حقائق قرآن کریم وکلام اللّه ناطق است که خود فرمود:

«ذٰلِكَ الْقُرآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، أَلاٰ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مٰا يَأْتي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمٰاضِي، وَ دَوٰاءَ دٰائِكُمْ، وَ نَظْمَ مٰا بَيْنِكُمْ».[1]

یعنی: این قرآن است، پس از او درخواست نمائید تاگویاگردد، و حال آنکه هرگز (قرآن بخودی خود و بی مبیّن حقیقی) گویا نمی‌شود، ولکن من (که مبین آن هستم) شما را از آن خبر میدهم، آگاه باشید و بدانید! به تحقیق در این قرآن است علم به آنچه که بعد از این می‌آید (از وقایع و حوادث و علوم و فنون و اختراعات و اکتشافات و ...) و در اوست خبر ازگذشته (از آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۷ ص ۴۹۹).

آنهاست و أسرار دو نظام تکوین و تدوین و چگونگی أحوال پیشینیان) و در اوست داروی درد (روحی و جسمی) شما، و در اوست نظم و ترتیب دادن به آنچه (که شما در معاش و معاد، در دنیا و آخرت و ...) نیازمندید».

مثنوی گوید:

راز بگشـــا أی عـــلیّ مـــرتضی	أی پس از سوء القضاء حسن القضاء
أی علیّ که جمله عقل و دیده‌ای	شـمه‌ای وا گـو از آنـچه دیـده‌ای
از تو بر ما تـافت پـنهان چـون کـنی	بـی زبـان چـون ماه پـرتو مـیزنی
لیک اگـر درگـفتن آیـد قـرص مـاه	شـــبروان را زودتـــر آرد بـــراه
مــاه بـی‌گفتن چـو بـاشد رهـنما	چون بگـوید شـد ضـیاء انـدر ضـیا
چـون تـو بـابی آن مـدینهٔ عـلم را	چـــون شـــعاعی آفـتاب حـلم را
تـو تـرازوی أحـد خـواه بـوده‌ای	بـــل زبـــانهٔ تـــرازو بـــوده‌ای
باز بـاش أی بـاب بـر جـویای بـاب	تـا رسـند از تـو قشـور انـدر لبـاب
بـاز بـاش أی بـاب رحـمت تـا أبـد	بـــارگاه مـــا له کـــفواً أحـــد

چنین کس صاحب علم لدنی است که بحسب فطرت و طبیعت به هـمان سرمایهٔ خدا دادیش، و بذات و باطن خویش اکتفا می‌کند، و نیاز به مکمّل خارجی و معلّم بشری ندارد، چنانچه سائر نفوس در تحصیل کمالات و خروج از قوه به فعل به مکمّل خارجی نیازمندند، و تعلیم رسول اللّه«صلّی الله علیه و آله» آموخته‌های خود را به مظهر کمال، چون تعلیم و تعلّم سائر نفوس نبوده است، چنانچه تعلیم خداوند سبحان رسولش«صلّی الله علیه و آله» را نیز همآنند تعلیم و تعلّم سائر نفوس نمی‌توان تصوّر نمود.

آری! أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین مـادون خـالق و مـافوق مخلوقند که فـرمودند: «**بَلیٰ بَلیٰ، نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ، وَ قُولُوا فينٰا مٰا شِئْتُمْ، وَ لَـنْ تَبْلُغُوا وَ مٰا وَصَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنٰا إلاّ كَأَلِفٍ غَيْرِ مَعْطُوفٍ**».

یعنی: ما أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه را از مقام ربوبیت (خـدائـی) پائین آورید، و هر چه می‌خواهید دربارهٔ ما بگوئید، و شما هرگز به کنه و حقیقت أوصاف ما پی نخواهید برد، و از علم ما به شما چیزی، جز مانند یک أَلِفِ تـنها نرسیده است.

درس هشتاد و یکم:

۴۰۲- در معانی أسماء حسنیٰ، و اشتقاق إسم علیّ﴿علیه السلام﴾ از إسم علیّ أعلی:

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود:

«وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا» الأعراف: ۱۸۰).

یعنی: و برای خداوند متعال نامهای نیکوست، پس به آنها خداوند متعال را بخوانید».

چون در بحث سابق، سخن از أسماء حسنای إلهی به میان آمده، و در معانی و اشتقاق إسم، نظرات فراوان و مختلف از اُدبآء و عرفاء و حکماء و فلاسفه و مفسّرین و متکلمین و أهل تحقیق ... آمده که جای ذکر آنها در بیان مختصر ما نیست، لازم میدانم معنی إسم را از بیان خود مظاهر أسماء حسنای إلهی یعنی أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین اجمالاً بیاورم:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب توحید - باب معانی أسماء إلهیه و اشتقاق آنها» به أسنادش از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: «حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ را دربارهٔ اسمهای خداوند متعال و اشتقاق آنها پرسیدم:

س: لفظ جلاله:«اللّٰه» از چه لفظی اشتقاق یافته؟ و أصلش چه بوده است؟

ج: حضرت امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: أی هشام! «اللّٰه» از لفظ «أَلِهَ» به معنی «عَبِدَ» مشتق شده است و «أله» إقتضاء مألوه یعنی «معبود» را دارد، و اسم غیر از مسمّی است، پس کسی که اسم بدون مسمّی را پرستش کند کافر است، و چیزی را نپرستید، و کسی که اسم و معنی هر دو را بپرستد، مشرک است که دو چیز را پرستش نمود، و کسی که تنها معنی، بدون اسم را بپرستد، پس اینست توحید و یکتا پرستی أی هشام آیا فهمیدی؟

هشام عرض کرد: بلی أما توضیح بیشتری بفرما؟

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: برای خداوند متعال (۹۹) اسم است، پس اگر اسم عین مسمّی «صاحب إسم» باشد هر آینه باید برای هر إسمی از آن إسم‌های نود و نه گانه إله و معبودی باشد، ولکن خداوند متعال یک حقیقتی است که همهٔ این اسمها دلالت بر همان یک حقیقت می‌کنند، و تمام آن اسمها غیر از آن یک حقیقت واحد می‌باشند.

أی هشام! لفظ «خبز» یعنی نان، اسم است برای چیزی که انسان آنرا بنام نان میخورد، وکلمه «ماء» اسم است برای چیزی که انسان آنرا بنام آب می آشامد، جامه اسم پوشیدنی، و نار اسم سوزاننده است.

أی هشام! آیا خوب فهمیدی که بتوانی نقل کنی، و مبارزه نمائی بدان با دشمنان ما که با خدای عزّوجل دیگری را همراه دانند؟

هشام عرض کرد: آری.

پس امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ای هشام خداوند متعال تو را بدان سود بخشد، و پایدار بدارد.

هشام گوید: به خداوند متعال سوگند از آن روز تاکنون کسی مرا در موضوع توحید مقهور و درمانده نکرده است».

پس هر اسمی از أسماء غیر از معنی و مفهوم و مسمّی می‌باشد، بلکه نشانگر و دلالت‌کنندهٔ بر معنائی است که لفظ برای آن وضع شده است، خواه دلالت بر ذات یا دلالت بر صفتی از صفات ذات کند، مثلاً لفظ جلاله: «اللّٰه» اسم است که دلالت می‌کند بر ذات واجب‌الوجود که مستجمع جمیع صفات وکمالات است، و لفظ «علیم» اسم است که دلالت بر صفت علم برای ذاتی که صفت او عین ذات اوست دارد.

و خداوند متعال معانی و حقائق تمام اسمها را به حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ آموخت که فرمود:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا» البقرة: ۳).

یعنی: و آموخت خداوند متعال تمام معانی و حقائق إسمها را به آدم﴿علیه السلام﴾.

و إلاّ اسم بدون معنی، و یا اسم بدون درک معنی و حقیقت آن فائده‌ای ندارد، و اگر تعلیم أسماء را به آدم﴿علیه السلام﴾ تنها تعلیم الفاظ و لغات بوده است چگونه باعث تفاخر واعتلای آدم ﴿علیه السلام﴾ بر فرشتگان گردیده بود؟!

انسانی که به لغت بیگانه بدون درک معنی،و فهم حقیقت آن آگاهی یافته باشد،فوقش این است که از این حیث به پایهٔ یک راعی عامی اهل آن لغت رسیده است باشد، پس مراد از تعلیم أسماء، تعلیم معانی و درک مفاهیم و حقائق آنهاست، که اسم بدون معنی، مهمل، و دانستن آن مهمل‌تر است.

۴۰۳- تفسیری از تعلیم تمام أسماء به حضرت آدم﴿علیه السلام﴾:

بعضی از مفسّرین، تعلیم اسماء به حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ را اینگونه تفسیر کرده‌اند:

خداوند متعال آدم را از عناصر گوناگون، و اجزاء مختلفه، و قوٰی ظاهری و باطنی متباینه،وغرائز وتمایلات و طبایع و استعدادهای متفاوته آفریده است تا با چنین معجون خلقتی، مستعد برای درک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات، و از متخیّلات و موهومات و ...گردد، و شناخت حقائق و معانی و مفاهیم موجودات، و معرفت ذوات اشیاء و خواص آنها، و اصول علوم و فنون، و قوانین و قواعد و فرمولهای صنایع و ... و کیفیّت بکارگیری آنها، و راه شناخت و تمییز بین اولیاء خداوند متعال، و دشمنان خدا را به او إلهام فرمود.

پس حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ با چنین شناخت نفس خویش، و معرفت به خالقش و استعداد فراگیری علوم و فنون و صنائع، و درک حقائق عالَم، مظهر أسماء حسنی الهی شد، پس مراد از تعلیم اسماء، داشتن استعداد و خلقتی که با آن کَوْن جامع گردیده است، آدم، عالَم صغیر، اما بزرگتر از عالَم کبیر، و عالَم، آدم کبیر، اماکوچکتر از عالَم صغیر شد، چه اینکه آدم﴿علیه السلام﴾ عصاره ایست از کل نظام آفرینش با تمام أبعادش در دو بُعد: لاهوت و ناسوت، بعلاوهٔ روح خاص الهی: «**وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي**» ص:۷۲) که غیر او از آن محرومند، از اینرو آدم ﴿علیه السلام﴾ عالَم صغیر است بزرگتر از عالَم کبیر، و عالَم آدم کبیر است اماکوچکتر از عالَم صغیر.

ما روایتی را نسبتاً طولانی در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۲» در تفسیر آیه کریمه: «وَإِذْقُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» البقرة:۳۴) از حضرت أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه‌السلام﴾ نقل کردیم که: رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود:

«حضرت آدم﴿علیه‌السلام﴾ دور نمائی از أنوار ما أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّه را همچون صورت انسانی در آئینه صافی دیده بود، عرض کرد: پروردگارا! این دورنماهائی از نورها چیست؟

خداوند متعال فرمود: این دور نماهایی از نورها، برترین موجودات در نظام آفرینش هستند، این محمد است و من حمید و محمود درکارهایم، که اسم او را از اسم خود مشتق ساختم، و این علی است، و من علیّ عظیم هستم، و اسم او را از اسم خود مشتق نموده‌ام ...».

آفریدگار جهان مصدریست که در أفعال خود حمید و محمود است، و اسم علی﴿علیه‌السلام﴾ از اسم علیّ أعلی که و صفش عظیم است اشتقاق یافت.

مرحوم کلینی در کتاب شریف: «اصول کافی - کتاب توحید - باب حدوث أسماء - حدیث ۲» به أسنادش از ابن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت اباالحسن علی بن موسی الرضا﴿علیه‌السلام﴾ پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ، پیش از آنکه جهان را بیافریند، عارف بذات خود بوده است؟ حضرت﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: آری، عرض کردم: آیا آنرا میدید و می‌شنوید؟ فرمود: نیازی به آن نداشت، چون نه از آن پرسشی داشت، ونه از او خواهشی، خدا خودش بود، و خودش خدا بود، نیروی او نفوذ داشت، و نیازی نداشت که خود را نام برد.

ولکن خداوند متعال برای نفس (ذات) خود اسمهائی را اختیار نمود و آنها را بر خود نهاد تا بندگانش خداوند سبحان را با آن اسمها بخوانند، زیرا اگر خدا را به اسمش نخوانند، شناخته نمی‌شود، پس اول نامی که برای نفس (ذات) خود برگزید **«عليّ عظيم»** بود، چه اینکه پروردگار جهان برتر از تمام موجودات است، پس معنایش **«اللّه»** است، و نامش **«عليّ عظيم»** است که آن نخستین اسم از اسمهای خداوند متعال است که برتر از هر چیز است».

۴۰۴- دیدن ذات و توجه به خود یعنی چه؟

مخفی نماند: مقصود از دیدن ذات که مورد سؤال است دیدن به چشم نیست، بلکه توجه به خود، و خود را به خاطر آوردن است، انسان با آنکه به علم وجدانی، خود را درک می‌کند، أما همه وقت به خود توجه ندارد، وبسا خود را نادیده گرفته، و بلکه خود را فراموش می‌کند، و اگر بخواهد به خود متوجه گردد، باید التفاتی در خود پدید آورد، تا خود را دریابد، و خود را ببیند، و این موضوع بر اثر پیشامدیست که برای او رخ میدهد، و باعث این توجه می‌شود، نسبت به خداوند سبحان، موضوع آفرینش جهان همانند این پیشامد است، و منظور سائل این بود که: خداوند متعال در حاق ذاتش، و پیش از پدیده آفرینش مثلاً توجهی به خود نداشته و خود را دریافت نمی‌کرده است؟!

امام «علیه السلام» در پاسخ فرمود: وجدان خداوند سبحان نسبت به ذات خود همانند وجدان بشر نسبت به خویش نیست که غفلت و فراموشی در آن راه داشته باشد، بلکه ذات خداوند متعال همیشه خود را دریافته دارد و پدیدهٔ توجه و التفات در او زمینه و إمکانی ندارد و بدان نیازی ندارد.

و همچنین منظور از شنیدن خداوند سبحان مر ذات خود را تحقق آواز و قرع سمع نیست بلکه این خود سؤال از تفکر و اندیشه‌ایست که انسانی هنگام توجه به أنجام کاری در خود درک می‌کند که آنرا حدیث نفس نیز می‌گویند، و عده‌ای آنرا به کلام نفسی تفسیر کرده‌اند، وگاهی این حال در انسان بوضعی میکشد که بزبان هم با خود سخن می‌گوید.

غرض سائل این بود که: خداوند سبحان پیش از آفرینش جهان در معرض چنین حالی که از آن به مشورت با خود، و حدیث نفس تعبیر می‌گردد قرارگرفته، و قبل از ایجاد عالَم اندیشه‌ای داشته و با خود مشورتی کرده است یا نه؟

حضرت امام «علیه السلام» فرمود: خیر، خداوند سبحان در آفرینش و فعالیت خود نیازی باین وضع ندارد، بلکه برای او روانیست، و نیروی او بدون این مقدمه نافذ و مجری است (چه اینکه اراده‌اش همان فعل است نه غیر آن، و برای آفریدن هر چیزی می‌گوید: «**كُنْ فَيَكُونُ**»: باش پس می‌باشد.

و فرمود«عليه السلام» خداوند سبحان از نظر ذات خود بـه هـیچ نـامگذاری نـیاز ندارد، نامگذاری برای دیگران است که با آن إسمها، خداوند متعال را بخوانند که فرمود: «وَلِلّٰهِ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا» الأعراف: ۱۸۰).

و نخستین إسم: «عليّ عظيم» است و إسم عليّ«عليه السلام» از آن اشتقاق یـافته است.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی«عليه السلام» که نفس أشـرف مـوجودات و سـید کائنات حضرت محمد رسول اللّٰه«صلى الله عليه وآله» بود إسمش مشتق از نخستین اسم الهی بوده است، اسمی که با حقیقت معنایش برتر از همه چیز شد: «لَهُ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» الشوری: ۴).

یعنی: آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است همه ملک اوست، و او خدای بزرگ و بلند مرتبه است.

«فَتَعٰالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» المؤمنون: ۱۱۶).

یعنی: پس برتر است خداوند متعال از همهٔ موجودات در نظام آفرینش که پادشاه و مالک به حق همهٔ آنها، که هیچ خدائی به جز پروردگار عرش کریم نخواهد بود.

اسم علیّ از نخستین اسم الهی بوده است، اسمی که با آن اسم برتر از هر چیز شد، فرد أکمل از جمیع افراد کائنات در جمیع أسماء و صفات جمالی و جلالی است.

حق جلّ و علا واحد أحـد است کـه دلالت بـر یگـانگی ذات او درکـمال می‌نمایند، در افراد نوع انسانی که أکمل و أتم و أشرف انواع است، نیز او را مظهر باید که در تمام کمال یگانه باشد، و حق تعالی عالم و علیم است که دلالت بر إحاطهٔ او به جمیع ما سوی دارند:

«وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً» الطلاق:۱۲).

یعنی: و به تحقیق خداوند متعال با احاطهٔ علمی بر تمام امور جهان آفرینش آگاه است.

و أما «حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطيئَةٍ» در جائی است که انسان دنیا را عین کمال بداند، و خود را فدای دنیا کند، و در آن کسب کمال ننماید، و از آن توشه‌ای برای آخرتش برندارد، و چون ساکن بر بانی مسکن طغیان کند، و حبّ آخرت زمانی نیکو و حسن دارد که برای دنیا نباشد، مثلاً زهد و تقوی و عبادت و تواضع و ... برای فریب مردم و نیل بمتاع دنیا نباشد، و آخرت وسیله و أبزاری برای متاع دنیا نباشد.

۳۹۰- پند و اندرز حضرت إمام علی«عليه السلام» به پندگیران:

حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«عليه السلام» بمردی که از آن حضرت درخواست پند و أندرز نمود فرمود:

«لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ، وَ يُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ فِي الدُّنْيا بِقَوْلِ الزّاهِدينَ، وَ يَعْمَلُ فِيها بِعَمَلِ الرّاغِبينَ، إِن أُعْطِيَ مِنْها لَمْ يَشْبَعْ، وَ إِنْ مُنِعَ مِنْها لَمْ يَقْنَعْ، يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ ما أُوتِيَ، وَ يَبْتَغِي الزِّيادَةَ فِيما بَقِيَ، يَنْهىٰ وَ لا يَنتَهي، وَ يَأْمُرُ بِما لا يَأْتِي، يُحِبُّ الصّالِحينَ وَ لا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَ يُبْغِضُ الْمُذْنِبينَ، وَ هُوَ أَحَدُهُمْ ...».[۱]

یعنی: ای مرد مباش از جمله کسانی که طمع نیل بنعمتهای آخرت بدون عمل نیک در دنیا را دارند، و بامید دراز، توبهٔ از گناهان را تأخیر می‌اندازند، گفتارشان دربارهٔ دنیا و متاع آن، چون گفتار پارسایان، اما رفتارشان، همانند رفتار طالبان دنیا است، اگر از متاع دنیا به او داده شود، سیر نمی‌شود، و اگر از متاع دنیا محروم گردد رهایش نمی‌کند، ناتوان است از شکر و سپاسگزاری نعمتهائی که به او داده شده است، و می‌جوید زیادی را در آنچه که به آن نرسیده است.

و دیگران را از گناه بر حذر، و از حبّ دنیا نهی می‌کند، و حال آنکه خود در خلوت گناه را مرتکب، و از درون حبّ دنیا دارد، و مردم را به چیزی امر می‌کند که

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام«عليه السلام»، شمارهٔ: ۱۴۲ ص ۱۱۵۹).

او را مظهری در میان افراد نوع انسانی باید که علمش أتمّ از علم همهٔ ماسوَی‌اللّه باشد، و همچنین در دیگر صفات از قادر، قدیر، حکیم، عظیم، سامع، سمیع، بصیر، خبیر، و محیط و دیگر أسماء و صفات...

دلم در بند دلداری به دام است — که نامش کعبهٔ هر خاص و عام است
نشانت می‌دهم گر می‌شناسی — که یک عین و دو یا ما بین لام است

در غالب مقامات مقالات بیت وحی که در زبر آل محمد«صلی الله علیه و آله» از اسم أعظم سخن رفت، در «**الحیّ القیوم**» اشتراک دارند.

چه نیکو گفت شاعر شیرین سخن:

در عین علیّ هو العلیّ الأعلیٰ‌ست — در لام علیّ سرّ الهی پیداست
دریای علیّ آیه فی حیّ قیوم — بر خوان ببین که اسم أعظم اینجاست

درکتاب شریف «أمالی» از ابن عباس روایت شده است که رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» فرمود: «بر دَرِ بهشت حلقه‌ایست که هرگاه کوبیده شود صدای: «یا علیّ» از حلقهٔ دَرِ بهشت طنین أنداز می‌گردد».

۴۰۵- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» در بالاترین افق کمال:

آری حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» چنین است، چه اینکه او در بالاترین افق کمال مخلوق، و مادون کمال خالق متعال قرار گرفته که هیچ کس را در آن راهی نیست، زیرا هیچ چیز نتوانست مانع از پیوستن او به روح مطلق گردد که خود می‌فرماید:

«وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وأَعْلاٰهُمْ خَوْتاً، فَطِرْتُ بِعِنٰانِهٰا، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهٰانِهٰا كَالْجَبَلِ لاٰ تُحَرِّكُهُ الْقَوٰاصِفُ، وَلاٰتُزِيلُهُ العَوٰاصِفُ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ، وَلاٰ لِقٰائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ».(۱)

یعنی: در حرکت بسوی کمال صدای من از صدای همهٔ رهروان بسوی کمال پائین تر بود، و أما در سبقت بسوی کمال بالاتر و برتر از همهٔ آنان بودم، چه اینکه من

۱- نهج البلاغة: از کلام امام علی«علیه السلام» رقم ۳۷ ص ۱۲۱).

با عنان کمالات به پرواز در آمدم، و وسیلهٔ سبقت (مالکیت و حاکمیت بر نفس) در اختیار من بود، همانند کوهی که تند بادها از متزلزل ساختن آن ناتوان، و طوفانها از برکندن آن عاجز بودند، هیچ کس توانائی عیب جوئی در پروازم بسوی کمال را نداشت، و هیچ گوینده‌ای نمی‌توانست طعن در مسیر حرکت بسوی کمال بر من وارد سازد.

آفـتاب آمـد دلیـل آفـتاب   گـر دلیـلت بـاید از وی رو مـتاب

وَإِذَا اسْـتَطَالَ الشَّـيْءُ قَـامَ بِـنَفْسِهِ   وَصِفَاتُ نُورِ الشَّمْسِ تُذْهِبُ بَاطِلاً

هرگاه یک حقیقت به أوج کمال رسید، استقلال و إشراف بر دیگران پیدا می‌کند (همانند پرچمداری که پرچم را بر قلّهٔ پیروزی به اهتزاز در آورد) تشعشع حیات بخش نور آفتاب، هر باطل و تاریکی را از بین میبرد.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ در بالاترین افق کمال، همانند خورشید فروزان بر جهان آفرینش میتابد، که باید همه بسوی او روی آورند تا به دَر بهشت رسند که ازکوبیدن حلقهٔ دَرِ بهشت صدای یا علیّ طنین انداز می‌شود، چه اینکه او توانسته در پرواز بسوی کمال، مطلقی وابسته به کمال مطلق در نفس خویش پدید آورد، و بمنزلهٔ یک سرچشمهٔ انقطاع ناپذیر، منبعی برای کمال رهروان بسوی کمال گردد که باید تا آخرین فرد از کاروانیان کمال (نه غوطه وران در گرداب انحطاط) چشم به او دوخته و در جهت اوگام بردارند.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ با مالکیت و حاکمیت بر نفس خویش در بالاترین افق شخصیت و انسانیت قرار گرفته که گوئی شخصیت او در مافوق طبیعت روئیده و انسانیتش در فوق طبیعت بارآور شده و به أوج خود رسیده است، آنچنانکه می‌تواند همهٔ ابهامات و مشکلاتی که سر راه رهروان کوی کمالات انسانی را می‌گیرند حل و فصل نماید، و راه سلوک به منزلگه حقیقت را برای رهروان بسوی کمال، هموار سازد، از اینرو قطب کمال، و قلب قرآن کریم در دائرهٔ هستی قرارگرفته است.

درس هشتاد و دوم:

۴۰۶- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» قطب کمال، و قلب قرآن در دائرهٔ وجود:

کلام مبرهن، و سخن متقن از مصدر وحی، و أهل بیت آن صلوات اللّه علیهم أجمعین آن است که:

حضرت مولی الموحدین امام علی«علیه السلام» نفس و قلب و روح و جان و علّت غائی خلقت آدم أبوالبشر«علیه السلام»: «لَوْلاٰكَ لَمٰا خَلَقْتُ الْأَفْلاٰكَ» بوده است، و أما علّت غائی خلقت علت غائی، معرفت به آفریدگار جهان، و عبادت تنها برای او بوده است.

(مثلاً مسکن برای انسان که در آن آرامش یابد ساخته می‌شود که اگر انسان نبود، بناء مسکن عبث بود، و اگر در مسکن آرامش نبود، إسکان ساکن در آن لغو بود).

وقتی در سلسلهٔ علل طولیه بمعلول دوم یعنی آدم«علیه السلام» معانی تمام أسماء آموخته شود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ كُلَّهٰا» البقرة: (۳۱).

که این باعث برتری او از فرشتگان وکرّوبیان و قدسیان گردد تا آن حدّ که باید سجده‌اش کنند، و إلاّ از درگاه الهی رَجم خواهند شد، پس از مقام والای علت غائی خلقت این معلول چه پرسی که معلول باید، معرفت به آفریدگارش را ازکانال علتش بیاموزد، و إلاّ معرفت بشمار نمی‌رود.

تو اصل وجود آمدی از نخست　　　دگر هر چه باشد همه فرع تست

از اینرو خداوند سبحان در حدیث أشباح و اشتقاق أسماء خمسهٔ طیّبه خطاب به آدم«علیه السلام» فرمود: «هٰؤُلاٰءِ خِيٰارُ خَلِيقَتِي وَ كِرٰامُ بَرِيَّتِي، بِهِمْ آخُذُ وَ بِهِمْ أُعْطِي وَ بِهِمْ أُعٰاقِبُ وَ بِهِمْ أُثِيبُ، فَتَوَسَّلْ بِهِمْ إِلَيَّ يٰا آدَمُ إِذٰا دَهَتْكَ دٰاهِيَةٌ، فَاجْعَلْهُمْ إِلَيَّ شُفَعٰاءَكَ، فَإِنِّي آلَيْتُ عَلىٰ نَفْسِي قَسَماً حَقّاً أَلاّٰ أُخَيِّبَ بِهِمْ آمِلاً وَ لاٰ أَرُدَّ بِهِمْ سٰائِلاً».(۱)

یعنی: ای آدم! این خمسهٔ طیبه: «محمد و علی و فاطمةو حسن و حسین» برگزیده‌ترین مخلوقات و برترین بندگان من هستند، و بسبب وجود آنان میگیرم و عطاء میکنم، و (دشمنان و مخالفانشان را) عقاب می‌کنم و (دوستان و پیروانشان را) ثواب میدهم، پس ای آدم بوسیلهٔ آنان (در تمام أبعاد زندگیت) به من توسل جو.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَةَ وَجٰاهِدُوا في سَبيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» المائدة: ۳۵).

یعنی:ای مؤمنان! از خداوند متعال بترسید، و بوسیلهٔ أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ بسوی خداوند متعال توسل جوئید، و در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید.

ای آدم! هرگاه کارهای سخت طاقت فرسا، و رنجها و فشارها و ... به تو روی‌آورد، پس برای آسان شدن و حلّ آنها، آنان را بسوی من شفیعانت قرارده، زیرا من بر ذات خود به حق سوگند یادکردم که: هیچ آرزومندی راکه به آنها متوسل شود ناامید نکنم، و هیچ سائلی را ردّ ننمایم.

و حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوّٰامُ اللّٰهِ عَلٰى خَلْقِهِ وَ عُرَفٰاؤُهُ عَلٰى عِبٰادِهِ، لاٰيَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاّٰ مَنْ عَرَفَهُمْ و عَرَفُوهُ، وَلاٰيَدْخُلُ النّٰارَ إِلاّٰ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ».[۱]

یعنی: و قطعاً همین است و جز آن نیست که أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین جانشینان خداوند سبحان برای هدایت بندگانش در نشأهٔ عنصری بسوی خدا هستند، و خداوند متعال را به بندگانش می‌شناسانند (تنها بوسیلهٔ آنها، خداوند متعال شناخته و پرستیده می‌شود، زیرا آنان علت غائی خلقت بندگانند، که باید هر معلولی علت غائی خلقت خود را بشناسد تا به علّت العلل پی برد.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«فَإِنّٰا صَنٰائِعُ رَبِّنٰا، وَالنّٰاسُ بَعْدُ صَنٰائِعُ لَنٰا».[۲]

۱- نهج‌البلاغة: خطبة ۱۵۲ ص ۴۷۰).

۲- نهج البلاغة نامهٔ ۲۸ ص ۸۹۴).

یعنی: «ما ساخته شدهٔ پروردگارمان، و مردم ساخته شده بوسیلهٔ ما هستند».

حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» می‌فرماید: خداوند متعال کسی را داخل بهشت نمی‌کند مگر آنکه بشناسد أئمهٔ اثنی عشر«علیهم السلام» را و آنها نیز او را بعنوان آشنای به خود و أهل معرفت بشناسند، وکسی را داخل جهنم نمی‌کند مگر آنکه مقام آنانرا انکارکرده و از آنان بیگانه باشد، و آنان «علیهم السلام» او را بیگانه دانند.

و حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«نَحْنُ وَ اللّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لاٰيَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ العِبٰادِ عَمَلاً إِلاَّ بِمَعْرِفَتِنٰا».

به علم یقین، بل عین یقین، حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» که نخستین علّت غائی در نظام آفرینش بود، جامع کون، و قطب وجود در سلسلهٔ موجودات دار هستی، و محور و مدار معرفت الهی، و نمود معانی جمیع أسماء خداوندی بیش از آنچه به معلولش آدم«علیه السلام» آموخته شده است بود.

۴۰۷- حضرت أمیر مؤمنان امام علی «علیه السلام» محور امامت در دو نظام تکوین و تدوین:

حضرت امام«علیه السلام» تنها در نظام تدوین و شریعت امام نبود بلکه قبل از تدوین و شریعت در نظام تکوین و طبیعت نیز امام بود، چه اینکه او علت غائی دو نظام تکوین و تشریع طولی، و هستهٔ مرکزی و مدار انسانیت بودکه مراتب انسانیت دیگر انسانها چون الکترون و پروتون دور او طائف و در چرخشند، او میزان همهٔ حقائق و معارف و حِکَم و أسرار... آفرینش، و مقیاس تمام فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی بودکه خود باکلمهٔ حصر: «إِنَّمٰا» فرمود:

«وَ إِنَّمٰا أَنَا قُطْبُ الرَّحىٰ، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكٰانِي، فَإِذٰا فٰارَقْتُهُ اسْتَحٰارَ مَدٰارُهٰا، وَاضْطَرَبَ ثُفٰالُهٰا».[1]

یعنی: «و قطعاً همین است و جز آن نیست که من در دو نظام تکوین و تدوین همانند قطب و میخ آسیا هستم که سنگ آسیا (همچون الکترون و پروتون دور هستهٔ

۱- نهج البلاغة: خ: ۱۱۸ص ۳۶۸).

مرکزی) دور من طائف و میچرخند، و من در جای خود ثابت و استوار هستم، پس اگر از مکان خود جدا شوم، مدار آسیا بهم خورده و سنگ زیرین آن مضطرب گردد».

سنگ آسیا بر قطب (میلهٔ آهنی ثابت وسط سنگ زیرین) دور میزند، و بر آن استوار و بدان پایدار است آنچنان که الکترون و پروتون بر هستهٔ مرکزی.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ قطب زمان و عالَم امکان، و خلافت إلهیّه قائم به اوست که تعدد در آن راه ندارد، بلکه دیگر خلافتها (از آدم تا خاتم الأوصیاء صاحب الزمان ﴿علیه السلام﴾ از آن نشأت گرفته و گرد خلافت او﴿علیه السلام﴾ طائفند، وگرنه خلافت إلهیّه نیست که سلطهٔ شیطانیه است، در خلافت الهیه، انقسام به ظاهر و باطن، و شقوق أعلم و أفضل و غیرها... راه ندارد، از اینرو حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ به وحدت امامت و مرکزیت خلافت خود اشاره کرده و می‌فرماید:

«لِلّٰهِ أَنْتُم أَتَتَوقَّعُونَ إِماماً غَيْرِي يَطَأُ بِكُمُ الطَّرِيقَ وَ يُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ».(۱)

یعنی:ای خردمندان عالَم! أجرتان با آفریدگار جهان، آیا براستی پیشوا و راهبری غیر از مرا انتظار دارید که شما را در طریق کمال قرار داده و به کمال انسانی برساند؟

۴۰۸- نگاهی به عدالت حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾

در خلافت إلهیه دانهٔ جوی از دهان مورچه‌ای گرفته نمی‌شود که صاحب آن می‌فرماید:

«وَاللّٰهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقٰالِيمَ السَّبْعَةَ بِمٰا تَحْتَ أَفْلاٰكِهٰا عَلٰى أَنْ أَعْصِيَ اللّٰهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهٰا جَلْبَ شَعِيرَةٍ مٰا فَعَلْتُ».(۲)

یعنی: سوگند به خداوند متعال اگر أقالیم هفتگانهٔ دنیا را با آنچه که زیر افلاک آن أقالیم است در برابر اینکه خداوند سبحان را با کشیدن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت کنم به من دهند، این کار را نخواهم کرد.

۱- نهج البلاغة: خ ۱۸۱ ص ۵۹۵).

۲- نهج البلاغة: از کلام امام﴿علیه السلام﴾: ۲۱۵ ص ۷۱۴).

و می‌فرماید:

«وَالَّذي نَفْسُ ابْنِ أَبيطالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِراشِ في غَيْرِ طاعَةِ اللّٰهِ».[۱]

یعنی: سوگند به آن خدائی که جان پسر أبی طالب بدست اوست، هزار ضربهٔ شمشیر برای من آسانتر است از مرگ در بستر خواب، در حالی که در اطاعت خداوند متعال نباشم.

و می‌فرماید:

«أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ؟! وَاللّٰـهِ لاأَطُورُ بِهِ ماسَمَرَ سَميرٌ، وَ ما أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمٰاءِ نَجْماً».[۲]

یعنی: آیا به من دستور میدهید که بوسیلهٔ ظلم و ستم دربارهٔ کسی که زمامداری او را به عهده گرفته‌ام پیروز گردم؟! به خداوند متعال سوگند! هرگز به چنین کار ناشایست نزدیک نخواهم شد، مادامی که در روی زمین داستان گوئی داستان گوید، و ستاره‌ای در فضا ستارهٔ دیگری را دنبال کند.

چه اینکه! او«علیه السلام» خداوند سبحان را بر نیّت و عمل و حرکت خویش گواه می‌گیرد:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كٰانَ مِنّٰا مُنٰافَسَةً في سُلْطٰانٍ وَ لاَ الْتِمٰاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطٰامِ وَلٰكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعٰالِمَ مِنْ دينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلاٰحَ فِي بِلاٰدِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبٰادِكَ وَتُقٰامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ».[۳]

یعنی: خداوندا! تو میدانی که اقدام و تلاش ما نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت و بدست آوردن قدرت بوده، و نه برای بدست آوردن چیزی از متاع ناچیز دنیا، بلکه برای این بوده است که (چون فتنه‌ها و فسادها و بدعتها شیوع یافته، و ظلم و ستم بر مردم واردگشت، و حلال و حرام تغییر کرده، خواستیم) آثار دین ترا (که تغییر یافته بود) بازگردانیم، و در شهرهای تو اصلاح و آسایش برقرار

۱- نهج البلاغة: خ: ۱۲۲ ص ۳۸۰).

۲- نهج البلاغة: از کلام امام«علیه السلام»: ۱۲۶ ص ۳۸۹).

۳- نهج البلاغة: از کلام امام«علیه السلام»: ۱۳۱ ص ۴۰۶-۴۰۷).

سازیم تابندگان ستم دیده‌ات در أمن و آسودگی بوده و احکام دینت که ضایع شده جاری گردد.

و می‌فرماید:

«وَ قَدْ کَرِهْتُ أَنْ یَکُونَ جٰالَ فِي ظَنِّکُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرٰاءَ وَ اسْتِمٰاعَ الثَّنٰاءِ، وَ لَسْتُ بِحَمْدِاللّٰهِ کَذٰلِكَ، وَ لَوْ کُنْتُ أُحِبُّ أَنْ یُقٰالَ ذٰلِكَ لَتَرَکْتُهُ انْحِطٰاطاً لِلّٰهِ سُبْحٰانَهُ عَنْ تَنٰاوُلِ مٰا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ الْکِبْرِیٰاءِ وَ رُبَّمٰا اسْتَحْلَی النّٰاسُ الثَّنٰاءَ بَعْدَ الْبَلاٰءِ، فَلاٰتُثْنُوا عَلَیَّ بِجَمِیلِ ثَنٰاءٍ لِإِخْرٰاجِي نَفْسِي إِلَی اللّٰهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنَ الْبَقِیَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدٰائِهٰا، وَ فَرٰائِضَ لاٰبُدَّ مِنْ إِمْضٰائِهٰا.

فَلاٰ تُکَلِّمُونِي بِمٰا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبٰابِرَةُ، وَلاٰتَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمٰا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبٰادِرَةِ، وَلاٰتُخٰالِطُونِي بِالْمُصٰانَعَةِ، وَلاٰتَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقٰالاً فِي حَقٍّ قِیلَ لِي، وَلاَ الْتِمٰاسَ إِعْظٰامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقٰالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کٰانَ الْعَمَلُ بِهِمٰا أَثْقَلَ عَلَیْهِ فَلاٰ تَکُفُّوا عَنْ مَقٰالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ».[۱]

یعنی: و به تحقیق من کراهت دارم از اینکه درگمان شما چنین جولان کند که من ستودن و شنیدن ستایش و مدّاحی شما را دوست دارم، سپاس خدای را که چنین نیستم، و اگر (بفرض محال) هم دوست می‌داشتم که دربارهٔ من مدح و ثناء گفته شود در حکومت و فرمانروائیم بر مردم، حتماً این میل را بجهت خضوع در برابر خداوند متعال ترک میکردم تا درصدد بدست آوردن عظمت و کبریائی که تنها مقام پاک ربوبی شایستهٔ آنست برنیامده باشم، و آنرا از خود دورمیساختم، و چه بسا شنیدن مدح و ثناء پس از در آمدن از آزمایش برای مردم شیرین است (چه اینکه انسان کاری که انجام داده ستودن مردم او را در آن کار دوست دارد) مرا در مقابل وظیفه‌ای که انجام داده‌ام، سپاس خوشایند ننمائید. پس مرا برای اطاعت کردنم از خدا و خوش رفتاریم با شما به ستودن نیکو ستایش نکنید از حقوقی که هنوز باقی مانده و از أدای آنها فارغ نگشته‌ام، و واجباتی که ناچار به إجرای آنها هستم ستایش ندارد.

۱- نهج البلاغة: خ ۲۰۷ ص ۶۸۶-۶۸۷).

پس با من سخنانی که با گردنکشان و فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر (برای خوش آمد آنها) گفته می‌شود نگوئید، و آنچه را که از ستمگران خیره‌سر (بر أثر ترس از خشم آنها) خودداری کرده پنهان می‌کنید از من پنهان ننمائید، با قیافهٔ ساختگی و ظاهر سازی با من آمیزش نکنید، و دربارهٔ من گمان مبرید که اگر سخن حقی گفته شود برای من سنگین و دشوار آید، یا خودم را از آن حق بالاتر قرار دهم (هرگز نمی‌خواهم شما با من همانند گردنکشان که سخن حق با آنان نمی‌گویند رفتار نمائید) زیرا کسی که از شنیدن سخن حق ناتوان، و از پیشنهاد به عدل و درستی ناراحت شود و بر او دشوار آید، عمل به حق و عدالت بر او دشوارتر خواهد بود.

پس از حق گوئی نزد من، و مشورت برای تحقق بخشیدن به عدالت خودداری مکنید (با من بی‌پروا حق را بگوئید، و آنچه را درست و به عدل می‌دانید بیان کنید).

و می‌فرماید:

«لاٰيَزيدُني كَثْرَةُ النّاسِ حَوْلي عِزَّةً وَلاٰتَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً».(۱)

یعنی: نه انبوه اجتماع مردم در پیرامونم بر عزّت من میافزاید، ونه پراکنده شدن آنها از دور من موجب وحشت من می‌شود.

آری انسان تکامل یافته هرگز نه از تنهائی احساس حقارت می‌کند، و نه از جمعیت دورش مغرور می‌گردد، چه رسد به کسی که او به تنهائی جان جهان و عالَم أکبری است که در مشتی گوشت و استخوان و رگ خون محصور شده است، تا ناسوتیان را به ملکوت أعلی پرواز دهد.

و می‌فرماید:

«أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسي بِأَنْ يُقٰالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ وَلاٰ أُشٰارِكَهُمْ فِي مَكٰارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ في جُشُوبَةِ الْعَيْشِ».(۲)

یعنی:آیا دربارهٔ خودم به این قناعت کنم که به من أمیرالمؤمنین گفته شود، در

۱- نهج البلاغة: نامهٔ ۳۶ به عقیل بن أبیطالب: ص ۹۴۷).

۲- نهج البلاغة: نامهٔ ۴۵ ص ۹۷۱.

حالی که در ناگواریها و سختیهای روزگار با آنان شریک و همدرد نباشم، و یا در خشونتها و تلخ کامیهای معیشت اسوه و پیشگام آنها نباشم؟!

(من هرگز با شنیدن اینگونه کلمات پر طنطنه: أمیرالمؤمنین و زمامدار و سردار و سیاستمدار و سرور و رهبر و ... خود را فریب نخواهم داد، و خود را از نردبان اینگونه کلمات فریبنده که پله‌های آن از «من و ما» ساخته شده است بالا نخواهم رفت) چه اینکه:

نردبان خلق این ما و من است   عاقبت زین نردبان افتادنست

آری! این خطرناکترین نردبانی است که فرمانروایان را از متن حیات انسانها برکنار ساخته و با خیال استثناء و دور از مردم، گوش به ناله‌ها و فریادها نمیدهند، و دیده از مصیبتها و شکنجه‌های زندگی انسانها بر می‌بندند، و از آه‌ها و غمهای جامعه بی خبرند.

علی بن أبیطالب مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین«علیه السلام» است و درکمال فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی اسوه و معیار و میزان و مقیاس است:

تو ترازوی أحد خو بوده‌ای   بل زبانهٔ هر ترازو بوده‌ای

باز باش ای باب رحمت تا أبد   بارگاه ماله کفواً احد

باز باش أی باب بر جویای باب   تا رسند از تو قشور اندر لباب

حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» عبداللّه، عنداللّه، حجّةاللّه، خلیفةاللّه، أمین‌اللّه، ولی اللّه، یداللّه، و صاحب ولایت کبری، و قطب زمان، قلب عالم امکان، و واسطه فیض الهی ببندگان، و قلب او أوعی و اوسع قلبهای کل جهان بوده است، حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» ناطق قرآن، و قرآن ناطق، و راسخ علم، و مخزن حکمت، و منبع علم لدنی، و سرچشمه کائنات، و مسخّر جن و انس و وحوش و طیور، و عین یقین، و طریق واضح بسوی خداوند سبحان، و صراط مستقیم بسوی کمال، و نفس عدل و انصاف، و حقیقت صداقت و أمانت و وفاء، و واقع تدبیر و حکمت و عالم ربّانی بوده است

خود آنرا ترک می‌کند، و بظاهر اظهار دوستی به صالحان می‌کند، اما عمل آنها را انجام نمی‌دهد، و بظاهر اظهار دشمنی با گناهکاران می‌کند، در حالی که خود یکی از آنها بشمار می‌رود.

پس اگر محبت بدنیا بعنوان ظرف تحصیل کمال، و مزرعهٔ آخرت، تحت شرائط عقل و دین باشد، از فضائل اخلاقی و به کمال وجودی باز می‌گردد که باید آنرا از خداوند منّان خواست:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» البقرة: (۲۰۱)

یعنی: پرودگارا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت بهره‌مند گردان، و از شکنجه و عذاب آتش دوزخ نگاهدار.

و اگر حبّ آخرت برای نیل به دنیا و طلب لذات حیوانی، و یا نوعی تجارت باشد، از رذائل اخلاقی است که غالباً همراه با حرص و فجور و ... و باعث خاموشی عقل و انحطاط انسان می‌گردد.

۴۰۹- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» مظهر کمال مطلق إلهی:

حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» نه تنها در بالاترین افق کمال و أوج انسانیت که مظهر کمال إلهی در نظام هستی از آغاز خلقت تا سر انجام آن بوده است.

شاعر در حدّ فهم و درک ناقص خود دربارهٔ قطب کمال و مدار هستی گفت:

حسن یوسف، دم عیسی، ید بیضا داری
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

درحالی که منشأ حُسن یوسف، و دم عیسی، و ید بیضاء و آنچه خوبان دارند اوست، زیرا هر حُسن و دَم و ید منهای أبوالحسنین یدالله، نه حسنی است و نه یدی، چه اینکه او تنها یدالله بود: «**يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**».

تمام معجزات و خوارق عادات و کرامات... از نجات نوح«علیه السلام» از طوفان گرفته تا شق الجبل صالح نبی«علیه السلام» و خروج ناقه از کوه، و شق الأرض موسی«علیه السلام» در هلاک قارون، و شقّ‌البحر موسی«علیه السلام» در غرق فرعون، و إبرای أکمه و أبرص و إحیای موتی از جانب عیسی بن مریم«علیه السلام» و شق القمر و شق الشجر رسول الله«صلی الله علیه و آله» و ردّالشمس، و قلع دَر قلعهٔ خیبر و غیر آنها... همه از یدالله و ولایت کبری علیّ مرتضی«علیه السلام» بود که مؤیّد به قوّهٔ ربّانیهٔ ملکوتیه، و نفس مؤید بنور ربها بوده است، که خود در رساله‌ای که به سهیل بن حنیف نگاشت، مرقوم فرمود و مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «أمالی مجلس ۷۷ حدیث ۱۰» آورده است:

«**وَاللّٰهِ مٰا قَلَعْتُ بٰابَ خَيْبَر، وَرَمَيْتُ بِهِ خَلْفَ ظَهْرِي أَرْبَعِينَ ذِرٰاعاً بِقُوَّةٍ جَسَدِيَّةٍ، وَلاٰحَرَكَةٍ غَذٰائِيَّةٍ، لٰكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَكُوتِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهٰا مُضِيئَةٌ، وَ أَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ...**».

یعنی: به خداوند متعال سوگند من دَرِ خیبر را از جایش نکندم، و چهل ذراع به عقب نینداختم به نیرو و توانائی جسمی و نیروی غذائی، بلکه در این عمل از قدرت ملکوتی، و جان خدا پرورده‌ای کمک و یاری گرفتم، و من نسبت به حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» پرتوی هستم از پرتو الهی.

و مرحوم عمادالدین طبری مازندرانی در کتاب معتبر «بشارت المصطفی (عليه السلام) لشیعة المرتضی» چنین نقل کرده است:

«وَ اللّٰهِ مٰا قَلَعْتُ بٰابَ خَيْبَرٍ وَقَذَفْتُ بِهِ أَرْبَعِينَ ذِرٰاعاً لَمْ تَحُسَّ بِهِ أَعْضٰائي بِقُوَّةٍ جَسَدِيَّةٍ وَلاٰ حَرَكَةٍ غَذٰائِيَّةٍ، وَلٰكِنْ أُيِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَكُوتِيَّةٍ، وَنَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهٰا مُضِيئَةٌ».

و در عبارت دیگر: **«وَ اللّٰهِ مٰا قَلَعْتُ بٰابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّةٍ جَسَدٰانِيَّةٍ وَ لٰكِنْ قَلَعْتُهٰا بِقُوَّةٍ رَبّٰانِيَّةٍ».**

جامی در «سلسلة الذهب» گفت:

خالی از حول خویش و قوّت خویش — بوده از غایت فتوّت خویش
کنده بی خویشتن دَرِ خیبر — قدرت و فعل حق از او زده سر
پیش آن دست و پنجه بود زبون — خود چه خیبر که چنبر گردون

این تجلیات و ظهورات، و انفطار موجودات از ذات واجب الوجود جلّ و علا، و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدرشان که وجود واجب تعالی است می‌باشد، و همگی قائم به اویند، همچون قیام فعل به فاعل، و معلول به علّت، و فرع به أصل... همانطوری که إسم أعظم، کعبهٔ جمیع أسماء حسنای إلهی‌اند، و همه دور آن طائفند، مظهر أسماء حسنی و تجلّی أتمّ آنها در حقیقت إسم أعظم إلهی است که کل أسماء حسنی الهی، حول آن در گردشند.

دگر هرچه باشد همه فرع تست — تو أصل وجود آمدی از نخست

بدون تردید! شأن همهٔ موجودات در نظام آفرینش آنستکه: معقول انسان گردند، پس انسانی باید أما نه هر انسانی که خزائن تمام حقائق و أسرار، و حِکَم و معارف نوری، و کانون أنواع علوم الهی باشد، انسانی که امام و پیشوای قافلهٔ نوع انسانی، متصف به أنوار ملکوتی، و مصباح و سراج منیری باشد، تا هر نفسی از نفوس دار هستی بقدر استعدادش، از او فروغ گیرند.

چنین انسانی، قطب کمال، و قلب زمان، و قلب عالَم امکان، و قلب قرآن است، و قلب برزخ بین ظاهر و باطن انسان می‌باشد که همهٔ قوای روحانی و جسمانی از او منشعب، و از او، فیض به آنها می‌رسد، قلب زمان، جالس در حدّ مشترک بین عالَم مُلک و ملکوت، واسطهٔ فیض از خالق یکتا به تمام مخلوق از قوای روحانی و جسمانی ... است، و چنین انسان، صاحب مرتبهٔ «کُن» می‌باشد.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ قلب نظام تکوین، و قلب نظام تدوین بود که قرآن کریم قلب تمام کتب آسمانی، و امام علی﴿علیه السلام﴾ قلب قرآن نـاطق، و ناطق قرآن، و قلب قرآن بود که در قلب«لَیْلَةُ الْقَدْرِ»: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و «و لیلهٔ مبارکهٔ»: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» شهر اللّه تعالی: «رمضان» که سیّد و قلب سایر شهور سنه بر قلب رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ که قلب و سیّد تمام رسولان الهی بود یکباره نازل شد: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» الشـعراء: ۱۹۳-۱۹۴).

به بیان دیگر: حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ نفس و جـان و روح و قلب حضرت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾بود، و قرآن کریم که قلب تمام کتب آسمانی بود در شب قدر که قلب شهر اللّٰه تعالی: «رمضان» که سید و قلب یازده ماه دیگر سال بود، یکبارگی بر قلب رسول اللّٰه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل شد، و حضرت أمیرمؤمنان إمام علی﴿علیه السلام﴾ در قلب زمین: «مسجد الحرام» و در قلب مسجد الحرام: «کعبه» ولادت یافت، و در قلب عبادتگاه: «مسجد» و در قلب: «مسجد» یعنی «محراب» بشهادت رسید.

نکتهٔ قابل توجه: قلب در قسمت سوم بالای جسم قرار دارد، شـهر اللّٰـه تعالی: «ماه مبارک رمضان» نیز در قسمت سوم ماههای سال هجری قمری، و شب قدر نیز در قسمت سوم شهر اللّٰه جل و علا، و قلب قرآن کریم: «سورهٔ مبارکهٔ یس» در قسمت سوم قرآن کریم: «جزء بیست و سوم» قرار دارد.

پس حضرت مولی الموحدین إمام علی﴿علیه السلام﴾ که قلب دو نـظام تکـوین و تدوین بود در قلب زمین: «کعبه» تولد یافت و در قلب رسول اللّٰـه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ جـای داشت، و در قلب ماهها، در قلب خانهٔ خدا: «محراب مسجد» در حـال عـبادت نخستین نمود معرفت به آفریدگار جهان، بدست أعدی عدو اللّٰه و أشقی الآخرین ضربت خورده و به شهادت رسیده و بلقاء اللّٰه تعالی پیوسته است.

مقام والای أمیر مؤمنان امام علی ﴿علیه السلام﴾ همان بس کـه دیـوار کـعبه بـرای زایمان مادر و ولادت آن حضرت، شکافته شد، و علی﴿علیه السلام﴾ در دل کعبه بدنیا آمد، و حال آنکه مریم در هنگام زایمان عیسی ﴿علیه السلام﴾ از مسجد بیرون شد، از اینرو امام علی ﴿علیه السلام﴾ بمولی الموحدین ملقّب گردیده است.

درس هشتاد و سوم:

۴۱۰- حضرت أمیر مؤمنان امام علی «عليه السلام» قرآن ناطق غیر متناهی و مشیت الهی:

بدون تردید! درک مقام مظهر کمال، و صاحب ولایت کبرای الهی، و قلب قرآن آسمانی، جز برای آفریدگار جهان کمال مطلق، و برای صاحب رسالت کبری و اهل بیت وحی علیهم افضل صلوات اللّٰه و أکمل تحیاته که علل مبقیه در سلسلهٔ علل طولیه می‌باشند، مقدور نیست که حضرت رسول اللّٰه «صلى الله عليه وآله» فرمود: «عليّ «عليه السلام» را جز خداوند متعال و من کسی نشناخت».

زیرا أمیر المؤمنین امام علی «عليه السلام» قلب قرآن، و قلب رسول قرآن، و نفس قرآن ناطق، و ناطق قرآن بوده و می‌باشد، و هر دو: «قرآن» و «قلب قرآن» غیر متناهیند که آفریدگار جهان فرمود: **«قُلْ لَوْ كٰانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِمٰاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنٰا بِمِثْلِهِ مَدَداً»** الکهف: ۱۰۹).

یعنی: ای رسول ما بگو به مردم دنیا: اگر آب دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکّب شود (که با آن کلمات پروردگارم را بنویسند) پیش از آنکه کلمات پروردگارم تمام شود، آب دریا تمام گردد، هر چند دریای دیگری ضمیمهٔ آن شود.

و فرمود:

«وَلَوْ أَنَّ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» لقمان: ۲۷).

یعنی: و اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و آب دریاهای موجود هفت برابر گردند، و همه تبدیل بجوهر و مرکب شوند (و همهٔ موجودات عالَم نویسنده گردند، و بخواهند کلمات خداوند سبحان را بنویسند) توان نوشتن کلمات اللّٰه

تعالی را نخواهند داشت (چه اینکه آب دریاها و قلمها تمام و نویسندگان ناتوان شوند وکلمات اللّٰه بی نهایت باقی میماند) زیرا خداوند متعال اقتدارش بی نهایت، و حکمتش بی پایان است.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی «علیه السلام» و قرآن کریم همانند یک جسم و جان اما بی پایان، و هرگز از هم جدا نخواهند شد: **«إِنَّهُمٰا لَنْ يَفْتَرِقٰا حَتّىٰ يَرِدٰا عَلَيَّ الْحَوْضَ»**.

هر سوره و آیه وکلمه و حرف از قرآن کریم غیر متناهی تبیان کل شیء، خزائن الهی، دارای عوالمی و درجاتی است که مظهر کمال مطلق، ناطق آنست، پس باید ناطق چون منطوق غیر متناهی باشد، وگرنه یا ناطق، ناطق نیست، و یا منطوق غیر متناهی نخواهد بود.

مرحوم طریحی درکتاب «مجمع البحرین ـ در مادۀ ج ـ م ـ ع » روایت کرده است که: حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«مٰا مِنْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ الْقُرْآنِ إِلاّٰ وَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَعْنىً».

یعنی: هیچ حرفی از حروف قرآن کریم نیست مگر آنکه برای آن هفتاد هزار معنی است.

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی ـ کتاب فضل القرآن ـ باب قراءة قرآن ـ حدیث ۲» به أسنادش از زهری روایت کرده که گفت:

«سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ «علیهما السلام» يَقُولُ: آيٰاتُ الْقُرْآنِ خَزٰائِنُ فَكُلَّمٰا فُتِحَتْ خَزٰانَةٌ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مٰا فِيهٰا».

یعنی: شنیدم از حضرت علی بن الحسین «علیهما السلام» که میفرمود: آیات قرآن کریم گنجینه‌های الهی‌اند، پس هرگاه گنجینه‌ای از آنها بروی تو گشوده شده است سزاوار است که به دقت بیاندیشی در آن چیست؟».

و نیز در همین «کتاب ـ باب من حفظ القرآن ـ ثم نسیه ـ حدیث ۳» به اسنادش از حضرت امام صادق «علیه السلام» روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ السُّورَةِ لَتَجِيءُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ حَتّٰى تَصْعُدَ أَلْفَ دَرَجَةٍ».

یعنی: به تحقیق یک آیه از قرآن کریم، و یک سوره از آن هر آینه می‌آید روز قیامت، تا هزار درجه بالا می‌رود.

خداوند متعال درباره قرآن کریم می‌فرماید:

«وَنَزَّلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَيْءٍ» النحل ۸۹).

یعنی:و ما بر تو این قرآن عظیم را نازل کردیم که در بردارنده و بیان کنندهٔ حقیقت هر چیز است.

و دربارهٔ حضرت أمیر المؤمنین امام علیّ«علیه السلام» که ناطق همین قرآن کریم، و قرآن ناطق است فرمود:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ في إِمٰامٍ مُبينٍ» یس:۱۲).

یعنی: و هر چیزی ازکوچک و بزرگ این نظام آفرینش را در امام مبین شماره کرده و علمش را در او قرار داده‌ایم.

۴۱۱- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» همانند قرآن کریم تبیان کل شیء بود:

بدون تردید! تبیان کل شیء، جز امام مبین یعنی أمیرالمؤمنین علی«علیه السلام» که در او کلّ شیء إحصاء شده نمی‌تواند باشد، پس همانطوری که تبیان کل شیء غیر متناهی است، امام مبین نیز غیر متناهی می‌باشد.

این حضرت امام مبین غیر متناهی«علیه السلام» دربارهٔ کتاب مبین غیر متناهی می‌فرماید:

«وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظٰاهِرُهُ أَنيقٌ، وَبٰاطِنُهُ عَميقٌ، لاٰتَفْنىٰ عَجٰآئِبُهُ، وَ لاٰ تَنْقَضي غَرٰآئِبُهُ وَ لاٰتُكْشَفُ الظُّلُمٰاتُ إِلاّ بِهِ».[1]

یعنی: و به تحقیق ظاهر قرآن کریم نیکو و شگفت‌آور، و باطن آن ژرف و بی‌پایان و غیرمتناهی است، که هرکس به پایان آن نمی‌رسد، و عجائب (أسرار و نکات و لطائف و ...) آن حدّ وقف ندارد، و غرائب (حقائق و مفاهیم و معانی و معارف و حِکَم و علوم و فنون و ...) آن تمام شدنی نیست، و تاریکی‌های جهل و نادانی و کفر و گمراهی و ... جوامع بشری برطرف نمی‌گردد مگر به وسیلهٔ علم و عمل به قرآن کریم.

۱- نهج البلاغة: از کلام إمام«علیه السلام»: ۱۸ ص ۷۵).

و می فرماید:

«وَ کِتٰابُ اللّٰهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ، نٰاطِقٌ لاٰیَعْیٰی لِسٰانُهُ، وَ بَیْتٌ لاٰ تُهْدَمُ أَرْکٰانُهُ، وَ عِزٌّ لاٰ تُهْزَمُ أَعْوٰانُهُ». (۱)

یعنی: و کتاب خداوند متعال (قرآن مجید) که در میان شما است گویائی است که زبانش در هیچ علمی از علوم، و در هیچ فنّی از فنون، و در هیچ أمری از امور اقتصادی و اعتقادی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و آسمانی و زمینی، و در هیچ بُعدی از أبعاد زندگی فردی و اجتماعی بشر کوتاه نیامده و خسته نمی‌گردد، و خانه‌ایست که أرکان و پایه‌هایش هرگز سست و خراب نمی‌شود (همیشه باقی و برقرار بوده و از بین رفتنی نیست) و همواره توان‌مند، و غالب بر مخالفانش می‌باشد که هر کس به او تمسّک و یاری جوید هرگز شکست نمیخورد (پیروانش همواره عزیز و ارجمند می‌باشند).

و می‌فرماید:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْکِتٰابَ نوُراً لاٰ تُطْفَأُ مَصٰابیحُهُ، وَ سِراٰجاً لاٰ یَخْبُو تَـوَقُّدُهُ، وَ بَحْراً لاٰیُدْرَکُ قَعْرُهُ». (۲)

یعنی: پس آفریدگار جهان فرو فرستاد بر خاتم رسولانش حضرت محمد مصطفی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ قرآن را نوری که پرتو افکنش هرگز خاموش نمی‌گردد، و چراغی که أفروختگیش هرگز فرو نمی‌نشیند، و دریائی که هیچگاه کسی به قعر و انتهای آن نمیرسد.

براستی چه کسی می‌تواند به شگفتی و ژرف این کتاب غیر متناهی راه یابد؟!

چه کسی می‌تواند به عجائب بی‌شمار و غرائب بی‌حدّ آن دست آویزد؟!

چه کسی می‌تواند زبان گویای نامحدود آنرا بفهمد؟!

چه کسی می‌تواند به نور مطلق جاودانه، و چراغ برافروختهٔ فراگیر، و نورافکنش نزدیک شود؟!

۱- نهج البلاغة: خ: ۱۳۳ ص ۴۱۲.

۲- نهج البلاغة: خ: ۱۸۹ ص ۶۴۱.

و چه کسی می تواند به تَهِ بی‌پایان، و قعر این اُقیانوس غیرمتناهی الهی برسد تا دُرّهای بی حدّ و حصر حقائق و معارف و حِکَم و أسرار دو نظام طبیعت و شریعت را بیرون آورد؟؟!!

جز کسی که همچون خود کتاب غیرمتناهی، و چون خود اقیانوس، بی‌پایان باشد.

ابن أثیر که از أعاظم عامه بشمار می‌رود، در کتاب «النّهایة» در معنی کلمهٔ «ثَعْجَرَ» از ابن عباس روایت کرده که گفت: «**فإذاً عِلْمي بِالْقُرْآنِ في عِلْمِ عَلِيّ«عليه السلام» كَالْقَرارَةِ فِي الْمُثْعَنْجَرِ**».

یعنی: ابن عباس (که از حضرت أمیر المؤمنین إمام علی«عليه السلام» تفسیر قرآن کریم آموخت) می‌گوید: «پس علم و آگاهی من به قرآن کریم در مقابل علم علی بن أبیطالب«عليه السلام» به قرآن مجید همآنند دیگ کوچک در مقابل عمیق ترین نقطهٔ آبی دریا است».

ابن أثیر در معنی «المثعنجر» میگوید: «**هو أَكْثَرُ مَوْضِعٍ فِي الْبَحْرِ مٰاءً**» **یعنی:** عمیق ترین گودال آبی دریا است».

دانشمندان و دریانوردان می‌گویند: «گودال (ماریاناس) در اقیانوس آرام، عمیق ترین نقطهٔ آبی جهان به شمار می‌رود، این گودال در حدود (۱۶۰۰) کیلومتری غرب فیلیپین قرار دارد، و عمق این گودال (۱۱۰۳۳) متر می‌باشد، هرگاه شیء فلزّی را به داخل این گودال رهاکنید پس از (۶۳) دقیقه به تَهِ آن خواهد رسید.

عمیق ترین نقطهٔ آبی دریاها، سرچشمهٔ خود جوشی است که اگر همهٔ آب دریا تمام شود، آن نقطهٔ خود جوش نخواهد خشکید.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب«عليه السلام» در تمام فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی، سرچشمهٔ خود جوش، مادون خالق و مافوق مخلوق، که مظهر کمال مطلق إلهی است.

۴۱۲- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«علیه السلام» همآنند قرآن کریم نامتناهی بود:

آن کس تنها، أهل بیت وحی صلوات الله علیهم أجمعین که نخستین آنها، خود حضرت أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» مرد نامتناهی می‌باشد که فرمود:

«ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، أَلاٰ إِنَّ فيهِ عِلْمَ مٰا يَأْتِي، وَ الْحَديثَ عَنِ الْمٰاضي، وَ دَوٰآءَ دٰائِكُمْ، وَ نَظْمَ مٰا بَيْنَكُمْ».(۱)

یعنی: این قرآن است، پس درخواست نمائید تا خود گویا گردد (به آنچه در او از أسرار دو نظام تکوین و تدوین، و از حقائق و معارف و حِکم و ... می‌باشد) و هرگز (قرآن کریم بدون مبیّن، خود بخود) گویا نمی‌شود، ولکن (چون عالم به حقائق و معارف و حِکم و أسرار و أحکام آن ما أهل بیت وحی هستیم از اینرو) من (که نخستین آنها هستم) شما را از (علوم و أحکام و أسرار و حِکم و معارف و ...) آن خبر میدهم:

أي مردم! آگاه باشید که در این قرآن کریم، علم آنچه که بعد از این (تا روز قیامت) می‌آید موجود است، و در اوست خبر ازگذشته (از آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و ازکتب آسمانی و از چگونگی أحوال پیشینیان) و در او است داروی همهٔ دردهای شما از (جهل و نادانی، و ضلالت و کفر وگمراهی و فتنه و فساد و انحطاط ...) و در او است نظم و ترتیب تمام أبعاد زندگی شما از فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، معنوی و مادی، و دنیوی و اخروی که مربوط به شما است.

و فرمود:

«فَالْتَمِسُوا ذٰلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ».(۲)

یعنی: پس أی مردم بجوئید این علوم و فنون و معارف و حِکم و أسرار دو نظام طبیعت و شریعت قرآن کریم را از أهل قرآن مجید، چه اینکه تنها اینان زنده دارندهٔ علوم... قرآن کریمند، و تنها اینان میرانندهٔ جهل و نادانی جوامع بشری می‌باشند.

۱- نهج البلاغة: خ ۱۵۷ ص ۴۹۹).
۲- نهج البلاغة: خ ۱۴۷ ص ۴۵۰).

و فرمود:

«بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلاٰمُ الدِّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطاشِ».[1]

یعنی: بلکه چرا شما مسلمانان جهان حیران و چگونه سرگردان هستید؟! (چرا شما بدنبال کلمات و اصطلاحات پرطنطنهٔ بی‌محتوی میروید که گویندگان آنها خود نفهمیده‌اند چه گفته‌اند؟ شما چرا کلام مخلوق خاطی را بر کلام خالق متعال ترجیح داده و مقدم داشته‌اید؟ آیا در کلام مخلوق علم است و در کلام خالق نیست؟! شما خواص، دیگر چرا کلام خداوند سبحان را مهجور و کلمات أهل بیت وحی را متروک، گذاشته و به قیل و قال، مجذوب شده‌اید؟ و شما چرا راه حق و خیر و سعادت و کمال را گم کرده و در گرداب هواها و أمیال نفسانی گرفتار گشته‌اید؟! و شما با چه چیز غیر ازکتاب و سنت میخواهید جوامع بشری را بسوی کمال رهنمون سازید، و حال آنکه خود در جهل اصطلاحات و جمود کلمات درمانده‌اید؟؟؟!!) در حالی که عترت و أهل بیت پیغمبر﴿صلى الله عليه وآله﴾ شمادر میان شما هستند که:

تنها آنان می‌توانند با علم و عمل و عصمت، مردم را بسوی حق کشند و به کمال انسانی برسانند چنانچه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه می‌برد و به مقصد میرساند) و تنها عترت پیغمبر﴿صلى الله عليه وآله﴾ شما نشانه‌های دین و زبانهای راستگوی قرآن کریم می‌باشند (گفتار و رفتارشان بر أساس وحی آسمانی است که هرگز خطأ و سهو و نسیانی در آنها راه ندارد) پس شما مسلمانان جهان عموماً، و شیعیان جهان خصوصاً و رهبران جوامع بشری بالأخص، أهل بیت وحی صلوات الله علیهم أجمعین را به نیکوترین منزلهای قرآن کریم فرود آورید و (چون تنها آنها سرچشمهٔ علوم و معارف و أسرار و حِکم الهی هستند) به سوی آنان (جهت سیرآب شدن از علوم قرآن مجید) بشتابید، همآنند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه بر سر آب.

۱- نهج البلاغة: خ ۸۶ ص ۲۱۴).

درس هفتاد و هشتم:

۳۹۱- انسان کامل کیست؟ و علائم کمال چیست؟

اگر کسی از ما بپرسد - چنانچه بارها پرسیده شد - که انسان کامل یا کاملترین انسان کیست تا او را به عنوان اسوه و الگو برای کمال خود قرار دهیم؟

و علائم کمال چیست تا بتوان با آنها، انسان کامل راستین را از مدّعیان دروغین کمال جدا نمود؟

از دیر زمان تاکنون حکماء و مفسّرین، و علماء اخلاق و محدّثین، و عرفاء و متکلمین و ادباء و فلاسفه، و شعراء و مورّخین، و روان شناسان و انسان شناسان و جامعه شناسان و پژوهشگران و محققین... سخنان بسیار مختلف و فراوان در پیرامون کمال، انسان کامل و کاملترین انسان، و علائم کمال نوشته و گفته‌اند:

گر چه بعضی از آنان بمرحله‌ای از مراحل کمال راه یافته، و نمودهائی ازکمال از آنان دیده شده است، اما نه خود ادّعاء کرده‌اند که به آخرین مرحله و قلّهٔ کمال رسیده‌اند، و نه چنین ادّعائی از آنان قابل قبول است.

پس باید بسراغ کسی رفت که تمام مراتب ملک و ملکوت را طی کرده، و همه مراحل کمال را پیموده و بأوج و آخرین نقطهٔ کمال ما دون خالق، و مافوق مخلوق رسیده، و به بالاترین افق ولایت راه یافته، و هستی فراگیر و جامع گشته، و در تمام أبعاد جهان نفوذ کرده و از مجاری فیض الهی، مظهر کمال مطلق، مظهر أسماء حسنای الهی گشته، و محدودهٔ ارادهٔ «اللّه» ولیّ اللّه شده، و بر دائرهٔ آفرینش احاطه پیدا کرده است.

کسی که بچنین مرحله‌ای ازکمال برسد، ردّشمس با حرکت یک سنگریزه نزد او یکسان است، زیرا کسی که به آخرین نقطه کمال انسانی برسد، قطعاً بر مادون

و فرمود:

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْئِلُ حِكَمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبالُ دينِهِ، بِهِمْ أَقامَ انْحِناءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعادَ فَرائِصِهِ...».[۱]

یعنی: أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین نگهدارندهٔ راز نهان و پناه فرمان الهی هستند، و آنها خزینهٔ دانش آسمانی، و مرجع حکمتهای خدائی، و پناهگاه و دژهای کتابهای آسمانی می‌باشند، و آنان همآنند کوههائی ثابت و استوار برای دین خداوند متعال هستندکه با تشکیک و تردید و وسوسهٔ شیاطین جن و انس متزلزل نگردند، خداوند سبحان به وسیلهٔ أهل بیت وحی«علیهم السلام» پشت دین خود را راست نمود، و اضطراب و لرزش آنراکه به وسیلهٔ غاصبان خلافت، پس از رحلت رسول اللّٰه«صلی الله علیه و آله» پدید آمده بود زائل نمود.

و فرمود:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَ مَعادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنابيعُ الْحِكَمِ».[۲]

یعنی: ما أهل بیت وحی أئمهٔ اثنی عشر صلوات اللّٰه علیهم أجمعین از شجرهٔ نبوت هستیم، و از خاندانی می‌باشیم که رسالت و پیغام إلٰهی در آنجا فرود آمده، و محل رفت و آمد فرشتگان آسمانی بوده است، و ما کانها و معدنهای معرفت و علم و فضل وکمال، و سرچشمه‌های زلال حکمتهای الهی می‌باشیم.

و فرمود:

«فيهِمْ كَرائِمُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ، إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا».[۳]

یعنی: آیات قرآن‌مجید که در مدح و منقبت علم و هدایت و فضل وکمال... است همهٔ آنها در شأن أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه نازل شده، و تنها آنان گنجها و أسرار خداوند بخشنده در دو نظام تکوین و تدوین هستند، اگر آنها بگفتاری لب گشایند راست گویند، و اگر خاموش باشند کسی حق سخن گفتن از أسرار الهی را ندارد.

۱- نهج البلاغة: خ ۲ ص ۴۴).
۲- نهج البلاغة: خ ۱۰۸ ص ۳۳۷).
۳- نهج البلاغة: خ: ۱۵۳ ص ۴۸۰).

و فرمود:

«فَوَ اللّٰهِ الَّذى لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ إِنّى لَعَلٰى جٰادَّةِ الْحَقِّ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلٰى مَزَلَّةِ الْبٰاطِلِ، أَقُولُ مٰا تَسْمَعُونَ وَ أَسْتَغْفِرُاللّٰهَ لى وَلَكُمْ».[1]

یعنی: پس به خداوند متعال سوگند، خدائی که جز او خدائی نیست، به تحقیق من هر آینه بر جادهٔ حق وکمال حرکت میکنم و إشراف بر آن دارم و غاصبان خلافت و مخالفان و دشمنان دیانت و انسانیت بر لغزشگاهای باطل و انحطاط اصرار ورزیدند و باقی ماندهاند، و قصد بازگشت از آنرا ندارند، میگویم آنچه راکه می‌شنوید، و از خداوند متعال برای خود (که مبتلای شما شده‌ام) و برای شما (از گذشته‌هاتان و از اینکه نیک نمیاندیشید) آمرزش می‌طلبم.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ بر جادهٔ حق و حقیقت إشراف دارد، و غاصبان خلافت و پیروان و سرسپردگان آنهابر لغزشگاههای باطل و انحطاط اصرار ورزیده و می‌ورزند.

۴۱۳- نکات بسیار جالب علمی:

هر یک از فرازهای دهگانه‌ای که از بیان ناطق قرآن نامتناهی که در «نهج‌البلاغهٔ شریف» آمده و در این بحث آورده‌ایم دارای نکات و لطائف و حقائق و معارف و حِکَم و أسرار فراوانی است که بیان آنها نیاز به چندین بحث مستقل دارد، و ما در اینجا به چند نکته از نکات متعدد یک جملهٔ «**فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ...**» اشاره می‌کنیم:

ألف: فاء فصیحه در «**فَأَنْزِلُوهُمْ**» که تفریع بر «**كَيْفَ تَعْمَهُونَ**» است و «**باء**» معیّت: «**بِأَحْسَنِ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ**» دلالت می‌کنند بر عینیّت عترت رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ با قرآن کریم، یعنی عترت پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ شما عین أحسن منازل قرآن کریمند، یعنی چون عترت پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ شما در میان شما أزمّهٔ حق و أرکان أصلی دین، و زبانهای صدق قرآنند، تنها آنانرا بهترین منازل قرآن ناطق که عینیت با قرآن صامت دارند بدانید و بشناسید، و هرگز بغیر آنهاروی نیاورید که از حقیقت قرآن دور می‌گردید.

۱- نهج البلاغة: خ ۱۸۸ ص ۶۳۴).

و اگر «**باء**» برای مصاحبت باشد، یعنی تنها عترت پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ خود را بهترین صاحب و واجد و همراه منازل قرآن بدانید که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾وارد گردند.

ب: هرگاه أفعل تفضیل به اضافه تمام شود، معنایش به عنوان مقیاس و معیار و اسوه و الگو و میزان است نه مقایسه و موازنه بین دو شئ در دو کفّهٔ ترازو ....

از اینرو أفعل تفضیل‌هائی که در لسان روایات دربارهٔ حضرت امام علی﴿علیه السلام﴾ آمده باضافه تمام شده است: «**عَلِيٌّ أَعْدَلُ النّٰاسِ، أَعْلَمُ النّٰاسِ، أَشْجَعُ النّٰاسِ، أَزْهَدُ النّٰاسِ، وَ أَقْضَى النّٰاسِ و ...**».

یعنی: أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ معیار عدالت، میزان علم، مقیاس شجاعت، اسوهٔ زهد، و الگوی قضاوت برای مردم است نه اینکه علی﴿علیه السلام﴾ و دیگران عادل...اند، أمّا علی﴿علیه السلام﴾ عادلتر...است که اگر أفعل تفضیل بحرف «من» تمام شود معنایش مقایسه و موازنهٔ یکی با دیگری می‌باشد نه مقیاس چیزی برای دیگران....

پس معنی: «**فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ**» آن است که:

عترت پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾شما معیار، الگو، مقیاس، اسوه، متد، و میزان منازل قرآن کریمند، چون سنگی که متاع با آن وزن می‌گردد نه چون متاع در دو کفهٔ ترازو جهت تشخیص زیاده و نقصان یکی بر دیگری.

در باب مقایسه دو شرط، لازم و حتمی است:

اوّل: نوعیت دو شئ، یعنی عالم را با عالم در علم نه با جاهل، و تاجر را با تاجر در تجارت نه با زارع، و مرد را با مرد در قوّت نه با زن، و گندم را با گندم نه با جو... مقایسه می‌کنند و می‌گویند:

زید عالمتر از عَمْرو است، در صورتی که هر دو عالم باشند....

دوّم: عرضیت دو شئ: یعنی مجتهدی را با مجتهد دیگر در علم و اجتهاد مقایسه می‌کنند، نه با طلبهٔ مبتدی، و تاجر میلیاردر را با تاجر میلیاردر در ثروت و مال و تجارت مقایسه می‌نمایند نه با تاجر جزء حتی میلیونر.

پس هیچکس از أصحاب رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» با عترت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» در هیچ فضیلتی از فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی قابل مقایسه نمیباشند، چه اینکه دو شرط لازم در هیچ یک از صحابۀ راستین رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» چون سلمان و أبوذر و مقداد و عماریاسر و بلال حبشی و ... نبوده است چه رسد به صحابۀ دروغین (۳)گانه و سرسپردگان خودباخته‌شان ...

حضرت مولی الموحدین امام علی«علیه السلام» به این مطلب اشاره کرده، می‌فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ بِالْغُرُورِ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ، لاٰيُقٰاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ«صلی الله علیه و آله» مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِأَحَدٌ، وَ لاٰيُسَوّٰى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً، هُمْ أَسٰاسُ الدِّينِ وَ عِمٰادُ الْيَقِينِ...».(۱)

یعنی: غاصبان خلافت و فریب خوردگان آنها (تخم) نافرمانی خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» را (در کشتگاه دلهاشان و دلهای سرسپردگانشان) کِشته، و به غفلت و غرور و فریب، آنرا آبیاری کردند، و انحطاط و هلاکت و سر از آتش سوزان جهنم در آوردن، محصول و ثمرۀ کِشت خود را درو کردند، نه تنها این منحطان و شقاوت پیشگان، بلکه هیچکس از امت حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» نیکان آنها قابل مقایسه با أهل بیت حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» نخواهند بود، وکسانیکه همواره از نعمت و بخشش (معارف و علوم) أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه بهره‌مند شده‌اند، با آنان برابری و مقایسه نمی‌شوند.

چه اینکه أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین أساس و پایۀ دین و ستون ایمان و رکن رکین یقین هستند (و دیگران باید از دینی پیروی کنند که آنان اساس و پایه و ستون و رکن آنند، وإلاّ دین منهای آنها دین نیست بلکه همآنند سقف بی‌پایه است، اسلام و قرآن و علم و حکمت و عدل و قضاوت و عبادت و ... منهای حضرت مولی الموحدین إمام علی«علیه السلام» اسلام ...نیست).

و این: **«أَحْسَنُ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ»** همان: **«مَحَطُّ الرِّسٰالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلاٰئِكَةِ وَ مَعٰادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنٰابيعُ الْحِكَمِ، وَ كَرٰائِمُ الْقُرْآنِ، وَ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ...»** هستند.

۱- نهج البلاغة: خ ۲ ص ۴۵).

ج: چون قرآن کریم طبق نصّش، در صور و منازلش معصوم و مصون از هر گونه خطا است: «**إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ**» الحجر: ۹) کسانی که أحسن منازل قرآنند نیز مصون و معصوم از هر گونه خطأ می‌باشند، پس تنها عترت رسول‌الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ ناطق و مبیّن حقائق و معارف و حِکَم و أسرار و مبانی و مفاهیم و... و نفس قرآن کریمند که هرگز در آنها خطا و لغزشی وجود ندارد.

د: ناطق نامتناهی قرآن کریم، حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**وَرِدُوهُمْ وُرُودَالْهِيمِ الْعِطٰاشِ**» آب در نشأهٔ عنصری صورت علم است، همانطوری که آب سبب حیات أشباح می‌باشد، علم سبب حیات أرواح است، که غذا متناسب با مغتذی است از اینرو آب در عالَم خواب تعبیر به علم می‌شود.

معنی فرمودهٔ حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ این است که: چنانکه شتران تشنه وقتی چشمشان به آب افتاد شتابان به سوی آبشخور می‌دوند و می‌روند، و برای رسیدن به آب از یکدیگر سبقت می‌گیرند، شما نیز با عترت پیغمبرتان﴿صلی الله علیه و آله﴾ در فراگیری علوم و معارف و أسرار و حِکم قرآن کریم اینگونه باشید، زیرا منازل، درجات، مراتب، بطون، أسرار و حِکَم و ... قرآن کریم از فرش تا عرش است که در عترت رسول الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ تجسّم یافت، از این رو آنها در أسرار دو نظام طبیعت و شریعت نیاز به کسی نداشتند، در حالی که دیگران سخت به آنها نیازمند بوده‌اند.

۴۱۴- بی نیازی حضرت أمیر مؤمنان علی﴿علیه السلام﴾ از مادون خالق، و نیازمندی مادون خالق به او﴿علیه السلام﴾

از خلیل بن أحمد بصری استاد سیبویه، و واضع علم عروض سؤال شد که: «**مٰا هُوَ الدَّلِيلُ عَلٰى أَنَّ عَلِيّاً إِمٰامُ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ؟ فَقٰالَ: إِحْتِيٰاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ، وَ غِنٰاهُ عَنِ الْكُلِّ**».

یعنی: چه دلیلی وجود دارد بر اینکه علی﴿علیه السلام﴾ پیشوای کل، در کل جهان است؟

پس خلیل گفت: به دلیل نیاز همهٔ مردم جهان به علی﴿علیه‌السلام﴾ در علم و عمل، و بی‌نیازی او از همهٔ آنها».

و نیز از خلیل در همین موضوع آمده است که:

«إِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ، وَ اسْتِغْنٰائُهُ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلٰى أَنَّهُ إِمٰامُ الْكُلِّ».

یعنی: نیاز تمام مردم در هر عصر و زمان و مکان در تمام أبعاد زندگی خود به علی بن أبیطالب﴿علیه‌السلام﴾ در مسیر تکاملی، و بی‌نیازی علی﴿علیه‌السلام﴾ از تمام مردم، دلیل قاطعی است بر اینکه علی﴿علیه‌السلام﴾ پیشوای کل مردم جهان است در حرکت به سوی کمال انسانی.

و أبو علی سینا در «رسالهٔ معراجیه» می‌گوید:

«مرکز حکمت، و فلک حقیقت، و خزینهٔ عقل، أمیرالمؤمنین علی﴿علیه‌السلام﴾ در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس».

حضرت مولی الموحدین امام علی﴿علیه‌السلام﴾ إمام الكلّ فی الكلّ، و عصارهٔ دو نظام تکوین و تدوین و سرّ الأنبیاء و المرسلین، و علت غائی خلقت عالمیان... تبیان کل شئ که در او کل شئ احصاء شده در میان خلق همآنند معقول در میان محسوس، و در سلسله علل مبقیهٔ طولیه یازده امام معصوم از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه علیهم أجمعین عین أحسن منازل و کرائم قرآن کریم، و کنوز رحمن، و أساس دین و ستون ایمان و یقین هستند.

که هرگز کسی را توان درک آنچه که آنها صلوات اللّٰه علیهم أجمعین هستند نیست، بلکه هرکس باید به أندازهٔ ظرفیت خود، آب از دریای ژرف و بیکران گیرد، نه تمام آب دریا راکه آنرا تمام نیست، چه رسد به محسوس که درک معقول کند.

این چنین انسان که نامش می‌برم / من ز وصفش تا قیامت قاصرم

از گل آدم شنیدم بوی تو / راهها پیموده‌ام تا کوی تو

خاک این کو بوی جانم میدهد / بوی یار مهربانم میدهد

درس هشتاد و چهارم:

۴۱۵- سعۀ وجودی ظرف در دو نظام مُلک و ملکوت باید بیش از مظروف باشد:

در بحث سابق گفتیم: کسی توان درک آنچه که اهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه هستند را ندارد، بلکه هر کس به اندازۀ ظرفیت خود، می‌تواند، آب از دریای ژرف، و اقیانوس بیکران گیرد نه تمام آنرا که آنرا تمام نیست، چه رسد به محسوس که درک معقول کند، زیرا بدیهی و مبرهن است در نزد هر صاحب عقل و اندیشه ای که:

سعۀ وجودی ظرف در دو نظام مُلک و ملکوت، و محسوسات و معقولات باید بیش از وجود مظروف، و مُدرِک فوق مُدرَک، و محیط برتر از محاط و ... باشد.

مثلاً یک استکان، آب یک لیوان را، و یک لیوان، آب یک دیگ را، و یک دیگ، آب یک حوض را، و یک حوض، آب یک استخر را، و یک استخر، آب دریاچه را، و دریاچه، آب دریا را، و دریا، آب یک اقیانوس بی کران را نمی‌تواند در خود جای دهد، و متناهی و محدود، توان درک غیر متناهی و نا محدود را ندارد.

و پر واضح و روشن است که در سلسلۀ مراتب محسوسات ... مثلاً جماد توان درک نبات، و نبات توان درک حیوان، و حیوان توان درک انسان را ندارد، و در سلسلۀ مراتب معلومات و معقولات ... مثلاً جاهل توان درک معلومات عالم، و یک طلبۀ مبتدی توان درک عالِم غیر مجتهد، و غیر مجتهد، توان درک مجتهد و أعلم را ندارد.

و حتی فرشتگان و کروبیان توان درک حضرت آدم «علیه‌السلام» را آنگونه که باید نداشته اند: «**قٰالوُا سُبْحٰانَكَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا إلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا**» البقرة: ۳۲) و آدم «علیه‌السلام» را توان درک علت غائیش آنچنان که بود نبوده است.

اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم اجمعین که سر سلسلهٔ آنها حضرت أمیر مؤمنان امام علی «علیه‌السلام» مشتق از عليّ أعلى، مظهر اتمّ و أکمل اسماء حسنای الهی، و کلمات اللّه غیر متناهی و نامحدودند، که هیچ رسول و نبیّ، و هیچ وصیّ و مؤمن راستین توان درک أسرار خزّان خزائن وحی، و واقعیتهای آنها را نداشته اند چه رسد به افکار أليف به ماديات ...

عقلی ناصح، فوق طور عقول با مراتب و درجاتش، و قلبی مجتمع، محیط بر همهٔ قلوب، و معرفتی فوق طور معرفت فکری، و قوهای قوی، برتر از همهٔ قوا باید که آن تنها در نظام آفرینش خود بوده و هستند.

مرحوم صفّار در کتاب شریف «بصائر الدرجات» نقل کرده است:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ قٰالَ: قٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ«علیه‌السلام»: إِنَّ حَدِيثَنٰا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذُكْوٰانٌ أَجْرَدُ، لاٰ يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لاٰ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لاٰ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمٰانِ، أَمَّا الصَّعْبُ فَهُوَ الَّذي لَمْ يُرْكَبْ بَعْدُ، وَ أَمَّا الْمُسْتَصْعَبُ فَهُوَ الَّذي يُهْرَبُ مِنْهُ إِذٰا رُؤِيَ، وَ أَمَّا الذُّكْوٰانُ فَهُوَ ذَكٰاءُ الْمُؤْمِنِينِ، وَ أَمَّا الْأَجْرَدُ فَهُوَ الَّذي لاٰ يَتَعَلَّقُ بِهِ شَيْءٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ: «اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» الزمر:۲۳).

فَأَحْسَنُ الْحَدِيثِ حَدِيثُنٰا، وَ لاٰ يَحْتَمِلُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلاٰئِقِ أَمْرُهُ بِكَمٰالِهِ حَتّىٰ يَحُدَّهُ لِأَنَّهُ مَنْ حَدَّ شَيْئاً فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ ...».[۱]

یعنی: مفضّل میگوید: حضرت امام باقر«علیه‌السلام» فرمود: به تحقیق امر ما مشکل و دشوار، ذکو ان اجرد است بطوری که متحمل نمی‌شود آنرا ملک مقرّب، و نه نبی مرسل، و نه عبدی که خداوند متعال قلبش را برای ایمان آزموده باشد، اما صعب است که هنوز کسی نتوانست به آن راه یابد و درکش نماید، و مستصعب است که با دیدن آن، مردم میگریزند، و اما ذکوان که آن ذکاوت مؤمنان راستین است، و اما أجرد است که کسی را توان احاطهٔ بر آن نیست، و اینست فرمودهٔ خداوند متعال:«خداوند سبحان فرو فرستاد بهترین حدیث را».

پس بهترین حدیث، حدیث ما اهل بیت وحی می‌باشد، و متحمل نمی‌شود آنرا بکمال و تمام، هیچکس از خلائق جهان، مگر آنکه بر آن محیط گردد، زیرا کسی که محیط بر چیزی شود، بزرگتر از آن می‌باشد (در نظام آفرینش، احدی بزرگتر از ما نیست تا بر ما محیط شود و بتواند ما را آنچنان که هستیم درک کند).

۱- بصائر الدرجات: جزء اول، باب ۱۱ ح ۱۶ ص ۴۴).

۴۱۶- حقیقت سرّ چیست؟ چه کسی می‌تواند اسرار عالم را درک کند؟

بر اهل خرد و اندیشه مخفی نماند که:

سرّ هر چیز، لطیفه و حقیقت مخفی آنست که تنها خواص، توان درک آنرا دارند، زیرا هر سَری توان درک سِرّ را ندارد، و اما سرّ الأسرار تنها برای خاصّ الخواصّ است که آنرا جز اهلش نیابند و ندانند.

ششمین جانشین به حق رسول‌اللّٰه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به این معنی اشاره فرموده است: مرحوم صفار درکتاب شریف «بصائر الدرجات» آورده است:

«عَنْ أَبِي الصّٰامِتِ قٰالَ: سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِ اللّٰهِ ﴿علیه السلام﴾ يَقوُلُ: إِنَّ مِنْ حَدِيثِنٰا مٰا لاٰ يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لاٰ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لاٰ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ، قُلْتُ: فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ؟ قٰالَ: نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ».

یعنی: به تحقیق بعضی از حدیث و امر ما را متحمل نمی‌شود ملک مقرب، و نه نبی مرسل، و نه عبد مؤمنی، عرض کردم: پس چه کسی تحمل توان آنرا دارد؟ فرمود: مائیم که آنرا تحمل کرده و درک می‌کنیم.

بنابراین، بعضی از امور اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه قابل درک و تحمل برای غیر مؤمن راستین نیست که مؤمنان راستین توان درک و تحمل آنرا دارند، همانطوری که حضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ به آن اشاره، و حضرت مولی الموحدین امام علی ﴿علیه السلام﴾ تصریح فرموده‌اند:

«إِنَّ أَمْرَنٰا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لاٰ يَحْمِلُهُ إِلاّٰ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمٰانِ، وَ لاٰ يَعِي حَدِيثَنٰا إِلاّٰ صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلاٰمٌ رَزِينَةٌ».[1]

یعنی: به تحقیق امر ما مشکل و دشوار است که متحمل نمی‌شود آنرا مگر شخص با ایمانی که خداوند متعال قلبش را برای ایمان آزموده باشد، و حدیث ما را نمی پذیرد مگر سینه های امین و خرد های متین و ورزیده.

و بعضی دیگر بلکه أکثر از امور اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه قابل درک و تحمل برای غیر خودشان نمی‌باشد چنانچه حضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ در آخر

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

کلامش به آن تصریح فرمودند، پس بین روایات، تناقض و تضاد نیست که بعضی توهم کرده اند.

و مرحوم صفّار در کتاب شریف «بصائرالدرجات» ازحضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «**إِنَّ أَمْرَنٰا سِرٌّ، وَ سِرٌّ فِي سِرٍّ، وَ سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ، وَ سِرٌّ لاٰ يُفيدُهُ إِلاّٰ سِرٌّ، وَ سِرٌّ عَلٰى سِرٍّ، وَ سِرٌّ مُقَنَّعٌ بِسِرٍّ**».

یعنی: به تحقیق امر ما سرّیست مخفی، و سرّیست پنهان در سرّ، و سرّیست پوشیدهٔ سرّ دیگر، و سرّیست که فائده نمی‌دهد آنرا مگر سرّ، و سرّیست فوق سرّ، و سرّیست مستور به سرّ».

سرّ مقنّع به سرّ، همان معادن علم، و موضع سرّ الهی، و مخزن کلمات اللّه تعالی و کنوز رحمن هستند که فوق مراتب کونیه از عقول و نفوس کلیّه و جزئیّه، و مراتب طبیعت از آغاز تا آخر تنزّلات و تطوّرات وجودند، مادون خالق و ربّ، مافوق مخلوق و مربوب.

چنانکه ناموس دهر، مبلی السّرائر، حضرت ولی عصر، صاحب‌الزمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف در توقیع مبارک از ماه رجب‌المرجب به آن تصریح فرموده است، و سید بن طاوس آنرا در کتاب شریف «اقبال» با سلسله سند روائی آن نقل فرموده است

دعائی که از ناحیهٔ مقدسه خارج، و به محمد بن عثمان بن سعید دومین نائب خاص آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ رسیده است، و در هر روز از ماه رجب المرجب خوانده می‌شود:

«**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ أُدْعُ في كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيّٰامِ رَجَبٍ:**

اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْئَلُكَ بِمَعٰاني جَميعِ مٰا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاٰةُ أَمْرِكَ، اَلْمَأْمُونُونَ عَلٰى سِرِّكَ، اَلْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ، اَلْوٰاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ، اَلْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ، وَأَسْئَلُكَ بِمٰا نَطَقَ فيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ، فَجَعَلْتَهُمْ مَعٰادِنَ لِكَلِمٰاتِكَ، وَأَرْكٰاناً لِتَوْحيدِكَ وَ آيٰاتِكَ الَّتي لاٰ تَعْطيلَ لَهٰا في كُلِّ مَكٰانٍ، يَعْرِفُكَ بِهٰا مَنْ عَرَفَكَ، لاٰفَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهٰا إِلاّٰ أَنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَخَلْقُكَ...».

خود إشراف پیدا کرده، مسلط می‌گردد، چنین انسانی باید اسوه و الگو و معیار و میزان و مقیاس در معرفت بخداوند سبحان و در عبادت و بندگی، و در علم و عمل، و در تمام فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی... برای مادون خود باشد، الگوی انسانیت و کمال برای کسانی که قصد پیمودن راه کمال و نیل بانسانیت را دارند می‌باشد.

نه تنها خود چنین ادّعائی کرده است:

«اَمٰا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهٰا ابْنُ أَبِي قُحٰافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلّي مِنْهٰا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ: يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلاٰيَرْقىٰ إِلَيَّ الطَّيْرُ».[1]

یعنی: «ای مردم جهان! آگاه باشید سوگند بخداوند متعال هر آینه پسر أبی قحافه (أبی بکر) خلافت را مانند پیراهنی پوشید، و حال آنکه بتحقیق خود بدرستی میدانست که من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم، علوم آسمانی و معارف اسلامی از سرچشمهٔ فیض من همانند سیل سرازیر می‌شود، و هیچ پرواز کننده‌ای در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد».

اگر بخواهید موقعیت کسی که به أوج مغز سازنده، و قلب حسّاس همهٔ جوامع بشری بالا رفته را در نظر بگیرید، در این چند بیت مثنوی جلال الدین مولوی دقت کنید:

زآن بظاهر کوشد اندر جاه و حکم — تا أمیران را نماید راه و حکم
تا بیاراید به هر تن جامه‌ای — تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا أمیری را دهد جان دگر — تا دهد نخل خلافت را ثمر

چه اینکه مثنوی در بیت اول، حکمت و هدف تمام تکاپوها و احساس ناراحتی‌های حضرت مولی الموحدین«علیه السلام» را در خطبهٔ شقشقیه شرح می‌دهد.

و در مصراع اول از بیت دوم: «تا بیاراید به هر تن جامه‌ای» اشارهٔ کاملاً روشنی به أولین جملهٔ خطبهٔ شقشقیه کرده که فرمود: **«أمٰا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهٰا ابْنُ أَبي قُحٰافَةَ».**

۱- نهج البلاغة: خطبه ۳ ص. ۴۶).

یعنی: خداوندا به تحقیق من از تو می‌خواهم به معانی آنچه می‌خوانند تو را به آن والیان أمرت، که أمین هستند بر سرّت، مژده دهندهٔ فرمان تواند، و توصیف کنندهٔ قدرت تو می‌باشند، اعلام کنندهٔ عظمتت هستند، میخواهم از تو به حق آنچه گویا است در آنان از خواست تو، زیرا تو قراردادی آنها را کانهای کلماتت، و گردانیدی أرکان توحیدت و آیاتت و مقاماتت که هرگز برای آنها در هرکجا تعطیلی نیست، می‌شناسد تو را بوسیلهٔ آنها هر که بخواهد تو را بشناسد، جدائی میان تو و آنها نیست جز آنکه آنها بندهٔ تو و آفریدهٔ تواند ...»

۴۱۷- بدون کمترین تردید!

این بیان ـ توقیع شریف ـ جز از معادن کلمات اللّٰه تعالی، و مشیّت الهی، مدار دهر و نوامیس عصر، حضرت صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ که آخرین علت غائی در سلسلهٔ علل غائیهٔ آفرینش است نمی‌تواند باشد که با کوتاهترین عبارات اعجاز آمیز، تمام اصول و امّهات مسائل ولایت کبری، و مقام امامت عظمی را بصورت دعاء در شهر اللّٰه جل و علا، مولد نخستین علّت غائی خلقت، صاحب ولایت کبری علیّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ را بیان فرمود، که براستی درک مفاهیم آن حتّی برای خواص جز با نور ولایت ممکن نیست، که هر کس خلاف این گوید، خلاف گوید.

و بر أندیشمندان است که در دو ضمیر: «بَیْنَهٰا إِلاّٰ أَنَّهُمْ» همانند دو ضمیر آیهٔ کریمهٔ: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ كُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ» البقرة:۳۱) نیز نیک بیاندیشند.

حضرت ولی عصر، صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ مقام و محلّ و مظهر مشیّت و اختیار الهی و صاحب ولایت کلیه دارای رقائق صفات حقّ جلّ و علا، و محل ظهور تجلّی جمیع صفات کمالیّهٔ الهیّه می‌باشد که خداوند متعال در سورهٔ انسان خطاب به صاحبان ولایت کبری فرموده است:

«وَمٰا تَشٰآؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰآءَ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَليماً حَكيماً» الانسان:۳۱).

یعنی: و شما أی مظاهر أسماء حسنی إلهی، چیزی را جز آنچه خداوند متعال بخواهد نمی‌خواهید، البته خداوند متعال به أحوال بندگان دانا، و به صلاح آنان آگاه است.

در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۱» در تفسیر آیهٔ کریمه از حضرت امام علی النقی ﴿عليه السلام﴾ روایت شده که فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالىٰ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِداً لِإِرٰادَتِهِ، وَإِذٰا شٰآءَ شَيْئاً شٰآؤُهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «وَ مٰا تَشٰآؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰآءَ اللّٰهُ»».

یعنی: به تحقیق خداوند تبارک و تعالی قرار داده است قلبهای أئمهٔ اثنی عشر را مورد و محل برای ارادهٔ خود، و هرگاه بخواهد خداوند متعال چیزی را آنان همان را می‌خواهند و اینست معنی فرمودهٔ خداوند سبحان: «و نمیخواهید شما مگر آنچه راکه خداوند متعال می‌خواهد».

براستی تنها کسانی که خواستی جز خواست خداوند متعال ندارند شایستگی هدایت انسان بسوی کمال را، دارا می‌باشند.

۴۱۸- چه کسانی میتوانند فرد و جامعه را بسوی کمال رهنمون سازند؟

آیات قرآن کریم و روایات متواتره از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین به صراحت بیان فرموده‌اند که: خداوند متعال أنبیاء و رسولان و أوصیاء آنان علیهم صلوات اللّه را از بهترین، پاکترین، شایسته‌ترین وکاملترین أفرادکه دارای عصمت، و مظهر أسماء حسنی وکمال الهی بوده‌اند برای پرچمداری کمال انسانی، و هدایت جوامع بشری برگزیده است، همانطوری که بهترین فرشتگان خود را جهت رساندن وحی به رسولانش برگزیده است، و این انتخاب از آنِ آفریدگار جهان است که خود می‌فرماید:

«اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ» الأنعام:۱۲۴).

یعنی: خداوند متعال بهتر میداند که کجا رسالت خود را مقرّر دارد و این مقام بلند را به چه کسی عطا کند.

و می‌فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى الْعٰالَمِينَ» آل‌عمران:۳۳).

یعنی: به تحقیق خداوند متعال برگزید آدم و نوح و خانوادهٔ ابراهیم و آل‌عمران را بر جهانیان (که آنان را بسوی کمال انسانی رهنمون سازند).

و می‌فرماید:

«اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» الحج: ۷۵).

یعنی: خداوند متعال از میان فرشتگان، بهترین آنها، و از میان مردم پاکترین آنها را برای هدایت بشر بر می‌گزیند، به تحقیق خداوند سبحان به سخن عالمیان شنوا، و به لیاقت و شایستگی آنان برای رسالت بینا است.

و می‌فرماید:

«وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الأَخْيٰارِ» ص: ۴۷).

یعنی: و به تحقیق آن انبیاء و رسولان همهٔ آنها نزد ما از برگزیدگان خوبان بوده‌اند.

و می‌فرماید:

«وَجَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا وَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يُوقِنُونَ» السجدة:۲۴).

یعنی: و قرار دادیم بعضی از بندگان را امام و پیشوایانی که دیگر بندگان ما را به فرمان ما هدایت کنند، برای آنکه آنها در راه حق بردبار و شکیبا، و به آیات ما به کمال یقین رسیده‌اند.

پس کسی که کمترین شک و تردید در آیات الهی، وکمترین آلودگی از ظلم و طغیان را در أبعاد زندگیش داشته باشد، شایستگی امامت و رهبری جامعه را بسوی کمال انسانی ندارد که فرمود:

«وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قٰالَ لاٰيَنٰالُ عَهْدِى الظّٰالِمِينَ» البقرة:۱۲۴).

یعنی: و ای رسول ما بیاد آر زمانی را که خداوند متعال ابراهیم را به اموری آزمود، و او بخوبی از آزمون به درآمد، خداوند سبحان خطاب به او فرمود: همانا تو را پیشوا برای بندگانم برگزیدم، ابراهیم عرض کرد: این پیشوائی را به فرزندانم نیز

عطا خواهی کرد؟ خداوند متعال فرمود: (آری اگر شایستگی إمامت و پیشوائی راکه بدون عصمت از هر ظلم و طغیانی ممکن نیست - دارا باشند چه اینکه) عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

۴۱۹- برگزیدگان شایسته برای هدایت جامعه:

حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿؏﴾ می‌فرماید:

«فَلَمّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتارَ آدَمَ﴿؏﴾ خِيَرَةً مِنْ خَلْقِهِ - فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَلِيُقيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُوبِيَّتِهِ، وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلىٰ أَلْسِنَةِ الْخِيَرَةِ مِنْ أَنْبِيائِهِ، وَ مُتَحَمِّلي وَدائِعَ رِسالاتِهِ قَرْناً فَقَرْناً حَتّىٰ تَمَّتْ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ﴿ص﴾ حُجَّتَهُ وَبَلَغَ الْمَقْطَعَ عُذْرُهُ و نُذْرُهُ».[1]

یعنی: پس از آنکه آفریدگار جهان، زمین را همچون گهواره‌ای برای آسایش انسان آفرید، و أمر خود را به آفرینش انسان و کمالش جاری ساخت (همانند بنای مسکن قبل از ساکن، جهت سکون و آرامش ساکن در آن بسبب عمل ساکن به دستور بانی آن) آدم﴿؏﴾ راکه بهترین مخلوقش بود برای هدایت بشر برگزید - پس بعد از توبه و بازگشت بسوی خداوند متعال، آدم﴿؏﴾ را به زمین فرود آورد تا با نسل او زمین خود را آباد کند، و برای بندگانش (فرزندانی که از او و حوّا در دنیا متولد شده‌اند) او را حجّت و راهنمای کمال آنها قرار داده است.

و بعد از آنکه آدم را قبض روح نمود، مردم را بدون راهنما که آنها را به پروردگارشان آشنا سازد رها نکرده است، بلکه به سبب حجّتها و دلیل‌هائی که بر زبان برگزیدگان از پیامبرانش فرستاد تا مردم را به آفریدگارشان آشنا ساخته، و بکمال انسانی برسانند، و همهٔ پیامبران یکی پس از دیگری آورندهٔ پیامهای خدائی برای بندگانش بودند، و مردم را بسوی خیر و سعادت، و صلاح و کمال هدایت و

۱- نهج البلاغة: خ ۹۰ ص ۲۶۲).

راهنمائی نمودند، تا اینکه بوسیلۀ پیغمبر ما حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ حجتش بر مردم تمام شده، و جای عذری برای کسی باقی نمانده و بیم دادن او به پایان رسیده‌است (پس نبوّت سلسلۀ أنبیاء به نبوّت حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ ختم شد:

«مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ و لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیّینَ»

الاحزاب: ۴۰) و دینش را با ولایت حضرت أمیر مؤمنان علی﴿علیه السلام﴾ تکمیل نمود، و جای عذری برای هیچکس باقی نگذاشت، و عذاب را برای مخالفان مقرّر ساخت).

و حضرت أمیر المؤمنین امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقَرَّهُمْ فِي خَیْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنٰاسَخَتْهُمْ کَرٰائِمُ الْأَصْلاٰبِ إِلیٰ مُطَهَّرٰاتِ الْأَرْحٰامِ، کُلَّمٰا مَضیٰ مِنْهُمْ سَلَفٌ قٰامَ مِنْهُمْ بِدینِ اللّٰه خَلَفٌ، حَتّیٰ أَفْضَتْ کَرٰامَةُ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ إِلیٰ مُحَمَّدٍ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعٰادِنِ مَنْبَتاً، وَ أَعَزِّ الْأَرُومٰاتِ مَغْرَساً، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهٰا أَنْبِیٰائَهُ، وَانْتَخَبَ مِنْهٰا اُمَنٰاءَهُ، عِتْرَتُهُ خَیْرُ الْعِتَرِ، وَأُسْرَتُهُ خَیْرُ الْأُسَرِ، وَشَجَرَتُهُ خَیْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي کَرَمٍ، لَهٰا فُرُوعٌ طِوٰالٌ، وَ ثَمَرَةٌ لاٰتُنٰالُ...».[۱]

یعنی: خداوند سبحان، پیامبرانش را در برترین أمانتگاه (صلب پدران) أمانت نهاد، و در بهترین جایگاه (رحم مادران) قرار داد، و آنانرا از صلبهای نیکو به رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد (پدر و مادر پیامبران از حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ تا حضرت خاتم الأنبیاء صلوات اللّٰه علیهم أجمعین همۀ آنها خداپرست بوده به شرک و کفر هرگز آناًما آلوده نگشته‌اند، و در زناشوئی بر خلاف شرع و دستور الهی رفتار نکرده‌اند) هرگاه یکی از آنان، از دنیا در میگذشت، دیگری بعد از او برای آشنا ساختن مردم را به دین خداوند متعال بجای او قیام می‌نمود تا مردم را به کمال برسانند.

تا اینکه منصب نبوّت و پیامبری از جانب خداوند متعال به حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسید، پس آن حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از نیکوترین صلبهای پیامبران پیشین خارج نموده، و در پاکترین رحمهای مادران غرس نمود، حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از

۱- نهج البلاغة: خ ۹۳ ص ۲۷۹).

شجره‌ای که پیامبرانش را از آن پدید آورده آشکار نمود، و أمین‌های وجی خود را از آن برگزیده بوجود آورد، أهل بیت حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهترین أهل بیت و خاندان حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهترین خاندان، و شجرهٔ او بهترین شجره‌ها است که درحرم خداوند متعال (مکهٔ مکرمه) روئید، و در بوستان مجد و عظمت و شرافت قد کشیده و تربیت یافت.

برای درخت نبوّت حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ شاخه‌های طولانی (أئمهٔ اثنی عشر) که به آخر الزمان منتهی می‌شود می‌باشد، و برای آن میوه‌هائی است که دست هر کس به آن نرسد (ولایت آنان﴿علیهم السلام﴾ را بیگانگان نخواهند پذیرفت، و کلمات و سخنان آنها را ناکسان نخواهند فهمید، و راه آنانرا نااهلان نخواهند پیمود).

براهین قاطعهٔ عقلیه، و علم و تاریخ بشری مؤید آنستکه: انتخاب أنبیاء و رسولان و أوصیاء که از شایسته‌ترین، وکاملترین که باید دارای عصمت باشند از آنِ خداوند متعال است.

۴۲۰- دو پرسش أساسی و بسیار مهم:

در اینجا دو پرسش أساسی، و بسیار مهم به نظر می‌رسد که بطور فشرده عنوان، سپس اجمالاً پاسخ داده می‌شود:

سئوال اول: آیا علمای دینی و رهبران کمال انسانی که در فاصله‌های زمانی بین پیامبران و أوصیاء و در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ که ادامه‌دهندهٔ راه أنبیاء و أوصیاء، و عهده‌دار مسئولیتهای آنان در هدایت جامعه می‌باشند، همانند أنبیاء و أوصیاء برگزیدگان خداوند سبحان هستند؟

سئوال دوم: اگر نیستند، پس باید دارای چه خصوصیات، و ممیزاتی باشند تا جامعه، آنانرا بعنوان هدایت گران بسوی کمال انسانی بپذیرد؟ و پر واضح و روشن است که اگر رئیس یک مملکت، یا استاندار و یا رئیس یک اداره و حتی رئیس یک خانه بخواهد برای چند روزی سفر کند، فرد مورد اطمینانش که هم سخنانش را درک کند، و هم طبق خواستها و مسئولیتهای رئیس عمل کند، انتخاب می‌کند، اگر علمای دینی منصوب نیستند، پس با چه معیاری ما آنها را بعنوان جانشینان أنبیاء و أئمهٔ معصومین صلوات الله علیهم أجمعین بپذیریم، و به گفته‌هاشان عمل کنیم؟

پاسخ به سئوال أول: علمای دینی و رهبران مذهبی، همانند أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین منصوص و منتخب از طرف خداوند سبحان نیستند، بلکه با شرائط و معیار خاصّی که در کتاب و سنّت آمده انتخاب و برگزیده می‌شوند.

پاسخ به سئوال دوم: علمای دینی و رهبران مذهبی جامعه گر چه دارای عصمت نیستند، أما طبق نصّ قرآن کریم و روایات صحیحهٔ منطبق بر کتاب شریف باید از میان طائفهٔ أهل ایمان انتخاب شوند، و خود نیز أفراد شایسته، و در بالاترین افق ایمان و تقوی و تزکیهٔ نفس، و نمونهٔ کمال انسانی باشند، تا بتوانند افراد و جامعه را به ایمان و تقوی و تزکیهٔ نفس و کمال انسانی دعوت کنند، و مردم از آنان پذیرا باشند.

خداوند متعال معیاری را برای گزینش علمای دینی و رهبران مذهبی در ضمن آیاتی از قرآن کریم بیان فرموده است که از آن جمله:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَميعاً وَلاتَفَرَّقُوا - وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل عمران: ۱۰۲-۱۰۴).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند متعال بترسید و راه تقوی را در پیش گیرید و به بالاترین افق تقوی و پرهیزکاری برسید، و نمیرید جز به دین مبین اسلام،و همگی به ریسمان الهی (کتاب اللّٰه و سنت اهل بیت رسول اللّٰه«صلی الله علیه و آله») چنگ زنید و هرگز از آندو جدا نشوید - و باید از میان شما چنین مؤمنان راستین که در بالاترین افق تقوی قرار دارند گروهی (برخیزند و علوم کتاب و سنت را فرا گیرند و با آندو) مردم را به خیر و صلاح و سعادت و کمال انسانی دعوت کنند، و مردم را به نیکوکاری أمر، و ازکارهای زشت و ناشایست نهی نمایند، و اینان واسطهٔ هدایت خلق، و خود رستگارانند.

و از آن جمله:

«وَما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً فَلَوْ لانَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» التوبة: ۱۲۲).

یعنی: و لزومی ندارد که همهٔ مؤمنان راستین لانه و کاشانهٔ خود رارها کنند و از دیار خود خارج گردند، بلکه باید جمعی از هر طائفه‌ای از این مؤمنان راستین جهت تفقّه و تحصیل علوم دینی، به مراکز علمی بروند، و باکسب معارف و علوم اسلامی بسوی أقوام و طوائف خود بازگردند و آنها را إنذار و إرشاد نمایند شاید آنها پذیرا شوند (وگر نه حجّت بر آنان تمام نمی‌گردد، پس إرشاد و إنذار در هر حال باید، و پذیرش شاید است).

باید جمعی از میان طائفه‌ای از أهل ایمان و تقوی به حوزه‌های علوم دینی که خود دارای ایمانی ثابت و مستقر و تقوای کامل باشند روانه گردند، و باکسب علم و عمل مردم را بر اساس دو اصل: کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) و سنت رسول خدا﴿ﷺ﴾ روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین هدایت و بسوی کمال انسانی رهنمون سازند که خداوند سبحان خطاب به آنان می‌فرماید:

«کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» آل عمران: ۷۹).

یعنی: شما تربیت شدگان مکتب وحی و علمای دینی و رهبران مذهبی و مسئولان اعتقادی باید مردم را بر اساس دو اصل کتاب خدا (قرآن کریم) و به آنچه از سنت رسول اللّه﴿ﷺ﴾ می‌آموزید تربیت و به خیر و صلاح و سعادت و کمال ارشاد نمائید.

۴۲۱- علمای دینی ادامه دهندگان راه أنبیای الهی:

براهین عقلیهٔ قطعیه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه وجود علمای دینی و رهبران مذهبی که در مکتب وحی آموزش دیده و به سلاح علم و عمل آراسته شده‌اند را جهت استمرار راه أنبیاء و رسولان الهی و جانشینان معصومین آنها علیهم صلوات‌اللّه بر اساس فطرت، ضروری می‌نماید.

و هر کسی که بخواهد این لباس مسئولیت أنبیاء عظام و رسولان الهی و أوصیاء کرام معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین که شریف ترین لباس و سنگین‌ترین مسئولیت در نظام آفرینش است را بپوشد باید طبق عهد و پیمان الهی به مسئولیت خود عمل نماید، و از زیر بار مسئولیت بسیار سنگین شانه تهی نکند، و به ناکرده‌ها دلخوش نباشد که خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّٰاسِ وَلاٰتَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرٰاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَبِئْسَ مٰا يَشْتَرُونَ لاٰتَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَفْرَحُونَ بِمٰا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ يَفْعَلُوا فَلاٰتَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفٰازَةٍ مِنَ الْعَذٰابِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَليمٌ» آل عمران: ۱۸۷-۱۸۸).

یعنی: و ای رسول ما بیادآر! زمانی راکه خداوند متعال عهد و پیمان گرفت از آنانکه علوم کتاب آسمانی را آموخته‌اند که: حقائق و معارف و أحکام کتاب آسمانی را برای هدایت مردم بیان کنید و آنراکتمان ننمائید، پس گروهی از آنها عهد و پیمان الهی را پشت سر انداخته، وکتاب خداوند متعال را به بهای اندک فروختند، و چه بد معامله‌ای کردند، ای رسول ما مپندار آنها که به کردار زشت خود شادمانند (حقائق دین را به متاع دنیا فروختند، و برای خوشایند ستمگران و فرمانروایان خیره‌سر، حقایق راکتمان کرده، و جنایات آنها را به اسم دین توجیه کرده‌اند) و دوست دارند که مردم ناکردهٔ آنها راکرده قبول کنند، و آنها را به اوصاف پسندیده‌ای که در آنها وجود ندارد ستایش کنند، پس ای رسول ما البته گمان مدارکه آنان از عذاب الهی رهائی دارند و حال آنکه برای آنها عذاب دردناک أبدی خواهد بود.

روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین در معانی این آیات و دیگر آیات قرآن‌کریم در این موضوع بسیار است که بیان آنها نیاز به دهها بحث مستقل داردکه از حوصلهٔ بحث مختصر ما خارج است، پس ما به ذکر یک روایت که بدون کمترین تردید منطبق برکتاب کریم است در اینجا بسنده می‌کنیم:

مرحوم طبرسی مازندرانی در کتاب شریف «احتجاج» از حضرت امام حسن عسکری«علیه‌السلام» در تفسیر آیهٔ کریمهٔ:

«فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُون هٰذا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ...»

البقرة:۷۹) مطالبی را در ذمّ تقلید و پیروی از علمای سوء بیان داشته تا اینکه حضرت إمام«علیه‌السلام» فرمود: «**فَأَمّا مَنْ كانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِنَفْسِهِ، حافِظاً لِدينِهِ، مُخالِفاً عَلىٰ هَواهُ، مُطيعاً لِأَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعَوامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذٰلِكَ لايَكُونُ إِلاّ بَعْضَ فُقَهاءِ الشّيعَةِ لاكُلَّهُمْ...**».

یعنی: پس اما اگر فقیهی از فقهاء که فریب نفسش را نخورده، پاسدار دینش باشد، بر خلاف هوای نفس رفتار کند، فرمانبر أمر مولایش: (خدا و رسولش«صلی‌الله‌علیه‌وآله») باشد، پس عامهٔ مردم باید از چنین فقیهی وارسته، تقلید و پیروی کنند، و این صفات و وارستگی در همهٔ فقهاء نیست، بلکه در بعضی از فقهای شیعه وجود دارد که مردم باید از کسی که دارای چنین صفات و وارستگی می‌باشند تقلید و پیروی کنند، نه از هر فقیهی.

و در مصرع اول از بیت سوم: «تا امیری را دهد جان دگر» با فریاد بلند می‌گوید:

امارت و خلافت به جان دیگری احتیاج داشته است، و احیاء کنندۀ این جان، علی بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ بوده است و بس.

بنابراین شکوه‌ها و ناله‌های حضرت أمیر المؤمنین امام عليّ ﴿علیه السلام﴾ بجهت نتائج غیر منطقی بوده که از انحراف خلافت از حضرت مولی عليّ ﴿علیه السلام﴾ بوجود آمده، بوده است.

و حضرت أمیر مؤمنان امام علی ﴿علیه السلام﴾ در سخنانش پس از جنگ نهروان فرمود:

«وَ إِنَّمٰا أَنَا قُطْبُ الرَّحیٰ: تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكٰاني، فَإِذٰا فٰارَقْتُهُ اسْتَحٰارَ مَدٰارُهٰا وَ اضْطَرَبَ ثُفٰالُهٰا».(۱)

یعنی: و من قطب و میخ آسیا هستم که سنگ آسیا بأطراف من دور می‌زند، و من در جای خود ثابت و استوار هستم (همانطوری که دوران و گردش سنگ آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است که بدون آن، خاصیّت آسیائی ندارد، دین مبین اسلام منهای حضرت أمیر مؤمنان امام علی ﴿علیه السلام﴾ خاصیت دینی ندارد) پس اگر من از آن منهاء و جدا شوم، مدار آسیا بهم خورده، سنگ زیرین آن مضطرب گردد (اگر أمیر مؤمنان امام علی ﴿علیه السلام﴾ که روح اسلام و جان رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هست نباشد، امور اسلام گسیخته و رسالت بی‌خاصیت می‌شود: **«وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ»** المائدة: ۶۷).

و شبلی شمیل که از أعضای مکتب ماتریالیسم است در بیان شخصیت حضرت أمیرالمؤمنین ﴿علیه السلام﴾ مانند یک فرد مسلمان راستین سخن می‌گوید:

«پیشوا علی بن أبیطالب بزرگ بزرگان، یگانه نسخه ایست که نه شرق و نه غرب، نه دیروز و نه امروز، نسخه‌ای مطابق این أصل ندیده است».

ناصر الدین شاه گوید:

بیشۀ ایجاد ربّ العالمین یک شیر داشت
از برای دشمنان مصطفیٰ شمشیر داشت
مادر گیتی نزادی در جهان مثل علی
آسمان در ترکشش گویا همین یک تیر داشت

۱- نهج البلاغة از کلام امام ﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۱۸ ص ۳۶۸-۳۶۹).

درس هشتاد و پنجم:

۴۲۲- تربیت فرد و کمال جامعه، به تربیت و کمال مربیان راستین آن بستگی دارد:

در بحث گذشته معیاری از کتاب و سنت اجمالاً برای گزینش روحانی بیان فرمودید که بسیار جالب و اصولی بوده است، و غیر از آن هم نمی‌تواند باشد، اما قبل از ورود به بحث امروز، دو سئوال ضروری به نظر می‌رسد، که پس از پاسخ به آن، بحث را ادامه دهید؟

۴۲۳- دو سئوال و پاسخ...

پرسش اول: آیا واقعاً أفراد روحانی با این معیار آسمانی، گزینش و انتخاب شده و می‌شوند؟

پرسش دوم: اگر افراد با چنین معیار برای چنان مسئولیتی که بالاترین مسئولیتها در جوامع بشری بشمار می‌رود انتخاب شده یا می‌شوند که در واقع فرد روحانی، تالی تِلْو نبی و رسول و وصیّ ﴿علیهم السلام﴾ بود یا اصلاً نباید در بین جامعه روحانیت تلفات، مشکلات، مفاسد و نابسامانی‌ها باشد، و یا اگر باشد، باید بسیار ناچیز باشد که ممکن است أحیاناً درگزینش اشتباهی روی دهد؟

پاسخ به سئوال نخست: من با خداوند متعال عهد و پیمان بستم که با توفیقات الهی در نوشته‌ها وگفته‌ها ـ در حدّ توان ـ توجیه نادرستیها نکنم و یا جواب إقناعی ندهم، و یا واقع راکتمان و غیر واقع را بصورت واقع بیان نکنم، و یاکسی را إغراء به جهل نمایم، بلکه عهد بستم واقع را بگویم گر چه بظاهر بر ضررم تمام شود که خداوند سبحان می‌فرماید:

«یٰا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّٰامینَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰآءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ ـ فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوٰی أَنْ تَعْدِلُوا» النساء:۱۳۵).

یعنی: ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید، و برای خداوند متعال (یعنی موافق حکم خدا) گواهی دهید هرچند ظاهراً بر ضرر شما باشد ـ پس پیروی از هوای نفس نکنید تا از جاده عدالت و بیان حقیقت خارج نشوید.

و فرمود:

«وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰاقُرْبىٰ وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا» الأنعام: ۱۵۲).

یعنی: و هرگاه سخنی گوئید، به عدالت سخن گوئید هر چند دربارهٔ خویشاوندان شما باشد، وگفتار حق بر ضرر آنها تمام شود و به عهد خدا وفاکنید (حقائق را بگوئید، و آنرا کتمان نکنید).

واقع مطلب در پاسخ به سئوال اول آنستکه: بر علمای دینی و رهبران مذهبی و اندیشمندان با انصاف پوشیده نیست که: مخصوصاً در زمان ما نه تنها افراد با معیار إلهی، آسمانی و وحی قرآنی گزینش و انتخاب نمی‌شوند تا إلهی تنها برای خداوند متعال تحصیل کنند، إلهی ازکار در آیند، إلهی تدریس کنند، إلهی بنویسند، إلهی فارغ التحصیل شوند، و درگفتار وکردار إلهی باشند، بلکه در این زمان أصلاً صحبت از چنین معیار آسمانی درگزینش و انتخاب أفراد جهت تحصیل علوم دینی نیست، و کمترین توجهی به آن نمی‌شود، بنابراین معلوم است که نتیجه چه می‌شود، و این خود پاسخ به سئوال دوم شما نیز می‌باشد.

۴۲۴- اما چه باید کرد؟

شماکسی را رئیس کاروان سفری ـ مثلاً حج ـ قرار می‌دهید که این راه را مکرر پیموده باشد، و در مقابل موانع در مسیر راه و سختیها، رنجها، مشکلات، و خطرات و ... مقاوم، صبور، بردبار، و شکیبا و ... باشد، و افراد تحت نظر خود را به حالشان وانگذارد، و رهاشان نسازد، و آنانرا بسلامت با انجام عمل صحیح و درست باز گرداند.

آیا شما یک فردی که احساس مسئولیت نسبت به وظائف خود نمی‌کند، یا فرد بی تفاوت، بی حال، سهل انگار، و أحیاناً خائن را بعنوان راهنمای کاروان حج... می پذیرید؟!

از اینکه تاکنون در این قسمت پیشرفت کم یا بسیار کُند بوده است، برای آنستکه: افرادی خود رو، غیر مسئول و نالائق... بزرگترین مسئولیت و سنگین ترین وظائف را به عهده گرفته‌اند که کمترین لیاقت آنرا نداشته‌اند که نه تنها مفید نبوده‌اند که بسیار زیان آور بوده‌اند، وقتی مسؤل به وظائف خود عمل نکند، نمی‌تواند کسی را به انجام وظیفه‌ای وا دارد.

ذات نا یافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش

و همچنین کسانی که توان انجام مسئولیتی را ندارند، پذیرش آن می‌تواند فاجعه آور برای افراد و جامعه باشد که در دو آیهٔ آل‌عمران و روایت به آن اشاره شده است.

و بر صاحبان خرد و اندیشه و انصاف پوشیده نیست آنچه که بیان شد یک حقیقت بوده است نه اهانت، اگرچه کسانی که بیان حقیقت مناسب با میلشان نباشد؛ اهانت تلقی کنند که این خود دلیل روشن بر بی لیاقتی آنان است.

۴۲۵- نقش رهبران دینی در تکامل انسان:

در بحثهای سابق با براهین عقلیه ونقلیه مبرهن شد که دین یک پدیده‌ای خارج از ذات انسان نیست، زیرا از هنگامی که روح خاص إلهی بر جسم آدمی دمیده می‌شود: «**وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي**» ص:۷۲) هر یک از جسم و روح غذای متناسب خود را میجویند، موادّ غذای روح از آسمان بوسیلهٔ أمین وحی به رسولان إلهی بنام دین ابلاغ می‌گردد، و آنان مأمور تغذیهٔ آن به أرواح افراد و جوامع بشری می‌باشند، و موادّ غذای جسم از زمین است، مواد غذای روح موجب رشد و شکوفائی استعدادها وکمالات نفسانی انسان، و مواد غذای جسم، باعث رشد و نموّ و تقویت جسمانی انسان می‌گردد، و انسانیت انسان به غذای روح، و بقای جسم بغذای جسم بستگی دارد.

پس هیچ انسانی بدون دین نمی‌تواند به انسانیت برسد و نه آنرا حفظ کند، چنانچه بدون غذا جسم نمی‌تواند زنده بماند، اینست اساس آفرینش انسان که هرگز قابل تغییر نیست که آفریدگارش فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّه ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَيَعْلَمُونَ» الروم: ۳۰).

یعنی: پس تو ای رسول ما با تمام پیروانت مستقیم روی بجانب آئین پاک اسلام آور، پیوسته از طریقهٔ دین خداوند متعال که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن، که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید و نمیتوان داد، اینست آئین استوار حق، و لکن أکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

همانطوری که در ذیل آیهٔ کریمه تصریح فرمود که:

اکثر مردم در هر زمان و مکان ـ چون از خود بیگانه‌اند ـ نمیتوانند صحّت و درستی، و کمیّت و کیفیّت غذای روحشان را تشخیص دهند از یکسو، و از سوی دیگر بر اثر نیاز مبرم انسان به غذای روح ـ در صورت نیافتن آن بطرز صحیح – هر چیزی که بعنوان غذای روح به آنان عرضه شود می‌پذیرند، همانند طفلی که هرگاه غذای جسم بطور صحیح به آن نرسد، برای حفظ بقایش، هر چیزی که به دستش برسد ـ حتی انگشت دستش را ـ به عنوان غذا به دهانش می‌گذارد، پس باید بوسیلهٔ افراد خانواده، مخصوصاً مادر غذای سالم و متناسب در حدّ نیاز به طفل برسد.

پر واضح و روشن است: وقتی انسان، مرض جسمی پیدا کرد، هرکسی خود نمی‌تواند دردش را معالجه کند، بلکه باید به افراد آگاه جهت معالجه، مراجعه نماید، همچنین هر انسانی خود نمی‌تواند غذای روح خود را تأمین و تغذیه، و در صورت مرض روحی، خود را معالجه کند.

خداوند متعال از آغاز زندگی بشر بر روی زمین، افرادی را یکی پس از دیگری بنام پیامبر (نبی یا رسول) جهت عرضه نمودن غذای روح به بشر، حسب نیاز و مقتضیات زمان که هرگز خطائی در آنان، و در عرضهٔ آنها نبوده انتخاب نمود، و مواد غذای روح انسان را بنام دین:

«إِنَّ اللّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ» البقرة: ۱۳۲)

بوسیلهٔ فرشتگان مخصوص به رسولانش رسانید:

«اَللّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلآئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ» الحج: ۷۵).

و رسولان إلهی مردم را به نیاز غذای روحی آگاه و آنرا بر آنان عرضه نمودند:
«قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ» الجن: ۲۸).
«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ» النحل: ۳۵).

این مسئولیت خطیر و بسیار سنگین در فاصله‌های زمانی بین پیامبران بعهدهٔ جانشینان خاص: (معصومان) و عام: (علماء) آنها بوده است، تا اینکه بعثت، نبوّت و رسالت به حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ ختم گردید، و استمرار رسالت که به استمرار حیات بشر بر پهنهٔ گیتی مرتبط است به عنوان امامت بـه عـهدهٔ دوازده جـانشین حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ واگذار شده است که نخستین آنها حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ و آخرینشان، مدار دهر، و نوامیس عصر حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری﴿علیه السلام﴾ می‌باشد.

این مسئولیت عظمی در زمان غیبت صغرای حضرت ولی عصر﴿علیه السلام﴾ بعنوان نیابت خاصّه به مدت (۷۴) سال به چهار نفر، و در غیبت کبری بعنوان نیابت عامه به علمای دینی و رهبران مذهبی با شرائط خاص واگذار گردیده است، و از اینان عهد و پیمان گرفته شد که باید مواد غذای روحی را به جوامع بشری عرضه کرده و بیان نموده و کوتاهی ننمایند که آفریدگار جهان خطاب به آنان در هر عصر و زمان می‌فرماید:

«کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ـ وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ میثاقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَلاتَکْتُمُونَهُ...» آل عمران: ۷۹ و ۱۸۷).

براهین عقلیهٔ قاطعه، و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه وجود علمای دینی و رهبران مذهبی جهت استمرار راه انبیاء و رسولان إلهی و أوصیاء معصومین آنان صلوات اللّه علیهم أجمعین را ضروری می‌نماید که نخستین گام آنان در انجام وظائف و اداء مسئولیت بسیار سنگین إلهی آن است که: باید انسان را از خود بیگانگی درآورند، و به خویشتن خویش آشنا سازند که:

چه بوده؟ ازکجا آمده؟ برای چه آمده؟ چگونه باید باشد؟ و به کجا خواهد رفت؟؟؟

زیرا انسان تا از خود بیگانگی در نیاید، و خود را درک نکرده و نشناسد، آفریدگارش را آنچنان که باید نخواهد شناخت که حضرت مولی الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

معرفت نفس انسان، مقدمهٔ معرفت به پروردگارش می‌باشد که کمال انسان بدون معرفت به آفریدگار جهان هرگز حاصل نمی‌گردد که حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» فرمود:

«قُولُوا: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ تُفْلِحُوا».

رستگاری، سعادت وکمال انسان درگرو معرفت به خداوند سبحان است که بدون شناخت خویشتن خویش، آنچنان که باید میسّر نباشد، و کمال انسان که دارای مراحلی به گستردگی از فرش تا عرش است کسب نمی‌گردد.

فرد روحانی تربیت یافتهٔ مکتب وحی در هدایت جامعه باید دیدش از فرش تا عرش به گستردگی کمال انسانی باشد تا بتواند انسان را از فرش تا به عرش رهنمون سازد، پس کسانی که چنین دید و توانمندی رانداشته‌اند، و چنین مسئولیت را بعهده گرفته‌اند، نه تنها به نفس خود و به جامعه و به انسانیت، و به دین بلکه به آفریدگار جهان بدترین خیانت را کرده‌اند **وَ إِنْ بَلَغُوا مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِصْطِلاٰحاٰتِ ماٰ بَلَغُوا.**

بدیهی است: علم منهای دین، یا علمی که دین را به استخدام خود در آورد همه چیز را مباح می‌کند، و هر نوع جنایات را توجیه می‌نماید.

۴۲۶- شرط پذیرش أمانت أهلیت بالفعل است:

دیانت بزرگترین امانت إلهی است که نخستین شرط پذیرش مسئولیت آن، اهلیت پذیرنده است از اینرو آسمانها و زمین وکوهها آنرا نپذیرفته‌اند که خداوند سبحان فرمود:

«إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً» الأحزاب: ۷۲).

یعنی: به تحقیق ما ارائه دادیم امانت (دیانت: کتاب اللّٰه تعالی و ولایت اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه) را بر آسمانها و زمین و برکوههای عالَم، همه از پذیرش و تحمل آن (بر اثر عدم اهلیتشان) امتناع ورزیدند، و انسان (بر اثر اهلیت بالقوّه) امانت إلهی (دیانت) را پذیرفت (اما در مقام آزمایش و اداء امانت) بسیار ستمکار (و بر اثر پیروی از هوای نفس) درگرداب جهل و نادانی فرو رفت.

انسان بواسطهٔ اهلیت بالقوه امانت إلهی را پذیرفته، اما بر اثر پیروی از امیال نفسانی نا اهل بالفعل، و جاهل به عظمت امانت گردید، از اینرو بدترین ظلم و بیشترین خیانت به امانت إلهی نمود، پس دیانت را نباید به نااهل بالفعل، و جاهل به حقیقت و عظمت آن سپرد که خداوند سبحان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» النساء: ۵۸).

یعنی: همانا خداوند متعال امر می‌کند شما را به اینکه امانات را به کسانی بسپارید که اهلیت بالفعل دارند، و هرگاه حاکم بین مردم شوید (باید توان حکومت بالفعل را داشته باشید) تا بتوانید بین مردم به عدالت داوری کنید، البته خداوند سبحان شما را پند نیکو میدهد (که با توان بالفعل امانت را پذیرید که حَکَمیّت توان فعلی را ضروری می‌نماید) البته خداوند متعال به گفتار شما شنوا، و به درون دل شما آگاه است.

و قتی یک انسان با غیرت، ناموسش را به انسان غیر مطمئن، و یک انسان مشکوک را محافظ و پاسدار جان حاکم و فرمانروای یک کشور، و یک سرباز ترسو را مرزبان مرز و بوم، و کمترین مال دنیا را بدست انسان خائن نمیسپارد، چگونه ناموس إلهی یعنی دین خداوند سبحان به ناأهل سپرده می‌شود؟!

علمای دینی و رهبران مذهبی باید در صدد پیاده کردن موازین و مقررات و قوانین آسمانی: (کتاب خدا و سنت رسول الله«صلی الله علیه و آله») در تمام ابعاد تربیت و تعلیم، و تعلیم و تربیت افراد و جامعه گام بردارند، و در صدد و فکر زیاد تألیف نمودن کتاب، و جابجائی مطالب، بدون ارائهٔ فکر جدید، و طرح نوین، و مطالب تازه نباشند و به آنچه هست دل نبندند و به آنچه که باید باشد بروند که تنها راهش آنستکه:

باید در عمق وحی آسمانی کتاب (قرآن کریم) و سنت (روایات وارده از اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین) و نوشته‌های پیشینیان فرو روند، و نیازمندیهای تازهٔ جوامع بشری در أبعاد گوناگون را استخراج و استنباط کنند، و بنای

جامعۀ نوین انسانی را بر اساس دو اصل کتاب و سنت پی ریزی نمایند، و از اینکه دیگران چه گفته و چه کرده‌اند نیاز فعلی جامعه را برطرف نمی‌کند، باید دید خداوند سبحان چه فرموده است، باید غذای روحی جوامع بشری را با در نظر گرفتن کمّیت و کیفیت آن بدرستی از وحی آسمانی استنباط و ارائه دهند.

علمای دینی و رهبران مذهبی باید در طرز تفکّرات افراد و جامعه عمیق شوند، تا از هر چیزی که باعث انحطاط فکری و روحی فرد و جامعه می‌گردد جلوگیری نمایند، و غذای روحی بر أساس فطرت آدمی را عرضه نمایند، چه اینکه دین مبین اسلام تنها دینی است که می‌تواند تمام نیازمندیهای جسمی و روحی انسان را در تمام ابعاد زندگیش بیان کند، و أسرار دو نظام طبیعت و شریعت را بازگو نماید که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ» النحل:۸۹).

یعنی: و ما فرو فرستادیم بر تو ای پیامبر خاتم ﴿ﷺ﴾ کتابی راکه بیانگر همۀ نیازمندیهای بشر در تمام ابعاد زندگی اعتقادی و اقتصادی، معنوی و مادی، روحی و جسمی، فردی و اجتماعی و تربیتی ... او است.

از اینرو خداوند متعال هیچ دینی را پس از اسلام نخواهد پذیرفت که فرمود:

«إِنَّ الدّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلامُ - وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ» آل عمران: ۱۹ و ۸۵).

یعنی: به تحقیق دین مورد پذیرش خداوند متعال تنها اسلام است - و هر کسی پس از ظهور دین مبین اسلام، دین دیگری بجوید، پس هرگز مورد پذیرش درگاه إلهی واقع نمی‌گردد، و آن کسی که دینی غیر از اسلام را بپذیرد در آخرت از زمرۀ زیانکاران و منحطان خواهد بود.

علمای دینی و رهبران مذهبی که مسئول اعتقاد و معاد مردم می‌باشند باید تمام سعی و کوشش آنها در تغذیۀ روحی جوامع بشری معطوف گردد، چه اینکه انسان وقتی از نظر روح تغذیۀ صحیح شود دست به جنایات و ... نمیزنند.

بدون کمترین تردید! تمام بدبختیها، ظلمها، ستمها، استبدادها، استثمارها، استکبارها، خودخواهی‌ها، خیره‌سریها، ازخود بیگانگی‌ها، خونریزیها، کشتارها و جنایات و فتنه و فسادها و ... از ناحیۀ فقر روحی است، زیرا فرمانروایان، و مستبدان و مستکبران و ستمگران و حاکمان زر و زور و تزویر و ... بیشترین جنایات را مرتکب می‌شوند، در حالی که نه تنها فقر اقتصادی و مادی ندارند بلکه از بهترین مزایا و بیشترین لذائذ و شهوات و شهرتها و ثروت و ... برخوردارند.

دزدهای ریزه‌پای شبها، زندانها را پر کرده‌اند، اما چپاولگران و سارقین بزرگ میلیاردهای روز روشن، بر جامعه حکومت می‌کنند!

در نقل آمده است که: «سلیمان نبی ﴿علیه السلام﴾ با آن همه قدرت و شوکت که ویرا پادشاهی بخش عظیمی از بسیط زمین بوده، و باد و ابر و طیور و وحوش و جن و انس و شیاطین و کوهها و ... مسخّر او بوده‌اند، و در مطبخش هر روز هزاران گاو و گوسفند و شتر طبخ میشده است، و سفرۀ عام او همواره گسترده بوده است، وی پلاس میپوشید، و آرد جوین را با دست خود خمیر کرده و آنرا پخته و قرص آنرا برداشته و به مسجد رفته، با مساکین نشسته می‌خورد و میگفت: «**مِسْكينٌ جالَسَ مِسْكيناً**» تا مسکینان و تهیدستان درد فقر را احساس نکنند، و دل خوش به آنچه مقدّر شده دارند، و دست تجاوز به مال دیگران دراز ننمایند.

حضرت مولی الموحدین علی ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسي بِأَنْ يُقالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ وَلاأُشارِكَهُمْ في مَكارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ في جُشُوبَةِ الْعَيْشِ».[1]

یعنی: آیا دربارۀ خودم به این قناعت بورزم که به من أمیرالمؤمنین گفته شود، ولی در ناگواریهای روزگار با آنان شرکت ننمایم، و در خشونتها و سختیهای معیشت با آنان همراه و هم درد نباشم.

و رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«اَلنّاسُ عَلى دينِ مُلُوكِهِمْ» مردم بر روش فرمانروایان خود چشم میدوزند.

۱- نهج البلاغة: از نامۀ امام ﴿علیه السلام﴾ رقم ۴۵ ص ۹۷۱).

مثنوی می‌گوید:

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند

حضرت أمیر مؤمنان امام علی﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«أَلْمَلِكُ کَالنَّهرِ الْعَظیمِ، تَسْتَمِدُّ مِنْهُ الْجَداوِلُ، فَإِنْ کٰانَ عَذْباً عَذُبَتْ وَ إِنْ کٰانَ مِلْحاً مَلُحَتْ».

یعنی: پادشاه (فرمانروا و رهبر) همانند رودخانه و نهر بزرگی است که از آن جویهای کوچک منشعب می‌گردند، پس اگر آب نهر بزرگ شیرین بود، آب جویهای کوچک نیز شیرین خواهد بود و اگر آن، شور باشد، اینها نیز شور خواهند بود.

مثنوی می‌گوید:

شه چو حوضی دان، حَشَم چون لوله ها
آب از لوله رود در کـــــوله هـــــا
چون که آب جمله از حوضی است پاک
هـــر یکـــی آبـــی دهـــد خـوش ذو قـناک
ور در آن حـوض آب شـور است و پـلید
هـــر یکـــی لوله هـــمان آرد پـــدید
آب روح شـــاه اگـــر شـــیرین بـــود
جـــمله جـــوها پـــر ز آب خـــوش شـــود
کـــه رعـــیت دیـــن شَـــه دارنـــد و بس
ایـــن چـــنین فـــرمود سـلطان عـبس
بـــندگان دارنـــد لابـــدّ خـــوی او
مشکـــــهاشان پـــر ز آب جـــوی او
آن رســـــول حـــق قـــلاوز ســـلوک
گـــفت: النـــاس عـلی دیـن المـلوک

بدون تردید! تا روزی که طبیعت در خدمت شریعت، و دیانت حاکم بر حکومت نگردد، بشر روز خوشی را در زندگیش در این نشأهٔ عنصری نخواهد دید، و تا حکومت در خدمت دیانت قرار نگیرد از انسانیت جامعه خبری نخواهد بود.

درس هشتاد و ششم:

۴۲۷- تکامل علمی: دینی و طبیعی:

تکامل علمی، شامل علوم دینی و طبیعی با تمام ابعادش می‌گردد، چه اینکه انسان مرکب از دو بُعد جسم و روح می‌باشد که آفریدگار جهان به آن اشاره فرمود:

«إِنِّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طينٍ فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدينَ» ص: (۷۱ -۷۲).

یعنی: به تحقیق من بشر را از گِل آفریدم، پس هنگامی که او را از نظر جسم بی کم و کاست و بی نقص و عیب آراسته نمودم، و روح مخصوصی را در او دمیدم، فرشتگان مر او را سجده کردند.

بدین اعتبار، علم به دو دسته تقسیم می‌شود:

دستهٔ اول: مربوط به روح و قوای آن، که تعلیم، تربیت، تقویت، و تکامل آنها به وحی آسمانی و مقرّرات و قوانین إلهی باز می‌گردد که از مجموع آنها به دیانت، و از علم به آنها به علوم دینی تعبیر می‌شود، و مسئولیت آنرا انبیاء و رسولان إلهی و اوصیاء و جانشینان بحق آنان صلوات اللّه علیهم اجمعین، و در زمان غیبت حضرت ولی عصر صاحب الزمان «عليه السلام» بعلمای دینی و رهبران مذهبی واگذار شده است، که باید افراد شایسته در مراکز علوم دینی تحصیل نمایند، و مردم را به امور دینی فرا خوانند که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مٰا كٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كٰافَّةً فَلَوْلاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» التوبة: ۱۲۲).

دستهٔ دوم: مربوط به جسم و قوای ظاهری و باطنی آن می‌باشد، که تعلیم و تربیت و تقویت و تکامل آنها به قوانین و مقرّرات طبیعت باز می‌گردد، و از علم به آنها به علوم طبیعی و مادی تعبیر می‌شود، و مسئولیت آن بعهدهٔ کسانی است که از قوانین و مقررات طبیعت بهره کامل گرفته باشند.

تا علماء و دانشمندان، تا عرفاء و متکلّمان، تا ادباء و مورّخان و تا شعراء و محقّقان و ... از ظواهر ألفاظ و اصطلاحات تجاوز نکرده و به درون معانی و مفاهیم آنها نفوذ ننمایند، و از صورت به سیرت توجه نکنند، و از پوسته به لبّ و مغز و از تفاله به عصاره نرسند، و از تاریکی ظواهر خارج نشده و وارد نور باطن نگشته، و به حقائق و أسرار دیانت و طبیعت دست نیابند، حتی در کوچکترین بخش علوم واقعاً درمانده و دست و پا شکسته خواهند بود، و متحیّر و سرگردانند خواه بدانند که چنین است یا ندانند که نمیدانند و گمان هم می‌کنند که می‌دانند، و خواه ندانند که، فرمودهٔ خداوند متعال و برگزیدگانش، خوششان بیاید یا نیاید که نمی‌آید.

هر کس که نداند و نداند که ندانـد   در جهل مـرکّب أبـد الدّهـر بـماند

بدون تردید! تا چنین تحوّلی در أفکار و أفراد و جـامعه پـدید نـیاید کسـی نمی‌تواند علل بروز بیماریهای فکری و روحـی و جسـمی ... و راه عـلاج آنـها را دریابد، البته بدست آوردن علل بروز بیماری فکری و روحی و علاج آنها به مراتب مشکلتر از بدست آوردن علل بروز بیماریهای جسـمی و عـلاج آنست، چـنانچه جراحات فکری و روحی از جراحات جسمی به مراتب ظـریفتر و خـطرناکـتر، و تأثیرات روحی از تأثیرات جسمی بمراتب وسیعتر است.

از اینجا بخوبی روشن و معلوم می‌شود که وظائف و مسئولیتهای عـلمای دینی و رهبران مذهبی بسیار سنگین تر، خطیرتر، و ظریفتر بظرافت روح نسبت به جسم، از وظائف و مسئولیتهای دانشـمندان و مـحققان و پـژوهشگران در عـلوم طبیعی با تمام أبعادش می‌باشد.

در عین اینکه دیانت و طبیعت دو موضوع مستقل هستند، نباید آن دو را در تکامل انسان از هم جدا نمود، چه اینکه انسان مرکب و آمیخته و عجین از هر دو می‌باشد که جهان آفرین فرمود:

«إِنِّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِـنْ رُوحـي فَـقَعُوا لَـهُ سٰاجِدِينَ» ص: ۷۱-۷۲).

که خوی خاک و خالق در سرشت آدمی است که شناخت انسان به شناخت هر دو خو بستگی و ارتباط تنگاتنگ دارد، که یکی به علم دیانت و دیگری به علم طبیعت واگذار شده است.

۴۳۳- فرق بین علم به دیانت و علم به طبیعت چیست؟

سئوال: در اینجا این پرسش ضروری می‌نماید که: فرق بین علم به دیانت و علم به طبیعت چیست؟

پاسخ: بین علوم دینی و علوم طبیعی تفاوتها و فرقهای زیادیست که ما تنها به أهم آنها در این جا اجمالاً إشاره می‌کنیم:

در علوم دینی باید انسان در خدمت علم، و علم در خدمت دیانت باشد، چه اینکه خداوند متعال انسان را برای علم آفرید:

«اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً» الطلاق: ۱۲).

و علم باید در خدمت دیانت باشد، و ارزش انسان به انسانیت او است که تنها از طریق علم به دیانت، فعلیت پیدا می‌کند، از اینرو انسان باید فدای دیانت گردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ - وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» التوبه: ۱۱۱).

با این بیان، می‌توان، پی به حکمت فرمودهٔ حضرت أبي الفضل العبّاس﴿علیه السلام﴾ حامی ولایت و مظهر وفاء، صداقت، أمانت، شهامت، شجاعت، إنسانیت و استقامت در آخرین لحظات حیاتش برد که:

وَ اللّٰهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا يَمِيني   إِنِّي أُحامي أبداً عَنْ ديني

آری: آن حضرت﴿علیه السلام﴾ دستش بلکه تمام وجود و هستی‌اش را فدای دینش کرده تا هستی أبدی از هستی بخش خودگرفت، و با چنین دستی می‌تواند دست هر ناتوانی را بگیرد.

أما در علوم طبیعی، باید علم در خدمت انسان با دیانت باشد، چه اینکه خداوند سبحان، طبیعت را برای انسان آفرید که ارزش طبیعت به انسان است و خود فرمود:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» البقرة: ۲۹).

و فرمود:

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمیعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية: ۱۳).

پس باید طبیعت را فدای انسانیت نمود.

بعنوان تقریب به ذهن: همچون بنای مسکن برای ساکن، و ساکن برای سکونت و آرامش در مسکن، که بدون شناخت و عمل به فرامین بانی مسکن، سکونت و آرامش حاصل نگردد.

وقتی حقیقت ایندو دسته از علوم: دینی و طبیعی، و کاربرد آنها در تکامل روح و جسم انسانی إجمالاً معلوم شد، برتری یکی بر دیگری همچون برتری روح بر جسم، و اعتقاد بر اقتصاد، و معاد بر معاش، و معنی بر ماده و آخرت بر دنیا و... و أهل آن دو نیز بخوبی روشن می‌گردد.

درس هشتاد و هفتم:

۴۳۴- تکامل طبیعی، اعتقادی و أخلاقی:

امروز سه موضوع، مورد بحث ما می‌باشد، امید است که هر سه موضوع را بطور فشرده در یک بحث بیان کنیم:

۴۳۵- تکامل طبیعی:

یعنی تکاملی که جریان طبیعت بدون دخالت و خواست متکامل آنرا بوجود آورده است، از این جهت، میان انسان و حیوان و نبات تفاوتی نیست، یعنی یک مسیر طبیعی جبری قهری، هر فرد از انسان و حیوان و نباتی را به مرحلۀ نهائی خود رسانیده است.

مثلاً وقتی گندم در دل خاک قرار می‌گیرد، در صورتی که مانعی نباشد بطور طبیعی راه تکاملی خود که سبز شدن، از دل زمین بیرون آمدن، جوانه زدن، خوشه گرفتن، تا به دانه‌های متعدد گندم تبدیل شدن را سیر می‌کند.

و همچنین انسان، وقتی نطفه در رحم قرار گرفت: «**ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ**» المؤمنون: ۱۳) بطور طبیعی راه تکاملی خود که علقه شدن، مضغه شدن، متولد شدن، رشد پیدا کردن تا به حدّ بلوغ و کمال جسمی رسیدن، و تولید نسل نمودن را خواهد پیمود.

خداوند سبحان در ضمن چندین آیه از قرآن کریم به این معنی اشاره فرموده است:

«**يٰا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ، وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰآءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ**» الحج: ۵).

یعنی: أی مردم اگر شما در وقوع قیامت، و بر قدرت خداوند متعال بر بعث و زنده شدن مردگان شک و تردیدی دارید (پس به دقت توجه کرده و تأمل نمائید و بدانید) که ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه، و سپس از خون بسته، و بعداً از پارهٔ گوشت تمام و ناتمام، تا در این انتقال و تحوّلات، قدرت خود را بر شما آشکار سازیم، و از نطفه‌ها آنچه را مشیّت ما تعلّق گیرد در رحمها قرار می‌دهیم تا به وقتی معیّن، طفلی همآنند (گوهر از صدف) رحم بیرون آوریم تا زیست کرده به حد بلوغ و کمال طبیعی خود برسد.

پس در تکامل طبیعی، إراده، اختیار، انتخاب و اکتساب متکامل دخالتی ندارد، بلکه با یک سلسله قوانین إرثی دوره به دوره طی می‌گردد تا به کمال غائی طبیعی خود می‌رسد.

برای تکامل طبیعی تعاریف دیگری از محققان و پژوهشگران نقل شده است که دانستن آنها غیر از وقت تلف کردن فائدهٔ دیگری نیست.

۴۳۶- تکامل اعتقادی:

یعنی تکامل روحی، همانطوری که تکامل طبیعی از خاک آغاز می‌شود، یعنی، وقتی غذاهای جسمی که از خاک (زمین) فراهم می‌گردد، و انسان (پدر و مادر) آنها را میخورند، و بصورت نطفه در آمده در رحم قرار می‌گیرد، و راه تکامل خود را جبراً و قهراً طی می‌کند تا به حدّ بلوغ جسمی، و قابل تولید نسل می‌رسد.

تکامل روحی فرزند باید قبل از ازدواج پدر و مادر آغاز شود، و مراحل پنجگانه را با اختیار و إرادهٔ پدر و مادر طی کند، سپس تحت تعلیم و تربیت معلمان و مربیان در خارج از محیط خانواده (یعنی مدرسه) قرارگیرد، تا به حدّ بلوغ روحی و رشد عقلی برسد.

آفریدگار جهان می‌فرماید:

«وَ ابْتَلُوا الْيَتَامىٰ حَتَّىٰ إِذٰا بَلَغُوا النِّكٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ» النساء: ۶).

یعنی: یتیمان را بیازمائید، تا اینکه به حد بلوغ رسیده و تمایل به ازدواج و زناشوئی پیدا کنند، که در آن زمان اگر آنها را دانا، و قادر بر درک مصالح زندگی خودشان یافتید، أموالشان را به خودشان باز دهید و در اختیارشان بگذارید.

این تکامل روحی در مراحل ششگانه تا حدّ بلوغ روحی و رشد عقلی گرچه به اختیار و ارادهٔ طفل نیست، أما چون تکامل طبیعی، قهری و جبری هم نمیباشد، بلکه به إراده و اختیار و انتخاب والدین باز می‌گردد، و در مرحلهٔ ششم، إراده و اختیار معلمان و مربیان نقش و تأثیر بسزائی در آن دارد، و در مرحلهٔ هفتم که پس از بلوغ و رشد عقلی است تنها به اراده و اختیار شخص بالغ باز می‌گردد.

تمام مراحل هفتگانهٔ تکامل اعتقادی به روح و غذای روحی باز می‌گردد که از آن به دین تعبیر می‌شود که از جانب آفریدگار جهان بوسیلهٔ فرشتگان، به پیامبران رسیده، و آنان آنرا بحسب مقتضیات زمان به مردم ابلاغ فرمودند، که در این زمان، بیان دین در تمام أبعادش به عهدهٔ علمای دینی و رهبران مذهبی می‌باشد.

در صورتی ما میتوانیم بنای عظیم اعتقادی را در أفکار و عمق جان مردم پی ریزی کنیم که نخست از خود شروع کنیم:

خود را بشناسیم، مسئولیت خود را بدانیم، تزکیهٔ نفس را بر تعلیم مقدم بداریم که آفریدگار جهان فرمود:

«هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ» الجمعة: ۲).

یعنی: «اوست خدائی که از میان عرب امّی (بی‌سواد، که خواندن و نوشتن نمیدانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت، تا بر آنان آیات وحی خداوند متعال را تلاوت کند، و از لوث جهل و شرک و از خود بیگانگی پاکشان سازد، و شریعت کتاب سماوی و حکمت إلهی را به آنان بیاموزد».

در این آیهٔ کریمه و دیگر آیات مانند آن تزکیهٔ نفس و تربیت آن بر تعلیم مقدّم شد، چه اینکه تا ما خود به آنچه به دیگران می‌گوئیم و فرمان میدهیم، نخست خود عمل نکنیم نه تنها کمترین نتیجهٔ مثبتی نخواهیم گرفت که قطعاً نتیجه، معکوس خواهد بود، که خداوند متعال باعتاب شدید به ما می‌فرماید:

«أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ» البقرة: ۴۴).

یعنی: آیا شما علمای دینی! مردم را به کارهای نیک دستور و فرمان میدهید، و خود را در أنجام آنها فراموش می‌کنید، و حال آنکه شما کتاب خداوند متعال را میخوانید (که فرمانده نخست باید خود عمل کند و آنگاه به دیگران فرمان دهد) پس چرا در آن تعقل نمی‌کنید؟

و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاٰ تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ» الصف: ۲-۳).

یعنی: أی کسانی که (تنها به زبان) ایمان آورده‌اید چرا چیزی را به زبان می‌گوئید (و دیگران را به عمل نیک وا می‌دارید) أما خود در مقام عمل، خلاف آنرا انجام میدهید (بترسید از این کردار و گفتار و رفتار زشت‌تان) که سخنی بگوئید، و خلاف آن عمل کنید، که خداوند متعال را بسیار سخت به خشم و غضب در می‌آورد.

ما باید در تمام أبعاد دین از اصول و فروع آن، نخست خود پیشرو و پیشگام در عمل باشیم، تا فرد و جامعه با عمل ما به مبانی دین، اعتقاد پیداکنند که حضرت إمام صادق«عليه السلام» فرمود:

«كُونُوا دُعٰاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ».

یعنی: «مردم را با عمل خود به اصول و فروع دین خدا فرا خوانید».

چه اینکه مردم تا اعتقاد به چیزی پیدا نکنند، پایبند به عمل به دستورات آن نخواهند بود.

۴۳۷- تکامل أخلاقی:

تکامل اخلاقی تابع و فرع بر تکامل اعتقادی است، چه اینکه تکامل أخلاقی از نمودهای تکامل اعتقادی بشمار می‌رود، و هر أندازه انسان در اصول اعتقادی و مبانی دینی، رشد و پیشرفت و تکامل پیدا کند، به همان أندازه توجهش به فروع دین، و عمل به فرامین آسمانی بیشتر، و در فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی رشد یافته و تکامل پیدا می‌کند.

و معنی تکامل أخلاقی آن نیست که انسان معتقد، نسبت به همهٔ انسانها یک نوع برخورد داشته باشد، و با همه سازش نماید، و به شعار غلط بی‌رنگها: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» هر ساعت به رنگی درآید، و در هر محیطی گام نهد، بلکه به معنای بکارگیری هر نیرو از قوای درونی متضاد (۱۵۰) گانه را در جای خود می‌باشد، یعنی باید حظّ هر قوّه را داد، و از افراط و تفریط جلوگیری نمود، و عقل به تنهائی نمی‌تواند چنین اعتدالی را در بین قوای متضاده پدید آورد، پس باید به سراغ دین رفت که خطأ در آن نیست، تا با عقل، تعادل و توازن در میان قوای متضاده برقرار نمود.

دین میگوید: انسان مؤمن باید رأفت، رحمت و عطوفت و ... را در جای خود، و خشونت و شدّت و قساوت و ... را در جای خود، و حلم و صبر و بردباری را در جای خود، و خشم و غضب و ... را در جای خود بکارگیرد که خداوند متعال می‌فرماید:

«فَلاٰ تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» القلم: ۸-۹).

یعنی: أی رسول ما هرگز از مخالفان خود پیروی نکن، و از خود نرمش به آنها نشان مده، چه اینکه آنها مایلند که تو با آنها مداراکرده و نرمش نشان دهی، پس آنها هم به نفاق با تو مدارا کنند و تو را بسوی خود جذب و ضایع کنند.

و می‌فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّٰآءُ عَلَى الْكُفّٰارِ رُحَمٰآءُ بَيْنَهُمْ» الفتح: ۲۹).

یعنی: محمد﴿ﷺ﴾ فرستادهٔ خداوند متعال است و مؤمنان راستین با او، بر کافران بسیار سخت گیر، و با یکدیگر بسیار مهربان و مشفق هستند.

زیرا کافران میکوشند که مؤمنان را بسوی خود جذب و ضایع کنند تا آنها را همچون خود کافر نمایند که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰآءً فَلاٰتَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰآءَ» النساء: ۸۹).

یعنی: (تباهکاران و منافقان و کافران) از رشک و حسد آرزو کنند که شما مؤمنان را از راه‌های مختلف بسوی خود جذب کنند تا شما هم مانند آنها کافر شوید، و همه برابر و مساوی درکفر باشید، پس به آنان نزدیک نشوید و آنها را دوست خود انتخاب نکنید.

و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ - إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدٰآءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوٓءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ - قَدْ كٰانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرٰاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قٰالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّٰا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنٰا بِكُمْ وَبَدٰا بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدٰاوَةُ وَ الْبَغْضٰآءُ أَبَداً حَتّٰى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ - يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ» الممتحنة: (۱ و ۲ و ۴ و ۱۳).

یعنی: «أی کسانی که به خداوند متعال ایمان آورده‌اید، هرگز نباید کافران را که دشمن من و دشمن شمایند، یاران و دوست خود قرار دهید و طرح دوستی با آنها ببندید - چه اینکه آنها هرگاه از راه دوستی بر شما تسلط یابند، باز همان دشمن دیرین شمایند، و هر چه بتوانند به دست و زبان خود بر عداوت و دشمنی شما می‌کوشند، و چقدر دوست دارند که شما نیز مانند آنها کافر شوید - به تحقیق برای شما (در دوری از کافران) ابراهیم و مؤمنان و پیروان او الگوی خوبی هستند (پس به ابراهیم و پیروانش اقتدا کنید) که آنها به قوم مشرک خود به صراحت تمام گفتند: ما از شما و بت های شما که بجای خداوند یکتا می‌پرستید بکلی بیزاریم، و مخالف و منکر شما و از شما و بت های شما بیزاریم، و همواره میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا زمانی که تنها به خداوند یگانه ایمان آورید - أی مؤمنان شما هرگز قومی را که خداوند سبحان بر آنان غضب کرده یار و دوستدار خود مگیرید».

خداوند متعال از یکسو مؤمنان را از کافران و منافقان و بدکاران و تباهکاران و... بر حذر میدارد تا مبادا جذب آنها و ضایع و یا همآنند آنان کافر گردند، و از سوی دیگر، مؤمنان را به رفاقت و مجالست و همگونی و اتحاد و دوستی با یکدیگر فرا می‌خواند و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» التوبة: ۱۱۹).

یعنی: أی کسانی که به خداوند متعال ایمان آورده‌اید از خداوند متعال بترسید (و از کافران و منافقان و دروغگویان و ستمگران و تباهکاران و ... دوری کنید) و با مردان راستگوی با ایمان بپیوندید.

چنانچه خداوند متعال نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان، و نسبت بکافران غضب‌ناک است که دربارهٔ مؤمنان می‌فرماید:

«ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» التوبة: ۱۱۷).

یعنی: پس خداوند متعال از لغزش مؤمنان درگذشت، چه اینکه او دربارهٔ رسول و مؤمنان به یقین مشفق و مهربانست.

و دربارهٔ کافران می‌فرماید:

«وَ بَآؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ» آل عمران: ۱۱۲).

یعنی: «کافران و فاسقان پیوسته مورد غضب إلهی، و همواره اسیر بدبختی و ذلّت و منحط اند».

پس انسان با ایمان و تقوی و باکمال باید برخوردش با فرد با ایمان و تقوی و إخلاص و تکامل یافته، و دوستش غیر از برخوردش با انسان کافر، فاجر، منافق، فاسق، ظالم و ستمگر و تباهکار، و دشمنش باشد که اگر دو برخورد یکی باشد انحطاط أخلاقی است نه تکامل أخلاقی ...

چنانچه أخلاق بدون اعتقاد صحیح، أبزار تزویر است، زیرا فضائل أخلاقی تنها با اعتقاد صحیح کسب می‌گردد، و فضائل أخلاقی همان تخلّق به أخلاق اللّٰه تعالی است که با گذشت از هویٰ و هوس و خودخواهی و قدرت پرستی، و بیرون

۴۲۸- علوم دینی:

باتمام ابعادش از اصول و فروعش برای تکامل روح و آرامش روان است، و کمال انسان بامعرفت به آفریدگار جهان، و آرامش با عبادت تنها برای خداوند سبحان حاصل می‌گردد، و تحصیل کمال بدون تزکیهٔ نفس میسّر نمیباشد، و تزکیهٔ نفس جز با شناخت آن ممکن نخواهد بود، و تا اسرار نفس شناخته نشود و تزکیه وتربیت نگردد، تحصیل علوم دینی نه تنها مفید نیست که بسیار مضرّ برای فرد و جامعه خواهد بود، زمانی انسان با تحصیل علوم دینی به کمال می‌رسد که تعلیم همگام با تربیت باشد تا بتواند جامعه را بسوی کمال انسانی رهنمون سازد.

تیغ دادن در کف زنگی مست   به که افتد علم را ناکس بدست

۴۲۹- تکامل علوم دینی به چیست؟

در حوزه‌ها و مدارس علوم دینی باید تمام ابعاد دیانت: «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ**» از اصول و فروع با أسرار و حکمتش تدریس شود، تا تعلیم با تربیت همراه، و علم تکامل پیدا کرده و انسان عالِم به کمال رسیده جامعه را بسوی کمال فرا خواند تا جامعه دعوتش را بپذیرد.

حکمت یعنی دریافت حقائق اشیاء آنچنان که هست، و خیر هر چیزی در حکمت آن است نه در ظواهر و صورت آن.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ اُولُوا الْأَلْبابِ**» البقرة:۲۶۹).

یعنی: خداوند سبحان فیض حکمت را به هر که خواهد عطا کند، و هر که را به حکمت (یعنی علم به حقائق اشیاء) رساند، پس تحقیقاً خیر بسیاری به او عطاء فرموده است که برای هرکس قابل درک نیست، و این حقیقت را جز خردمندان راستین ندانند. (چه اینکه حکمت به کسی داده می‌شود که حقیقت نفسش را بشناسد، و آنرا با سرچشمهٔ وحی تزکیه و تربیت نماید، و با معرفت به پروردگار و

رفتن از مرز جانوران امکان پذیر است، و این هم جز با اعتقاد صحیح و عمل بـه فرامین آسمانی امکان پذیر نخواهد بود.

فضائل أخلاقی انسان مربوط به بُعد نورانی شناخت‌ها، و بُعد نورانی ارتباط مستقیم با واقعیات دارد که انسان بدون اعتقاد صحیح بکلی از آن دور و عملش همآنند سرابی بیش نیست که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَعْمٰالُهُمْ كَسَرٰابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مٰآءً حَتّىٰ إِذٰا جٰآئَـهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً» النور: ۳۹).

یعنی: و کسانی که اعتقاد صحیح ندارند و به واقعیات کـفر ورزیـدند هـمهٔ أعمال آنها، مانند سرابی در دشت هـموار است کـه انسـان تشـنه آنـرا از دور آب می‌پندارد، تا آنگاه که به آن نزدیک شود آنرا چیزی نمی‌بیند، و هیچ آبی نیابد.

پس سراب آب نمای فریبا و گذرا چـیزیست، و آب دریـاچه‌ها، دریـاها، و اقیانوسها ... که در نتیجهٔ تربیت و تعلیم و معرفت به آفریدگار جهان و صدق و صفا و پایداری در شناخت و عمل به فرامین آسمانی موج میزند چیز دیگریست.

بدون تردید! تا انسان از صورت خود به سیرتش نفوذ نکرده، و از حصر لفظ و ماده خارج نشده و به معنی نرسد، و حقیقت خود را درک نکند نمی‌تواند برخورد صحیح و معقول داشته باشد.

سعدی میگوید:

یار نزدیکتر از مـن بـه مـن است | وین عجب ترکه من از وی دورم
چکـنم بـا کـه تـوان گـفت کـه او | در کـــنار مــن و مــن مــهجورم

درس هشتاد و هشتم:

۴۳۸- أصالت جامعه در طول أصالت فرد قرار دارد:

اگرچه شناخت هر انسان، خویشتن خویش را مقدمه‌ایست برای معرفت به پروردگارش: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» أمّا نمیتوان أصالت فرد را نادیده گرفت.

از دیر زمان تا کنون بین حکماء و متکلمین، و فلاسفه و محققین، و علمای أخلاق و انسان شناسان و جامعه شناسان و... اختلاف است که: أصالت برای فرد است یا برای جامعه، و ذکر نظرات آنها در بیان مختصر ما نگنجد، و ما آنچه از آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی معصومین علیهم صلوات اللّٰه و سیرهٔ أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان و کلمات آنها و مقتضای فطرت و عقل سلیم استفاده کرده‌ایم بطور فشرده بیان می‌کنیم که أصالت جامعه در طول أصالت فرد قرار دارد.

أصالت فرد یا جامعه را میتوان از أوان طفولیت هر فرد انسانی بدست آورد که نیازی به علم فلسفه و فیلسوف و مانند آن ندارد، زیرا وجود فرد یا جامعه یک وجود حقیقی است که قابل درک برای هر انسان است نه وجود مشکوک تا نیاز ببافته‌های فلسفه و فلسفه بافان باشد، چه اینکه بدون تردید! تأثیر و تأثّر از فرد آغاز و به جامعه راه می‌یابد، و این تأثیر و تأثّر حتّی قبل از انعقاد نطفهٔ هر انسان نقش بسزا و بسیار مؤثری در فرد و جامعه دارد، چه اینکه پدر و مادر نقش مؤثری در وجود فرزند حتی پیش از انعقاد نطفه‌اش دارند زیرا نیات، فعل و انفعالات، غذاها، تحرّکات، گفت و شنودها، و دیدنیها و... والدین نقش بسزائی در سرنوشت طفل دارد، و أصالت در نظام غائی، تابع أصالت در نظام فاعلی است.

انسان که بر أساس فطرت -که مربوط به روح و عالَم لاهوت است - حق بین، حق جو، حق پذیر، و حق گو، و به مقتضای طبیعت -که مربوط به جسم و عالَم ناسوت است - موهوم بین، موهوم جو، موهوم پذیر، و موهوم گو می‌باشد، اگر رنگ فطرت که همان رنگ خدائی و توحید است: «**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً**» البقرة: ۱۳۸) جلوه کند و تقویت شود و بر طبیعت غالب گردد، می‌تواند به طبیعت هم رنگ خدائی زند، و فرد و جامعهٔ رنگ باخته را به رنگ خدائی درآورد که حق بین، حق جو، حق پذیر، و حق گو شوند، و چنانچه رنگ طبیعت را بخود گیرد، و فطرت خویش را مغلوب سازد، می‌تواند به فرد و جامعه، رنگ طبیعت زند، و جامعه را موهوم بین، موهوم جو، موهوم پذیر و موهوم گو در آورد. پس أصالت أولاً و بالذات برای فرد است، و جامعه از آن جهت أصالت دارد که اگر صالح باشد می‌تواند فردی را که به رنگ طبیعت در آمده إصلاحش کند، و رنگ فطرتش را تقویت و جلوه دهد.

پس جامعه اگر صالح باشد می‌تواند فرد فاسد را إصلاح کند، چنانچه اگر فاسد باشد، می‌تواند فرد را فاسد سازد، اگرچه أفرادی از نوابغ در هر یک از دو بُعد فطرت و طبیعت میتوانند، جامعهٔ فاسد را إصلاح، و یا جامعهٔ صالح را به فساد بکشانند، چنانچه ممکن است عده‌ای هم از جامعه متأثر نشده و یا نتوانند تأثیر گذارند.

پس تأثیر و تأثّر فرد از جامعه، و یا جامعه از فرد را میتوان به سه دستهٔ کلّی تقسیم نمود:

اول: فردی که رنگ فطرت او در حدّی است که فقط می‌تواند رنگ خود را حفظ کند، و از جامعهٔ فاسد رنگ نگیرد، یعنی تنها گلیم خود را بدر برد و یا بعکس، رنگ طبیعت او در حدّی است که جامعهٔ سالم می‌تواند به اصلاحش برخیزد و رنگ فطرتش را جلوه دهد و بر رنگ طبیعتش غالب سازد، یعنی فرد فاسدی که قابل إصلاح باشد.

دوم: فردی که نفیاً و إثباتاً متأثّر از جوّ و جامعه باشد، یعنی فردی بی رنگ که جذب هر جامعه‌ای می‌گردد خواه جامعهٔ فاسد و یا سالم باشد، و مصداق شعار بی رنگها است که: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» و به اصطلاح امروزیها:

همآنند گوجه فرنگی که با هر غذا سازگار است. انسانهای فرصت طلب که أکثریت أفراد هر جامعه را تشکیل می‌دهند، انسانهای رنگ باخته‌ای که کمترین ارزش إنسانی ندارند.

سوم: فردی که بتواند به تنهائی جامعهٔ فاسد را إصلاح، و یا سالم را فاسد نماید، یعنی کسی که نه تنها از جامعه رنگ نمی‌پذیرد، جامعه را رنگ میدهد، خواه رنگ فطرت و خدائی همآنند أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان و مصلحان و رهبران راستین، و خواه رنگ طبیعت و شیطانی، همآنند دینسازان و بدعتگذاران و رهبران گمراه و ...

أصالت فاعلی و غائی تابع أصالت فرد و جامعه است، چه اینکه هدف نخست، سعادت و کمال فرد است که می‌تواند شالوده و پایه‌های سعادت و کمال جامعه را پی ریزی کند، و این أصالت فرد یا جامعه، و یا فاعلی و غائی نسبت به انسان چنین است، و أما نسبت بخالق جهان، تمام أصالت از آنِ او تعالی است.

هرگاه انسان وظائف هر عضوی را بداند، خواهد دانست که برای آن، دو حق است: حق فردی، و حق اجتماعی، و هر دو نیز دارای أصالت هستند، چه اینکه حق فرد در محدودهٔ زندگی فردی همان أصالت را دارا است که در اجتماع زندگی می‌کند، و حق، یکبار روی انسانیت انسان، و یکبار روی شخص انسان با قطع نظر از انسانیت او دور میزند، وقتی این معنی فهمیده شود، هیچگاه در أصالت فردی در محدودهٔ زندگی فردی، و در أصالت جامعه، در دائرهٔ وسیع زندگی اجتماعی تردیدی پدید نخواهد آمد، زیرا هرگاه انسان بداند که در زندگی فردی دارای چه مسئولیتی است، و در زندگی اجتماعی، چه مسئولیتی متوجه او است، وقتی مسئولیتها در دو بُعد زندگی فردی و اجتماعی مشخص شود، جای تردیدی برای او در أصالت آن دو هرکدام در بُعد خود باقی نمی‌ماند.

هم سلامت فرد و هم سلامت جامعه که از افراد تشکیل می‌یابد هدف عالی خلقت انسان است، مثلاً اگر عضوی ناسالم بود مجموع أعضای یک جسم، ناسالم خواهند بود که سعدی می‌گوید:

بنی آدم أعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

۴۳۹- ارتباط تعليم و تربيت با كمال انسانى:

قبلاً گفتيم: با براهين عقليهٔ قاطعه و نقليهٔ واضحه مبرهن است كه:

آفريدگار جهان انسان را مركب از جسم و روح آفريده است كه فرمود:

«إِنِّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طينٍ فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدينَ» ص: ۷۱- ۷۲).

و براى هر يک غذاى مناسبى را قبل از تركيب فراهم ساخت كه بمجرد تركيب، غذاى هر يک به آنها داده شده است:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ كُلَّهٰا» البقرة: ۳۱).

و شير مادر قبل از ولادت در پستان مادر براى طفل فراهم است، پس همچنانكه جسم بدون غذاى مناسب نمى‌تواند إدامهٔ حيات بدهد، روح نيز بدون غذاى مناسب زنده نمى‌ماند، و در نزد عقل ناصح، و نقل قاطع مبرهن است كه مواد غذاى روح از آسمان از طريق وحى بوسيلهٔ فرشتگان، به رسولان إلهى مى‌رسد، و رسولان آنرا به مردم ابلاغ مى‌كنند، و مواد غذاى جسم از زمين است.

پس بعثت، نبوت، رسالت، ديانت و اعتقاد صحيح به اصول نظام آفرينش هيچگاه از ذات انسان جدا نيست كه از تزكيهٔ نفس و تربيت آن آغاز، و تا به تعليم أسرار دو نظام تكوين و تدوين إدامه دارد.

همانطورى كه غذاى جسم (شير مادر) قبل از ولادت براى طفل فراهم و مورد توجه خالق متعال است، غذاى روح كه از طريق وحى فراهم مى‌گردد، قبل از ولادت بمراتب بيش از غذاى جسم مورد توجه مى‌باشد، بلكه بايد پدران و مادران آينده، فرزندان خود را پيش از ازدواج تربيت كنند يعنى با چه كسى؟ از چه خانواده؟ و با چه شرائطى و ... ازدواج كنند؟؟؟ چه اينكه بدون ترديد! غذاها، رفتار، گفتار، عقائد، نيّات، ارتباطات و ... و تمام امور زناشوئى تأثير مستقيم در روان طفل و تربيت و تعليم آن دارد كه بايد قبل از ازدواج مورد توجه و اهمّيت پدر و مادر قرار گيرد كه بسيارى از آيات قرآن كريم تأكيد بر آن دارد كه از جملهٔ آنها:

خداوند متعال مى‌فرمايد:

«فَانْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ النِّسٰاءِ» النساء: ۳).

یعنی: پس با زنانی ازدواج کنید که پاک (و تربیت و تعلیم یافتهٔ مکتب وحی) و برای شما نیکو باشند (چه اینکه پاکی آنها نقش مؤثر و بسزائی در تعلیم و تربیت فرزندان آیندهٔ شما خواهند داشت).

و می‌فرماید:

«اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ - وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» النور: ۲۶ و ۳۲).

یعنی: زنان بدکار و ناپاک، شایستهٔ مردان ناپاک و بدکارند، و مردان زشتکار و ناپاک، سزاوار زنان زشتکار و ناپاکند، و زنان پاکدامن و تربیت و تعلیم یافتهٔ مکتب وحی، لایق مردان چنین‌اند، و مردان پاکدامن و نیکو، لایق زنانی همین گونه‌اند - و البته مردان بی‌زن، و زنان بی شوهر و بندگان و کنیزان شایستهٔ خود را به نکاح یکدیگر در آورید، تا میان مؤمنین، مرد بی زن، و زن بی مرد باقی نماند.

و می‌فرماید:

«اَلزَّانِي لاٰ يَنْكِحُ إِلاَّ زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لاٰ يَنْكِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» النور: ۳).

یعنی: مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکار هم جز با مرد زناکار یا مشرک نکاح نمی‌کند، و این نکاح زنان مشرک و زناکار بر مردان مؤمن حرام است.

و می‌فرماید:

«وَ لاٰ تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لاٰ تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» البقرة: ۲۲۱).

یعنی: با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر آنکه ایمان آورند، و هر آینه کنیزک با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است اگرچه زیبائی و جمال زنان مشرک، شما را به شگفت آورد، و همچنین زنان با ایمان را بمردان مشرک ندهید مگر اینکه ایمان

آورند، و هر آینه بندهٔ مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند از مال و جمالش در تعجب آئید، چه اینکه مشرکان، شما و فرزندان شما را (با تربیت و تعلیم به فرزندان و إلقاء أفکار شرک آمیز خود) بسوی آتش جهنم می‌کشانند، و حال آنکه خداوند متعال شما و فرزندان شما را بسوی بهشت و مغفرت خود فرا میخواند، و خداوند متعال آیات خود را به روشنی برای مردم بیان می‌فرماید تا شاید مردم، هوشیار و متذکر باشند.

بنابراین باید هر انسان هوشیار از مرد و زن، زمینهٔ تربیت و تعلیم فرزندان خود بر أساس دیانت را قبل از ازدواج فراهم سازد، تا با تربیت و تعلیم صحیح به کمال انسانی نائل آیند.

۴۴۰- زمینهٔ تربیت و تعلیم صحیح فرزندان قبل از ازدواج پدران و مادران و پس از آن:

درکتاب نکاح ازکتب روائی، روایات بسیاری در أمر ازدواج، تأکید بر تربیت و تعلیم صحیح پسر و دختر بر أساس دیانت دارد، که تربیت و تعلیم آنها تأثیر و نقش بسزائی در تربیت و تعلیم فرزندان آنها دارد، و اینست که در بعضی از روایات آمده که: فرزندان خود را قبل ازدواج تربیت کنید، چه اینکه تربیت صحیح پدر و مادر قبل از ازداج نقش بسیار مؤثری در تربیت فرزندان آنها دارد و همچنین روایات فراوانی در تأثیر نیات و غذاها و حرکات و فعل و انفعالات پدران و مادران در نطفه و روان طفل که ذکر آنها در بیان مختصر ما نگنجد، وارد شده است که از جملهٔ آنها:

مرحوم مجلسی درکتاب شریف «بحار - باب ۶ - باب الدعاء عند إرادة التزویج ج ۱۰۳ ص ۲۶۳» نقل کرده است:

«رُوِیَ أَنَّهُ سَئَلَ الصّادِقُ«علیه السلام» أَبا بَصیرٍ: إِذا تَزَوَّجَ أَحَدُكُمْ كَیْفَ یَصْنَعُ؟ قُلْتُ: ما أَدْرِی، قالَ: إِذا هَمَّ بِذٰلِكَ فَلْیُصَلِّ رَكْعَتَیْنِ وَ یَحْمَدِ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَقُولَ: «اَللّٰهُمَّ إِنّی أُریدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ، اَللّٰهُمَّ فَقَدِّرْ لی مِنَ النِّساءِ أَحْسَنَهُنَّ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ أَعَفَّهُنَّ فَرْجاً وَ أَحْفَظَهُنَّ لی فی نَفْسِها وَ مالی، وَ أَوْسَعَهُنَّ رِزْقاً وَ أَعْظَمَهُنَّ بَرَكَةً، وَ قَیِّضْ لی مِنْها وَلَداً طَیِّباً تَجْعَلُهُ لی خَلَفاً صالِحاً فی حَیاتی وَ بَعْدَ مَوْتی».

یعنی: روایت شد که حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ از أبو بصیر پرسید: هرگاه یکی از شما بخواهد ازدواج کند چه می‌کند؟

أبو بصیر گفت: عرض کردم: نمیدانم.

إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: هرگاه یکی از شما قصد ازدواج کرده، باید دو رکعت نماز بخواند و حمد و ستایش خداوند عز و جل کند و بگوید: خداوندا من قصد ازدواج دارم، خداوندا، پس مقدرّ فرما برای من از زنها بهترین آنها را از نظر جمال وکمال، و پاک دامن ترین آنها را، و امین ترین آنها را برای من در خود (ناموس) و مال من، و با وسعت‌ترین آنها را در رزق، و بزرگترین آنها را در خیر و برکت، و برگمار برای من از آن زن، فرزندی پاک را، و قرار ده او را خلف شایسته‌ای در حیات و پس از مرگم.

پس یک جوان (پدر آینده) باید زمینهٔ تربیت و تعلیم صحیح فرزند بر أساس عقل و دین را پیش از ازدواج مورد نظر و أهمیت و در أولویت قرار داده و بر همه چیز مقدم دارد، و آن انتخاب همسری لایق و شایسته در صورت و سیرت، در عفت و أمانت، و در وسعت در رزق و خیر و برکت می‌باشد.

بدون تردید! همانطوری که غذای پدر و مادر تأثیر مستقیم در جسم فرزند دارد، نیات و حرکات نفس والدین نیز تأثیر بسزائی در روان طفل دارد، پس کسی که غذایش حلال و پاک و نیاتش درست، و دارای تربیت و تعلیم صحیح، و حرکاتش بر أساس عقل و دین باشد، در نطفه تأثیر عمیقی داردکه موجب گرایش طفل به حق و عدالت، به خیر و صداقت، و به راستی و أمانت و ... می‌گردد که بعکس آن باعث عکس آن می‌شود، از اینرو رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**اَلْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ**».

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «علل و أمالی» مواردی از خطابات حضرت رسول اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به مولی الموحدین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ جهت تعلیم امت را آورده است که ما به ذکر چند مورد در اینجا اکتفاء می‌کنیم:

۱- فرمود﴿صلی الله علیه و آله﴾: «**يٰا عَلِيُّ لاٰ تُجٰامِعْ إِمْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ إِمْرَأَةِ غَيْرِكَ فَإِنِّي أَخْشىٰ إِنْ قَضىٰ بَيْنَكُمٰا وَلَدٌ أَنْ يَكُونَ مُخَنَّثاً مُؤَنَّثاً بَخِيلاً**».

یعنی: أی علی﴿علیه السلام﴾ در هنگام مجامعت با همسرت، صورت زن نامحرم را بنظر نیاور که اگر در آن عمل، انعقاد نطفه شود، آن فرزند ألوات و ولخرج و لاابالی در زندگی و دارای خوی زنانه و بخیل نسبت به دیگران می‌گردد.

اگر مرد هنگام همبستر شدن با همسرش، صورت زن أجنبیه را به نظر آورد و در ذهنش مجسّم سازد، و در آن عمل، نطفه منعقد گردد، فرزند بالطبع ألوات می‌شود، و قطعاً نیّت و حرکات زن نیز تأثیرات دیگری خواهد داشت، بدون تردید، حلال و حرام و پاک و نجس بودن غذا که نطفه از آن حاصل می‌شود، نقش مؤثری در وجود طفل دارد، حرکات و تأثرات و فعل و انفعالات و غذاها و ... در دوران حمل تأثیرات فراوانی در وجود طفل خواهد داشت.

۲- فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِیُّ لا تُجامِعْ أَهْلَکَ عَلیٰ شَهْوَةِ أُخْتِها، فَإِنَّهُ إِنْ قَضیٰ بَیْنَکُما وَلَدٌ یَکُونُ عُشّاراً أَوْ عَوْناً لِظالِمٍ، وَ یَکُونُ هَلاکُ فِئامٍ مِنَ النّاسِ عَلیٰ یَدَیْهِ».**

یعنی: یا علی«علیه السلام» در هنگام همبستر شدن با همسرت، صورت خواهرش را به نظر نیاور، زیرا اگر در آن عمل، انعقاد نطفه شود فرزند باجگیر (مالیات بگیر، گمرک چی) یا کمک و یاور ظالم و ستمگر می‌شود، و عدهٔ زیادی از مردم بیگناه بدست او به هلاکت می‌رسند.

همانطوری که غذاها و نیّات و حرکات و فعل و انفعالات والدین در فرزندان تأثیر دارد، زمان و مکان نیز تأثیر مستقیم در وجود أطفال دارد.

۳- رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: **«یا عَلِیُّ لا تُجامِعْ إِمْرَأَتَکَ تَحْتَ شَجَرَةٍ مُثْمِرَةٍ فَإِنَّهُ إِنْ قَضیٰ بَیْنَکُما وَلَدٌ یَکُونُ جَلّاداً قَتّالاً عَرِیفاً».**

یعنی: زیر درخت باردار جماع مکن که فرزندت جلّاد و آدمکش وکدخدا و شهرت طلب گردد.

۴- فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِیُّ لا تُجامِعْ إِمْرَأَتَکَ إِلاّ وَ مَعَکَ خِرْقَةٌ، وَ مَعَ أَهْلِکَ خِرْقَةٌ، وَ لا تَمْسَحا بِخِرْقَةٍ واحِدَةٍ فَتَقَعُ الشَّهْوَةُ عَلَی الشَّهْوَةِ فَإِنَّ ذٰلِکَ یَعْقُبُ الْعَداوَةَ بَیْنَکُما ثُمَّ یَرُدُّکُما إِلَی الْفُرْقَةِ وَ الطَّلاقِ».**

یعنی: جماع مکن جز آنکه خودت دستمالی داشته باشی و همسرت دستمال دیگری و با یک دستمال خود را پاک نکنید که شهوت بر شهوت افتد، و باعث دشمنی بین زن و مرد می‌گردد و این عمل شما را به جدائی و طلاق میکشاند.

۵- و فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِیُّ لا تُجامِعْ أَهْلَکَ بَیْنَ الْأَذانِ وَ الْإِقامَةِ، فَإِنَّهُ إِنْ قَضیٰ بَیْنَکُما وَلَدٌ یَکُونُ حَرِیصاً عَلیٰ إِهْراقِ الدِّماءِ».**

یعنی: میان أذان و إقامه جماع مکن که فرزندت خونخوار و در خون ریزی حریص می‌گردد.

۶- و فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالْجِماعِ، لَيْلَةَ الْإِثْنَيْنِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضىٰ بَيْنَكُما وَلَدٌ يَكُونُ حافِظاً لِكِتابِ اللّٰهِ راضِياً بِما قَسَمَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ».**

یعنی: کسی که شب دوشنبه با زنش همبستر شود اگر انعقاد نطفه در آن شب شود، فرزند، حافظ قرآن کریم و راضی به قسمت خداوند متعال می‌شود.

۷- و فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِيُّ إِنْ جامَعْتَ أَهْلَكَ في لَيْلَةِ الثُّلٰثاءِ فَقَضىٰ بَيْنَكُما وَلَدٌ فَإِنَّهُ يُرْزَقُ الشَّهادَةَ بَعْدَ شَهادَةِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله» وَ لا يُعَذِّبُهُ اللّٰهُ مَعَ الْمُشْرِكينَ وَ يَكُونُ طَيِّبَ النَّكْهَةِ مِنَ الْفَمِ، رَحيمَ الْقَلْبِ، سَخِيَّ الْيَدِ، طاهِرَ اللِّسانِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ الْكِذْبِ وَ الْبُهْتانِ».**

یعنی: اگر شب سه شنبه جماع کنی، و در آن شب انعقاد نطفه شود آن فرزند پس از شهادت به شهادتین، شهادت در راه خداوند متعال روزیش گردد، و خداوند متعال او را با مشرکین کیفر نکند، و بوی دهانش خوش باشد، و نسبت به مؤمنان مهربان، و سخی الطبع و زبان او از غیبت و دروغ و بهتان پاک خواهد بود.

۸- و فرمود«صلی الله علیه و آله»: **«یا عَلِيُّ فَإِنْ جامَعْتَها لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، وَ كانَ بَيْنَكُما وَلَدٌ فَإِنَّهُ يَكُونُ خَطيباً قَوّالاً مُفَوَّهاً، وَ إِنْ جامَعْتَها يَوْمَ الْجُمْعَةِ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَضىٰ بَينَكُما وَلَدٌ فَإِنَّهُ يَكُونُ مَعْرُوفاً مَشْهُوراً عالِماً، وَ إِنْ جامَعْتَها في لَيْلَةِ الْجُمْعَةِ بَعْدَ صَلاةِ الْعِشاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُرْجىٰ أَنْ يَكُونَ لَكُما وَلَدٌ مِنَ الْأَبْدالِ إِنْ شاءَ اللّٰهُ».**

یعنی: اگر شب جمعه با همسرت، همبستر شوی، و در آن شب انعقاد نطفه شود، و فرزندی به دنیا آید، آن فرزند سخنور وگویا و زبان آور شود، و اگر در روز جمعه پس از عصر باشد و از آن فرزندی به دنیا آید، معروف و مشهور و دانشمند گردد، و اگر در شب جمعه بعد از نماز عشاء باشد امید فرزندی می‌رود که از أبدال (شجاعان روزگار) باشد.

تا اینکه رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«یا عَلِيُّ اِحْفَظْ وَصِيَّتي هٰذِهِ كَما حَفَظْتُها عَنْ جِبْرَئيلَ«علیه السلام»».

یعنی: یا علی«علیه السلام»! این سفارش مرا به یادت نگهدار چنانچه من آنچه که جبرئیل«علیه السلام» از جانب خداوند متعال به من ابلاغ کرد نگهداشتم.

عبادت و بندگی تنها برای او به کمال رساننده آرامش یابد، پس حکمت به هرکسی داده نمی‌شود از اینرو قابل درک برای هرکسی نخواهد بود).

اگرچه تحصیل علوم دینی به طبقهٔ روحانیت که مسئول تکامل روحی و فضائل اخلاقی جامعه می‌باشند، اختصاص دارد، اما نباید دیانت را از طبیعت، و تدوین را از تکوین، و عالَم ارواح را از عالم اجسام، و هر چیز را از حقیقت آن، و کمیت اشیاء یعنی بزرگی وکوچکی و سبکی و سنگینی، و طول و عرض و عمق ... را ازکیفیت آنها از رنگ و بو و طعم و خواص آنها جدا نمود، چنانچه نباید تربیت را از تعلیم جدا ساخت که حکمت با تربیت و تعلیم با هم قابل تحصیل است که خداوند متعال می‌فرماید:

«كَمٰا أَرْسَلْنٰا فيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيٰاتِنٰا وَ يُزَكّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مٰا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» البقرة:۱۵۱).

یعنی: چنانچه رسول گرامی«صلی الله علیه و آله» خود را از میان شما بسوی شما، برای هدایت شما بسوی کمال فرستادیم، تا آیات ما را (که بیانگر حقائق دو نظام طبیعت و شریعت است) بر شما تلاوت کند، و نَفْسهای شما را با سرچشمهٔ وحی از هر پلیدی تطهیر و تزکیه و از آلودگی جهل و شرک پاک و منزّه‌گرداند، و از خود بیگانگی در آورده به خویشتن خویش آشنا سازد، وکتاب آسمانی (قرآن کریم) و حکمت (حقائق دو نظام تکوین و تدوین) را به شما آموزش دهد، و بیاموزد شما را به چیزی که تاکنون به آن واقف و عالم و آگاه نبودید.

تنها در این صورت، تمام هواها و أمیال نفسانی که به تعداد نَفَسهای انسانها است، و همهٔ أهداف مختلفه، و أغراض متضادهٔ شیطانی به یک هدف إلهی تبدیل، و مشکلات و مفاسد و نابسامانیها و معضلات لا ینحل، حل می‌گردد، و نابسامانیها به سامان می‌رسد، و مکررات حذف می‌گردد، و به نیازمندیهای جوامع بشری در تمام أبعاد زندگی: فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، روحی و جسمی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، و أخلاقی و سیاسی بر أساس وحی آسمانی پاسخ داده می‌شود، و علوم دینی تکامل یافته، و جامعه به کمال انسانی خواهد رسید.

طنطاوی در تفسیرش آورده که زنی در «مکزیک» قورباغه زائیده بود، دانشمندان و اطباء تحقیقات وسیعی در علل آن به عمل آورده بودند به این نتیجه رسیده‌اند که آن زن از قورباغه می‌ترسیده، شبی که با همسرش همبستر شده بود و نطفه منعقد گردید، هنگام عمل، صورت قورباغه را در ذهنش مجسم کرده که گویا دارد لمس می‌کند، در آن حال که وحشت عجیبی به او روی داده بود، انعقاد نطفه شد، که به جای بچهٔ انسان قورباغه زائیده است.

مطالب گوناگون در پیرامون این موضوع بقدری زیاد است که از حوصلهٔ بحث مختصر ما خارج است.

که حتی حرکات و حالات نفسانی قابله هنگام بریدن ناف طفل تازه به دنیا آمده تأثیر بسزائی در روان و آیندهٔ طفل دارد که اگر قابله با حالت سرور و خوشحالی ناف طفل را ببرد، طفل همیشه مسرور و خندان، و اگر در حال غم و اندوه ببرد، طفل در زندگی بدحال و غمگین خواهد بود، و همچنین گفتن أذان، زیرگوش طفل تازه تولد یافته.

۴۴۱- حکمت گفتن أذان در گوش أطفال پس از ولادت چیست؟

درگفتن أذان زیرگوش فرزند تازه تولد یافته رموز و أسراریست که مسلمانان کمتر به آن توجه دارند، نمیخواهم وارد این بحث شوم، بلکه با بیان دو روایت ردّ می‌شویم:

۱- مرحوم حمیری در کتاب شریف «قرب الاسناد - کتاب الصلاة» به أسنادش از حضرت أمیر المؤمنین علی ﴿ع﴾ روایت کرده که حضرت رسول اکرم ﴿ص﴾ فرمود: «کسیکه فرزندی برای او متولد شد، پس باید درگوش راست آن طفل أذان، و درگوش چپش إقامهٔ نمازگویند، چه اینکه این عمل آن طفل را از شرّ شیطان رجیم و ترس و فزع او حفظ می‌کند».

۲- مرحوم حرانی درکتاب شریف «تحف العقول - باب مواعظ النبی﴿صلی الله علیه و آله﴾ و حکمه» آورده است که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ به علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود: «یا علی﴿علیه السلام﴾! هر گاه فرزندی برای تو به دنیا آید، خواه پسر باشد یا دختر، پس در گوش راست آن طفل أذان، و در گوش چپش إقامه بگو، که با این عمل، شیطان نمی‌تواند به آن طفل ضرر و زیانی در زندگی وارد سازد».

زیرا برای انسان پس از دمیدن روح برکالبد در رحم مادر دو حرکت و سیر در پیش است:

ألف: قوس نزولی که تولد از مادر است که باید در نخستین گامش.

ب: قوس صعودی بر أساس فطرت با لفظ جلاله: **«اللّٰه»** با بیان کبریائی و عظمتش: «أکبر» از راه گوش با گفتن أذان درگوش راست، و إقامه درگوش چپ آغاز شود یعنی نخست إعلان، سپس عمل به او گوش زد گردد، إعلان توحید، و إقامهٔ عبادت تنها برای ذات یکتا، تا روان و نفس انسان، در نخستین گام قوس نزولی در نشأهٔ عنصری، گامی در جهت قوس صعودی را آغازکند، و از دو سو رنگ: «**صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً**» البقرة: ۱۳۸) خدائی بخودگرفته، و به تصدیق قلب برسد، همآنند آئینه‌ای که صورت را نشان‌داده، و دوربینی که صورت را در خود نقش میبندد، این صبغه و رنگ خدائی در نخستین گام قوس نزولی که نخستین گام قوس صعودی از آن آغاز می‌شود هرگز محو نمی‌گردد. بسیار شایسته و سزاوار است: روانشناسان، انسان شناسان و جامعه‌شناسان آزاده، و محققان و پژوهشگران اندیشمند جهان در این دو حرکت: اسلامی (اذان و اقامه گفتن در گوش بچه تازه بدنیا آمده) و نصاری (که بچهٔ سه ساله را روی روغن زیتون روی آب مینشانند) نیک بیاندیشند و آنگاه قضاوت کنند؟

خلاصهٔ کلام:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه مبرهن است که تربیت و تعلیم فرزند باید قبل از ازدواج پسر و دختر (پدر و مادر آینده) بر اساس عقل و دین مورد توجه قرارگیرد که نقش اساسی و بسیار مؤثری در سیر تکاملی انسان دارد.

۴۴۲- منشأ تربیت و تعلیم منفی از کجاست؟

عده ای منشأ تربیت و تعلیم منفی را تقدیم زمان آندو میدانند که حتی بعضیها چون «روسو» و أمثال اوگمان کرده اند که: تربیت و تعلیم دینی باید از سن (۱۲) یا (۱۵) سالگی أطفال آغاز شود که اگر زودتر از این زمان باشد تأثیر منفی دارد یا بی نتیجه خواهد ماند.

البته روسو و همفکران مسیحی‌اش خود را فراموش کرده‌اند که آغاز تربیت و تعلیم دینی آنها با آب (تعمید) در سن (۳) سالگی آغاز شده که تأثیر منفی آن همین تئوری و نظریه‌ای است که از مغزهای آلودهٔ به ألکل و فکرهای ألیف به مادیات نشأت گرفته که کمترین ارزش علمی و عملی ندارد، اگر نگوئیم (که قطعاً چنین است) که این تئوری یک شیطنت است در جهت انحراف أفکار أطفال در دوران تربیت و تعلیم ...

و براستی عده ای که ادّعای جامعه شناسی، انسان شناسی و روان شناسی و... را دارند که هدف أصلی اینگونه غلط أندازیها را فهمیده اند، ولی باید گفت اینها: معنی و مفهوم تربیت و تعلیم را ندانسته اند، و آنرا در یاد گرفتن ألفبا خلاصه کرده‌اند، در حالی که تربیت روحی، و تقویت روانی، و تعلیم فکری بر اساس فطرت و اقتضای طبیعت غیر از فراگیری ألفبا می‌باشد و ندانسته‌اند که:

همانطوری که سلولها و بافت‌های بدن از زمان ولادت، فعّالیت خاصّی را آغاز می‌کند، و اگر در وقتش بکار نیفتد، جسم تحلیل می‌رود، و در سنّ بالاتر باعث ناتوانی سایر سلولهای بدن می‌شود، عوامل روحی و کلیهٔ دستگاههائی که مربوط به روان است اگر در آغاز ولادت تحت تربیت و تعلیم خاص خودش قرار نگیرد، موجب انحطاط و ناتوانی تمام قوای روحی و نفسانی می‌شود، بطوری که چنین انسان پرورش نایافته باکمترین القاء افکار غلط و شبهات نابجا در پرتگاه گمراهی و انحطاط، و درگرداب پستی و بدبختی قرار می‌گیرد.

با منطق عقل ناصح و نقل قاطع ثابت و مبرهن است که: منشأ أصلی و علت أساسی تربیت و تعلیم منفی به هفت أمر کلی به ترتیب ذیل باز می‌گردد:

الف: عدم تربیت و تعلیم صحیح پدران و مادران قبل از ازدواج.

ب: عدم رعایت موازین و دستورات و شرائط بر أساس عقل و دین در امر ازدواج و زناشوئی و دوران حمل.

ج: نرساندن غذای متناسب به موقع به روح و روان طفل از هنگام ولادت.

د: تربیت و تعلیم نادرست - یعنی غیر دینی و عقلانی - با تئوریهای غلط فکرهای آلوده و بد آموزیها در میان خانواده.

ه: از ناحیهٔ مربّیان نا صالح، و معلّمان نالایق در بیرون از محیط خانواده.

و: محیط فاسد و ارتباطات انحرافی با افراد بزهکار...

ز: تبلیغات سوء...

پر واضح و روشن است که: هر چیزی بر أثر استعمال زیاد کهنه و فرسوده می‌شود أما روح آدمی بر أثر تقویت و تغذیهٔ متناسب خود، سیر، کهنه، و فرسوده نمی‌شود، و برگستردگی آن از فرش تا عرش افزوده می‌گردد، بلکه روح قوی در جسم تأثیر بسزائی دارد که آنرا نیرومند و با استقامت، و حتی سلولها و بافتهای بدن را تقویت می‌کند.

۴۴۳- پرورش باید بیش از آموزش مورد توجه قرار گیرد:

بدون تردید! تأثیر تربیت در طفل بمراتب بیش از تأثیر تربیت در نوجوان، و در نوجوان بمراتب بیش از جوان، و در جوان بمراتب بیش از سنهای بالاتر... می‌باشد، وقتی أطفال در آغاز طفولیت تحت تربیت و تعلیم صحیح قرار گیرند، هنگامی که بزرگ شده اند نفعشان برای خود و جامعه بیش از کسانی است که در سن بالاتر یا نوجوانی یا جوانی تحت تربیت و تعلیم قرارمی‌گیرند.

همآهنگ ساختن تغذیه و تقویت نیروی روحی و جسمی بر أساس خلقت و سرشت آدمی است که کوتاهی در یکی، به هردو زیان خواهد رسانید، همانطوری که باید در تغذیۀ جسم از خوراک و خواب و هوا و ... تعادل و توازن بر قرار نمود و شرائط سنّی را در نظرگرفت، باید در تغذیۀ روح در مراحل تکاملی توازن و تعادل و شرائط سنّی را بدقت مورد توجه قرار داد، که تغذیۀ بیش از حدّ وکشش جسم، چه بسا مرگ آفرین است، تغذیۀ روح نیز چنین است، با این تفاوت که: تغذیۀ متناسب و تقویت روح، گام فراتر و بیشتری را می جوید که سعۀ آن از فرش تا عرش است، و اما جسم بسیار محدود است.

تمام فعالیتهای روحی و فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی مربوط به تربیت و تعلیم است که باید از پسران و دختران (پدران و مادران آینده) آغاز شود، و همچنان إدامه یابد تا به فرزندانی که طبیعت آنان همآنند طبیعت آب زلال برای پذیرش هر رنگ و بو و مزه، مستعد میباشد انتقال یابد، گرچه این استعداد روحی در آغاز، کوچک و محدود است، أما وقتی با تربیت و تعلیم صحیح آغاز به رشد نموده و شکوفا گردد به گستردگی از فرش تا عرش در میآید.

اگر پدران و مادران به أندازۀ یکدهم از توجهشان بتغذیه و تقویت جسمی أطفال، به تغذیه و تقویت روان و روحی أطفال توجه میکردند، و جسم و روح همآهنگ با موازین وحی آسمانی رشد میکردند جامعه و خانوادهها و أفراد مسلمان بطور عموم و شیعیان خصوصاً و رهبران دینی غیر از آن بود که بوده و هستند.

طبق آمارکشورهای به اصطلاح متمدن و پیشرفته درعلم و صنعت و تکنیک و ... بیماریهای روانی و اختلالات روحی، و ناتوانی فکری و مفاسد أخلاقی در همان جهان متمدّن بمراتب بیش از تمام بیماریهای سل، سرطان، معده، أنواع سردردها، أمراض قلبی، سکته، سیفلیس، کبد، تیفوس، ایدز، طاعون و وبا و ... شدیدتر است که اگر واقعاً بیماران روانی و فکری و ... چون بیماران جسمی، بیماریها و ناتوانیهای روحی خود را بروز، و اظهارکرده و به أطباء روان پزشک مراجعه میکردند، دنیای متمدن و جهان پیشرفته، و همۀ انسانها میدانستند که تعداد بیماران روانی چندین برابر بیماران جسمی در جهان میباشد.

خطر بیماریهای روحی تنها به این نیست که بسرعت تعداد بیماران روانی و فکری را زیادتر می‌کند، بلکه خطرش در آنستکه: انسانیت و کرامت انسانی را به سقوط کشانده، و نسل بشر را به نیستی تهدید می‌کند، پیشرفتهای علم و صنعت و طبّ و تکنیک و ... نه تنها نتوانست تعادل روحی أفراد، و توازن فکری خانواده‌ها و تعادل روانی جامعه را فراهم سازد که خود با وضع فعلی - علم و صنعت منهای دین - بیماری‌زا، و مرض آفرین است!

گرچه بیماریهای روانی و ناتوانیهای فکری به علم روان شناسی و روان پزشکی باز می‌گردد، أما علم روان‌شناسی ناقص، و روان‌پزشکی ناتوان منهای دین، خود بیمار خطرناکی است که سخت نیاز به معالجه از طریق عقل سلیم و دین مبین دارد.

تمام اندیشمندان و محققان و پژوهشگران و ... اتفاق نظر دارند که:

بیماریهای روحی و ناتوانیهای فکری و مفاسد أخلاقی با علم و صنعت، با اختراع و اکتشاف، و با طبّ و تکنیک و ... پیشرفته، و با فرمولهای فیزیکی و شیمیائی و علم روان شناسی و روان پزشکی بیمارتر از بیمار روحی سایر مردم و معالجهٔ آن بیماریها اگر محال نباشد، کار آسانی نخواهد بود.

درس هشتاد و نهم:

۴۴۴- نظرات دانشمندان و محققان در منشأ و معالجۀ بیماریهای روانی:

از دیر زمان تا کنون، مخصوصاً در قرن‌های أخیر، و خاصّه در همین دهه‌های أخیر، قرن به اصطلاح پیشرفت علم و صنعت و اختراع و اکتشاف، و طبّ و تکنیک و ... گروهی از دانشمندان و محققان و پژوهشگران جامعه شناس، انسان شناس، روان شناس، و روان پزشک و ... در صدد معالجۀ بیماریهای روحی، روانی و فکری که بسرعت سرسام آوری واگیر و در حال گسترش است بر آمده‌اند.

آنها بدون توجه به منشأ أصلی و علّت تامۀ بروز این بیماریها، عللی را از قبیل: تعلیم و تربیت نادرست - بدون توجه بدرستی أصل تعلیم و تربیت - و محیط فاسد، و محدودیتها و ... که هیچ یک از آنها منشأ أصلی و علّت تامه بشمار نمی‌آیند که بعضیها بکلی از شمار علل خارج می‌باشند ذکر کرده‌اند، سپس راههای مختلفی را برای معالجۀ آن إرائه داده‌اند که أکثر آنها خود بیماری‌زا و مرض آفرین است از قبیل:

ورزش، استراحت، غذاهای متنوّع، تفریح، سرگرمیها، بهره‌گیری از منابع طبیعت، زندگی کردن در کوهستانها، آزادی مطلق و أفسارگسیختگی و أمثال اینها ...

أما با توجّه به آنچه که ما نخست با بهره گیری از بیان وحی، و لسان أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین سپس با مطالعات وسیع و تحقیقات عمیق، و آنگاه بر خوردهای طولانی از نزدیک با أندیشمندان و متفکران در بیرون، و بمدت پنج سال حبس تا کنون در بندهای مختلف زندان با طبقات و أحزاب و گروههای مختلف با جرائم بسیارگوناگون، و هم اکنون: (۱۳۷۵/۶/۲۰ هش) بمدت (۶) ماه در همین سالن (۷) در بستۀ زندان اوین تهران با روانیها و أشرار و قاتلان و بزهکاران و ... بدست آورده‌ایم.

می‌توانیم منشأ عروض، و علل بروز بیماریهای روحی، روانی، فکری و مفاسد أخلاقی را به ده أمر کلّی خلاصه کنیم که هر یک از آنها دارای شقوق و شاخه‌ها و فروع متعددی می‌باشند:

۱- بیماری روانی به وراثت از پدران و مادران -که خود به یکی از امور ذیل باز می‌گردد - به فرزندان منتقل می‌شود.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «اَلرَّضٰاعُ یُغَیِّرُ الطِّبٰاعَ».

یعنی: «شیر دادن، طبعها را تغییر می‌دهد».

پس هر زنی که طفلی را شیر دهد آن طفل أخلاق و خوی وی را در خود می‌گیرد.

۴۴۵- تأثیر شیر مادر در فرزند:

بدون تردید! همانطوری که شیر، نفیاً و اثباتاً در ساختار و نشو و نما و رشد جسمی و روحی، و سعادت و شقاوت طفل شیرخواره تأثیر مستقیم دارد، حالات و طرز تفکر و عقائد و طبع شیرده نیز تأثیر بسزائی در جسم و جان طفل دارد، و من به عنوان نمونه به ذکر چهار مورد بطور خلاصه إشاره میکنم:

۱- در تاریخ آمده است، وقتی مادر بخت النّصر نوزاد (زنازاده‌اش) را وضع حمل نمود آنرا نزد، یکی از بتها که إسمش «النصر» بود گذاشت و رفت، روز دیگر محبت و عواطف مادری او را تحریک کرده و بسراغ نوزادش آمد، دید ماده سگی آمده بالای سر نوزادش و او را شیر میدهد، مادرش با خود گفت: لابد سرّی در کار است که این سگ نگهبان بچه شده است، زمانی که بخت النّصر به مقام سلطنت رسید، آن شیر خاصّیت خود را نمودار ساخت، و أولین نمودش آن بود که مادرش را به قتل رسانید.

زیرا وی شبی که میخواست خروج کند به مادرش گفت: امشب نزد من نیا، ولی زمانی که خروج کرد، و در وسط میدان ایستاده بود و أصحابش دور او را گرفته بودند، مادرش طاقت نیاورد و پیش آمد و گفت: میخواهی چه کار کنی؟ می‌ترسم خود را به کشتن دهی، این چه خیالی است که به سر تو افتاده؟ بخت النّصر به پیش دوید و شمشیر را حواله مادر کرد و او را به قتل رسانید، وی در بیت المقدس علاوه بر کشتن پیغمبرزاده‌ها هفتاد هزار نفر دیگر را به قتل رسانید.

۲- نقل شده از مرحوم شیخ فضل اللّٰه نوری مازندرانی رحمة اللّٰه تعالی علیه پرسیدند که: چرا یکی از پسران شما اینگونه شرور و لاابالی از کار در آمده است؟ فرمود: آنچه من از این پسر دیدم و میبینم شما ندیده ولی بعداً خواهید دید، این پسر، قاتل من بوده، و در پای دار من کف خواهد زد و با إظهار شادی، به دیگران تبریک خواهد گفت. پرسیدند به چه علت چنین از کار در آمده است؟ فرمود: او شیر نجس از زن خبیث خورده است، پرسیدند: داستان آن چگونه بوده است؟ فرمود: زمانی من در سامرا تحصیل می‌کردم، این فرزند به دنیا آمد، و مادرش بی شیر شد، از اینرو دایه برای او گرفتم که دو سال او را شیر داده بود، پس از پایان آن، فهمیدم که دایه یک زن ناصبی و از دشمنان سرسخت أهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام» بوده است.

۳- در زندگی نامهٔ مرحوم شیخ أنصاری آمده است: وقتی که به مادرش به خاطر داشتن چنین فرزندی تبریک گفتند، و علت زهد و تقویٰ و نبوغ علمی او را پرسیدند، گفت: چیزی نشده زیرا زحمتی که من در تربیت ایشان کشیدم، انتظار داشتم که به مقامات بالاتر برسد، پرسیدند: مگر چه کرده‌ای که چنین انتظار را دارید؟ گفت: من در تمام مدت دو سال شیر خوارگی‌اش هیچگاه او را بی وضو، شیر ندادم.

۴- برای بیان یک حقیقت و تشویق دیگران عرض می‌کنم که: بندهٔ حقیر علاقهٔ وصف ناشدنی در تلاوت و تفکّر و تدبّر در قرآن کریم داشته و دارم، از اینرو در زمان کودکی در کمترین مدت، قرآن مجید را در مکتب خانه آموختم، و پیش از اشتغال به تحصیل علوم دینی، تمام قرآن شریف را با ترجمهٔ فارسی به مدت ده ماه با دست خود نوشتم ...

این علاقهٔ عجیب را مدیون علاقه‌مندی والدین خود نسبت به کلام‌اللّٰه‌مجید و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه میدانم، ولی از والده‌ام چون حافظهٔ قرآن‌کریم بوده، پرسیدم: این علاقه از کدام یک از شما است؟ فرمود: از هر دو، ولی من در زمان شیرخوارگی تو، چندین‌بار، قرآن‌مجید را ختم‌نمودم، و درهنگام شیردادن‌هم،

قرآن شریف را با وضوء تلاوت میکردم و فضائل و مناقب أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم أجمعین را زمزمه مینمودم، و عرض میکردم: خداوندا به حقیقت قرآن کریمت، این فرزند مرا خادم قرآن شریف و أهل بیت وحی ﴿علیهم السلام﴾ قرار ده آنچنان که تاکنون سابقه نداشته باشد و مکرّر از والدم همین دعاء را می‌شنیدم، بنده هم عرض می‌کنم: خداوندا به حق ثقلین، والدین مرا با آن دو محشور فرما آمین رب العالمین.

۲- عدم تربیت و تعلیم صحیح پدران و مادران قبل از ازدواج، و رعایت نکردن موازین و مقررات و شرائط دینی و عقلانی را در أمر ازدواج و انتخاب همسر.

۳- مفاسد و آلودگیهای أخلاقی پدران و مادران یا یکی از آنها، پس از ازدواج.

۴-نیات بد و تصورات بیجا، و عدم رعایت مقررات عقلی و اعتقادی در عمل زناشوئی و آمیزش.

۵- غذاهای حرام، و فعل و انفعالات نامعقول، و منظره‌های هیجان انگیز در دوران حمل و تحرّکات أفراد، حتی قابله در هنگام وضع حمل.

۶- بی توجهی والدین، مخصوصاً مادران به مقررات و دستورات دینی، و به تربیت و تغذیهٔ روحی أطفال پس از ولادت.

۷- انعکاس حرکات: گفتار و کردار نادرست پدران و مادران در آئینهٔ صاف أفکار و أذهان و روان أطفال ... چه اینکه روان و أفکار و أذهان أطفال تا مدت زمانی همآنند حساسترین دستگاه گیرنده‌ایست که همه چیز را در خود ضبط و منعکس می‌کند، چنانچه نفس انسان پس از چهل سالگی همآنند فرستنده می‌گردد که دریافته‌های خود را به دیگران منتقل می‌کند.

۸- محیط فاسد و آلوده به رذائل أخلاقی، و ارتباط با أفراد ناسالم ...

۹- تربیت و تعلیم نادرست، خواه در خانه و پرورشگاه، و خواه در مدارس و دانشگاهها ...

۱۰- إلقاء شبهات و تبلیغات سوء، و أفکار انحرافی بر أفکار أطفال، نو جوانان و جوانان ...

یک انسان کامل بواسطهٔ گستردگی روح و روانش از فرش تا عرش (که با تزکیه و تربیت و تعلیم نفس فراهم آمده) می‌تواند در تحصیل علوم دینی تمام أبعاد ظواهر و أسرار اصول و فروع دین، و أسرار طبیعت و نظام آفرینش را فراگیرد که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«وَ اتَّقُو اللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ» البقرة: ۲۸۲).

یعنی: و از خداوند متعال بترسید، و راه تقوی و پرهیزکاری را در پیش گیرید، تا خداوند سبحان أسرار دو نظام تکوین و تدوین را به شما بیاموزد (و این هرگز با قیل و قال میسّر نگردد).

زین پرده ترا نه ساخت نتوان — وین پرده به خود شناخت نتوان
کاشکی هستی زبانی داشتی — تا ز هستان پرده‌ها برداشتی
هرچه گوئی ای دم هستی از آن — پردهٔ دیگر بر او بستی بدان
آفت إدراک آن قیل است و قال — خون بخون شستن محالست و محال

کسانی که از اصولی عالی و إلهی دور، و به اصول فکر خاطی بشر مجذوب و ألیفند، و علم را در اصطلاحات واهی گسیخته خلاصه می‌کنند که جز غرور بیش نیست، و از درک روابط عالی جهان و موجودیت خود محرومند، و بدنبال سرابهای آب نما می‌روند، و نمی‌دانند که برطرف کنندهٔ آن تشنگی سوزان که آنها را بدویدن بسوی سرابها وادار ساخته، آب است نه سراب آب نما، و نمیدانند که نمیدانند: تشنگی انسان جز با درک نورانی اصول عالی إلهی در این نشأهٔ عنصری قابل بر طرف شدن نیست، به قیل و قال دلخوش کرده‌اند.

بدون تردید! انسان در درک أسرار دو نظام تکوین و تدوین، و بدست آوردن مغز طبیعت و لبّ دیانت نیاز بیک نور فروزان إلهی دارد، آن نور فروزان إلهی که جهان و موجودیت انسان را برای او روشن می‌سازد ناشی از أفزایش علوم حرفه‌ای و اصطلاحات نیست، بلکه ناشی از باز شدن بینائی درونی است که تنها با تزکیه و صیقل دادن نفس میسّر می‌باشد، تزکیهٔ نفس از هوا و هوس، و از خود خواهی و قدرت پرستی، و بیرون آمدن از خود بیگانگی، و خارج شدن از مرز جانوران، که در

۴۴۶- مهمترین علل بیماریهای روانی چیست؟

بدون تردید! مهمترین علل بیماریهای روحی، روانی و ناتوانیهای فکری نرساندن غذاهای متناسب به موقع به روح انسان است: قبل از ازدواج، پس از ازدواج، دوران حمل، و پس از ولادت ...

همانطوری که هرگاه غذای متناسب جسمی، به موقع به طفل داده نشود، یا برای مدتی نسبتاً طولانی، طفل را گرسنه نگهدارند، باعث اختلالات در جذب و هضم غذا می‌شود که أحیاناً منتهی به مرگ طفل می‌گردد، نرساندن غذای متناسب روحی به موقع، و یا غذاهای غیر مناسب، تأثیر بسیار بدی در روان طفل دارد.

همانطوری که طفل پس از ولادت از نظر جسم نیاز به غذا (شیر مادر) دارد، از نظر روح، نیاز به غذای روحی دارد که نخستین آن أذان و إقامه درگوش راست و چپ او گفتن است که خود دارای رموز و أسراریست که باید مشروحاً برای مردم بیان گردد.

پس طفل باید پس از ولادت با هر یک از دو غذای متناسب جسم و روح، تغذیه و بموقع بهره‌مند شود.

بر پدران و مادران واجب و لازم قطعی است که در کیفیت و کمیّت غذای روح و تربیت روان، و تقویت نیروی فکری أطفال بیش از تقویت جسم و غذای آنان أهمیّت دهند.

۴۴۷- تأثیر سلامت روان در سلامت جسم:

بطور کلّی اگر انسان به سلامت روح و روان خود -که انسانیت و شخصیت و ارزش انسان به آنست - به أندازهٔ سلامت جسم أهمیت میداد نه تنها تعداد بیماران روحی و روانی و فکری در جوامع بشری به حدّاقل خود میرسید که تعداد بیماران جسمی را به حدّأقل خود میرسانید، زیرا أکثر بیماری‌های جسمی ناشی از بیماریهای روحی و روانی و فکری است، در حالی که بسیاری از بیماری‌های جسمی با توانمندی روح و روان معالجه می‌گردند، پس بیماری جسم نه تنها موجب بیماری روان سالم و روح قوی نمی‌گردد که بسیاری از بیماریهای جسمی با روان قوی معالجه می‌شود.

تأثیر روح قوی در جسم، و حتی در سلولها و بافته‌های بدن انسان کمتر از تأثیر ورزش‌های متناسب با تمام أعضای بدن از عضلات تا وریدها و قلب و ریه‌ها و مغز و ... بر جسم نخواهد بود که هر کدام از أنواع ورزشها به یک نسبت در تقویت جسم، و نیروی بدنی تأثیر دارد، و در نزد صاحب نظران أهل فنّ پرواضح و روشن است که:

عوامل روحی در تقویت و نیرومندی جسم تأثیر بسزائی دارد، و تعادل فکری و أخلاقی، موجب برقراری تعادل جسمی می‌گردد.

۴۴۸- تأثیر سلامت جسم در سلامت روان:

چنانچه تعادل فکری و توازن روانی و سلامت روح تأثیر مستقیم بر تعادل جسم و سلامت بدن دارد، سلامت جسم نیز تأثیر بسزائی در تعادل فکری و سلامت روان دارد.

پرواضح و روشن است که سلامتی جسم بر دو نوع تقسیم می‌شود:

أول: سلامتی طبیعی که از نیرومندی سلولها و بافته‌های جسم بدست می‌آید که انسان را از بیماریهای خطرناک حفظ نموده و تعادل جسمی را فراهم می‌سازد، و این سلامت طبیعی با تعلیم و تربیت طبیعت حاصل می‌گردد، و با تربیت و تعلیم دیانت استمرار می‌یابد.

سلامت طبیعی همان زندگی مستقلّ و با سهولت و با نشاط، و بهره‌گیری از منابع طبیعت بدون افراط و تفریط، و بدون درد و رنج و شکنجه و ناخوشیها و کسالتها و ... است، و اگر هم أحیاناً - بر أثر فعالیتهای بیش از حدّ لازم - خستگیهائی روی آورد أما نمی‌تواند بدن را ناتوان و ضعیف سازد، و نمی‌تواند أعضاء و أجزای بدن را از حالت طبیعی خود خارج نماید، و بدن می‌تواند در مقابل أنواع بیماریها مقاومت کند.

کمال جسمی انسان آن زمانی است که با سلامت و صحّت طبیعی، زندگی خود را إدامه دهد، و تنها این نوع از سلامتی تأثیر بسزائی بر تعادل فکری و توازن

روانی، و سلامت روح آدمی دارد، استمرار این سلامت طبیعی جز همگام با سلامت روان که تنها از طریق دیانت حاصل می‌گردد، إمکان پذیر نیست.

نوع دوم: سلامت مصنوعی که با تزریق سرمها، واکسنها، غذاهای مقوّی و ویتامین دار و رژیم غذائی و با مواد شیمیائی و دیگر وسائل ... حاصل می‌گردد، و این وسائل مصنوعی نه تنها نمیتوانند هیچگاه عمل تندرستی طبیعی را در بدن أنجام دهند که سائر عضلات و سلولهای بدن را فلج و ناتوان میسازند، و این یک نوع تندرستی گذرا و بی دوام است که خود باعث أنواع أمراض و بیماریها و ناراحتیهای بدن می‌گردد، چه اینکه با قطع وسائل مصنوعی، در کمتر از یکسال، دردها و رنجها و کسالتهای گوناگون و جدیدی بروز می‌کند که قبلاً نبوده است، همآنند معتاد به مواد مخدّر که با قطع آن، دردهای گوناگون آغاز می‌شود.

سلامتی مصنوعی همآنند دین باطل، و اعتقادات واهیه نه آرامش‌آور است و نه تأمین کنندۀ غذای روح و نه ثبات و دوام دارد، و همچون سراب آب نمائی بیش نیست.

پس سلامتی روان نیز بر دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- سلامتی روح بر أساس فطرت که با دین إلهی تضمین کنندۀ غذای روح و آرامش دل میسّر است و این همان دین قیّم است که خداوند متعال می‌فرماید:

«فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» الروم: ۳۰) و «لِيَ دِينِ» الکافرون: ۶).

۲- سلامتی مصنوعی روان بر أساس هواهای نفسانی بوسیلۀ دین سازان، نه تنها آرام بخش، و تضمین کنندۀ غذای روح آدمی نیست که باعث سقوط روان می‌شود همآنند سلامتی مصنوعی جسم که خود بیماریزا و مرض آفرین است:

«اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» الأعراف: ۵۱) و **«لَكُمْ دِينُكُمْ»** الکافرون: ۶).

۴۴۹- منشأ ناتوانی علوم طبیعی در فراهم ساختن سلامت طبیعی برای انسان چیست؟

بدون کمترین تردید از طرف صاحب‌نظران أندیشمند، و محققان خردمند آنکه: تنها منشأ ناتوانی علوم در فراهم ساختن سلامت طبیعی برای انسان و جامعه، جدا ساختن دیانت از طبیعت و تفکیک سیرت از صورت، و فاصله بین انسانیت و انسان است، از اینرو علوم طبیعی با تمام شقوق و رشته‌های مختلف و گوناگونش نتوانست سلامت و تندرستی طبیعی جسم، و سلامتی جامعه را فراهم سازد، و با تمام - به اصطلاح - پیشرفتهایش تنها در جهت سلامت مصنوعی، گامهائی برداشته است.

بدون تردید! زندگی کنونی بشر در تمام جوامع از به اصطلاح متمدن و پیشرفته تا غیر متمدن و عقب مانده یک زندگی مصنوعی - همچون سلامت مصنوعی جسم و روان - است نه زندگی طبیعی، زیرا فرمانروایان و سیاستمداران روز دنیا -که خود اگر بیشتر از دیگران آلوده به مفاسد اخلاقی نباشند (که هستند) کمتر نیستند - میخواهند تنها با مجازاتها، چماقها، فشارها، اختناق و استبداد، شکنجه‌ها، زندانها و سیاستهای کذائی جلوی مفاسد أخلاقی و بزهکاریها و فحشاء و فسادها و تباهکاریها و ... را بگیرند، بدون آنکه درصدد بدست آوردن علل و موجبات و منشأ مفاسد أخلاقی و اجتماعی برآمده و آنرا برطرف سازند، در حالی که این کار کسی است که خود دارای زندگی مصنوعی چون دیگران ... نباشد.

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش

آنان میخواهند در واقع با قرصهای مسکّن و مواد شیمیائی و وسائل مصنوعی، به جامعه سلامت دهند، در حالی که هرگاه انسان، زندگی طبیعی خود را باز یابد، نیاز به وسائل مصنوعی ندارد همانطوری که یکتاپرست نیاز به بُت ندارد، چه اینکه هر چه مواد شیمیائی بدن از خارج بوسیلهٔ سرمها و تزریقها و ... زیاد شود، أعضای بدن کمتر فعالیت خواهد کرد، و بیشتر دستخوش بی نظمی می‌گردد، أما وقتی سلولها و بافته‌ها و أعضای بدن، حالت طبیعی خود را بیابد، همان مواد شیمیائی را در داخل بدن برای سلامتی هر یک از اعضاء فراهم میسازند.

باید بجای مجازاتها و سیاستها و زندانها و ... همآنند قرص‌های مسکن، و مواد شیمیائی که از خارج بر جسم تزریق می‌گردد، و به ظاهر، سلامتی مصنوعی موقت و گذرا ایجاد می‌کند، و در واقع باعث أنواع بیماریها می‌شود.

باید انسان را بخویشتن خویش آشنا، و أسرار دیانت و طبیعت را به انسان آموخت، و وجدان خفته‌اش را بیدار نمود تا مواد شیمیائی را از درون خود تولید نماید، و سلامتی طبیعی، جسمی و روحی خود را پیدا کند، و اگر امروز علمای دیانت و دانشمندان طبیعت در این جهت گام برندارند، از حقیقت مسئولیت غفلت کرده و یا شانه تهی کرده‌اند.

۴۵۰- ارتباط تعادل روحی با تعادل جسمی و بعکس:

قابل توجه آنکه: استعداد بدن انسان از یکسو - همچون استعداد روان - بگونه‌ای تقسیم گردیده است که تمام دستگاههای مختلف آن با یکدیگر ارتباط مستقیم دارند که اگر یکی از آنها از جریان و عمل طبیعی محروم یا منحرف شود سایر قسمتهای بدن نیز از عمل طبیعی محروم و یا منحرف خواهند شد، و از سوی دیگر بدن برای نظم قوای روحی و فکری انسان فعالیت می‌کند، از اینرو تمام أعمال و فعالیت بدن انسان در برقراری و یا بهم زدن قوای روحی و فکری نقش بسزائی دارند.

زیرا خون بدن در تمام غده‌ها و سلولها راه دارد، وقتی تعادل بدن حفظ گردد، توازن فکری و تعادل روحی نیز برقرار میماند، چنانچه بعکس: تعادل فکری و روحی و عدم آن نیز نقش بسزائی در تعادل و عدم تعادل جسمی دارد، چه اینکه وقتی انسان غضب کرده، و یا از چیزی وحشت کرده رنگ صورت سرخ و زرد می‌شود، و رعشه بر أندامش میافتد، و چه بسا موجب سکته می‌گردد، و همچنین اگر خبر بدی به انسان برسد، این اتفاق ناگهانی تأثیراتی از قبیل اندوه باطنی، و تحریکات عصبی، و عدم انتظام جریان خون پیش می‌آورد، و حالت پشیمانی، خون انسان را عوض می‌کند.

انسان دارای غرائز و طبایع و تمایلات مختلف می‌باشد، و هر یک از أعضای بدن، جداگانه در برقراری تعادل بین غرائز و ... مشغول فعالیت است، پس باید با عقل و دین تعادل جسمی را حفظ نمود تا تعادل بین غرائز و ... برقرار گردد، مثلاً اگر با عقل و دین، تعادل چشم حفظ نگردد و به زن زیبای نامحرم دوخته شود، غریزهٔ شهوت تحریک می‌گردد، که مهار و تعادل آن آسان نخواهد بود، زمانی تعادل فکری و جسمی در یک انسان برقرار می‌گردد که با هدایت عقل و دین بین تمام غرائز و ... تعادل برقرار سازد، و هر غریزه را بر میزان عقل و دین در جای خود بکار گیرد.

۴۵۱- انسان کامل و جامعهٔ تکامل یافته کدام است؟

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که:

کسانی که تعادل جسمی و روحی، و توازن بدنی و روانی و فکری خود را با میزان عقل سلیم و دین مبین - همأنند دو بال پرنده - حفظ کرده و می‌کنند، میتوانند بسوی کمال انسانی پرواز کنند، آنها انسانهای خوشبخت، سعادتمند و تکامل یافته‌ای هستند که توانسته‌اند تعادل فکری و جسمی، و غرائز مختلف خود را با میزان عقل و دین نگهداشته، و تمام استعدادها و غرائز خود را بدون إفراط و تفریط بکار گیرند.

البته تعداد آنها بسیار نادر و أندک است که جهان آفرین فرمود: «**وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ**» سبأ: ۱۳) تنها اینان میتوانند أفراد و جامعه را بسوی سعادت و خوشبختی و کمال رهنمون سازند چه اینکه آنها این راه را پیموده و به کمال نائل شده‌اند.

و جامعهٔ تکامل یافته، آن جامعه‌ایست که أفراد آن با میزان عقل سلیم و دین مبین بین تمام غرائز، طبایع و تمایلات مختلف ... تعادل برقرار سازد، و هر یک از آنها را در جای خود بکارگیرد، در وقت خنده بخندد، و در هنگام سرور مسرور باشد، و زمان أندوه، غمناک باشد و در وقت گریه بگرید، و زمان گرسنگی (ماه رمضان) گرسنه باشد، و هنگام سیری سیر شود، و در وقت غضب، عصبانی، و هنگام مهربانی، مهربان باشد، و زمان عبادت، عبادت کند، و در وقت خواب بخوابد و ...

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن، و گفتن بوقت خاموشی

انسان کامل در مسیر کمال باید حتی عبادت و أخلاق، و برتر از آندو عقائد خود را بر میزان عقل و دین تنظیم کند، چه اینکه عبادت تنها برای خداوند متعال نیک است نه مطلقا، و تخلّق به أخلاق‌اللّه‌تعالی پسندیده است نه مطلقا، ایمان به خداوند متعال مطلوب و کمال است نه ایمان به طاغوت، و کفر به باطل ممدوح است نه کفر به حق که انحطاط آور است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» البقرة: ۲۵۶).

یعنی: پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد، و ایمان به خداوند متعال آورد، پس به رشتهٔ محکم و استوار إلهی چنگ زده است.

و بعکس آن می‌فرماید:

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» العنکبوت: ۵۲).

یعنی: و کسانی که به باطل ایمان آورده و به خداوند متعال کافر شدند، به حقیقت، آنها منحطان و زیانکارانند.

همانطوری که بی دینی محض انحطاط آوراست، دینداری غلط بی معیار نیز انحطاط زا می‌باشد.

پس باید عقائد و أخلاق و أعمال و گفتار انسان بر میزان عقل و دین به صورت إرادت و کراهت، و در نهایت چهرهٔ رقیق شدهٔ آن به صورت تولّی و تبرّی ظاهر شود، چه اینکه تولّی و تبرّی گزیده و مصفّای إرادت و کراهت است.

کمال انسان آن نیست که - مثلاً - جلوی شهوت را بکلی بگیرد و نیروی آنرا در هم کوبد، و گوشه‌گیری و ریاضت و عزوبت را اختیار کند، و نیروی غضب را نابود کند، و پیوسته مهربان باشد، راه نرود، حرف نزند، غذا نخورد و سر از سجده برندارد و ... که این روش قطعاً فاجعه آفرین است، زیرا اگر بین غرائز مختلف تعادل بر قرار نشود، و در پرورش و بکارگیری به یک بُعد توجه نشود، تعادل جسمی و فکری بکلّی به هم می‌خورد.

پر واضح و روشن است که تعادل فکری و کنترل غرائز نسبت به محیط بسیار متفاوت است، زیرا تعادل در محیط به اصطلاح متمدّن و پیشرفته در أفسار گسیختگی، بسیار مشکلتر از محیط سالم است، چه اینکه در محیط أفسارگسیخته، وقتی انسان می‌بیند که أفراد أفسارگسیخته تمام غرائز و عواطف انسانی را زیر پا گذاشته به دنبال زن زیبا می‌روند، و برای نیل به شهوت از ارتکاب هیچ نوع جرم و جنایتی روگردان نیستند، پس حفظ تعادل در چنین محیط پیشرفته در أفسار گسیختگی بسیار مشکلتر از محیط سالم، و جامعهٔ عقب افتاده در أفسارگسیختگی می‌باشد.

۴۵۲- طوائف مردم در تعادل جسمی و فکری:

مردم را در تعادل جسمی و فکری و کنترل غرائز و ... میتوان به سه دسته تقسیم نمود:

گروه اول: کسانی هستند که با مقررات و موازین عقل و دین، غرائز و ... را کنترل و مهارکرده و از هر غریزه در جای خود بدون إفراط و تفریط بهره می‌گیرند، از اینرو تعادل و توازن جسمی و روحی آنان بر موازین عقل و دین برقرار است، و تعداد آنها در جوامع بشری بسیار اندک است:

«**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ**» سبأ: ۱۳)

گروه دوم: أهل إفراط در یک بُعد از غرائز و ... می‌باشند، آنها - مثلاً - بکلی غریزهٔ شهوت را رها کرده، و یا خود را از نعمتهای دنیا محروم ساخته، و یا راه ریاضت و عزلت و رهبانیت و انزوا و ... را در پیش گرفته، و یا از اجتماع کنار رفته، و زندگی تنهائی را انتخاب نموده و یا صبر و سکوت مطلق را برگزیده، و یا نسبت به وضع زمان بی تفاوت ... و أمثال آنها ... و تعداد این دسته از گروه أوّل بیشتر می‌باشد، اینان تعادل فکری و توازن جسمی ندارند، اگرچه بظاهر صبور و بردبار و ساکت و آرام بنظر می‌رسند، أما از درون بسیار مضطرب، و در حال تلاطم و جوش و خروشند، و از درون خود را میخورند.

خداوند متعال آنها را مورد عتاب و مذمت قرار داده است و می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّيِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ» الأعراف: ۳۲).

یعنی: أی رسول ما بگو به مردم: چه کسی زینت‌های خداوند متعال را که برای بندگان خود آفریده‌ام حرام کرده، و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع نموده است؟!

و می‌فرماید:

«وَ حَرَّمُوا مٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرٰآءً عَلَى اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ» الأنعام: ۱۴۰).

یعنی: و إفراطی‌ها حرام کردند بر خود آنچه را که خداوند متعال روزیشان کرد، و این حرمت را از راه دروغ به خداوند سبحان نسبت داده‌اند، اینان سخت گمراه، و از هدایت و کمال دورند.

گروه سوم: کسانی هستند که در بُعد دیگر غریزهٔ شهوت تفریط می‌کنند، در غریزهٔ شهوت فرو رفته، و از غریزهٔ عفت و غیرت بکلی دور، و در لذائذ دنیا غوطه‌ورند، غرق در خوی حیوانیت، و بی بهره از خوی انسانیت می‌باشند، و تمام همّشان خوردن و آشامیدن و شهوت‌رانی کردن و ریاست و شهرت و مقام و ... است تعداد آنها همواره أکثریت أفراد جامعه را تشکیل میدهد، و از تعادل جسمی و روحی بکلی محرومند.

خداوند متعال در بارهٔ آنان می‌فرماید:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» الفرقان: ۴۴).

یعنی: أی رسول ما! آیا تو می‌پنداری که أکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان گوش به حرف حق می‌دهند یا درکلام حق تعقل می‌کنند؟! نه چنین است، اینان در گوش ندادن به حرف حق، و تعقل ننمودن در آن همآنند چهار پایانند، بلکه از آنها هم نادان‌تر و گمراه‌تر و منحط‌ترند.

و می‌فرماید:

«يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ» محمد﴿صلى الله عليه وآله﴾: ۱۲).

یعنی: آن أکثریت مردم در هر زمان و مکان به تمتّع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات میپردازند، و عاقبت منزل آنها آتش دوزخ خواهد بود.

۴۵۳- أنحاء بیماریهای جسمی و روانی:

هر انسانی که بخواهد در مسیر تکامل حرکت کند باید در حفظ و سلامت هر یک از جسم و روح خود بکوشد، أما باید به بُعد روانی به همان نسبت برتری روح بر جسم أهمّیت بیشتری بدهد، زیرا أطبّاء بیماریهای جسمی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

دستهٔ اول: بیماریهای عفونی و میکروبی غیر مسری.

دستهٔ دوم: بیماریهای مسری و خطرناک.

در حالی که همهٔ بیماریهای روحی، مسری و خطرناک است، و انسان حتی از بیماریهای جسمی غیر مسری پرهیز و متنفّر و فرار می‌کند، أما از بیماریهای روحی صددرصد مسری نه‌تنها که پرهیز، تنفّر و فرار نمی‌کند، سعی در نزدیک‌شدن به آنرا داشته، و آنرا تمدّن، پیشرفت‌علم و صنعت و تکنیک و هنر و افتخار و... میداند.

و از سوی دیگر: باکتریهای بیماریهای جسمی غالباً از راه بینی و دهان وارد بدن انسان می‌شوند، در حالی که میکروبهای بیماریهای روحی، روانی و فکری از تمام أعضاء و زیر هر موی بدن، وارد قلب و روان و مغز آدمی می‌گردد که نخستین و سرسختترین دشمن آدمی یعنی شیطان میگوید:

«ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» الأعراف: ۱۷).

یعنی: سپس جهت مبتلا نمودن بندگانت را به بیماریهای روحی مرگ زا، از راههای مختلف وگوناگون: از پیش رو و پشت سر، و از طرف راست و چپ، آنها را مبتلا می‌سازم، به گونه‌ای که کمتر کسی از بندگانت را سالم از أمراض روانی و فکری خواهی یافت.

این صورت آنچه با چشم سر دیدنی، و با گوش شنیدنی، و با زبان بـازگو کـردنی نیست قابل دیدن و شنیدن و بازگو کردن می‌شود.

و در حدیث صحیح آمده است:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ».

یعنی: علم با زیاد آموختن و آموزش نـیست، بـلکه عـلم نـور إلهیست کـه خداوند متعال در دل کسانی از بندگانش که دل برافروخته دارند قرار میدهد.

توفیق یافتن به چنین نور، تنها با به فعلیت رسیدن بُعد إلهی روح آدمی إمکان پذیر است، وکسی که چنین نوری را نداشته باشد او پوچ گرائی بیش نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰالَهُ مِنْ نُورٍ». النّور: ۴۰).

یعنی: وکسی که خداوند متعال برای او نوری (بر أثر عدم تزکیهٔ نفس) قرار ندهد، برای او نوری وجود ندارد.

پر واضح و روشن است: که تعلیم و تعلّم همگام با تزکیهٔ نـفس و تـقوٰی و تقویت و تربیت آن نباشد، درکوچکترین بخش از علوم دینی در میماند، چه رسد به فراگیری به تمام بخشها و یا أسرار دو نظام طبیعت و دیانت، در علوم دینی و تـا أسرار دیانت که موضوع آنست شناخته نشود، نه تنها مفید نیست که روح بشر و فکر جامعه را فاسد کرده و فطرت انسان را رنگ شیطانی می‌زند.

۴۳۰- علوم طبیعی:

و أما علوم طبیعی با تمام أبعادش برای راحتی و رفـاه و آسـایش و آرامش جسم انسان در نشأهٔ عنصری است، این علم در صورتی تکامل پیدا خواهد کرد که به أسرار طبیعت که از جملهٔ آنها جسم انسان است دست یابد، تا تعلیم با تربیت همراه شود، چه اینکه تربیت با دست‌یابی به أسرار طـبیعت امکـان پـذیر است، چنانچه در علوم دینی، تربیت با دست‌یابی به أسرار دیانت امکان پذیر خواهد بود.

خداوند متعال هم در بارهٔ کسانی که نه تنها از میکروبهای واگیر روحی دوری نمی‌کنند که سعی در نزدیک شدن به آنها را دارند می‌فرماید:

«وَ قَيَّضْنٰا لَهُمْ قُرَنٰآءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ» فصّلت: ۲۵).

یعنی: و ما رفیقان و یارانی از مبتلایان به أمراض گوناگون روانی و روحی و فکری برای آنها برگماشتیم، تا آنها را از راههای مختلف مبتلا سازند تا سزای خویش بینند.

بدون تردید! میکروبهای بیماریهای روحی و روانی و فکری أثراتش روی سلولهای مغز به مراتب خطرناکتر از باکتریها روی سلولهای بدن است.

پر واضح و روشن است که: علم طبّ تا حدّ قابل ملاحظه‌ای جلوی مرگ ناشی از بیماریهای عفونی و میکروبی راگرفته است، أما نتوانسته بیماریهای مسری روحی راکه دورهٔ خیلی طولانی‌تری دارد کمترین کنترل، و حدّأقلِ معالجه را بنماید، چه اینکه علم طبّ سر وکارش با نشأهٔ عنصری و صورت است، و روح مرتبط با مبدأ هستی که جز از طریق وحی، معالجه و درمان نشود، و وحی را أهل خاصّی است که طبیب جسم از آن بیگانه می‌باشد که نباید باشد چه اینکه طبیعت باید در خدمت انسان و انسان در خدمت وحی آسمانی باشد که در این صورت، طبیب جسم تنها بصورت نمی‌نگرد بلکه بیشتر نظر به سیرت خواهد داشت، اینجا بین طبیعت و شریعت، و صورت و سیرت و انسان و انسانیت جدائی نیست.

وحی آسمانی در سلامت روح و روان و فکر بشر از دو راه وارد عمل می‌شود:

۱- از طریق بهداشت یعنی پیش‌گیری از ابتلاء به أمراض و بیماریهای روحی و فکری.

۲- از راه بهداری یعنی معالجه پس از ابتلاء.

بدون تردید! دین مبین اسلام در سلامت روان انسان حدأقل نود درصد از طریق بهداشت، و حدّأکثر ده درصد از راه بهداری است.

۴۵۴- أساس درد و اصول درمان چیست؟

پایه و أساس همهٔ دردها و أمراض روحی و انحطاط فکری که دردها و أمراض گوناگون و بیماری‌های جسمی فراوان و در نهایت مرگ زود رس را در پی دارد جهل و نادانی و بیگانگی از خویشتن خویس است که جز با منطق عقل و دین از چهار راه قابل معالجه نیست:

أول: إحساس دَردِ درد. **دوم**: تشخیص درد. **سوم**: تعیین دارو.

چهارم: مصرف دارو. که أوّل و چهارم به عهدهٔ مریض، و دوم و سوم به عهدهٔ طبیب است.

بدون تردید! مراجعهٔ مریض و بیمار به طبیب آنگاه صورت می‌گیرد که او در خود دردی إحساس، و نیز إحساس خطر از آن درد کند، دردی که او را آزرده، و وادار به مراجعهٔ به طبیب نماید، پس باید مریض إحساس دردِ درد کند که تنها إحساس درد کافی نیست، زیرا کسی که احساس دردِ درد نکند ممکن است به طبیب مراجعه کند، ولی به دستور و نسخهٔ طبیب عمل نکند.

تمام أنبیاء و رسولان إلهی و مربّیان راستین جوامع بشری، نخست مردم را به وجود دردهای مهلک نفسانی و زمینه‌های ابتلاء به أنواع دردهای روحی متوجه می‌ساختند، سپس آنها را در صورت ابتلاء، به معالجه فرا می‌خواندند.

پدران و مادران بیشترین مسئولیت و نقش را در قسمت بهداشت روان فرزندان خود دارند.

درس نودم:

۴۵۵- نقش پدران و مادران در تکامل جسمی و روحی فرزندان:

حضرت رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: «**أَكْرِمُوا أَوْلادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدابَهُمْ يُغْفَرْ لَكُمْ**».

یعنی: بچه‌هاتان را گرامی بدارید، و نیکو تربیتشان کنید تا مورد آمرزش إلهی واقع شوید.

و حضرت موسی﴿ع﴾ در حال مناجات عرض کرد:

«**يا رَبِّ! أَيُّ الْأَعْمالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ؟ قالَ تَعالىٰ: حُبُّ الْأَطْفالِ، فَإِنِّي فَطَرْتُهُمْ عَلىٰ تَوْحيدي، فَإِنْ أَمَتُّهُمْ أَدْخَلْتُهُمْ بِرَحْمَتي جَنَّتي**».

یعنی: پروردگارا! چه عملی از أعمال انسان، نزد تو برتر است؛ خداوند متعال فرمود: محبّت به أطفال و خردسالان، زیرا من آنها را بر أساس فطرت توحید آفریدم، پس اگر آنها را در زمان طفولیت بمیرانم آنها را به رحمت خود وارد بهشت میسازم.

رسول خدا﴿ﷺ﴾ گرامی داشتن و نیک تربیت نمودن فرزندان را شرط مغفرت و آمرزیده شدن پدران و مادران دانسته، و خداوند متعال محبّت به أطفال را بهترین أعمال انسان بشمار آورده است.

۴۵۶- مراحل تربیت و تعلیم:

تربیت و تعلیم أطفال که باید مستقیماً زیر نظر پدران و مادران انجام و عمل شود به پنج دوره و مرحله تقسیم می‌گردد:

ألف: مرحلۀ قبل از ازدواج ... که به تربیت و تعلیم پدر و مادر آینده باز می‌گردد: «**اَلطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبينَ**» النور: ۲۶).

مثنوی میگوید:

صید دین کن تا رسد اندر تبع　　　　حسن و مال و جاه و بخت منتفع

ب:مرحلهٔ پس از ازدواج ... که به غذائی که نطفه از آن تکوّن می‌یابد مربوط می‌شود: «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ**» عبس: ۲۴).

پس باید انسان در غذائی که از آن نطفه‌اش منعقد می‌گردد به دقّت تأمل کند که حلال و حرام بودن آن هر یک تأثیر خاصّی را در وجود انسان خواهد داشت: «**كُلُوا مِنَ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ لا تَطْغَوْا فيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبي فَقَدْ هَوىٰ**» طه: (۸۱).

ج: مرحلهٔ زناشوئی ... که به نیات و فعل و انفعالات پدر و مادر باز می‌گردد: «**وَشارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ - إِنَّ عِبادي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ**» الاسراء: ۶۴-۶۵).

مثنوی گوید:

در نبی شارکهم گفته است حق　　　　هم در أموال و در اولاد از سبق

گفت پیغمبر ز غیب این را جلیّ　　　　در مقالات نوادر با علیّ

د: دوران حمل و بارداری که عمل مرد در بوجود آمدن نطفه و انعقاد آن کوتاه است، أما دامنهٔ عملیات زن پس از انعقاد نطفه تا نه ماه طول می‌کشد، و در طول این مدت بوسیلهٔ موادی که از خون به حمل می‌رسد نشو و نما می‌کند، و تمام حرکات و فعل و انفعالات مادر در حمل تأثیرات مستقیم دارند.

پس همانطوری که طفل مواد شیمیائی لازم را برای پرورش بافته‌های بدن خود از مادر أخذ می‌کند، نیاز روحی خود را نیز از حرکات و حالات روحی مادر می‌گیرد.

ه: مرحلهٔ پس از ولادت تا زمان آمادگی برای تعلیم و تربیت در محیط خارج از خانواده از مدرسه و غیره.

تمام مراحل پنجگانهٔ تربیت و تعلیم یا پرورش و آموزش باید بر أساس وحی آسمانی، منبعث از فطرت پاک و سرشت صافی آدمی زیر نظر دقیق پدران و مادران بالقوه و بالفعل طی گردد که هر کدام در سرنوشت انسان نقش بسیار مؤثری دارد،

چه اینکه اصول تربیت و تعلیم در مکتب وحی همگون با فطرت است که تخطّی از آن فاجعه آفرین بوده، و موجب انحطاط و سقوط انسانیت از انسان، و فساد جامعه می‌گردد، و هیچ انسانی نمی‌تواند با تئوری پردازی راه سرنوشت فرد و جامعه و اصول تربیت و تعلیم را إرائه دهد.

چه اینکه معلوم نیست که خود إرائه دهنده این مراحل تربیتی را به درستی طی کرده است یا نه،کسی که نمیداند مراحل تربیتی را اصولی طی کرده است یا نه؟ نمی‌تواند اصول تربیتی را به دیگران إرائه دهد.

پدران و مادران آینده باید دستورات و فرامین و شرائط تربیت و تعلیم فرزندان خود را بر أساس وحی آسمانی، از پیش از ازدواج، و پس از ازدواج، و دوران زناشوئی و آمیزش، و حمل را به دقت مورد توجه و عمل قرار دهند تا بتوانند فرزندان خود را پس از ولادت طبق مقررات دینی تربیت و تعلیم دهند که بر أساس عقل ناصح و نقل قاطع، تربیت و تعلیم أطفال در مرحلهٔ پنجم، چون تغذیهٔ جسم از نخستین دقائق ولادت به دقت آغاز می‌شود.

۴۵۷- نخستین دورهٔ تربیت و تعلیم انسان پس از ولادت:

با براهین عقلیهٔ ناصحه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که: بچه دار شدن و تربیت و تعلیم أطفال، و إدارهٔ داخلی خانواده‌ها، مهمترین، نفیس‌ترین، و أرزشمندترین عمل زن بشمار می‌رود، از اینرو باید دورهٔ کامل أولیهٔ تربیت و تعلیم طفل بر أساس فطرت در آغوش والدین، مخصوصاً مادر از خانواده آغاز گردد، زیرا خانواده، مخصوصاً مادر تنها موجودیست که ناظر بر استعداد فکری و فعالیتهای او است.

در دین مبین اسلام، تربیت و تعلیم أطفال بزرگترین هدف برای مادران است، از اینرو باید اقتصاد در خدمت زن و خانواده باشد نه زن و خانواده در خدمت اقتصاد، یعنی نباید زن، وسیله و أبزار برای أهداف اقتصادی باشد، بلکه خود زن غایت و هدف فعالیتهای اقتصادی مردان است، که آفرینندهٔ آن دو می‌فرماید:

«اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَآءِ» النساء: ۳۴) و بهترین روش پسندیده در زندگی زن در دین مبین اسلام آنستکه: زنان به إدارۀ امور داخلی و تربیت فرزندان مشغول گردند که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» الأحزاب: ۳۳).

یعنی: و در خانه‌هاتان بنشینید و آرام‌گیرید (تا با ورود به اجتماع، جامعه را به فساد و تباهی نکشانید).

و مردان به تدبیر امور خارجی و تکامل جامعه بپردازند، پس زن مسئول تکامل فرد در محیط خانواده و مرد مسئول تکامل جامعه که از أفراد تشکیل می‌شود در خارج از محیط خانواده می‌باشد، پس زن، مرحلۀ اولیه، و مرد، مرحلۀ عالیۀ تکامل جامعه را بعهده دارند، بنابراین زن همسر مرد درکاروان انسانیت، و سیر بسوی کمال است، نه همسر مرد در امور تخیّلی و موهومی همچون متینگ و تظاهرات و... و از خانه بیرون‌رفتن، و مشارکت با مردان در امور مختصّ به مردان...

چه اینکه رهانیدن زن را از خانواده به سوی جامعه و اجتماع (إدارات و مؤسسات و کارخانجات و ...) بدترین گامی است در جهت نابود کردن بنیاد خانواده‌ها و ایجاد فساد، و إشاعۀ فحشاء در جامعه، و انحطاط مملکت و ملت ... زیرا هیجانات جنسی مرد و زن روابط نامشروع را اجتناب ناپذیر می‌سازد که با رشد این روابط جامعه بسوی تباهی کشانیده خواهد شد.

و این بدان معنی نیست که زن در امور اجتماعی مربوط به آنان بدون آمیزش و اختلاط با مردان همچون طبابت و تربیت و تعلیم دختران در مدارس و سطوح عالیه و ... به امور مختصۀ به آنان محروم باشد.

پس اطفال باید در میان خانواده‌ها و آغوش والدین، مخصوصاً مادر دورۀ تربیت و تعلیم کامل بر أساس فطرت را ببینند، و پس از این دورۀ کامل، در سنّ مقتضی وارد مدرسۀ ابتدائی جهت تعلیم و تربیت گردند، تا از معلّمان تعلیم دیده، و مربیان تربیت یافتۀ مکتب وحی، مراحل علمی و تربیتی را بپیمایند.

دین مبین اسلام، محیط خانه را تنها محیط برای تربیت و پرورش روح انسان در نخستین مرحلهٔ تربیتی می‌داند که مادر بیشترین نقش آنرا بعهده دارد، پدر و مادر باید قبل از ولادت طفل در سلامت این محیط بکوشند، تا طفل، سالم تربیت شده، و صحیح تعلیم گیرد که اگر محیط سالم نباشد، تربیت و پیشرفت خصوصیات أخلاقی امکان‌پذیر نخواهد بود، پس باید، نخست، محیط را سالم نمود، تا بتوان نخستین گام تربیت پس از ولادت را از خانه آغاز نمود.

بدون تردید! دید و ذهن طفل همآنند آئینهٔ صافی است که هر چه ببیند در خود منعکس می‌کند، و همچون نوار ضبط است که هر چه بشنود در خود ضبط می‌نماید، محیط سالم در تقویت روح، نقش بسزائی دارد که سرنوشت ساز است، زیرا محیط می‌تواند قوای روحی را به انحطاط بکشاند، و یا بسوی کمال سوق دهد.

حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ فرمود: «اَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدٰامِ الْأُمَّهٰاتِ» مادرانی که به فرمودهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء یعنی برترین زنان دو عالم ﴿علیها السلام﴾: «نه مردان أجنبی آنها را ببینند و نه آنان مردان أجنبی را ببینند».

مثنوی می‌گوید:

با تو او چونست، من هستم چنان   زیـر پـای مـادران بـاشد جـنان

وظائف مادران نسبت به فرزندانشان به شیردادن و تر و خشک کردن، و غذا دادن و ... خلاصه نمی‌شود، تا دیگران بتوانند جای مادران را بگیرند، زیرا همانطوری که یک دختر برای چشیدن عاطفهٔ مادری راهی جز مادر شدن و دارای فرزند بودن ندارد، و هیچ چیز نمی‌تواند جای آنرا بگیرد، چه اینکه عاطفهٔ مادری یک واقعیتی است که قابل دیدن و لمس کردن نیست و نه میتوان با ذائقهٔ معمولی آنرا چشید و نه با گوش آنرا شنید، و نه با بینی آنرا استشمام نمود، بلکه تنها راه دریافت این عاطفه به فعلیت رسیدن بُعد مادری می‌باشد، هیچ چیزی جای تربیت و تعلیم طفل در آغوش مادر را نیز نمی‌گیرد.

جلالی عضدی یزدی گوید:

چـهار چـیز اگـر جـمع شـوند در دل سـنگ
لعـل و یـاقوت شـود سـنگ بـدان خـارائـی
پـاکـی طـینت و أصـل گـوهر و اسـتعداد
تـــربیت کـــردن مِـــهر از فـــلک مـینائی
در من این هر سه صفت هست ولی می‌باید
تـربیت از تـو کـه خـورشید جـهان آرائـی

سعدی میگوید:

چون بود أصل گوهری قـابل   تـــربیت را در او أثـــر بـــاشد

بدون تردید! تربیت و تعلیم پدر و مادر قبل از ازدواج، و نیات و حرکات و غذاء و فعل و انفعالات و ... آنها در أمر ازدواج و زمان زناشوئی و دوران حمل تا هنگام ولادت نفیاً و اثباتاً تأثیر مستقیم و نقش در تمامی چهار أمر: طینت، گوهر، استعداد و تربیت طفل دارد.

۴۵۸- بدترین آثار شوم تمدن غلط چیست؟

یکی از مهمترین و بزرگترین آثار سوء و شوم تمدن غلط و تمدن زده‌های خودباخته و بیگانه‌زده، و خوش‌رقصهای بی‌ساز و با ساز و خیانت بأفراد و جوامع بشری آنکه:

أساس و شالودهٔ انحطاط و سقوط انسانیت را در جائی ریخته‌اند که باید در آنجا کمال انسانی پی ریزی شود، چه اینکه نخستین دورهٔ تربیت و تعلیم أطفال بی گناه که باید در محیط سالم خانواده در آغوش سرشار از مهر و محبت و عاطفهٔ پدر و مادر طی شود به محیط‌های نامناسب از قبیل پرورشگاه، کودکستان، مهد کودک، بنگاههای فرهنگی و مدارس و ... سپرده شد که گویا پدر و مادر هیچ گونه مسئولیتی مستقیم در تربیت و تعلیم فرزندان خود ندارند، و با این حال انتظار دارند، پس از چند سال دورهٔ پرورشگاه و ... فرزندان با تربیت و تعلیم دیده داشته باشند.

این جابجائی بر خلاف فطرت آدمی - بلکه بر خلاف طبیعت و سرشت موجودات زنده و حیوانات که تربیت و تعلیم دوران أولیهٔ پس از ولادت به مادگان واگذار شده است - و این واگذاریهای أطفال بی‌گناه را به مراکز بسیار نا مناسب و

نامساعد، بلکه مراکز بیگانه ساختن انسان از خویشتن خویش، بر أثر رهاکردن زن از سنگر مادری (خانه) و ورود به اجتماع می‌باشد، که مقداری ناشی از ناآگاهی پدران و عدم فتوّت و مردانگی آنان، و أکثر از ناحیهٔ مادران ناشی از بوالهوسیها، تمایلات جنسی، عیاشی، خوشگذرانی و تنبلی و بی‌احتیاطی، و شاید ده درصد بر أثر ناآگاهی از وظائف و عواطف مادران نسبت به فرزندان می‌باشد.

این واگذاری و رهاکردن أطفال بی‌گناه را در واقع به این مراکز فساد سه زیان جبران ناپذیر دارد:

۱- تربیت و تعلیم أطفال در آغوش خانواده‌ها مخصوصاً مادران بر أساس فطرت و موازین وحی آسمانی است که جای آن هرگز نمی‌تواند در آن مراکز باشد.

۲- أطفال وقتی ازکانون گرم و با صفای خانواده، مخصوصاً از آغوش پر از مهر و محبت و عاطفه و إحساسات مادرانه دور می‌شوند، و در آن مراکز، تحت نظر و تربیت و تعلیم أفراد بیگانه قرار می‌گیرند، بکلی از گرمی خانواده و عواطف مادرانه از خود بیگانه می‌شوند، و با خوی و أخلاق و تمایلات بیگانگان چه مربیان، و چه دیگر أطفال هم سالان مانند خود، خوی می‌گیرند، و بکلی خوی طبیعی و تمایلات أولیهٔ خود را از دست می‌دهند، و این نخستین گامی است برای بیگانه ساختن انسان از خویشتن خویش.

۳- تجربه و تحقیقات علمی ثابت کرده است: أطفالی که درکانون خانواده‌ها و در آغوش پدران و مادران تربیت و تعلیم و بزرگ می‌شوند بمراتب از أطفال این مراکز با عاطفه‌تر، بامحبت‌تر، باأدب‌تر، با أخلاق‌تر، و باهوش‌ترند، و حتی این تجربه و تحقیقات علمی در پرورش بچه سگها نشان داد: بچه سگهائی که با مادرشان بزرگ می‌شوند از بچه سگهائی که با هم نژاد خود بزرگ می‌شوند باهوش‌ترند.

أطفال در دوران طفولیت همآنند آئینه و دستگاه ضبط و گیرنده هستند که به آسانی تمام حرکات، فعل و انفعالات، گفتار و کردار، عادات و أخلاق و ... اجتماع خود را در خود ضبط می‌کنند، از اینرو وقتی به سخن آمدند، پرسشهای آنها بیش از بزرگترها است، وقتی أطفال در مراکز با أنواع و أقسام عادات و خصوصیات أخلاقی

تماس پیدا کردند، و با أفراد مختلف کُند فهم، جنایتکار، و بی علاقه به زندگی و ... نزدیکی و زندگی کردند، چون آنها را نمیشناسند، و رفتار بد و خوب و خصوصیات آنها را نمیتوانند تشخیص بدهند، همهٔ آنها در آنان تأثیر شگرفی خواهد داشت، و چون گیاه هرزه و خودرو بزرگ می‌شوند که نه تنها برای خود و جامعه مفید نیستند که بسیار زیان آور خواهند بود.

بدیهی است که معرفت به آفریدگار جهان، عفّت، پاکدامنی، صداقت، شرافت، أمانت، عدالت، راستی، نوع دوستی و ... و بسیاری از صفات پسندیده، و دیگر غرائز، جزء سرشت آدمی است، این غرائز تنها در میان خانواده‌ها و در آغوش والدین، مخصوصاً مادران می‌تواند تقویت و پرورش یابد تا در مراحل دیگر... نتائج و ثمرات خود را بروز دهد و انحراف بسیار کم بوده یا أصلاً نخواهد بود، و یا بعکس تربیت کنند، و یا به مراکز دیگر واگذار شود که امکان پرورش و تربیت غرائز در آنجا نیست، و یا با بی‌توجهی، أطفال همآنند علفهای هرزه و خودرو در بیایند.

رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدانِهِ أَوْ يُنَصِّرانِهِ أَوْ يُمَجِّسانِهِ».[1]

یعنی: هر بچه‌ای از مادر بر أساس فطرت پاک توحید و إسلامیت متولد می‌شود، تا اینکه پدر و مادر بر أثر تربیت و تعلیم انحرافی او را به یهودیت یا نصرانیت یا مجوسّیت می‌کشانند.

پس فطرت انسان سالم است که تربیت و تعلیم دورهٔ أولیهٔ طفل در آغوش والدین می‌تواند عامل رشد و شکوفائی استعداد طفل بوده و نقش بسزائی در سیر بسوی کمال او داشته باشد، و یا زمینهٔ انحرافها، گمراهیها، کجرویها، دروغگوئیها، ظلمها، ستمها، خیانتها، شرارتها، فتنه‌ها، فسادها، و انحطاط‌ها و ... را فراهم سازد.

آری هیچ حیوانی گوسفند بدنیا نمی‌آید که بعدها به گرگ مبدل گردد، مگر انسان که میش زائیده می‌شود، و با تربیت بد و تعلیم زشت به موش یا گرگ تبدیل می‌گردد که موش در آزمایشگاه‌ها دریده می‌شوند، و گرگها إنسانها را می‌درند.

۱- تفسیر کبیر «البصائر: ج ۳۰» تفسیر سورهٔ الروم: آیهٔ ۳۰).

بدون تردید! تعلیم در دو بُعد دیانت و طبیعت بدون دست یابی به أسرار آندو، تربیت حاصل نمی‌گردد، و علوم مربوط به آن دو نیز تکامل پیدا نخواهد کرد، و جامعه نیز به کمال اعتقادی و اقتصادی، معنوی و مادی، و در أمر معاد و معاش نخواهد رسید، چه اینکه علوم دینی، مسئول اعتقاد و معاد، و در بُعد روحی و معنوی انسان، و علوم طبیعی، مسئول اقتصاد و معاش، و در بُعد جسمی و مادی انسان بحث می‌کند.

در علوم طبیعی تا أسرار طبیعت که موضوع آن است شناخته نشود نه تنها مفید نیست که جسم انسان و نسل بشر را به نابودی می‌کشاند، زیرا کشف اتمها و اختراع دینامها، ماهواره‌ها، بمب أفکنها، و طیاره‌های محیر العقول، و دیگر أبزار نابود کنندهٔ دستجمعی و نابود کنندهٔ نسل بشر بدست کسانی بوده و می‌باشد که دارای علوم طبیعی بدون درک أسرار طبیعت و فاقد تربیت انسانی بوده و هستند.

در مدارس و مراکز علوم طبیعی باید تمام أبعاد طبیعت از طب، فیزیک، شیمی، هیئت، جغرافیا، اقتصاد و سیاست و ... با أسرارش تدریس شود تا تعلیم همراه با تربیت و همگام و آمیختهٔ یکدیگر باشند و علوم طبیعی تکامل پیدا کند که تعلیم طبیعت بدون درک أسرارش نه تنها انسان ساز، و در خدمت انسان نبوده و باعث راحتی و رفاه و آرامش و آسایش انسان نمیباشد که موجب انحطاط انسان، و سقوط انسانیت، و انسان گرگ انسان می‌شود.

از دیر زمان تا کنون در مراکز مختلف علمی جهان، علوم طبیعی با شقوق و رشته‌های مختلفش تعلیم و تدریس شده و می‌شود، أما از أسرار و حکمت هیچ رشته‌ای که تربیت انسان به آن باز می‌گردد خبری نیست.

همانطوری که قبلاً گفتیم: حکمت یعنی درک حقائق أشیاء در دو نظام طبیعت و شریعت آنچنان که باید باشد، پس اختصاص به علوم دینی ندارد، چنانچه یک عالم دینی باید ظواهر دین را با حقائق و حکمتش فرا گیرد، یک عالم طبیعی هم باید ظواهر طبیعت را با أسرارش بیاموزد که امروز با همهٔ ادّعاها و تبلیغات پر سر و صدای پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف و ... از أسرار طبیعت و حکمت آن که انسان ساز، و سرچشمه و منشأ تربیت انسانی است اثری به چشم نمی‌خورد، و حال آنکه ظواهر طبیعت و عالَم ماده پاسخگوی خواسته‌های درونی انسان نمی‌باشد.

۴۵۹- تأثیر تربیت در زمان طفولیت:

همانطوری که استعداد جسمی انسان به گونه‌ای تقسیم شده است که تمام دستگاههای مختلف آن با یکدیگر ارتباط دارند که اگر یکی از آنها از جریان و عمل طبیعی محروم شده یا باز بماند، سائر قسمتهای بدن نیز ناتوان گشته و از عمل طبیعی باز میایستند، استعداد روحی انسان نیز به گونه‌ای تقسیم گردیده که تمام دستگاههای مختلف آن با یکدیگر ارتباط دارند که انحراف یکی از آنها باعث انحراف و ناتوانی دیگر غرائز می‌گردد.

تربیت و پرورش و رشد و شکوفائی این استعدادها، و حفظ ارتباط بین آنها جز در خانواده و دورۀ أول تربیت و تعلیم زیر نظر والدین مخصوصاً در آغوش پر از مهر و محبت و عاطفۀ مادران ممکن نخواهد بود، و تا أطفال این دوره را در محیط خانواده با موازین عقل و أندیشه، و مقررات دینی طی نکنند، تعلیم و تربیت آنها در مدارس و دانشگاه‌ها و آکادمیها و ... نه تنها مفید نخواهد بود که - همآنند گرگ مبدّل از میش - بسیار مضرّ خواهد بود.

چه اینکه طبق تحقیقات علمی، و پژوهشهای فنّی: روان شناسی، روان‌پزشکی، انسان شناسی، و جامعه شناسی و بالاتر از همۀ اینها آیات و روایات... منشأ بیشترین جنایتها، فتنه‌ها، شرارتها، رذالتها، بزهکاری‌ها، ظلمها، ستمها، بدبختیها و فسادهای أخلاقی در جوامع بشری، طی نکردن أطفال، دورۀ أوّلیۀ تربیت و تعلیم بر موازین وحی آسمانی، و بد آموزیها در محیط خانواده می‌باشد، وقتی از محیط خانواده وارد محیط وسیعتر یعنی جامعه و مدارس و دانشگاه و آکادمی و ... می‌شوند، بد آموزیهای خود را دقیقاً منتقل می‌کنند.

و همین‌ها با گذشت زمان نه چندان زیادی، بادزدیها، آدم کشیها، شرارتها، تبه‌کاریها، فسادها، فتنه‌ها، ستمگریها و خیره‌سریها و مواد مخدّر و ... بیشترین آمار زندانها و تیمارستانها، و أراذل و أوباش و ... در سطوح مختلف جامعه را تشکیل می‌دهند، و بصورت انسان، و در سیرت گرگ انسان نما می‌باشند، و از نعمت سعادت و کمال و زندگی انسانی محروم هستند.

سعدی میگوید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نا أهل را چون گردکان بر گنبد است

۴۶۰- مادر در میان خانه، همآنند ریشهٔ درخت در دل خاک است که رشد و ثمرهٔ درخت از او و به اوست:

خداوند متعال بر أساس حکمت و مصالح فرد و جوامع بشری در هر عصر و زمان و مکان، زن را از نظر خلقت و قوای جسمی، و از نظر فطرت و قوای روحی به گونه‌ای آفرید که می‌تواند أساسی ترین نقش را در تکامل روحی و جسمی فرزندش بعهده گیرد، و شالودهٔ صلاح و فساد، کمال و انحطاط و ... جامعه را در میان خانه پی ریزی کند، و همآنند ریشهٔ درخت، گرچه در دل خاک پنهان است أما تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌های درخت را تغذیه می‌نماید، که حتی بیشترین نتائج تعالیم و تربیتهای مثبت و منفی مربّیان و معلّمان جوامع بشری به تربیت و تعلیم زن در میان خانه باز می‌گردد، از اینرو در لغت عرب مادر را «أمّ» می‌گویند که به معنی أصل و ریشهٔ هر چیز می‌باشد و در اصطلاح به معنی مادر که در درون خانه - همانند ریشهٔ درخت در دل خاک، آب را که مایهٔ حیات است به تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌های درخت برساند - به صورت و سیرت فرزندانش بپردازد، و میوه‌های شیرین خود را به جامعه عرضه کند، و مردها از بیرون خانه وسائل رفاه و آسایش او را با کسب و کوشش و فعالیت فراهم سازند، از اینرو چشمداشت دین مبین إسلام از زنها بیشتر از مردها است، همانطوری که ریشهٔ درخت اگر از درون خاک به هر علّتی ظاهر شود، نمی‌تواند آب را به تنه و شاخ و برگها و میوه‌ها برساند، و در نهایت باعث نابودی و خشکیدن درخت و بی ثمر ماندن آن می‌گردد.

ارزش زن در جوامع غربی، و ارزش آن در دین مبین إسلام بسیار متفاوت بلکه متضاد است، زیرا جوامع غربی زن را به جامعه عرضه می‌کند تا از این رهگذر به مواهب طبیعی از آب و خاک و منابع اقتصادی دست یازد و أفکار را تخدیر و دامنها را آلوده و به هواها و أمیال نفسانی خود برسد، و حال آنکه دین مبین إسلام زن را آنچنان آزاد گذارده و برای او مقام و منزلت قائل شده که انسان بسازد، و با عاطفهٔ خویش به انسانها درس مهر و محبّت و صفا و صمیمیت و عاطفه بیاموزد، و استعدادهای نهفتهٔ در آنها را شکوفا و بار آور نماید، تا جامعهٔ انسانی تشکل یابد.

زن در جوامع غربی دستمایهٔ رشد مادی گروه خاصّی است، و در دین مبین إسلام سرمایهٔ رشد معنوی همهٔ انسانها است، و زن در جوامع غربی به بهانهٔ آزادی، وسیلهٔ زندگی حیوانی و هوسرانی است، و در دین مبین إسلام بعنوان مادر، هدف زندگی انسانی است.

باز میگوییم: بواسطهٔ أهمیت موضوع همانطوری که اگر ریشهٔ درختی فاسد شود، و یا بخشکد، تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌ها بکلی از بین می‌روند، أما اگر ریشه از آفات، دست نخورده و سالم بماند -گرچه تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌ها به آفات بیرونی مبتلا گردند - توان جوانه زدن، و پدید آوردن درخت نو، و ثمره دادن را دارد.

اجتماع بشری همآنند تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌های درخت، و زن در میان خانه، نقش ریشهٔ درخت را بعهده دارد، که از مجموع آن به جامعهٔ انسانی تعبیر می‌شود، و این مقام و منزلت بسیاری والائی است که خداوند منّان به زن عطاء فرموده است، پس زن نه تنها از جامعه انسانی خارج نیست که أصل و أساسش از او آغاز می‌گردد، أما از اجتماع چرا؟ زیرا همانطوری که هرگاه ریشهٔ درخت از دل زمین خارج شود، هم خود و هم تنه و شاخه‌ها و برگها و میوه‌ها فاسد و نابود میگردند، زن نیز هرگاه وارد اجتماع شود، وکار تنه و شاخه‌ها و برگها را بعهده گیرد، و همآنند میوه‌ها به کام هر کسی فرو رود، جامعهٔ انسانی به تباهی کشانده می‌شود، زن باید میوه‌ها و ثمراتش را به کام جامعه برساند نه خود درکام جامعه فرو رود.

در أهمیّت و سنگینی مسئولیت و نقش مادران در تکامل روحی و جسمی فرزندان همان بس که می‌تواند تعالیم أنبیاء و رسولان إلهی را بار آور یا خنثی سازد، از اینرو باید أبعاد زندگی آنها بوسیلهٔ مردان تأمین گردد تا بتوانند فارغ البال از عهدهٔ چنین مسئولیتی بر آیند که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَى النِّسٰاءِ بِمٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ بِمٰا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ فَالصّٰالِحٰاتُ قٰانِتٰاتٌ حٰافِظٰاتٌ لِلْغَيْبِ بِمٰا حَفِظَ اللّٰهُ» النساء: ۳۴).

یعنی: مردان را بر زنان حق نگهبانی است بواسطهٔ آن برتری که خداوند متعال بعضی را بر بعضی مقرر داشته، و هم بواسطهٔ آنکه مردان باید از مال و دسترنج خود به زنان نفقه دهند (تا زنان بتوانند فارغ‌البال و با آرامش خاطر از عهدهٔ مسئولیت بسیار سنگین تربیت و تعلیم فرزندان در میان خانه برآیند) پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان، حافظ حقوق شوهران باشند، و آنچه راکه خداوند متعال به حفظ آن أمر فرموده نگهدارند.

پس تعلیم و تربیت تنها به مدرسه و دانشگاه رفتن نیست تا زنان خانه را رها کنند، و به مدارس و دانشگاهها و اجتماع روی آورند، بلکه أساس همهٔ تعالیم آسمانی و زمینی، دیانت و طبیعت باید از آغوش مادران در درون خانه‌ها آغاز شود، وگرنه نفعی که باید، عائد انسان نمی‌گردد که منحطش می‌سازد.

حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ در تأثیر تربیت و تعلیم در زمان طفولیت فرمود:

«مَثَلُ الَّذي يَتَعَلَّمُ فِي صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ عَلَى الْحَجَرِ، وَ مَثَلُ الَّذي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ فِي كِبَرِهِ كَالَّذي يَكْتُبُ عَلَى الْمَآءِ».

یعنی: مَثَل کسی که در زمان طفولیت چیز می‌آموزد همآنند نقشی است که بر روی سنگ بر بسته و حکاکی می‌شود، و مثل کسی که در دوران بزرگسالی چیزی می‌آموزد همآنند نقشی است بر روی آب که نقش بر آب می‌شود.

مثنوی گوید:

خویش را تعلیم کن عشق و نظر   کان بود کالنقش فی جِرم الحَجَر

درس نود و یکم:

۴۶۱- أدوار هفتگانهٔ عمر انسان، و تأثیر تربیت در زمان طفولیت:

با براهین عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن گردید، که دورهٔ زندگی انسان از ولادت تا وفات به ثانیه‌ها و دقیقه‌ها و ساعتها و روزها و هفته‌ها و ماهها و سالها تقسیم شده است.

همانطوری که دورهٔ حمل، حدّأقل (۶) ماه و حدّأکثر عادی (۹ ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه) دارد، دوره‌های عمر انسان، پس از ولادت تا پایان عمر، نیز حدّأقل و أکثر دارد، و این دوره‌ها چون أصل زمانها: ثانیه‌ها و دقیقه‌ها و... سالها به هفت دوره تقسیم گردیده است:

ألف: دورهٔ طفولیت، پس از ولادت تا (۶-۱۰) سال می‌باشد.

ب: دورهٔ نوجوانی، پس از دورهٔ طفولیت تا حدّ بلوغ و آغاز رشد عقلی (۱۶-۲۰) سالگی است.

ج: دورهٔ جوانی، از هنگام بلوغ تا (۲۵-۳۰) سال می‌باشد.

د: دورهٔ رشد عقلی و بلوغ و کمال انسانی، پس از دورهٔ جوانی تا (۴۰-۵۰) سالگی است.

هـ: دورهٔ پیری، پس از کمال عقلی تا (۷۰-۸۰) سال می‌باشد.

و: دورهٔ کهولت، پس از دورهٔ پیری تا (۹۰-۱۰۰) سالگی می‌باشد.

ز: دورهٔ نُکُوست، پس از دورهٔ کهولت تا (۱۲۰) سالگی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ - ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» الحج: ۵).

یعنی: أی مردم اگر شما در وقوع قیامت، و بر قدرت خداوند متعال بر بعث و دوباره زنده شدن مردگان شک و تردیدی دارید (توجه کنید و بدانید) که ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه - تا اینکه شما را در وقت معیّن طفلی چون (گوهر از صدف) رحم بیرون آوریم، تا زیست کرده و مراحلی را طی نموده بحدّ بلوغ و کمال برسید، و برخی از شما در این بین بمیرد، و برخی از شما هم به سنّ پیری و دوران ضعف و ناتوانی عمر برسد، تا آنجا که پس از دانش و هوش خَرِف شود، و هیچ چیزی را درک نکند و نفهمد.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلاَ يَعْقِلُونَ» یس: ۶۸).

یعنی: و ما هر کس را که عمری دراز و طولانی داده‌ایم، در زمان پیری، در خلقتش بکاستیم آیا در این کار تعقل نمی‌کنند؟!

۴۶۲- دو حرکت وضعی و انتقالی انسان:

هر یک از أفراد انسان - همآنند کرهٔ زمین - دارای دو حرکت می‌باشد:

۱- حرکت وضعی - چون حرکت زمین بدور خود - که در این حرکت، فعالیتهای جسمی و روحی بدون اینکه بچشم بیاید هر ساعت عوض می‌شود، و با زمان پیش می‌رود، و این حرکت وضعی به دو دسته تقسیم می‌شود:

ألف: حرکت وضعی جسمی که در این حرکت تمام أعضای بدن انسان با نظم و قرار مخصوص تغییر می‌یابد، و این حرکت به دو دستهٔ متعاکس تقسیم می‌گردد:

حرکت صعودی که رشد و تقویت و بزرگ شدن جسم به آن است.

و حرکت نزولی که أعضای بدن مانند ترکیبات خون و انقباض عضلات و حرکات معده و روده‌ها و ... صورت ظاهر خود را عوض می‌کند، پوست بدن انسان ظرافت خود را از دست میدهد، موهای سر و صورت سفید و گلبولهای قرمز خون زیاد می‌شود، و بافته‌ها و سلولهای بدن فرسوده می‌گردند، بطور کلّی تمام أعضای

بدن ما به وضعیت خاصّی تغییر میابند، یعنی رطوبت أولیهٔ آنها کم می‌شود، و رفته رفته پر از موجودات مرده و نیمه جان شده رشته‌های سیاهی غلیظ و منجمد می‌گردد، و پس از فرسوده شدن حالت قابل ارتجاعی خود را از دست میدهد، و عملیات سائر أعضاء را فلج می‌سازد.

جریان خون بدن، سرعت أولیهٔ خود را از دست میدهد، وریدهای بدن، سخت کلفت می‌شوند، و بالأخره تغییرات عمیق در تمام غدّه‌ها ایجاد می‌گردد، بافته‌های أولیهٔ بدن که سایر سلولها را بوجود آورده‌اند فعالیت خود را از دست می‌دهند، و اگر در سابق میتوانستند سلولهای جدیدی بسازند این فعالیت کم شده و گاهی بکلّی قطع می‌شود، تا اینکه قد خمیده می‌شود، و تمام نیروی جسمی از دست می‌رود، و جسم کوچک می‌گردد، و در ضعف و ناتوانی ... در حدّ یک طفل قرار می‌گیرد: «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» الحج: ۵).

ب: حرکت وضعی روحی که دارای خاصّیت مخصوص بخود می‌باشد، و این نیز به دو دستهٔ متعاکس تقسیم می‌شود:

۴۶۳- حرکت صعودی:

که رشد و تقویت و تربیت و تعلیم روح و روان و نفس به آنست، در این حرکت آنچه که بر آن میگذرد در خاطر میسپارد، و سعی در درک آنچه در پیرامون او است دارد، و اینکه ندانستنیها را بداند، و چیزهائی را که در أول نفهمیده بفهمد، گذشته را بخاطر می‌آورد، و آینده را با آن قیاس می‌کند، و همچون آئینه‌ای که هر چیزی در مقابلش قرارگیرد در خود منعکس می‌کند، و چون دستگاه ضبط همه چیز را مخصوصاً در دورهٔ طفولیت در خود بخوبی ضبط می‌کند، و در واقع، در این حرکت، روح انسان، حکم یک تاریخ پرحادثه را پیدا می‌کند.

در این حرکت، ثوانی، دقائق، ساعات، روزها، هفته‌ها، ماهها و سالها به کندی از نظر می‌گذرد، روح ضعیف، قوی می‌شود، و از چیزهائی که می‌ترسیده نمی‌ترسد و ... و این حرکت تا دورهٔ رشد عقلی و کمال انسانی إدامه دارد.

۴۶۴- حرکت نزولی:

در این حرکت، حافظه و قوای روحی ضعیف می‌شوند، و دانسته‌ها رفته رفته فراموش میگردند، و همهٔ دانسته‌ها از دست می‌روند: «لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» الحج: ۵).

من از نزدیک دو حرکت نزولی جسمی و روحی را از بعضی از اساتید، و از بعضی از بستگان خود، و از بعضی از مراجع تقلید دیده‌ام که جداً شگفت آور بوده است.

۴۶۵- احساس ضعف جسمی و ناتوانی روحی از چه زمان آغاز می‌شود؟

یکی از معمّرین از علمای بزرگ قم مقدس در سال (۱۳۵۶ هش) به بنده فرمودند:

«انسان از آغاز پیری طبیعی: (۶۰- إلی -۷۰) سالگی، ضعف جسمی، و ناتوانی روحی خود را هر سال إحساس می‌کند که از سال قبل ضعیفتر و ناتوانتر شده است، و از سن (۷۰ - إلی - ۸۰) هر ماه چنین احساس می‌کند، و از سنّ (۸۰- الی -۹۰) هر هفته، و از سنّ (۹۰ - الی - ۱۰۰) هر روز، و از سنّ (۱۰۰ - الی - ۱۱۰) هر ساعت، و از سن (۱۱۰ - الی - ۱۲۰) هر دقیقه چنین احساس می‌کند، و از سن (۱۲۰) به بعد، به ثانیه تبدیل می‌گردد، و چراغ عمر، خاموش و یا همچون خورشید غروب می‌کند».

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«فَسٰابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللّٰهُ - إِلىٰ مَنٰازِلِكُمُ الَّتِي اُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهٰا، وَ الَّتِي رُغِّبْتُمْ فِيهٰا، وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهٰا، وَ اسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلىٰ طٰاعَتِهِ، وَ الْمُجٰانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ، مٰا أَسْرَعَ السّٰاعٰاتِ فِي الْيَوْمِ، وَ أَسْرَعَ الْأَيّٰامَ فِي الشَّهْرِ، وَ أَسْرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ، وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمْرِ!!».(۱)

۱- نهج البلاغه: خ ۲۳۰ ص ۷۵۸).

یعنی: پس أی مردم! خداوندمتعال شما را مشمول رحمت خود قرار دهد، سبقت گیرید بسوی منازل آخرت خود که به آبادی آن در دنیا مأمور بوده و به آن ترغیب گردیده و بسوی آن خوانده شده‌اید، و بوسیلهٔ صبر و بردباری بر طاعت خداوند متعال، و دوری از معصیت و نافرمانیش، نعمتهای او را بر خودتان تمام گردانید (با شکیبائی بر سختی عبادت و بندگی، و دوری از معصیت خود را شایستهٔ نعمتهای آخرت، و لذائذ و خوشیهای بهشت جاوید گردانید تا با همراه بودن آن نعمتها با نعمتهای دنیا از نعمتهای إلهی کاملاً بهره‌مند شوید).

زیرا فردا (هنگام فرا رسیدن مرگ) به امروز نزدیک است، چه بسیار به شتاب می‌گذرد ساعتها در روز، و چه زود سپری می‌شود روزها در ماه، و چه شتابنده است ماهها در گذراندن سال، و چه با تندی میگذرد سالها در عمر (که تند گذشتن آنها مستلزم به پایان رسیدن زندگی، و فرا رسیدن مرگ آدمی است).

ثوانی، دقائق، ساعات، روزها، هفته‌ها، ماهها، و سالهای زندگی انسان در هر یک از دوره‌های هفتگانهٔ حیات متفاوت است، زیرا ثوانی و ... و سالهای زمان طفولیت چون حرکت صعودی دارد، و در حال فراز و أوج است - همآنند انسانی که از پلکان نردبان یا ساختمان و یا بقلّهٔ کوه بالا می‌رود - خیلی طولانی و به کندی پیش می‌رود، و در زمان پیری چون حرکت نزولی داشته، و در حال نشیب و حضیض است - همآنند انسانی که از بلندی به پائین حرکت می‌کند - فوق العاده کوتاه و سریع بنظر می‌رسد.

پس هر ثانیه، دقیقه، ساعت، روز، هفته، ماه و سال در چهار دوره از زمان طفولیت تا زمان رشد عقلی دارای یک نوع ارزش خاصّی است که آن أرزش در سه دورهٔ أخیر وجود ندارد.

۴۶۶- دورهٔ زندگی انسان همآنند جریان آب در رودخانه است:

هر انسان خبیر صاحب أندیشه و خرد، حسّ می‌کند که روزهای زمان طفولیت تا زمان رشد عقلی، خیلی به کندی پیش می‌رود، در حالی که روزها و سالهای پیری با سرعت عجیبی در حال پیشروی می‌باشد، براستی دورهٔ زندگی انسان کاملاً شبیه به یک رودخانه‌ای است که در دشت وسیعی جاری است.

انسان در آغاز جوانی با سرعت و نیروی تمام از کنار این رودخانه عبور می‌کند، و به نظرش چنین می‌آید که جریان آب رودخانه به کندی پیش می‌رود، أما رفته رفته گردش آب در نظر انسان عوض می‌شود، یعنی مقارن ظهر به نظرش می‌رسد که آب رودخانه با پاهای او راه می‌رود، وقتی روز به آخر می‌رسد، به نظرش سرعت آب بیشتر شده و انسان از راه رفتن باز می‌ماند، در حالی که رودخانه سیر طبیعی خود را إدامه میدهد، و سرعتش زیاد نشده است.

بلکه این انسان است که نمی‌تواند در آخر روز همراه با آب حرکت کند، زمان همچون آب رودخانه در حال حرکت و پیشروی است، و انسان با زمان راه می‌رود، سرعت انسان در سه دورۂ آغاز زندگی، بیشتر از سرعت زمان است، و در دورۂ چهارم همراه با زمان می‌باشد، و در سه دورۂ أخیر کندتر و عقب میماند تا اینکه بکلی از حرکت باز خواهد ایستاد، در حالی که زمان بدون تغییر در حال حرکت، و سیر خود را إدامه می‌دهد، پس دوره‌های هفتگانۂ زندگی انسان نسبت به زمان متفاوت است.

۴۶۷- تربیت و تعلیم دوران طفولیت باید پیش از تعلیم و تربیت دیگر دوران‌ها باشد:

بدون تردید! اگر انسان در دوران طفولیت تحت تربیت و تعلیم صحیح خانواده مخصوصاً در آغوش مادر قرار نگیرد، تعلیم و تربیت دوران بعدی نه تنها چندان مفید فائده نخواهد بود بلکه چه بسا بی نتیجه خواهد ماند.

پس انسان باید از آغاز زندگی که جسم و جانش مستعدّ برای تربیت و تعلیم، بیش از دیگر زمان است، تحت تقویت و تربیت و تعلیم بر موازین دیانت و طبیعت در آغوش مادرش قرار گیرد، تا سلامت طبیعی جسم و روح حاصل گردد که اگر کوتاهی یا بد آموزشی شود، دیگر قابل علاج نخواهد بود، چه اینکه انسان اگر در زمان طفولیت تربیت نشده و روحش رشد لازم را بدست نیاورد، و سلامت طبیعی جسم و روان حاصل نشود، در سنّ بلوغ هر گونه سعی و جدّیت کاملاً بی نتیجه خواهد ماند.

در مراکز علوم طبیعی، حرکات زمین، ستارگان، خورشید و ماه و کهکشانها و... و فاصله‌های بین آنها، و سرعت، و حتی عرض و طول و عمق، و وزن آنها ... بدرستی یا صرفاً یک تئوری چیزها گفته شده، و از شهاب آسمانی و بشقاب پرنده‌ها و أبرها و بادها و هوا و فضاء و ... نظراتی عنوان گردیده، و از عرض و طول و بلندی کوهها، و از وسعت بیابانها، و امتداد نهرها، و دشتها، و از حدود و ثغور و عمق دریاچه‌ها، دریاها و اقیانوسها، و از چند درصد تلخی و شوری، و از جزر و مدّ آنها و... حرفها زده‌اند، و همچنین چیزهای دیگر از أنواع طبیعت ....

أما از أسرار طبیعت، و حکمت و حقیقت و تأثیرات آنها در جسم و جان انسان، و در تربیت أفکار و تقویت أرواح، و رشد أجسام دیگر موجودات ... از حیوان و نباتات و جمادات کمترین خبری نشده است، از اینرو تعلیم بدون تربیت مانده است، چه اینکه تربیت علوم طبیعی به أسرار طبیعت باز می‌گردد، که تربیت روحی و تقویت أخلاقی، و بروز انسانیت به آنست.

۴۳۱- تکامل علوم طبیعی به چیست؟

بدون تردید! تمام أبعاد علوم طبیعی هنوز در مرحلهٔ ابتدائی، و در گامهای نخستین خود قرار دارند که تا کنون تنها بظواهر طبیعت چشم دوخته، و دل بسته شد، و به حرکات و عرض و طول و عمق و فعالیتها و روابط سطحی أعضای بدن انسان و حیوانات، و أشکال نباتات، و أنواع جمادات ... آنهم محدود، محدود شده است.

أما از اینکه حقائق و أسرار نهفتهٔ در آنها، و روابط بین آنها چیست؟ بکلّی غفلت گردیده، و اگر روزی انسان، از ظواهر دیانت به درون آن و از صورت طبیعت بسیرت آن نفوذ کرده و به حکمت و مغز آن دست یابد، و أسرار و حقائق دیانت و طبیعت را کشف کند، غیر از آنست که هست، و تمام مشکلات بیماریهای روحی و بیماریهای جسمی و ناتوانیهای مادی و معنوی اعتقادی و اقتصادی و ... را حل خواهد نمود، و اعتراف خواهد نمود که دانستنیهای او در مقابل نادانستنیهایش صفر در مقابل أعداد بیشمار است.

چنانچه اگر در زمان طفولیت سلولها و بافته‌های بدن و خون انسان تقویت نشود، در زمان بلوغ و پس از آن هر نوع سرم و تزریقات و معالجه و رژیم‌های طبّی أثر مثبت چندانی نخواهد داشت.

در زمان جوانی خون و غده‌های بدن دارای مواد حیاتی نیرومندی هستند که در این دوره هر نوع کمک از قبیل غذا و مسکن و تربیت بوسیلهٔ این مواد حیاتی تقویت میگردند که در زمان پیری این عوامل وجود ندارد، و هزاران نسخهٔ دکتر و صدها رژیم، و دهها رشته‌های تعلیم و تربیت بی‌نتیجه میماند، چه اینکه روزهای پیری و درماندگی، بدن خالی از هرگونه فعالیت است، و دارای مواد و دستگاه‌هائی نیست که بتواند جسم و جان انسان را تقویت نماید، از اینرو مجبور است که با وسائل مصنوعی آنرا تقویت نماید، و سلامت مصنوعی را برای خود فراهم سازد.

پس از یکسو پدران و مادران بجای اینکه بگذارند روح و جسم و بافته‌های بدن أطفال در دورهٔ طفولیت - بر أثر عدم تربیت صحیح و تعلیم درست - رو بضعف و ناتوانی برود با دقت تمام در حفظ و حمایت، و در تقویت و تربیت و تعلیم آنها بر میزان عقل و دین، زیر نظر خود در میان خانواده همّت گمارند، و از سوی دیگر بر رهبران دینی، و دانشمندان طبیعی -که دو بُعد تربیت و تعلیم بر أساس دیانت، و تعلیم و تربیت بر اصول طبیعت بر عهدهٔ آنان می‌باشد - لازم است، غذای متناسب را به أفراد و جامعه پیوسته عرضه کنند تا هر کدام در زمان متناسب بخود تغذیه گردد.

۴۶۸- عوامل عمر طبیعی و مرگ زود رس چیست؟

با تحقیقات علمی و کاوشهای فنّی ثابت شده است که:

اگر حرکات وضعی جسمی و روحی یعنی دو فراز و نشیب، و أوج و حضیض، و جزر و مدّ اگر بصورت طبیعی -که تنها با رعایت موازین تربیت، و مقررات تعلیم جسمی و روحی إمکان پذیر است - سیر کنند، انسان به پایان عمر طبیعی خود خواهد رسید، و أما اگر در تربیت و تعلیم کوتاهی شود، عواملی وجود

دارد که می‌تواند تغییراتی در تمام حرکات وضعی و جسمی و روحی پدید بیاورد که قوای روحی را تضعیف، و یا بکلی بعضیها را از بین ببرد، مثلاً قوهٔ إراده، حافظه، و شعور و تفکّر و دیگر قوای روحی تحلیل رفته و یا ازکار بیافتد.

و همچنین قوای جسمی را تضعیف و یا ازکار بیاندازد، و پیری زود رس فرا برسد، و یا بعضی از أعضای جسم را زودتر از دیگر أعضاء پیر و فرسوده نماید، مثلاً قوهٔ دید، شنوائی، ذائقه، و حسّ بویائی، و دیگر قوا زودتر از وقتش ضعیف شوند، این پیری و فرسودگی گاهی در قلب، و أحیاناً در مغز، و زمانی در کلیه و دیگر أعضای بدن أثر می‌کند،که همین ضعف و ناتوانی و فرسودگی بافته‌ها، مرد جوانی را به مرگ زودرس تهدید می‌کند.

اگر اعصاب بدن فعالیت داشته باشند، أما قلب و ریه‌ها و ... درست کار نکنند، زندگی انسان را سخت دچار زحمت خواهند کرد، اگر پیر مردی که قوای خود را از دست داده دارای بعضی از أعضای قوی و محکم باشد، این وضعیت چنان خطرناک است که از أعضای فرسودهٔ یک مرد جوان، عواقب وخیم و خطرناکتری دارد، و این عدم تعادل بین قوای جسمی و همچنین روحی، موجب پیری زودرس و فرسودگی انسان می‌شود، و این تعادل جز تحت تربیت و تعلیم دینی و طبیعی میسّر نخواهد بود.

پس حرکت وضعی بدن انسان در نتیجهٔ تغییر و تبدیل بافته‌ها و سلولهای بدن می‌باشد، و این تغییر از دو راه امکان پذیر است:

۱ـ غیر طبیعی که موجب مرگ زودرس می‌گردد: «**وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّىٰ**» الحج:۵) اشاره به آن دارد.

۲- طبیعی که فرسودگی تمام أعضای بدن با یک نسبت مستقیم، و یکنواخت ایجاد می‌گردد زیرا هر یک از دوره‌های هفتگانهٔ زندگی انسان دارای خصوصیاتی است که تأثیر آن خصوصیات در حرکت وضعی بدن مشخّص می‌گردد.

درس نود و دوم:

۴۶۹- بیان بعضی از تفاوتها و اختلافات زن و مرد در صورت و سیرت:

ما در اینجا در صدد بیان تمام ممیّزات و تفاوتها و اختلافات مرد با زن در صورت و سیرت، و تفوّق و برتری مرد بر زن نیستیم، فقط به این مقدار اکتفاء می‌کنیم که:

اختلاف مرد و زن -که بعنوان دو انسان، و هر دو در مسیر تکامل انسانی قرار دارند - تنها در جنبهٔ ارگانیزم و ساختمان وجودی و خلقت، به شکل مخصوص هر کدام، لطافت زن و زبری مرد و صدا و سیما و صورت و قویٰ، و دستگاه تناسلی و حرکات و فعالیتهای آنها، و فوقیت نر بر ماده در عمل زناشوئی، و ناتوانی قوای فعالهٔ زن پس از یائسه گی، و استمرار آنها در مردها تا زمان پیری، و إظهار عجز و ناله و گریه و تأثر زن به أندک أسبابی و أمثال اینها نیست.

بلکه مرد با زن از نظر سیرت و تمایلات و طبائع و غرائز و استعدادها و أخلاق و عقول و أفکار و آراء و أهداف و ... و دیگری قوای باطنی و ظاهری و ... بر أساس حکمت إلهی، و مصالح فردی و اجتماعی بسیار متفاوتند، و هر زنی بر أساس فطرت و طبیعت، خود را در این امور ضعیفتر و ناتوانتر از مرد میداند که از جمله علائم آن:

زن تسلّط شوهری با شخصیت و قدرتمند و مدیر بر خویشتن را بر شوهری بی شخصیت و ناتوان و بی تدبیر که بازیچهٔ دستش باشد ترجیح میدهد، و در انتخاب همسر، شوهر مُسِن‌تر و با معلومات‌تر و از نظر فکر و جسم و روح قوی‌تر را بر شوهر کم‌سن‌تر و در معلومات پائین‌تر، و از نظر فکر و جسم و روح ضعیف‌تر از خود را، مقدم میدارد، و آفریدگار جهان بر أساس فطرت و سرشت زن، مرد را سرپرست زن قرار داده است که فرمود:

«اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَى النِّسٰآءِ» النساء: ۳۴).

خداوند متعال بر أساس همین اختلاف مرد و زن در صورت و سیرت ... مسئولیت خاصّی را برای هر یک معین فرموده است که کمال فرد و خانواده و جامعه به عمل هر یک به مسئولیت خاص خویش است که تخطّی و تخلّف از حدود مسئولیت هرکدام، موجب انحطاط فرد و خانواده و جامعه می‌گردد، پس هدف، کمال هر یک از مرد و زن و جامعه می‌باشد با مسئولیتهای مختلف:

مسئولیت زن در خانواده است، از اینرو اصطکاک و تنازع بین زنها در مسائل اجتماعی یا أصلاً نیست و اگر هم باشد بسیارکم است، مگر زنی که از حدود مسئولیت خانهٔ خود - همچون عائشه - خارج گردد، و بر خلاف طبیعت خویش هوس جامعه کند، و این هرگز إهانت به زن نیست بلکه بیان واقعیت و حفظ حرمت زن است، و إهانت و هتک حرمت زن آنستکه: زن را از أدای مسئولیت بسیار سنگین که شالودهٔ کمال انسانی در میان خانواده بدست پر عاطفهٔ او پی ریزی می‌شود باز دارند، و بکاری که هیچگاه با سرشت انسانی او سازگار نیست وا دارند.

همانطوری که بر أساس حکمت إلهی و مصالح عام انسانی، هر یک از أعضای جسم در جای خاص خود بدون تخلّف از حدود مسئولیت، با یک هدف مشترک قرار گرفته‌اند که تخلّف یا اختلال یکی از آنها موجب اختلال در کل، و نرسیدن به هدف مطلوب می‌گردد، مثلاً مغز سر انسان بر أساس حکمت و مصالح در میان کاسهٔ سر در بالاترین افق، و چشم وگوش و بینی و زبان در قسمت تحتانی و همسایگی مغز، و قلب در قسمت سوم بالای بدن، و دیگر عضلات ... هرکدام در جای مناسب خود، و دست راست برای طعام، و دست چپ برای تطهیر و ... هر کدام دارای وظیفهٔ خاص بودن، ولکن همه در یک هدف اشتراک دارند، و بکارگیری یکی را به جای دیگری زشت می‌نماید.

هر یک از بافته‌ها و سلولهای بدن مرد و زن علامت مخصوصی دارند، و حتی دستگاه عصبی و کلیهٔ أعضای بدن زن با مرد متفاوت است، و مرد نمی‌تواند بسیاری از فعالیتها، عادات، أخلاق و خصوصیات و ... زن را در خود بوجود آورد، چنانچه زنها نیز نمی‌توانند بسیاری از فعالیتها، عادات و أخلاق و خصوصیات و... مرد را در خود پدید آورند.

تکامل فرد و جامعه به آنستکه: هر یک از مرد و زن - همآنند هر یک از أعضای یک جسم - بگونه‌ای که بر أساس خلقت و فطرت آنها است بکار بپردازند.

و از دیگر علائم طبیعی برتری مرد بر زن به اعتراف زن آن است که:

هیچ مردی هر چند پست و ناتوان در فکر و روح و جسم باشد نمیگوید: ایکاش من زن بودم که اگر بودم چه می‌کردم، ولیکن شاید زنی نباشد که در زندگی پر فراز و نشیب مرد نگوید: اگر من مرد بودم چه می‌کردم.

از اینرو خداوند سبحان، هیچ نبی و رسول و وصیّ معصوم علیهم صلوات‌الله را که نبوت و رسالت و إمامت برأساس لیاقت استوار است، از نوع زن انتخاب‌نکرده‌است، و أهل ایمان و تقوی و خرد و اندیشه و... زن را رهبردینی برای خود اختیارننموده‌اند مگرکسانی که در صورت و سیرت خوی زن را داشته‌باشند.

۴۷۰- تفاوتهائی بین زن و مرد از دیدگاه وحی آسمانی:

در لسان وحی و أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمیعن تفاوتهای فراوانی بین زن و مرد آمده است که بیان آنها نیاز به بحثهای طولانی و نوشتن چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد که در بیان مختصر ما نگنجد، از اینرو در این بحث تنها به پنج مورد از فرمایشات حضرت مولی الموحدین امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ آمده است بسنده می‌کنیم، تا سر فصلی برای تحقیق‌عمیق پژوهشگران و نیک‌اندیشان و خردمندان باشد و فرمانروایان هوس‌باز، و استثمارگران خیره سر، زن را بنام آزادی و تساوی حقوق و ... وسیلهٔ أمیال نفسانی خود قرار ندهند:

۱ـ از سخنان آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ (که پس از پایان جنگ جمل و فتح بصره، أمر فرمود تا منادی میان مردم نداء کند که روز جمعه به نماز حاضر شوند، چون روز جمعه شد، همه گرد هم آمده با آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ در مسجد جامع نماز خواندند، پس از آن، حضرت ﴿علیه السلام﴾ به دیوار قبله تکیه داده ایستاد، و پس از حمد و ثنای إلهی و درود بر حضرت رسول اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ و استغفار برای مؤمنین و مؤمنات) در مذمّت شهر بصره و مردم آن فرمود:

«کُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ ...».[1]

۱- نهج البلاغة از کلام آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ شماره ۱۳ ص ۶۳).

یعنی: ای مردم بصره! شما سپاه زنی (عایشه) و پیرو حیوان زبان بسته‌ای (شتر عائشه) بوده‌اید! شما به صدای شتر بر أنگیخته می‌شدید (به دورش جمع میشدید) و هنگامی که شتر پی کرده شد (کشته گردید) همگی پا به فرارگذاشته، گریختید...!!!

مردم بصره در جنگ جمل، هودج عایشه را زره پوش و بر شتری نهاده در میان لشگر قائم مقام علم نگاهداشته به دور آن جمع شده بودند، عائشه آنها را بر جنگ با أمیر مؤمنان علی بن أبیطالب «عليه السلام» ترغیب مینموده و آنان پروانه وار به دورش گشته رَجَز خوانده کشته میشدند، بزرگانشان فخرکنان مهار شتر را گرفته هر کدام که به خاک می‌افتاد، دیگری جای او را می‌گرفت، تا آنکه بر هودج و شتر زخم بسیار وارد آمد، حیوان زبان بسته از هول واقعه و سوزش زخمها فریاد میزد، آنها بیش از پیش جمع شده دَوْرش را میگرفتند تا سه پای شتر قطع گردید و نمی‌افتاد.

حضرت أمیر مؤمنان إمام علی «عليه السلام» فرمود: شیطان آنرا نگاه داشته شمشیر بر آن بزنید، چون شمشیر زدند، و بر زمین افتاد مردم فرار کردند، پس کسانی که مصالح دین و دنیای خود را در اختیار زنی نهاده از شتری پیروی کنند، مردمان پست می‌باشند...

۲ـ از سخنان آن حضرت «عليه السلام» که پس از خاتمهٔ جنگ جَمَل در نکوهش زنها فرمود:

«مَعٰاشِرَ النّٰاسِ! إِنَّ النِّسٰآءَ نَوٰاقِصُ اْلايمٰانِ، نَوٰاقِصُ اْلحُظُوظِ، نَوٰاقِصُ اْلعُقُولِ، فَأَمّٰا نُقْصانُ ايمٰانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلاٰةِ وَ الصِّيامِ فِي أَيّٰامِ حَيْضِهِنَّ، وَ أَمّٰا نُقْصٰانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهٰادَةُ إِمْرَأَتَيْنِ كَشَهٰادَةِ الرَّجُلِ الْوٰاحِدِ، وَ أَمّٰا نُقْصٰانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوٰاريثُهُنَّ عَلَى اْلأَنْصٰافِ مِنْ مَوٰاريثِ الرِّجٰالِ...».[۱]

یعنی: ای مردم! زنها از ایمان و ارث و خِرَد کم بهره هستند، أمّا نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و جهت نقصان خِرَدشان آن است که (در اسلام) گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم إرث آنها نصف إرث مردان می‌باشد....

۱-نهج البلاغة: از کلام امام علیه‌السلام رقم ۷۹ ص ۱۷۹).

ناگفته نماند: از اینکه گروهی (به اصطلاح) از دانشمندان، زن را با مرد در وزن مغز مقایسه می‌کنند، بسیار در اشتباه هستند، زیرا مغزها را نباید درکمیّت و وزن مقایسه نمود چه اینکه وزن مغزکرگدن و فیل و شتر وگاو و أمثال آنها به مراتب بیش از وزن مغز یک انسان است، و همچنین ممکن است مغز یک دیوانه بیش از مقدار وزن مغز یک انسان کامل العقل باشد، بلکه باید مغزها را در فعل و انفعالات و تأثیر و تأثر و تراوشات و ترشحات و ... مقایسه نمود که بدون تردید مغز زن ضعیف تر از مغز یک مرد می‌باشد و این نه اهانت به زن است که اقتضای طبیعت حسب مسئولیت او است.

۳ـ از وصیتهای آن حضرت «عليه السلام» بلشگر خود پیش از روبرو شدن با دشمن (لشگر شام) در جنگ صفین، که در آن راه پیروزی را بـه آنـان نـمایانده و از آزار رساندن به زنان نهی می‌فرماید:

«وَ لا تَهِيجُوا النِّساءَ بِأَذىً، وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعراضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَراءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعيفاتُ الْقُوى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ، إِنْ كُنّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكاتٌ، وَ إِنْ كانَ الرَّجُلُ لَيَتَناوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجاهِلِيَّةِ بِالْفِهْرِ أَوِ الْهِراوَةِ فَيُعَيَّرُ بِها وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ».(۱)

یعنی: و زنان را با آزار رساندن (به آنها) بر علیه خود برنینگیزانید، هر چند آنها دشنام بشرافت و بزرگواری شما داده و به سرداران و بزرگانتان ناسزا گویند، زیرا نـیروها و جـانها و خـردهای زنـها ضـعیف و سست است، مـا (در زمـان رسـول اکرم«صلى الله عليه وآله») مأمور شدیم که از زنها دست بداریم و حال آنکه آنها مشرک بوده اند (پس در صورت إظهار اسلام حتماً بایستی از تعرّض به آنها خودداری نمود) و در زمان جاهلیت اگر مردی، زنی را به سنگ یا چماق میزد بر أثر آن او را و بعد از او فرزندانش را سرزنش می‌نمودند.

۱- نهج البلاغة: از وصیت إمام علیه‌اسلام رقم ۱۴ ص ۸۵۹).

۴ـ از وصیتهای آن حضرت«علیه‌السلام» که پس‌از مراجعت از صفّین در(حاضِرین) (موضعی در نواحی صفین) برای حسن بن علی «علیه‌السلام» نوشته و اندرزهای بسیاری که داده و راه سعادت و کمال را نشان داده است و روی سخن امام «علیه‌السلام» در این وصیت نامه باأفراد انسان در هر مکان و زمان است نه خصوص امام حسن «علیه‌السلام» آمده است:

«وَ إِیّاکَ وَ مُشاوَرَةَ النِّسآءِ، فَإِنَّ رَأْیَهُنَّ إِلیٰ أَفْنٍ، وَ عَزْمَهُنَّ إِلیٰ وَهْنٍ وَ اکْفُفْ عَلَیْهِنَّ مِنْ أَبْصارِهِنَّ بِحِجابِکَ إِیّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجابِ أَبْقیٰ عَلَیْهِنَّ، وَ لَیْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخالِکَ مَنْ لا یُوثَقُ بِهِ عَلَیْهِنَّ، وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لا یَعْرِفْنَ غَیْرَکَ فَافْعَلْ، وَ لا تُمَلِّکِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِها ما جاوَزَ نَفْسَها، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَیْحانَةٌ وَ لَیْسَتْ بِقَهْرَمانَةٍ، وَ لا تَعْدُ بِکِرامَتِها نَفْسَها، وَ لا تُطْمِعْها فی أَنْ تَشْفَعَ بِغَیْرِها...».(۱)

یعنی: و بپرهیز از مشورت با زنها، زیرا اندیشهٔ آنها رو به ناتوانی و تصمیماتشان رو به سستی است، و با حجاب و پوشاندن، چشمهای آنها را از دیدار باز دار (مگذار آنها از محیط خانه بیرون رفته چشمشان به مردم و چشم مردم به آنها افتد) زیرا سخت گرفتن حجاب (پوشیدگی و آراستگی) برای آنان پاینده تر است (هر چند در حجاب باشند از فتنه و فساد و فحشاء محفوظند) و بیرون رفتن او بدتر نیست از آوردن توکسی را در خانه ات و تماس با آنها در حالی که اعتماد و اطمینان به آن کس ندارید (خواه مرد باشد یا زن زیرا گاهی فساد آوردن بعضی از مردم به خانه بیش از بیرون رفتن زنها از خانه می‌باشد، و گاهی فساد آمدن بعضی از زنان فاسد نزد زنها در میان خانه بیش از مردان است).

و اگر میتوانی کاری کن که زنهایت غیر ترا نشناسند، و مسلّط مکن زن را به آنچه مربوط به او نیست، زیرا زن همآنند گیاهی است خوشبو نه کارفرما (پس او را از انجام امور بیرون از خانه باز دار) و درگرامی داشتن او از آنچه مربوط به او و در حدّ اوست تجاوز مکن، و او را به طمع مینداز که شفاعت دیگری را نزد تو کند.

۱- نهج البلاغة: از وصیت امام علیه‌السلام رقم ۳۱ ص ۹۳۸-۹۳۹).

۵ـ و از مواعظ و حِکَم آن حضرت «علیه السلام» که در پاره ای از خوهای نیک زن‌ها است فرمود:

«خِيٰارُ خِصٰالِ النِّسٰآءِ شِرٰارُ خِصٰالِ الرِّجٰالِ: اَلزَّهْوُ، وَ الْجُبْنُ وَ الْـبُخْلُ، فَـإِذٰا كٰانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهٰا، وَ إِذٰا كٰانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مٰالَهٰا وَ مٰالَ بَعْلِهٰا، وَ إِذٰا كٰانَتْ جَبٰانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهٰا».[1]

یعنی: بهترین خوهای زنها، بد ترین خوهای مردهاست که: ۱ـ سرفرازی. ۲ـ ترسناکی. ۳ـ زفتی می‌باشد.

پس هر گاه زن متکبّره باشد (به کسی جز شوهرش) سر فرود نمیآورد، و هر گاه بخیل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه میدارد، و هرگاه ترسو باشد از آنچه به او رو آورد (و موجب بدنامی و خشم شوهر گردد) میترسد (و دوری میگزیند).

آفریدگار جهان می‌فرماید:

«أَوَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ» الزخرف: ۱۸).

یعنی: آیا کسی که (زن) به زیب و زیور پرورده می‌شود، و حال آنکه در خصومت از حفظ حقوق خود عاجز و ناتوان است (لائق فرزندی خداوند سبحان است)؟!

۴۷۱- مفاسد اعتقادی و اقتصادی از تحدید نسل ...

بر محققان و صاحب نظران اندیشمند پوشیده نیست که: یکی از بدبختیها و آثار شوم و بسیار زشت تمدن غلط (توحّش) و تمدن زده‌ها برای جوامع بشری بکارگیری زنها به اموری که مخالف با خلقت، طبیعت، فطرت و غرائز و ... آنها، و واگذار کردن کارهای مرد به آنان، و بازداشتن آنها از آنچه که آنها برای آن آفریده شده‌اند می‌باشد، که یکی از آنها جلوگیری از بچه دار شدن آنها، و تحدید نسل و کاهش جمعیت است که خود دارای مفاسد اعتقادی و اقتصادی، أخلاقی و اجتماعی، مادّی و معنوی، و دنیوی و اخروی و ... می‌باشد که از جملۀ آنها:

۱- نهج البلاغة: از حکم امام علیه السلام رقم ۲۲۶ ص ۱۱۹۰).

ألف: جلوگیری از تولید نسل، وکاهش جمعیت، موجب فساد نسل می‌گردد که انحطاط جامعه را در پی خواهد داشت، و باعث زندگی فرسایشی و توأم با نکبت و خواری و مُهر بردگی بر دهان زدن، و باز شدن راه چپاولگران برای چپاول منابع حیاتی مسلمانان می‌شود، و این بر خلاف نصّ صریح وحی آسمانی است که مسلمانان را به تکثیر نسل و ازدیاد جمیعت ترغیب و تحریص می‌کند.

۴۷۲- أهمیت تکثیر نسل در اسلام:

دین مبین اسلام نه تنها به مؤمنان ثروتمند، و مسلمانان متمکّن دستور میدهد که خود دوتا دوتا، و سه تا سه تا، وچهار تا چهار تا زن مؤمنهٔ دائم جهت تکثیر نسل اسلام بگیرند:

«**فَانْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ النِّسٰآءِ مَثْنىٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ**» النساء: ۳) بلکه فرمان میدهد به آنان که باید وسائل ازدواج یتیمان و نکاح مستضعفان و فقیران را نیز فراهم سازند:

«**وَ أَنْكِحُوا الْأَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَ الصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ إِمٰآئِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرٰآءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ**» النور: ۳۲).

یعنی: و أی مؤمنان توانمند، شما مردان بی زن و زنان بی شوهر و غلامان و کنیزان خود را بنکاح یکدیگر در آورید، تا میان مؤمنین مرد بی زن، و زن بی شوهر باقی نماند، و از فقر نترسید که ازدواج خود وسیلهٔ ازدیاد رزق و وسعت در زندگی انسان می‌باشد، و خداوند متعال بواسطهٔ ازدواج آنانرا به فضل و لطف خود بی نیاز گرداند، و خداوند منان به أحوال بندگان آگاه و رحمتش وسیع است.

روایات در ترغیب مؤمنان را به ازدواج و تحریص آنان را در تکثیر نسل بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز به دهها بلکه صدها بحث طولانی وکتابت چندین جلد کتاب مستقل تنها در همین موضوع دارد که از حوصلهٔ بحث مختصر ما خارج است، و ما در اینجا تنها به ذکر هشت روایت بسنده می‌کنیم:

۱- حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ فرمود: «**تَزَوَّجُوا الْوَلُودَ الْوَدُودَ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأَنْبِيٰآءَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ**».[۱]

۱- شرح فارسی (شهاب الاخبار) ص ۳۱۵ رقم ۴۹۲).

علم طب - مثلاً - زمانی تکامل پیدا خواهد کرد که تعلیمش همگام با تربیت باشد، و به أسرار هر یک از أعضای جسمی، و ارتباط روح با جسم، و تأثیر هر یک در دیگری، و تأثیرش به دنیای خارج، و تأثیرش از دنیای خارج و ... را بدست آورد، تنها در این صورت است که علم طب از حرفه بودن خارج، و به علم تبدیل می‌گردد، و تا از ظواهر طبیعت به أسرار طبیعت، و از صورت به سیرت آن راه نیابیم، حرفه به علم تبدیل نمی‌گردد، و آنچنان که باید بر قوانین طبیعت تسلّط نخواهیم یافت.

علم فیزیک، شیمی، ریاضی، طب، تشریح، اقتصاد، سیاست، جغرافیا، تاریخ و هیئت و نجوم و ... بجای اینکه علم باشند، به حرفه و أبزار استعمار و استثمار تبدیل شده، و در استخدام استثمارگران در آمده است که صاحبان آنها به غیر از پول و ثروت و ریاست و قدرت و شهوت و شهرت و ... فکر نمی‌کنند، از اینرو أفراد جامعه: ثروتمند از فقیر، عالم از جاهل، شهری از روستائی، باسواد از بی‌سواد و ... جدا شده‌اند، چه اینکه جسم را از روح و تصرفات آن، و تعلیم را از تربیت، و طبیعت را از شریعت، و سیاست را از دیانت، و صورت را از سیرت و ... جدا نمودند، از اینرو معنویت، به نظر آنان أهمیت خود را از دست داده است.

یکی از علل وضع نابسامان و أسف بار موجود در دنیا که قطعاً از مهمترین آنها می‌باشد آن است که: مدارس علوم دینی و مراکز علوم طبیعی و ... زیر نظر حکومتها إداره می‌شوند، و آنها کمتر و یا أصلاً درصدد ترقیات روحی و رشد فکری، و شکوفائی استعدادها و فضائل أخلاقی جامعه نیستند، اگرچه شعار پر طمطراق دهند، زیرا آنها برای توسعهٔ کشور و اقتصاد، و چپاول منابع و غارت مخازن دیگر کشورها، و بدست آوردن شخصیت و کسب قدرت و مال و ثروت و شهوت و شهرت و ... علوم و أفکار و ... را به استخدام خود در می‌آورند.

و با صرف میلیاردها دلار هزینه و بودجهٔ مملکت، أفکار آزاد اندیشان را کوبیده و صداهای دور اندیشان را در گلوها خفه کرده، و رعب و وحشت و خفقان در جامعه ایجاد نموده، و روش نادرست و فکر علیل خود را بر جامعه تحمیل

یعنی: «بازنی ازدواج کنید که بسیار بزاید، و بسیار شما را دوست داشته باشد، پس به تحقیق من در روز قیامت به بسیاری امتم فخر آورم بر دیگر پیامبران».

۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف «فروع کافی: ج ۳ - کتاب النکاح» به أسنادش از حضرت أبی الحسن الرضا«عليه السلام» روایت کرده است که: رسول خدا«صلى الله عليه وآله» به مردی فرمود:

«تَزَوَّجْهٰا سَوْءٰآءَ وَلُوداً وَ لاٰ تَزَوَّجْهٰا جَمِيلَةً حَسْنٰآءَ عٰاقِراً فَإِنِّي مُبٰاهٍ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ».

یعنی: با زن زشت صورت در صورتی که بچه زا باشد ازدواج کن! و با زن زیبا و جمیله در صورتی که نازا باشد ازدواج مکن! زیرا من در روز قیامت بکثرت و زیادی تعداد امت افتخار میکنم بر دیگر امتها.

۳- مرحوم کلینی در همین کتاب به أسنادش از جابربن عبدالله روایت کرده است که گفت: ما در محضر رسول خدا«صلى الله عليه وآله» بودیم که فرمود:

«إِنَّ خَيْرَ نِسٰآئِكُمُ الْوَلُودُ الْوَدُودُ الْعَفِيفَةُ، الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهٰا، اَلذَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِهٰا، اَلْمُتَبَرِّجَةُ مَعَ زَوْجِهٰا، اَلْحِصٰانُ عَلىٰ غَيْرِهِ الَّتِي تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ تُطِيعُ أَمْرَهُ ...».

یعنی: به تحقیق بهترین زنان شما زنی است که زیاد بچّه بزاید، و بسیار شوهرش را دوست داشته باشد، و بسیار با عفت، و در میان أهلش عزیز و محترمه، و در نزد شوهرش فرو تن باشد، و تنها برای شوهرش خود را زینت دهد، و خود را بر غیر شوهرش حفظ کند، کلام شوهرش را گوش کند و فرمانش برد ....

۴- و نیز مرحوم کلینی به أسنادش از خالدبن نجیح، از حضرت إمام صادق«عليه السلام» روایت کرده است که: چون از چیزهای شوم در حضور پدرم سخن به میان آمد آن حضرت«عليه السلام» فرمود:

«اَلشُّومُ فِي ثَلاٰثٍ: فِي الْمَرْأَةِ وَ الدّٰابَّةِ وَ الدّٰارِ، فَأَمّٰا شُومُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهٰا وَ عُقْمُ رَحِمِهٰا ...».

یعنی: شومی در سه چیز یافت می‌شود: در زن و در مرکب، و در خانه، أما شوم بودن زن آنستکه: مهریّه‌اش بسیار باشد و رَحِمَش بچه نیاورد.

۵- مرحوم شیخ حرّ عاملی درکتاب شریف «وسائل الشیعة -کتاب النکاح - باب ۱ حدیث ۳» به اسنادش از جابر روایت کرده است که: حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مٰا یَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ یَتَّخِذَ أَهْلاً لَعَلَّ اللّٰهَ یَرْزُقُهُ نَسَمَةً تَثْقُلُ الْأَرْضَ بِلاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ».

یعنی: چه چیزی منع می‌کند مؤمن راکه برای خود زنی را اختیارکند، بامید آنکه خداوند متعال فرزندی را نصیب او نماید تا زمین را به کلمهٔ توحید: «**لا إله إلاّ اللّه**» سنگین کند؟!

۶- مرحوم شیخ حرّ عاملی در همین کتاب «حدیث ۴» از حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مٰا بُنِیَ بِنٰآءٌ فِی الْإِسْلاٰمِ أَحَبَّ إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ التَّزْوِیجِ».

یعنی: هیچ بنائی در دین مبین اسلام محبوبتر از بنای تزویج و تشکیل خانواده در نزد خداوند عز و جل، پایه گذاری نشده است.

۷- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «من لا یحضره الفقیه» از حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت کرده است که به أمتش فرمود:

«إِتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَکُمْ».

یعنی: أی امت من ازدواج کنید که ازدواج باعث رزق بیشتر برای شما می‌شود.

۸- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «خصال» به أسنادش از حضرت أمیر مؤمنان إمام علی﴿علیه السلام﴾ در حدیث «أربعمأة» آورده که فرمود:

«تَزَوَّجُوا فَإِنَّ التَّزْوِیجَ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَإِنَّهُ کٰانَ یَقُولُ: مَنْ کٰانَ یُحِبُّ أَنْ یَتَّبِعَ سُنَّتِی، فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِی التَّزْوِیجَ، وَ اطْلُبُوا الْوَلَدَ فَإِنِّی مُکٰاثِرٌ بِکُمُ الْأُمَمَ غَداً وَ تَوَقُّوا عَلیٰ أَوْلاٰدِکُمْ مِنْ لَبَنِ الْبَغِیِّ مِنَ النِّسٰآءِ وَ الْمَجْنُونَةِ فَإِنَّ اللَّبَنَ یُعْدِی».

یعنی: أی مؤمنان ازدواج کنید! زیرا که تزویج از سنت رسـول خـدا﴿ﷺ﴾ است، چه اینکه آن حضرت﴿ﷺ﴾ میفرمود: کسی که دوست دارد از سـنت مـن پیروی کند، بداند که: از جملهٔ سنّت من ازدواج است، و به دنبال پیداکردن و زیادی بچه باشید، زیرا من در فردای قیامت با شما امت إسلام، میخواهم تعداد امتم را از سائر امت‌ها بیشتر کرده باشم، و متوجه باشید که از شیر زن زناکار و زن دیوانه، به بچه‌هاتان ندهید، زیرا شیر در جسم و جان طفل أثر میگذارد، و از آن زن به طفل سرایت می‌کند.

بدون تردید! این ترغیب و تشویق و توصیهٔ حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ به ازدیاد نسل اسلام در زمان رفاه مسلمانان نبوده است، بلکه در زمانی بود که انصار و مهاجر با هم از امکانات أندک زندگی استفاده میکردند، و جنگهای پی در پی توان اقتصادی مردم را به شدّت تحلیل برده بود.

پس رشد جمعیت ریشهٔ مشکلات اقتصادی و غیر اقتصادی جامعه نیست، و باکنترل آن نه تنها مشکلات حل نمی‌گردد که مشکلات جدید و خطرات اعتقادی و اخلاقی و اقتصادی فراوانی را برای اسلام و مسلمین در بر خواهد داشت.

چه اینکه طبق تحقیقات متخصصان این قرصهای ضد حاملگی و استعمال آلات در رحم‌ها، و بستن لوله‌های بانوان و عقیم ساختن آنان، و از مردانگی انداختن مردان و أخته کردن آنها و ... (غیر طبیعی همآنند ناشنوا، نابینا، و لال وگنگ ساختن انسان سالم را با وسائل و أبزار و أمثال آنها است) هزاران أمـراض و بـیماری‌های گوناگون عصبی و اختلال جهازگردش خون، سکته‌های قلبی و اختلالات فکری و روانی و هجوم سیل أنواع سرطان و ... را به دنبال دارد.

هدف مجموع آیات کریمه، و روایات کثیرهٔ مستفیضه، و إجماع فقهاء در باب نکاح و فضیلت آن و کثرت أولاد و تکثیر نسل مؤمنان، معرفت انسان به آفریدگار جهان، و شهادت بیکتائی ذات أقدس حق تعالی: «**لا إله إلاّ اللّه**» و یکتاپرستی و عبادت و بندگی تنها برای اوست که تنها راه کمال انسانی بشمار می‌رود، و همین است غرض از خلقت انسان و جهان، و إرسال رسل، و این ثمرهٔ وجودی پس از ظهور اسلام در امت پیامبر خاتم﴿ﷺ﴾ إمکان پذیر است و بس نه در سائر امم ...

بدون تردید! کاهش جمعیت و جلوگیری از کثرت نسل مؤمنین مبارزه با نظام آفرینش و رسالت رسولان إلهی و بی ثمر ساختن تشریع شرایع، و جلوگیری از تحقق یافتن کمال انسانی است، و تأکید و ترغیب أکید دین مبین اسلام بر تکثیر نسل مؤمنان و حامله شدن‌های عدیدهٔ زنان مسلمان، و به عرصه آوردن فرزندان گویندهٔ: **«لا إله إلاّ اللّٰه»** نه تنها معارض و مزاحم با کمالات نفسانی و فضائل أخلاقی و طیّ معارج در مدارج روحانی و وظائف علمیّه و عملیّهٔ مختصّهٔ به زنان با عفت نمی‌باشد، بلکه کمال ملائمت و نهایت سازگاری را با این أمر خطیر دارد.

چه اینکه زن در دوران حمل و زمان تربیت و تعلیم فرزندان که خود کمالی است برای او و زمینه سازکمال فرد و جامعه می‌باشد، باکمال قدرت توان آنرا دارد که تحصیل علم وکمال کند، و در سیر کاروان انسانیت حائز مقام أعلاگردد، و بتمام أعمالی که در جامعهٔ انسانی بر دوش آنان و از مختصّات آنها بشمار می‌رود اشتغال ورزد.

ب: از جمله مفاسد جلوگیری از بچه‌دارشدن زنها و تحدید نسل و کاهش جمعیت: ارتباطات نامشروع زن و مرد، و مفاسد أخلاقی بسیار در جامعه می‌باشد، چه اینکه زن چون تنوّع طلب است با فرزند کم یا نداشتن فرزند و سرگرم نبودن به امور مختصهٔ بخود، فرصت بیشتری را برای أمیال نفسانی خود می‌یابد.

پری رخ، تاب مهجوری ندارد   چو در بستی ز روزن سر بر آرد

ج: جلوگیری از بچه دار شدن، باعث انحطاط روحی و تضعیف قوای جسمی زن می‌گردد، زیرا زنانی که کمتر میزایند، و یا بکلی از بچه دار شدن که (همانند ثمره دادن درخت ثمره دهنده) یک عمل بسیار طبیعی، و برای تقویت قوای جسمی و روانی آنها لازم و ضروریست خودداری می‌کنند، دارای آن سلامتی طبیعی که لازمهٔ نشو و نمای جسمی و روحی آنها است نمیگردند (همانطوری که جلوگیری از ثمره دادن درخت ثمره دهنده باعث پژمرده‌گی و خشکیده‌گی درخت می‌شود).

طبق تحقیقات عمیق و گستردهٔ محققان روان شناس، و پژوهشگران انسان شناس و اندیشمندان جامعه شناس: زنهائی که بچه ندارند و یا بچهٔ کم دارند تعادل قوایشان نامنظّم و از دیگران عصبانی تر و بد أخلاق ترند، و چون در زمان حاملگی بافته‌های بدن آنها به سرعت تمام تغییر شکل پیدا می‌کند، باید گفت: بچه دار شدن بصورت طبیعی، و نتائج آن جزء لوازم لاینفک زندگی طبیعی زن در تمام مدت آمادگی برای بار دار شدن است.

۴۷۳- سلامت طبیعی زن در بچه دار شدن است:

طبق تحقیقات عمیق پژوهشگران آنکه: سلامت طبیعی جسم و روان زن در حامله شدن و زائیدن و شیر دادن است، زیرا خداوند منّان مزاج زن را طوری آفریده است که از هنگام بلوغ تا زمان یائسگی پیوسته مزاج او بصورت طبیعی، غذای خاصی را مطابق مزاج طفل در بدن درست می‌کند، و آن خون حیض است که در دوران حاملگی این خون در رحم مادر غذای طبیعی طفل است از اینرو زنان در دوران بار داری عادت ماهانه نمی‌شوند.

زیرا خون حیض در رحم صرف غذا و طعام جنین می‌شود که پس از وضع حمل این خون سرخ، تبدیل به شیر سفید شیرین و نرم و راحت و ملایم با مزاج نوزاد می‌گردد، از اینرو زنان در دوران شیر دادن نیز غالباً عادت ماهانه نمی‌شوند، و در غیر این دو زمان این خون بصورت طبیعی از مجرایش خارج می‌گردد تا رحم بار دیگر آماده برای انعقاد نطفه شود، و تا چون درختی با ثمر، بار دیگر در فصلش ثمر دهد.

درخت میوه تا نخشکد، هر سال بصورت طبیعی میوه میدهد، زن در نظام آفرینش همآنند درخت میوه‌ایست که از هنگام بلوغ تا زمان یائسگی باید ثمره دهد تا سلامت طبیعی جسم و جانش را حفظ کند (همچون نهال میوه از زمان ثمره دادن تا هنگام خشکیدن) مگر آنکه آفتی از بیرون به درخت میوه برسد و یا کرم از درون، ریشهٔ آنرا بزند که دیگر چوب است باید برید، نه درخت میوه.

بسوزند چوب درختان بی بَر سزا خود همین است مَر بی بَری را

استفادهٔ از قرصهای ضد حاملگی و یا بستن لوله ها، و دیگر وسائل جلوگیری از انعقاد نطفه بکلی سلامت طبیعی جسم و جان زن را می‌گیرد، و به أنواع دردها و أمراض گوناگون از أنواع سرطان گرفته تا درد مفصلها و ... مبتلا می‌سازد، چه اینکه قرصها و بستن لوله‌ها و ... آفاتی است که درخت را بی بر، وکرمهائی است که ریشه را می خشکاند.

مرحوم آیة اللّه حاج سید محمد حسین حسینی تهرانی در کتاب «کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین» ص ۲۲۹ فرموده است:

«مخدّرهٔ مجلّله، همشیرهٔ محترمهٔ آقای عبدالرحیم جلالیان قزوینی به أهل بیت ما گفته اند: من شکم پنجم را حامله هستم و برای پیش آمدی نزد یکی از خانمهای پزشک زنان که در قزوین شهرت بسزائی دارد رفتم، پس از سلام سر خود را پائین انداخته و از روی حیا و خجالت گفتم: این شکم پنجم من است.

فوراً آن خانم دکتر گفت: «چرا خجالت میکشی؟ ما نفهمیدیم این سر و صداها ـ خوردن قرصهای ضد حاملگی، و بستن لوله های مرد و زن و سائر أنواع جلوگیری از بچه دار شدن ـ ازکجا بلند می‌شود، و ملّت (ایران) را به کدام طرف سوق می‌دهند؟! اگر زن بخواهد سلامتش را حفظ کند باید آبستن شود».

موازین علمی می‌گویند: زن و مرد در هر جامعه، در وهلهٔ اول می‌بایست به سلامت خویش بیاندیشند، و آنرا از هر أمر دگری مقدّم بدارند، اگر زن بچه نزاید و سلامت خود را فاقد گردد هزار شغل خارجی گر چه مفید هم باشد چه سودی برای او خواهد داشت؟

ما معتقدیم طبق عمل به شعار شما، اگر زن بچه نزاید به نیمی از جمعیت کشور خیانت کرده است، و علاوه چنانچه در مشاغل مردان شرکت جوید، غیر از اشغال آن مناصب کاری نکرده است، و بنا بر این بر آن نیمهٔ دگر هم خیانت نموده است، بالنتیجه تمام جمعیت کشور خویش را فاسد کرده است.

و طبق اعتقاد ما اگر زن بچّه بزاید، با تندرستی خود، نیمی از حیات جمعیت کشور خویش را تضمین کرده است، و اگر با آن به دنبال کمال روحی خود برود سعادت ابدی خود را حائز گردیده است، و بنا بر این در روند مصالح جمیع جمعیت کشور خویش قدم راستین برداشته است.»

۴۷۴- فرزند عالی ترین ثمرهٔ حیاتی از بوستان انسانیت است:

آفریدگار جهان خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

«وَ أعلَمُوا أَنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلٰادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ» الأنفال: ۲۸).

یعنی: و ای مؤمنان بدانید! جز این نیست که أموال و فرزندان شما در دنیا وسیلهٔ آزمون و امتحانی است برای شما، و اگر أموال را از طریق مشروع بدست آورده، و در راه صحیح مصرف کنید، و فرزندان خود را نیک تربیت و تعلیم دهید، به تحقیق برای شما نزد خداوند متعال أجری عظیم، و ثوابی بزرگ خواهد بود.

و می‌فرماید:

«اَلْمٰالُ وَ اَلْبَنُونُ زينَةُ الْحَيٰاةِالدُّنْيٰا» الكهف: ۴۶).

یعنی: مال حلال، و فرزندان شایسته، زینت زندگانی دنیای انسان بشمار می‌رود.

و حضرت رسول أکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«وَ رَيْحٰانَتِي اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ».[1]

یعنی: و دو گل بوستان من: حسن و حسین «علیهما السلام» می‌باشند.

براستی فرزند، شاداب ترین میوهٔ خوش زندگی انسان، و عالی ترین ثمرهٔ حیاتی از بوستان انسانیت، و معطّر ترین گل از گلستان بشریّت است، زنهائی که بجای بچه داری و تکثیر این نو باوهٔ ریحان آدمی، این عمل سالم طبیعی و نیکوی فطری را رها کرده و بسراغ کارهای خارج از منزل که بر خلاف طبیعت آنها است می‌روند نه تنها از قافلهٔ کمال انسانی و صلاح جامعه عقب مانده اند که زمینهٔ انحطاط أفراد، و فساد جامعه را فراهم میسازند.

زیرا آنها هرکاری در جامعه انجام دهند، و به هر مقام و شغلی دست یابند، و هرگونه فنّ و هنری را بیاموزند بطوری که فرضاً سراسر اطاقشان را از تابلوهای دیپلم

۱- وسائل الشيعة: ج ۱۴ - باب ۳ حدیث ۷ ص ۱۰).

و لیسانس و دکتری و مهندسی و هنر و سائر فنون زینت دهند، و تا پایان عمرشان هم اگر تلاش کنند، و حقاً و واقعاً نیتشان خوب باشد، و در صدد خدمت به اجتماع بوده باشند، همهٔ اینها بقدر یک بچه زائیدن و شیر دادن، و تربیت و تعلیم دادن، و بر أساس عقل و دین بزرگ کردن و به جامعه تحویل دادن ارزش ندارد چه اینکه:

اولاً: خانمی که سراسر اطاقش را از مدارک دیپلم و لیسانس و دکترا پر کرده باشد و در هر پست و مقامی قرارگرفته، و صد برابر آنرا هم برآنها بیافزایند و آنگاه به او بگوئید: آیا حاضری یک فرزندت را بدهی تا پستها و مقامات وگواهی نامه‌هایت محفوظ بماند؟ و یا آنها را فدای این فرزندت میکنی؟ قطعاً خواهد گفت: همه را فدای فرزندم میکنم زیرا فرزند برایم از همهٔ آنها با ارزشتر است.

پس خانمی که به یک فرزند و یا دو فرزند اکتفاء نموده و خود را سرگرم کارهای غیر طبیعی خود نموده باید بداندکه: آن فرزندهای احتمالی که در صورت فرض زائیدن بوجود می‌آمدند و اینک نیامده‌اند همانند همین فرزندش می‌باشندکه حاضر نیست آنرا فدای پستها و مقامات و ... کند، همه آنها را از دست داده و از مسیرکمال انسانی خود خارج شده، و آن فرزندهای با ارزشتر از همه چیز و شیرین را فدای این مشاغل کاذب غیر طبیعی نموده، و این خود اعتراف به بزرگترین خسران، جبران ناپذیر است.

چه اینکه فرزند دارای حیات و زندگی مشابه پدر و مادر و بقای وجود آن دو است، از اینرو هیچ چیز از أموال و ثروت، و پست و تجارت، و مقام و صنعت و... ارزش انسانی را نداشته و ندارند، زیرا آنها برای انسانند که باید فدای انسان گردند، نه انسان برای آنها تا فدای آنها گردد.

و ثانیاً: بچه زائیدن، تکثیر مثل نمودن است، یعنی زن، موجوداتی را مشابه خود و شوهرش از پسر و دختر بوجود می‌آورد، پس اگر خانمی هشت فرزند زائید، هشت انسان مشابه خود و شوهرش را در خارج ایجاد نموده که بر أثر زحمات مادر هر کدام به نوبهٔ خود، انسانی از جمیع جهات مشابه مادر و پدر، و در فعالیت و خدمت به جامعهٔ اسلامی همانند آن دو می‌باشند.

پس اگر زن بجای رها کردن کانون گرم خانواده و اشتغال بـه کـارهای غـیر طبیعی در جامعه، بکانون گرم خانواده سرگرم، و به زائیدن بچه‌ها و تربیت و تعلیم فرزندان، و تحویل دادن انسانهای کامل را به جامعه که یک أمر طبیعی و کمال او است بهترین خدمت را با ضریب تعداد فرزندان به جامعه انسانی نموده است.

اگر زنی هشت فرزند زائید، هشت برابر خدمات اجتماعی خود به جامعه خدمت نموده است، و اگر بچه‌ای نزائید و تربیت ننمود، درجات خدمت خود را با ضریب هشت پائین آورده و خود را ازکمال انسانی ساقط نموده است، و در واقع این چنین بانوانی که وارد اجتماع می‌شوند، و خود را دلسوز و خادم جامعه میدانند نه تنها به جامعه خدمت نکرده‌اند و از خدمت به آن شانه خالی کرده که خیانت بزرگی به جامعهٔ انسانی نموده و به فساد و فتنه و فحشاء آلوده میسازند.

۴۷۵- اعترافات تکان دهندهٔ پنج زن تحصیل کرده:

چه نیکو گفتند پنج خانم تحصیل کردهٔ اسیر ادارات و مؤسّسات و ... :

۱ـ خداوند منّان بر ما زنان منّت نهاد که: مردان را بر اساس فـطرت آدمـی خدمتگزار مـا قـرار داده است تـا مـا بـر اسـاس طبیعت انسـانی بـچه‌دار شـده و فرزندانمان را بر اساس عقل و دین تربیت کنیم، ما از طبیعت خود سرباز زدیم، بر خلاف طبیعت در خدمت و ملعبهٔ مردان قرارگرفته‌ایم.

۲ـ ما زنها چون از خدمت مردان به ما قدردانی نکرده‌ایم، و بر خلاف فرمودهٔ خداوند متعال: «اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَى النِّسٰآءِ بِمٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ بِمٰا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ» النساء:۳۴) عمل کردیم، به استخدام مـردان در آمـده‌ایـم، مـا متانت و کرامت و ریاست منزل: «حٰافِظٰاتٌ لِلْغَيْبِ بِمٰا حَفِظَ اللّٰهُ» را رها کردیم، به اسارت و اهانت جامعه درآمده، و خود را فریب داده و شـالودهٔ فسـاد جـامعه را بادست خود ریخته‌ایم.

۳ـ این جامعه، ما را از پرستاری و تربیت فرزندانمان در خانه بریده است، و به پرستاری فرزندان مردم در پـرورشگاهها، و پـرستاری مـریضان در بـیمارستانها مشغول ساخته است.

۴ـ ما دست از دامن محرم خود کشیده به دامان نامحرمان افتاده‌ایم، ما آزادی منزل را رها کرده به بی بند و باری جامعه روی آورده‌ایم، ما بجای اینکه در میان خانه، مبدأ کمال و صلاح جامعه باشیم، در بیرون خانه، منشأ انحطاط و فساد جامعه شده‌ایم.

۵ـ ما زنان بجای اینکه همانند پر ارزشترین جواهرات در میان صندوق نسوز خانه محفوظ بمانیم، همانند آهن برای ساختن پلی جهت عبور انسان و حیوان از روی آن، و یا برای ساختن ماشین، مرکب همگانی قرارگرفته‌ایم.

ارزش زن، همچون ارزش سیب زمینی و پیاز و أمثال آنها و ... نیست که در جلوی مغازه‌ها در معرض دید همگان قرارگیرد، و هرکسی به آن دستی زند، ارزش زن بالاتر از ارزش درّ و یاقوت و الماس و ... است که باید از دید همگان پنهان، و در میان صندوق نسوز باشد، و هر چیزی که ارزش آن بیشتر باشد از دیدهای همگان پنهان تر است که این خود دلیل بر ارزش والای اوست، و اگر روزی الماس و ... در معرض دید همگان قرارگیرد ارزش والای خود را از دست خواهد داد.

می‌کنند، و برای تبلیغات خواسته‌ها و أمیال نفسانی خود در داخل و بیرون مرز أرقام نجومی سرسام آوری را اختصاص می‌دهند که همانند سراب آب نماکمترین فائده‌ای برای مردم جامعه نداردکه به یک باره همهٔ آنها فرو میپاشد، و این مردم اند که زیان می‌بینند که نمونهٔ آن شوروی سابق است.

اگر بجای هزاران میلیارد خرج در هر سال برای مبارزه با جنایتکاران، تباهکاران، آدمکشان، و سارقان و بزه‌کاران و دیوانگان و موادّ مخدّر و ... که نه تنها إصلاحشان نمی‌کند که روز بروز بر تعداد آنان افزوده و زندانها گسترده‌تر می‌شود، توجهی به خویشتن خویش می‌کردند، و به إنسانیت و معنویت و هویّت خود می‌رسیدند جامعه این نبود که هست.

۴۳۲- راه حل نابسامانیهای أسف بار جهان موجود چیست؟

تنها راه حلّ آنستکه: تعلیم و تربیت در دو بُعد روحی و جسمی إصلاح گردد، و تربیت همگام و آمیخته با تعلیم شود، و جسم را از روح، و صورت را از سیرت، و طبیعت را از شریعت، و انسان را از انسانیت جدا نسازیم که تنها در این صورت، همهٔ مشکلات و نابسامانیها ... از بیکاریها، گرسنگیها، تجاوزگریها، مفاسد أخلاقی، ظلمها، ستمگریها و بیماریهای روحی و جسمی ... حل می‌گردد، و تمدّن غلط که جز توحش و درندگی نیست، به یک تمدن صحیح عظیم انسانی تبدیل می‌شود.

تنها راه این تحوّل عظیم فکری، و انقلاب علمی و فرهنگی جهانی آنستکه:

باید نخست، خود از خود بیگانگی به درآئیم، و پیش از آشنائی به آنچه که در پیرامون و خارج از مرز ما است به درون مرز و به خود آشنا شویم که چه موجود عظیم و بزرگی هستیم، بزرگتر از این جهان مادی و نشأهٔ عنصری،که چنین کوچک و محدود فکر میکردیم، موجودی به وسعت از فرش تا عرش را چگونه در چند متر مربع خاکی، و سلول انفرادی نفس طغیانگر و سرکش محبوس نمودیم، و این محدودیت و حصر و حبس، نفس أمّاره چگونه ما را از درک أسرار آفرینش، از أسرار دو نظام تکوین و تدوین، و از فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی محروم ساخته است.

درس نود و سوم:

۴۷۶- نظام آفرینش بر میزان و مقدار معلوم:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت، و از بدیهیات أولیه است که: آفرینش ظرف و مظروف در نظام هستی بدست آفریدگار جهان است، و هیچ چیز را بیش از مقدار ظرفیت مظروفش نیافریده است، ازکلّی ترین تا جزئی ترین، و از بزرگترین تا کوچکترین موجود و ذرّه از موجودات و ذرّات در جهان هستی را بر میزان خاص، و اندازهٔ معین، و مقدار معلوم، و حرکت و زمان و کیفیت و طبیعت و ... خاص آفریده است و می‌فرماید:

«**إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**» القمر:۴۹).

یعنی: به تحقیق ما هر چیزی را در نظام آفرینش به اندازهٔ معین آفریده‌ایم.

و می‌فرماید:

«**قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً**» الطلاق:۳).

یعنی: البته خداوند متعال قرار داد برای هر چیزی قدر و اندازه‌ای.

و می‌فرماید:

«**وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً**» الفرقان:۲).

یعنی: و خداوند متعال آفرید همه چیز را، پس حدّ و قدر هر چیزی را معیّن فرموده است.

که از جملهٔ کلّ شیء حجب و سرادقات و عرش و کرسی و آسمانها و ستارگان و شهاب آسمانی و بادها و أبرها، و زمین، و کوهها و دشتها و بیابانها و درّه‌ها و دریاها و ... و دیگر موجودات آسمانی و زمینی از ملائکه و جن و انس و أنواع حیوانات و نباتات و جمادات و حتی قطرات باران و ... کمّیت و کیفیت همهٔ آنها معیّن و حساب شده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ عِنْدَنٰا خَزٰائِنُهُ وَ مٰا نُنَزِّلُهُ إِلاّٰ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» الحجر: ۲۱).

یعنی: و هیچ چیز در نظام آفرینش نیست مگر آنکه منبع و خزینه‌های آن نزد ما است، و ما از آن نمی‌فرستیم به عالَم خلقت مگر بقدر معلوم و اندازهٔ معیّن.

و می‌فرماید:

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهٰا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ حَتّٰى عٰادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهٰا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس: ۳۸-۴۰).

یعنی: و خورشید تابان که بر مدار معینی دائم بی هیچ اختلاف بگردش است، این روی حساب و اندازه گیری از سوی خداوند مقتدر دانا است، و نیز گردش ماه را در منازلش ما معیّن کردیم، تا همانند شاخهٔ خرما (زرد و لاغر بمنزل أول) بازگردد، نه (درگردش منظم عالَم) خورشید را سزد که بر ماه پیشی گیرد، و نه شب بر روز سبقت جوید، و هر یک در مدار معینی (با طرز خاصّی حساب شده) شناورند.

بدون تردید! خداوند متعال جهان را بتمامه با کم و کیف و نظم خاص - همانند سفره‌ای گسترده- برای انسان آفرید، و تعداد مهمانان بر سر این سفرهٔ پهناور را پیش از گسترانیدن آن معیّن فرموده است که هرگز تعداد مهمانان بیش از ظرفیت سفره نخواهد بود، چه اینکه گسترانندهٔ سفره، آفرینندهٔ مهمان است که نه تنها کم و کیف و تعداد مهمان و مدت مهمانی را قبل از گسترانیدن سفره و خلقت مهمان معلوم کرده است، بلکه زمان و مدت هر مرحله از مراحل هفتگانهٔ مهمان از عالَم ذر گرفته تا أصلاب پدران و أرحام مادران، و دوران حمل و زمان تولد و طفولیت و نوجوانی و جوانی و پیری، وکم وکیف قوای ظاهری و باطنی و حرکات أعضاء و قدرت و توانائی، و ضربان قلب و تعداد نفس کشیدن هر دقیقهٔ مهمان را مقدّر و معلوم فرموده است:

«اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثىٰ وَ مٰا تَغِيضُ الْأَرْحٰامُ وَ مٰا تَزْدٰادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ» الرعد: ۸).

یعنی: تنها خداوند متعال میداند کم و کیف و زمان بار حمل، حمل داران (مادگان) را که چیست، و رحِمها چه نقصان و چه زیادت خواهد یافت، و مقدار همه چیز در علم أزلی خداوند متعال معیّن است.

«قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ» عبس: ۱۷-۱۹).

یعنی: مرده باد انسان کافر بی خرد، چرا تا این حدّ کفر و عناد میورزد؟! آیا فکر نکرده است که آفریدگارش او را از چه چیز خلق کرده است، از آب نطفه آفرید او را، پس وجود و هستی و هریک از قوای ظاهری و باطنی او را خداوند متعال معیّن و در حدّ معلوم قرار داده است.

آیا آفرینش انسان بدست آفریدگار جهان نیست؟ آیا خداوند سبحان بیش از ظرفیت زمین، انسان می‌آفریند؟ و بیش از گنجایش سفره، مهمان دعوت می‌کند؟؟؟!!!

کسانی که چنین گویند یا از دیانت و انسانیت بسیار دورند، و یا مظهر حماقت و درگرداب جهالت گرفتارند و از زبان شیطان سخن گویند: **«اَلشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ»** البقرة:۲۶۸).

یعنی: شیطان شما را از فقر می‌ترساند، و شما را به نسل کشی وامی‌دارد.

آیا تاکنون در خلقت همین گوسفند که مظلوم ترین و بی آزار ترین حیوان در بین تمام حیوانات، وکم و کیفش از معجزات قطعیه، و همه کس علاقه‌مند بخوردن گوشت آنست، فکر کرده‌اید که روزانه در سراسر جهان چند میلیون بدست انسان کشته، و طعمهٔ گرگها و روباهها و ... می‌گردد، و تاکنون شنیده نشده است که: در زوال و نابودی نسل و یا کمبود گوسفند سخنی گفته شود، بلکه بعکس گلّه‌های آن بیشترین عدد حیوانات را تشکیل میدهد در حالی که گرگ با اینکه گرگ است بصورت کمترین عدد گلّه هم دیده نمی‌شود؟

کیست که گوسفند را بقدر نیاز جوامع بشری می‌آفریند؟؟؟

۴۷۷- آیا زمین گنجایش جمعیت زیادتری را ندارد؟!

ما از استثمارگران و چپاولگران و جهان خواران و ... که جهت بلعیدن ذخائر، و بتاراج بردن منابع طبیعی کشورهای اسلامی، مزدورانی را در قالب جامعه شناس، و روان شناس و انسان شناس و اقتصاد دان و ... به استخدام در آورده‌اند تا مطالب پوچ و خرافات و أوهام و أباطیل و ... را بصورت علمی برای کنترل و کاهش جمعیت مسلمانان مطرح می‌کنند تا نسل کفر و إلحاد را بر نسل ایمان و اسلام غلبه دهند، تا با خیال راحت‌تر بتوانند اسلام و مسلمین را به إسارت خود در آورند، و ممالک اسلامی را جزء مستعمرات خود قرار دهند؛ انتظاری نداریم.

شگفت ما در آنست که مدّعیان دین و مذهب، این القاءات شیطانی را وحی مُنزَل تلقی کرده، و از وحی آسمانی غفلت، و از کلمات أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه رو بر تافته‌اند، و پس ماندهٔ مالتوس یهودی الأصل مادیگرا، و مسیحی صهیونیزم مرام انگلیسی را نشخوار می‌کنند که:

زمین گنجایش این همه افراد را ندارد، اگر سیل نوزاد رو به جلو برود زمین از نوزاد پر می‌شود، و مهمانان ناخوانده بر سر سفره خواهند نشست و جای ما را تنگ خواهند نمود، پس فرزند کمتر، زندگی بهتر!

کدام مسلمانی می‌تواند گمان کند که: خداوند سبحان زمین را آفریده، و سپس آنرا برای ورود و حیات انسانها آماده ساخته، اما منابع زیستی زمین را محدودتر از تعداد مخلوقات بطور عموم، و انسانها بخصوص قرار داده است؟!

این مدّعیان دروغین آنچنان از خود و قرآن کریم و از نظام آفرینش بیگانه‌اند و مالتوس زده شده‌اند که فراموش کرده‌اند: خداوند متعال دو روز زمین را آفرید، و دو روز رزق تمام بندگان راکه بعداً می‌خواهد بیافریند، قبل از خلقت آنها معیّن فرموده است و خطاب برسولش «صلّی الله علیه وآله» کرده و فرمود باین مردم نادان بگوید:

«قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذي خَلَقَ الْأَرْضَ في يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعالَمينَ وَ جَعَلَ فيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فيها وَ قَدَّرَ فيها أَقْواتَها في أَرْبَعَةِ أَيّامٍ سَواءً لِلسّآئِلينَ» فصّلت: ۹ - ۱۰)

یعنی: ای رسول ما! بگو به مردمان خود باختهٔ از خود بیگانه: آیا شما کافر می‌شوید به خدائی که زمین را دو روز بیافرید و برای او مثل و مانندی قرار میدهید؟ او پروردگار جهانیانست، و اوست که روی زمین کوهها را برافراشت، و أنواع برکات و منابع بسیاری در آن قرار داد، و رزقهای أهل زمین را در دو روز معین و مقدرکرد که مجموع خلقت زمین و تقدیر رزق أهلش به چهار روز انجامید که باید روزی هزاران با سعی و کوشش خود، روزی خود را بدست آورند. آیا این کفر نیست که کسی بگوید: زمین مهمان ناخوانده دارد؟

در حالی که طبق برآوردهای کارشناسان جمعیتی سازمان ملل، امکانات بالقوهٔ کرهٔ زمین توانائی چندین برابر جمعیت فعلی را دارد، و همین امتیازات بالفعل کنونی نیز با وجود استفادهٔ نادرست، قادر به تأمین ۵ برابر جمعیت فعلی است.

و اما وجود جرائم در جامعه هیچگاه به دلیل جمعیت زیاد نیست، زیرا در أغلب کشورهای غربی که با کاهش جمعیت نیز مواجهند، آمار جرائم و جنایات، بسیار بالا و گاه تا ۵۰ برابر کشورهای پر جمعیت جهان سوم می‌باشند.

کشورهای غربی در لزوم کاهش جمعیت به کمبود مواد غذائی در جهان استناد می‌کنند و حال آنکه خداوند متعال می‌فرماید: «**وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا**» هود:۶).

طبق آمار منتشره، مردم آمریکا طی سی روز مقدار غذائی که بدور میریزند می‌تواند (بیش از یک میلیارد) مردم چین را در یک روز سیر کند. البته این روش منحصر به آمریکائیان نیست، بلکه در دیگر کشورهای پیشرفته در خوی حیوانیت نیز چنین است و حتی درکشور ایران، مقادیر غذاهائی که در سطل‌های زباله ریخته می‌شود، می‌تواند مورد استفادهٔ هزاران گرسنه قرار گیرد، و در یک مهمانی ده نفره باندازهٔ خوراک پنجاه نفر، غذا پخته می‌شود، و باقی ماندهٔ غذا، روز بعد در میان آشغالهای کنار خیابان بچشم میخورد.

و غربیها برای کودکانی که میخواهند بدنیا آیند ابراز دلسوزی و نگرانی می‌کنند، در حالیکه خود مصرف کننده و حتی اسراف کنندهٔ عمدهٔ مواد غذائی هستند و گندمها را به دریا می‌ریزند، و طبق تحقیقات عمیق: رفع همهٔ معضلات فقر

و تهیدستی در جهان تنها به (۲۵) میلیارد دلار هزینه نیاز دارد در حالی که در اروپا سالانه (۵۰) میلیارد دلار فقط صرف هزینهٔ سیگار، و (۳۱) میلیارد دلار صرف مشروبات الکلی می‌گردد.

بعلاوه آنکه: دولتها بودجهٔ بسیارکلانی را برای مسابقه در تسلیحات جهانی خرج می‌کنند، و بجای صرف آن همه بودجه در رشد اعتقادی و اقتصادی، و رفع نیازهای مادی و معنوی مردم، به تخریب شهرها و کشتار انسانهای بی گناه می‌پردازند.

۴۷۸- نظریهٔ توماس و توماس گرایان:

توماس رابرت مالتوس یهودی الأصل مادّیگرا، و مسیحی صهیونیزم مرام، اقتصاددان انگلیسی در سال (۱۷۶۶ - م) به دنیا آمد، و در سال (۱۸۳۴ - م) درگذشت، وی در قرن هیجدهم در شرکت هند شرقی انگلیس مشغول به کار، و از کارمندان مستعمرات انگلیس در شرق هندوستان بوده است.

مالتوس در سال (۱۷۹۸ - م) رساله‌ای در اصول جمعیت نوشت، و آنرا در نخستین چاپ آن بدون ذکر نام مؤلف، منتشر نمود، وی در آن رساله، أفزایش جمعیت را به عنوان خطری برای بقای جهان عرضه می‌کند، و محدودیت إرادی زاد و ولد را توصیه می‌نماید، وی میگوید:

«جمعیت جهان روزی به مرز انفجار خواهد رسید، و از حدّ منابع غذائی زمین پیشی خواهد گرفت، زیرا منابع غذائی جهان محدود و میزان آن در حدّ ثابتی است که باید انسان خود را با آن سازگار نماید ... تمامی کودکانی که بدنیا می‌آیند، تعدادی بیش از آنچه برای حفظ جمعیّت در یک سطح مطلوب لازم است، ضرورتاً باید از بین بروند، مگر آنکه با مرگ أفراد بزرگسال برای آنها جا باز شود ...

بنابراین ... ما باید بجای آنکه احمقانه و بی نتیجه سعی کنیم جلوی عملیات طبیعت را در ایجاد این مرگ و میر بگیریم، بجای اینکه رعایت نظافت و پاکیزگی را به فقراء توصیه کنیم، باید آنها را به عاداتی عکس آن تشویق کنیم، در شهرهایمان باید خیابانها را باریکتر کنیم، جمعیت‌های بیشتری را در خانه‌ها قرار دهیم، و

بگذاریم طاعون برگردد ... أما فراتر از همهٔ اینها، ما باید درمانهای معیّنی را برای علاج بیماریهای کشنده روکنیم، و جلوی فعّالیّت این أفراد خیّرکه سخت در اشتباه هستند و گمان می‌کنند که با ایجاد طرحهائی برای ریشه کن کردن برخی از بیماریها به بشریّت خدمت می‌کنند را بگیریم».

مالتوس میدانست - همانطوری که امروز نیز طرفداران او میدانند - که: تأمین رفاه برای تمامی ساکنین کرهٔ زمین به سادگی میسّر است، فن آوریهائی برای از بین بردن آلودگی، سیر کردن گرسنگان، معالجهٔ بیماران، و تأمین آیندهٔ مثبتی برای تمامی بشریّت چه در حال حاضر و چه در آینده موجود است، أما آنها بمنظور تحقق بخشیدن به هدف خود در موردکاهش جمعیت نسبت به ممانعت ازگسترش این فن آوریها متعهدند».[1]

مالتوس میگوید:

«انسانی که قدم در جهانی میگذارد که قبلاً به تملّک دیگران در آمده است، اگر برایش ممکن نباشد که از والدین خود معاشی را که براستی می‌تواند از آنها بخواهد دریافت کند، و اگر جامعه هیچگونه نیازی به کار او نداشته باشد، هیچگونه حقی برای درخواست لقمهٔ نانی ندارد، و در حقیقت آدمی زیادی است، در ضیافت بزرگ طبیعت، جائی خالی برای او وجود ندارد، طبیعت به او أمر می‌کند که دور شود، و اگر به ترحمّ یکی از میهمانان پناه نیاورد؛ طبیعت خود بزودی فرمانش را به مرحلهٔ إجرا در می‌آورد.

اگر میهمانان جمع تر بنشینند تا جائی برای او باز کنند، میهمانان ناخواندهٔ دیگری بی درنگ فرا می‌رسند، و خواستار إحسانی مشابه می‌شوند، این خبر که خوردنی برای همهٔ أفرادی که از راه می‌رسند وجود دارد، موجب می‌شود که سالن پر از متقاضیان گردد، نظم و همآهنگی ضیافت بهم میخورد، وفوری که قبل از آن وجود داشت جای خود را به قحطی میدهد، شور و شعف میهمانان را چشم أنداز فقر و کمبود که در کلیهٔ قسمتهای سالن بیداد می‌کند، و فریادهای به ستوه آورنده از میان میبرد، فریادهای کسانی که بحق عدم دسترسی به غذائی که وعدهٔ آنرا بخود داده بودند به خشم آورده است».

۱- نقل از کتاب «کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین ص ۲۴۶).

بر صاحب نظران اندیشمند، و محققان خردمند پوشیده نیست که:

مالتوس با چنین طرز تفکر و اظهار نظر بجوامع بشری نشان داد که طبیعتش همان طبیعت گرگ درنده‌ایست که با دریدن دیگر حیوانات تنها شکم خود را سیر می‌کند، و انسانیت و کرامت انسانی و تمّدن و پیشرفت و ترقی جامعه را به قیمت پرکردن شکم خلاصه کرده است، از اینرو قرآن کریم در چهارده قرن قبل از مالتوس و مالتوس گرایان به پست‌تر از حیوانات تعبیر کرده است که: «**يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ**» محمد﴿ﷺ﴾: ۱۲) به تمتّع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات پرداختند.

«**إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً**» الفرقان: ۴۴).

یعنی: آنهائی که ارزش انسانی را به پرکردن شکم خود خلاصه کرده‌اند همآنند چهار پایانند بلکه از آنها نادان تر و گمراه ترند (چه اینکه حیوانات گرچه تنها بخوردن و شهوت خوی دارند، أما در صدد سقط جنین و انقطاع و تحدید و تهدید نسل خود نیستند).

و نیز بر صاحب نظران و آحاد ملت ایران که سی سال قبل را درک کرده‌اند پوشیده نیست که بیست سال پیش از این، تمام متفکران و محققان و اندیشمندان اسلامی و علمای دینی و رهبران مذهبی مخصوصاً ایرانی در رابطهٔ با مشکلهٔ اقتصادی جوامع بشری صریحاً و مستدلاً إعلام مینمودند که: مشکل أساسی مجموع عواملی است که در سیستم رهبری این کشورها وجود دارد نه در احتکار طبیعی و جغرافیائی زمین، و نه در أفزایش جمعیت، از اینرو نظریهٔ مالتوس و مالتوس گرایان دائر بر ضرورت مبارزه با أفزایش جمعیت را با منطق عقل و دین ردّ میکردند.

در حالی که هم أکنون نظریهٔ مالتوس، محور حرکت قرار گرفته، و ملت مسلمان ایران، این مملکت حضرت ولی عصر إمام زمان﴿ؑ﴾ زیر شدیدترین بمباران تبلیغاتی مالتوس و مالتوس گرایان مذهبی: «فرزند کمتر، زندگی بهتر» و یا «زندگی خوشتر، فرزند کمتر» و یا «زندگی بهتر با فرزند کمتر» و یا «فرزند فقط یکی یا دوتا» و یا «فرزند یکی کم است و دوتا زیاد است» قرار گرفته است و به این بلا و

نکبت نامردی تن داده و بی‌باکانه دست بتأویل نصّ صریح قرآنی، و توجیه روایات قطعیه زده، و خود را بدون قید و شرط تسلیم مکتب إلحادی مالتوس صهیونیزم انگلیسی نموده است.

غافل از اینکه آفریدگار جهان گنجایش زمین را برای زندگی زندگان، و دفن مردگان تضمین فرموده است:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً أَحْيَآءاً وَ أَمْوَاتاً» المرسلات: ۲۵-۲۶).

یعنی: آیا ما به زمین گنجایش فراگیری، و حمل زندگان و مردگان را نداده‌ایم؟

این توجیه گران بیگانه پرست، و از خود بیگانه، دلهاشان برای خداوند سبحان می‌سوزد، و می‌خواهند زمین خدا سنگین نشود، و در حمل و در برگیری مردگان و زندگان جا برای آن تنگ نگردد، و سفرۀ گستردۀ إلهی تمام نشود، و مهمانان ناخوانده بی غذا وگرسنه نمانند، از اینرو نسل کشی نوین را براه انداخته، و ملت اسلام و نسل شیعه را در نطفه خفه کرده و مردان را أخته، و زنان را از حرکت طبیعی باز داشته، و مردان را به نامردی فرا می‌خوانند!

أما این قرعه چرا بنام ایران مرکز شیعه در جهان اصابت کرده و حامیان شیعه به آن تن در داده‌اند؟ باید دانست.

درگزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی - تهران، مورخۀ ۱۳۷۲/۶/۲۱ هـ ش آمده است:

«مدیر اجرائی صندوق جمعیت ملل متحد گفت: بانک جهانی (۱۵۰) میلیون دلار بعنوان وام برای بهداشت و تنظیم خانواده (کاهش جمعیت) در ایران اختصاص داده است.

خانم دکتر نفیس صدیق مدیرکل إجرائی صندوق ملل متحد در امور جمعیت (أهل پاکستان معاون خاویر پرز دوکوئیار دبیرکل أسبق سازمان ملل متحد) امروز یکشنبه درگفتگو با خبرنگاران گفت:

از وام مذکور (۳۰) میلیون دلار برای امور تنظیم خانواده در جامعه و (۲۰) میلیون دلار برای تأمین وسائل جلوگیری از بارداری در نظرگرفته شده است، وی با إشاره به پیشرفت ایران در زمینۀ کنترل رشد جمعیت افزود: جمهوری اسلامی ایران

بعنوان مرکزی برای آموزش کنترل جمعیت کشورهای آسیای میانه در نظر گرفته شده است».

دو سال قبل مقرّر شد (۱۵۰) میلیون دلار مساعدت یونسکو و سازمان ملل در أمر توسعهٔ بهداشت در روستاهای ایران پرداخت شود که به انضمام مبلغ (۱۵۰) میلیون دلار دیگر توسط خود ایران در یک طرح (۳۰۰) میلیون دلاری بـه أنـجام برسد. تصویب (۱۰) میلیون دلار صندوق جمعیت ملل متحد برای ایران در (ژنو) در چارچوب این برنامه، صندوق جمعیت، وسائل پیشگیری از بارداری در اختیار وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی قرار خواهد داد ...

تقریباً (۵۰) درصد از اعتبار فوق الذکر به امور مربوط به بهداشت مادران و کودکان و تنظیم خانواده تخصیص یافته است».[۱]

و در گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی - تهران، مورخهٔ (۱۳۷۱/۱۲/۱۶) آمده است:

«گروهی به نام: «گروه بین المللی إقدام در مورد جمعیت» که تحوّلات در امور جمعیتی جهان را زیر نظر دارد، فهرستی ازکشورهای موفّق و ناموفّق در أمر کنترل جمعیّت را تهیه کرده است که در آن، ایران در شمار کشورهای موفق، و روسیّه از جمله کشورهای ناموفق در این زمینه می‌باشند.

به گزارش خبرگزاری «آسوشیتد پرس» از واشنگتن، آمریکا در سال گذشته به علّت رهبری ناموفّق سیاسی در زمینهٔ سیاستهای جمعیتی در رأس فهرست کشورهای ناموفّق قرار داشت ...

در این فهرست، ایران به همراه اندونزی، بنگلادش، پرو، و زیمبابوه به خاطر ایجاد امکان دسترسی بیشتر به خدمات تنظیم خانواده مورد ستایش قرارگرفته، و روسیّه و پاکستان، لهستان، عراق و ایرلند به عنوان موارد ناموفّق ذکر شده‌اند.

در این گزارش دربارهٔ ایران نوشته شده است که این کشور با (۵۹/۷) میلیون نفر جمعیّت، از نظر تنظیم خانواده ترقّی چشمگیری کرده است که این أمر نشانگر واقع بینی در سطح رهبری ایران است.

۱- روزنامهٔ (رسالت) ۱۲ محرم ۱۴۱۵ هق شمارهٔ ۲۴۴۱).

در این گزارش آمده است که در طول سال گذشتهٔ میلادی، رهبران ایران بودجهٔ تنظیم خانواده را در این کشور دو برابر کرده و به بیشتر از (۱۵) میلیون دلار رسانده‌اند».

از آغاز کار تحدید نسل و کاهش جمعیت ملت ایران، روز یکشنبه ۱۶ صفر (۱۴۱۰ هـ. ق = ۲۶ شهریور ۱۳۶۸ هـ. ش) که از روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ (۱۸۸۵۲) اعلام‌گردید - تا امروز (۲۸ محرم ۱۴۱۵ هـ. ق) (کمتراز پنج‌سال) از جهت کمکهای بی حساب صندوق جهانی و سازمان بین الملل و تبلیغات گستردهٔ داخلی، مطلب را بجائی رسانیده‌اند که علاوه‌بر استعمال کاندوم، قرص، تزریق، نصب آی. یو. دی در رحمها و غیر ذلک از أنواع عُقم (نازائی) موقتی، تنها یک میلیون زن بارور را مقطوع النسل نموده‌اند، و هشتاد هزار مرد بارور را عقیم ساخته‌اند».[۱]

حقیقتاً این خواست استکبار جهانی و صهیونیزم بین المللی از دیر زمان بوده است که در این زمان به آسانی و بیش از حد انتظار به دست خودباختگان، خائنان کوردل و مزدوران بیگانگان به اجرای درآمده است، چه اینکه برنامهٔ کاهش جمعیت و در واقع نسل کشی جهان اسلام بالأخص نسل مقاوم شیعهٔ ایران راکه در نظر داشتند در مدت ده سال پیاده شود و در سنهٔ (۱۳۸۰) پایان یابد دو ساله بدون رادع و مانع إجرا گردید، و در سال ۱۳۷۲ در إجراء این برنامه آفرینها بر ملت ایران پیشتاز در این برنامه فرستادند که در مجلهٔ «دانشمند» شمارهٔ ۶، شهریور ۱۳۷۲ ص ۵۹ آمده است:

«خوشبختانه هنوز دو سال از آن وعده‌ها نگذشته بود که چند هفته پیش مسئولان وزارت بهداشت، نوید دادند که به برکت آموزش گستردهٔ مردم در زمینهٔ تنظیم خانواده، عرضهٔ وسائل پیشگیری از بارداری بطور رایگان، و أفزایش درصد باسوادان بخصوص در بین خانمها، میزان رشد جمعیت به جای سال ۱۳۸۰ در فروردین همین إمسال به ۲/۳ رسیده است، مجامع بین المللی در سال ۱۳۷۱ از ایران به عنوان یکی از پنج کشور موفق در زمینهٔ مهار جمعیت و تنظیم خانواده تقدیر کرده‌اند».

۱- نقل از کتاب «کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین ص ۱۳۲).

ه: آفریدگار جهان بر أساس حکمت إلهی ومصالح بندگانش، روزی أفراد را متفاوت قرار داده است، چه بسا رزق عدهٔ زیادی بوجود أفراد دیگر بستگی دارد که جلوگیری از وجود آنان، جلوگیری از رزق بسیاری از أفراد جامعه می‌باشد، و بسیار دیده شده است که پدر و مادر فقیر با ولادت فرزندان، مکنت یافته‌اند، و از تهیدستی و فلاکت، نجات پیدا کرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ اللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ ـ وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ أَفَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ يَكْفُرُونَ» النحل: (۷۱-۷۲).

یعنی: و خداوند متعال بر أساس حکمت إلهی و مصالح عام بندگانش، فزونی داد بعضی از شما را بر بعض دیگر در رزق ـ و خداوند منان برای شما(مردان) از جنس خودتان جفت آفرید(یعنی زنان و مردان را از یکنوع برای آسایش و آرامش یکدیگر آفرید) و قرار داد از آن جفت‌ها برای شما، پسران و دختران و دامادان و نوادگان، و (با وجود آنان) شما را از نعمتهای پاکیزه و لذیذ و حلال روزی داد، آیا مردم (با وجود این به گفته‌های باطل (مالتوس و مالتوسیان دشمنان بشریت) ایمان می‌آورند، و به نعمت خداوند متعال کافر می‌شوند؟!

پس تحدید نسل و جلوگیری از بچه دار شدن، وکاهش جمعیت از ترس فقر و مشکلات زندگی و ... خلاف حکمت إلهی و ضدّ مصالح عام بندگان است، از اینرو خداوندسبحان، مردان و زنان را از قتل فرزندان مطلقا نهی فرموده است:

«وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّٰاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كٰانَ خِطْأً كَبِيراً» الاسراء: (۳۱).

یعنی: و ای مردم! هرگز فرزندان خود را از ترس فقر و مشکلات زندگی بقتل نرسانید (خواه از طریق جلوگیری از انعقاد نطفه باشد یا سقط جنین و یا پس از ولادت و یا زنده بگور کردن) چه اینکه ما روزی دهندهٔ آنها و شما هستیم، زیرا فرزند کشی و قتل نفس به هر نحوی که باشد گناه بسیار بزرگی است.

بدون تردید! نهی از قتل فرزند، قبل از ولادت و پس از آن، هر دو را شامل می‌گردد، زیرا ملاکش ترس از رزق و مشکلات زندگی است، و تعلیق حکم بر وصف، مشعر بعلیّت وصف در حکم است که این وصف وحشت از رزق و ترس از مشکلات زندگی در هر دو حال در بعضیها وجود دارد که باعث جلوگیری از فرزنددار شدن، و یا قتل فرزندان می‌شود.

یعنی شما مردم بچه‌هاتان را می‌کشید از ترس آنکه مبادا نتوانید قیام به رزق و روزی آنها بنمائید؟! مگر روزی شما بدست شماست تا روزی آنها هم بدست شما باشد! شما أبداً رازق و روزی دهندهٔ خود و فرزندانتان نیستید، بلکه این مائیم که همهٔ شما و آنانرا روزی میدهیم، بنابراین دست به کشتن آنها نزنید که گناهی است بس بزرگ.

از اینرو خداوند متعال قتل فرزندان را مطلقاً در ردیف شرک بخداوند سبحان قرار داده است:

«يٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذٰا جٰآءَكَ الْمُؤْمِنٰاتُ يُبٰايِعْنَكَ عَلىٰ أَنْ لاٰ يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ يَسْرِقْنَ وَ لاٰ يَزْنِينَ وَ لاٰ يَقْتُلْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ ...» الممتحنة:۱۲).

یعنی: أی پیامبر گرامی ما! هرگاه زنانی که قصد ایمان را دارند نزد تو آیند، ملاک ایمان آنها اینست که باید با تو بیعت کنند: ۱- دیگر هرگز شرک بخداوند سبحان نیاورند. ۲- مال شوهران را سرقت نکنند (و بدون إجازه شوهران مصرف ننمایند). ۳- زنا ندهند (بغیر شوهران نپیوندند). ۴- اولاد خود را بهیچ وجهی بقتل نرسانند ...

۴۸۳- حرمت أنواع قتل نفس به ناحق:

دین مبین اسلام، مسلمانان را در هر شرائطی به تکثیر نسل ترغیب و تحریص و تشویق می‌کند، و قتل نفس بغیر حق (خواه با جلوگیری از آبستنی به هر نحوی که باشد، و خواه با سقط جنین و یا کشتن فرزند پس از ولادت) را حرام شمرده است، چه اینکه تحدید نسل از یکسو بر خلاف فطرت و طبیعت آدمی است و از سوی

دیگر هدف از کاهش جمعیت مسلمین، نیرنگ جهان خواران جهت کاهش دادن نیروی انسانی مسلمانان، و تقویت سلطهٔ استعمارگران بر ممالک اسلامی، و بهره برداری بیشتر از منابع طبیعی و ثروتهای آنان می‌باشد، و ثالثاً: جلوگیری از نسل، نوعی عمل جاهلی و بدگمانی به خداوند سبحان است.

پس تحدید نسل وکاهش جمعیت مطلقاً جائز نیست، و جلوگیری از آبستنی در صورتی که انگیزهٔ آن ترس از فقر و کمبود و مشکلات زندگی باشد حرام است، چه اینکه روزی انسان همآنند روزی دیگر جنبندگان روی زمین بر عهدهٔ خداوند منان است که می‌فرماید:

«وَ فِي السَّمٰآءِ رِزْقُكُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمٰآءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» الذاریات: ۲۲-۲۳).

یعنی: و تقدیر و نزول رزق شما، و آنچه وعده داده میشوید فقط در آسمانست، پس سوگند به پرودگار آسمان و زمین بیان این مطلب حق است به مثل همین گفتار و سخنی که شما بر سر زبانتان دارید.

پس تقدیر و روزی و همهٔ وعده‌های إلهی در آسمان بطور حتم و یقین وجود دارد، و مسلّمیّت آن بدون شبهه و تردید می‌باشد، همآنند نطق و عباراتی که انسان بر زبان می‌آورد، پس همانطوریکه کسی در این گفتگوهای شما بخود شک راه نمی‌دهد، نباید در روزی کسی که در آسمان مقدر و نازل می‌گردد بخود شکی راه دهد.

و می‌فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ ذُوالْقُوَّةِ الْمَتِينِ» الذاریات:۵۸).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال تنها بسیار روزی دهندهٔ بندگان، و دارای قوّت و قدرتی محکم و استوار است.

مثنوی می‌گوید:

آن یکی زاهد شنید از مصطفی — که یقین آید بجان رزق خدا
گر تو خواهی ور نخواهی رزق تو — پیش تو آید دوان از عشق تو
هین توکّل کن ملرزان پا و دست — رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر است

حضرت رسول اکرم﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ كَما يَهْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَما يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ».

و فرمود﴿صلی الله علیه و آله﴾:

«إِنَّ مَفاتيحَ الرِّزْقِ مُتَوجِّهَةٌ نَحْوَ الْعَرْشِ، فَيُنْزِلُ اللهُ تَعالىٰ عَلَى النّاسِ أَرْزاقَهُمْ عَلىٰ قَدْرِ نَفَقاتِهِمْ، فَمَنْ كَثَّرَ كَثَّرَ له، وَ مَنْ قَلَّلَ قَلَّلَ لَهُ».

آیات بسیاری از قرآن کریم و روایات مستفیضه تصریح بر حرمت قتل نفس محترمه دارد چه اولاد باشد یا غیر اولاد، بزرگ باشد یا کوچک، پسر باشد یا دختر، ناقص الخلقه و عقب افتاده باشد یا تمام الخلقه و کامل، نابینا باشد یا شنوا، یا به هرگونه عیبی از عیوب و نقصی از نقائص مبتلا باشد، و هیچکس از پدر و مادر و دولت و حاکم، و طبیب و غیرهم ... حق کشتن و از بین بردن و جلوگیری از آبستنی و تحدید نسل و کاهش جمعیّت بهیچ نحو از أنحاء را ندارد خواه با آلت قتاله باشد یا بوسیلهٔ تزریق داروی سمّی یا بوسیلهٔ استنشاق گاز یا بوسیلهٔ ذوب نمودن در أسید یا بوسیلهٔ أشعهٔ مهلکه و یا با بستن لوله‌های زن و أخته کردن مرد، همانطوری که انسان حق ندارد بر أثر فقر و تهیدستی، و مشکلات زندگی، و زندانی شدن متمادی، و روی آوردن مصائب و سختیها و ... بر او انتحار و خودکشی کند.

أحدی از فقهای عظام مراکز علوم دینیه و علمای دینی با أصالت که اجتهادشان بر أساس أدلهٔ أربعه: «کتاب و سنّت و عقل و إجماع» استوار است، کنترل جمعیت و جلوگیری از آبستنی به أنواع وسائل و ... را تجویز نکرده است، و نسبت دادن این أمر را به فقهاء، کذب محض و صحنه سازی دشمن در تبلیغات خود می‌باشد، و وسوسهٔ بی‌أصالت، پیروی از هوای نفس است که کمترین ارزشی ندارد، و اگر آنرا اجتهاد نامند، در مقابل نص، مردود است.

و: آفرینش بدست خداوند متعال است که بیش از ظرفیّت نمی‌آفریند، از آغاز خلقت آسمان و زمین و انسان تاکنون، بیش از ظرفیت نیافرید، و از این پس نیز نخواهد آفرید، انسان نادان هواپرست نباید در آفرینش، فضولی کند، تعداد جمعیت کنونی بشر (۶) میلیارد، نسبت بظرفیت کرهٔ زمین برای زندگی بشر قطعاً به یک صدمش نرسیده است.

ز: با منطق عقل و دین ثابت شده، و بخشهائی از تاریخ بشری - چون زمان یوسف نبیّ ﴿عليه السلام﴾ و حکومت داود و سلیمان ... - بهترین گواه است که عقل معاش، تابع عقل معاد، و مشکلات اقتصادی، منبعث از مشکلات اعتقادی است نه از توالد و تناسل زیاد و تکثیر نسل إنسانی، حل مشکلات اقتصادی به استثمار کشورهای به اصطلاح متمدن، منابع اقتصادی و ذخائر فکری کشورهای مستضعف، و یا بلعیدن قوی، ضعیف را نیست، مشکلات اقتصادی - از جمله بیکاری - کشورهای متمدن کذائی، بیش از کشورهای جهان سوم است، زیرا اگر نبود دست به چنین أعمال وحشیانه و سبعانه نمی‌زدند.

چه اینکه برای سیر کردن شکم گرسنهٔ خود، چون گرگ گرسنه به قلب گلّهٔ گوسفند میزنند، و آنرا تمدن و دنیای پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف می‌نامند، و مراد از سیر کردن شکم، غذا دادن و مسکن و کار دادن نیست، مراد فقر روحی است که اگر از تمام نعمتهای مادی و لذات و شهوات و متاع دنیا بهره گیرند سیر نمی‌شوند، و خوی درندگی را رها نمی‌کنند، و فقر روحی تنها از راه دین بر طرف می‌گردد.

بدون تردید! هر گاه مسئلهٔ اعتقادی انسان با آشنائی بخود، و تزکیه و تقوای نفس، و معرفت به آفریدگار جهان و عبادت تنها برای او حل گردد، مسئلهٔ اقتصادی نیز بخودی خود حلّ می‌گردد، حلّ بیکاری که همواره دامنگیر جوامع بشری بوده است با رشد و شکوفائی استعدادها و بکارگیری آنها در جای خود می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرٰى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰآءِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ» الأعراف: ۹۶).

یعنی: و اگر مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و راه تقوی و پرهیزکاری را در پیش میگرفتند، هر آینه ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها میگشادیم (و هیچکس فقیر و تنگدست نبود و مشکلی در زندگی نداشت) و لکن چون آنها آیات و پیامبران ما را تکذیب کردند، ما هم آنها را به کیفر کردار زشت رسانیدیم (و به زندگی پر از مشکلات و مفاسد و نابسامانیها گرفتارشان ساختیم).

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» طه: ۱۲۴).

یعنی: و هر کس از یاد من اعراض کند، پس همانا برای او زندگی تنگ و ناهمواری خواهد بود.

پس مشکلات زندگی و ناراحتیهای جسمی و روحی به مسئلهٔ اعتقادی باز می‌گردد، هرگاه مسئلهٔ اعتقادی و معاد حلّ گردد بدون تردید مشکلات اقتصادی و معاش حل خواهد شد.

ح: طبق تحقیقات بعمل آمده کسانی که به یک یا دو فرزند اکتفاء نموده‌اند نود درصد بچه‌های آنان تنبل، بی‌کار، و لوس بار آمده وکَلّ بر جامعه می‌باشند، و دست به فحشاء و جنایات و فساد أخلاقی زده و بمواد مخدّر روی آورده‌اند.

بعلاوهٔ اینکه: تعدّد فرزند در خانه باعث رقابت سازنده در أبعاد گوناگون زندگی می‌شود که خود موجب پیشرفت جامعه در أبعاد مختلف می‌گردد.

ط: هیچگونه ورزش و حرکات و فعل و انفعالات وکار یک یا دو ساعت با مشغله وکارهای ماشینی زن در جامعه، قابل مقایسه با عمل طبیعی زن خانه‌دارکه هر روز به آن سرگرم است نمی‌باشد.

نباید گفت: اگر زنها از شغلهای اجتماعی (إداری و مؤسسات و ...) بکارِ خانه روی آورند، در واقع یک سوّم از شغلها از دست خواهد رفت؟

زیرا اشتغال زنان به أمر خانه داری بمعنای از دست رفتن مشاغل نیست، بلکه مشاغل آنان به مردان بیکار سپرده خواهد شد، و چون نیروی بدنی و فیزیکی مردان بر زنان برتری دارد، حاصل کار مردان، باعث رشد اقتصادی نیز خواهد شد، و وادار کردن زنها به شغلهای متناسب بر أساس فطرت و سرشت آنها است، در صورتی که در واقع اشتغال زنها بکارهای اجتماعی خود از یکسو باعث ازدیاد مردان بیکار در جامعه می‌باشد که مفاسد بسیاری را در پی خواهد داشت، و از سوی دیگر موجب بر زمین ماندن و انجام نشدن کارهای خانه بوسیلهٔ مردان بیکار ـ چون کار مردان نیست ـ خواهد بود.

پس اشتغال زنها بکارهای اجتماعی که قطعاً ارتباطات نامشروع را در پی دارد، و بی‌کار ماندن مردان در جامعه، و اشتغال مردان بکارهای خانه، و یا بر زمین ماندن و انجام نشدن کارهای خانه تمام بر خلاف طبیعت، فطرت و انسانیّت انسانی

است، از اینرو منشأ تمام مفاسد أخلاقی و اجتماعی و اعتقادی و اقتصادی، و مشکلات لاینحل زندگی و معیشت ضنکا می‌باشد.

ناصر خسرو قبادیانی گوید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را | برون کن زسر باد خیره سری را
بری دان ز أفعال چرخ برین را | نکوهش نشاید ز دانش بری را
تو خود چون کنی اختر خویش را بد | مدار از فلک چشم نیک أختری را
بسوزند برگ درختان بی بر | سزا خود همین است مر بی بری را

۴۸۴- نقش محیط و مدارس در تکامل انسان:

پس از آنکه أطفال دورهٔ أولیهٔ تربیت و تعلیم را در میان خانواده طی کردند، وارد فضای وسیعتر که آن محیط و مدرسه است می‌شوند، اگر أطفال دورهٔ أولیه را بر أساس دو أصل طبیعت و دیانت بدرستی و صحیح طی کرده باشند کمتر از محیط و مدرسه در صورت فساد متأثر می‌شوند، و اگر طبق این دو أصل نپیموده باشند نه تنها بسرعت تحت تأثیر محیط و مدارس فاسد قرار خواهند گرفت، که بد آموزیهای خود را به محیط و مدارس منتقل می‌کنند.

چه اینکه صورت ظاهر انسان طرز فعالیتهای داخلی را نشان میدهد، چنانچه زبان، واقع انسان را بیان می‌دارد.

حضرت أمیر مؤمنان امام علی ﴿عليه السلام﴾ فرمود: «**تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ**».

یعنی: سخن بگوئید تا شناخته شوید، زیرا حقیقت انسان در زیر زبانش پنهان است.

آدمی مخفی است در زیر زبان | این زبان پرده است بر درگاه جان

و شیخ سعدی گوید:

زبان در دهان أی خردمند چیست؟ | کلید دَرِ گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی | که جوهر فروش است یا پیلور

و فعالیتهای وجدانی و روحی انسان تحت تأثیر مستقیم محیط است که در آن زندگی می‌کند، خواه محیط بسته و محدود خانواده باشد، و خواه محیط باز و

وسیع از جامعه و مدرسه، و اگر تأثیرات محیط زیاد و طولانی باشد، ممکن است نتیجه و أثر آن برای همیشه باقی بماند.

بدون تردید! همانطوری که بدن با ورزش و تمرین، تقویت می‌شود، روح انسان نیز با تربیت و تعلیم تقویت می‌گردد، ترقی و پیشرفت روحی، بدون تربیت و تعلیم دقیق و زندگی در محیط سالم حاصل نمی‌گردد.

پس باید بعلل بروز بیماریهای روحی و علاج آنها، بیش از بروز علل بیماریهای جسمی و علاج آن أهمیت داد، پرواضح و روشن است که: یکی از مهمترین علل بروز بیماریهای روحی، محیط فاسد است که متأسفانه در جوامع بشری حتّی خواصّ توجه چندانی به آن ندارند، و جامعهٔ به اصطلاح متمدن و پیشرفته بیماران مبتلا به أمراض ضد عفونی و میکروبی را از هم جدا می‌کنند، أما أفکار مسموم با تشویق در میان جوانان زندگی کرده و محیط و أفکار سالم أطفال را بسرعت مسموم می‌کنند، و أنواع جنایات و فساد أخلاقی را منتشر می‌سازند.

۴۸۵- تأثیر محیط در روان انسان:

همچنانکه سلولها و بافته‌های بدن انسان تحت تأثیر یکدیگر قرار می‌گیرند، أفرادی که در محیطی زندگی می‌کنند دو حال خواهند داشت:

حال اول: تحت تأثیر أفکار یکدیگر قرار گیرند، خواه أفکار صحیح و بحق مؤثّر باشد، یا أفکار غلط و باطل، زیرا کسانی که توان تأثیر در دیگران را نداشته باشند و نتوانند رنگ دهند، قطعاً متأثر خواهند شد، و رنگ خواهند گرفت، از اینرو آفریدگار جهان، انسان را از ارتباط و همزیستی با کافران و فاسدان و تباهکاران و ... بر حذر میدارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ ـ إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَآءً وَ يَبْسُطُوا أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوٓءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ـ قَدْ كٰانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرٰاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قٰالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّٰا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنٰا بِكُمْ وَ بَدٰا بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدٰاوَةُ وَ الْبَغْضٰآءُ أَبَداً حَتّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ» الممتحنة: (۱-۴)

یعنی: أی مؤمنان هرگز کافران را که دشمن من و شمایند یار و همدم خود نگیرید، و طرح دوستی با آنها نبندید ـ (چه اینکه آنها) هرگاه بر شما تسلط یابند و با دوستی به راز شما دست یابند، باز همان دشمن دیرین شمایند، و تا بتوانند با دست و زبان بر عداوت شما بکوشند و شما را از مسیر کمال انسانی خارج سازند، و دوست دارند که شما را مانند خود در مسیر کفر و انحطاط قرار دهند ـ بتحقیق برای شما مؤمنان بسیار نیکو و پسندیده است که حضرت ابراهیم«علیه السلام» و مؤمنان به او را در دوری از دشمنان خود الگو قرار دهید، چه اینکه آنها به قوم مشرک خود بصراحت گفتند: ما از شما و طرز تفکر باطل شما و بتهائی که بجای خدا می‌پرستید بکلی بیزاریم، ما همواره مخالف عقائد باطل شمائیم، و همیشه میان ما و شما دشمنی و کینه خواهد بود تا زمانی که تنها به خداوند یکتا ایمان آرید.

عن المرء لا تسئل، و سل عن قرینه ... فکلّ قرین بالمقارن یقتدی
ذرّه ذرّه که اندرین أرض و سماست ... جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را طالبند ... نوریان مر نوریان را جاذبند

و خداوند متعال می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفّٰارَ اَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» المائدة:۵۷.

یعنی: أی مؤمنان با آن گروه از أهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس ...) که دین شما را بمسخره گرفته و بازیچه قرار می‌دهند دوستی نکنید (که شما را تحت تأثیر أفکار مسموم خود قرار می‌دهند) و از خداوند متعال بترسید اگر به او ایمان آورده‌اید.

با بدان کم نشین که صحبت بد ... گر چه، پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدان بلندی را ... ذرۀ أبر ناپدید کند

و می‌فرماید:

«وَ إِذٰا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّیٰ یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ وَ إِمّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْریٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمینَ» الأنعام:۶۸.

یعنی: و هرگاه دیدی گروهی را که برای خرده‌گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می‌کنند از آنان دوری گزین، تا در سخن دیگری وارد شوند، و چنانچه شیطان فراموشت ساخت، پس بعد از آنکه متذکر کلام خداوند متعال شدی، دیگر بار با گروه ستمگران مجالست مکن.

نَفَس از هم نَفَس بگیرد خوی — بر حذر باش از لقاء خبیث
باد چون بر فضای بد گذرد — بوی بد گیرد از هوای خبیث

خداوند متعال مؤمنان را به زندگی، همزیستی، معاشرت، مجالست، مصاحبت و رفاقت با صالحان تشویق و ترغیب و تحریص می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» التوبة:۱۱۹).

یعنی: أی مؤمنان از خداوند متعال بترسید (و از ناکسان دوری کنید) و با صالحان همزیستی و دوستی و مجالست و همنشینی کنید.

تو اول بگو با کیان دوستی — که تا من بگویم تو کیستی
همان قیمت آشنایان تو — عیاری است بر ارزش جان تو

همانطوری که جسم در مقابل سرما و گرما و صدمات متأثر می‌شود، روح انسان وقتی توانائی لازم در تأثیر بر دیگران را نداشته باشد، قطعاً در مقابل أفکار غلط، مفاسد أخلاقی، محیط فاسد، و أنواع بدیها و زشتیها متأثر می‌شود، پس تأثرات روحی بمراتب بیشتر و آسانتر از تأثرات جسمی است.

۴۸۶- تضاد فکری در یک محیط:

حال دوم: تضاد فکری در یک محیط است که جدّاً زندگی انسان را سیاه و محیط را همواره متشنج و به یک جهنم، و روز روشن را به شب تاریک تبدیل می‌کند، مثلاً (۵-یا-۱۰) نفر که در یک اطاق و یا بیشتر در یک مدرسه، دانشگاه و مؤسسه و ... با أفکار متضاد زندگی می‌کنند، و هیچگونه تأثّر و تأثیر پذیری در صاحبان أفکار نباشد، جداً آن محیط به یک جهنم تبدیل می‌شود.

در حالی که ایران در نسل کشی و کاهش جمعیت در جهان الگو و پیشگام شده است، صهیونیست‌ها با حیله‌گری، یهودیان، و حتی غیر یهودیان کشورهای دیگر را با نام یهود به اسرائیل می‌آورند تا جمعیت اسمی آن زیاد شده و مسلمانان فلسطین را در أقلّیت قرار دهند.

بدون تردید! کشورهای ثروتمند جهان و غارتگران بین المللی برای غارت کشورهای إسلامی و خاصّه ایران، و جلوگیری از رشد و توسعهٔ اقتصادی، سیاست کاهش جمعیت و کمکهای بی دریغ خود را إرائه می‌دهند، چه اینکه «بوش» رئیس جمهور سابق آمریکا طرح بر نامهٔ کاهش جمعیت و إجرای آنرا در آمریکا رد می‌کند، در همین حال سفیر سازمان ملل (خانم دکتر نفیس صدیق آمریکائی - پاکستانی) جهت اجرای این طرح راهی ایران می‌شود، تا نسل شیعه را در جهان محدود بلکه آلوده و به ارزشهای مادی اجتماعی جدید از قبیل رفاه طلبی، فردیّت خواهی، اشتغال زنان، آزادی بتمام معنی، روابط نامشروع جنسی و ... جان تازه‌ای بخشد، و بنیاد خانواده را نابود، و فساد اجتماعی ایجاد کند که لنین میگفت: «یکی از أهداف کنترل جمعیت، رهانیدن زن از خانواده به سوی جامعه و اجتماع است».

در حالی که تلاش همه جانبه و وسیعی برای ازدیاد نسل در اروپا آغاز شده است، چنانچه کاهش قیمت بلیط قطارها و کمک‌های نقدی برای خانوارهای بیش از دو فرزند در فرانسه بهترین مؤید آن است.

قابل توجه آنکه: سفیر سازمان ملل خانم نفیس صدیق الگوی تایلند را که امروزه یکی از سه کشور فاحشه خیز جهان است، به ملت مسلمان شیعهٔ ایران پیشنهاد کرد، به عبارت بهتر: با شعار کنترل جمعیت و کاهش آن در صدد پرورش فاحشه‌ها در کشور إمام زمان «عليه السلام» است.

۴۷۹- چرا قرعه بنام ایران مرکز شیعیان جهان افتاد؟

هم اکنون: (سال ۱۳۷۵ هش) جمعیت کشور انگلستان بیش از شصت میلیون، و جمعیت کشور فرانسه بیش از شصت میلیون، و جمعیت کشور آلمان شرقی و غربی بیش از شصت میلیون، و جمعیت کشور ایران که مساحتش به تنهائی

این دو حالت در بیرون از زندان کمتر قابل لمس است، و من این دو حالت را در مدت پنج سال تا کنون در بندها و اطاقها در زندانهای متعدد با صاحبان أفکار مختلف و أندیشه‌های گوناگون از نزدیک لمس کرده‌ام، حتی در همین محیط کوچک، و اطاق در بستهٔ سالن (۷) زندان إوین تهران که بیش از (۶) ماه در آن با تعداد حدود (۱۰) نفر زندگی می‌کنیم این دو حالت قابل لمس می‌باشد.

وقتی چند روز با مباحث به تقویت روحی میپردازیم، أما در مقابل إلقاء چند شبهۀ واهی، و تشکیک نابجای بعضیها که سعی در إلقاء أفکار انحرافی خود را دارد تأثر روحی از بعضی از شما به روشنی احساس می‌شود که اگر با براهین عقلیه و نقلیه آنرا از بین نبریم، تأثّر بیشتر و اضطراب در معتقدات را در پی خواهد داشت، و بقول بعضی از شما که به من گفتید:

اگر شما در این اطاق در بسته نبودید، فلانی ـــ ما را به سقوط اعتقادی و انحطاط أخلاقی می‌کشاند وقتی شما برای ملاقات می‌روید، ایشان إلقاء شبهات نابجا در ما می‌کند که باعث تأثّر بعضی از ماها می‌شود، که اگر شما آنها را با أدلۀ عقلیه و نقلیه ردّ نکنید باعث سستی در اعتقادات می‌گردد.

۴۸۷- همآهنگی تربیت بر أساس دیانت با تعلیم طبیعت در مدارس جدید:

أما مدارس علوم و فنون جدید باید از آغاز تا سرأنجام مراکز همآهنگ تعلیم طبیعت با تربیت دیانت باشد، تا علم به طبیعت در خدمت انسان، و انسان در خدمت دیانت قرار گیرد، تا علم به طبیعت که در راستای تأمین اقتصاد است موجب إخلال در اعتقاد، و نابودی انسانیت انسان نگردد.

بر محققان و صاحب نظران أندیشمند در فنون مختلف پوشیده نیست که تا کنون در جوامع به اصطلاح متمدن و غیر متمدن، اقتصاد در خدمت انسان، و انسان در خدمت اعتقاد قرار نگرفته است.

بدون تردید! جوامع بشری روزی به تمدن انسانی خواهد رسید که اقتصاد در خدمت انسان، و انسان در خدمت اعتقاد قرار گیرد.

پرسش: اگر روش تعلیم و تربیت گذشته غلط یا ناقص بوده است، اکنون از کجا باید شروع کرد؟

پاسخ: أوّلاً ـ همانطوری که در مباحث گذشته إشاره گردید: ما نباید این ساختمان نیمه ویران و ناقص را یکباره بکلّی ویران کنیم، بلکه باید در کنار آن با نقشهٔ جهان آفرین، جامعه انسانی بنا کنیم که شالودهٔ آن پیمودن مراحل پنجگانه، طبق موازین و مقرّرات و دستورات آسمانی قبل از ورود به مدارس می‌باشد.

و ثانیاً: باید هر طفلی را پس از پیمودن مرحلهٔ تربیت و تعلیم درکانون گرم خانواده، مخصوصاً در آغوش مادر بر أساس فطرت، با معیار خاص سنجش استعدادها و ... برای تعلیم طبیعت و تربیت دیانت گزینش شود، و هر طفلی را بر حدّ توان، و استعداد تعلیم داده و تربیت دیانت نمود.

بعبارت دیگر: باید با روش خاص، و معیار سنجش، أطفال را حسب استعدادها، غرائز، تمایلات و طبایع مختلف ... رشته‌های تعلیم طبیعت و تربیت دیانت را از ابتدای مدارس مشخّص و تفکیک نمود، نه در دوره‌های متوسطه یا عالیه ... و این تشخیص و تفکیک با روش خاص در أواخر دورهٔ أولیهٔ تربیت و تعلیم در خانواده بسیار آسان است، و حتی أفراد خانواده مخصوصاً مادران میتوانند استعدادها و تمایلات و ... فرزندان خود را بدست آورده و تعیین رشته نمایند.

همانطوری که نیاز جامعه بسیار مختلف و متعدد است، استعدادها، تمایلات، غرائز و طبایع انسان نیز حسب نیاز جامعه بسیار متفاوت است، باید با روش و معیار علمی، این استعدادها و ... را در دورهٔ أولیهٔ تربیت و تعلیم در میان أفراد خانواده مخصوصاً مادر بدست آورد، و دسته‌بندی نمود، وگروههای مختلفی را حسب استعدادها و ... در مدارس علوم جدید، تعلیم بر أساس طبیعت، و تربیت بر أساس دیانت نمود، و نباید استعدادهای مختلف بصورت دستجمعی تحت تعلیم و تربیت در مدارس قرار گیرند.

بلکه باید أفرادی که استعدادهای آنها یک نوع می‌باشد در یک کلاس تحصیل کنند تا بسرعت استعداد آنها رشد کرده و شکوفا گردد، و با این روش از

یکسو بسیاری از علوم و فنون ...که تاکنون جوامع بشری به آنها دست نیافته،کشف خواهند شد، و از سوی دیگر أفراد را در استعداد و توان فکری و هوش خود کامل نمود، و أفرادی که استعداد آنها را ندارند به تحصیل آنها نپردازند، و هر نیاز جامعه، خود دارای أفرادی کاردان و متخصص، و در واقع تعداد علوم و فنون... به تعداد کل نیازمندیهای جوامع بشری، پیشرفته و کامل خواهد بود، اینست معنی قسط و حقیقت عدل در جامعه نه تساوی حقوق، و مساوات غلط أنداز بین أفراد...

زیرا عدالت، هر استعداد را در جای خود بکار می‌گیرد که بسرعت رشد یافته و شکوفا می‌گردد، و تساوی حقوق باعث جلوگیری از رشد و شکوفائی استعدادها می‌شود، چه اینکه بسا أفراد با استعداد برای کاری، بیکار مانده، و أفراد بی‌استعداد در آن کار، به آن اشتغال یافته، که در این صورت نه کار بخوبی انجام می‌شود، و نه استعداد رشد می‌یابد.

بکارگیری هر استعداد را در جای خود باعث می‌شود که أسراری در دو نظام طبیعت و شریعت کشف گردد که در غیر این صورت إمکان پذیر نیست، زیرا هر صاحب استعداد برای کاری میکوشد استعداد خود را در آن کار نشان دهد، از اینرو در رشد و شکوفائی استعدادش نهایت سعی وکوشش خود را بکار می‌گیرد که یکی از آثار آن از بین رفتن خیانت و تقلّب در کار می‌باشد.

و ثالثاً- باید شیوهٔ تعلیم و تربیت ـکه عوام و خواص آنرا ألفبا یاد گرفتن و درس آموختن میدانند ـ نشأت گرفته از فکر ناقص بشر... و چیزی که در آن خبری نبوده تربیت است، بکلی کنار گذاشت، و با سبک جدید و روش نو، طبق نقشهٔ آفریدگار جهان، ساختمان مدرسهٔ انسانیت و کمال جامعه را بنا نمود، و تعلیم طبیعت و تربیت دیانت را در مدارس علوم جدید آغاز نمود، چه اینکه تعلیم بدون تربیت نه تنها مفید نیست که نسل بشر را تهدید و همه چیز را مباح می‌کند!

زیرا طبق تحقیقات و آمار... بیشترین جنایات، مفاسد أخلاقی، تباهکاریها، سرقتهای بزرگ، و ظلمها و ستمها و آدم کشیهای علمی و ... بوسیلهٔ أفرادی صورت گرفته است که بخواص فیزیک و شیمی و نیروی الکتریسیته و ... آشنائی داشته‌اند، أما أفراد با تربیت بی‌سواد برای جوامع بشری بسیار مفید بوده‌اند.

و همچنین یک بقّال سرکوچه نمی‌تواند، حلالی را حرام، و حرامی را حلال اعلان کند بلکه یک دسته از درس خوانده‌های کجرو و خود فروخته هستند که توجیه‌گر جنایاتند، و طبق خواسته‌های أربابان و أمیال نفسانی، آنچه را بخواهند مباح یا حرام می‌کنند.

۴۸۸- کیفیت تربیت و تعلیم دختران:

پر واضح و روشن است که ارگانیزم و وضع ساختمانی جسمی و روحی دختر با پسر بسیار متفاوت است، و همچنین استعدادها، غرائز، تمایلات و طبایع و... فرق‌های زیادی دارند، از اینرو باید تربیت و تعلیم دختر در محیط خانه، و تعلیم و تربیت او در مدرسه به‌همان نسبت تفاوتهاوفرقهای بین دختر و پسر، متفاوت باشد.

باید دختران را با موازین وحی آسمانی، تحت تربیت و تعلیم، و تعلیم و تربیت متناسب با خلقت جسمی و روحی، متناسب با فطرت و سرشت و غریزه و تمایل و طبیعت خاص خود قرار داده و برای زناشوئی و تولید نسل سالم آماده ساخت، تا بتوان کمال نسل إنسانی و آتیۀ درخشان آنرا تأمین نمود، اینست که باید انسان، بیست سال قبل از ازدواج، فرزندان خود را نیک تربیت کند.

نطفۀ پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گِلی لؤلؤ و مرجان نشود

مرحوم کلینی در کتاب شریف «فروع کافی ـ کتاب‌النکاح» به أسنادش از حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ روایت کرده که فرمود: «**أَنْكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَ انْكِحُوا فِيهِمْ وَاخْتَارُوا لِنُطَفِكُمْ**».

یعنی: با زنانی ازدواج کنید که همآنند شما تربیت یافتۀ طبیعت، و تعلیم دیدۀ مکتب دیانت باشند، و دختران خود را نیز به نکاح چنین مردانی در آورید، و برای نطفه‌های خود زنان شایسته را برگزینید (تا شریک و همسر در زندگی با شما باشند نه سربار و بی‌مسئولیت در زندگی و نه أفسارگسیخته...)، مرحوم حمیری در کتاب شریف «قرب‌الأسناد» به أسنادش از حضرت إمام باقر﴿ؑ﴾ روایت کرده است که حضرت‌أمیرمؤمنان علی و حضرت‌فاطمة سلام‌الله‌علیهما از حضرت رسول

أکـرم«صلی الله علیه و آله» تـقاضا کـردند تـا مسـئولیت آنـها را در زنـدگی مشـخّص کـند، حضرت‌رسول«صلی الله علیه و آله» مسئولیت خانه را به حضرت فاطمهٔ زهراء سلام‌اللّـه عـلیها واگذار فرمود، و مسئولیت بیرون خانه را بعهدهٔ حضرت أمیر مؤمنان علی«علیه السلام» قرار داده است، پس حضرت زهراء (علیهاالسلام) از این عمل بسیار مسرور شد و فرمود: اینست همسری زن و شوهر در زندگی (که هرکدام بحسب طبیعت و أندازهٔ توان باید بار مسئولیت را بپذیرند).

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «فروع کافی ـ کتاب‌النکاح» به أسـنادش از حضرت إمام صادق«علیه السلام» روایت کرده است که حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: **«لاٰ تَنْزِلُوا النِّسٰآءَ الْغُرَفَ وَ لاٰ تُعَلِّمُوهُنَّ الْکِتٰابَةَ وَ عَلِّمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ وَ سُورَةَ النُّورِ»**.

و در روایت دیگر از حضرت أمیرالمؤمنین علی«علیه السلام» روایت کرده است که فـرمود: **«لاٰ تُعَلِّمُوا نِسٰآءَکُمْ سُورَةَ یُوسُفَ وَ لاٰتَقْرَؤُوهُنَّ إِیّٰاهٰا، فَـإِنَّ فـیهَاالْـفِتَنَ وَ عَلِّمُوهُنَّ سُورَةَ النُّورِ فَإِنَّ فیهَاالْمَوٰاعِظَ»**.

آری! زن برای قضاوت، وکالت، ریاست و مدیریت در جامعه... آفریده نشده است، زیرا جامعهٔ انسانی به مادران تربیت شدهٔ تربیت‌کننده بیش از قضات و وکلاء و رؤساء و ... نیازمند است، بلکه أساس و اصول تربیت عالم عامل و حاکم خوب، سلطان و فرمانروای خوب، قاضی و رئیس خوب، و وکیل و أمیر و ... خوب بدست مادر است از اینرو مادر «ام» نامیده شده است که باید صاحبان هر یک از مشاغل مدیریتی از عالم تا أمیر ... بپاکی و طهارتش و تربیت و تعلیمش افتخارکنند.

بنابراین منع زنان در دین مبین اسلام از مشاغل اجتماعی نباید بمنزلهٔ محروم ساختن آنها از آن مشـاغل تـلقی شـود، بـلکه بـه جـهت آنسـتکه مشـاغل والاتـر اختصاصی خودشان عاطل و باطل می‌ماند، که ضرر آن به جامعه، قـابل جـبران نیست.

بدون تردید! تا زمانی که هر یک از مرد و زن بحسب مقتضای طبیعت همراه با شریعت در میان خانواده‌ها در دامان پاک مادران تربیت و تعلیم، و در بیرون از منزل بدست معلمان تعلیم دیده و مربیان تربیت شدهٔ طبیعت و دیانت، تعلیم و تربیت نشوند نه إنسانی به‌کمال می‌رسد، و نه جامعه‌ای به تمدّن راه می‌یابد.

درس نود و پنجم:

۴۸۹- جامعهٔ تکامل یافته و متمدّن کدام است؟

بحث امروز ما در تکامل تاریخی و اجتماعی انسان است:

بین صاحب‌نظران، محققان، انسان شناسان، و جامعه شناسان اختلاف عمیق و شدیدی است که:

آیا تکامل تاریخی که مربوط به گذشتهٔ انسان است از آغاز پیدایش و زندگی بشر بر پهنهٔ گیتی تا کنون تحقق یافته است؟ یا نه؟

اگر تحقق یافته، آیا در تمام أبعاد اعتقادی و اقتصادی، و معنوی و مادّی و... بوده است؟ یا تنها در بُعد مادی؟ و یا فقط در بُعد معنوی بوده است؟

بعضیها می‌گویند: تکامل اجتماعی همان تکامل تاریخی و پیشرفت اجتماعی انسان است، و این سیر جدید از تکامل است که طبیعت هیچگونه دخالتی در آن ندارد، بلکه تکامل اکتسابی است که انسان با دست خود آنرا کسب کرده و دوره بدوره هم آنرا از طریق تعلیم و تعلّم بنسل‌های بعدی منتقل کرده است، نه از طریق وراثت، و این تکامل اجتماعی از بدو پیدایش بشر آغاز و روی بتکامل نهاده و بتدریج رشد نموده است، چنانچه تکامل طبیعی نیز تدریجاً ولو بدون إراده و اختیار رشد کرده، و به یک مرحلهٔ نهائی خود می‌رسد.

و گروهی می‌گویند: تکامل اجتماعی با پیشرفت تفاوتی دارد چه اینکه در تکامل اجتماعی، تعالی انسان ملحوظ است نه صرف پیشرفت، و أما در پیشرفت، تعالی ملحوظ نشده است، بنابراین ممکن است در جامعهٔ انسانی پیشرفت باشد، أما تکامل نباشد که در آن پیشرفت، تعالی نیست، و همچنین تکامل با توسعه که با پیشرفت یک مفهوم دارد متفاوت است، چه اینکه در توسعه، تعالی ملحوظ نشده است.

مثلاً در بارهٔ یک بیماری گفته می‌شود: این بیماری در حال پیشرفت و فزونی است، ولی گفته نمی‌شود: در حال تکامل است، و اگر سپاهی در سرزمینی بجنگد، و قسمتی از سرزمین دشمن را تصرّف کند، می‌گویند: فلان لشگر در حال پیشروی است نه در حال تکامل، زیرا در مفهوم تکامل، تعالی ملحوظ شده است، یعنی تکامل حرکت رو به بالا و عمودی، حرکت از سطحی به سطح بالاتر است، أما در پیشرفت در یک سطح افقی نیز درست است.

یک سپاهی که سرزمینی را إشغال کرده وقتی قسمت دیگری را بر متصرفاتش إضافه کند، می‌گویند: پیشروی کرده است، یعنی در همان سطحی که بوده مقدار دیگری را بر قلمرو خود أفزوده است، نمیگویند: تکامل پیدا کرده است زیرا در تکامل، تعالی ملحوظ شده است.

تکامل تاریخی و اجتماعی انسان، در نزد اینان، بتکامل فرد ارتباطی ندارد، پس ممکن است جامعه، متکامل باشد گر چه أفراد آن تکامل یافته نباشند.

نظرات و آرآء و تئوریهای مختلف دیگری در اینجا وجود دارد که از أفکار ألیف بمادیات و بیگانه از معنویات نشأت گرفته که بیش از یک تئوری ارزشی ندارد، چه اینکه بر أساس عقل و دیانت و خرد و درایت استوار نیست، از اینرو تا کنون نتوانسته‌اند حقیقت تکامل تاریخی و اجتماعی انسان و واقعیّت جامعهٔ تکامل یافته و متمدن را درک کنند چه رسد به ایجاد آن!

۴۹۰- جامعهٔ تکامل یافته و متمدن از دیدگاه عقل و دین:

مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از طریق أهل‌بیت وحی معصومین صلوات‌الله علیهم أجمعین که براهین عقلیهٔ قاطعه آنرا تأیید می‌کند آنکه:

تکامل اجتماعی و تاریخی و تمدّن جامعه ارتباط مستقیم، و بستگی تنگاتنگ به تکامل أفراد جامعه دارد و تکامل أفراد با تربیت و تعلیم بر أساس طبیعت و شریعت، و با منطق عقل و دین از میان خانواده آغاز، و با طیّ مراحل پنجگانه در آن، و با تعلیم و تربیت بر همین أساس در خارج از منزل پایان می‌یابد، و هر چند تکامل یافته در جامعه بیشتر باشد، آن جامعه تکامل یافته‌تر و متمدن‌تر

خواهد بود، و هر چند کمتر باشد، آن جامعه بهرهٔ کمتری از تکامل خواهد داشت، پس کمال و انحطاط جوامع بشری به کمال و انحطاط أفراد خود بستگی دارد، همانطوری که تشکل جامعه و اجتماع به أفراد می‌باشد،کمال و انحطاط آن نیز به أفراد مرتبط است.

و تکامل فرد بتکامل دو بُعد علوم دینی و طبیعی،و همآهنگی آن دو ارتباط مستقیم دارد، چه اینکه تنها در این صورت یک هدف مشترک بین تمامی أفراد ـ همآنند أعضاء یک پیکرـ پدید می‌آید که می‌تواند أفراد جامعه را همچون قوای روحی و أعضای جسمی تحت کنترل و مهار عقل و دین در آورد، و با بهره‌گیری هر نیرو و أعضاء و همگونی آنها در دو بُعد مادی و معنوی، بسلامت زندگی خود را ادامه دهند.

به عبارت دیگر: جامعهٔ انسانی متشکل از أفراد و طبقاتی است که دارای غرائز، استعدادها، تمایلات و طبائع و ... بحسب نیازمندیهای جامعه بسیار متفاوت و مختلف می‌باشند، از اینرو خواسته‌ها، آرزوها، آمال، أخلاق، و عادات خوب و بد، و زشت و زیبای آنها به أندازهٔ غرائز و ... متفاوت است که خود باعث اختلاف، تضاد و تنازع و جدال بین آنها، و بی‌نظمی در اجتماع می‌گردد، و هر فرد وگروهی سعی در جلب منافع خود، و نیل بمطلوب از مال و ثروت، و جاه و قدرت، و از شهوت و شهرت و ... خویش، و دفع دیگران از آنها می‌باشد که تنها با عقل و دین قابل کنترل و مهار است، پس تا غرائز... مختلف أفراد با منطق عقل و دین تعدیل و کنترل و مهار نشود، جامعهٔ متشکل از أفراد هرگز روی تکامل را نخواهد دید.

پرواضح و روشن است که: تکامل جامعه بتکامل أفراد بسته و ارتباط ناگسستنی دارد، وقتی أفراد با مقررات دینی تکامل روحی، و با قوانین طبیعی تکامل جسمی پیدا کنند، جامعهٔ متشکل از أفراد متکامل، جامعهٔ تکامل یافته، و متمدن بمعنی صحیح، و جامعهٔ انسانی خواهد بود.

به عبارت دیگر: علوم دینی که از مبدأ وحی نشأت گرفته برای تکامل روح، و تزکیه و تربیت و تقوٰی نفس، و شناخت انسان بخویشتن خویش، و معرفت به آفریدگار جهان و عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان است، و علوم طبیعی

بدست آمده از قوانین طبیعت برای تکامل و رشد و تقویت جسم انسان می‌باشد، که تأثیر و کاربرد آن دو در تکامل فرد و جامعه همآنند کاربرد دو بـال یک پـرنده می‌باشد، که آن هنگام پرنده می‌تواند پرواز کند که از سلامت و همآهنگی دو بال برخوردار باشد، جامعهٔ انسانی آنزمان می‌تواند به قلّهٔ کمال پرواز کند که أفراد آن از دو اصل دیانت و طبیعت، و از منطق عقل و دین بـهرهٔ کـامل بـرده بـاشند، و آن هنگامی است که طبیعت در خدمت دیانت، و تعلیم در هر دو با تربیت صـحیح همراه و همگام باشد.

و أما پیشرفت و توسعه غالباً در امور مادی و دنیوی و اقتصادی بکار می‌رود نه در امور دینی و معنوی و اعتقادی، و اگر هم گفته شود یک غلط مشهور است.

و أما جامعهٔ تکامل یافته، و متمدن انسـانی جـهانی فـراگـیر کـه هـیچگونه انحطاط از ظلم و ستم، از جنایت و استبداد، ازگناه و فحشاء، و از فتنه و فساد و... در آن دیده نشود در تاریخ بشری تاکنون چنین جامعه‌ای تحقق نیافته، وکسی هم سراغ ندارد، گرچه در برهه‌هائی از زمان در مـحدودهٔ خـاصّی جـلوه کـرده است، همچون حکومت حضرت یوسف و داود و سلیمان«علیهم السلام»، و دهسال حکـومت حـضرت رسـول‌اللّـه«صلی الله علیه و آله» و پـنجسال حکـومت حـضرت أمـیرالمـؤمنین علی‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» آن هم در اصل حکومت نه نسبت به جامعه، چه اینکه أفراد منحط بسیاری در همان جوامع بوده‌اند که مانع از فراگیری فرامین إلهی و عدالت در بسیط زمین شده‌اند.

بدون تردید! یک جامعهٔ واحدهٔ تکامل یافته، و مدینهٔ فـاضلهٔ بشـریت کـه جوامع بشری از آغاز تاکنون بر أساس فطرت در انتظار آن بوده و هست تاکـنون تحقق نیافته است، که قطعاً با ظهور حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزمان عـجّل‌اللّـه تعالی فرجه‌الشریف تحقق می‌یابد.

و این بدان معنی نیست که أفراد در ساختار یک جامعهٔ متکامل نکـوشند، بلکه باید با سعی وکوشش فراوان و بی‌وقفه زمینهٔ ظهور مدار دهر و نوامیس عصر مصلح کل حضرت مهدی صلوات‌اللّه علیه را فراهم سازند، و با میزان عقل و معیار دین، خود بسوی کمال انسانی حرکت کنند تا جامعهٔ متشکل از أفراد کامل، تکامل یابد.

۴۹۱- نقش گروههای مختلف در أمر تکامل جامعه نفیاً و اثباتاً:

مستفاد از براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه و تحقیقات بعمل آمده در تاریخ بشری و انسان شناسی و جامعه‌شناسی و ... آنکه أفراد جامعه در أمر تکامل نفیاً و اثباتاً به پنج گروه کلّی تقسیم می‌شوند:

دستهٔ أول: رهبران و پیش‌کسوتان از أنبیاء و مرسلین و أوصیاء معصومین آنان صلوات اللّٰه علیهم أجمعین و علمای دینی، در حرکت و هدایت جامعه بسوی کمال انسانی.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» الرعد:۷).

یعنی: تنها وظیفهٔ تو اندرز و ترسانیدن مردم از نافرمانی آنها از فرامین إلهی است، و برای هر قومی از طرف خداوند متعال راهنمائی است بسوی کمال انسانی.

و می‌فرماید:

«رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» النساء: ۱۶۵).

یعنی: رسولان را بسوی مردم فرستادیم تا نیکان را به رحمت أبدی إلهی بشارت دهند، و بدان را از قهر و عذاب خداوندی بترسانند، تا پس از إرسال رسل و اتمام حجت، حجّتی برای مردم بر خداوند سبحان نباشد که ما هدایت کننده و راهنما نداشتیم.

و می‌فرماید:

«وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» السجدة:۲۴).

یعنی: و قرار دادیم بعضی از بندگان خالص خود را پیشوایانی که مردم را بفرمان ما بسوی کمال انسانی هدایت کنند، چه اینکه آنها در هدایت مردم بردبار و شکیبا و به آیات ما یقین داشتند.

برابر مساحت اين سه كشور است شصت ميليون مى‌باشد، و جمعيت اين سه كشور تقريباً چهار برابر جمعيت ايران است، و همچنين كشور ژاپن با آنكه مساحتش يک پنجم كشور ايران است، جمعيتش حدود يكصدو پنجاه ميليون نفر است، و در اين صورت از جهت تراكم جمعيت بالنسبه به ايران بيش از سيزده برابر است.

أما چرا اين قرعۀ بدبختى نسل كشى، و نازائى و نامردى و عدم گنجايش و ... بنام كشور ايران مركز تشيّع جهان افتاده است؟ سرّى است پنهان، و رمزى است غير عيان؟

راز درون پرده ز رندان مست پرس كاين حال نيست زاهد عالى مقام را

با آنكه كشور پهناور ايران از نظر معادن و منابع و ذخائر تحت الأرض، و آمادگى زمينهاى زراعتى و دامدارى و ... از مرغوبترين كشورهاى جهان بشمار مى‌رود، در حالى كه آن كشورها نه معدن دارند و نه زراعت، و خوراكشان سيب زمينى است، أما قرعه بنام آنها هيچگاه اصابت نمى‌كند، بلكه همواره قرعۀ موافق، و قرعۀ حيات و سلامت و بهداشت و رفاه و ... بنامشان ميافتد؟!

آرى در حالى كه استعمارگران و مستكبران و چپاولگران و صهيونيزم در كشورهاى إسلامى مخصوصاً ايران همه براى تحديد نسل شيعيان بالأخص با اصطلاحات فريبنده بنام تنظيم خانواده وامها مى‌دهند و كمكهاى بشر دوستانه مى‌كنند، براى متولد نشده‌ها دلسوزى و أشک تمساح ميريزند، و أنواع وسائل جلوگيرى را با قيمت بسيار ارزان در اختيار آنان قرار مى‌دهند، در آمريكا وسائل مزبور را بقيمت بسيار گران مى‌فروشند، و رؤساى جمهور آمريكا يكى پس از ديگرى رسماً با تحديد نسل در آمريكا مخالفت مى‌كنند، و نيز شوروى (سابق) عليرغم اينكه حدود سيصد ميليون جمعيت دارد مجلس شوراى عالى اين كشور مقرّر ميدارد: به مادرانى كه فرزندان زياد دارند، مدال افتخار داده شود.

يک نفر از معروفين ـ ظاهراً ـ كشور فرانسه كه به ايران آمده بود، در مراجعت گفته بود:

«مملكت ايران از جهت جميع امكانات معدنى و صنعتى و زراعتى در حدّ أعلاى كشورهاى جهان است و بخوبى مى‌تواند در خود دويست ميليون را بطور

و می‌فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل‌عمران:۱۰۴).

یعنی: و باید از میان شما أهل ایمان و تقوی گروهی پس از فراگیری علوم دینی مردم را بسوی خیر وکمال انسانی فرا خوانند، و به نیکی أمر، و از بدی نهی کنند، و اینان واسطهٔ هدایت بندگان خداوند متعال بسوی کمال، و خود رستگارانند.

گروه دوم: پیروان و هدایت یافتگان و دنباله‌رو آنها می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» آل‌عمران:۶۸).

یعنی: بتحقیق نزدیکترین مردم به حضرت ابراهیم خلیل‌الرحمن«علیه‌السلام» کسانی هستند که از او و این پیغمبر اسلام«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و أهل ایمانی که مردم را بسوی کمال دعوت می‌کنند پیروی نمایند.

گروه سوم: مخالفان، کارشکنان، اخلالگران، گمراهان و گمراه کنندگان و بازدارندگان أفراد و جامعه را از سیر بسوی کمال.

خداوند سبحان می‌فرماید:

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً» هود: ۱۸-۱۹).

یعنی: أی خلائق! آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران، که مردم را از سیر بسوی کمال انسانی باز می‌دارند، و آنها را بسوی باطل وگمراهی و انحطاط و پستی سوق می‌دهند.

گروه چهارم: پیروان و سرسپردگان آنان که خداوند متعال آنها را از پیروی از آنان نهی کرده، أما آنها نهی إلهی را نادیده گرفته و از آنان پیروی کرده و گمراه و منحط شده‌اند، خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً» المائدة:۷۷).

یعنی: از هواها و أمیال نفسانی گروهی که خود گمراه شدند، و بسیاری از مردم را در گرداب ضلالت و گمراهی فرو بردند پیروی نکنید.

و می‌فرماید:

«وَ قٰالُوا رَبَّنٰا إِنّٰا أَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَ كُبَرٰآئَنٰا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاٰ» الأحزاب:۶۷).

یعنی: و گروهی از گمراهانی که روز قیامت در مقابل آتش سوزان جهنم قرار گیرند، خواهند گفت: پروردگارا ما فرمان بزرگان، و أمر پیشوایان فاسد خود را اطاعت کردیم، پس آنها ما را از حرکت بسوی کمال باز داشته و درگرداب گمراهی فرو برده و منحطمان ساختند.

گروه پنجم: بی تفاوتان ...

دو گروه نخست باید، سه (۳) گروه أخیر را بسازند که تاریخ ساختهٔ انسان است نه انسان ساختهٔ تاریخ، اگرچه تاریخ راهگشای انسان است، پس باید با شناخت تاریخ گذشتهٔ خودمان از آن عبرت گیریم، تا بتوانیم تاریخ آیندهٔ خود را بسازیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدٰارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ حَتّٰى إِذٰا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جٰآءَهُمْ نَصْرُنٰا فَنُجِّيَ مَنْ نَشٰآءُ وَ لاٰ يُرَدُّ بَأْسُنٰا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كٰانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ» یوسف: ۱۰۹-۱۱۱).

یعنی: آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت حال پیشینیان خود را که بر أثر کفر و طغیان، چگونه هلاک شده‌اند بنگرند؟ و شما مؤمنان اگر تعقل کنید بخوبی خواهید فهمید که سرای آخرت برای أهل تقوی بهتر از زندگی فانی دنیا است، آن پیشینیان بد عاقبت با أنبیاء و رسولان ما و رهبران شایسته آنقدر ضدّیت کردند تا آنجا که رسولان از هدایت آنها مأیوس شدند، و گمان کردند که وعدهٔ نصرت إلهی خلاف خواهد شد (در آن حال زمان یاری ما فرا رسید، ما بلطف خود) هر که را بخواهیم نجات بخشیم، و نیز قهر و انتقام ما از بدکاران عالَم باز نخواهد گردید، هر آینه در حکایات پیامبران برای صاحبان خرد، عبرت کامل خواهد بود.

۴۹۲- نقش و ارتباط پیشرفت و توسعه با تکامل:

چون نقش گروههای پنجگانه در أمر تکامل جامعه نفیاً و اثباتاً را إجمالاً بیان کردیم، لازم می‌دانم در اینجا إشارهٔ إجمالی به ارتباط پیشرفت و توسعه با تکامل داشته باشیم:

پر واضح و روشن است که پیشرفت و توسعه بمعنی مطلق، نه تکامل است، و نه تکامل زا برای فرد و جامعه، که اگر پیشرفت و توسعه با تکامل فرد و جامعه همراه باشد ارزش انسانی دارد، و إلاّ ارزش آن کمتر از حیوان خواهد بود، زیرا پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و ... چه بسا موجب نابودی جوامع بشری شده است، پس اگر پیشرفت و توسعهٔ جامعه با تکامل جامعه که نشأت گرفته از کمال أفراد آن است، همراه نباشد بسیار خطرناک، و انسان را گرگ انسان قرار میدهد، و چه بسا پیشرفت صنعت و ... انسان را از خود بیگانه می‌کند.

اگر پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف همراه و همگام با تکامل اجتماعی و أخلاقی، و در خدمت بشر باشد، بسیار ارزنده و مفید بحال فرد و جامعه خواهد بود، و در تعاون یکدیگر بکار گرفته می‌شود، نه در نابودی و بهره کشی و تجاوز و استثمار و ... گر چه پیشرفت علم و صنعت و ... از جهاتی برای انسان آسایش و راحتی آورده است، أما از جهات دیگر نه تنها آسایش را سلب کرده که خطرات جبران‌ناپذیر، پدید آورده است.

مثلاً طب تا حدودی پیشرفت کرده است، پس اگر برای معالجه و سلامت جامعه و أفراد باشد، جای تردید در حسنش نیست، أما اگر برای قطع نسل، و نازا ساختن زنان، و أخته کردن مردان بکارگرفته شود، و یا نسلهای قوی را از بین برده، و أفراد ضعیف و ناقص و ... را تحویل جامعه دهد بسیار زشت و مذموم خواهد بود، و همچنین رسانه‌های گروهی گرچه خبرهای دنیا را بسرعت به انسان می‌رساند، أما بدآموزی آن انسانیت انسان را تهدید و در معرض سقوط قرار می‌دهد، پس پیشرفت و توسعه را نمیتوان تکامل اجتماعی نامید، چه اینکه در تکامل، مفاسد و سقوط انسانیت و انحطاط نیست، بلکه از مهمترین آثار آن انسانیت أفراد جامعه می‌باشد، پس نفس علم و صنعت و تکنیک و ... ضدّ بشر نیست، این انسان ضدّ

بشر است که آنرا در ضدّ بشر بکار می‌گیرد، چون تعلیمش همراه با تربیت صحیح نبوده است.

از اینرو به همان نسبت که جوامع بشری در علم و صنعت، در اختراعات و اکتشافات، و در تکنیک و ... پیشرفته است أما در مسائل أخلاقی و انسانی و خصوصیات روحی عقب مانده است، و خوی توحش وحیوانیت در او تقویت، بلکه بأوج خود رسیده است، و همچنین پیشرفت طبّ گامهائی در سلامت جسم برداشته است، أما روان‌ها، روحها، مغزها، و فکرها بسختی بیمار و مریض هستند، و خطر مرض روان بمراتب بیش از خطر مرض جسم است.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ مِنَ الْبَلآَءِ الْفٰاقَةَ، وَ أَشَدُّ مِنَ الْفٰاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ، أَلاٰ وَ إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمٰالِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمٰالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوىَ الْقَلْبِ».(۱)

یعنی: أی مردم آگاه باشید و بدانید که از جملهٔ گرفتاریها بی چیزی و تهیدستی است، و سخت‌تر از تهی دستی، بیماری جسم انسان است، و سخت‌تر از بیماری تن، بیماری دل (روان) است (که باعث انحطاط انسانی است) و آگاه باشید و بدانید که از جملهٔ نعمتها دارائی فراوان است، و بهتر از ثروت زیاد، تندرستی است، و بهتر از تندرستی پرهیز دل (روان) است (که موجب کمال انسانی است).

طبق آمار: تعداد بیماران روحی، قلبی، فکری و أخلاقی و ... جنایتکاران، دیوانگان، مفاسد أخلاقی، انحطاط فکری و ... بمراتب از بیماریهای جسمی بیشترند، و حتّی فرمانروایان، سیاستمداران، و حکمرانان و ... بیشتر از دیگران گرفتار انحطاط فکری و أخلاقی می‌باشند، پس اگر پیشرفت و توسعه با شناخت انسان باشد، و همگام با تکامل بسیار مفید است، و إلاّ بنابودی نسل بشر منتهی می‌گردد.

اگر انسان نخست خود را بشناسد، و از خود بیگانگی بدر آید، اختراع و اکتشاف و پیشرفت علم و صنعتش بر أساس نیاز جامعه خواهد بود نه برای شهرت و شهوت و شکم، و بدست آوردن مال و ثروت، و وسیلهٔ استثمار و بتاراج بردن

۱- نهج البلاغه: از بخش حِکم و مواعظ حضرت إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۳۸۱ ص ۱۲۷۰).

منابع فکری و نیروهای انسانی، و چپاول ذخائر مادی و زیرزمینی دیگران ...

جنایات، کشتارها، تجاوز بحقوق دیگران، شرارتها، ظلمها، فتنه‌ها، فحشاء، دشمنیها، فساد أخلاقی، و توحش ... و حتی خودکشیهائی که امروزه زیر لفّافهٔ تمدن، و با کلمات پرزرق و برق پیشرفت علم و صنعت و تکنیک، و با اصطلاحات فریبندهٔ (با فرهنگ ...) انجام می شود بمراتب بیشتر، و زشت‌تر، و بدتر است از آنچه که (باصطلاح با تمدن ...) از انسانهای گذشتهٔ بی فرهنگ، بدوی، بی تمدّن و وحشی انجام میشده است.

منشأ تمام این بدبختیها، فتنه‌ها، فسادها، توحّش‌ها، بی‌بندوباریها، أفسار گسیختگیها، یغماگریها، سرقتها، تباهکاریها، و بیدادگریها و ... بنام تمدن، فرهنگ، و پیشرفت علم و صنعت ... آنستکه:

انسان از خود بیگانه، و خود را نشناخته است، و نمیداند کیست؟ چه بوده؟ برای چه آفریده شده؟ برای چه بدنیا آمده است؟ چگونه باید باشد؟ چرا میمیرد؟ چگونه میمیرد؟ بکجا می‌رود؟ چرا زنده می‌شود؟ چگونه محاسبه می‌گردد؟؟؟

وقتی انسان خود را بخوبی بشناسد، تمام نیازمندیهای خود را نیز خواهد شناخت، وقتی یک عالم شیمی خاصیّت مایعی را بداند، می‌تواند چیزی راکه برای حلّ کردن آن لازم است تهیه نماید، هرگاه انسان به این مرحله از شناخت خویشتن خویش برسد آنگاه میفهمد که توجهش باید به چه چیز جلب شود.

اگر انسان آنچه که در نفس او وجود دارد را بدست آورد می‌تواند بخوبی و به آسانی با همان چیز تمام بیماریهای روحی و جسمی، اعتقادی و اقتصادی، فردی و اجتماعی و مادی و معنوی ... خود را معالجه کند.

پس انسان باید قبل از هر چیز، نخست خود را بشناسد، تا با معرفت در خدمت دیانت قرارگرفته و از طبیعت بهرهٔ کامل گیرد.

۴۹۳- تا انسان بحقیقت دردش پی نبرد، نمی‌تواند درمانش کند:

تزکیه یعنی زدودن جِرمهای گناه و طغیان، و کفر و عصیان از چهرهٔ نفس و صیقلی آن که خود تنها راه شناخت حقیقت نفس است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها»

الشمس:۹) رستگاری بدون تزکیهٔ نفس إمکان پذیر نیست، چه اینکه تنها عامل لای‌روبی چشمه سارهای درونی نفس، تزکیه و صیقلی و تطهیر آنست که با پاک شدن آن چشمه سارها أنبوه معرفت‌های ناب در درون نفس انسان بجریان می‌افتد که آفریدگار جهان فرمود:

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللّٰهُ» البقرة:۲۸۲).

یعنی: و بخداوند متعال تقوی (که همان تزکیهٔ نفس است) بورزید، و پارسا و پرهیزکار باشید و خداوند دانا به شما چیزی را تعلیم خواهد داد که بدون تقوای نفس امکان پذیر نیست.

مثنوی گوید:

آینهٔ دل چون شود صافی و پاک — نقشها بینی برون از آب و خاک

هم ببینی نقش و هم نقّاش را — فرش دولت را و هم فراش را

آینهٔ دل صاف باید تا در او — واشناسی صورت زشت از نکو

تزکیه و صیقلی نفس، از یکسو واقعیات را در آن حدود (از فرش تا عرش) برای انسان قابل شهود می‌سازد، و از سوی دیگر از در آمیختین آن واقعیّات به آلودگیها، و جِرمهای تخیلات، و کثافات أوهام بی‌أساس جلوگیری می‌کند، و ثالثاً مانع بروز خواسته‌ها و أمیال نفسانی در درون انسان می‌گردد که هیچ عاملی جز تزکیه و تقوی نفس، در موقعیت حقیقی انسان در نظام آفرینش نمی‌تواند جلوی بروز آنها را بگیرد، و کمک بزرگی به انسان در تنظیم قوای مغزی می‌نماید، و نمی‌گذارد انسان خود را بفریبد، و با ألفاظ چند پهلو و اصطلاحات شیرین و زبان بازی و سخن پردازی درصدد فریب دیگران برآید، و رابعاً انسان با تزکیه و صیقلی، و مهار و کنترل و تقوای نفس به درد و دوای این زندگی دنیا بینا و آگاه می‌گردد که حضرت مولی الموحدین امام علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

دَوٰائُكَ مِنْكَ وَ لاٰ تَشْعُرُ — وَ دٰائُكَ مِنْكَ وَ لاٰ تَبْصُرُ

یعنی: دوای دردهای مادی و معنوی، جسمی و روحی، اعتقادی و اقتصادی تو از خود تست و تو نمی‌فهمی، و درد همهٔ اینها هم از خود تست، و آنها را تو نمی‌بینی.

بدون تردید! تزکیه و تقوٰی نفس آن چنان صفا و روشنائی درونی برای انسان بوجود می‌آورد که هرگونه درد و نقص خود را بخوبی درک می‌کند، و هرگز خود را فریب نمی‌دهد که آنرا بر خویشتن بپوشاند، چه اینکه او خطرات مهلک دردش را نیز میفهمد، و دوای آنرا هم که خداوند منّان در درونش به ودیعت نهاده در می‌یابد و در نتیجه به آسانی دردش را درمان، و نقصش را بر طرف می‌سازد.

براستی باید تنها بیماری از خود بیگانگی را منشأ همهٔ بیماری‌های روانی و جسمی جوامع بشری بشمار آورد که بر أثر عمومیت و فراگیری آن،کمترین توجهی به آن نمی‌شود، و هیچ صدای ناله و شیونی از آن سو شنیده نمی‌شود، و حتّی روانشناسان از خود بیگانه، شخص از خود بیگانه را سالم می‌دانند، و بسیاری از علمای دینی و رهبران مذهبی، و محققان و جامعه شناسان و انسان شناسان و پزشکان و ... جزئی‌ترین بیماری روحی و جسمی، و گرفتاریهای مادّی و بعضاً معنوی را مورد توجه عمیق خود قرار داده ناله میزنند، و از منشأ آن بکلّی غافلند.

شگفت آور و تأسف بار آنکه: جوامع اسلامی با در دست داشتن منابع معنوی غنی: ازکتاب اللّٰه (قرآن کریم) و سنّت رسول اللّٰه«ﷺ» (أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه) و استعدادهای سرشار و ذخائر فکری، و نیروی انسانی، و مخازن طبیعی و مادی بیشمار بسراغ جوامعی می‌روند و دست تکدّی و ذلّت بسوی کسانی دراز می‌کنند که از همهٔ این امور تهی می‌باشند، أما به غلط و جهت فریب دیگر جوامع مخصوصاً مسلمانان، خود را پیشرفته و متمدّن نام‌گذاری کرده‌اند، تا دردها و دواهای ممالک اسلامی و مسلمین را با ملاک یک فرهنگ بیگانه از أبعاد أصلی طبیعت بشری تشخیص دهند که در واقع نه تنها نابینایان، بینایان را معالجه کنند، که نابینایان حتی بینائی بینایان را هم بیماری تلقی نموده، و برای آن دوا و درمان تعیین فرمایند!!!

از اینرو خداوند متعال کشورهای اسلامی و مسلمانان را بمشکلات اعتقادی

و اقتصادی گرفتار نمود، چه اینکه هر گاه انسان، کفران نعمتهای خداوند سبحان کند، و از فرمان آفریدگار جهان سرباز زند، تن به هر ذلّت و خواری داده، زیربار سنگین بیگانگان قرار خواهد گرفت، و ذلت و نکبت را برای خود عزت و شوکت می‌شمارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلىٰ قَوْمٍ حَتّىٰ يُغَيِّروا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ» الأنفال:۵۳).

یعنی: حکم ازلی إلهی اینست که خداوند متعال نعمتی را که بقومی عطاء فرمود تغییر نمی‌دهد و نعمت را به نقمت تبدیل نمی‌کند مگر آنکه آن قوم حال خود را تغییر دهند وکفران نعمت إلهی کنند، و راه طغیان را در پیش گیرند، و عزّت إلهی را رهاکنند، و عزت خود را در دامان دشمنان خداوند سبحان جستجو نمایند:

«الَّذينَ يَتَّخِذُونَ الْكٰافِرينَ أَوْلِيٰآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَميعاً» النساء:۱۳۹).

یعنی: آنانکه مؤمنان را رهاکرده وکافران را دوست خود گرفتند، آیا عزّت را نزد کافران جستجو می‌کنند! براستی راه خطا می‌روند چه اینکه عزّت همه نزد خداوند متعال است (که رسولش«ﷺ» و مؤمنان از آن بهره‌مندند).

درس نود و ششم:

۴۹۴- حل مشکلات اقتصادی بحل مشکلات اعتقادی بستگی دارد:

بمناسبت بحث گذشته لازم می‌دانم قبل از ورود به بحث امروز إشارۀ إجمالی بپیوند ناگسستنی میان مشکلات اقتصادی و مشکلات اعتقادی و ارتباط و بستگی حلّ أول بدومی در اینجا داشته باشیم:

آفریدگار جهان در بسیاری از آیات قرآن کریم بپیوند و گره خوردن مشکلات اقتصادی و معاش به مشکلات اعتقادی و معاد إشاره فرموده، و حلّ مشکلات اقتصادی را بحلّ مشکلات اعتقادی دانسته است که از جملۀ آیات کریمه، آیۀ (۵۳) از سورۀ مبارکۀ أنفال است که اجمالاً در أواخر بحث سابق بیان شد، و در جملۀ دیگر از آن آیات کریمه می‌فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماۤءِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» الأعراف:۹۶).

یعنی: و اگر مردم شهر و دیار ایمان بخداوند متعال آورده و راه تقوی و پرهیزکاری را در پیش گرفته، و زنگ‌های کفر و طغیان، و جرمهای شرک و عصیان و... را از چهرۀ نفسشان می‌زدودند، و از خود بیگانگی بدر آمده و از بیگانه پرستی رهائی یابند، هر آینه ما درهای برکات آسمانی و زمینی را به روی آنها می‌گشادیم، و لکن چون آنها بگفته‌های ما اعتقاد پیدا نکرده تکذیبش کردند، ما هم آنها را بمشکلات اقتصادی گرفتار و نکبت و نقمت را نصیبشان نمودیم.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» طه:۱۲۴).

یعنی: و هرکس از یاد من اعراض کند، و از فرامین و دستورات من شانه تهی

کند، پس بتحقیق برای او در دنیا معیشت سخت و تنگ و زندگی تلخ و ناگواری خواهد بود.

ناگفته نماند: مشکلات اقتصادی، و تنگی معیشت، و تلخیهای زندگی تنها بفقر مادی و تهیدستی نیست، بلکه بفقر روحی، و ناراحتیها و بیماریهای روانی است که أکثر ثروتمندان و مستکبران و جهان خواران جهان سخت به آنها مبتلا هستند.

بدون تردید! إنسان در صورتی می‌تواند بر دو بُعد مشکلات اقتصادی و اعتقادی فائق آید که از نظر قوای جسمی و روحی توانمند باشد، و این توانائی حاصل نمی‌گردد مگر آنکه: بیش از همه چیز به محیطی که در آن زندگی می‌کند توجّه نماید، اینجاست که أهمیّت و ارزش أمر به معروف و نهی از منکر در دین مبین إسلام، و مسئولیت سنگین مسلمانان عموماً، و وظیفهٔ طبقهٔ روحانیت خصوصاً بدست می‌آید.

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰ تَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا ـ وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ـ کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّٰاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ» آل عمران: ۱۰۲-۱۰۴ و ۱۱۰).

یعنی: أی مؤمنان از خداوند متعال بترسید و راه تقوی و تزکیه نفس را بواقعش انتخاب کنید، و آنرا تا آخرین لحظات حیاتتان إدامه دهید، و همگی برشتهٔ دین خداوند متعال ازکتاب (قرآن کریم) و سنت (عترت رسول اللّه(صلی الله علیه و آله)) چنگ زنید، و هرگز از آندو جدا نشوید ـ و باید از شما چنین مؤمنان راستین گروهی برخیزند (پس از تحصیل علوم دینی در مراکز) مردم را بخیر و صلاح و سعادت و کمال فرا خوانند، و آنها را به نیکوکاری أمر کنند، و ازکارهای بد نهی نمایند، و اینان واسطهٔ هدایت مردم، خود أهل کمال و رستگارانند ـ شما مسلمانان راستین نیکوترین امتی هستید که انتخاب شدید برای جوامع بشری که آنها را به نیکوکاری وادار کنید، و ازکارهای بد بازدارید.

کفاف و غنا بپروراند ولی مع الأسف دیدم که فقط پانزده میلیون فرد فقیر و گرسنه بر سر این سفره نشسته‌اند».[1]

در مجلهٔ «برزگر شمارهٔ ۶۸۰، مورخهٔ اول مرداد ماه ۱۳۷۳» مقاله ای تحت عنوان: «توسعهٔ صنعتی یا گسترش کشاورزی ص ۵۱ - ۵۳» آمده است:

«با احتساب هر هکتار زمین قابل کشت برای ادارهٔ زندگی (۱۰) نفر، روشن است که دقیقاً ما میتوانیم غذای (۳۰۰) میلیون نفر را درایران تهیهٔ کنیم ... با اندکی دقت می بینیم که علتهای اصلی پائین بودن بازده کار ما در هکتار یعنی درست انجام ندادن کارهای کاشت، داشت، و برداشت، بستگی به کار و کوشش و برنامه ریزی های ما دارند...درست به عکس کالاهای صنعتی، فرآورده های کشاورزی کشور ما از مرغوبترین محصولات سیّارهٔ زمین هستند.»

خلاصهٔ کلام: چرا این قرعه بنام شیعه، و ایران، مملکت حضرت صاحب الزمان«علیه السلام» افتاد که تنها نسل شیعه در دنیا زیادی و حق حیات ندارند، و فقط شیعه، عُرضهٔ تعلیم و تربیت فرزند را ندارد؟؟؟

باید ملّت شیعی ایران از زن و مرد عموماً، و رهبران دینی و علماء و اندیشمندان و آینده نگران شیعه بدقت تأمل کنند تا علل آنرا بیابند.

۴۸۰- علت ضعف کشورهای اسلامی و راه علاج آن چیست؟

با بیان مطالب کوتاه و بسیار فشردهٔ فوق این پرسش ضروری می‌نماید که:

چرا کشورهای اسلامی عموماً و ایران خصوصاً با داشتن این همه امکانات مادی و معنوی که باید پیشگامان و طلایه داران تمدن انسانی در جهان باشند، تن به چنین ذلت و نکبت می‌دهند و تحت تأثیر نقشه‌ها و طرحها و دسیسه‌ها و أفکار فاسد بیگانگان قرار می‌گیرند، و آنها را ولی و قیم خود قرار داده و هستی و حق حیات ونسل و زاد و ولد خود را بدست آنان میسپارند، و بدون إجازهٔ آنها حق تولد فرزندان خود بدنیا، و زندگی و حیات را بخود نمی‌دهند؟؟؟

۱- نقل از کتاب «کاهش جمعیّت ...ذیل ص ۲۶۹-۲۷۰».

۴۹۵- خیریت امت اسلام در چیست؟

قرآن کریم تصریح فرمود که: خیریّت امت إسلام به اسم نیست، بلکه بعمل است، و آن توجه هر فرد از مسلمانان بطور عموم به محیط خود، و توجّه رهبران دینی بالأخص، به تمام محیط انسانی است، پس هر فرد مسلمان باید در توان خود، طبق مقرّرات إسلام به اصلاح محیط خود بپردازد، و اگر به تنهائی توان إصلاح را نداشته باشد باید به نیرومندتر از خود إرجاع دهد و آگاه سازد، یا با تعاون همسان خود، مشکلات اعتقادی و اقتصادی را بر طرف سازند.

معیار این حرکت باید تنها وحی آسمانی باشد تا به نتیجهٔ مطلوب رسید، و تحوّلی عظیم در أفکار جامعه بوجود آورد، کسانی که از خود بیگانه نیستند، و ریشهٔ فکری آنها از وحی ومبدأ هستی آبیاری و سیراب می‌شود میتوانند در این راه خطیر گام بردارند، چه اینکه تنها اینان که استقلال فکریشان از مبدأ هستی است میتوانند در جامعه و جهان تحوّل ایجاد کنند، و کسانی که ضعیف النفس هستند، یا چنین استقلال فکری ندارند، نباید در چنین صحنه، عرصه و میدان خطیر گام نهند که نه تنها خود نمی‌توانند کاری أنجام دهند که باعث سقوط دیگران، و یا مانع پیشرفت آنها نیز می‌گردند.

تغییرات کلّی در هر محیط دارای خصوصیاتی است که می‌تواند بسرعت، أشخاص را تحت تأثیر خویش قرار دهد، و در لسان وحی آمده که یک عدهٔ قلیل مرتبط به مبدأ وحی در مدت کوتاه توانسته‌اند أفکار فاسد محیط را عوض کنند:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» البقرة: ۲۴۹).

یعنی: چه بسیار شده که به یاری خداوند متعال گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده‌اند، و خداوند متعال یار و معین صابران است.

پس ملاک غلبهٔ بر دشمن، و پیروزی بر محیط فاسد، در دین إلهی، نصرت خدائی است، نه کثرت عدد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» محمد ﴿ﷺ﴾: ۷).

یعنی: أی مؤمنان هر گاه شما دین خداوند متعال را یاری کنید، خداوند سبحان شما را یاری خواهد کرد، و در تمام شئون زندگی انسانی شما را ثابت قدم گرداند.

«وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» الأنفال:۱۹).

یعنی: و هرگز جمعیّت و سپاه شما هر چند بسیار باشد شما را نجات نتواند داد، و بتحقیق خداوند متعال همواره با أهل ایمانست.

پس نباید به عدد زیاد در إصلاح جامعه و محیط دل بست، چنانچه نباید از کمی عدد هراسید و مأیوس شد، که هیچ پیامبری در آغازکار دارای قشون و لشکر نبوده است، این حرکات نیاز به مؤسسات وسیع، إدارات، کارخانه‌جات عظیم، شهرها و عمارات آسمان خراش و تشکیلات کذائی ندارد، بلکه ایمان ثابت و مستقرّ، و إرادهٔ قوی و محکم، و ثبات قدم و صبر و شکیبائی و بردباری و استقامت و ... أساس آنست.

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ».[1]

یعنی: و لکن خداوند سبحان رسولانش را در إراده و تصمیمهاشان قویّ و توانا گردانید، و در آنچه دیده‌ها به حالاتشان مینگرند ناتوانشان قرار داد (آنان در عزم و إراده استوار و محکم و قوی‌اند، و حال آنکه در نظر مردم، ناتوان جلوه می‌کنند).

و فرمود ﴿عليه السلام﴾:

«رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَ لَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ».[2]

یعنی: رسولانی بودند که کمی یاران و زیادی مخالفان آنها را از تبلیغ رسالت و هدایت و ارشاد مردم بسوی کمال باز نداشته است.

۱- نهج البلاغه: ص ۷۹۲ خطبهٔ ۲۳۴).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ اول ص ۳۳).

چه اینکه خداوند متعال رسولان خود را از کسانی برگزید که دارای عزم راسخ بوده‌اند، از اینرو هرگز از نیل بهدف معین که تبلیغ رسالت و ارشاد و انذار مردم بوده است باز نایستاده‌اند و بخوبی از عهدهٔ آن بر آمده‌اند، و هیچ چیز ـ نه کمی یاران و نه زیادی مخالفان ـ آنها را از انجام وظائف باز نداشته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ» النحل: ۳۵).

یعنی: پس رسولان جز تبلیغ رسالت و اتمام حجت بر مردم، وظیفهٔ دیگری نداشتند (و همهٔ آنها بوظائف خود عمل کرده‌اند).

خداوند متعال می‌فرماید:

«اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ» الأحزاب: ۳۹).

یعنی: تبلیغ رسالات و اتمام حجت بر مردم یک سنّت إلهی بود که بعهدهٔ رسولان إلهی واگذار شده و آنها با عزم راسخ بوظائف خود عمل کرده و در أدای وظائف ازکسی جز از خداوند متعال نهراسیدند.

پس کسی می‌تواند به سرمنزل مقصود برسد و مرادش را در آغوش گیرد که با عزمی راسخ و قدمی محکم نقشهٔ کار خود را دنبال کند، چنین انسانی هرگاه در عرصهٔ تنازع جراحتی بردارد متزلزل و مأیوس نمی‌شود، و بر تمامی موانع و مشکلات راه خویش، غلبه می‌کند، چه اینکه عزم راسخ و إرادهٔ قوی جز در لباس عمل وکردار ظهور نمی‌کند، در حالی که عزم و إرادهٔ ضعیف همواره بصورت حرف وگفتار خودنمائی می‌کند و پایان می‌یابد.

دلیل تمام ناکامیهای بشر در تاریخش یکی است و آن همان ضعفش در عزم و إرادهٔ اوست که ترس و وحشت را در او پدید می‌آورد و او را ازکوشش و نیل به هدف بازمی‌دارد.

خداوند متعال کمال انسان و نیل به هدف عالی وکامیابی را به تزکیه و تقوای نفس و عزم راسخ و صبر و بردباری در مسیر کمال (میدان امتحان) متوقف ساخت و فرمود:

«لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ـ وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَـزْمِ الْأُمُورِ» آل عمران:۱۸۶).

یعنی: بدون تردید همهٔ شما انسانها در دنیا (ظرف کمال) با مالها و جانهاتان آزموده میشوید ـ و اگر شما در این میدان امتحان راه صبر و شکیبائی را در پیش گیرید، و در جهت تزکیه و تقوای نفس گام بردارید، پس بتحقیق همین خود سبب نیرومندی عزم راسخ و إرادهٔ قوی شما درکارها می‌باشد.

پس کسی که در میدان آزمون عزم راسخ و إرادهٔ قوی از خود نشان نداده و تزکیه و تقوای نفس بدست نیاورده هرگز بمطلوب و هدف عالی و حکمت خلقت (کمال انسانی) نخواهد رسید وکامیاب نمی‌گردد، چه اینکه آدم أبوالبشر﴿علیه السلام﴾ در آن میدان امتحان فرمایشی (بهشت) بدون عزم راسخ و إرادهٔ قوی نتوانست در آنجا بماند، آیا کسی که بدون عزم راسخ باید از بهشت خارج گردد، می‌تواند بدون آن وارد بهشت شود؟!

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» طه:۱۱۵).

یعنی: و هر آینه ما با آدم بر أساس فطرت، عهد بستیم که تنها فرمان ما را ببرد، و فریب شیطان را نخورد، پس آدم آن عهد را فراموش کرد، و ما او را در عهدش با عزم راسخ و إرادهٔ قوی و ثابت قدم و استوار نیافتیم (از اینرو او را از بهشت بیرون کردیم که بهشت جای بی عزمان و بی ارادگان نیست).

خداوند سبحان این صحنهٔ آزمون را در بهشت با اینکه ظرف تکلیف نبوده است به نمایش گذاشته است تا درسی برای فرزندان آدم ﴿علیه السلام﴾ در ظرف تکلیف باشد که بهشت جای بی عزمان و بی إرادگان نیست و أما حضرت آدم﴿علیه السلام﴾ در دنیا (دار تکلیف) چون دیگر رسولان إلهی دارای عزمی راسخ و إراده‌ای قوی بوده است.

۴۹۶- أدوار تاریخ زندگی انسان بر کرهٔ زمین:

سئوال:

آیا زندگی بشر بر کرهٔ خاکی نخستین دوره‌ایست که طی می‌شود، که پس از آن دوره‌هائیست نامعلوم که می‌آید؟ یا ما در آخرین دوره‌ها قرارگرفته‌ایم؟ و یا در وسط آنها هستیم؟ و یا تنها بهمین دوره محصور شده و پایان می‌پذیرد؟؟؟

پاسخ:

نظرات قدماء و متأخرین از مورخان و زمین شناسان و زیست شناسان و جامعه شناسان و دیگر محققان و پژوهشگران در تاریخ زندگی انسان در روی کره زمین و أدوار آن بسیار مختلف است:

ألف: گروهی می‌گویند: زندگی انسان بر کرهٔ خاکی یکدوره می‌باشد که ما در آن زندگی می‌کنیم که پس از پایان آن، دورهٔ دیگری نخواهد بود، و زندگی زمینی منقرض می‌گردد، و آنها این دوره را از چند هزار سال تا به چند میلیارد سال تخمین زده‌اند.

ب: عده‌ای را عقیده بر آنستکه: نوع انسانی در دوره‌های متعدد بر روی زمین زندگی کرده است که با بپایان رسیدن دوره‌ای، با فاصلهٔ طولانی بین دوره‌ها، دورهٔ دیگری شروع شده و ما در آخرین دورهٔ آن قرارگرفته‌ایم که پس از دورهٔ ما دورهٔ دیگری نخواهد بود، و زمین بپایان عمرش می‌رسد و منقرض می‌شود: «**إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً**» الفجر: ۲۱).

یعنی: زمانی که بر أثر زلزلهٔ پی در پی، زمین متلاشی و خرد گردد.

ج: دسته‌ای می‌گویند: زندگی انسان بر روی زمین به دوره‌های متعدد باز می‌گردد که ما در نخستین دورهٔ آن قرار داریم که پس از ما دوره‌های دیگری خواهد بود.

د: طائفه‌ای را عقیده بر آنستکه: زندگی انسان بر روی زمین به دوره‌های متعدد است که ما در وسط این دوره‌ها قرار داریم.

و نظرات دیگری نیز وجود دارد که کمترین فائده‌ای در ذکر آن‌ها نیست.

و أما در مدت دورهٔ ما، نیز نظرات بسیار مختلف است از (۳۳۰۰۰) سال تا میلیاردها سال، و تمام این نظرات تنها در حدّ یک تئوری است که ارزش علمی ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ**» الزخرف: ۲۰).

یعنی: برای تئوری پردازان و خیال بافان کمترین علمی بگفته‌هاشان نیست، تنها با خیال بافیها إظهار نظر می‌کنند.

۴۹۷- دورهٔ قبل از انسان از دیدگاه قرآن:

مستفاد از آیهٔ کریمهٔ قرآن مجید که کلام ملائکه را حکایت فرمود:

«**قٰالُوا أَتَجْعَلُ فيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فيهٰا وَ يَسْفِكُ الدِّمٰآءَ**» البقرة:۳۰).

یعنی: ملائکه بخداوند سبحان عرض کردند: آیا موجودی را در روی زمین می‌آفرینی که در آن إفساد کند، و بنا حق خون ریزی نماید.

آنستکه: قبل از حضرت آدم﴿ﷺ﴾ موجودی در روی زمین زندگی میکرد، و در آن إفساد مینمود، و برای آن گوشت و خونی بوده است که دست بکشتار و خون ریزی از نوع خود میزده است، و چون ملائکه آن صحنه‌های إفساد، و خون ریزیها و کشتارهای بناحق را مشاهده کرده بودند، چنین گفتند، و أما اینکه این موجود مفسد، و فتنه‌گر و خون ریز، انسان بوده است یا موجود دیگر؟ میتوان از تقدّم ذکر جن بر إنس در خلقت و هدایت که در بعضی از آیات قرآن کریم، و همچنین در روایات آمده استفاده نمود که قبل از خلقت انسان، جن آفریده شده بود، و در بعضی از آیات و روایات نیز تصریح شده است که آن‌ها بنی الجان بوده‌اند.

از جملهٔ آیات کریمه: «**وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ**» الذاريات:۵۶).

و در آیهٔ کریمهٔ دیگر تصریح بتقدم خلقت جن بر إنس شده است: «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ صَلْصٰالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَ الْجٰانَّ خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نٰارِ السَّمُومِ**» الحجر:۲۶-۲۷).

و حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ هُوَ الَّذي أَسْكَنَ الدُّنْيا خَلْقَهُ، وَ بَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطائِها وَ لِيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرّائِها ...».[1]

یعنی: و اوست خداوندی که آفریده‌هایش را در دنیا جا داد، و برای هدایت و اتمام حجت رسولان خود را پی در پی بسوی جن و انس فرستاده است تا برای آنها پرده‌های جهل و نادانی و ضلالت و گمراهی را بردارند، و آنها را از بدیها و انحطاط و کفر و زشتیها و ... بترسانند، تا آنها را بسوی کمال و سعادت رهنمون سازند.

مرحوم مجلسی درکتاب شریف «بحار» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که مردی به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ عرض کرد:

«مردم می‌گویند: عمر دنیا ده هزار سال است؟ حضرت ﴿علیه السلام﴾ فرمود: چنین نیست، خداوند متعال عمر دنیا را پنجاه هزار سال قرار داده است، وقتی خداوند سبحان دنیا را آفریده است، ده هزار سال از عمر دنیا بدون آنکه موجودی در آن زندگی کند گذشت، پس از آن موجودی راکه نه از نوع ملائکه و نه از نوع جن و نه از نوع انس بوده است آفرید، و مدت عمر این موجود را در دنیا ده هزار سال قرار داده است، این موجود، زمانی که بپایان دورهٔ عمرشان نزدیک شدند، در زمین إفساد نمودند، خداوند متعال بر أثر إفسادشان نابودشان کرد.

خداوند سبحان ده هزار سال پس از نابودی آنها، زمین را خالی از سکنه رها نمود، سپس جن را آفرید که ده هزار سال را دورهٔ زندگی جن در روی زمین قرار داده است، زمانی که جن بپایان دورهٔ زندگیشان بر روی زمین نزدیک شدند، در روی زمین إفساد کرده و خونها بناحق ریختند، از اینرو ملائکه بخداوند سبحان عرض کردند:

«أَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّمآءَ» آیا قرار میدهی در روی زمین موجودی راکه در آن إفساد و خون‌ریزی نمایند همانطوری‌که فرزندان جن کرده‌اند؟

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۰).

خداوند متعال جن را پس از دورهٔشان هلاک نمود و آدم﴿ﷺ﴾ را برای زندگی بر روی کرهٔ خاکی آفرید، و دورهٔ زندگی آدم﴿ﷺ﴾ و فرزندانش را نیز ده هزار سال قرار داده است که هم اکنون هفت هزار و دویست سال از آن میگذرد و شما در قسمت آخر این دورهٔ ده هزار ساله قرار دارید».

حضرت امام صادق﴿ﷺ﴾ ششمین امام شیعیان جهان در سال (۱۴۸) هجری قمری در (۶۵) سالگی بدست منصور دوانیقی لعنة اللّه علیه بشهادت رسیده است که اگر حضرت امام﴿ﷺ﴾ این مطلب را در سال آخر عمرشان فرموده باشند، اکنون که سال (۱۴۱۷) هجری قمری می‌باشد، پس یکهزار و دویست و هفتاد سال از زمان بیان امام﴿ﷺ﴾ تاکنون می‌گذرد، و هرگاه این رقم بر هفت هزار و دویست سال اضافه شود، پس هم اکنون هشت هزار و چهار صد و هفتاد سال از دورهٔ زندگی انسان بر روی کرهٔ خاکی می‌گذرد: (۸۴۷۰= ۱۲۷۰+۷۲۰۰).

بعید نیست که آیهٔ کریمه، إشاره بهمین پنجاه هزار سال دنیا داشته باشد:

«تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» المعارج:۴).

یعنی: فرشتگان آسمانی و روح‌الأمین، پس از ابلاغ وحی برسول اللّه﴿ﷺ﴾ در روی زمین، روزی که پس از ابلاغ وحی از زمین بسوی عرش إلهی بالا می‌روند که مقدار آن روز، روز دنیائی است که مدت عمر دنیا پنجاه هزار سال می‌باشد.

نکتهٔ قابل توجه:

در فرمودهٔ إمام صادق﴿ﷺ﴾: «و شما در قسمت آخر این دورهٔ ده هزار ساله قرار دارید» آنکه:

قلب (مرکز حیات) و مهمترین أعضای انسان چون زبان و چشم و بینی و گوش در قسمت سوم جسم و مغز (مرکز فکر و اندیشه، تصمیم گیری و فرماندهی) در بالاترین نقطهٔ جسم قرار دارد.

بعثت حضرت رسول أکرم خاتم الأنبیاء«صلی‌الله‌علیه‌وآله» همچون قلب در قسمت سوم دورهٔ ده هزار سالهٔ زندگی انسان در روی کرهٔ زمین که خود قلب عالَم امکان بود قرار گرفته است، و ظهور حضرت صاحب الزمان ، خاتم الأوصیاء علیهم صلوات‌اللّٰه چون مغز در آخرین نقطهٔ دورهٔ زندگی انسان بر کرهٔ زمین قرارگرفته است که ثمره و نتیجهٔ عالم إمکان است، چنانچه دورهٔ زندگی انسان نیز در قسمت سوم أدوار پنجگانه قرار گرفته است که در واقع أدوار چهارگانه مقدمه‌ای برای دورهٔ زندگی انسان بوده است، پس عالَم برای انسان آفریده شده است که قلب آن حضرت محمد مصطفی«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و نتیجهٔ آن مدار دهر و نوامیس عصر حضرت بقیة‌اللّٰه«علیه‌السلام» می‌باشد، فهم و درک این نکته نیاز به أندیشهٔ بسیار دارد.

درس نود و هفتم:

۴۹۸- تجدید بناء دنیا پس از فنای آن:

بسیاری از آیات قرآن کریم صراحت بر فناء و نیستی عالم دنیا و متلاشی شدن آسمانها و زمین دارد که از جملهٔ آنها:

«**إِذٰا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً وَ بُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسّاً فَكٰانَتْ هَبٰآءً مُنْبَثّاً**» الواقعة:۴-۶).

یعنی: آنگاه که زمین سخت بحرکت و لرزه درآید، و کوههای سرسخت متلاشی شوند، و همآنند ذرّات گرد در هوا پراکنده گردند.

«**كُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلاٰلِ وَالْإِكْرٰامِ ـ فَإِذَاانْشَقَّتِ السَّمٰآءُ فَكٰانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهٰانِ**» الرحمن:۲۶-۲۷-۳۷).

یعنی: هرکه و هر چه در روی زمین است دستخوش مرگ و فناست، و زندهٔ باقی لایزال أبدی تنها پروردگار تو با جلال و عظمت و با کرامت است ـ آنگاه که آسمان شکافته شود، پس همچون گل، سرخگون، و چون روغن، مذاب و روان گردد.

«**كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ اِلاّٰ وَجْهَهُ**» القصص:۸۸).

یعنی: هر چیزی جز ذات پاک إلهی، در این دنیا فانی و نابود می‌شود.

«**فَاِذٰا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وٰاحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمٰآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وٰاهِيَةٌ**» الحاقة:۱۳-۱۶).

یعنی: پس أی رسول ما! بیاد آر در صور(إسرافیلی) را که به یک بار دمیده شود دمیده‌شدنی (که کسی در دنیا چنین دمیده شدنی را ندیده باشد) و زمین و کوهها بر داشته شوند، پس این دو به هم کوبیده شوند یک کوبیدنی (غیر قابل تصوّر انسانی) که هر دو خرد و متلاشی گردند، پس آنگاه روزموعود، آن واقعهٔ بزرگ قیامت واقع گردد، و آسمان شکافته‌شود، پس آسمان با تمام محکمی‌اش سست گردد.

چنانچه این نکبت و ذلّت إدامه یابد زمانی نه چندان طولانی، باید ازدواج پسر و دختر و زناشوئی شیعه هم با إجازهٔ آنها باشد!

بدون کمترین تردید! تنها علت ضعف و ناتوانی کشورهای إسلامی در مقابل نقشه‌ها و دسیسه‌های استثمارگران دوری آنان از عمل به ثقلین: قرآن کریم و سنت رسول‌الله﴿صلی الله علیه وآله﴾ از طریق أهل بیت وحی صلوات الله علیهم أجمعین می‌باشد که باعث تسلط استعمارگران و چپاولگران و چیره شدن گردنکشان بر مسلمانان شده است که حاکمان زر و زور و تزویر را از جانب خود بر آنان میگمارند تا شریان حیاتی آنانرا قطع کنند، و آنانرا از هرگونه آزادی، اعتقادی و بیان، و اقتصادی و تجاری و کشاورزی و صنعتی و فکری و ... باز دارند، و اعتقادات وارداتی را بر مسلمانان تزریق کنند، و تولیدات ناخالصشان را تماماً با ارزش بسیار کم صادر کنند، و تولیدات آنها را تک تولیدی نمایند، و وامهای بسیار با بهرهٔ بسیار سنگین از صندوق جهانی بگیرند، و از جمله نسل کشی و فحشاء و نازائی را در میان ملت اسلام براه اندازند، و رگ مردانگی را زده و نامردی را به جامعه تحویل دهند، تا بزرگترین سرمایهٔ قدرت و قوت و غیرت و ... مردم را که فرد است (چه برای امور اعتقادی و اقتصادی و چه برای امور فکری و کشاورزی و صنایع سنگین و سبک و ...) از ریشه بخشکانند، و أصل منابع تولید انسانی و مالی را ضایع سازند.

تنها مشکل موجود در کشورهای إسلامی، نداشتن حکّام بصیر و عادل و دلسوز و در خدمت عقل و دین است که مصالح اسلام و مسلمین را بر أمیال نفسانی و بلند پروازی بی پروبال خود مقدم بدارند، و با سعهٔ صدر و دید وسیع به گستردگی از فرش تا عرش به آیندهٔ ملت و مملکت بیاندیشند، و با ستمکاران و چپاولگران خیمه شب بازی براه نیاندازند، و با شعار بی محتوا علیه استثمارگران، بهتر از خواسته‌های آنان گام برندارند، و ملت اسلام و نسل شیعه را گوسفند وار از دم تیغ مستکبران نگذرانند و یا در نطفه خفه نکنند، و مردان را أخته و زنان را از حرکت

«يَوْمَ نَطْوِى السَّمٰآءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمٰا بَدَأْنٰا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ» الأنبياء:۱۰۴).

یعنی: روزی که آسمان را همچون طوماری در هم پیچیم، و بحال أوّل آفرینش بازگردانیم.

۴۹۹- سئوال:

آیا پس از پایان دورهٔ زندگی انسان بر روی زمین و نابودی دنیای کنونی، خداوند متعال جهان و دنیای دیگری را می‌آفریند؟

پاسخ:

خالقیّت خالق متعال به آفرینش یک یا صد یا هزار دوره از دنیا ختم نمی‌شود، آیات قرآن کریم و روایات صحیحه از أهل‌بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین بر این معنی دلالت بلکه صراحت دارد، و ما در اینجا به یک آیهٔ کریمه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَالْأَرْضِ وَ السَّمٰوٰاتُ» إبراهيم:۴۸).

یعنی: روزی که این زمین به أمر إلهی بغیر این زمین تبدیل گردد، و همچنین آسمانها.

و به یک بیان ناطق قرآن مجید، حضرت مولی‌الموحدین امام المتقین أمیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب«عليه السلام» تبرک میجوئیم که در خطبهٔ بی‌نظیرش در پیرامون توحید و خلقت دنیا از آسمان و زمین فرمود:

«ثُمَّ هُوَ يُفْنيهٰا بَعْدَ تَكْوينِهٰا لاٰلِسَأَمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْريفِهٰا وَ تَدْبيرِهٰا، وَ لاٰلِرٰاحَةٍ وٰاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَ لاٰ لِثِقْلِ شَيْءٍ مِنْهٰا عَلَيْهِ، لاٰ يُمِلُّهُ طُولُ بَقٰآئِهٰا فَيَدْعُوهُ إِلىٰ سُرْعَةِ إِفْنٰائِهٰا، لٰكِنَّهُ سُبْحٰانَهُ دَبَّرَهٰا بِلُطْفِهِ، وَ أَمْسَكَهٰا بِأَمْرِهِ وَ أَتْقَنَهٰا بِقُدْرَتِهِ.

ثُمَّ يُعيدُهٰا بَعْدَالْفَنٰآءِ مِنْ غَيْرِ حٰاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهٰا، وَ لاٰ اسْتِعٰانَةٍ بِشَيْءٍ مِنْهٰا عَلَيْهٰا، وَ لاٰ لِانْصِرٰافٍ مِنْ حٰالِ وَحْشَةٍ إِلىٰ حٰالِ اسْتِئْنٰاسٍ، وَ لاٰ مِنْ حٰالِ جَهْلٍ وَ عَمىً إِلىٰ حٰالِ عِلْمٍ وَ الْتِمٰاسٍ، وَ لاٰ مِنْ فَقْرٍ وَ حٰاجَةٍ إِلىٰ غِنىً وَ كَثْرَةٍ، وَ لاٰ مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلىٰ عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ».[۱]

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۲۸ ص ۷۵۲).

یعنی: سپس آفریدگار جهان دنیا را پس از آفرینش فانی و نابود می‌گرداند، نه از جهت دلتنگی که در تغییر دنیا از حالی بحالی (و یا بر أثر نافرمانی أهل دنیا) و یا تدبیر امور دنیا به او عارض شده باشد، و نه بسبب اینکه آسایش و آسودگی (از تدبیر امور دنیا) به او رو آورد، و نه از جهت آنکه چیزی از امور دنیا بر او گران آید، چه اینکه طول کشیدن هستی دنیا خداوند سبحان را ملول نکرده تا وادارش نماید که بسرعت و تندی، دنیا را نیست سازد، لکن خداوند متعال نظم دنیا را از روی لطف و مهربانیش قرار داد، و به أمر و فرمان خود، نظام دنیا را از پاشیده‌شدن نگاهش داشت، و بقدرت و توانائی خود استوارش گردانید.

سپس خداوند متعال دنیا را پس از نابودکردنش باز می‌گرداند، بی آنکه نیازی بدنیا داشته باشد، و بدون اینکه بچیزی از موجودات دنیا، کمی برای نظم دنیا کمک بگیرد، و نه از جهت بازگشتن از حال وحشت و ترس بحال اُنس، و نه از جهت رجوع از نادانی و کوری و گمراهی به دانش و طلبیدن، و نه از جهت ناداری و نیازمندی بتوانگری و دارائی، و نه از جهت زبونی و پستی به أرجمندی و توانائی».

ناگفته نماند: از اینکه خداوند سبحان بدون نیاز، و بدون استعانت بچیزی از دنیا در نظم دنیا... دنیای دیگری را می‌آفریند معنایش آن نیست که این جهان را بدون غرض، هدف، حکمت، و مصلحت آفریده باشد، بلکه آفرینش دنیا دارای أغراض و مصالح و حکمتی است که نتیجهٔ همهٔ آنها به سر آمد همهٔ موجودات عالم هستی یعنی انسان باز می‌گردد، و آن نیل به کمال آن سر آمد می‌باشد که جز با معرفت به جهان آفرین و عبادت و بندگی تنها برای او میسّر نمی‌گردد.

خلاصهٔ کلام:

دورهٔ پنجاه هزار سالهٔ دنیا به دورهٔ انسان تمام می‌شود، و دورهٔ ده هزار سالهٔ انسان بکمال انسان تمام می‌گردد.

۵۰۰- فرق بین کمال و تمام چیست؟

در اینجا این سئوال بنظر می‌رسد که بین کمال و تمام چه فرقی هست؟

جواب: در بسیاری از موارد و مواضعی از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل‌بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین دو لفظ کمال و تمام، و کامل و تام در مقابل ناقص بکار می‌رود که از جملهٔ آیات قرآن مجید:

«وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ» البقرة:۲۳۳).

یعنی: و مادران باید بمدت دو سال کامل بفرزندان خود شیر دهند، و آنکس که بخواهد فرزند را شیر تمام دهد بر عهدهٔ صاحب فرزند است.

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً» المائدة:۳).

یعنی: امروز (روز عید غدیر خم) دین شما را با ولایت علی‌بن ابیطالب«علیه‌السلام» بحدّ کمال رسانیدم، و بر شما نعمت را تمام کردم، و بهترین آئین را که اسلام است برای شما برگزیدم.

در این بخش از آیهٔ سوم سورهٔ مائده سه أمر بسیار مهم عنوان گردید:

ألف: دین شما را برای شما کامل نمودم.

ب: نعمت خود را پس از إکمال دینتان، بر شما تمام کردم.

ج: تنها دین اسلام را که حامل کمال و تمام نعمت است برای شما پسندیدم.

آیهٔ إکمال دین به اتفاق شیعه و عامه در حجّة الوداع نازل گردیده است که حضرت رسول أکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» پس از آن حدود هفتاد روز دیگر زنده بوده است، مگر دین مبین اسلام در این مدت (۲۳) سال بعثت آن حضرت«صلی‌الله‌علیه‌وآله» منهای (۷۰) روز ناقص و ناتمام بود که با نزول چند آیه به کمال رسیده است؟ که خود بحث جداگانهٔ مفصل دارد و ما در تفسیر کبیر «البصائر» تفصیل آنرا آورده‌ایم که در یک جمله خلاصه می‌شود:

«دین، إسلام و رسالت حضرت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بدون ولایت علیّ بن ابیطالب«علیه‌السلام» همآنند دژ بدون دژبان و کشور، بدون مرزبان، و جسم بی‌جان است».

أما اینکه آیا تمام و تام، همان کمال و کامل است که در مقابل نقص و ناقص بکار می‌روند؟ یا هر یک دارای معنی خاصّی می‌باشد؟

در آیهٔ کریمه ظاهراً دو مفهوم قائل است که: دین را از نقص بکمال، و نعمتها را از نقص باتمام رسانده است.

در اینجا نظرات متعدد و مختلفی وجود دارد که نقل آنها چندان مفید فائده نیست، و ما بچند فرق بین آن دو بطور إجمال در اینجا اشاره می‌کنیم:

ألف: کمال در مقابل انحطاط، و تمام در مقابل ناقص استعمال می‌شود، و استعمال هر دو در مقابل ناقص یا انحطاط، تسامح و تفنّن در عبارت است.

ب: کمال إسم است برای بعض شیٔ، و تمام إسم است برای جزء شیئی. مثلاً گفته می‌شود: این تمام حق تو است یعنی اطلاق می‌شود بر بعضی که حق به آن تمام می‌شود، و نمیگویند: این کمال حق تو است، از این رو متکلمان می‌گویند: عقل عبارت است ازکمال علوم ضروری که بوسیلهٔ آن زشت از زیبا جدا و تمیز داده می‌شود که هدفشان إجتماع علوم است نه تمام علوم ... و همچنین شعراء می‌گویند: قافیه تمام بیت (شعری) است نه کمال بیت، و می‌گویند: بیت بکماله یعنی به اجتماعه، و بیت بتمامه یعنی بقافیته.

ج: کمال در أمر روحی و معنوی، و تمام در أمر جسمی و مادی می‌باشد، و درکمال تعالی ملحوظ شده است، أما در تمام چنین نیست.

مثلاً یک چیزی که دارای یک سلسله أجزاء باشد همچون ساختمان یا یک اتومبیل و ... مادامی که همهٔ أجزاء لازم در او وجود پیدا نکرده، می‌گویند: ناقص است، أما وقتی که آخرین جزء را مثلاً آخرین آجر را زده‌اند می‌گویند: تمام شد، یعنی همهٔ أجزاء آن بپایان خود رسیده است، أما کمال دارای درجات و مراحل است.

مثلاً طفلی از نظر عضوی ناقص بدنیا بیاید ناقص است که عضوی را ندارد، أما اگر از نظر أعضاء و جهازات تمام هم بدنیا بیاید باز هم ناقص است که باید مراحلی را تا حدّ بلوغ و رشد عقلی با تربیت و تعلیم صحیح طی کند، یعنی باید درجات و پله‌های تربیت جسمی و روحی و تعلیم را طی کند که در تربیت و تعلیم روحی، تعالی می‌باشد.

د: کمال در أمر دینی و تمام در أمر دنیوی است.

هـ: کمال دارای مراحل و درجاتی است که هر مرحله از مراحل، خود کمال در همان مرحله بشمار می‌رود، یعنی یک محصل دبستانی که دورهٔ کلاس ابتدائی (أول) را طی می‌کند این دوره برای او کمال است، و همچنین هر مرحله از مراحل تحصیلی تا آخرین دورهٔ آن مثلاً آکادمی، وقتی این دوره را بپایان رسانید به کمال غائی نائل آمده، و مراحل تکاملی تمام و پایان یافته است، پس تمام با طی تمام مراحل تکاملی تحقق می‌یابد که پس از آن کمالی نیست تا پیموده شود.

پس دین مبین اسلام مراحل تکامل خود را بیست و سه سال طی کرده، و با ابلاغ ولایت و خلافت بلافصل حضرت أمیرمؤمنان علی بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در روز غدیر خم بغایت کمال خود رسیده و پایان یافته است، از اینرو إتمام بعد از إکمال آمده است: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي» که بدون ولایت و خلافت بلافصل، نه دین، کامل است و نه نعمت، تمام.

وَالْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلاٰ أَنْ هَدانَا اللّٰهُ.

إسلام بی ولایت حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیر المؤمنین علی‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ همآنند کالبد بی جان، و همان دینداری غلط و بی معیاری است که خطر آن برای إسلام و مسلمین بمراتب از بی دینی محض بیشتر است.

۵۰۱- دو دشمن غدّار دین و مدافعان آن:

لازم میدانم در اینجا دو مطلب را بسیار فشرده إشاره کنم تا سرفصلی برای محققان اندیشمند و پژوهشگران دور اندیش باشد: ۱- دین مبین إسلام همواره با دو دشمن غدّار روبرو بوده و هست: **أول**: بی دینی محض. **دوم**: دینداری غلط و بی معیار که خطر آن برای إسلام و مسلمین بمراتب از أولی بیشتر است، چنانچه مبارزه و ستیز با دشمن دوم نیز بمراتب مشکلتر و سختتر است، و قسم دوم به دو دستهٔ کلّی تقسیم می‌شود: **أول**: مخالفت با دین بنام دین، چنانچه أصحاب سقیفهٔ سخیفه و پیروان آنها کرده و می‌کنند که بنام دین، علناً مخالفت بأمر رسول الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ در

قضیهٔ اسامةبن زید و اهانت به رسول‌الله﴿ﷺ﴾ در أمر وصیّت، و با تشکیل سقیفهٔ سخیفه بنام دین إعلان عداوت، و بنام دین، خانهٔ وحی را به آتش کشیده و ریسمان به گردن علیّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ أنداخته، و بنام دین خیمه‌های مظهر دین را در کربلا سوزانیدند و چهرهٔ تاریخ بشریت را سیاه کرده‌اند.

دوم: کج فهمی دستورات و معارف دین، و بکار بستن پاره‌ای أباطیل و أوهام بنام حقائق دین، و خلط بین حق و باطل، خواه عمداً و یا سهواً باشد، با وجود تظاهر بدین و مسلمانی و چه بسا عملاً دین را بنام دین ذبح شرعی می‌کنند چنانچه گروه زیادی از فِرَق إسلامی کرده و می‌کنند.

۲- مدافعان و حامیان دین به سه گروه کلّی تقسیم می‌شود:

دستهٔ اول: کسانی که راه افراط را پیموده‌اند که با سر و صداها، هیاهوها و جنجالهای بیجا بدون در نظرگرفتن شرائط زمان و مکان به دفاع برخاسته‌اند که نه تنها به جائی نرسیده‌اند که خود شکست خورده و عده‌ای را بدون نتیجه بهلاکت رسانده و گروهی را دلسرد، و جمعی را فاسد نموده‌اند.

دستهٔ دوم: راه تفریط را اختیارکرده و مهر سکوت بر لب‌ها، و صمّ، بکم و عمی، کنج عزلت را برگزیده و در پس پردهٔ حجاب قرارگرفته که دین خود صاحب دارد به ما چه را زمزمه کردند که نتیجهٔ آن جذب گروه زیادی بکفر و ضلالت و طغیان و معصیت و ... و باعث انحطاط فرد و جامعه گردید.

همچو بید از باد، لرزان هر که بود آتش او را نباشد غیر دود

دستهٔ سوم: کسانی که با تدبیر و أندیشه و توجه به مقتضیات زمان و ارزیابی تمام جوانب فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، أخلاقی و سیاسی، و آثار و نتائج آن به دفاع از دین و حمایت از کیان اسلام برخاسته و با جان و مال بحفظ و حراست از آن قیام، و دشمنان غدّار را معرّفی، و حقائق دین را آنگونه که باید بیان نمودند.

درس نود و هشتم:

۵۰۲- علائم انحطاط و نمودهای آن چیست؟

خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ ...» العصر:۲).

یعنی:بتحقیق انسان هر آینه در انحطاط و زیان است (مگر آنکه بدین کامل ایمان آورد، و طبق فرامین إلهی عمل کند و بر ایمان و عمل استوارباشد).

با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت است که انحطاط و خسران انسان درکفر بدین إلهی است خواه ببعض آن یا بتمام آن (یعنی ایمان ببعض و کفر ببعض) و در بیگانگی انسان از خویشتن خویش که منشأ کفر و بیگانگی از خداوند سبحان، و پیروی از هوای نفس می‌باشد.

در آیات قرآن کریم و روایات صحیحه بلکه مستفیضهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین نمودها و علائمی برای انحطاط و خسران انسان آمده است که ذکر تمامی آنها در بیان مختصر ما نگنجد، و ما در اینجا بطور اختصار ببعضی از آنها إشاره می‌کنیم:

کفر مطلقاً، عبارت است از: ترک یکتاپرستی و طاعت و عمل صالح، دوری از حق و سستی در راه آن، مخالفت با حق و أهلش، بی‌صبری و بی‌ثباتی در دین، ریختن خون بناحق، شرک بأنحائش، جهل و نادانی، إرتکاب فحشاء و إشاعهٔ آن، غرور به متاع دنیا و شهوات و لذائذ آن، رضایت به سیری ظالم از ظلم، و بی‌توجهی به مظلومیت مظلوم، تبعیت و پیروی از أفکار زن در امور اجتماعی، بدخوئی، بی‌وفائی، نفاق و دوروئی، خیانت در أمانت، قطع صلهٔ رحم، یأس و نومیدی، بدعت در دین، دروغ، غیبت، تهمت، افتراء و مکر و تزویر.

همنشینی با ناکسان، حسد، خودخواهی، بخل، تحریم حلال، و تحلیل حرام، شرب خمر، رشوه، ربا، تلوّن در دین، هتک حرمت بزرگان، تکبّر، تعصّب

بی‌جا، بی‌غیرتی، بی‌عفتی، بی‌حیائی، ترک أمربمعروف و نهی از منکر، کفران نعمت، کار بزرگ را کوچک شمردن و عکس آن، نیک را زشت، و زشت را نیک جلوه دادن، حق را با باطل در آمیختن، منّت در احسان، آرزوهای بی‌جا، عناد و لجاجت با حق و أهلش، بیجا سخن گفتن، و بجا نگفتن و ...

۵۰۳- عوامل انحطاط از دیدگاه قرآن کریم:

قرآن کریم عوامل بسیاری را برای انحطاط انسان بر شمرده است، و انسان را از آنها بر حذر می‌دارد، و ما به ذکر چند آیهٔ کریمه در اینجا بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَالْإِسْلٰامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرينَ» آل عمران:۸۵).

یعنی: و هر که غیر از اسلام کامل تام، دینی را اختیار کند، پس هرگز از او پذیرفته نمی‌شود، و آنکس روز قیامت از جملهٔ زیانکاران و منحطان خواهد بود.

و می‌فرماید:

«وَ الَّذينَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ» العنکبوت:۵۲).

یعنی: و آنانکه بباطل ایمان آورده و به خداوند متعال کافر شدند، آنها زیانکاران و منحطان می‌باشند.

و می‌فرماید:

«يٰا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا لاٰتُلْهِكُمْ أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ عَنْ ذِكْرِاللّٰهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ» المنافقون:۹).

یعنی: أی مؤمنان! مالها و فرزندان، شما را از یاد خداوند متعال باز ندارند، و کسی که أموال و اولادش او را از یاد خدا باز دارند پس آنها بتحقیق زیانکار و منحط خواهند بود.

و می‌فرماید:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَعْبُدُاللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ خَسِرَالدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبينُ» الحج:۱۱).

یعنی: و بعضی از مردم کسی است که خداوند متعال را بظاهر میپرستد، پس هرگاه به نعمتی دست یابد اطمینان پیدا کند، و هرگاه دچار گرفتاری شود از دین خدا روی بگرداند، چنین کسی در دنیا و آخرت زیانکار و منحطی است که بر همه آشکار می‌باشد.

و می‌فرماید:

«اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَاللهِ مِنْ بَعْدِ میثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَاللهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی‌الْاَرْضِ اُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ» البقرة:۲۷).

یعنی: کسانی که می‌شکنند عهد خداوند متعال را پس از تعهّد به آن، و پاره می‌کنند روابطی را که خداوند متعال أمر به پیوند آن کرده و در زمین إفساد می‌نمایند، اینان براستی زیانکار و منحطند.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ یَتَّخِذِالشَّیْطٰانَ وَلِیّاً مِنْ دُونِ‌اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبیناً» النساء:۱۱۹).

یعنی: و هرکس شیطان را دوست و یاور خود انتخاب کند نه خداوند متعال را، پس بتحقیق آنکس سخت زیان‌کرده و منحط گشته است، زیان و انحطاطی که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

و بسیاری دیگر از آیات قرآن‌کریم در این باب که ذکر آنها در بیان مختصر ما نگنجد.

۵۰۴- علائم و نمودهای انحطاط از بیان حضرت أمیر مؤمنان إمام‌علی«علیه‌السلام»:

روایات وارده از طریق أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله در این باب بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز بنوشتن چندین جلدکتاب مستقل داردکه یکصدم آنها در بیان مختصر ما نگنجد از اینرو ما تنها به (۳) مورد از فرمایشات حضرت مولی الموحدین إمام‌علی«علیه‌السلام» که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱ـ حضرت أمیر مؤمنان إمام علی﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَالْكُفْرُ عَلىٰ أَرْبَعِ دَعٰائِمَ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنٰازُعِ، وَ الزَّيْغِ وَ الشِّقٰاقِ، فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ، وَ مَنْ كَثُرَ نِزٰاعُهُ بِالْجَهْلِ دٰامَ عَمٰاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَ مَنْ زٰاغَ سٰاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلاٰلَةِ، وَ مَنْ شٰاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْه أَمْرُهُ وَ ضٰاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ».[۱]

یعنی: و کفر بر چهار پایۀ (بی‌اساس و واهی) استوار می‌گردد.

ألف: کنجکاوی و شبهات بی جا در دین که منجر به کفر خواهد شد.

ب: و زد و خورد نمودن و مجادله به ناحق و لجاجت در أمر دین که باعث تجاوز از حق می‌شود.

ج: سستی ورهانمودن ودست کشیدن‌از حق، وبی ثباتی واضطراب در راه‌حق.

د: دشمنی و زیر بار حق نرفتن.

پس کسی که شبهۀ بی جا و تردید واهی، و وسوسۀ شیطانی بعنوان کنجکاوی در دین نماید، در راه کمال و راست قدم ننهاده که از مسیر کمال، منحرف، و در گرداب ضلالت گرفتار و منحط می‌گردد، و کسی که بر أثر جهل و نادانی، مکابرۀ بسیار با أهل دانش وکمال نماید، کوری و نابینائی او از حق، و انحطاط او همیشگی خواهد بود، وکسی که بر أثر سستی در دین، حق را رها سازد، خوبیها در نزدش بد، و زشتیها، نیک جلوه می‌کند، و به مستی گمراهی مست می‌گردد، وکسی که با حق دشمنی ورزد، و زیر بار حق نرود، راههایش بر او دشوار وکارش سخت و درگرداب ضلالت وگمراهی گرفتار و منحط می‌شود که راه بیرون آمدنش بر او تنگ می‌گردد.

۲ـ و می‌فرماید﴿عليه السلام﴾: «فَالْقُلُوبُ قٰاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهٰا، لاٰهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهٰا، سٰالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمٰارِهٰا كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوٰاهٰا، وَ كَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرٰازِ دُنْيٰاهٰا».[۲]

یعنی: پس دلهای أهل انحطاط، سخت است از بدست آوردن بهرۀ خود از کمالش، غافل است از آنچه که کمالش بـه او است، رونـده است در غـیر مسیر کمالش، گویا مقصود ازکمال انسانی، غیر ازکمال قلبها است، وگویاکمال انسانی در بدست آوردن دنیا و نیل به متاع و بهره گیری از شهوات و لذائذ و شکم و شهرت دنیا است!!.

۱- نهج البلاغه: باب الحکم و المواعظ: رقم ۳۰ ص ۱۱۰۱).

۲- نهج البلاغه: خطبۀ ۸۲ ص ۱۹۰).

طبیعی باز نداشته، و مردان را به نامردی فرا نخوانند، و مملکت را عقیم و ملت را نامرد نسازند؛ می‌باشد.

تنها راه مبارزه با این أهرمهای خیره سر آنستکه: باید در قالب خصوص ایدئولوژی اسلامی بر أساس دو أصل کتاب و سنت از بیان أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین شکل گیرد، تا بتوان به نحو صحیح اجتماع را بحرکت آورده و با بینش و آگاهی اصولی مردم دست متجاوزین و ستمگران و ظالمین و مزدوران و ... را کوتاه نمود.

هرگز إشکال، مسئلهٔ فزونی جمعیت نیست، و نیز شرائط إقلیمی و منطقه‌ای که یک بهانهٔ بی پایه و وسیلهٔ تحمیق مردم بیش نیست، و کمترین دخالت در آن ندارد که آبادانی کشور به ازدیاد جمعیت است نه کاهش آن.

طبق آمار، کشور ژاپن که مساحتش یک پنجم ایران است با یکصد و پنجاه میلیون نفر جمعیت (حدود سه برابر جمعیت ایران) توانست حتی کشورهای اروپائی و امریکا را بخود نیازمند سازد، در حالی که منابع طبیعی آن در حدّ بسیار نازل قرار دارد.

کشور پهناور ایران – در مقایسه با کشور ژاپن – ظرفیت بیش از یک میلیارد انسان سالم و کامل را دارد که در میان آن یک نفر فقیر و تهیدست، یک فرد جاهل و نادان، یک زن بیوه و بی سرپرست، یک دختر و پسر مجرّد پس از بلوغ، یک بی‌خانمان، یک تباهکار و ... و کمترین فساد و فحشاء و ... نباشد، و هر ساله ده‌میلیون نیروی پرتوان با تربیت و تعلیم یافتهٔ مکتب وحی در سراسر جهان، جهت شکل دهی تمدن انسانی بسیج گردند.

این زمانی است که دیانت أساس کار حکومت قرار گیرد، و تربیت و تعلیم فرد ـ که جامعه از آن تشکیل می‌شود ـ بر أساس دو أصل کتاب و سنت: «**كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ**» آل عمران: ۷۹) استوار گردد، و

۵۰۵- چه کسانی بفکر چگونه زیستن هستند نه چگونه شدن؟

از اینرو صاحبان چنین قلبها همواره به فکر چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن هستند و دنیا را برای خود کمال می‌دانند، نه در فکر چگونه بودن و چگونه شدن، و نه دنیا را ظرف کمال دانستن.

۳ـ و می‌فرماید ﴿عليه السلام﴾: «**أُوصِيكُمْ عِبادَاللّٰهِ بِتَقْوَى‌اللّٰهِ وَ أُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفاقِ، فَإِنَّهُمُ الضّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ الزّالُّونَ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْواناً، وَ يَفْتَنُّونَ افْتِناناً، وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمادٍ، وَ يَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصادٍ، قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ، وَ صِفاحُهُمْ نَقِيَّةٌ، يَمْشُونَ الْخَفاءَ، وَ يَدِبُّونَ الضَّرّاءَ، وَصْفُهُمْ دَواءٌ وَ ذِكْرُهُمْ شِفاءٌ، وَ فِعْلُهُمُ الدّاءُالْعَياءُ، حَسَدَةُ الرَّخاءِ وَ مُؤَكِّدُواالْبَلاءِ وَ مُقَنِّطُوا الرَّجاءِ.**

لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ، وَ إِلىٰ كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ، يَتَقارَضُونَ الثَّناءَ، وَ يَتَراقَبُونَ الْجَزاءَ، إِنْ سَئَلُوا أَلْحَفُوا، وَ إِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا، وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا، قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ باطِلاً، وَ لِكُلِّ قائِمٍ مائِلاً، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قاتِلاً وَ لِكُلِّ بابٍ مِفْتاحاً وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْباحاً.

يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْواقَهُمْ، وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلاقَهُمْ: يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَ يَصِفُونَ فَيُمَوِّهُونَ، قَدْ هَوَّنُواالطَّرِيقَ، وَ أَضْلَعُواالْمَضِيقَ، فَهُمْ لُمَّةُالشَّيْطانِ، وَ حُمَةُالنِّيرانِ: «أُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ».[۱]

یعنی: أی بندگان خداوند متعال شما را بتقوی و پرهیزکاری سفارش می‌کنیم، و از مکر و فریب مردم دو رو و از أهل نفاق که تظاهر به اسلام، و در دل خود کفر را پنهان می‌کنند برحذر می‌دارم، مبادا فریب ظاهر آنها را خورده تحت تأثیر أفکار منحط آنها قرار گرفته از آنان پیروی کنید، چه اینکه آنها خود گمراه و منحطاند، و دیگران را به گمراهی و انحطاط می‌کشانند، و خود در دین خداوند متعال و در مسیر کمال لغزیده‌اند، و دیگران را نیز می‌لغزانند، آنها در دین ثبات ندارند، متلوّن و به رنگهای مختلف درآمده و حالات گوناگونی در دین بخود می‌گیرند.

۱- نهج البلاغة: خ ۱۸۵ ص ۶۲۱).

(آنها در دین نان را به نرخ روز می‌خورند، هرگاه بمؤمنان می‌رسند، تظاهر به ایمان کرده و رنگ ایمانی بخود می‌دهند، و هرگاه به کافران برسند به رنگ آنان در می‌آیند).

و تمام همّشان ایجاد فتنه و فساد در میان مردم است، و شما مؤمنان را به هر وسیله‌ای در نظر گرفته، و در هر کمین گاهی به کمین شما نشسته‌اند تا شما را از راه کمال و سعادت باز داشته، و به راه انحطاط و شقاوت و بدبختی بکشانند (اگر شما بأندیشه‌های انحرافی و أفکار غلط آنها پی برید، و کناره‌گیری نمائید، از راههای دیگر در صدد انحراف و فریب شما برمی‌آیند، دلهاشان (بر أثر کفر و ضلالت و جهل و معصیت) بیمار است، و ظاهرشان آراسته و پاک (بطوری که گمان کنند آنها دوست و خواهان حقیقت هستند).

در پنهانی راه می‌روند (أندیشه‌های غلط و أفکار انحرافی خود را بگونه‌ای إبراز کرده و بخورد أفراد ناآگاه می‌دهند که گمان خطا و انحراف در آن راه ندارد) و در بین درختهای انبوه جنگل می‌جنبند (همچون شکار بانان که برای بدست آوردن شکار آهسته میجنبند) وصفشان به درمان ماند، وگفتارشان (همچون قرص مسکن) بهبودی آرد، ولی کردارشان دردی است درمان ناپذیر.

(با سخنان دلپسند و نرم و ملایم، مردم را به دور خویش گرد می‌آورند تا هدف ناپاک و منظور نادرستشان را انجام دهند که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِى الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ يُشْهِدُاللّٰهَ عَلىٰ مٰا فى قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّالْخِصٰامِ» البقرة:۲۰۴).

یعنی: بعضی از مردم کسی است که گفتار او در تدبیر زندگی دنیا ترا بشگفت می‌آورد و خداوند متعال راگواه می‌آورد بر آنچه که در دل دارد با زبانش یکی است، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن تو و فریب کارترین انسان است، و گفتارش بر خلاف آنچه در دل دارد می‌باشد.

آنها بخوشی مردم رشک میورزند (از راه دوستی، آسایش را از مردم سلب می‌کنند) و به افتادن در سختی وگرفتاری مردم کوشش دارند (بین آنها سخن چینی می‌کنند تا جمعشان را پراکنده و بیچاره‌شان سازند) و امید امیدواران را نومید می‌کنند، در هر راهی برای آنها بخاک افتاده‌ئیست (برای انحراف و گمراه کردن و

منحط ساختن مردم راههای مختلف را در نظر می‌گیرند) و نزد هر دلی وسیله‌ای برای جذب آن بسوی خود دارند که میتوانند با هرکسی به میل و خواست او سخن گویند.

و در هر غم و اندوهی أشکها میریزند تا از آن طریق بهدف خود برسند، ستودن یکدیگر را به هم وام داده و پاداش آنرا انتظار میبرند (یکی از خود را میستایند تا او نیز او را بستاید) چون سئوال و درخواستی داشته باشند در رسیدن به آن إصرار میورزند (تا شخص را وادار بقبول درخواستشان کنند) و هنگام ملامت (که بخواهند کسی را متنبّه سازند) پرده‌دری می‌کنند (عیوب را فاش و آشکار کرده، رسوایش می‌نمایند، و اگر آنانرا درکاری حَکَم قرار دهند إسراف می‌کنند (بر خلاف حق حکم می‌کنند).

این منحطان در مقابل هر حقی باطلی را قرار می‌دهند، و برای هر راستی، کجی را جلوه می‌دهند، و برابر هر زنده‌ای کشنده و برای هر دری کلید، و برای هر شبی چراغی آماده ساخته‌اند (أنواع مکر و فریب را بکار برند تا بمقصودشان برسند) نومیدی و بی‌نیازی به مال، مردم را بر طمع و آز خود وسیله قرار می‌دهند تا بازارشان را نگاه داشته و کالاهای کاسدشان را نفیس و پاکیزه رواج دهند (از راه تزویر، خود را بی‌علاقه بدنیا نشان داده اظهار بی‌نیازی می‌نمایند تا به هدف نادرست خود برسند).

آنها سخن نادرست می‌گویند، و آنرا بحق مشتبه، و حق جلوه می‌دهند، و مقاصدشان را بیان می‌کنند، و آنرا آرایش داده بصورت حق در می‌آورند، راه باطل را آسان نشان می‌دهند تا مردم را در پذیرش آن ترغیب نمایند، و به دام بیاندازند، وقتی أفراد را به دام أنداختند آنگاه راه تنگ ضلالت وگمراهی را آنچنان کج می‌کنند تا رهائی از آن برای کسی ممکن نباشد.

پس آنان پیرو شیطان و شعلهٔ آتشهای فساد و فتنه و فحشاء و ضلالت و انحطاط جامعه هستند، آن جماعت یاران و پیروان شیطانند، آگاه باشید پیروان شیطان منحطان جامعه، و زیان کاران دنیا و آخرتند.

حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام» در این فراز (۳۷) نمود و علامت را برای أهل انحطاط بر شمردند.

درس نود و نهم:

۵۰۶- انسان منحط کیست؟ و جامعهٔ منحط کدام است؟

بر أساس عقل ناصح، و نقل قاطع آنکه: انسان کامل کسی است که: با منطق عقل و دین از خود بیگانگی به در آید و بخویشتن خویش آشنا گردد، و نفسش را تزکیه و با تقوی مهارش کند، و عنانش را بدست عقل سلیم سپرده و با موازین وحی آسمانی تحت کنترل در آورد، و با دو شهپر معرفت به آفریدگار جهان و عبادت تنها برای او تعالی و علم و عمل بسوی کمال به گستردگی و بلندای از فرش تا بعرش پرواز کند.

و انسان منحط کسی است که با پیروی از هوای نفس، در از خود بیگانگی فرو رفته، و نا آشنا بخویشتن خویش باشد، و با رها کردن عنان نفسش در گرداب کفر و ضلالت گرفتار گردد، چنین انسان نه تنها در سراشیبی سقوط از انسانیت قرار گرفته که از پست‌ترین حیوان پست‌تر می‌گردد، و به أندازهٔ پیروی از هوای نفس، در سراشیبی سقوط، مراحل انحطاط از مادون انسان تا پست‌تر از پست‌ترین حیوان را خواهد پیمود.

پیروی از هوای نفس و بیگانگی انسان از خویشتن خویش و ... نه تنها شرک و کفر و تکذیب و ضلالت و جهالت و حکم بغیر ما أنزل‌اللّٰه تعالی و ظلم و ستم، و فتنه و فساد، و استبداد و استکبار و طغیان و ... تابع را در پی دارد که موجب انحطاط جامعه نیز می‌گردد.

۵۰۷- پیروی از هوای نفس، و انسان منحط از دیدگاه قرآن کریم:

آیات قرآن کریم در اینکه: پیروی از هوای نفس، موجب انحطاط، و سقوط انسان از انسانیت می‌گردد، بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس به ذکر چند آیهٔ کریمه در اینجا بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

۱ـ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ‌اللّٰهُ عَلىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلىٰ بَصَرِهِ غِشاوَةً» الجاثية:۲۳).

یعنی: أی رسول ما! آیا می‌نگری آنکس راکه هوای نفسش را معبود خود قرار داده است و از اینرو خداوند سبحان دانسته او را پس از اتمام حجت به حال گمراهیش واگذاشته، و مُهر قهر بر گوش و دلش نهاده و بر چشمش پردهٔ ظلمت کشیده است؟

۲ـ «فَلا يَصُدَّنَّكَ عَنْها مَنْ لا يُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدىٰ» طه:۱۶).

یعنی: پس زینهار مردمی که به قیامت ایمان ندارند، و پیرو هوای نفسند تو را از یاد آنروز باز ندارند و غافل نسازند، وگرنه هلاک خواهی شد.

۳ـ «كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ» المائدة:۷۰).

یعنی: هر رسولی که آمد هواپرستان را، چون بر خلاف هوای نفس آنها سخن گفت، آنان گروهی از رسولان ما را تکذیب کرده وگروهی را بقتل رسانیدند.

۴ـ «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ» القصص:۵۰).

یعنی: پس اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند و ایمان نیاوردند، پس بدان که آنان تنها پیرو هوای نفس هستند، وکیست گمراه‌تر از آنکه پیروی از هوای نفس خویش نماید؟

۵ـ «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» الفرقان:۴۳-۴۴).

یعنی: أی رسول ما! آیا دیدی حال آنکس که هوای نفسش را معبود خویش قرار داد؟ آیا تو حافظ و نگهبان او از انحطاط و هلاکت توانی شد؟ آیاگمان میکنی که أکثر این منحطان گوش بحرف حق می‌دهند؟ یا درکلام حق تعقّل می‌کنند؟ چنین نیست، اینان درگوش ندادن و فکر نکردن درکلام حق همآنند چهار پایانند، بلکه از

آنها نادان‌تر و گمراه‌ترند (چه اینکه، چهارپایان در عالَم خود از حیوانیت سقوط نکرده‌اند أما این منحطان بر أثر پیروی از هوای نفس از انسانیت سقوط کرده‌اند).

۶ـ «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰآءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» المؤمنون:۷۱).

یعنی: و اگر حق تابع هواهای نفسانی این منحطان شود، هر آینه آسمانها و زمین و هر چه در آنها است تباه شوند، بلکه ما قرآن را برای نجات آنها از انحطاط فرستادیم، پس آنها بنا حق از آن إعراض کردند.

۷ـ «يٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰتَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ» ص:۲۶).

یعنی: أی داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم، تا در میان بندگان خداوند سبحان بحق حکم نمائی، و هرگز از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه حق و مسیر کمال گمراه سازد.

۸ـ «وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوٰآئِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» الأنعام:۱۱۹).

یعنی: و بتحقیق بسیاری از مردم بر أثر پیروی از هوای نفس و جهل و نادانی در گرداب ضلالت و گمراهی گرفتار و منحط گردند.

۹ـ «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰتُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خٰاصَّةً» الأنفال:۲۵).

یعنی: و بپرهیزید از آتش فتنهٔ فتنه جویان که چون آتش آن، شعله کشد تنها فتنه گران را در کام خود فرو نبرد، بلکه آنها و هر که در پیرامون آنها باشند خواهند سوخت.

۱۰ـ «وَ لاٰتَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّٰارُ وَ مٰالَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ أَوْلِيٰآءَ ثُمَّ لاٰتُنْصَرُونَ» هود:۱۱۳).

یعنی: و شما مؤمنان هرگز نباید پیرامون ستمگران بگردید و به آنها نزدیک شوید که آتش کفر و طغیان و ظلم و عصیان و ... آنها شما را خواهد گرفت، و در آن حال جز خداوند متعال هیچ دوستی برای شما نیست، و هرگز کسی یاری شما نخواهد کرد.

و دیگر آیات قرآن کریم که پیروی از هوای نفس را منشأ انحطاط انسان می‌داند، و انسان منحط در تمام أبعاد زندگی خود در غیر مسیر انسانیت گام بر می‌دارد، و جامعه را بسوی انحطاط سوق میدهد، و با ایجاد فتنه و فساد همه را از کمال انسانی باز می‌دارد.

۵۰۸- فتنه و فساد و انسان منحط از بیان حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام»:

انسان منحط با ایجاد فتنه و فساد در جامعه نه تنها خود از کمال انسانی، و انسانیت محروم است بلکه مانع أفراد و جامعه از حرکت بسوی کمال می‌گردد.

روایات صحیحه در این باب بسیار است که در گنجایش بیان مختصر ما نیست، از اینرو ما تنها به سه مورد از فرمایشات حضرت مولی‌الموحدین أمیرالمؤمنین إمام علی«علیه السلام» که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده إشاره می‌کنیم:

۱ـ «إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلاٰئِقِ إِلَى اللّٰهِ رَجُلاٰنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ‌اللّٰهُ إِلىٰ نَفْسِهِ فَهُوَ جَاٰئِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلاٰمِ بِدْعَةٍ، وَ دُعاٰءِ ضَلاٰلَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضاٰلٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كاٰنَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ‌اقْتَدىٰ بِهِ في حَيٰاتِهِ وَ بَعْدَ وَفاٰتِهِ، حَمّاٰلُ خَطٰايٰا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطيئَتِهِ، وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً، مُوضِعٌ في جُهّاٰلِ‌الْأُمَّةِ، غاٰرٌّ في أَغْبٰاشِ‌الْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمٰا في عَقْدِالْهُدْنَةِ، قَدْ سَمّاٰهُ أَشْباٰهُ النّاٰسِ عاٰلِماً وَ لَيْسَ بِهِ ...».[۱]

یعنی: بتحقیق مبغوض‌ترین و منحط‌ترین خلائق در نزد خداوند متعال دو مرد هستند:

أول: کسی که(رابطهٔ خود را با خداوند متعال بریده و) خداوند سبحان او را بسبب کفر و طغیان و جهل و عصیان بحال خود واگذاشته است، پس چنین خود محور از خود بیگانه از راه کمال انسانی منحرف گشته، و با سخنان ضدّ انسانیت، بدعت در دین بوجود آورده، و در دعوت، مردم را بضلالت و گمراهی دل خوش کرده است (تمام همّتش گمراه کردن مردم و ایجاد فتنه و فساد در جامعه بوده، و با

۱- نهج البلاغه: از کلمات امام «علیه السلام» رقم ۱۷ ص ۷۱).

القاء شبهات واهیه در أفکار باعث بدعت در دین می‌شود) پس چنین مرد منحط، سبب فتنه و فساد می‌شود برای کسی که بواسطهٔ او در فتنه و فساد افتاده‌اند.

چنین مردی، گمراه و منحط است از راه کسی که پیش از او براه راست رفته و در مسیر کمال بوده است، و گمراه کننده است کسانی را که در زمان حیات و پس از مردنش از او پیروی می‌کنند(چه اینکه او هم در دوران زندگی خود عامل گمراهی و تباهی و انحطاط پیروانش بوده و هم پس از مرگش) و چنین انسان منحط، بسبب إضلال و گمراه کردنش أفراد را، بارگناهان گمراه شدگان را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم می‌باشد.

اینست أوصاف متصدیان گمراه که حمایت از دیانت مردم را بر عهده می‌گیرند در حالی که خود خائن به آن هستند.

آری! خداوند متعال انسانی راکه راهزن راه خود و راهزن جامعه بسوی کمال می‌باشد بخودش وامی‌گذارد.

أنــدک أنــدک راه زد سـیم و زرش مرگ و جسک نو فتاد انـدر سـرش

عشق را بگـذاشت و دُم خـر گـرفت لاجـرم سـرگین خـر شـد عـنبرش

ملک را بگذاشت بر سرگین نشست عـاقبت شـد خـرمگس سـرلشگرش

دوم: مردی که أنبوهی از (اصطلاحات) جهل و نادانیها را در خود جمع کرده، و با جهل خود مردم نادان را گمراه می‌کند، هم خود در گرداب فتنه و فساد فرو می‌رود، و هم دیگران را در آن گرفتار می‌کند، در حالی که بی‌خبر و ناآگاه است از اینکه راه نجاتی برای او نیست، این کور دل ظلمت جو، در تاریکی فتنه‌ها و آشوبها و فسادها به اصلاح أفراد برمی‌خیزد در حالی که خود فتنه‌گر و آشوبگر و فاسد است، و به آنچه در پیمان صلح و صلاح است نابینا است، انسان نماها (مردم عوام) عالمش می‌خوانند و او را دانا می‌پندارند، در حالی که او از علم بهره‌ای (جز اصطلاحات بی محتوٰی) نبرده و نادان محض است.

اینست اوصاف متصدیان نادان که حمایت از دنیا و شخصیّت و جان و مال مردم را برعهده می‌گیرند در حالی که کمترین شایستگی و لیاقت آنرا ندارند.

۵۰۹- راهزنان دین و دنیا کیانند؟

در جامعه‌ای که چنین گمراهان و نادانان منحط تصدّی امور دین و دنیا، اعتقاد و اقتصاد، معاد و معاش و ... مردم را بعهده گیرند جز انحطاط آن جامعه، و ویرانی دین و دنیا، و خرابی اعتقاد و اقتصاد، و نابودی معاد و معاش چه انتظار میتوان داشت؟!

۲- حضرت أمیر مؤمنان امام علی«عليه‌السلام» می‌فرماید:

«أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ، وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ، بِهِمْ سَارَتْ أَعْلاَمُهُ، وَ قَامَ لِوَائُهُ، فِي فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا، وَ وَطِئَتْهُمْ بِأَظْلاَفِهَا، وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا، فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ، حَائِرُونَ، جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ».(۱)

یعنی: انسانهای منحط، شیطان را اطاعت و فرمان می‌برند، پس در راههای او گام برمی‌دارند، و از سرچشمه‌های کفر و ضلالت، و طغیان و معصیت و فساد و جهالت و ... که شیطان معین کرده و پیش روی آنها قرار داده وارد می‌شوند، و به کمک هواپرستان منحط، و بلند پروازان بی‌پر و بال، حیله‌های شیطان بکار افتاده و بیرق‌های کفر و ضلالت و فتنه و فسادش أفراشته می‌گردد، در فتنه‌هائی که مردم را پایمال و لگدکوب کرد (چنانچه چهارپایان هر چه زیر پایشان قرار گیرد پایمال می‌کنند) همهٔ منحطان و هواپرستان و پیروان شیطان در آن فتنه‌ها و فسادها سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بوده و خود را گم کرده راه نجاتی نیابند.

در چَهی افتاده کانرا غور نیست — آن گناه اوست جبر و جور نیست
در چَهی افکنده او خود را که من — در خور قعرش نمی‌یابم رسن

۳- حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«عليه‌السلام» می‌فرماید:

«أَلاَ وَ قَدْ أَمْعَنْتُمْ فِي الْبَغْيِ وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ ـ أَلاَ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْقَوُا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاحَدُوا اللَّهَ عَلَى مَاصَنَعَ بِهِمْ، مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ وَ مُغَالَبَةً لِآلاَئِهِ!! فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لاَ تَكُونُوا لِنِعَمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَاداً وَ لاَ لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَّاداً.

۱- نهج البلاغه: خطبه ۲ ص ۴۳).

وَ لا تُطيعُوا الْأَدْعِيٰاءَ الَّذينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ أَدْخَلْتُمْ في حَقِّكُمْ بٰاطِلَهُمْ، وَ هُمْ أَسٰاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلاٰسُ الْعُقُوقِ، اِتَّخَذَهُمْ إِبْليسُ مَطٰايٰا ضَلاٰلٍ، وَ جُنْداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النّٰاسِ، وَ تَرٰاجِمَةً يَنْطِقُ عَلىٰ أَلْسِنَتِهِمْ، اِسْتِرٰاقاً لِعُقُولِكُمْ، وَ دُخُولاً في عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثاً في أَسْمٰاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمىٰ نَبْلِهِ، وَ مَوْطِيءَ قَدَمِهِ وَ مَأْخَذَ يَدِهِ».[۱]

یعنی: أی مردم دنیاطلب، غافل از آخرت، که در هر عصر و زمان و مکانی که زندگی می‌کنید! بدانید و آگاه باشید که شما منحطان بر أثر پیروی از هوای نفس در ستمگری بسیار کوشش نمودید، و در زمین فساد کردید، و آشکارا به دشمنی با خداوند سبحان، و جنگ با مؤمنان برخاستید ـ آگاه باشید و بترسید، بترسید از إطاعت مهتران و بزرگانی که در جهت انحطاط شما گام برداشته و بر أثر شهرت و جاه و مقام گردنکشی کرده‌اند، و بالاتر از نسب خویش (خانواده‌ای که در آن بوجود آمده‌اند) سرفرازی نمودند، و چیزی که به گمانشان ناپسند آمد به پروردگارشان نسبت داده‌اند.

و آنچه خداوند متعال به آنها احسان نمود إنکارش کرده‌اند، برای نبرد کردن با قضاء و قدر إلهی، و زد و خورد نمودن با نعمتهایش، پس اینان پایه‌های بنای عصبیّت و ستونهای أرکان فتنه و آشوب و شمشیرهای افتخار و سرافرازی جاهلیت می‌باشند (آنها به هر نامی که باشد همآنند مردم زمان جاهلیت در جهت انحطاط و سقوط انسانیت گام بر می‌دارند).

پس از خداوند متعال بترسید، و (بر أثر کبر و خود محوری) برای نعمتهای خداوند متعال بر شما ناسپاس نباشید، و از جهت احسانش به شما، حسادت نورزید (چه اینکه ناسپاسی و حسادت موجب زوال نعمت است، و وجه تشبیه آنها به رشک بر آنستکه چون حسود طالب زوال نعمت از محسود است ایشان هم بر أثر خود خواهی و ناسپاسی در برابر نعمتهای إلهی مانند آنستکه بر خودشان رشک برند و زوال نعمت إلهی را بطلبند).

و شما از ناکسان که آنها را نیکان میپندارید پیروی نکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیره گِل آلود ایشان را با آب صاف و پاکیزهٔ خود آشامیده و

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۳۴ ص ۷۸۵-۷۸۶).

هر فردی با اعتقاد راسخ احساس کند که او همآنند یک عضو از أعضاء و پیکر یک انسان است که سلامت و مرض دیگر أعضاء به سلامت و مرض او مرتبط و بستگی تنگاتنگ دارد که اگر بخواهد جسم و روانش سالم بمانند، باید همهٔ أعضاء و قوای ظاهری و باطنی در سلامت یکدیگر بکوشند.

در این صورت زنها خود خواهند دانست که کمال و انسانیت آنها آنستکه: در میان خانواده به تولید انسان، و مردان به صادرات و بسیج ده میلیون نیروی پرتوان سالم و کامل در نقاط جهان خواهند پرداخت و کمتر از یک قرن تمدن انسانی در جهان شکل می‌گیرد.

بیماری آنانرا با تندرستی مخلوط نموده و باطل و نادرستیشان را در راستی و درستیتان داخل ساختید (کمال خود راکه در سایهٔ دین و ایمان بدست آوردید بر أثر پیروی از منحطان از دست داده‌اید) در حالی که آنها پایهٔ فسق، و ملازم معصیت هستند که شیطان آنها را بجای شتران بارکش گمراهی و انحطاط گرفته، و سپاهی که بوسیلهٔ آنها بر مردم مسلّط شود، و آنها زبانهای شیطانند تا عقلهای شما را بوسیلهٔ آنها بدزدد، و در چشمانتان داخل گردد و در گوشهاتان بدمد، تا شما را هدف تیر انحطاط، جاپای ذلّت، و دستگیرهٔ طغیان خود قرار دهد.

۵۱۰- انحطاط أفراد و سقوط جامعه از انسانیت:

پرواضح و روشن است که انحطاط دارای مفاسد فردی و اجتماعی و أخلاقی، اعتقادی و اقتصادی، و معنوی و مادی فراوانی می‌باشد، چه اینکه انحطاط و سقوط یک انسان منحط از انسانیت و کرامت، و از شرافت و فضیلت و... بخود او خلاصه نمی‌شود، بلکه باعث انحطاط أفراد محیط و پیرامون خود، و خانواده و سقوط جامعه از انسانیت می‌گردد، چنانچه کمال أفراد باعث کمال جامعه می‌شود.

آیات قرآن‌کریم وروایات صحیحهٔ وارده از أهل‌بیت وحی علیهم‌صلوات‌اللّٰه دراین باب بقدری زیاد است که ذکرش دربیان مختصر ما نگنجد که از جملهٔ آیات کریمه، خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ» الزمر:۱۵).

یعنی: أی رسول ما! بگو بمردم جهان: بتحقیق منحطان جامعه کسانی هستند که هم بخود و هم به أفراد محیط و خانوادهٔ خود زیان جبران ناپذیر در قیامت وارد ساختند، (که با زیان دنیا قابل مقایسه نیست) آگاه باشید این همان زیانیست که بر همهٔ دور اندیشان آشکار است.

و می‌فرماید:

«وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ» فصلت:۲۶).

یعنی: و کافران به مردم پیرامون خود می‌گویند: به این قرآن گوش ندهید، و سخنان لغو و باطل را در آن القاء کنید تا شاید از این راه (درگمراه کردن أفراد و انحطاط جامعه) غالب شوید.

و می‌فرماید:

«اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» ابراهیم: ۳۰).

یعنی: آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت مقدّم و ترجیح می‌دهند، و مردم را از مسیر کمال باز می‌دارند، و راه انحطاط و گمراهی را پیش روی آنها قرار می‌دهند، آنها درگرداب ضلالت و قعر گمراهی سخت گرفتارند.

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم دنیا دوباره باید دید

و می‌فرماید:

«إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً» نوح: ۲۷).

یعنی: نوح ﴿علیه السلام﴾ خطاب به خداوند متعال عرض کرد: بتحقیق اگر تو این منحطّان جامعه را هلاک و نابود ننمائی اینان بقیّهٔ بندگان تو را نیز به انحطاط و گمراهی می‌کشانند، و خود نیز فرزندانی جز بدکار و کافر نزایند.

و می‌فرماید:

«وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» الأحزاب: ۶۸).

یعنی: و پیروان و سرسپردگان منحطان جامعه در قیامت خواهند گفت: پروردگارا ما أمر بزرگان منحط، و رهبران فاسد خود را إطاعت کردیم که ما را به راه ضلالت و انحطاط کشانیده‌اند.

و می‌فرماید:

«وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً» الفرقان: ۲۷-۲۸).

یعنی: و روزی که مردم ظالم (که بر أثر پیروی از منحطان جامعه دست بظلم و ستم زده‌اند) پشت دست حسرت را به دندان گیرند و گویند: ایکاش ما در دنیا با رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ راه کمال را می‌پیمودیم و به کمال انسانی نائل می‌آمدیم، وای بر من أی کاش که فلان انسان منحط را دوست و دلسوز و رهبر خود انتخاب نکرده و درگودال ضلالت فرو نرفته و منحط نمی‌شدم.

شاعر از زبان او گوید:

أفسوس که أیام جوانی بگذشت	سرمایهٔ عمر جاودانی بگذشت
تشنه بکنار جوی چندان خفتم	کز جوی من آب زندگانی بگذشت

و می‌فرماید:

«**یٰا أَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلیکُمْ نٰاراً**» التحریم:۶).

یعنی: أی مؤمنان خود و خانواده (و أفراد پیرامون خود و جامعه) را از آتش دوزخی که منحطان در آن عذاب می‌گردند نگهدارید.

درس صدم:

۵۱۱- معاد جسمانی از دیدگاه کتاب و سنت:

لازم میدانم در آغاز بحث امروز، اجمالاً دیدگاه کتاب (قرآن کریم) و سنّت (روایات متواترهٔ وارده از أهل بیت وحی معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین) و عقل سلیم و إجماع امت إسلام در پیرامون عود و بازگشت أرواح ببدنهای عنصری در نشأهٔ دیگر را بیان کنم:

آیات قرآن کریم و روایات متواترهٔ وارده از أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ و کلمات أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان راستین و عقلای عالَم در تاریخ بشریت از آغاز تا کنون، در معاد جسمانی و عود و بازگشت روح انسانی پس از مفارقتش از این بدن بهمین بدن عنصری در نشأهٔ آخرت کمتر از آیات و روایات و کلماتی که در هر یک از اصول دیگر دین مبین إسلام آمده نیست، و حتی یک آیه و یک روایت، و یک جمله از نبی یا رسول یا وصی و یا عاقل تابع وحی آسمانی نیامده که دلالت -ولو به دلالت تضمّنی یا التزامی- بر معاد روحانی محض کند، و هرکس خلاف این گوید، خلاف گوید که ناشی از انحراف فکری، و یا کج فهمی است اگر نگوئیم: نفهم که هست.

و وسوسهٔ فلاسفه، و تبعیت بعضی از ساده لوحان در معاد جسمانی، ناشی از انحرافات فکری و کج اندیشی و نفهمی آنها است که باید به خداوند متعال پناه بریم، و تأسف بارتر آنکه: بعضی‌ها این غلطها را - بر خلاف نصّ صریح کتاب و سنّت و عقل و اجماع محصل - بگونه‌های بسیار غلط‌تر از خود غلط، توجیه، و خود را از چاله به چاه ویل أنداخته، و باعث انحراف جمعی از ناآگاهان می‌شوند.

بدون کمترین تردید: آدم﴿علیه السلام﴾ از همان بهشتی که با بدن عنصری خارج شده، پس از طی مراحل کمال در این دنیا، با همان بدن عنصری به همان بهشت باز می‌گردد، همآنند دانهٔ گندمی که در زمین کِشت شود، پس از طی مراحل، دوباره بهمان دانهٔ گندم تبدیل می‌شود.

انسان مانند طفل نیست که پس از تولد نتواند دوباره به شکم مادر، و یا همآنند جوجه که نتواند به تخم مرغ بازگردد، و یا مثل برگهای نو رستهٔ از یک دانهٔ لوبیا که نشود دوباره به داخل جلد لوبیا فرو رود، و أمثال اینگونه مثالهای ساده لوحانه و قیاس مع الفارق که بعضی‌ها توهم کرده‌اند، و یا چون بدن انسان در طول حیات دنیایش صدها بار عوض می‌شود، و یا هر چهل روز با سلولهای جدیدی زندگی می‌کند با کدام بدن مجازات می‌شود نیست؟

پاسخ آنها در ضمن جوابی است که باید از این سئوال بدهند مثلاً - اگر کسی قتلی را مرتکب شده بخواهند پس از ده سال، قصاصش کنند، با اینکه بدن قاتل در هنگام قصاص، غیر از بدن او در هنگام قتل است، چگونه قصاصش می‌کنند؟

نه تنها از طریق أدلهٔ أربعهٔ کتاب و سنت و عقل و إجماع معاد جسمانی برای بندهٔ حقیر، حق الیقین بوده در حدّی که: «**لَوْ كُشِفَ الْغِطآءُ مَا ازْدَدْتُ يَقيناً**» بلکه دو بار در عالَم کشف و شهود که هرگز تردید در آن راه ندارد، معاد جسمانی را مشاهده و با تمام وجود لمس کردم که همواره در ذهنم مجسّم است:

بار أول: در سلول انفرادی قسمت آسایشگاه زندان إوین تهران در سال ۱۳۶۳ هـ ش).

بار دوم: در بند (۴) زندان إوین تهران، در سال (۱۳۶۶ هـ ش) که تفصیل آندو إن شآء اللّٰه تعالی در کتاب خاطرات یکهزار و هشتصد و بیست روز از زندان إوین تهران خواهد آمد.

۵۱۲- مآل أمر انسان کامل، بهشت، و جایگاه منحط، جهنّم است:

در بحث‌های سابق با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت شده است که: دنیا ظرف عمل و کمال، و آخرت ظرف حساب و نتیجهٔ عمل می‌باشد.

حضرت مولی الموحدین أمیر المؤمنین إمام علی ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لاٰحِسابَ، وَ غَداً حِسابٌ وَ لاٰعَمَلَ**».[1]

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ: ۴۲ ص ۱۲۸).

یعنی: و بتحقیق امروز دوران عمل و روزکِشت وکار است و حسابی درکار نیست، و فردا موقع حساب و زمان دروکردن و دیدن نتیجهٔ عمل است و عملی در کار نیست.

هر انسان می‌تواند با دو شهپر معرفت به خداوند متعال و عبادت تنها برای او و علم و عمل بسوی کمال در این جهان پروازکند و به کمال انسانی نائل آید، و با ترک آن دو از انسانیت سقوط کرده و منحط گردد، و هر یک ازکمال و انحطاط دارای مراحل و درجاتی است که انسان با طیّ هر مرحله‌ای از مراحل، بهره‌ای ازکمال، و در درجه‌ای از درجات انحطاط قرار می‌گیرد، و در آخرت به أندازهٔ پرواز بسوی کمال از نعمتهای بهشت متنعّم، و بقدرسقوط از انسانیت در جهنم، عذاب می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ» الأحقاف:۱۹).

یعنی: و برای تمام مردم: از مؤمن وکافر و ... به مقتضای أعمالشان درجاتی است در بهشت یا جهنّم، و همه به پاداش أعمالشان می‌رسند، بدون آنکه کمترین ظلمی بر أحدی از آنان شود.

همآنند شاگردان یک کلاس درس که به أندازهٔ سعی وکوشش در تحصیل علم و دانش، نمرات متفاوت ـ از پائین‌ترین تا بالاترین نمرهٔ ـ قبولی، و یا نمرهٔ تجدیدی، و یا نمرات مختلف ـ از صفر تا زیر نمرهٔ تجدیدی ـ مردودی بدون إجحاف و ظلم برکسی داده می‌شود.

و می‌فرماید:

«وَ لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ» الجاثية:۲۲).

یعنی: و هرکس به أندازهٔ عملش پاداش داده می‌شود، و بر أحدی در پاداش عمل، ستم نمی‌شود.

و می‌فرماید:

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ» (الزلزال:۶-۸).

یعنی: روز قیامت همهٔ مردم از قبرها پراکنده بیرون می‌آیند تا نتیجهٔ أعمال دنیای خود را به بینند، پس هرکس در دنیا بقدر ذره‌ای کار خیری أنجام داده، پاداش آنرا در آنروز می‌بیند، و هر کس بقدر ذرّه‌ای کار زشتی را مرتکب شده کیفر آنرا خواهد دید.

۵۱۳- درجات مختلف برای أهل بهشت و جهنم:

بدون تردید! روز قیامت (روز حساب و دادن نمرات شاگردان کلاس درس دنیا) نه نمرهٔ قبول شدگان را به تجدیدیها و مردودین خواهند داد و نه بعکس آن، و نه نمرات بالاتر را به صاحبان نمرات پائین‌تر می‌دهند، و نه نمرهٔ مردودی بالاتر از صفر را به صاحبان صفر، و نه صفر را به صاحبان نمرات مردودی خواهند داد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لاٰيَسْتَوُونَ» السجدة:۱۸).

یعنی: آیا آنکس که به خداوند متعال ایمان آورد، حالش در قیامت مانند کسی است که کافر به خداوند سبحان بوده؟! هرگز مؤمن و کافر یکسان نخواهند بود.

«لاٰيَسْتَوِي أَصْحٰابُ‌النّارِ وَ أَصْحٰابُ‌الْجَنَّةِ أَصْحٰابُ‌الْجَنَّةِ هُمُ‌الْفٰآئِزُونَ» الحشر:۲۰).

یعنی: هرگز أهل آتش دوزخ و أهل بهشت با هم یکسان نخواهند بود، چه اینکه أهل بهشت، أهل کمال و سعادتمندان عالَمند (در حالی که أهل جهنم، أهل انحطاط و شقاوتمندان جهانند).

حتی قبول شدگان و صاحبان کمال با نمرات متفاوت یکسان نیستند که می‌فرماید:

«لاٰ يَسْتَوِي‌الْقٰاعِدُونَ مِنَ‌الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ‌اللّٰهُ‌الْمُجٰاهِدِينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى‌الْقٰاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَاللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ عَلَى الْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً» النساء:۹۵).

یعنی: هرگز مؤمنانی که بی‌هیچ عذر موجّهی مانند نابینائی و مرض و فقر و... ازکار جهاد در راه خداوند متعال باز نشینند با آنانکه با مال و جانشان در راه خداوند سبحان کوشیدند، در أجر و ثواب یکسان نخواهند بود، چه اینکه خداوند متعال برتری داد مجاهدان فداکار بمال و جان را بر باز نشستگان بدرجات بیشتر و بالاتر، و همهٔ أهل ایمان را وعدهٔ بهشت داده است، ولکن جهادگران را بر بازنشستگان در أجر و ثواب برتری بزرگی داده است.

و حتی در یک نوع از عمل، أما با تفاوت زمانی، أجر و ثواب آنرا متفاوت قرار داده است که می‌فرماید:

«لاٰيَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَكُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» الحديد: ۱۰).

یعنی: آنهائی که از شما مؤمنان، پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کرده‌اند أجر و مقامشان در نزد خداوند متعال بسیار عظیم‌تر ازکسانی است که بعد از فتح مکه انفاق و جهاد نموده‌اند، اگرچه خداوند متعال به همه وعدهٔ پاداش نیکو داده است، و خداوند سبحان به هر چه می‌کنید آگاه است.

۵۱۴- سبکباران راحت‌تر بمقصد می‌رسند:

حضرت مولي الموحدين أمير المؤمنين إمام علی«علیه السلام» فرمود:

«فَإِنَّ الْغٰايَةَ أَمٰامَكُمْ وَ إِنَّ وَرٰآءَكُمُ السّٰاعَةَ تَحْدُوكُمْ، تَخَـفَّفُوا تَـلْحَقُوا، فَـإِنَّمٰا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ».[1]

یعنی: أی مردم! عاقبت و پایان کار شما در دنیا، جلوی روی شما است، چه اینکه هر کس عاقبت أعمال خود را خواهد دید، و به بهشت یا به دوزخ وارد خواهد شد، و بتحقیق، قیامت در عقب و پی شما است که شما را بسوی خود میراند (چون قیامت آمدنی است، مانند آنستکه دنبال کسی افتاده و او را براند، پس انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و چه نداند، بسوی هدف نهائی حرکت می‌کند).

مولوی گوید:

نیک بنگر ما نشسته می‌رویم / می نبینی قاصد جای نویم؟
پس مسافر آن بود أی ره پرست / که مسیر و روش در مستقبل است

ناصر خسرو گوید:

روزگار و چرخ و أنجم سر بسر بازیستی
گرنه این روز دراز دهر را فرداستی

نظامی گوید:

کار من و تو بدین درازی / کوتاه کنم که نیست بازی
تا مایهٔ طبع‌ها سرشتند / ما را ورقی دگر نوشتند

بنابراین شما سبک‌بار شوید (بارهای گران و دلبستگی دنیا را رها کنید) تا سبکبار به رفتگان برسید و ملحق شوید، پس جز این نیست آنانی که پیش از شما از این دنیا رخت بر بسته‌اند، به انتظار آنانکه در آخرین صف کاروان بشریت در حرکتند نشسته‌اند، تا آخرین نفر آنها به پیشینیان خود ملحق شود تا همهٔ کاروان یکباره به قیامت وارد شوند).

۵۱۵- بهشت و جهنم در انتظار قدوم أهل خود هستند:

و حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام» فرمود:

«وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيا، وَ بِالدُّنْيا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَ تُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ وَ إِنَّ الْخَلْقَ لا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيامَةِ، مُرْقِلِينَ فِي مِضْمارِها إِلَى الْغايَةِ الْقُصْوىٰ».[1]

یعنی: و با مردن انسان، دنیایش بپایان می‌رسد (زیرا قبر آخرین منزل دنیا، و أولین منزل آخرت است) و بوسیلهٔ دنیا (کمال انسانی و سعادت جاوید در) آخرت بدست می‌آید (چه اینکه دنیا ظرف کمال و عمل و دار تکلیف است که میتوان در آن به کمال انسانی نائل آمد و توشهٔ آخرت بدست آورد، و خشنودی خدا و رسولش«صلی الله علیه و آله» را فراهم ساخت).

۱- نهج البلاغة: خ ۱۵۵ ص ۴۸۸).

و با برپائی قیامت، بهشت برای أهل کمال و تقوی آماده شده، و دوزخ برای منحطان و أهل فجور آشکار می‌گردد، و بتحقیق همهٔ خلائق (مردم) را از قیامت جای رهائی نیست (چه اینکه همه باید صحنهٔ قیامت را به بینند) در حالی که در آن میدان شتاب کننده هستند بسوی آخرین منزل (انسان کامل در بهشت، جاوید و انسان منحط در آتش سوزان جهنم، مخلّد خواهد بود).

و حضرت أمیر مؤمنان إمام علی«علیه السلام» فرمود:

«وَ مٰا أَعَدَّ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ لِلْمُطیعینَ مِنْهُمْ، وَالْعُصٰاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ نٰارٍ وَ کَرٰامَةٍ وَ هَوٰانٍ».[1]

یعنی: و آنچه خداوند سبحان مهیّا و آماده فرمود از بهشت و کرامت در آن برای أهل معرفت و طاعت، و از آتش سوزان جهنم و خواری در آن برای أهل معصیت و طغیان.

۵۱۶- نگاه أهل کمال با دیدهٔ دل به بهشت و نعمتهای آن:

حضرت مولی الموحدین أمیر المؤمنین امام علی«علیه السلام» فرمود:

«فَلَوْرَ مَیْتَ بِبَصَرِ قَلْبِکَ نَحْوَمٰایُوصَفُ لَکَ مِنْهٰا لَعَرَفَتْ نَفْسُکَ عَنْ بَدٰآئِعِ مٰا أُخْرِجَ إِلَی الدُّنْیٰا مِنْ شَهَوٰاتِهٰا وَ لَذّٰاتِهٰا وَ زَخٰارِفِ مَنٰاظِرِهٰا، وَ لَذَهَلَتْ بِالْفِکْرِ فِی اصْطِفٰاقِ أَشْجٰارٍ غُیِّبَتْ عُرُوقُهٰا فی کُثْبٰانِ الْمِسْکِ عَلیٰ سَوٰاحِلِ أَنْهٰارِهٰا، وَ فی تَعْلیقِ کَبٰآئِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فی عَسٰالیجِهٰا وَ أَفْنٰانِهٰا، وَ طُلُوعِ تِلْکَ الثِّمٰارِ مُخْتَلِفَةً فی غُلُفِ أَکْمٰامِهٰا، تُجْنیٰ مِنْ غَیْرِ تَکَلُّفٍ، فَتَأْتی عَلیٰ مُنْیَةِ مُجْتَنیهٰا، وَ یُطٰافُ عَلیٰ نُزّٰالِهٰا فی أَفْنِیَةِ قُصُورِهٰا بِالْأَعْسٰالِ الْمُصَفَّقَةِ، وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْکَرٰامَةُ تَتَمٰادیٰ بِهِمْ حَتّیٰ حَلُّوا دٰارَ الْقَرٰارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفٰارِ.

فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَکَ أَیُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلیٰ مٰایَهْجَمُ عَلَیْکَ مِنْ تِلْکَ الْمَنٰاظِرِ الْمُونِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُکَ شَوْقاً إِلَیْهٰا، وَ لَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسی هٰذٰا إِلیٰ مُجٰاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجٰالاً بِهٰا، جَعَلَنَا اللّٰهُ وَ إِیّٰاکُمْ مِمَّنْ یَسْعیٰ بِقَلْبِهِ إِلیٰ مَنٰازِلِ الْأَبْرٰارِ بِرَحْمَتِهِ».[2]

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۰).

۲- نهج البلاغة: خ ۱۶۴ ص ۵۳۷-۵۳۸).

درس نود و چهارم:

۴۸۱- آغاز کار تمدن انسانی از کجاست؟

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که:

باید مراحل پنجگانهٔ تربیت و تعلیم که در درس نود إجمالاً بیان گردیده است طبق فرامین آسمانی طی شود، و إلاّ مشکلات اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، و أخلاقی و تربیتی و سیاسی جوامع بشری با جلوگیری از بچه‌دار شدن، و تحدید نسل، و أخته کردن مردان، و نازائی زنان و کاهش جمعیت و ... که تز چپاولگران و استثمارگران و فرمانروایان و ... برای بهره گیری بیشتر از منابع طبیعی و اختصاص دادن آنها را بخودشان قابل حل نمی‌باشد.

هرگاه اعتقاد و اقتصاد بر موازین عقل و دین قرارگرفت ده (۱۰) فرزند برای یک مرد و زن کم است، و هرگاه چنین نبود نه تنها یک فرزند هم زیادی است، خود پدر و مادر هم زیادیند.

بنده مکرر و بارها از نزدیک دیده‌ام کسانی راکه دارای حدود ده (۱۰) فرزند (پسر و دختر) بوده‌اند أما چون تربیت و تعلیم خانوادگی آنها تا حدودی صحیح بوده است، دارای فرزندانی شایسته و لایق که مورد غبطهٔ دیگران بوده‌اند، و أفرادی دیگر که فقط دارای یک یا دو فرزند أما بر اثر فقدان تربیت و تعلیم خانوادگی صحیح، فرزندانشان بسیار شرور، جنایتکار، آلوده به فحشاء و فساد، و مواد مخدّر و مظهر جنایات و ... بوده‌اند.

أطفال باید دورهٔ أولیهٔ تربیت و تعلیم را در میان کانون گرم خانواده مخصوصاً مادران بر أساس فطرت بیاموزند، از اینرو مادران در این آموزش نیاز به تحصیلات علمی ندارند گرچه باید مادران نیز از قبل، چنین آموزشی را در میان خانواده‌هاشان دیده باشند، پس مادر، معلّم و مربّی فرزند بر أساس فطرت است که همزمان با آن باید پدر نیز توجه خاصی در تربیت و تعلیم فرزند بر أساس طبیعت و دیانت داشته باشد.

یعنی: أی انسان خردمند! اگر با دیدهٔ دل به بینی آنچه برای تو از بهشت وصف می‌شود (و در آن تأمل و أندیشه نمائی) هر آینه نفس تو دوری می‌کند از آنچه دراین دنیا است از خواهشها و خوشیها و آرایشهای آن‌که در نظر انسان جلوه‌گر است، و با تأمل و اندیشه، سرگردان ماند در صدای به هم خوردن برگهای درختانی که برکنار جویهای بهشت ریشه های آنها در تلّه های مشک پنهان‌گردیده است، و در آویزان بودن خوشه های مروارید تر و تازه در شاخه‌های نازک (ترکه ها) و کلفت .

و در نمایان شدن آن میوه‌های رنگارنگ در پوست شکوفه‌های آن درختان‌که بی‌رنج (و بدون رفتن بالای درخت، و یا أفکندن بوسیلهٔ سنگ و چوب و یا چیدن با زحمت و ...) چیده می‌شود، و طبق خواسته‌ها و میلها و آرزوها و إراده چیده می‌شود، و در اختیار قرار می‌گیرد (آنچه از أنواع میوه‌های بهشتی را میل داشته باشند بدون زحمت چیدن و شستن و جمع کردن و ... در اختیار أهل بهشت قرار می‌گیرد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ ـ يَدْعُونَ فِيها بِكُلِّ فاكِهَةٍ آمِنِينَ**» الدخان: (۵۱-۵۵).

«**وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ مُتَّكِئِينَ فِيها يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرابٍ وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ هٰذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ إِنَّ هٰذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ**» ص: (۴۹-۵۴).

و برای أهل بهشت در جلوی قصرهای آنها عسلهای پاک و پاکیزه و شربتهای تصفیه شده گردش داده می‌شود (تا هر که بخواهد از آن بیاشامد.

خداوند متعال می‌فرماید: «**يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ...**» الصافات: (۴۵-۴۹).

أهل بهشت گروهی هستند (أهل کمال) که همواره عطاء و بخشش إلهی شامل حالشان می‌باشد، تا آنگاه‌که در سرای همیشگی (بهشت جاوید) فرود آیند، و از انتقال و سفرها ایمن و آسوده گردند (هر انسان از هنگام مردن تا روز قیامت همآنند کسی است که به سختی راه سفرگرفتار است، و چون از سختی مرگ و عالَم برزخ و رستخیز رهائی یافت، و بار در بهشت گشود از رنج راه می‌آساید).

پس أی شنونده اگر دل خود را مشغول کنی (تأمل و اندیشه نمائی) به آنچه ناگاه به تو برسد از منظره‌های شگفت‌آور، هر آینه بجهت شوق رسیدن به آنها جانت از تنت بیرون رود، و بجهت شتاب برسیدن به آن منظره‌ها از همین مجلس من به همسایگی أهل گورستان خواهی رفت (و از دنیا و آنچه در آن است چشم پوشیده منتظر رسیدن مرگ میگردی) خداوند متعال از روی فضل و مهربانیش ما و شما را در زمرهٔ کسانی قرار دهد که از روی دل برای رفتن به منزلهای نیکوکاران أهل کمال (بهشت جاوید) سعی و کوشش می‌نمایند (تا به کمال انسانی نائل آیند).

۵۱۷- درجات مختلف در بهشت:

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب«علیه السلام» در وصف بهشت و درجات آن فرمود:

«دَرَجاتٌ مُتَفاضِلاتٌ، وَ مَنازِلُ مُتَفاوِتاتٌ، لایَنْقَطِعُ نَعیمُها، وَ لایَظْعَنُ مُقیمُها، وَ لا یَهْرَمُ خالِدُها، وَ لا یَبْأَسُ ساکِنُها».[1]

یعنی: بهشت دارای درجات و پایه‌هائی است که بعضیها بر بعض دیگر برتری دارد، و دارای منزلهائی است متفاوت که بعضی از آنها بر بعضی دیگر امتیاز دارد (چه اینکه کمال دارای مراتب است که هر انسان کامل بمرتبه و درجهٔ کمالش از نعمتهای بهشت برخوردار می‌شود) آسایش و خوشیهای أهل بهشت که در هر مرتبه‌ای که قرارگرفته‌اند از آنان سلب و زائل نمی‌گردد، مقیم در بهشت از آن کوچ نمی‌کند و از آنجا بیرون نخواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«اَلَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لایَمَسُّنا فیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فیها لُغُوبٌ» فاطر:۳۵).

یعنی: خداوندی که ما را به جایگاه همیشگی جای داد که در آنجا نه رنج و ناتوانی و نه ضعف و خستگی به ما رو می‌آورد.

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۸۴ ص ۲۰۴).

انسان کامل در بهشت جاوید پیر نمی‌شود، و ساکن در آن فقیر نمی‌گردد، زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دو هرگز در بهشت وجود ندارد بعلاوه آنکه در بهشت زمان حاکم نیست تا باگذشت زمان بر انسان، إنسان متأثّر و فرسوده گردد، از اینرو برای بهشت و أهل آن پایان نیست.

۵۱۸- نگاهی به منحطان در جهنم و در کاتشان:

آیات قرآن کریم و روایات صحیحه در این باب بقدری زیاد است که بیان مختصر ما گنجایش نقل یکصدم آنها را هم ندارد، پس بذکر چند آیهٔ کریمه و بیان حضرت مولی الموحدین أمیر المؤمنین إمام علی«عليه السلام» بحث انسان را خاتمه می‌دهیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا» الأحقاف:۱۸-۱۹).

یعنی: این منحطان کسانی هستند که وعدهٔ عذاب إلهی بر آنان حتمی است، و نیز در میان طوائف بسیاری از پیشینیان از جن و انس بودند که از پیش، منحط از دنیا رفتند، آنها به حقیقت منحط عالَم بودند، و برای تمام منحطان عالَم ازگذشته و حال و آینده درجاتی است به درجات انحطاطشان که بحسب درجاتشان عذاب می‌گردند.

و می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً - إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» النساء: ۱۴۰-۱۴۵).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال منافقان وکافران را در جهنّم جمع خواهد کرد- بتحقیق منافقان در جهنم در پست‌ترین جایگاه قرار خواهند داشت، و أی رسول ما! برای منافقان هرگز یاوری نخواهی یافت.

۵۱۹- چرا جایگاه منافقان در پست‌ترین جای جهنّم است؟

از آن جهت جایگاه منافقان در پست‌ترین جای جهنم است، که آنان بچهرهٔ دوست با إسلام و مسلمین دشمنی ورزیده و ضربه وارد ساختند، و خیانت آنها بمراتب بیش ازکافران بوده است.

و حضرت أمیر مؤمنان امام علی «عليه السلام» فرمود:

«وَ أَمّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دارٍ، وَ غَلَّ الْأَيْدي إِلَى الْأَعْناقِ، وَ قَرَنَ النَّواصِيَ بِالْأَقْدامِ، وَ أَلْبَسَهُمْ سَرابيلَ الْقَطِرانِ، وَ مُقَطَّعاتِ النّيرانِ في عَذابٍ قَدِاشْتَدَّ حَرُّهُ، وَ بابٍ قَدْ أُطْبِقَ عَلىٰ أَهْلِهِ، في نارٍ لَها كَلَبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ ساطِعٌ، وَ قَصيفٌ هائِلٌ لايَظْعَنُ مُقيمُها، وَ لا يُفادىٰ أَسيرُها، وَ لا تُفْصَمُ كُبُولُها، لامُدَّةَ لِلدّارِ فَتَفْنىٰ وَ لا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضىٰ».(۱)

یعنی: و أماکیفر أهل انحطاط و عصیان و ... پس آنستکه: خداوند متعال آنانرا در بدترین جای دوزخ وارد سازد، و دستهای آنها را به‌گردنهاشان بیاویزد، و موهای جلوی سرشانرا به قدمهاشان ببندد، و پیراهنهائی از قطران (روغن بسیار بدبو یا مِسّ گداخته) و جامه‌های آتش سوزان به ایشان بپوشاند، و آنها در عذابی باشند که گرمی آن بسیار سوزنده باشد، و در خانه‌ای که در را به روی أهلش بسته باشد (که نتوانند هرگز بیرون آیند) آنها در آتشی قرار خواهند گرفت که بسیار سوزان و با غوغاء، دارای زبانهٔ بلند گشته و صدای ترساننده.

مقیم در آن آتش، هرگز از آن بیرون نرود، و از أسیر و گرفتاری آتش، فدیه (مالی که برای استخلاص أسیر می‌دهند) هرگز قبول نشود (گرچه أهل جهنم مالی ندارد تا برای رهائی خود از آن بدهد، و بر فرض محال هم که داشته باشد پذیرفته نشود) و غلها و بندهای آن شکسته نمی‌شود، مدتی برای عذاب آنها نیست تا بنهایت رسد، و نه زمان معیّنی برای ساکن در جهنم می‌باشد تا روزی بسر آید.

زیرا در جهنّم، زمان نیست تا برای عذاب آن، پایان باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«قالَ ادْخُلُوا في أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النّارِ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّىٰ إِذَا ادّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هٰؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لٰكِنْ لاتَعْلَمُونَ وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ إِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لاتُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ في سَمِّ الْخِياطِ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٌ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّالِمينَ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لانُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ» الاعراف:۳۸-۴۲).

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۰۸ ص ۳۳۵).

یعنی: خداوند متعال خطاب به منحطان کرده می‌فرماید: شما هم به منحطان پیشین خود از جن و انس داخل در آتش سوزان جهنم شوید، در آن هنگام هر گروهی از منحطان که وارد جهنم شوند گروه دیگر از هم کیشان منحط خود را لعن کنند تا آنگاه که آتش دوزخ همه را فراگیرد، آنگاه گروه آخرین (مرؤسان و پیروان) به گروه پیشین (رؤسآء و رهبران فاسد) گویند: پروردگارا این رؤسای خیره‌سر، و رهبران فاسد ما راگمراه و منحط ساختند، پس عذابشان را در آتش دو چندان و شدیدتر گردان.

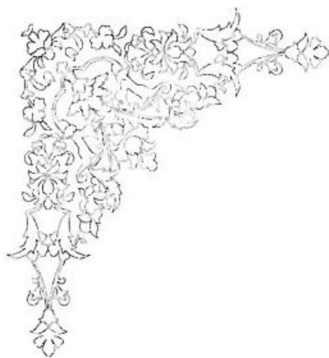
۵۲۰- خطاب به دوزخیان منحط:

خطاب شود: برای همهٔ شما عذاب بقدرگناه و درجهٔ انحطاط خودتان است و لکن شما بر آن آگاه نیستید، وگروه پیشین از منحطان به گروه پسین از منحطان (رؤساء به مرؤسین، و رهبران فاسد بپیروانشان) پاسخ دهند: شما را بر ما برتری نیست (ما و شما در طغیان و انحطاط یکسانیم).

پس خطاب به همهٔ آنان می‌شود: پس بچشید عذاب إلهی را بواسطهٔ آنچه که ازگناه و انحطاط بدست آورده‌اید، بتحقیق آنانکه آیات ما را تکذیب کردند و بر أثر کبر و نخوت در مقابل آیات ما سر فرود نیاوردند درهای رحمت آسمان به روی آنان هرگز باز نشود و آنها داخل بهشت نشوند، تا آنکه شتر بتواند از روزنهٔ (سوراخ) سوزن خیاطی بگذرد (که این محال است) و ما منحطان را اینگونه مجازات خواهیم کرد، بر آنان در جهنم بسترها گسترده و سراپرده‌ها أفراشته شده است، و ما ستمکاران را چنین مجازات می‌کنیم وکسانی که ایمان آورده‌اند و أعمال شایسته به أندازه وسعشان أنجام داده‌اند، زیرا ماکسی را بیش از وسعش تکلیف نمیکنیم، آنان أهل بهشت، و آنها در آن بهشت همواره متنعم و جاودانند.

فردا در این اطاق(۸) دربستهٔ سالن (۷) دربستهٔ زندان اوین **إنْ شٰآءَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ** بسراغ آیهٔ سوم سوره مبارکهٔ «والعصر» می‌رویم که أرکان چهارگانه کمال انسانی را بیان می‌دارد.

وَ مٰا تَوْفیقي إلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظیمِ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكیلُ
نِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصیرُ




فهرست




فهرست موضوعات تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر»

شماره	عناوین	صفحه
	درس پنجاه و هفتم:	
۲۸۴	دنیا جای چگونه بودن انسان، نه جای چگونه زیستن انسان.	۶۶
۲۸۵	دنیا در خدمت گروهی و گروهی در خدمت دنیا.	۶۸
۲۸۶	دنیا گذرگاه، و آخرت إقامتگاه انسان.	۷۰
۲۸۷	دنیا همآنند سایه در حال زوال.	۷۲
۲۸۸	انسان یک موجود استثنائی در نظام هستی.	۷۵
۲۸۹	انسان برترین موجود در نظام آفرینش.	۷۸
	درس پنجاه و هشتم:	
۲۹۰	غایت آفرینش عالَم، و حکمت خلقت انسان.	۸۰
۲۹۱	از خود آشنائی تا خداشناسی.	۸۱
۲۹۲	انسان و جهان از هم جدا نیستند.	۸۴
	درس پنجاه و نهم:	
۲۹۳	شناخت انسان و آگاهی به مراحل هفتگانهٔ او...	۸۶
۲۹۴	چرا بشر إرشاد کنندهٔ نوع بشر است، نه فرشتگان آسمانی؟	۹۳
۲۹۵	باید فلسفه، اسلامی شود، نه اسلام فلسفی یعنی چه؟	۹۶
	درس شصتم:	
۲۹۶	حکمت رسالت رسولان، و معرفت بآفریدگار جهان.	۹۸
۲۹۷	عبادت در طول معرفت.	۹۹
۲۹۸	حلقهٔ اتصال، و رابط میان خالق و مخلوق کیانند؟	۱۰۲
۲۹۹	عبادت بر أساس فطرت.	۱۰۵
۳۰۰	آیا طی مراحل تکاملی از نقص بکمال است یا از قوه بفعل؟	۱۰۶
۳۰۱	فرق بین جسم و جان انسان چیست؟	۱۰۸

پس از این دوره، باید أطفال وارد مراکز تعلیم و تربیت بر أساس طبیعت و دیانت شوند، تا معلمان تربیت شده و تعلیم یافته بر أساس این دو أصل، آموزش کودکان را عهده دار شوند.

۴۸۲- فوائد بچه داری ...

در اینجا لازم می‌دانم قبل از بحث در نقش محیط و مدارس در تکامل انسان إشارهٔ إجمالی به بعضی از نتائج و فوائد جسمی و روحی، فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی و أخلاقی و تربیتی و ... بچه دار شدن زن و مرد بصورت طبیعی، و تکثیر نسل در جامعه داشته باشیم:

ألف: از بدیهیّات و مسلّمات أوّلیّه در نظام آفرینش است که: فرزند دار شدن زن بر أساس خلقت و طبیعت و فطرت او است، که جلوگیری و تحدید آن بهر نحوی که باشد بر خلاف خلقت و طبیعت و فطرت است، همآنند جلوگیری از حرکات و فعل و انفعالات طبیعی دیگر أعضاء و قوای ظاهری و باطنی انسان - مثلاً زبان سخن‌نگوید، و چشم از کار بیافتد، و عقل و فکر و إراده از انسان گرفته‌شود و...-که قطعاً مضرّات بسیاری را در پی خواهد داشت.

ب: بچه دار شدن، زن را سرگرم و مشغول تربیت و تعلیم فرزندان کرده، و فرصت تنوع طلبی در بیرون از منزل، و أمیال نفسانی را می‌گیرد، چه اینکه پرواضح و روشن است:

زنان و مردانی که فقط دارای یک یا دو فرزند می‌باشند، بیش از کسانی که بیش از این فرزند دارند به مفاسد أخلاقی و ... روی می‌آورند.

ج: کسانی که یک یا دو فرزند دارند، با از دست دادن یکی یا هر دوی آنها تا آخر عمر زانوی غم بغل کرده، و زودتر از دیگران شکسته و پیر می‌شوند و می‌میرند.

د: لذّتی که انسان بر أساس فطرت و طبیعت از دیدن تعداد زیادی از نسل خود تا آخر عمر می‌برد، با هیچ لذت چند روزه که در واقع هرزه‌گی است برابری نمی‌کند.

شماره	عناوین	صفحه
	درس هفتاد و چهارم:	
۳۷۰	حدود مراتب کمال انسان، و تفاوت أفراد در آن.	۲۵۵
۳۷۱	یک سئوال بسیار مهم علمی و عمیق.	۲۵۶
۳۷۲	حکمتها و علل اختلاف أفراد انسان در استعدادها...	۲۵۸
۳۷۳	ادعاهای بی محتوا.	۲۶۰
۳۷۴	عدالت بله، تساوی حقوق نه، یعنی چه؟	۲۶۱
۳۷۵	مفاسد اشتباه تساوی حقوق مرد و زن با تشابه آن.	۲۶۳
۳۷۶	منشأاختلاف افراد انسان درغرائز وطبایع وتمایلات واستعدادها چیست؟	۲۶۶
۳۷۷	چگونه ظلم بر دیگران، ظلم بر خود شخص است؟	۲۶۹
	درس هفتاد و پنجم:	
۳۷۸	نقش عقل و دین در پرورش استعدادها...	۲۷۳
۳۷۹	منشأ أمراض جسمی و روحی چیست؟	۲۷۴
۳۸۰	مراتب قوّت و ضعف نفس در مقابل أمراض روحی و محکومین نفس.	۲۷۵
۳۸۱	طوائف مردان الهی، و حاکمان بر نفس.	۲۷۸
۳۸۲	دفع فساد ستمگران با مبارزان...	۲۸۰
	خلاصهٔ کلام:	۲۸۵
	درس هفتاد و ششم:	
۳۸۳	ناتوانی قانون فکر بشر در تعدیل غرائز و استعدادها...	۲۸۶
۳۸۴	علل ناتوانی قانون فکر بشر در ساختارکمال جامعه.	۲۸۷
۳۸۵	چرا علم و تمدن تاکنون نتوانست أسرار أهرام مصر را کشف کند؟	۲۹۱

شماره	عناوین	صفحه
	درس هشتاد و هفتم:	
۴۳۴	تکامل طبیعی، اعتقادی و أخلاقی.	۴۱۲
۴۳۵	تکامل طبیعی.	۴۱۲
۴۳۶	تکامل اعتقادی.	۴۱۳
۴۳۷	تکامل اخلاقی.	۴۱۵
	درس هشتاد و هشتم:	
۴۳۸	أصالت جامعه در طول أصالت فرد قرار دارد.	۴۲۰
۴۳۹	ارتباط تعلیم و تربیت با کمال انسانی.	۴۲۳
۴۴۰	زمینهٔ تربیت و تعلیم صحیح فرزندان قبل از ازدواج پدران و مادران و پس از آن.	۴۲۵
۴۴۱	حکمت گفتن أذان در گوش أطفال پس از ولادت چیست؟	۴۲۹
	خلاصهٔ کلام.	۴۳۰
۴۴۲	منشأ تربیت و تعلیم منفی از کجاست؟	۴۳۱
۴۴۳	پرورش باید بیش از آموزش مورد توجه قرارگیرد.	۴۳۲
	درس هشتاد و نهم:	
۴۴۴	نظرات دانشمندان و محققان در منشأ و معالجهٔ بیماریهای روانی.	۴۳۵
۴۴۵	تأثیر شیر مادر در فرزند.	۴۳۶
۴۴۶	مهمترین علل بیماریهای روانی چیست؟	۴۳۹
۴۴۷	تأثیر سلامت روان در سلامت جسم.	۴۳۹
۴۴۸	تأثیر سلامت جسم در سلامت روان.	۴۴۰
۴۴۹	منشأ ناتوانی علوم طبیعی در فراهم ساختن سلامت طبیعی برای انسان چیست؟	۴۴۲

شماره	عناوین	صفحه
	درس نود و دوم:	
۴۶۹	بیان بعضی از تفاوتها و اختلافات زن و مرد در صورت و سیرت.	۴۷۱
۴۷۰	تفاوتهائی بین زن و مرد از دیدگاه وحی آسمانی.	۴۷۳
۴۷۱	مفاسد اعتقادی و اقتصادی از تحدید نسل.	۴۷۷
۴۷۲	أهمیت تکثیر نسل در اسلام.	۴۷۸
۴۷۳	سلامت طبیعی زن در بچه دار شدن است.	۴۸۳
۴۷۴	فرزند عالی ترین ثمرهٔ حیاتی از بوستان انسانیت است.	۴۸۵
۴۷۵	اعترافات تکان دهندهٔ پنج زن تحصیل کرده.	۴۸۷
	درس نود و سوم:	
۴۷۶	نظام آفرینش بر میزان و مقدار معلوم.	۴۸۹
۴۷۷	آیا زمین گنجایش جمعیت زیاد تری را ندارد؟	۴۹۲
۴۷۸	نظریهٔ توماس و توماس گرایان چیست؟	۴۹۴
۴۷۹	چرا قرعه بنام ایران، مرکز شیعیان جهان افتاد؟	۵۰۰
۴۸۰	علل ضعف کشورهای اسلامی و راه علاج آن چیست؟	۵۰۲
	درس نود و چهارم:	
۴۸۱	آغازکار تمدن انسانی ازکجاست؟	۵۰۶
۴۸۲	فوائد بچه داری برای والدین و جامعه...	۵۰۷
۴۸۳	حرمت انواع قتل نفس بناحق.	۵۰۹
۴۸۴	نقش محیط و مدارس درکمال انسان.	۵۱۴

شماره	عنـــاویـن	صفحه
	درس نود و هشتم:	
۵۰۲	علائم انحطاط و نمودهای آن چیست؟	۵۵۴
۵۰۳	عوامل انحطاط از دیدگاه قرآن کریم.	۵۵۵
۵۰۴	علائم و نمودهای انحطاط از بیان حضرت امام علی﴿علیه‌السلام﴾.	۵۵۶
۵۰۵	چه کسانی به فکر چگونه زیستن هستند نه چگونه شدن؟	۵۵۸
	درس نود و نهم:	
۵۰۶	انسان منحط کیست؟ و جامعهٔ منحط کدام است؟	۵۶۱
۵۰۷	پیروی از هوای نفس، و انسان منحط از دیدگاه قرآن کریم.	۵۶۱
۵۰۸	فتنه و فساد و انسان منحط از بیان حضرت امام علی﴿علیه‌السلام﴾.	۵۶۴
۵۰۹	راهزنان دین و دنیا کیانند؟	۵۶۶
۵۱۰	انحطاط افراد و سقوط جامعه از انسانیت.	۵۶۸
	درس صدم:	
۵۱۱	معاد جسمانی از دیدگاه کتاب و سنت و عقل و اجماع.	۵۷۱
۵۱۲	مآل امر انسان کامل، بهشت، و منحط، جهنّم است.	۵۷۲
۵۱۳	درجات مختلف برای اهل بهشت و جهنّم.	۵۷۴
۵۱۴	سبکباران راحت تر بمقصد میرسند.	۵۷۵
۵۱۵	بهشت و جهنم در انتظار قدوم اهل خود هستند.	۵۷۶
۵۱۶	نگاه اهل کمال با دیدهٔ دل ببهشت و نعمتهای آن.	۵۷۷
۵۱۷	درجات مختلف در بهشت...	۵۷۹
۵۱۸	نگاهی به منحطان در جهنّم و درکاتشان ...	۵۸۰
۵۱۹	چرا جایگاه منافقان در پست‌ترین جای جهنم است؟	۵۸۰
۵۲۰	خطاب به دوزخیان منحط.	۵۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

یکصد و ده جلد(بعدد الفبائی نام مبارک علیّ«علیه السلام») بیش از هفتاد هزار صفحه از آثار کم نظیر، و تألیفات گرانقدر چاپ شده و در دست طبع و تحقیق استادالمحققین، رئیس‌المفسّرین، مجاهد کبیر، فقیه أهل‌بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین حضرت آیة‌اللّٰه‌العظمی یعسوب‌الدّین رستگار جویباری دامت توفیقاته:

رقم	عناوین تألیفات و آثار معظم له	مجلدات
۱	تفسیر کبیر«البصائر».	۶۰ جلد
۲	مفتاح البصائر.	۱ جلد
۳	تبصرة البصائر.	۲ جلد
۴	حماسه‌ای از تفسیر کبیر«البصائر».	۱ جلد
۵	تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین اسلام	۳ جلد
۶	حبل المتین من فقه آل یاسین (دورهٔ فقه استدلالی).	۶ جلد
۷	خلاصة الاصول و تنقیحه (اصول الفقه).	۲ جلد
۸	رسالهٔ توضیح المسائل بانضمام بسیاری از مسائل مستحدثه...	۲ جلد
۹	تبویب عناوین نهج البلاغهٔ شریف.	۲ جلد
۱۰	روحانیت و روحانی.	۳ جلد
۱۱	فلسفهٔ اصول پنجگانهٔ دین مبین اسلام.	۵ جلد
۱۲	حکمت و أسرار فروع دهگانهٔ دین مبین اسلام.	۱۰ جلد
۱۳	حضرت أبی‌الفضل‌العباس«علیه السلام» حامی ولایت و مظهر شهامت و استقامت	۱ جلد
۱۴	خاطرات یکهزار و هشتصد و بیست روز از زندان إوین.	۸ جلد
۱۵	مازندران پس از طوفان نوح«علیه السلام» تاکنون.	۳ جلد
۱۶	أولیآء اللّه تعالی کیانند؟	۱ جلد
جمع		۱۱۰ جلد

قم : دفتر مؤلف - تلفن: ۷۷۴۲۹۷۲



